



انتشارات دانشگاه بهلولی

شماره ۳۹

تاریخ ادبیات ایران

تالیف،

دکتر صادق رضا زاده شفق

مرداد ماه ۱۳۵۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انقشارت دانشگاه پهلوی

شماره ۳۹

تاریخ ادبیات ایران

تالیف:

دکتر صادق رضا زاده شفق



مردادماه ۱۳۵۲

از این کتاب ۱۲۰۰ نسخه در چاپخانه بهمن در مرداد ۱۳۵۲
چاپ شده است

فهرست مندرجات

صفحه

ج

د

فهرست

دیباچه

بخش اول

۱	ادبیات ایران پیش از اسلام
۱۷	خط در ایران باستان
۲۸	زبانهای ایران باستان
۳۳	کتاب اوستا
۴۲	کتابهای پهلوی بازمانده
۶۳	نمونه‌هایی از ادبیات ایران
۹۵	سنگ نبشته‌ها

بخش دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱۰۱	از ظهور اسلام تا عصر فردوسی
۱۴۹	دوره غزنوی
۲۰۸	عصر سلجوقیان
۲۶۲	ادب پارسی و هندوستان
۳۳۷	شعرای آذربایجان
۴۰۹	عصر مغول و تیموریان
۵۵۵	دوره صفویه تا آخر قاجاریه
۶۲۳	ادبیات نوین ایران
۶۲۹	ادبیات در دوره مشروطیت

۱

۲۵

۳۲

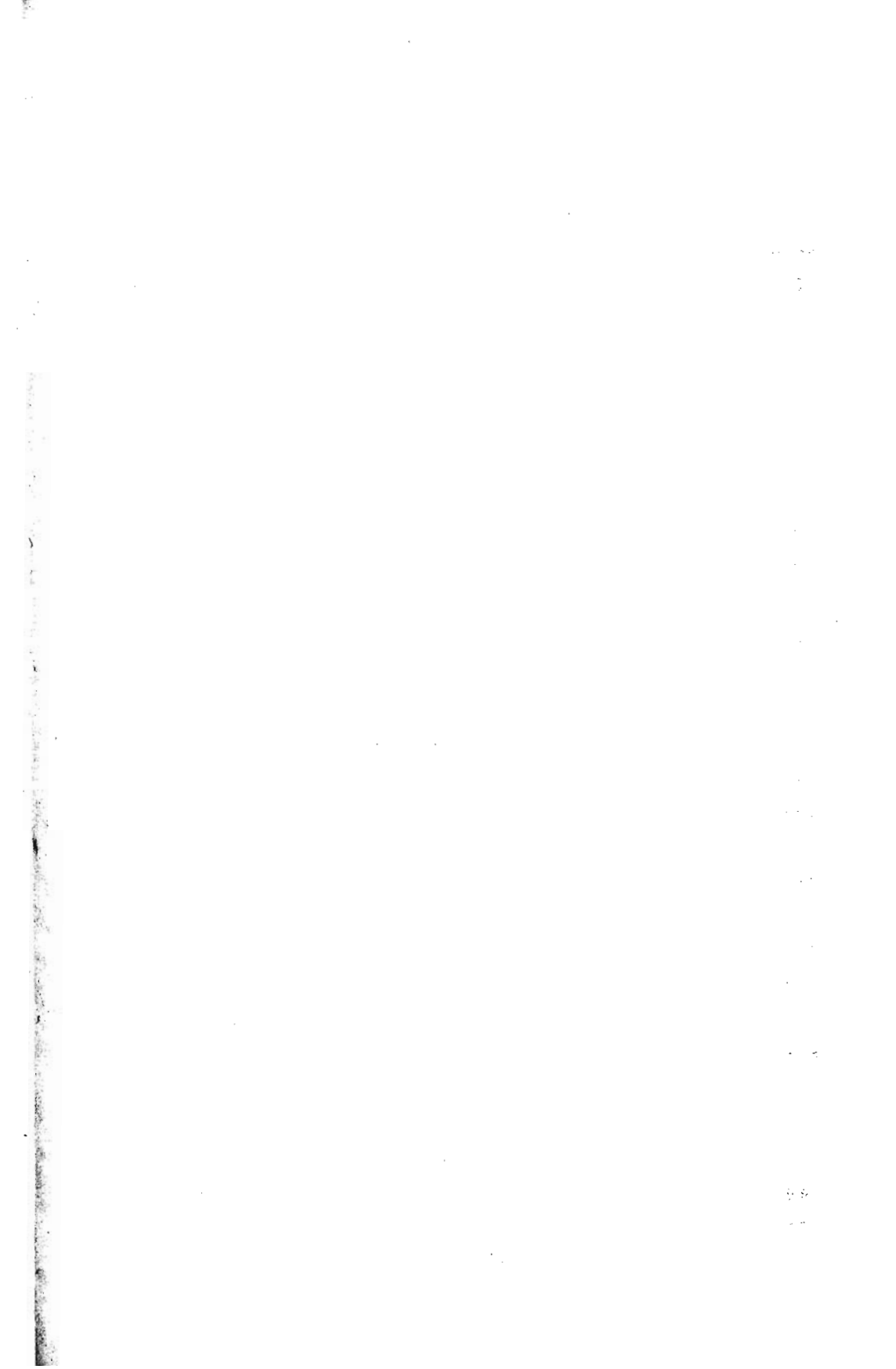
۴۵

فهرست

فهرست نام‌جاها

فهرست نام‌کتاب

غلطنامه



بنام پروردگار دانا و توانا

اصل این کتاب در ۱۳۲۰ در ۴۲۲ صفحه منتشر شد و چند بار بطبع رسید و بزبان عربی وارد و ترجمه شد و در ممالک عربی و پاکستان و هندوستان مورد استفاده قرار گرفت .

در اردی بهشت ۱۳۴۸ در نتیجه مکاتبه دکتر شفق با آقای دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس وقت دانشگاه پهلوی شیراز ، مؤلف در کتاب خود تجدید نظر کرد و بدستور دانشگاه پهلوی چاپخانه بهمن در تهران طبع آنرا بمهده گرفت .

وقتی دکتر شفق در ۱۷ شهریور ۱۳۵۰ برحمت ایزدی پیوست این کتاب از صفحه ۱۰۱ (ادبیات ایران بعد از اسلام) تا صفحه ۵۸۰ چاپ شده بود .

در اواخر آبان ۱۳۵۰ همسر مرحوم دکتر شفق از این جانب خواستند که نسبت با تمام طبع و انتشار کتاب اهتمام کنم . من هم علی رغم نقاهت و گرفتاریهای گوناگون فقط بسبب اخلاص و دوستی چهل و چند ساله نظارت کلی بر این کار را بمهده گرفتم و پس از مطالعه پرونده و صفحات چاپ شده و مذاکره با آقای دکتر فرهنگ مهر رئیس جدید دانشگاه پهلوی و پس از جستجو در اوراق و دفتر و کتابخانه مرحوم دکتر شفق نکات زیر روشن و تصمیمات ذیل اتخاذ شد :

۱- نوشته مرحوم مؤلف راجع بادیات ایران قبل از اسلام برای صد صفحه اول کتاب بصورت ماشین شده بدست آمد که محتاج بمرور و اصلاح بود . این نوشته در چهارم اردی بهشت ۱۳۵۱ در اختیار آقای دکتر ماهیار نوایی استاد زبان شناسی دانشگاه تهران گذاشته و خواهش شد که در اصلاح و تصحیح نمونه های مطبوعه نظارت فرمایند .

۲- مطالب کتاب از صفحه ۵۸۱ تا ۶۴۸ را که دکتر شفق نوشته و ماشین شده بود در نهم اردی بهشت ۱۳۵۱ در اختیار آقای دکتر حسین کریمان استاد دانشگاه ملی (که در طبع این کتاب با خود مؤلف همکاری داشتند) گذاشته و خواهش شد که در تصحیح نمونه های چاپخانه نظارت فرمایند .

۳- چون مطالب مربوط بادیات ایران قبل از اسلام فقط ۹۴ صفحه از صد صفحه اول کتاب را پر کرد برای پر کردن صفحات باقی مانده با آقای دکتر ماهیار نوایی و آقای دکتر

بهرام فره‌وشی استاد زبان شناسی دانشگاه تهران و آقای سید محمد تقی مصطفوی مدیر کل پیشین باستان‌شناسی و دکتر فیروز باقرزاده رئیس مرکز پژوهش‌های باستان‌شناسی مشورت و چهارسنگ نبشته مربوط بادوار هخامنشی و اشکانی و ساسانی انتخاب و گراور آنها در صفحات باقی مانده قرارداد شد .

۴- تهیه فهرست اعلام از آقای دکتر حسین بحر العلومی استاد یار دانشگاه تهران خواسته شد و فرزند ایشان (دوشیزه فروغ بحر العلومی دانشجوی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران) زیر نظر ایشان این خدمت را انجام دادند ولی تصحیح نمونه های چاپخانه را شخصاً تقبل زحمت فرمودند .

۵- برای تهیه غلطنامه نسبت به بخش اول کتاب از آقای دکتر فره‌وشی و نسبت به بخش دوم از آقای دکتر حسین بحر العلومی استمداد شد . آقای دکتر فره‌وشی ضمن تهیه غلطنامه متوجه شدند که در نمره گذاری صفحات از ۳۳ تا ۴۸ اشتباه روی داده است . ازینرو صفحات مذکور از نو بطبع رسید .

بنابر آنچه معروض افتاد طرح و نقشه و متن کتاب همان است که مؤلف تهیه کرده بود و اصلاحات جزئی و فهرست اعلام و غلطنامه از دانشمندانی است که نام آنها ذکر شد . دفتر دانشگاه پهلوی در تهران بین آقایان مذکور و چاپخانه بهمین رابط بود .

گرچه چاپ ۲۱۶ صفحه از این کتاب بشرحی که نوشته شد قریب بیست ماه بطول انجامید و بیش از تألیف و انتشار يك کتاب کامل زحمت داشت اینك که بفضل الهی کار بانجام رسیده خداوند را سپاسگزارم که توفیق عنایت فرمود تا اثر یکی از دوستان صمیمی و میهن پرست بمعرض استفاده عموم قرار داده شود و از اشخاص نامبرده که در آن راه کمک مؤثر فرمودند و از آقای دکتر جواد بازرگانی رئیس دفتر دانشگاه پهلوی در تهران (و نماینده مجلس شورای ملی) که در شش ماه اخیر در اتمام کار جدیت فرمودند و آقای مطیر رئیس چاپخانه بهمین که با صبر و حوصله احساسات تقدیر آمیز نسبت بدکتر شفق ابراز داشتند مراتب امتنان خود و خانواده مؤلف و خوانندگان کتاب را تقدیم میکنم و بروح پرفروش آن مرحوم درود میفرستم .
لویزان - دهم مرداد ۱۳۵۲

دکتر عیسی صدیق

بخش اول

ادبیات ایران پیش از اسلام

-۱-

قدیمترین روایات در خصوص وجود آثار ادبی در ایران باستان ایران باستان دارای تمدن و فرهنگ عالی بوده و کتابت و دانشوری در آن وجود داشته ولی اغلب آثار علم و ادب آنزمان بخصوص زمان قدیمتر در نتیجه پیش آمدها و آشوبهای گوناگون از میان رفته است .

گرچه سنگنبشته‌ها که از آنزمان باقی مانده به تنهایی دلیل باهریست برای وجود سایر آثار ادبی با اینهمه اخباری نیز از قدیم بما رسیده که مؤید این مطلب است . اینک خلاصه‌ای از آنگونه اخبار بوجه مثال نقل میشود :

۱ - اخبار یونانی : نویسنده‌ای بنام هرمیپوس^۱ که در قرن سوم پیش از میلاد درازمیر میزیسته و معاصر هخامنشیان بوده است از وجود يك کتاب ایرانی که شاید کتاب «اوستا» باشد سخن بمیان آورده است . هرودت مورخ معروف یونانی که نیز معاصر هخامنشیان بود در کتاب اول تاریخ خود موقع بحث از «دیاکو» پادشاه ماد که بنیانگذار نخستین حکومت ایرانی در شمال غربی آن سرزمین بود. مینویسد: روزانه نتیجه کار دادگاه را نوشته و بحضور او میبردند تا بخواند و داوری کند .

۱ - Hermippus رك . كتاب فقه‌اللنه ایرانی (آلمانی) ج ۲ ص ۳۲ .

این روایت مینمایاند در آنروزگار هم دادگستری وجود داشته و هم محاکمات را ثبت و ضبط میکرده‌اند^۱. کتزیاس^۲ پزشک یونانی دربار اردشیر در کتابی که در باب ایران تألیف کرده بوده است و روایاتی از آن باقیمانده از روزنامه‌ها یا وقایع‌نامه‌های درباری ایران بحث کرده است و این خبر نشان میدهد تاریخ نویسی در ایران باستان وجود داشته است و شاید هرودت مورخ یونانی آن که در آغاز کتابش ارجاع به منابع ایرانی میکند نظرش به چنان تواریخ مدون بوده است.

(گزنفن یونانی در کتاب خودش که موسوم به تربیت کوروش یا (کوروپدیا) است و آنرا در عصر هخامنشیان تألیف کرده و بروزگار ما رسیده است از آموزش و پرورش کورش سخن گفته است بنابراین میتوان گفت آموزشگاهی بوده و موادی هم تدریس میشده است.

نیکلای دمشقی و دیو کریزوستومس^۳ که اولی در سده نخست پیش از میلادی و دومی در سده نخست میلادی میزیسته است هر دو از وجود کتابهای ایرانی در عصر خودشان خبر داده‌اند.

۱ - از نوشته‌های بابلی و هرودت و توراۀ چنین استنباط میشود که در زمان داریوش طبق دستور آن پادشاه قوانینی تدوین کرده بوده‌اند که مرجع دادرسیها بوده است.^۴

۲ - اخبار یهود: در توراۀ که واپسین جمع آوری و تدوین آن در عصر هخامنشیان و تحت حمایت آنان بوده و حتی بخش‌هایی از آن در همان عصر تألیف یافته است در موارد مختلف از وجود خط و کتاب در آن زمان سخن بمیان می‌آید. مثلاً در کتاب عزرا فصل اول بند نخست چنین نوشته است که «فرمان کوروش نوشته شد و اعلام گشت». و در فصل چهارم بند ۱۵ همان کتاب از «کتاب تواریخ درباری» یادرفته

۱ - رك . تاریخ هرودت کتاب اول شرح دولت ماد و دیاکو (دیو کس) .

2 - Ktesias

3 - Nicholaus Damascianus' Dio Chrisostomus

۴ - در این باب رجوع شود به فصل نهم کتاب تاریخ شاهنشاهی ایران تألیف المستد

(A . T . olmstead) و ترجمه محمد مقدم .

است. همچنین در کتاب «استر» ودانیال از «فرمانهای کتبی ایران» که بهر قومی بزبان خودش نوشته و فرستاده میشده است واز «قوانین پارسها و مادها» سخن بمیان آمده و دربند اول باب ششم نامی از «تذکره ایام» برده شده است که آنرا در حضور پادشاه میخوانده اند در کتاب نحمیا باب دوم آمده که اردشیر بادخواست او نامه هائی به والیان ماوراءالنهر فرستاد ...

۳- اخبار اسلامی: در کتابهای تاریخی و ادبی قرون اولیه اسلامی چون تاریخ طبری و ابن اثیر و مسعودی و حمزه اصفهانی و کتابهایی مانند مقدمه ابن خلدون و اخبار الحکمای قفطی و فهرست ابن ندیم اشاره هائی به تالیفات قدیمی ایرانی و گاهی از مطالب آنها نقل شده است و نیز در کتب تاریخ و ادب و قصص فارسی هم نام بسیاری از تالیفات قدیمی ایرانی برده شده است (که وجود داشته) ولی بزمان ما نرسیده اند از مطالب آنها کمابیش یادی کرده اند.

۴- اخبار ایرانی باستان: گذشته از اخباری که در تالیفات ایرانی دوره اسلامی در باب وجود آثار ادبی و مصنفاات تاریخی و غیر آن در روزگار قدیم آمده است بموجب منابع ایرانی پیش از اسلام مخصوصاً کتب دینی تالیفاتی بیش از آنچه به ما رسیده وجود داشته است.

اوستای زمان ساسانی چهار برابر اوستای فعلی بوده است و اوستای اصلی شاید چهار برابر اوستای زمان ساسانی بوده است^۱ تالیفات دیگری مخصوصاً در زمان خسرو انوشیروان بوجود آمده که مطالعه و تدریس میشده است و کتابهایی اخلاقی تحت عنوان «شایسته نه شایسته» متداول بوده است که ترجمه های بعضی آنها عبری با عناوین «المحاسن والاضداد» و «المحاسن والمساوی» در دست است.

خلاصه اینکه گذشته از آثار پهلوی و اوستائی و پارسی باستان موجود طبق اخبار و روایاتی که در فوق باختصار نقل شد آثار متعدد دیگری نیز وجود داشته است که در طول زمان و آشفتنگیهای جهان از بین رفته است؟

بر فرض هم چنین اخباری بما نرسیده بود قضاوت تاریخی حکم میکرد که ایران در اعصار قدیم تاریخ خود آثار و اسناد کتبی داشته باشد زیرا کشوری که شاهان بزرگ آن مانند داریوش تاریخ را بر سنگ ثبت می کنند یعنی به درج وقایع و مطالب

اینگونه توجه دارند محالست نوشته‌های دیگر بر الواح و اوراق ننوشته باشند وهم محال است مردم چنین کشوری آثار ادبی نداشته باشند .

-۲-

ادبیات چیست

کلمه ادبیات از ریشه «ادب» عربی ساخته شده است . خود عرب « ادب » و « آداب» بکار میبرد و اصطلاح «ادبیات» گویا همانند نظایر آن چون «الهیات» و «فکاهیات» اول در ترکیه ساخته شده تقریباً نیم قرن پیش در ایران نیز متداول گشته است .

ادب از لحاظ معنای لغوی عبارتست از ظریفی و زیبایی و خوش برخوردی در رفتار و گفتار و نوشته و آثار و ذوق و افکار و شاید نزدیکترین مرادف فارسی آن کلمه فرهنگ باشد که از مصدر فرهختن بمعنی تربیت و آموذگی و سنجیدگی میآید .

ادبیات بمعنی عام شامل هر نوشته‌ایست که از نظر انسانی از جهت لفظ و معنی ارزنده باشد البته تعیین ملاک ارزندگی نظیر بلاغت و زیبایی و معانی دینی یا اخلاقی یا اجتماعی مورد بحث و نظر است .

ادبیات به معنی خاص عبارتست از هرائر منظوم یا منثور که مظهر ذوق و زیبایی و احساسات بدیعی باشد و معانی لطیف را در عبارات فصیح بیان کند از این لحاظ ادبیات مانند موسیقی و نقاشی و سایر آثار ظریفه جزو هنرهای زیبا محسوبست . ادبیات هر ملت چه بمعنی عام و چه بمعنی خاص بی شک نماینده و آئینه تمام نمای شایستگی و فرهنگ و تمدن آن ملت است .

ادبیات ایران بسا داشتن حدود دوهزار و پانصد سال سابقه و آثار گرانبهای منظوم و منثور در ردیف ادبیات مترقی ترین ملت‌های جهان قرار دارد .

خلاصه‌ای که در این کتاب مطرح است تا حدی مربوط به ادبیات بمعنی عام است زیرا ضمن ذکر آثار ادبی (نظم و نثر) از آثار علمی و حکمی و تاریخی و امثال آن هم سخن بمیان میآید . در هر صورت ادبیات ایران بطور کلی نماینده استعداد فکری و ذوق ملت ایرانست و نشان میدهد ایرانیان تا چه اندازه جهان و جهانیان را

با دیده بصیرت و ذوق خود دیده و رازهای آفرینش و زیباییها و زشتیها و شادیه‌ها و غمهای زندگانی بشر و معانی و لطایف و صحایف رنگارنگ حیات فردی و اجتماعی را مشاهده کرده و آنهمه را به بهترین و شیواترین سخنان بیان کرده‌اند. یکی از تعاریف هنر اینست: «هنر جهانیست که هنروان مشاهده میکنند» و آنچه را که مشاهده کردند به صورت‌های مختلف مانند طرح یا نقش یا موسیقی یاسخن زیبا نمودار می‌سازند پس آثار هنری هر ملت متناسب با لطافت ذوق و بلندی نظر و نیروی هوش و خرد افراد آنست تا چگونه بنگرند و به بینند و دریابند و نمودار سازند و در سلك سخن در آورند. ازین مختصر پیداست که برای شناختن ملت‌ها لازمست به ادبیات و آثار فکری و ذوقی آنها پی برد و هر فردی از افراد ملت را وظیفه است که در نخستین مرحله از زوایا و مزایای ادبیات ملی خود آگاهی حاصل کند.

-۳-

ادوار ادبیات ایران

از نظر کلی ادبیات ایران را میتوان به دو دوره ممتد تاریخی یعنی دوره پیش از اسلام و دوره اسلامی تقسیم کرد که هر یک با حذف فواصل فترت تقریباً هزار سال مدت دارد ملت‌هاییکه محصولات فکری و ذوقی آنها این چنین زمان طولانی یعنی بیش از دو هزار سال فراگیرد در تاریخ بشر زیاد نیستند. پس بیجهت نیست که ادبیات ایران در جهان ادب موقعی خاص دارد و دانشمندانی از ملت‌های بزرگ عمری را وقف تفحص و تحقیق در آن کرده‌اند.

مردم ایران از نژاد هند و اروپائی هستند و زبان آنها هم هند و اروپائی است این مردم در حدود دو هزار سال پیش از میلاد از محل اصلی خود که گویا جلگه‌های مرکزی اروپا بوده رو بمهاجرت نهادند و با کناف اروپا و آسیا روی آوردند. شاخه هند و ایرانی خودشان را آری با آریائی نامیدند لغت آریا گویا بمعنی اصیل و شریف است و این لغت در کلمه «ایران» باقیست^۱

اینان گروه گروه به این سرزمین مهاجرت کرده و در بخش‌های مختلف آن جایگزین شدند. چنانکه مادها در شمال غربی یرتوها یا پهلویان در شمال شرقی و پارس هادر

مرکز و پس از همه آنها متاخراً سکاها در سیستان (سگستان - سجستان) مسکن گزیدند .

همانطور که این اقوام از نژاد هند و اروپائیند زبان آنها هم باهمه گویش های آن از ریشه آریائی یا هند و اروپائی است یعنی مادی و پارسی و اوستائی و پهلوی (باپرتوی) و دیگر گویشهای آن همه شاخه های از این زبانند . ملل معاصر و مجاور قدیم هم به این موضوع وقوف داشتند چنانکه (استرابن) جغرافی دان نامی یونانی نیم قرن پیش از میلاد در باب مردم ایران عصر خود نوشت « تقریباً همه يك زبان حرف میزنند »^۱

در باب منشأ و مقراولی و اصای اقوام هند و اروپایی عقاید گوناگون وجود دارد برخی از متقدمین نژادشناسان آسیای مرکزی را میدانستند و لسی اکنون نظر رایج قریب به یقین و دانشمندان بر اینست که نخستین جایگاه هند و اروپاییان مراکز اروپا بوده است^۳

-۴-

سخنی در باره زبان

اگر زبان بمعنی عام عبارت باشد از بیان حال و اظهار هیجان سخن گوئی را میتوان به حیوان هم نسبت داد چه پویندگان و پسرندگان حال و هیجان و «مفهوم» خود را با اصواتی بیان میکنند . اما زبان بمعنی خاص عبارتست از اصوات مقطع و کلمات و جملات معینی که مخصوص انسانست و ازین لحاظ است که انسانفرا حیوان ناطق نامیده اند . زبان انسان مرکب از اصوات با مخارج مشخص و معانی معلوم است .

در باب آغاز زبان و چگونگی انتشار و تحول و تنوع آن دانشمندان را هرگز آگاهی صحیحی بدست نیامده است چنانکه در باب آغاز خود انسان هم اطلاعی روشن در دست نیست . بموجب تفحصات نوین صد هزاران سال از ظهور بشر بر

1 - Strabon

۲ - براون تاریخ ادبی ایران (انگلیسی) چاپ کمبریج ۱۹۵۱ ج ۱ ص ۵ و ترجمه همان جلد بوسیله علی پاشا صالح .

3 - L . H . Gray : Foundations of Language 1950 P . 304 .

این کره‌خاکی میگذرد در صورتیکه قدیمترین سند کتبی که از زبان داریم فقط از حدود شش هزار سال پیش از میلاد است که در سرزمینهای قدیم مانند سرزمین (سومر) پیدا شده پس کسی از آغاز پیدایش بشر و شروع زبان خبری ندارد. همچنین دانشمندان علوم انسانی تا کنون نتوانسته‌اند بدانند آیا انسان در آغاز در يك نقطه زمین بوجود آمده و از آنجا به نقاط دیگر انتقال و انتشار یافته یا در يك زمان در چند نقطه پیدا شده است.

همچنین نتوانسته‌اند دریابند آیا زبان نخست در يك نقطه و میان يك قوم پیدا شد یعنی زبان واحد بود سپس بتدریج انتشار یافت و با تغییرات مکان و زمان تنوع پذیرفت یا اینکه در عین حال در نقاط مختلف و میان اقوام گوناگون بوجود آمد یعنی از آغاز تاریخ زبانهای متعدد مختلف بوجود آمد.

اگر فرض اول درست باشد در آغاز فقط يك قوم و يك زبان بوده یعنی تمام اقوام و نژادها و زبانها و لغتها منشاء واحد داشته و کلیه اقوام از يك قوم اولی و همه‌ی زبانها از يك زبان واحد سرچشمه گرفته است. شاید بعضی آیات بینات قرآن کریم هم مشعر بچنین وحدت اولیه باشد^۱

در هر صورت دانشمندان و پژوهندگان تاکنون قادر به پی بردن باین مطلب مهم نشده‌اند.

آنچه در عصر حاضر مشهود است مردم کره مسکون ما که زمین نام دارد از اقوام و نژادهای گوناگون مرکبند و بزبانهای متعدد و مختلف سخن میگویند و بموجب بررسیهای فرهنگستان فرانسه در سراسر زمین در حدود سه هزار زبان و گویش وجود دارد.

گروه بندی زبانها

با وجود ابهام در باب آغاز زبان و جهل ما نسبت بتاریخ زبانها و از بین رفتن بسیاری از زبانهای قدیم باز دانشمندان زبان شناس کوشیده‌اند از راهائی نظیر شباهت

۱ - قرآن کریم سوره ۱۰ (یونس) آیه ۲۰ ایضا : کتاب زبان تألیف و اندریس ۱۹۶۸

ص ۲۳ j. Vendryes ایضا : پایه های زبان تألیف گری ۱۹۳۹ ص ۳۰۲

لغات و آواشناسی^۱ و شکل شناسی یعنی مطالعه اشکال کلمات در جمله با افزایش پساوند و پیشاوند و تغییرات حروف^۲ بتوانند دوری و نزدیکی و خویشاوندی و بیگانگی زبانها را دریابند و از این لحاظ زبانها را گروه بندی کنند و این کار را تاحدی کرده اند و مثلا از همین نظر گروههای نظیر گروههای زبانهای يك هجایی یا مجرد^۳ و ملتصقه^۴ و پیوندی^۵ و غیر آن تشخیص داده اند. ولی در برابر زیادی مجهولات و ظهور تناقض و اشکال از رسیدن به قطعیت بازمانده اند. شاید یکی از روشهای نوین تحقیق ارتباط میان زبانها روش نژادشناسی^۶ و ارتباط تاریخی باشد یعنی در حدود امکان اصلی و نسب زبانها را توأم با تاریخ حتی جغرافیای آنها تفحص کنند راهنمای این مطالعه و مقایسه نوین یعنی مطالعه ارتباط نژادی و تاریخی بین زبانها بازم از نظر آواشناسی و شکل شناسی ممکنست ما را با گروههایی از زبانها آشنا سازد که با وجود انشعاب و تفاوت از اصلی واحد سرچشمه گرفته باشند. و بقول میه^۷ زبانشناس فرانسوی «دوزبان وقتی بهم پیوسته شناخته میشوند که از يك زبان اصلی که در سابق تکلم میشده سرچشمه گرفته و از دوره تطور متفاوت رفته باشند. بموجب این روش بنابه قول (گری)^۸ حدود بیست و شش گروه نژادی تشخیص داده شده که برخی از آنها بوجه نمونه ذکر میکنیم: هند و اروپایی (حامی - سامی)، اورالی و آلتایی، ژاپنی و کره‌یی، قفقازی... الخ

1 - Phonologie

2 - Morphologie

3 - Monosyllabique , Isolation

4 - agglutinantes

5 - Flexion , Elexives

6 - Généalogie

رجوع کنید: غیر از کتاب گری Gray (مخصوصا ص ۳۰۱) و واندریس Vendrycs مذکور در فوق بکتاب زیرین: تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر رضازاده شفق ۱۳۲۰.

سبک‌شناسی تألیف ملک‌الشعراء بهار جلد اول ص ۱-۲

7 - A . Meiflat

8 - L . H . Gray

گروه هند و اروپائی

یکی از گروه‌های مهم زبان بشری را دانشمندان گروه هند و اروپایی می‌نامند و همانطور که از عنوان آن مستفاد می‌شود منظور زبانی است که شاخه‌های آن سرزمین پهناوری را از هند تا اروپا فراگرفته است.

برخی نخستین منشاء اصلی این زبان را آسیا و شاید شمال شرقی ایران دانسته‌اند و اکنون بیشتر سرزمینی میدانند که از حدود فرانسه و اروپای مرکزی تا جنگه‌های قرغیز روسیه و ایران امتداد می‌یابد.

این گروه را نامهای دیگر هم مانند هند و ژرمنی و آریایی داده‌اند و برخی کلمه اروپایی را تنها به زبان مشترک هند و ایرانی اطلاق می‌کنند.

بسیاری از زبانهای معروف عالم متمدن از این گروه منشعب شده و بموجب شمارش فرهنگستان فرانسه شماره زبانهای هند و اروپایی در سراسر زمین بدون منظور داشتن لهجه‌های پر شمار محلی به صدوسی و دوزبان میرسد. زبانهای عمده آمریکا و اروپا و قسمت مهمی از آسیا از همین اصل هند و اروپائی سرچشمه می‌گیرند.^۱

بعضی دانشمندان گروه هند و اروپایی را طبقه‌بندی‌هایی کرده‌اند که از آنجمله تقسیم آنست به دو شاخهٔ بزرگ که ممیز آن را کلمه «صد» از روی تلفظ آن در هر یک از آن دو گرفته‌اند. شاخه‌ی را که شامل زبانهای عمده‌ی هند و اروپایی آسیا و یکی دوزبان اروپاست شاخهٔ ستم (Satem) نامیده‌اند ستم بزبان اوستایی ایرانی صد (یاسد) را گویند. زبانهای عمدهٔ شاخهٔ ستم عبارتست از هند و ایرانی و ارمنی و زبانهای بالتو - اسلاوی (مانند روسی و لهستانی) و زبان آلمانی.

شاخهٔ دوم را برحسب تلفظ کلمهٔ صد در لاتینی شاخهٔ سنتم یا کنتم (Centum) نامیده‌اند که شامل اکثر زبانهای اروپایی و امریکایی است مانند لاتینی و یونانی و انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و اسپانیایی و ایتالیایی و رومانی یا سلتی و توتنی و یونانی در مغرب و هیتی و تخاری در مشرق^۲ ...

۱ - گری پایه‌های زبان ص ۳۰۵ L.H.Gray

۲ - هیتی‌ها از اقوام هند و اروپایی که در حوالی ... ق. م. باسای صغیر آمدند.

تخاری (طخاری) زبان هند و ایرانی در ترکستان چین.

توضیح مختصر - بالتوسلاوی = روسی و زبانهای خویشاوند - هندی و ایرانی = سنسکریت و ایرانی باستان - تراکوآرمنی = اصل زبانهای تراکیا (تراسی) و ارمنی - تخاری (طخاری) = زبان هند و اروپایی در ترکستان چین - هیتی زبان هیتی ها، قومی هند و اروپایی آسیای صغیر - یونانی = زبان مشترک مردم هلاس ساکن یونانستان و سواحل قدیمی آسیای صغیر - آلبانی = زبان قوم کوچک هند و اروپایی در جنوب اروپا که بانها آرناود و اشکییتار هم گویند - و نیزی و مسایی = زبان باستان ناحیه و نیز ایتالیا و مسایی زبان قسمتی از جنوب ایتالیا - ایتالیك = زبان قدیمی ایتالیا - سلتی = (اصل زبان فرانسوی و زبانهای مشابه - توتنی، اصل زبان آلمانی و خویشاوندان آن شاخه ستم که زبان ایران از آنست به دو گروه تقسیم میشود :

گروه ستم مغرب : بخش بالتیکی و روسی از شمال با انضمام سایر زبانهای اسلاوی نظیر لهستانی و یوگو اسلاوی و چکوا اسلاوی و غیره . آلبانی (یارناودی) در شمال جبال کارپات ، فریگی در آسیای صغیر ارمنی در آسیای صغیر .
گروه ستم مشرق : عبارتست از زبانهای هند و ایرانی که بواسطه مهاجرت اقوام دریایی در سرزمینهای شمال دریاچه خرز قفقاز و میان رودان (بین النهرین) و ایران و سرزمینهای آسیایی دیگر گسترش یافت .

هندی - قدیمترین نوشته تاریخدان بزبان « آریایی » قدیم هندی سنگنبشته (اشوکا) پادشاه هندوستان که در اواسط قرن سوم ق . م . بوجود آمد : ولی در واقع قدیمترین نوشته را کتاب (ریگویدا) میدانند که حدود ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد نوشته شد . سپس بخشهای دیگر (ویدا) یعنی (یجورویدا) اتهرویدا و سامه ویدا بآن افزوده شد . زبان ویدا خویشاوند است با آنچه زبان سنسکریت نامیده میشود^۱ غیر از سنسکریت لغتهای دیگر آریایی بنام پرکریت وجود دارد که از دولغت مهم آن یکی «پالی» است که لغت دینی (بودایی) جینه لغت دینی جینه است . شماره گویشهای مختلف پرکریت را تا ۳۸ نوشته اند . در هر صورت در هند چند صد گویش محلی وجود دارد .^۲ غیر از آنچه از زبانهای هندواروپایی نام برده شد زبان تخاری

۱ - گری ص ۳۱۵ .

۲ - ر.ك. اوپنیشدها ترجمه و تالیف دکتر رضازاده شفق .

از ترکستان چین وهیتی از آسیای صغیر هم از آن گروهست که مورد مطالعه زبانشناسان واقع شده است .

گروه حامی - سامی

حامی، یعنی زبان باستانی مصر، و سامی بهم نزدیکند و گویایک گروه منسوب میشوند . منشاء زبان سامی را عربستان دانسته‌اند و آنرا به سامی خاوری و سامی باختری تقسیم میکنند . نمونه خاوری زبان (اکدی) باستان است . سامی باختری را نیز به شمال باختری (کنعانی و آرامی) و جنوب باختری (عربی و اتیوپی) تقسیم میکنند .

زبان اکدی پیشرو زبانهای آشوری و بابلی و سامی شمال باختری یعنی کنعانی و آرامی پیشرو فنیگی و عبریست از شاخه‌های معروف آرامی خاوری لغت سریانی است که بین قرن سوم و یازدهم میلادی گسترش یافت و تا ایران رسید .

عربی مهمترین شاخه سامی جنوب باختری بشمار است که قرآن کریم بآن لغت است . و شامل شاخه‌های ذیل است: عربستانی (حجازی، نجدی، یمنی، حضر موتی . (دینه عمانی ، مسقطی) ، عراقی (بغدادی ، موصلی ، ماردینی) ، سوریه و فلسطینی (حلبی ، بیروتی ، دمشق ، لبنانی ، اورشلیمی ، صحرای سوریه) ایضا مصری ، مالطی ، لیبوی طرابلسی ، تونسسی ، الجزیره‌یی ، مراکشی ، احسائی و اندلسی . مهمترین نمونه اتیوپی زبان رسمی اتیوپی (حبشستان) است .

پس از زبان و ادبیات هند و اروپایی گسترده‌ترین زبان و ادبیات جهان سامی بخصوص عربی است که با ورود در ادبیات اسلامی توسعه عظیم پیدا کرد .

اورالی

اورالی که آن را فینو - اویغوری هم مینامند : نخستین جایگاه گسترش این دسته زبان صحاری و جنگلهای شمالی قفقاز یا اواسط ناحیه رود (ولگا) بوده که در آنجا با هند و ایرانی تماس داشت و لغاتی مانند (صد) را بعاریت گرفت از آنجا (اویغوری) ها به کوهستان اورال مهاجرت کردند و ازین پس یکی از شاخه‌های مهم آنها یعنی (مجار)ها در حدود ۵۰۰ م . دوباره بسوی مغرب باز گشتند . شاخه دیگری (فین) در اوایل میلاد به محل حالیه خود سواحل بالتیک کوچ کرد . زبانهای عمده

خانواده اورالی عبارتند از : فین با لغتهایی از (استونی) و غیره و اویغوری (مجاری) ... الخ .

آلتایی

گروه آلتایی عبارتست از تورکیک، مغولی، منچوریا تونگوز، که در سراسر نواحی وسیع از رود لنگاو روسیه تا ترکستان چین و مغولستان گسترش یافته و آن بقدری به اورالی نزدیکست که برخی اورالی - آلتایی را یک گروه دانسته اند . اصطلاح تورکیک شامل دسته زبانهای است که از شاخه‌های خارجی آن (اویغوری) و از شاخه‌های مرکزی آن : جغتایی، کاشغری، یارکندی و اوزبکی و از شاخه‌های جنوبی آن تورکمن، عثمانی، و آناتولیایی (آسیای صغیری) و غیره مشهور است . لغت عثمانی یا بعنوان متداول تورکی (ترکی) در میان تمام شاخه‌های تورکیک گسترش وسیع ادبی یافت و تعداد بیشماری لغات فارسی و عربی اقتباس کرد . شایان توجهست که ادبیات عثمانی یا ترکیه سابق از نظم و نثر بحکم روابط دینی و ادبی دو کشور و بموجب اقامت امثال مولانا جلال‌الدین در آن دیار هم بتأثیر پسرش سلطان ولد تا حدود صدسال پیش تحت تأثیر سبک و موضوع‌ها و لغات و ترکیبات فارسی بود بحدیکه یک ایرانی با سواد میتواند دیوانهای شاعران عثمانی را به‌اندک تأمل بفهمد و برعکس .

زبان ایرانی - با مقدمات فوق میتوان زبان ایرانی را اینگونه تعریف کرد : زبان ایرانی از اصل هند و اروپایی یا آریایی و از شاخه ستم آن اصل است . پس از مهاجرت اقوام آریایی به نجد ایران تمام آنها بزبان مشترک ایرانی سخن میگفتند . ادوار زبان ایرانی - اگر تاریخ مهاجرت ایرانیان را به نجد ایران بر طبق تخمین تاریخ‌شناسان حوالی یک هزار و چندصد سال پیش از میلاد مسیح فرض کنیم در اینصورت زبان ایرانی حدود سه هزار و چندصدسال عمر دارد و این دوره را از نظر سیر تاریخی و تحولات زبان ممکنست به دوره باستانی، میانه، نوین تقسیم کنیم .

زبان ایرانی دوره باستان

باستانی به زبان یا زبانهای اطلاق میشود که از آغاز مهاجرت ایرانیان تاسده سوم پیش از میلاد در فلات پهناور ایران بدان گفتگو می شده است .
 زبان دوره باستان ایران دارای شاخه‌هایی است که مهمترین آنها در حدود آگاهی‌زبان‌شناسان پارسی باستان ، اوستائی مادی و سکائی است .

مادی - زبان مادی زبان مادها یعنی یکی از نخستین قوم بزرگ ایرانی که در شمال غربی فلات ایران میزیسته بوده است این منطقه شامل آذربایجان کردستان و همدان و ری و نواحی آنها بوده است مادها اولین دولت بزرگ ایرانی را از قرن نهم پیش از میلاد بوجود آوردند .

از زبان مادها جرچند کلمه و نام اشخاص که در سنگنبشته های هخامنشی و کتابهای مورخان یونانی بکار رفته است خبری بما نرسیده است .

پارسی باستان و اوستایی - پارسی باستان و اوستایی دوشاخه مهم زبان ایرانی در دوره باستان هستند که اخبار از اندو بجامانده وهم آثار و ادبیات ازین دوزبان بما رسیده است چنانکه شرح این موضوع عمده این بخش و مورد بحث ماست و در صفحات آینده از آنها سخن خواهم گفت .

زبان ایرانی در دوره میانه *

همه زبانها بطوریکه اشارت رفت در طی زمان تغییراتی پیدا میکنند زبان ایرانی هم بحکم همین قاعده به تغییراتی برخورد چنانکه پس از گذشتن عصر هخامنشیان وسلوکیان از آغاز حکومت پرتویان یا اشکانیان آنرا ایرانی دوره میانه میگوئیم که شاخه‌های عمده آنها پهلوی و پارسیک سغدی و خوارزمی و سکایی است زبانهای راکه در فلات ایران در دوران میان ۳۰۰ پیش از میلاد و ۹۰۰ میلادی بدان سخن میگفتند زبانهای ایرانی میانه مینمایند .

در این میان اخبار و آثار عمده از زبان (پهلوی) بجا مانده است که ذیلا شرح آن بیاید . تردیدی نیست در ردیف این زبانهای ایرانی هر زبان لهجه‌های محلی هم پیدا میکرد و چنان لهجه‌ها یا گویش‌ها هم وجود داشته است .

* - زبان فارسی میانه و پهلوی اشکانی که از روی مسامحه زبان پهلوی میخوانند .

زبان ایرانی دوره نوین

منظور از دوره نوین زبان ایرانی دوره‌ایست که با انقراض عصر ساسانیان و شروع تاریخ اسلامی ایران در حدود ۱۲ قرن پیش ازین آغاز شد و بی‌شبهه‌مهمترین دوره ادبی ایران همین است که تا امروز ادامه دارد و هزاران کتاب از نظم و نثر بدان زبان است بوجود آمده و پایه و مایه ادبیات ایران را تشکیل داده است.

شاخه‌های مهم زبان ایرانی در دوره نوین یا عصر حاضر اگر از نواحی خاوری آغاز کنیم از اینقرار است :

- ۱- زبان ایرانی منتشر در فلات پامیر هندوستان که بلهجه‌های مختلف منقسم است.
- ۲- زبان یغنوبی که زبان دره‌رود یغنوب شاخه‌رود زرافشان ماوراءالنهر است
- ۳- زبان پشتو یا پختو که زبان شرق افغانستان و شمال پاکستان است .
- ۴- زبان بلوچی که به بلوچی شمالی و جنوبی منقسم میشود .
- ۵- زبان فارسی و گویشهای گوناگون آن .
- ۶- زبان کردی و گویشهای مختلف آن .
- ۷- زبان آسی یعنی زبان ایرانی کوهستان مراکز قفقاز .
- ۸- زبان‌های مرکزی ایران ،
- ۹- زبان‌های کرانه‌های دریای خزر .
- ۱۰- زبان تاجیکی .

برخی گویشهای ایرانی نوین

گویش‌های زیرین را میتوان به‌عنوان گویش‌های مهم ایرانی نام برد :

برخی از نویسندگان گویش یا «لغت» را با لهجه اشتباه کرده‌اند گویش همانست که یز با نه‌ای مغرب‌زمین دیالکت (Dialect) گویند. مثلاً نطنزی یا کیلکی گویش‌هایی است از ایرانی. اما لهجه آنست که مغرب‌زمینها بآن اکسان (accent) گویند که اشاره بفرق صوت در تلفظ یک زبان است. مثلاً گریک کرد کردی حرف بز ندیک زبان ایرانی حرف‌میزند ولی اگر فارسی‌دری حرف بز نند و در آن فارسی گفتن او صوت یا لهجه کردی باشد میگویم لهجه کردی دارد. ر . ک . : فنه‌اللغة ایرانی (آلمانی) ج اول بخش ۲ ص ۴۲۳ - ۲۰۱ - مقدمه لغتنامه دهخدا بقلم دکتر احسان یارشاطر- فراوانی زبانها و لهجه‌های مردم ایران تألیف مرتضی - نصفت- زبان و زبانشناسی دکتر محمد شفیی- ادبیات زده‌شتمی بز بانهای فارسی: ژاله آموزگار- ادبیات باستانی ایران: محمد قائمی.

- ۱- طالشی، گیلکی، مازندرانی، سمنانی، سنگسری در شمال.
- ۲- کاشانی، نایبی، نظنزی در مرکز.
- ۳- گویشهای مختلف فارسی و بلوچی در جنوب.
- ۴- گویشهای پامیر و پشتو در مشرق.
- ۵- گویشهای مختلف کردی در مغرب.

خط در ایران باستان

آغاز خط و خطوط ایرانی

پیداست که بشر در روزگار بداوت نوشتن بلدنبوده و خطی نداشته و برای فهماندن مقصود خود تنها بزبان که آنهم در آن عصرها ناقص و محدود بوده کفایت میکرده است. تاریخ صحیح شروع نوشتن را نمیدانیم و قدیم ترین سندی که بدست آمده از سرزمین (سومر) خاورمیانه است که به شش هزار سال پیش ازین میرسد ولی این اندازه معین است که نخستین نوشته انسان بسیار ساده و بچگانه بوده است یعنی بطرزخشن و نازیبائی صورت چیزها را کشیده و بدان طریق مقصود خود را ادا میکرده اند. این نوع خط را خط تصویری گوئیم که هنوز هم بعضی اقوام در آن مرحله مانده اند و برای نمونه از خطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده و بروی لوحه های چوبی حک شده و بدست آمده است مثالی در زیر داده میشود.



وضع دستهای خالی آویزان در نظر آن بومیان نداری و سرگردانی را نشان میدهد و در پهلوی آن یک دست بردهان و یک دست اشاره بسوی چادر میخواهد بفهماند که در چادر خوردنی نیست. پس این تصویر اشاره بقحطی میکند و پیداست که تمام تصویر مفید کلمات معینی نیست و بیننده میتواند آنرا بعبارت خود بخواند ولی مقصود همان مفهوم نایابی خواربار است.

آغاز خط تصویری^۱ را نمیتوان تعیین کرد، ناچار اتفاقات و احتیاجات بود که آنرا از قدیم‌ترین زمان بوجود آورد. شاید در قدیم‌ترین ادوار اتفاق می‌افتاد که افرادی مثلاً برای اینکه راهی را که رفته بودند در بازگشتن گم نکنند نقش درختی یا حیوانی یا شبی و دیگر را در جایی مانند صحیفه سنگی یا بر تخته گلی ترسیم میکردند همچنین بسا که علت این نخستین روش ترسیم ذوق بدیعی غریزی بوده چنانکه در آثار سفالین اشیاء مشابه باستانی مشهود است. گاهی هم صوری را که میکشیدند برای نمایاندن صاحبان آن نبود بلکه مقاصد رمزی داشتند چنانکه بموجب روایت مورخ یونانی (هرودت)، سکاها پیامی بشکل صور حیوانات یعنی مرغ و موش و قورباغه و پنج عدد تیر نزد داریوش فرستادند و گبر یاس (گوبرووا) آنرا کشف کرد^۲

در هر صورت از صور مختلف و تنظیم آنها در ردیف هم کلمه و جمله یعنی مطالبی را عنوان میکردند و طرف را از مقصود خود آگاه میساختند^۳

نقص بزرگ اینگونه نوشتن آشکار است زیرا گذشته از اینکه نویسنده باید برای نوشتن حتی یک نامه صدها صورت بکشد (نقاشی بداند) تعبیر افکار بدان واسطه هرگز آسان نبود و بیان مطالب معنوی و عالی امکان نداشت.

ناچار حکم احتیاج و تطور موجب اصلاح نوین مهمی شد و آنهم این بود که بتدریج خط بجای اینکه علامت تصور یا پندار باشد علامت صوت شد یعنی پندار نگاری به آوا نگاری تحول یافت^۴ و چون آوا یا اصوات بشر محدود است تعداد علامات یا نماینده‌های آن بمراتب کمتر از علامات پندار نگاری گردید.

گام نخستین در اینراه یعنی سیر خط تصویری بسوی خط صوتی بمیان آمدن خطی بود که آنرا خط هجائی یا سیلابی^۵ نامیم، در این مورد نخست باید توجه کنیم

۱- Pictographie

۲- هرودت کتاب چهارم ۱۳۱

۳- ر. ک. بکتاب « زبان » تألیف واندریس بخش پنجم فصل اول

۴- از Idéographie به Phonographie

۵- Ecriture syllabaire, syllabisme لغت سیلاب بمعنی صوت نیست بلکه بمعنی

(رویهم نهاده) یا مرکب از یک مصوت و یک یا چند غیر مصوت است که یک هجا تلفظ میشود، مثلاً در کلمه (استقرار) سه سیلاب یا هجا داریم (اس - تق - رار) حال اگر مثلاً برای نوشتن هر هجای استقرار علامت مخصوصی بنویسیم خط هجایی بوجود آورده ایم.

که مقصود از هجاء یا (سیلاب) معمولاً جزئی از کلمه است که ممکنست مصوت یا ترکیبی از مصوت و غیر مصوت باشد، در هر صورت خط هجایی یعنی علامتهایی که هر علامت نماینده يك هجاء باشد.

پس نخستین شکل خط بشر خط تصویری یا نگارشی بوده است که نوشته مصر باستان بنام هیروگلیف^۱ و خط باستان چین همچنین خط باستان قبرس بیشتر همان بوده است.

مرحله دوم خط پندارنگاری بوده است که بجای تصویر افکار برای هر تصویری علامتی بکار میبردند از این علامات هم در خط قدیم چینی و مصری وجود داشته است. مرحله سوم خط هجایی است که در آن برای هر هجا يك علامت معمول میشد نظیر آنچه مذکور افتاد.

مرحله چهارم عبارتست از ظهور الفبا و در آن بجای اینکه برای هر تصویری تصویری یا علامتی بکشند یا برای هر هجا علامتی وضع کنند در مقابل هر آوای بشری (از مصوت و غیر مصوت) يك علامت وضع کردند که این علامات را حروف الفبا مینامیم. بدیهیست که بوجود آمدن الفبا یکی از پیشرفتهای عمده آدمی محسوبست. لغت الفبا در اصل از زبان فینیقی آمده است. اینان نخستین مردمی بودند که الفبا اختراع کردند، یعنی به شماره صوتهای که در زبانشان موجود بود علاماتی وضع کردند، بدین ترتیب که علامت هر صوت را شکل یا تصویر حیوان یا شیئی قرار دادند که نام آن با آن صوت آغاز میشد. مثلاً حرف اول را الف گفتند که در زبان فینیقی بمعنی گاو میش است و صوت اول آن چنانکه مینیم (آ) بوده و حرف دوم را (بت) گفتند که هم اصل بابیت عربی و بمعنی خانه است و اصطلاح آلفابتا یا الفبا از این دو کلمه فینیقی است. همچنین حرفهای دیگر را بدین ترتیب بوجود آوردند. یونانیها این حروف را از فینیقیها گرفته و نام آنرا بر طبق رسم فینیقی (آلفابتا ...) گفتند. اختراع الفبا نماینده پیشرفت شگرفی در تاریخ خط است که در تاریخ جهان ادب روی داده زیرا هر حرف الفبا نماینده یکی از صوتهای انسان است و بجای هزاران

۱ - این کلمه یونانی مرکبست از دو جزء هیرو Hiero یعنی مقدس و گلیف Glyphein

یعنی کردند. پس هیرو گلیف یعنی خط مقدس.

تصویر یا علامت کافی است که شخص نشانهای باندازهٔ اصوات زبان خود یادگیرد و تمام کلمات را با آن‌ها بنویسد .

بعد از این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای مالزوم و ارزش دارد عبارت است از اینکه ایرانیان در تقریباً سه هزار سال پیش علامتهای میخی بابلی را که در مرحله پندارنگاری و هجائی بود و هنوز بمرحله الفبائی نرسیده بود اقتباس کردند و از آن مانند فینیقی‌ها الفبائی ترتیب دادند و این کار دلیل باهروهوش و استعداد ایرانیان و تمایل آنان به علم و ادب است .

خط میخی - خط میخی را از آن جهت چنین نام داده‌اند که انسان قدیمی بواسطه اینکه افزار کافی برای نوشتن نداشت بامیله‌ای از آهن یا چوب بر لوحه‌های گلی و سنگی خطهای نقش یا نقر میکرد که آن خطها شبیه بمیخ میافتاد و بوجهی که گفته شد این خط هم در آغاز تصویری و بعد علامت‌نگاری یا پندارنگاری بود سپس بدست ایرانیان تبدیل به حروف شد. خط میخی ایرانی نسبت بتمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی و غیر آن ساده‌تر و صحیح‌تر است. زیرا دانشمندان ایران نه تنها از علامت‌نگاری بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها را هم ساده کردند و میخهای کج و پیچیده را انداختند و تنها میخهای عمودی و افقی رانگه داشتند که این نیز اصلاح بزرگی است.

همه سنک‌نشته‌های هخامنشی بخط میخی است که الفبای آن مرکب از ۳۶ حرف و هشت علامت است بترتیب ذیل^۱.

𐎠	a	𐎡	z ^o	𐎢	n ^o	𐎣	r ^o
𐎠	i	𐎡	z ⁱ	𐎢	n ⁱ	𐎣	r ⁱ
𐎠	u	𐎡	z ^u	𐎢	p ^o	𐎣	l ^o
𐎠	k ^o	𐎡	z ^u	𐎢	f ^o	𐎣	v ^o
𐎠	k ^u	𐎡	z ^o	𐎢	b ^o	𐎣	v ⁱ
𐎠	x ^o	𐎡	s ^o	𐎢	m ^o	𐎣	s ^o
𐎠	g ^o	𐎡	d ^o	𐎢	m ⁱ	𐎣	z ^o
𐎠	g ^u	𐎡	d ⁱ	𐎢	m ^u	𐎣	z ^u
𐎠	c ^o	𐎡	d ^u	𐎢	y ^o	𐎣	h ^o

گذشته از ۳۶ حرف بالا هشت علامت هم برای شاه، کشور، زمین، خدا و اورمزدا یا خدای بزرگ وجود داشت که در مواردی برای اختصار، بجای کلمات، آنها را می نوشتند و آنها از این قرارند :

𐎧𐎢𐎰	$X\check{S} = xšāyathiya$	𐎡𐎡	$BU = būmiš$			
𐎡𐎡	}	$DH = dahyāuš$	}	𐎡𐎢𐎰	$AM = Auras-$	$mazdā$
𐎡𐎡𐎡				𐎡𐎢𐎰𐎡		
𐎡𐎢𐎰	$BG = бага$	𐎡𐎢𐎰𐎡	$AMha$			

واژه جداکن : < ، ۲

نوشته زیر نمونه ایست از خط پارسی باستان از سنگنبشته داریوش در تخت

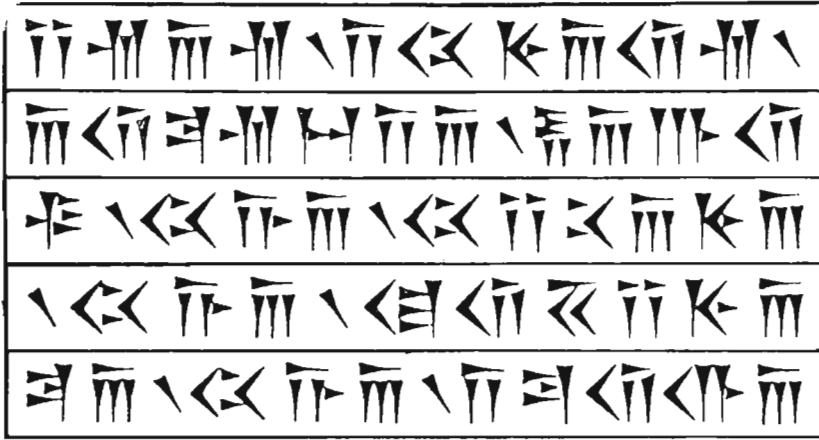
جمشید :

𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡
 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡
 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡
 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡
 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡
 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡 𐎡𐎡𐎡

تلفظ و معنای مثال فوق :

داریو او ش خِشایِ دَئِیْهَ وِزَرکَ خِشایِ دَئِیْهَ خِشایِ دَئِیْهَ خِشایِ دَئِیْهَ دَهِیوَنامَ
 وِشَتاسَ پِیسا دِوسَ هَخامنیشی هِی ایدِمَمَ تَچَرَمَ ا کُنوشَ
 داریوش شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها پسر گشتاسب هخامنشی که این
 کاخ را ساخت .

مثال دوم نیز از داریوش بزرگ در تخت جمشید :



تلفظ و معنای مثال :

ایمام دهیائوم آئورامزدا پاتوو، هچا هینایا، هچا دوشی یارا، هچادرئوگا
این کشور را هورمزدا بیاید، از دشمن، از خشکسالی، از دروغ.

خط اوستائی : ایرانیان غیر از خط میخی که بر الواح گلی یا سنگی حک
میکردند ناچار خط دیگر دستی هم داشتند که بر پوست و نظایر آن مینوشتند و آنرا
هم از سامی‌ها گرفته بودند و کتاب اوستا را با آن خط مینوشتند.

این خط از راست بچپ نوشته میشود و مجموعاً دارای چهل و چهار حرف
است. آنرا علمای ایرانی در اوایل قرن ششم میلادی از الفبای ناقص سابق اقتباس
کرده و بواسطه وضع حروف تازه و داخل کردن اعراب تکمیل نموده‌اند. الفبای
اوستائی تمام اصوات را دارد و چون اعراب داخل حروفست خواندن و نوشتن
آن هیچگونه اشکال تلفظی ندارد و یکی از الفباهای کامل صوتی جهانست و ترتیب
چنین الفبای کامل دلیل هوش و درایت ایرانیان آن زمانست که برای دومین بار الفبائی
بوجود آوردند. اینک الفبای اوستائی به ترتیب ذیل نقل میشود^۱ :

{ دین دبیره }
{ الفبای زند }

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
a	اهورا، خدا	ahura	اهور	اهور	آ	ا	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتر	آتر	آ	آ	۲
i	اینجا	idā	ایدا	ایدا	ای (کوتاه)	ا	۳
ī	جمله، قوه	īra	ایر	ایر	ای (کشیده)	ای	۴
u	اشتر، شتر	uštra	اوشتر	اوشتر	او (کوتاه)	ا	۵
ū	چربی	ūtha	اوث	اوث	او (کشیده)	او	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha- na	مئثن	مئثن	ا (دروسط کلمه)	ا	۷
ē (broad)	راست، درست	ērēš	یرش	یرش	ا (کوتاه)	ا	۸
ê (long)	توانا، زورمند	ēma- vant	امونت	امونت	ا (کشیده)	ا	۹
ō (broad)	یر، بسیار	pouru	یاورو	یاورو	ا (کوتاه در وسط کلمه)	ا	۱۰
ô long)	یک	ōyum	اویوم	اویوم	او (کشیده)	او	۱۱
aw	آخور	ānharena	آونگهرن	آونگهرن	او	او	۱۲
ñ	اندر، میان	antarē	انتر	انتر	آن	آن	۱۳
ã	نگام	ãxna	آخن	آخن	آ (دریننی تلفظ میشود)	آ	۱۴
k	کام، کامه	kāma	کام	کام	ک	ک	۱۵
kḥ	خرد	xratu	خرتو	خرتو	خ	خ	۱۶
kḥ ^v or q	خواب	x ^v afna	خوفن	خوفن	خو	خو	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گام	گام	ک	ک	۱۸
gh	موج زدن } جاری شدن }	ghīzar	غزر	غزر	غ	غ	۱۹
ñ (ang)	فراخی، بزگی	frathañih	فرانگه	فرانگه	آنگ (دروسط و آخر کلمه دریننی تلفظ میشود)	آنگ	۲۰

{ دین دبیره
(الفبای زند) }

English	معنی امثال	املاً لا تین	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
ch	چشیدن	čas	چش	چش	ج	۲
j	ژرف، عمیق	jafra	جفر	جفر	ج	۶
z	زاده	zāta	زات	زات	ز	۲۳
zh	زانو	žnu	ژنو	ژنو	ژ	۲۴
ñ (ang)	آگاه ساختن، خبر کردن	srāva- yēñhē	سراو نیگه	سراو نیگه	کد (ا)	۲۵
t	تن	tanu	تنو	تنو	ت (۲)	۲۶
th	تخشا کوشا	thwaxš	توخش	توخش	ث (ته)	۲۷
d	درفش	drafša	درفش	درفش	د	۲۸
dh	پنجم	puxdha	پوخذ	پوخذ	ذ (دروسط کلمه)	۲۹
n	ناف، نژاد، خویش	nāfya	نافیه	نافیه	ن	۳۰
p	پیل	pērētu	پیرتو	پیرتو	پ	۳۱
ph or f	فروهر، فرورد	fravašī	فروشی	فروشی	ف	۳۲
b	بنج، خداوند	Bagha	بنم	بنم	ب	۳۳
w	گرفتن	garēw	گرو	گرو	و (انگلیسی)	۳۴
m	مرد	mareta	مرت	مرت	م	۳۵
y	ایزد	yazata	یزت	یزت	ی (بزرگ در سر کلمه)	۳۶
y	بز	buzyn	بوزیه	بوزیه	ی (کوچک و وسط کلمه)	۳۷
r	رد (سردار دینی)	ratu	رتو	رتو	ر	۳۸
v	برف	vafra	وافر	وافر	و (بزرگ در سر کلمه)	۳۹
v	بیور (ده هزار)	baevarē	بیاور	بیاور	و (کوچک در وسط کلمه)	۴۰
s	ستودن	stu	ستو	ستو	س	۴۱
sh	شاد	šāta	شات	شات	ش (مشدد)	۴۲
š	کردار نیک	hvaršta	هورشت	هورشت	ش	۴۳
h	هاون	hāvana	هاون	هاون	ه	۴۴

اوانوشت :

Rōz ē ¹ Ardavān awāk asovārān u Arđaxšēr ō naxčēr šuš ēstāš. ² gōr ē andar dašt bē višard u Arđaxšēr u pus ī mēh ³ ī Ardavān az pas ⁴ ī ān gōr tāxt. ⁵ u Arđaxšēr andar rasīd tīr ē ēdōn ō gōr zaš ku tīr tāk ⁶ parr pa aškamb andar ⁷ šuš u dušīgar sōk bē ⁷ višard u gōr awar yāk murđ. Ardavān u asovārān frāž rasīd hand ⁸, u ka-šān ⁹ zanišn ¹⁰ pa ān āyēnak dīs awd sahist ¹¹ u pursīs ku ¹² : īn zanišn kē kard ? ¹³ Arđaxšēr guft ku : man kard ham. ¹⁴ pus ī Ardavān guft ku : nē čē ¹² man kard ham ! Arđaxšēr xēšm grift v-aš ¹² ō pus ī Ardavān guft ku : hunar v mardānakīh pa stahmbakīh u dušarmīh u drōg adādīstānīhā ¹⁵ ō xvēš karđan nē tovān. ¹⁶ ēn dašt nēvak u gōr ēsar ¹⁷ vas, man u tō ēsar dušīgar āzmāyišn ¹⁸ kunēm u nēvakīh u vīrīh u čāwukīh pa dīs āvarēm. ¹⁹ Ardavān az ān dušxvār sahist ²⁰ u pas az ān Arđaxšēr nē hišt ō asp nišast. ²¹ v-aš Arđaxšēr rāy ²² ō axvar ī stōrān frēstīd u framūs ku : nigīr ²³ ku rōz u šaw az nazdik ī ²⁴ stōrān ō naxčēr u čōwagān u frahangīstān nē šavē. ²⁵

ترجمه: روزی اردوان با سواران و اردشیر به نخجیر شدند. گوری اندر دشت بگذشت و اردشیر و پسر بزرگ اردوان از پس آن گور تاختند و اردشیر اندر رسید. تیری ایدون به گور زد که تیر تا پر به شکم (گور) اندر شد و به دیگر سوی بگذشت و گور بر جای بمرد. اردوان و سواران فرا رسیدند. و چون آن زنش بدان آئین دیدند در شگفت شدند. و [اردوان] پرسید که این زنش که کرد؟ اردشیر گفت که من کردم. پسر اردوان گفت نه، چه من کردم. اردشیر خشم گرفت و به پسر اردوان گفت که هنر و مردانگی را به ستم و بیشرمی و دروغ و بیداد از آن خویش کردن نتوان. این دشت نیک و گور ایدر بسیار، من و تو ایدر آزمایشی دیگر کنیم و نیکی و بدی و چابکی پدید آوریم، اردوان را آن [سخن] دشوار آمد و پس از آن اردشیر را نهشت به اسب نشستن و اردشیر را به آخور ستوران فرستاد و فرمود که: بنگر که روز و شب از نزدیک ستوران به نخجیر و چوگان و فرهنگستان نشوی ...

زبان‌های ایران باستان

زبان‌های پارسی باستان و اوستایی

گفتیم زبان ایرانی دوره باستان به شاخه‌هایی منقسم می‌شود که از آنجمله دو شاخه مهم که اخبار و آثاری از آنها باقی مانده عبارتست از زبان پارسی باستان و زبان اوستایی. زبان پارسی باستان چنانکه نام آن هم مینمایاند زبان قوم پارس یا (پارسه) از اقوام ایرانی است که در سرزمینی که اکنون فارس می‌گوئیم جایگزین شدند و نخستین خاندان بنیانگذار دولت جهانی ایران یعنی خانواده هخامنشیان از آنجا برخاست. چنانکه در مقدمه این کتاب مذکور افتاد آثار نوشته در این زمان و در این زبان زیاد بوده ولی آنچه از آنهمه باقی مانده و بروزگار مارسیده عبارتست از سنگبشته‌های هخامنشی و چندسنگ‌تر ازو، چند مهر و سکه و نظایر آن.

خط این سنگبشته‌ها خط میخی فارسی است که شرح آن گذشت. بعضی از این سنگبشته‌ها سه‌زبانی است یعنی گذشته از متن فارسی باستان ترجمه عیلامی و اکدی هم دارد که هر یک به خط میخی مخصوص خود نوشته شده است و پاره‌ای از آنها دو زبانی است یعنی گذشته از متن فارسی ترجمه عیلامی هم دارد و برخی یک‌زبانی است که تنها به زبان و خط پارسی باستان است.

البته سنگبشته‌هایی هم از آن دوره هست که به خط و زبان عیلامی یا بابلی است که از موضوع بحث ما خارج است.

آثار بازممانده از پارسی باستان

چنانکه گذشت از زبان پارسی باستان نوشته‌هایی به خط میخی بر روی سنگ و آجر و فلز بجای مانده است که همه مربوط به دوران هخامنشی است. این نوشته‌ها از پادشاهان هخامنشی : اریارمنه ، ارشام ، کورش بزرگ ، داریوش بزرگ ، خشایارشا ، اردشیر نخست ، داریوش دوم ، اردشیر دوم و اردشیر سوم است ، و بیشتر سه زبانی است یعنی به زبانهای پارسی باستان و عیلامی و اکدی است . البته پاره‌ای از آنها هم دو زبانی و یک زبانی میباشد و شماره آنها از هشتاد میگردد.

از اریارمنه یک نوشته ده‌سطری مانده است که تنها به زبان پارسی باستان است، بر روی لوحه‌ای از زر کنده شده است و آنرا در همدان یافته‌اند. در این نوشته اریارمنه نام خود و پدران خود را یاد میکند و خود را پادشاه پارس میخواند . این نوشته در موزه برلین است.

از ارشام نیز تنها یک نوشته که دارای چهارده سطر است مانده و آن نیز در همدان پیدا شده و بر روی لوحه زرین کنده شد و تنها به زبان پارسی باستان است. او نیز در این نوشته نام پدران خود را یاد و خود را پادشاه پارس میخواند . از کورش بزرگ هفت نوشته سه‌زبانی در کاخ او در بازار گاد یافت میشود. پنج‌تای از آنها درست مانند هم و رونوشتی از یکدیگرند . ششمی تکه‌هایی است از یک سنگنبشته و هفتمی چند واژه است که بر چین‌قبا‌ی تندیس وی کنده شده است. نوشته پارسی هیچکدام از یک یا دو سطر پیشتر نیست.

از داریوش بزرگ نوشته‌هایی بر کوه بیستون ، بردیوارها و ستونهای کاخ های تخت جمشید و شوش ، بر کوه الوند و در نزدیکی کانال سوئز یافت میشود . دو نوشته هم از او بر دو لوح زرین و سیمین در همدان یافت شده است که هر دو

ماندهم و یکی رونوشتی است از دیگری. از این شاهنشاه چندوزنه و چندمهر هم پیدا شده است.

سنگنبشته بیستون یا بغستان که بر کوه معروف بیستون، در نزدیکی کرمانشاه کنده شده است بزرگترین و پرارج‌ترین نوشته بازمانده از زمان هخامنشیان است. سندی است تاریخی که رویدادهای سال‌نخستین پادشاهی داریوش بزرگ و جنگ‌هایی که با دشمنان و یاغیان کرده است، در آن یاد شده است. نام نیاگان او تا هخامنش و نام کشورهای که زیر فرمان او بوده‌اند در این نوشته برده می‌شود و هموهورمزد خدای بزرگ را که پادشاهی برای این کشورها بدو بخشیده است می‌ستاید و به پادشاهان پس از خود نیز اندرزهایی می‌دهد.

تندیس داریوش در حالیکه به ستایش هورمزد ایستاده است و یک پا بر روی سینه گوماتای مغ که به پشت بزمین افتاده، نهاده است و نه نفر سر کرده یاغیان، دست از پشت بسته و گردن به زنجیر کرده، در بالای نوشته‌ها خودنمایی می‌کند. این سنگنبشته سه زبانی است، زبان پارسی باستان آن پنج ستون است که چهارتای آن بیش از نود سطر و پنجمی ۳۶ سطر دارد.

و هم از او نه سنگنبشته دراز و کوتاه در تخت جمشید به جای مانده است، دوتای آن متن پارسی ندارد و بعضی چندین بار تکرار شده است.

و نیز از او دو سنگنبشته شصت سطری در نقش رستم مانده است که دخمه‌گاه او و بعضی دیگر از شاهان هخامنشی است. در شوش نیز از او در حدود بیست و پنج نوشته یافت شده است که بزرگترین آنها سنگنبشته ایست پنجاه و هشت سطری که در باره ساختمان کاخ او در آنجاست.

و از همونیز سنگنبشته‌ای در نزدیکی ترعه‌سوئز که شرح‌کندن آن ترعه را بیان می‌کند (این سنگنبشته گذشته از ترجمه عیلامی و اکدی ترجمه‌ای نیز به زبان مصری قدیم و حظ‌هیر و گل‌یف دارد) و سنگنبشته دیگری در کوه الووند نزدیک همدان به جای مانده است.

نوشته دیگری نیز از او در دو نسخه بر دو لوح زرین و سیمین در همدان یافته‌اند.

از خشایارشا یازده سنگنبشته در تخت جمشید و سه تا در شوش، یکی از الووند و یکی هم در وان بجای مانده است، یک نوشته یک سطری هم بر قطعه‌ای از یک ظرف

سیمین که در همدان پیدا شده و ظرفی که تنها نام این پادشاه بر آن نوشته شده در دست است.

از اردشیر نخست، يك سنگنبشته در تخت جمشید و يك نوشته يك سطری که عیناً بر چهار ظرف سیمین حك شده، بجای مانده است. همه اینها تنها به زبان پارسی باستان است.

از داریوش دوم يك سنگنبشته دوزبانی. (پارسی باستان و اکدی) و يك سنگنبشته يك زبانی (پارسی باستان) در شوش پیدا شده است.

از اردشیر دوم سه سنگنبشته سهزبانی و یکی هم يك زبانی (پارسی باستان) در شوش و از همو يك سنگنبشته يك سطری به پارسی باستان و نوشته ای بیست سطری بر لوحه ای زرین در همدان یافته اند. سنگنبشته دیگری هم که معلوم نیست از اردشیر دوم است یا سوم به سه زبان در تخت جمشید مانده است.

از اردشیر سوم نیز سنگنبشته ای بر دیوارهای تخت جمشید مانده است که تنها به زبان پارسی باستان است و چهار بار تکرار شده است.

گذشته از اینها چند وزنه و مهر از داریوش و چند مهر از خشایارشا و چند نوشته دیگر بر کاشی و سفال و جز آن از نقاط مختلف بدست آمده است.

ملاحظات در باب کتیبه های پارسی باستان:

پس از اکتشاف و خوانده شدن خطوط میخی و کتیبه های هخامنشی که مجموع آن يك کتاب کوچک بوجود می آورد، معلوم شد که حدود پانصد لغت اصیل پارسی در آنهاست که پس از خوانده شدن بقیه خطوط میخی ایرانی و اکتشاف خطوط و زبان ایلامی تعدادی بران افزوده شد.

مطالب: کتیبه ها از نظر تاریخی و جغرافیایی و کشورداری و اخلاقی و دینی بسیار ارزنده است، بطوریکه این معانی از نمونه هایی که مسطور افتاد پیداست و سطح فکر و فرهنگ ایران باستان را مینمایاند.

شاید کتیبه های هخامنشی قدیمترین نمودار يك سیاست جهانی باشد که نظر بلند يك حکومت دادگستر بین المللی از خلال سطور و عبارات آن پیداست. در صورتیکه کتیبه های مشابه معاصر ملل دیگر از حدود تعصبات محلی تجاوز نکرده است.

جنبه دینی و روحانی کتیبه‌ها که شاهنشاه در هر فرصت نام از اهورمزد میبرد و پادشاهی خود را از فیض او میداند و همه کارهای خود را بخواست اهورمزد (وشناهورمزدا) محول میدارد موضوع جالبی است.

ادبیات اوستایی

چنانکه دیدیم یکی از شاخه‌های مهم زبان ایرانی باستان زبان اوستایی است که معاصر با پارسی باستان بوده و معلوم نیست فقط زبان کتابی دینی بوده یا در تکلم هم بکار میرفته است. این زبان یا در واقع این لغت ایرانی باستان برای ارتباط بین زبانهای هند و ایرانی مثالی است و بطوریکه مذکور افتاد بخشهای قدیمی اوستا مانند سرودهای گاتها به سنسکریت نزدیکست. برخی از دانشمندان حدس میزنند اوستا در آغاز در خاور ایرانزمین تکلم میشد. برخی تصور میکنند زبان اوستایی زبان شمال غرب ایران بوده و پنداشته‌اند که بازبان مادی یکی بوده است و این نظر روایت بدینا آمدن زرتشت را در آذربایجان تایید میکند.

ادبیات اوستایی عبارتست از آنچه از کتاب اوستا بجا مانده و بزمان ما رسیده است و آن شامل عقاید دینی و فلسفی و برخی عبادات و اعمال و اصول اخلاقی زردشتی است. درضمن مطالب آن به برخی مسائل تاریخی و جغرافیائی هم میتوان برخورد. چنانکه اشارت خواهد رفت در اوستا کلام منظوم هم وجود دارد. درباب ادبیات اوستایی عصر ساسانی جداگانه سخن خواهد رفت.

کتاب اوستا

چنانکه در آغاز اشاره کردیم کتاب اوستا در زمان هخامنشیان یعنی قرن ششم پیش از میلاد وجود داشته و بموجب اخبار زرتشتی دوره ساسانیان (مانند روایت کتاب دینکرت فصل چهارم) آن کتاب در آغاز عصر ساسانی از بیست و یک نسک یا کتاب ترکیب یافته و چندین برابر اوستایی بوده که امروز در دست ماست. این موضوع بزرگتر و مفصلتر بودن اوستای باستانی را مورخان اسلامی هم مانند طبری ذکر کرده‌اند. بموجب شمارشی که وست خاورشناس معروف بجای آورده مجموع ۲۱ نسک از روی تخمین ۳۴۵۷۰۰ کلمه داشته و آنچه بجا مانده در حدود ۸۳۰۰۰ کلمه است و ازین رو اوستای امروز نزدیک به یک چهارم اوستای بزرگ زمان ساسانی است. بطوریکه از اخبار میتوان حدس زد بعید نیست که اوستای پیش از عصر ساسانی باز بزرگتر بوده باشد.

کتاب دینکرت^۱ ۲۱ نسک را از نظر موضوع بر سه بخش کرده که عبارتست از گاتها یا سرودهای گاسانیک که اصول تعلیمات عالی روحانی را حاوی است. داتیک (مربوط به داد) که از شرایع بحث میکند. هاتک مانسریک که حاوی تعالیمی مشترک بین دو موضوع اولی بوده است. اوستای امروز را بر پنج بخش میکنند که عبارتست از یسنه، ویسپرد، وندیداد. یشتها و خورده اوستا که بشرح ذیلست:

یسنه - کلمه یسنه همانست که اکنون جشن میگوییم. این کتاب مجموعه عبادات و اعمال و ستایش ایزدان و مراسم گیاه مقدس (هوم) است. درین کتاب مطالب مختلط از اصول عقاید و معانی و مراسم و عبادات و اوراد باهم آمده و از نظر زبان قدیمترین قسمت اوستا را هم در برگرفته است و جمعاً آنرا بر هفتاد و دو فصل یا (هائیتی) تقسیم میکنند (که بعداً بجای هائیتی (ها) ضبط کرده‌اند^۲).

۱- درباره این کتاب در ضمن ادبیات پهلوی بحث خواهد شد.

بخش قدیمی یسنه (بایسنا) سرودها یا گاتهای زرتشت است که بیشتر منظومست و بزبان اوستایی قدیمتر است که شرح آن بیاید .

ویسپرد - این کلمه مرکب از دو جزء (ویسپه - رتو) یعنی رد همه چیزها است . حاوی جمله های مختلط تکمیلی برای یسنه و ادعیه و اورادیکه در فصول و مواسم سال خوانده میشود میباشد . هر باب از ویسپرد را « کرده» نامیده و گفته اند جمعاً ۲۷ کرده دارد .

وندیداد - بخش سوم اوستا وندیداد نام دارد که بمعنی قانون ضد دیو آمده و ضبط قدیم آن «وی دئوداته» است که در باب عبادات و کفاره ذنوب و تصفیه است این کتاب نسیک نوزدهم اوستای بزرگ ساسانی را تشکیل میداده و مرکب از ۲۲ فصل یا «فرگرد» است . در ضمن موضوعهای زیرین درین کتاب مطرح شده :

آفرینش سرزمینها ، داستان جم، غم و شادی روی زمین ، پیمان و پیمان شکنی، آلودگیها و نجاستها ، پاک کردن آنها ، احکام زرتشت در باب پاکی، در باب دخمهها ، در باب پزشکیها ، مراسم دفن ، آتش بهرام ، اورادی از گاتها برای دفع دیوها و شیاطین ، عزاداری ، در باب سگها ...

یشتها - کلمه یشت با یسنه از یک ریشه است که بمعنی جشن مذهبی یعنی عبادت و قربانی میآید . مطالب این کتاب بیشتر مربوط به ایزدان معین است و ۲۱ یشت دارد بنام هورمز دیشت، هفتن یشت ، اردیبهشت یشت، خرداد یشت، آبان یشت خورشید یشت، ماه یشت، تیر یشت، گوش یشت، مهر یشت، سروش یشت، رشن یشت فروردین یشت، بهرام یشت، رام یشت، دین یشت، اردیشت، اشتاد یشت، زامیاد یشت هوم یشت ، و نندیشت .

۵ - خورده اوستا - بطوریکه این عنوان خود نشان میدهد این کتاب اوستای کوچکی است که گویا شخصی بنام (آذرباد مهر اسپند) در زمان شاپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۱۰) از اوستا اقتباس و تلخیص کرده و منظورش استفاده عامه از فرایض و عبادات و ادعیه بوده است . محتویات خورده اوستا علاوه بر تعدادی ادعیه، عبادت از موضوعهای زیرین است :

- ۱ - نیایش‌ها مرکب از ادعیه به میثرا (مهر) و ماه و آتش و روان و آب .
 - ۲ - گاه‌ها - خطاب به روانهای روزها یا ارواح ایام .
 - ۳ - سی روزه - ادعیه سی روز ماه .
 - ۴ - آفرینگانها - نیایش و طلب فیض در مراسم قربانی :
 - الف - آفرینگان دهمان ، دعا برای مردگان .
 - ب - آفرینگان گاتها - نیایش پنج روزه و افسین سال که در آنموقع مردگان بزمین آیند .
 - پ - آفرینگان گاهنبار - دعاهای شش گاهنبار (شش نوبت آفرینش گیتی)
 - ت - آفرینگان رپیتوین - نیایش از اول تا آخر تابستان هر سال .
- گذشته ازین پنج بخشی که اوستای امروز را تشکیل میدهد قطعاتی مستقل یا داخل متون پهلوی از اوستا یافت میشود مانند آنچه بنام «نیرنگ» یا اعمال و مراسم دینی است.

گاتها

کلمه گاته را سرود ترجمه کرده‌اند و شاید با «گاه» امروز در کلماتی مانند سه‌گاه و چهارگاه هم ریشه باشد .

چنانکه مذکور افتاد گاتها بطور کلی جزو بخش یسنای اوستاست و آنرا بزبان پهلوی گاس و جمع آنرا گاسان نوشته اند . قسمت عمده گاتها موزون است که در قسمتی بنام ستوته یسنیه^۱ گردآمده .

بطوریکه اشارت رفت گاتها از نظر زبان باستانی‌ترین شکل زبان اوستایی است و بزبان سنسکریت نزدیکست . عقیده پژوهندگان براینست که گاتها سرودهای خود زرتشت است . افکار عالی دینی و اخلاقی و اصول دین مزدا و فکر یکتاپرستی و راز و نیاز باخدای بزرگ یا اهورمزدا درین سرودهای روحانی به بهترین وجهی بیان شده که اینک نمونه‌هایی از ترجمه فارسی آن ذکر میشود :

بیا بامنش نیک ، بده بخشایش پایدار راستی از گفتار درست خویش بزرزشت ای مزدا و بما پناه نیرومند بخش ای اهورا تا که ما به ستیزه دشمن چیره شویم .

(گاتها ص ۶)

آن دانایانی که تو در راستی و منش نیک سزاوار شناختی ای مزدا اهورا آنان را برسیدن آرزو کام روا کن چه میدانم از برای رستگاری سخنان خواهش نزد شما کارسازست .

(گاتها ص ۸)

این از تو میپرسم درست بمن بگو ای اهورا کیست از آفرینش پدر راستی نخستین و کیست که بخورشید و ستارگان راه داد. از کیست که ماه میفزاید و دگر باره میکاهد ای مزدا و دیگر چیزها را دانستن میخواهم .

اوستا از نظر ادبی

بطوریکه گذشت اوستای اصلی، از روی آنچه در تواریخ آمده بمراتب بیشتر از آن بوده که اکنون در دست است و اوستای موجود مرکب است از پنج کتاب: یسنه، ویسپرد، وندیداد، یشت، خرده اوستا - که جمله حاوی نیایش و سپاس اهورمزداخدای بزرگ، بیهمتا و ایزدان و فرشتگان و ستایش پاکی و راستگوئی و درستکاری و کوشش و مشتمل بر نکوهش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب است و همچنین شامل اوامر و احکام و اذکار مذهبی است و در بخشهایی از آن اخبار تاریخی و داستان و روایات یافت میشود.

جنبه ادبی اوستا - بعضی از قسمتهای اوستا دارای مزیت ادبی است. جمله های فصیح و شیرین در ستایش خدا و وصف طبیعت در آن دیده میشود. همچنین اوستا دارای مزایای لغوی است و قسمتی از آن منظوم و مقفی بوده چنانکه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست آن نظم و ترتیب هنوز باقیست. گاتها حاوی سرود و مناجات و اشعار روحانی عالیست و لطیفترین احساسات دینی آنزمان را حکایت میکند.

چنانکه دیدیم در یکی از گاتها زرتشت از طریق پرشش از اهورمزدا میخواهد به آفرینش جهان و مقام دانش و بینش مردمان پی ببرد. در واقع یکنوع روح فلسفی و ذوق جوایبی در آن است که هر قطعه آن با این جمله آغاز میکند: تت تو اهرسارش مویی وئوچا اهورا « یعنی این را از تومی پرسم براستی بمن بگو اهورا ».

شعر در زبان اوستائی

وزن اشعار اوستائی از روی شماره هجاها (یا سیلاب) های هر مصرع است که اغلب با اوزان عروضی که پس از اسلام در ایران معمول شد فرق دارد. اینک مثالی از مهریشت:

تم امونتم یزتم سورم داموهو سوشتم میشرم یزائی زئو ثرایبو
ترجمه بفارسی امروز :

آن ایزد نیرومند توانا، در میان موجودات تواناترین را ، مهر را با زور
می ستایم .

چنانکه می بینیم در هر يك ازین سه مصراع هشت هجا موجود است و نظم و
وزن دارد .

مثال دیگر از اوستا :

تلفظ :

نویت اوتم آنکه نیت گرمم	خشر آوروه	یمه
نویت ارسکو دیوو داتو	نویت زوروانگه نویت مرثیوش	نویت زوروانگه نویت مرثیوش
		ترجمه :

نه سرما بود نه گرما	در پادشاهی جم نامدار
نه رشك داده دیوان	نه پیری بود نه مرگ

در این قطعه هم هر مصراع هشت هجا دارد و موزونست .

زبان پهلوی

چنانکه پیش از این گفتیم زبانها و گویشهایی را که در فلات پهناور ایران در
میان سده سوم پیش از میلاد و سده نهم میلادی بدانها سخن میگفتند ، ایرانی میانه
مینامند، معروفترین آنها سغدی و خوارزمی و سکائی و پهلویگ یا پهلوانیگ و پارسیگ
است . این دو زبان اخیر یعنی پهلویگ و پارسیگ به ترتیب زبان رسمی و درباری
دوران پادشاهی اشکانیان و ساسانیان بوده است .

پهلویگ منسوب به پهلوی و پهلوی ، شکل فارسی میانه واژه « پرتوه » ی باستان
است که با افتادن حرکت آخر واژه و تغییر حرف «ث» به «ه» و حرف «ر» به «ل» و
تغییر مکان آنها در واژه به شکل «پهلوی» در آمده است (پهلوی > پهلوی > پرتو > پرتوه)
چنانکه در سنگنبشته های هخامنشی آمده است پرتوه نام یکی از کشورهای داریوش و
به سخن دیگر نام یکی از استانهای ایران دوره هخامنشی بوده است و مردمی هم که در
آنجا میزیسته اند همین نام را داشته اند .

پارسیک نیز منسوب است به پارس. واژه پارس هم در سنگنبشته‌های هخامنشی به شکل پارسه آمده است و نام سرزمین و مردمی که در آن میزیسته‌اند، بوده و اکنون هم هست.

این هردو زبان را که یکی شمالی است و دیگر جنوبی از روی سهل‌انگاری و آسان‌گیری «پهلوی» گفته‌اند. «پهلویگ» و «پارسیگ» شکل فارسی میانه واژه‌های «پهلوی» و «پارسی» است. بیا نسبت فارسی در فارسی میانه ایگ (ig-) بوده است. از زبان «پهلویگ» یعنی زبان مستعمل دوره اشکانی آثار زیادی در دست نیست. آنچه مانده است نوشته‌هایی است از آثار مانویان که در ترکان (در ترکستان چین) بدست آمده است و چند سنگنبشته، در آغاز دوران ساسانی که این زبان همراه با متن «پارسیگ» آنها نوشته شده است و از پادشاهان ساسانی چون اردشیر و شاپور و نرسه است.

(آثار بازمانده مانویان به زبان های «پهلویگ»، «پارسیگ»، سغدی، سانسکریت، چینی و ترکی است).

سنگنبشته‌های این دوره نیز مانند سنگنبشته‌های دوره هخامنشی بعضی سه‌زبانی است یعنی به زبان پارسیگ (جنوبی) نوشته شده و ترجمه پهلویگ (شمالی) و یونانی آن هم داده شده است و بعضی دو زبانی است یعنی متن پارسیگ است و ترجمه پهلویگ آن و پاره‌ای یک زبانی و تنها به زبان «پارسیگ» است. چنانکه در پیش گذشت خط سنگنبشته‌های «پارسیگ» و پهلویگ (پارتی) باهم فرق دارد. سنگنبشته‌های مهم بازمانده از این دوره عبارتند از:

– سنگنبشته اردشیر در نقش رستم به سه زبان و خط پارسیگ و پهلویگ (پارتی) و یونانی که در زیر تندیس شاهنشاه کنده شده و حاوی نام خود او و پدرش میباشد.

– سنگنبشته هرمزد باز به سه زبان، هر یک یک سطر نام پادشاه و معرف تندیس اوست.

– سنگنبشته شاپور اردشیران در نقش رجب در نزدیکی تخت جمشید که به دو زبان است و معرف تندیس این شاهنشاه است و فقط حاوی نام و القاب او و پدرش اردشیر و نیایش پاپک میباشد.

– سنگنبشته دیگری از شاپور اردشیران در حاجی آباد فارس ، نزدیک تخت جمشید ، که به دو زبان پارسیگ و پهلویگ و شرح تیراندازی اوست ، متن پارسیگ این سنگنبشته شانزده سطر و متن پهلویگ آن چهارده سطر میباشد .

دوسنگنبشته بزرگ از کرتیر مؤبدان موبد آغاز دوران ساسانی که یکی درسی و یک سطر و دیگری درشصت و چهار سطر است و اولی درنقش رجب و دومی درنقش رستم کنده شده و هر دو به زبان پارسیگ و شرح خدمات اوست .

سنگنبشته نرسه که سنگنبشته ایست بسیار بزرگ به دوزبان پارسیگ و پهلویگ (پهلوی اشکانی) بردوسوی بنای یادبودی که به مناسبت تقدیم تاج و تخت شاهی به او از طرف بزرگان کشور، درجایی که اکنون به پایکولی (پایلی) معروف و در نزدیکی موصل است، کنده شده است. این بنا اکنون ویران و بسیاری از تخته سنگهای بدنه آن که نوشته ها را دربر داشته است گم و نابود شده است. نرسه پسر شاپور نخست یعنی شاپور اردشیران است و او پس از برادرش هر مزد و برادر دیگرش بهرام نخست و پسر او بهرام دوم و بهرام سوم پسر بهرام دوم به پادشاهی میرسد. پادشاهی بهرام سوم چند ماهی بیشتر نبوده است که در سال ۲۹۳ میلادی از شاهی به دلایلی برکنار میشود و بزرگان کشور عموی بزرگ او نرسه را که پادشاه ارمنستان بوده است، به پادشاهی برمیگزینند. وی از ارمنستان آهنگ تیسفون میکند و بزرگان کشور از پایتخت به پذیره او میروند و در جایی که بهم میرسند بنائی برای یادبود میسازند و بر آن شرح پادشاه شدن نرسه و به پذیره آمدن بزرگان کشور و غیره نویسانده میشود. تاریخ این بنا و این نوشته ها بایستی همان سال ۲۹۳ میلادی باشد.

– سنگنبشته دیگری از نرسه در شاپور که یازده سطر کوتاه و حاوی نام او و پدر و نیایش میباشد و معرف تندیس اوست .

– سنگنبشته شاپور سکانشاه در تخت جمشید که پس از ادای احترام به برادرش شاپور شاهنشاه (شاپور دوم) هنگامیکه از تخت جمشید میگذشته است ، بریکی از دیوارهای آنجا نویسانده است. تاریخ این نوشته ماه اسفند از سال دوم پادشاهی شاپور دوم است .

– سنگنبشته داور کابل در تخت جمشید. وی در هنگام گذر از تخت جمشید (صدستون) نوشته شاپور سکانشاه را دیده و دستور داده که برایش بخوانند و خود

نیز این نوشته را نویسانده و بر شاپور شاهنشاه و شاپور سکانشاه آفرین کرده و درود فرستاده است .

– دوسنگنبشته دیگر از شاپور دوم و شاپور سوم در طاق بستان . این دو نوشته کوچک و معرف تندیس این دو پادشاه است .

– چند سنگنبشته کوچک دیگر را هم میتوان بدین مجموع افزود و هنوز هم گاهگاه نوشته‌هایی در گوشه و کنار پیدا میشود .

کتابهای پهلوی بازمانده

بموجب اخبار و شواهد ، ادبیات پهلوی از آنچه بروزکار ما رسیده بمراتب وسیعتر بوده است .

در عصر ساسانیان علم و ادب رواجی داشته و جوانان تعلیماتی میدیده اند و دبیران درباری وجود داشته اند و شاهان به ثبت و ضبط و قایع حتی بر تخته سنگها علاقه نشان میداده اند . میدانیم که خسرو انوشیروان توجه خاصی بآداب و حکمت داشت و اقوالی نغز از قول او در کتب پهلوی و روایات دوره اسلامی بجا مانده است . او بود که دستور داد علوم از یونانی و سنسکریت به پهلوی ترجمه شود .

بسیاری از موضوعهای علمی و ادبی و اخلاقی آنزمان در کتب تاریخ آمده است . افسوس اصل آنها از بین رفته و مطالبی پراکنده نقل شده . مثلاً معلومست که يك كتاب تاريخ يا شاهنامه بنام (خوتای نامک) یا خداینامه وجود داشته که حتی تا اوایل اسلام رسیده و دانشمند ایرانی ابن المقفع آنرا تحت عنوان سیرالملوک ترجمه کرده که افسوس هم متن پهلوی و هم ترجمه عربی آن از بین رفته است . نیز معلومست داستان کليلة و دمنه بفرمان انوشیروان از سنسکریت به پهلوی ترجمه شده و بوسیله ابن المقفع عبری و بعد به نظم و نثر فارسی نقل شد ولی اصل پهلوی آن از بین رفته است . همچنین است تألیفات دیگر .

آنچه از کتابهای پهلوی که از گزند روزگار مصون مانده و به ما رسیده است در حدود صد رساله میشود که آنها را از نظر موضوع بر سه بخش تقسیم کرده اند .

۱ - ترجمه های پهلوی متون اوستا .

۲ - متون پهلوی در مطالب دینی .

۳ - کتب متفرقه .

ترجمه‌های متون اوستا در حدود ۱۴۱۰۰۰ کلمه و ازین قرارند :

- ۱- وندیداد
- ۲- یسنا
- ۳- نیرنگستان
- ۴- ویشناسپ یشت
- ۵- ویسپرد
- ۶- فرهنگ اوئیم ابوک
- ۷- اوهرمزد یشت
- ۸- بهرام یشت
- ۹- هادخت نسک
- ۱۰- ائوگمه دئچا
- ۱۱- چیتک اوستاک گاسان^۱
- ۱۲- آنخش نیایش^۲
- ۱۳- بخشی ازوچر کرددینیک
- ۱۴- آفرینگان گاهنبار
- ۱۵- هپتان یشت
- ۱۶- سروش یشت هادخت
- ۱۷- سیروچک کوچک
- ۱۸- سیروچک بزرگ
- ۱۹- خورشید نیایش
- ۲۰- آوان نیایش
- ۲۱- آفرینگان دهمان
- ۲۲- آفرینگان گاتها
- ۲۳- خورشید یشت

۱- چیتک اوستاک گاسان = منتخب گاتهاى اوستا .

۲- آنخش نیایش = نیایش آتش .

۲۴ - ماه یشت

۲۵ - قطعه‌ای از یشت

۲۶ - آفرینگان فروردگان

۲۷ - ماه نیایش

اینک توضیحاتی در باب ترجمه‌های مذکور در فوق .

و ندیداد - این ترجمه ۴۸۰۰۰ کلمه دارد که ۴۰۰ کلمه از آن اوستایی است که به مناسباتی در متن پهلوی وارد شده است . ترجمه واژه به واژه است و جا به جا تفسیر و توضیحی هم به متن افزوده شده است .^۱
 یسنا - این ترجمه ۳۶۰۰۰ کلمه است و تفسیر و توضیح آن و تقریباً ترجمه تحت‌اللفظ است .

نیرنگستان - در این کتاب ۳۴۰۰ کلمه اوستایی و ۲۲۰۰۰ کلمه پهلویست و ۱۸۰۰ جمله از اوستا نقل شده و اغلب در باب اعمال روزانه است .
 ویشتاسپ یشت - این ترجمه ۵۲۰۰ کلمه است و در متن پهلوی عبارات اوستایی آمده .

ویسپرد - عبارت از ۳۳۰۰ کلمه است بدون تفسیر .
 فرهنگ اوئیم ایوک - که ۱۰۰۰ لغت اوستایی و ۲۲۵۰ لغت پهلوی را معنی کرده است . از یشتهای اوستا : اوهرمز دیشت ، بهرام یشت ، هپتان یشت ، سروش یشت ، هاتوخت ، ماه یشت و شاید بعضی یشتهای دیگر حدود ۲۰۰ لغت و از نیایشها : آوان نیایش ، خورشید نیایش ، ماه نیایش و از آفرینگانها یعنی سپاسها و ستایشها : آفرینگان گاهنبار و آفرینگان دهمان و آفرینگان فروردگان و آفرینگان گاتها نیز حدود ۲۰۰ کلمه دارد .

هادخت نسک - این کتاب ۱۵۳۰ کلمه دارد و متن اوستایی بآن پیوسته است بخش اول دراهمیت خواندن سرود (اشم وهو) است . از جمله مطالب کتاب در بخش دوم در باب سرنوشت روان پس از مرگ است .

۱- و ندیداد=وی - دیو - داته = داد برضد دیوها . یسنا = جشن . ویسپرد = ویسپه = همه ، رتو = رد = همه ردان . نسک = فصل ، کتاب ، نسخه ، مجموعه . هات = فصل . آفرینگان دهمان = دعای خیر مردان نیک .

ائوگمڈنچا - حاوی ۲۹ عبارت اوستایی و ۲۸۰ کلمه پهلویست و تفسیری در حدود ۱۴۵۰ کلمه دارد. در این رساله موضوع قطعیت مرگ و لزوم آمادگی برای آن مطرح است.

چیتک اویستاکگاسان - نام این رساله یعنی « برگزیده گاتهای اوستا» و ۴۰۰ کلمه اوستایی و ۱۱۰۰ کلمه پهلوی دارد. مطالب این منتخبات بیشتر در باب موجودات خوب و بد است.

وچر کرد دینیک - مجموعه ایست از ترجمه های گوناگون پهلوی از اوستا و سایر متون دینی که ۲۶۰ کلمه اوستایی و ۱۷۵۰۰ کلمه پهلوی دارد در شرح ادعیه و اعمال و عقاید.

بقیه رسالات چنانکه نامهای آنها مینمایاند عبارتست از آفرین یادعای خیر و اعمال سی روز و نیایش شروش، و نیایش خورشید و ماه و نظایر آن.

متون پهلوی در مسائل دینی (حدود ۴۴۶۰۰ کلمه)

۲۸ - دینکرد

۲۹ - بندهشن

۳۰ - دادستان دینیک

۳۱ - تفسیر و ندیداد پهلوی

۳۲ - روایات

۳۳ - روایت هیمیداشوهیشتان

۳۴ - وچر کرد دینیک

۳۵ - برگزیده زادسپرم

۳۶ - شکنندگمانیک و یچار

۳۷ - شایست نه شایست

۱- اکثر این رسالات توسط خاورشناسان آلمانی و دیگران نظیر گبگر (Geiger) و زالمان و وسترگارد و دارمستتر Darmesteter, Westergaard, Salemann، و خود علمای زرتشتی مانند پشوتن سنجانا بچاپ رسیده است.

- ۳۸ - دانا و مینوگی خرد
 ۳۹ - رسالات منوچهر
 ۴۰ - ارته ویرافنامک
 ۴۱ - ستایش سیروچک
 ۴۲ - جاماسپ نامک
 ۴۳ - بهمن یشت
 ۴۴ - ماتیکان یوشت فریان
 ۴۵ - پرسشها و پاسخهای اوستا
 ۴۶ - اندرز آذربادمارسپندان بانضمام حقیقت روزها
 ۴۷ - پتیت ایرانیک
 ۴۸ - یادگار بزرگمهر
 ۴۹ - پتیت آذربادمارسپندان
 ۵۰ - پندنامک زرتشت
 ۵۱ - اندرز اوشنرداناک
 ۵۲ - آفرین شش گاهنبار
 ۵۳ - واژه‌ای چند از آذربادمارسپندان
 ۵۴ - ماتیکان گجستک ابالش
 ۵۵ - ماتیکان سی روچ
 ۵۶ - پتیت درگذشتگان
 ۵۷ - پتیت خود
 ۵۸ - ماتیکان هفت امشاسپندان
 ۵۹ - پندهائی به مزدیستان
 ۶۰ - اندرز به بهدینان
 ۶۱ - ماتیکان ماه فروردین روچ خورداد
 ۶۲ - خصوصیات مرد خوشبخت
 ۶۳ - آفرین هفت امشاسپندان

- ۶۴ - آموزش پسر توسط پدر
 ۶۵ - ستایش درون
 ۶۶ - آفرین اردافروش
 ۶۷ - اندرز داناک مرد
 ۶۸ - آشیرواد
 ۶۹ - آفرین میزد
 ۷۰ - اندرز خسرو کواتان
 ۷۱ - چیم درون
 ۷۲ - نماز اوهرمزد
 ۷۳ - سخنان آذر فرنبغ و بخت آفرید
 ۷۴ - نیرنگ بوی دادن
 ۷۵ - نام ستایش
 ۷۶ - پنج خواسته روحانیان وده پند
 ۷۷ - آفرین بزرگان
 ۷۸ - آفرین گاهنبارچاشنی
 ۷۹ - آمدن بهرام ورجاوند
 ۸۰ - داروک خورسندی
 ۸۱ - پاسخهای سه دانشمند پادشاه
 ۸۲ - ماتیگان یزدان

دینکرد = از این کتاب مهم دینی زرتشتی که بمعنی (اعمال دین) است تنها بابهای سه تانه بدست آمده و آن حوالی ۱۶۹۰۰۰ کلمه دارد. مطالب دینکرد مربوط است به عقاید و مراسم و اخبار و تاریخ و ادب دین مزدیسنا. بموجب آنچه در باب سوم آمده این کتاب در زمان مأمون خلیفه عباسی بدست آتور فرنبغ پسر فرخزاد تألیف یافت و بعد آنرا آتور پادپسر همیید تکمیل کرد. در آنچه از کتاب سوم موجود است پرسش و پاسخ مسائل دینی و فصولی در باب نیکجویی بهدین و در بقیه کتاب موضوعهایی از قبیل خیر و شر، ده پند جم و ضدیت ضحاک (دهاک)، پنج شهوت آدمی، منشأ زشت و

زیبا ، نعمت و نعمت ، آغاز ایمان و ارتداد ، شرایط پیشرفت دین ، بدترین و بهترین مرد و اعصار ، سه دشمن بشر ، فتنه اهریمن و پیروزی سپنمن ، اصلاح کامل بشر ، دو تطور اولی ، کانون خوب و بد ، هفت کمال شاه گشتاسب ، متغیر و لایتغیر - چهار نوع حکمران ، مردان ملکوتی و ناسوتی ، مناسک ، سال شمسی و قمری مطرح است . کتاب چهارم که ۴۰۰ کلمه دارد در باب امشاسپندان ، داستان شاهان افسانه‌ای که در حفظ ادب ایرانی کوشیدند . مقدسین ، زمان و مکان و کار اخروی و دنیوی ، ساکنین جو ، حصول حیوانات ، آمیزش آب و آتش ، مطالب راجع بمنازل قمر و مسائل فلسفی و نجومی و غیره .

کتاب پنجم ۶۰۰ کلمه دارد که مضامین آن از اینقرار است : ۱- سخنان اتور فرنیخ پسر فرخزاد . ۲- پاسخهای اتور فرنیخ در مسائل دینی . ۳- در باب همراهی و همکاری امراء . ۴- از بین بردن خوبیهای زشت ۵ - ایمان با حکام و تکالیف دینی . ۶ - پیامبران پیش از زرتشت و آمدن زرتشت سپنمن و آنانکه پس از او می‌آیند . ۷- پیامبران و صحابه و مؤمنان گیومرث ، مشیه ، سیامک ، هوشنگ ، تهمورث ، جم ، فریدون ، منوچهر ، سامان ، کیان و سایر سران . داستان تولد زرتشت که پدرش پوروشسپ از نژاد جم بوده و مادرش (دغدوو) و شرح اهتمام شیاطین به آزار او . ذکر از زریر سپنداد ، فرشوشتر ، جاماسپ و دیگران . پیروزی گشتاسب به ارجاسپ ذکر صحابه زرتشت ، معنی اوشیدر ، اوشیدرماه و سوشیانت . کشته شدن زرتشت بدست توری براتروریش .

ذکر ظهور خرابکاران مانند اسکندر ، و قاتل اغریث و مارکوس و دهاک و دیگران و صحبت ادوار ، ذکر جاماسپ و جمع کردن او تعالیم زرتشت را و نوشتن آنها بخط زر بر پوست گاو ، در باب انقسام نژاد بشر از نژاد سیامک ، روایت تعالیم زرتشت در تکالیف مذهبی و راجع به بهشت و دوزخ و رستاخیز و گناه و ثواب و کفاره و پاکی و غذا و لباس و زناشویی با غیر خویشان و عبادت و احتیاطهای لازم نسبت به آب و آتش و نباتات ، و سگهای مرده ، و مردم ... پایان کتاب در باب دوگانه پرستی ضمن مباحثه با ترسایی بنام بخت مریه .

کتاب ششم حاوی ۲۳۰۰۰ کلمه عبارت از مجموعهٔ اقوال دینی و اخلاقی و مراسم و عادات و صفات و اخبار و خیر و شر و مطالبی راجع به نخستین دینداران (پوریو تکیشان!)^۱ و قصه‌هایی مربوط به بعضی موبدان .

کتاب هفتم ۱۶۰۰۰ کلمه دارد و مضامینی در باب حقانیت به‌دین بیان می‌شود. آنگاه از آغاز آفرینش وهومن (بهمن) و کیومرث و نقل فره به مشیه و مشیانه، سیامک، و یگرد هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، ایرج، منوچهر، زو، کرشاسپ سامان، کیقباد... و نیز از رسیدن فره به زرتشت و کی ویشناسپ سخن رفته و آنگاه مطالب زیرین آمده است :

نخست معجزاتی که پیش از تولد و ازدواج پوروشاسپه بامادر زرتشت و تولد زرتشت که نسبش در ۴۵ نسل به کیومرث می‌رسد .

دوم وقایع پس از تولد زرتشت و اهتمام دشمنان به قتل او درسی سالگی و ، وهومنو (بهمن) که بشکل شخصی تناور ظهور میکند و او را به نخستین مناجات با او هر مزد و امیدارد .

سوم معجزاتی که بین اولین مناجات زرتشت و پذیرفته شدن دین او از طرف کی ویشناسپ (گشتاسپ) اتفاق می‌افتد .

چهارم شرح معجزاتی که بین ایمان آوردن گشتاسپ و معراج زرتشت وقوع می‌یابد. معراج زرتشت با آسمان ۳۵ سال بعد یا ۴۷ سال پس از نخستین مناجات او بود... پنجم شرح معجزات پس از ایمان گشتاسپ و گسترش دین زرتشت در هفت کشور جهان .

ششم ذکر حمله اسکندر و نگهداری دین بواسطه وهومن (بهمن) پسر سپندداد و روحانیان ، سخن از ارتخشتر پساپکان (اردشیر) و تنسر و آتورپت مارسپندان و خسرو کواتان (خسرو پسر قباد) و دیگران و بحث از پنج علامت ظهور ویران-کنندگان ایران .

1 - Poryotkeshan

۲ - برای کلمه شاید معراج به پهلوی « ویخیز » بکار رفته .

هفتم - ذکر معجزات پس از انقراض ایران و پایان هزاره اول زرتشتی در قرنهای نهم و دهم دین زرتشت و ناله از فساد که در دین پیدا شد. و فتنه دشمنان و تولد اوشیتار^۱ که درسی سالگی با امشاسپندان مناجاة میکند و در آنموقع کسوف روی میدهد و آفتاب ده روز و شب در سمت الرأس متوقف میماند.

هشتم در هزاره اوشیتار کاهش ارواح خبیثه روی میدهد پس از چهار زمستان زمین و حیوان و نبات از نوجان میگیرد و در پایان پانصدسال اول مردم روبه درستی مینهند و دوسوم بشر درستکاری پیشه میسازند.

آنگاه (اوشیتار ماه) دنیا میآید و وقایع مشابه آنچه ذکر شد بوجود میآید. نهم - در هزاره اوشیتار ماه مردم از سبزیجات و شیر زندگی میکنند و گرشاسپ به کشتن ضحاک (داهاک) برمیخیزد. بعد سوشیانس دنیا میآید و وقایع مشابه آنچه ذکر شد روی میدهد.

دهم - پس از هزاره اوشیتار ماه و ۵۷ سال در عهد (سوشیانس) تغییرات مهم روی میدهد و او شکوه کیانیانرا با خود میآورد و فریدون ظهور میکند و کیخسرو اژی دهاک (ضحاک) رامیکشد و شراو از بین میرود و اهریمن هلاک میشود و جهان نوین و زندگی آینده بوجود میآید.

باید دانست آنچه در فوق تلخیص شد در واقع پیشگوئیهایست که اهورمزد در پاسخ پرسشهای زرتشت اعلام میدارد.

کتاب هشتم دینکرد ۱۹۰۰۰ کلمه دارد و خلاصه ایست از ۲۱ نسل اوستای کامل ساسانی که آنرا از نظر محتویات دینی و دنیوی و مطالب مشترک بین آن دو تقسیم کرده اند چنانکه در سابق نیز متذکر شدیم.

کتاب نهم حدود ۲۸۰۰۰ کلمه دارد خلاصه و محتویات ۳ نسل را بازگو میکند و واپسین فصل آن نقل مطالبی از متونی ناشناخته نیز از گاتهای پهلوی است در پیروزی دین. از خلاصه های این دو فصل اخیر است که میتوان تخمین زد و احتساب کرد که مجموع تمام ۲۱ نسل اوستا حوالی ۳۴۵۰۰۰ کلمه داشته است.^۲

۱ - Aushetar (هشیدار) دارنده درستی، صاحب درستی - اوشا = اشا =

درستی.

۲ - گلدنر Geldner در بحث از اوستا آنرا ۳۴۵۷۰۰ کلمه دانسته است

بندهشن - مرکب از ۴۶ فصل محتوی حدود ۱۳۰۰۰ کلمه که باقیمانده از ۳۰۰۰۰ کلمه نسخه اصلی است درباب آفرینش بواسطه اوهرمزد و مخالفت اهریمن و چگونگی مخلوقات و موضوع رستاخیز. یکی از فصول مهم فصل هفدهم است که تعریف خلقت آغاز میکند و خلقت جماد و نبات و حیوان مورد بحث واقع میشود و در ضمن از موضوعهای متفرقه نظیر فرشته و دیو و خیر و شر و تشبیه تن آدمی بجهان و ذکر ایالات ایران و آفاتیکه که هر هزار سال به ایران روی میدهد سخن بمیان میاید .

دادستان دینیک - از ۲۸۶۰۰ کلمه با یک مقدمه طولانی بعنوان روایت و رسائل منوچهر و غیره. دادستان دینیک یا داوری دینی عبارتست از عقاید یا داوریهای منوچهر پسر (یووانیم) روحانی پارسی کرمان است که به ۹۲ پرسش از جانب میتروخورشید پسر آتور ماهان پاسخ میدهد. موضوعهای پرسشها مربوطست به کردار نیک، گناه، مسئولیت و سرنوشت روح، مبارزه ارواح طیبه و خبیثه، مراسم مذهبی، تکالیف رهبران دین .

تفسیر و ندیداد - این تفسیر پهلوی به وندیداد اوستا ۳۷۰۰۰ کلمه دارد و تحلیل ۱۶ فرگرد از وندیداد پهلوی و نقل از بیش از ۱۷ مفسر است. آنگاه پرسشهایی مطرح و پاسخهایی با استناد به اوستا داده میشود.

روایات - چنانکه در فوق ذکر شد این موضوع ضمیمه دادستانست و ۲۶۰۰۰ کلمه دارد و شامل مباحث گوناگون است مانند اینها: روزهای فروردگان، ایامیکه پس از وقوع مرگ در یک خانه پخت و پز نباید بشود، در باب خلف وعده، ارزش مراسم، احسان نسبت به درستکاران، کیفر گناه، حیوانات خوراکی، روزه، مراسم آتش، کشتن موجودات زیانبخش، سرنوشت روح پس از مرگ، نگهداری اسب و گاو، احترام به فرشته (هوم)، اهمیت سرود (اشم و هو)، پند، داستان توبه جم، ...
روایت هیمیدادشاه هیشتان - محتوی حدود ۲۲۰۰۰ کلمه درباب ۲۷۰ پرسش بواسطه روحانی موسوم به هیمید پسر اشه وهشته و دیگران و پاسخ آنها .

بقیة وجر کرد دینیک^۱ - مرکب از ۱۷۵۰۰ کلمه و دارای ۶۳۰ کلمه اوستایی که در ۹۰۰ کلمه پهلوی معنی شده . نام مؤلف (میدو ماه) ذکر شده و مطالب آن: نسب و زندگانی زرتشت ، مراسم تدفین ، ازدواج ، پنجروز گاتها ، گناه و ثواب ، جانورهای زیانگر ، منشأ اهریمن ، مشکلات اوستا ، کیفر، راستی و ناراستی ، سه‌هنگام برای ویسپرد . مالکیت زن ، تعلیم کودکان است ...

برگزیده زادسپرم - جمعاً دارای ۱۹۰۰۰ کلمه . بخش اول گفتار زادسپرم در باب تلافی سپنتمن و اهریمن ، دوم در باب ترکیب انسان از تن و جان و روان، سوم در باب حدوث عالم .

شکندگمانیک و بیچار - « گزارش شکننده گمان » مرکب از ۱۶۷۰۰ کلمه کتابی برای رفع شبهه در امور دینی . این نوشته فلسفی ترین ادبیات دینی پهلویست که مردان فرخ پسر او هر مزد داد در حدود قرن دوم هجری تألیف کرده^۲ مؤلف برای خیر و شر مطابق اصول زرتشتی دهبانی جداگانه تصور میکند و گر نه میگوید چگونه ممکن است خالق قادر و خیر کلی اجازه بوجود شر دهد چنانکه ادیان دیگر تعلیم میکنند .

بعد پاسخی بسئوالات یک دوست اصفهانی میدهد. سپس عقاید مادی و بیدینی را رد و از وجود یک بانی قوی دست شربحث میکند و عیب ادیان دیگر را در این باب اشارت میکند و مانی را ملحد می‌شمارد.

شایست فاشایست - (که بموجب رسم الخط پهلوی شایست لاشایست) نوشته شده حاوی حدود ۱۳۷۰۰ کلمه در باب مسائلی نظیر گناه و ثواب مراسم و اعمال ، بر حذر داشتن از پلیدیها . اسرار سرودهای گاتها و ستایش مقدسین .

دانا و مینوگی خرد - «دانا و مینوی خرد» حاوی حوالی ۱۱۰۰۰ کلمه عبارت از پاسخ روح خرد به ۶۲ پرسش در باب دین زرتشت .

۱ - وجر کرد دینیک یعنی برگزیده یا چاره‌جویی دینی

۲ - شکندگمانیک یعنی شکستن گمان یارد ظن - و بیچار یعنی گزارش، شرح. پس معنی

نام کتاب میشود: (شرح شک شکن)

رسائل منوچهر - دنباله جزء دوم روایات است و سه نامه است که ۹۰۰۰ کلمه دارد و در باب شکایات مردم مکران، سی فرسنگی جنوب کرمان، از نظرهای نوین يك روحانی موسوم به زاتسپرم (زادسپرم) است. پیوسته باین رسائل مطالبی بعنوان برگزیده از زاتسپرم هست که در باب مسائل متفرقه مذهبی مانند روح و جسم، نوشدن جهان، منشاء دین، پند، تشبیه انسان بجهان و قیاس مغز باشش پوشش آن یعنی: استخوان گوشت، چربی، عروق، پوست و مو به هفت سیاره است.

ارنه ویر افنامگت - نامه ارته ویراف و یاوراف درستکار در ۸۸۰۰ کلمه. ویراف پس از صرف داروهای مخدر و در يك رؤیای هشت روزه بهشت و دوزخ راسیر میکند و بوصف آن میپردازد.

ستایش سی روچگک - ستایش سی روز در ۵۲۶۰ کلمه که نام سپاسداری هم بآن داده شده. اوهرمزد را بعنوان آفریننده سی موجود مقدس که نام خود را بروز های ماه داده می ستاید.

جاماسپ نامک - مرکب از ۵۰۰ کلمه. و پاسخهای جاماسپ به پرسشهای شاه گشتاسب است در باب اینکه قبل از آفرینش چه بود و آفرینش بچه ترتیب وقوع یافت همچنین درباره تاریخ گذشته از گیومرث تا کی لهراسپ و مردم سایر شش کشور، نیز در باب نواحی البرز و گنگدز و ایران و یج و هندوها و چینیها و عربها و ترکستانیها و بربرستان و نژادهای بشر و ساکنین دریاها و اینکه چرا مردم بدوزخ میروند و اینکه آیا مازندرانها و ترکستانیها دین یانه و آغاز عقل، کارهای خوب شاهان، فتح عرب شاید این کتاب را جاماسپ نامی تالیف کرده باشد. ضمن نسخ خطی پهلوی مطالبی در باب بهدینان و حقیقت روزها و ماتیکان ماه فروردین و نیز در باب وقایعی که درشش روز اول سال اتفاق افتاده است از آفرینش تا رستاخیز و ماتیکان سی روز مورد مطالعه قرار گرفته است.

بهمن یشت - در حدود ۴۲۰۰ کلمه. و پیشگویی آینده ملت ایران و دین زرتشت است.

۱- کلمه منوچهر از دو جزء مینیو = روح، و چیتر = سرشت، مرکب است. پس منوچهر یعنی دارای سرشت روحانی.

۲- ارته = ارد = راست، درست. لاتین اروتو Ortho در کلماتی نظیر:

Orthopédie, Orthographe. الخ.

ماتیکان یوشتی فریان^۱ - (قصه یوشت فریان) ۳۰۰۰ کلمه و داستان آمدن جادوگری بنام آخت به یکی از شهرهاست که در انجا بهر که میرسد سئوالی میکند و اگر پاسخ ندهد او را میکشد تا اینکه یوشت راستکار میآید و به ۳۳ سئوال آخت پاسخ میدهد سپس او از آخت می پرسد و چون آخت از جواب عاجز میماند مقتولش میسازد.

پرسشها و پاسخهای - در حدود ۳۰۰۰ کلمه ۵۸۰ پرسش و پاسخ است با اقتباس از اوستا.

اندر زآتور پدمار سپندان - راهنمائیهای آتور پدمار سپندان به پسرش زرتشت در حدود ۱۷۳۰ کلمه است. در پایان این رساله موضوع های دیگری بنام «حقیقت روزها» و پتیت ایرانیک (توبه ایرانی) مرکب از ۲۲۰۰ کلمه و یکی دیگر بعنوان «پتیت وتردگان» یا توبه گذشتگان که ۱۱۰۰ کلمه دارد الحاق شده است.

پندنامهك و رزگ مھر - (پندنامه بزرگمهر) در حدود ۱۷۶۰ کلمه: این پندنامه با سخنانی منسوب به بزرگمهر آغاز میکند که گوید این تذکره برای آموزش آماده گشت « در گنجینه پادشاهی یا گنج شاهیکان » بامانت نهاده شد.

پتیت آتور پدمار سپندان - (توبه اتور پدمار سپندان) در حدود ۱۴۹۰ کلمه تالیف اتور پدمار سپند (آذربید پسر مار سپند) منظور اعراض از دنیا و اعتکاف است. پندنامهك زرتشت - عبارت ۱۴۳۰ کلمه پندهای يك روحانی بنام زرتشت و گویا خطاب به پسر اتور پدمار سپند است.

اندر زاتوشداناك - (پند اوشتردانا) در حدود ۱۴۰۰ کلمه پاسخ به پرسشها و اعمال نیک و زشت، رد و قبول، منسوخ و مقبول فانی و باقی آفرین شش گاهنبار - یاسپاسداری شش فصل در حدود ۱۳۷۰ کلمه در باب ستایش مراسم و جشن فصول سال که در آن ۲۰۰ کلمه از اوستا اقتباس شده است.

۱ - ماتیکان = شرح، کتاب.

۲ - پتیت بموجب تفسیر دوست یعنی اعراض توبه ...

واچک چند آتور پدماسپندان^۱ - مرکب از ۱۲۷۰ کلمه شامل وصیت آتور پد که نباید احتکار کرد، نباید بدی را تحمل کرد، باید گواهی راست داد و در خوراک و رفتار با عدالت گروید، بانزدیکان ازدواج و از شکستن عهد پرهیز و از اعتماد به زن و مردم نادان و از تمسخر خودداری کرد، خانه خود را بروی مردم باز باید نگهداشت و خوشگفتاری باید داشت.

ماتیگان نخستک ابالش - «شرح ابالش ملعون - حاوی حدود ۱۲۰۰ کلمه. موضوع مباحثه‌ای بین یک زندیق بنام ابالش با آتور فرنیغ پسر فرخزاد در حضور خلیفه مأمون است. این فرنیغ همان رهبر دینی بود که بتالیف کتاب دینکرد آغاز کرد. پاسخهای او در این بحث به هفت سؤال ابالش موجب امتنان خلیفه گشت.

ماتیگان سی روز - حاوی ۱۱۵۰ کلمه از اعمال مناسب هر روز ماه بحث میکنند و پنج روزگاتهای پایان سال را هم در آن ضمن می‌آورد.
پتیت و تردگان - (توبه گذشتگان) حاوی ۱۱۰۰ منظور^۲ کف نفس و اعراض از شهوات است.

پییت خود - (اعراض از خود) یا کف نفس از گناه در ۱۰۰۰ کلمه و نشان دادن ایمان به دین است.

ماتیگان هفت امشاسپند - شرح امشاسپندان در ۱۰۰۰ کلمه، شرح امشاسپندان هفتگانه.

پندهائی به مزدیسنیان - در ۹۸۰ کلمه. ذکر تکالیف دینی روزانه، بهترین دوستها برادرها، ثروتها، بحثها، دوستان، ذخایر... پرهیزکاری. وضع مردم پریشان، ذکر اموری نظیر، ازاد منشی، درستی، ازدواج، خانه‌داری، نیکوکاری و باقیات صالحات.

راهنمایی به دینیان - در ۸۰۰ کلمه در باب تکالیف دینی روزانه و پرهیز از شیاطین و چشم بد و راجع بکشتن جانوران زیانبخش و استعمال مسواک.

ماتیگان ماه فروردین روز خور داد - عبارت از ۷۶۰ کلمه بیان وقایع مهم که روز ششم ماه اول سال پارسی رومی دهد از آفرینش تارستاخیز.

۱ - واچک = واژه، سخن

۲ - ویتردن = گذر کردن، وپتر = گذر.

صفات يك مرد خوشبخت - مردان خوشبخت با ملاحظه و دقیق در کار نیک و کناره جو از کار بد و پاکیزه و قابلند...

آفرین هفت امشاسپند - نام دیگر این رساله آفرین دهمان هم هست و ۷۰۰ کلمه دارد. مقصود ستایش و سپاس به امشاسپندان است.

انداز پدري به فرزند - دارای حدود ۶۰۰ کلمه که با این کلمات شروع میکند: (پرسید پسر دانشکام یعنی دانشدوست). پرسش مربوط است به علت بستن کمر بند مقدس کشتی^۱

ستایش درون^۲ - در ۵۶۰ کلمه برای خوانده شدن در جشن صرف نان قندی مقدس بمنظور دعای رحمت اوهرمزد و امشاسپندان و هفت آسمان و هفت کشور. آتوها و موجودات مقدس، شاهنشاه، شاهزادگان، نخست وزیر و سپهبدان خاور و باختر و جنوب، داوران، اندرزدان، هزارپدان و تمام شرکت کنندگان در جشن. آفرین ارته فروش - مرکب از ۵۳۰ کلمه در شکرگزاری ارته فروش. اندرزداناکمرد - (اندرز مرددانا) در حدود ۵۳۰ کلمه این اندرز شبیهست. به آن اتورپدمارسپند.

آشیرواد - دعای ازدواج - ۴۶۰ کلمه.

آفرین میزد - شکرگزاری در ۴۵۰ کلمه.

اندرز خسرو کوانان - (اندرز خسرو قبادان) شامل ۳۸۰ کلمه گویا وصیت انوشیروانست بملت خود.

چیم درون^۳ (معنی درون) یانان مقدس. در ۳۸۰ کلمه رسم تبرک درون.

نماز اوهرمزد - در حدود ۳۴۰ کلمه. ستایش آفریدگار

سخنان (آتور فر نبغ و بخت آفرید - در حدود ۳۲۰ کلمه در باب خرد و در باب عمر ۱۵۰ ساله اتورپدور و حانیت ۶۵ ساله او.

نیرنگ بوی دادن^۴ - ۶۳۰ کلمه و دیباچه ایست به آفرینگان در باب تذکر گذشتگان و ذکر نام معاریف آنان.

۱ - کشتی = کوستی = دور کمر. کشتی گرفتن در واقع یعنی کمر بند هم را گرفتن.

۲ - درون = dron = نان مقدس زرتشتی.

۳ - چیم = معنی، مفهوم.

۴ - نیرنگ = رسم، آیین، فن، افسون.

نام ستایشن - در حدود ۲۶۰ کلمه ستایش اسماء جلاله.
 پنج خواسته رحانیان و ۵۵ پند - در حدود ۲۵۰ کلمه، پنج خواسته عبارتست
 از: عصمت، تفکیک، اولویت، درستی در اعمال، وفهم در وظیفه و پندها همه را
 به شرافت و ادب و آزادی از خبث و تقدس و پاکی دعوت میکند.
 آفرین وزرگان - (آفرین بزرگان) در حدود ۲۰۰ کلمه سپاسگزاری در
 برابر صفات بارز بزرگان.

آفرین گاهنبار - در حدود ۲۰۰ کلمه در باب دعای فصول.
 آمدن و هرام و رجاوند - در ۱۹۰ کلمه. در پاسخ اینکه کی میآید گفته شده
 موقعیکه پیامی از هندوان میرسد که بهرام شاه کیانیان آمده و لشکری با پیلان تحت
 فرمان دارد که در خطاب خود بآن لشکر از اعمال سیئه تازیان سخن میگوید و آنانرا
 از ایران بیرون میکنند.

داروکی خورسندی - (داروی قناعت) در ۱۲۰ کلمه که خلاصه اش اینست
 يك خوراك قناعت و يك خوراك ثبات، و یکی اصلاح روزانه. و یکی امساك روزانه
 و یکی آرامش قناعت، و یکی بی آرامی از عدم قناعت، را در هاون بادسته هاون
 حرمت بکوب و عصاره آنرا بگیر و هر روز بامداد دو قاشق بخور و با قاشق دعا
 بمقدسین صرف کن!

پاسخ دانشمند پیداشاه - در ۹۰ کلمه. يك رومی و يك هندو، و آتور پدمار سپند
 در باب بهترین و بدترین چیزها پیداشاه پاسخ میگویند.

ماتیکان سی یزدان - (شرح سی یزدان) در حدود ۸۰ کلمه. شمارش صفات
 سی یزدان.

متون پهلوی غیر دینی:

۸۳- ماتیکان هزار دستان یا قانون مدنی پارسیان در عهد ساسانی ۴۱۰۰۰ کلمه

۸۴- کارنامک ارتخشیر پاپکان

۸۵- یادگار زریران

۸۶- خسرو کواتان و پسری

۱- وزرک = بزرگ، وزرک میتر = بزرگمهر.

۸۷- فرهنگ پهلویک

۸۸- آئین نامه نوشتن

۸۹- شهرهای ایران

۹۰- شترنگ نامک

۹۱- درخت آسوریک

۹۲- پیمان ازدواج (قباله نکاح)

۹۳- عجایب سرزمین سیستان

قانون مدنی پارسیمان - اصل نسخه ۴۲۰۰۰ کلمه داشته و از آن حدود ۲۶۰۰۰

بدست است.

در جایی از این رساله در خصوص «انشیریگان» یعنی بیگانگان که شاید منظور بردگان باشد سخن رفته و دنبال آن درباب شرکت و مالکیت بحث شده . سپس مطالبی راجع به مقررات صاحبان حرف و توافق و عدم توافق آنها بمیان آمده و بعد در قوانین مالکیت و درآمد زمان و در خصوص پرداختهای سنواتی ورهن و نظایر آن صحبت شده است .

کار نامک از تخشیر پاپکان - شامل حدود ۵۶۰۰ کلمه در این کتاب چنین آمده که ایران پس از مرگ اسکندر به ۲۴۰ (کتخدائی) یا حکومتهای کوچک محلی منقسم شد . ولی اردوان شاهی یافت و پاپک مرزبان او بود که پسری نداشت و ساسان از نژاد دارا چوپانی او را میکرد . پاپک در نتیجه خوایی ساسانرا برتری بخشید و او را بدامادی خویش برگزید و ازین زناشویی اردشیر بدنیا آمد که چون پانزده ساله شد بدربار اردوان راه یافت ولی در نتیجه نزاع با پسر پادشاه برای کار در آخور مامور شد و در این میان کنیز دربار عاشق او گشت و هر دو باهم سوار اسپ شدند و با اشیایی گرانبها به پارس گریختند .

اردوان به پیگردی آندو پرداخت ولی از فرشاهی و بایاری بزرگان پارس در جنگ باردوان پیروز شد سپس دختر پادشاه را بهمسری خود گرفت .

این داستان ادامه مییابد و از جنگهای اردشیر و پسرش شاپور بحث میکند تا اینکه اردشیر از وجود نوه خود هرمز (اوهرمز) که هفتسال از او پنهان نگاه داشته شده

بود آگاهی حاصل میکند.

یادگار زریران - در ۳۰۰۰ کلمه که آنرا شاهنامه گشتاسپ هم گویند. داستان جنگ بین ارجاسپ و گشتاسپ که از پذیرش دین زرتشت از طرف گشتاسپ ناشی شد. و در این جنگ دینی ایرانیان با تلفات زیاد پیروز شدند.

خسرو کواتان و غلام او - (خسرو پسر قباد) مرکب از ۱۷۷۰ کلمه. این غلام جوانی هوشمند و از خانواده شاهمی بود و به خسرو حکایت کرد که در کوچکی پدرش را از دست داد و یگانه پسر مادرش ماند و در رشته‌های گوناگون دین و ادب و سواری و موسیقی و بازیهای ورزشی آموزش یافت پس از پادشاه خواست او را آزمایش کند، و در پاسخ پرسشهای خسرو در باب بهترین خوراکیها، زیباترین پرنده‌ها، نیکوترین کوششها، تر و تازه ترین مرباها، بهترین آبگوشتها، بهترین میوه‌ها، و سالمترین دانه‌ها، و نیکوترین شرابها، و خوش آیندترین نغمه‌ها و بهترین اجزای هفتگانه شورباها، و خوشبوترین گلها و بهترین زنها و اسبها پاسخ داد. نیز پادشاه او را بشکار دوشیر که مادیانی را برده بودند فرستاد و با دوشیر اسیر برگشت و به فرمانفرمایی ایالتی منصوب گردید. در این داستان نامهای متعدد ایرافی آمده که در آثار دیگر دیده نمیشود.

فرهنگ پهلویک - شامل ۱۳۰۰ لغت پهلوی. بعضی عناوین فصول این فرهنگ از اینقرار است: بنام داد ارهمزد، چیزهای دنیوی، آبها، دانه‌ها و میوه‌ها، خورشها تیره‌ها، چهارپایان، مرغها، اندامها، پیران و جوانان، بزرگان، زبردستان، سوارکاری...

در این لغتنامه لغات پهلوی توأم با هزوارش آنها نوشته شد.

طرز نامه نویسی - در حدود ۹۹۰ کلمه در رسم نامه نویسی و خطاب به شاهان و فرمانداران و سایر بزرگان و در واقع این یکنوع رساله منشآت پهلویست.

شهرهای ایران - در حدود ۸۸۰ کلمه که در آن از صدوده شهر ایران سخن رفته و واپسین آن شهرها بغداد است که بانی آن ابو جعفر ابودوانق بوده ولی بانیان اکثر شهرهای دیگر ساسانیان بوده اند.

شتر ننگ نامک - در حدود ۸۲۰ کلمه است که گوید (دیوشرام) پادشاه هندوان دستگاه شتر ننگ (شطرنج) را با هدایایی نزد خسرو انوشیروان فرستاد و از او خواست یا آنرا کشف کند و یا باجی بزرگ بپردازد. پس از سه روز بزرگمهر آنرا کشف کرد و در مقابل نرد (نیوآردشیر) را اختراع کرد و توام با هدایا و همان شرط نزد شاه هندوان فرستاد که پس از چهل روز از حل آن عاجز ماندند و بناچار باج را پرداختند .

درخت آسوریک - حاوی حدود ۸۰۰ کلمه . منظره ایست میان درختی که در آشور روئیده و یک بز در باب اینکه کدامیک سودمندتر است.

ورقه قباله ازدواج - در حدود ۴۰۰ کلمه . نمونه ایست از متن قباله ای بدین مضمون که بسال ۶۲۷ ، سال بیستم پادشاهی یزدگرد شاهنشاه روز دی بمهر (برابر ۱۶ نوامبر ۱۲۷۸ میلادی) اظهارات مطلوب بانجمن رسید که مردی بنام فلان پسر فلان که در شهر فلان و ناحیه فلان ساکن است و دختری بنام فلان و فرزند فلان که در همان ناحیه فلان ساکن است.. ازدواج میکنند .

عجایب سرزمین سگستان - در حدود ۲۹۰ کلمه . در میان نقاط مذکور در این ایالت (سیستان - سجستان) از ایتومند (هیرمند) و دریاچه فرزندان ، و دریای کیانسی نام رفته . این سرزمین پناه گاه ایرج پسر فریدون و گسترشگاه دین زرتشت بواسطه گشناسپ و ملاقات او با زرتشت است..

خالی از فایده نیست در این موقع گفته شود که (وست) مؤلف این بخش ادبیات بهلوی که بطور تلخیص در فوق نقل شد ذکر می هم از تألیفات زرتشتیان عصر ما را جمع بدیانت خود که بزبان فارسی نوشته اند بمیان می آورد و از کتب زیرین نام می برد : زرتشت نامه ، صدر ، صدر بندهش ، شایست ناشایست . علمای اسلام . داداربن داددخت ، بحث در باب دو گانه پرستی، احکام جاماسب حکیم ، سو گند نامه . مکالمه اورمزد و زرتشت . روایات .

توضیح آنکه در زمان خود ما تألیفات و مقالات مهم در باب ادبیات دینی زرتشتی از کتات فروغ مزدیسنی و شرح اوستای کیخسرو شاهرخ و اخلاق و فلسفه

ایران باستان تألیف دینشاه ایرانی تا برسد به ترجمه‌های اوستا از طرف ابراهیم پورداود و لغت اوستا در سه جلد تألیف هاشم‌رضی و فرهنگ پهلوی تألیف دکتر بهرام فره‌وشی و وسعت خاصی پیدا کرده و برای شرح و تعریف آن فصلی مشبع جداگانه تحت عنوان ادبیات معاصر زرتشتی درخور است.

ترجمه

نمونه‌هایی از ادبیات باز مانده دوره‌های کهن و میانه

الف : دوره کهن ایران :

۱- از پارسی باستان : (بسیاری از نوشته‌های پارسی باستان با این قطعه در ستایش هورمزد آغاز میشود) :

بغ (خدا) بزرگ است اورمزد

اوست که این بوم آفرید

اوست که آن آسمان آفرید

اوست که مردم آفرید

اوست که شادی آفرید

برای مردم . (سنگنبشته نقش رستم و جز آن)

دعای داریوش :

«به این کشور می‌یاد ! نه دشمن؛ نه خشکسالی، نه دروغ»

(یکی از سنگنبشته‌های تخت جمشید که ترجمه تمام آن پس ازین بیاید)

داریوش در آغاز سنگنبشته بیستون، که مهمترین سند تاریخی ایران است و

به فرمان او بر کوه بیستون کنده شده است، نام خود و پدران خود و کشورهای زیر

فرمان خویش را چنین یاد میکند :

من داریوشم، شاه بزرگ، شاهان شاه، شاه پارس، شاه کشورها، پسر و پستاسپ
 نوۀ ارشام هخامنشی . . .
 گوید داریوش شاه : باخواست هورمزد من شاهم ، هورمزد شهریاری را بمن
 فرا بخشید .

گوید داریوش شاه : اینها پند کشورهایی که به فرمان من آمدند، باخواست
 هورمزد من برایشان شاهم : پارس، خوزیان، بابل، آسور، عربستان، مصر، آنها که
 [کنار] دریایند، سپرد (سارد) یون ماد، ارمنستان، کیتوک (کاپادوکیه)، پرتوه (پارت)
 زرنک، هری، خوارزم، باختر (بلخ)، سغد، گندار، (سرزمین) سکاها، تته گوش (پنجاب
 وسند ؟) هرووات و ملک، روی هم ۲۳ کشور.

گوید داریوش شاه : اینها پند کشورهایی که به فرمان من آمدند، بنده، من بودند
 و به من باج آوردند، هرچه شان از من گفته شدی، چه در شب و چه در روز، همان
 کردند .

و هم در سنگنبشته بیستون داریوش در باره رسیدنش به پادشاهی چنین
 می نویسد :

گوید داریوش شاه : اینست کرده من، پس از آنکه شاه شدم : کمبوجیه نامی
 پسر کورش از تخمه ما، او ایدرشاه بود، این کمبوجیه را برادری بود بردیا نام، هم
 مادر و هم پدر کمبوجیه پس کمبوجیه این برادر را بکشت، چون کمبوجیه بردیا را
 کشت مردم را آگاهی نبود که کمبوجیه کشته شده است، پس کمبوجیه به مصر شد،
 چون کمبوجیه به مصر شد، پس مردم دشمن شدند (و آشوب کردند)، پس دروغ
 در کشور بسیار شد، هم در پارس، هم در ماد و هم در دیگر کشورها .

گوید داریوش شاه : پس مردی مغ بود، گوامانا نام، او از «په‌ای شیا اووادا»
 از کوهی بنام ارکدریش، برخاست (قیام کرد) . از ماه و یحنه ۱۴ روز تخت (کامل)
 بود چون برخاست، او به دروغ مردم را چنین گفت : من بردیایم، پسر کورش، برادر
 کمبوجیه، پس مردم آشوبگر شدند، از کمبوجیه بسوی او رفتند، هم پارس، هم ماد،

هم دیگر کشورها، شهریاری را او بگرفت ، از ماه گرمه‌پده ۸ روز تمام بود که شهریاری را بدست آورد، پس کمبوجیه با خویش مرگی (به مرگ طبیعی) بمرد .

داریوش شاه گوید : این شهریاری که گوماتای مغ از کمبوجیه بستند، این شهریاری از دیرباز از تخمه ما بود، پس گوماتای مغ از کمبوجیه بستند ، هم پارس ، هم ماد، هم دیگر کشورها را او اینها را گرفت و ویژه خویش ساخت، او شاه شد .

داریوش شاه گوید : نبود مردی، نی پارسى، نی مادی، نی از تخمه ما، کسی که از آن گوماتای مغ شهریاری را گرفتن توانستی ، مردم از بیدادگری او می ترسیدند، مردم بسیاری را بکشت که از دیرباز بردیا را می شناختند ، از ابرا مردم را می کشت : [می پنداشت] «نه که مرا بشناسند که من نه بردیایم پسر کورش» . کسی یارا نداشت چیزی بگوید پیرامون گوماتای مغ تا من رسیدم ، پس من هورمزد را به یاری خواستم، هورمزد یآوری کرد، از ماه بگه یادی ۱۰ روز تمام بود، پس با چند مرد آن گوماتای مغ را بکشتم و مردانی را کش نخستین یاران بودند . سکایا او واتى نام دزی است از نسا به ماد، آنجا او را بکشتم، شهریاریش را من بگرفتم، باخواست او رمزد من شاه شدم ، هورمزد شهریاری به من فرا بخشید.

ازستون چهارم سنگنبشته بیستون :

داریوش شاه گوید : کشورها، اینها که مهر من بشکستند، دروغ آنان را مهر شکن کرد، که آنان مردم را فریفتند پس آنها را هورمزد به دست من داد، چونانکه کامم بود بدانها انسان کردم .

داریوش شاه گوید : تو که پس از این شاه باشی، از دروغ خود را نیک پیاى ، مردی که دروغ زن باشد او را سخت بازخواست کن اگر خواهی که کشورت در امان باشد .

داریوش شاه گوید : اینست آنچه من کردم ، باخواست هورمزد، در همین يك

سال کردم . تو که زین پس این نوشته را بخوانی، کرده من ترا باورشود، ترا مباد که دروغش پنداری .

داریوش شاه گوید : هورمزد گواه است که این آشکار است نه دروغ (آنچه که) من در همین يك سال کردم .

داریوش شاه گوید : باخواست هورمزد، هنوزم کرده‌های دیگر بسی است که آنها در این نبشته نوشته نشده است، از ایرا نوشته نشده است تا مبادا آنکو که از این پس این نبشته را بیازماید او را چُر نماید کرده من ، این باورش نیاید و دروغش پندارد .

داریوش شاه گوید : آن شاهان پیشین را تا آنگاه که بودند، آنها را چنین کرده‌ای نیست که مرا، با خواست هورمزد در همین یکسال است .

داریوش شاه گوید : اکنون ترا باورشود کرده من، پس مردم را بگو و پنهان مساز . اگر این گزارش را نهان نسازی و به مردم بگوئی هورمزد ترا یار باد و تخمه تو بسیار باد و زندگانیت دراز باد .

داریوش شاه گوید : اگر این گزارش را نهان سازی و به مردم نگوئی هورمزدت بزناد و تخمه‌ات مباد .

داریوش شاه گوید : آنچه من کردم، در همین يك سال، باخواست هورمزد کردم، هورمزدم یاوری کرد و دیگر بغانی که هستند .

داریوش شاه گوید : از اینرا هورمزدم یاوری کرد و دیگر بغانی که هستند چون که نه آریغ بودم نه دروغزن بودم، نه زورگر بودم، نه من و نه تخمه‌ام، بر راه راستی رفتم، نه به توانا ستم کردم و نه به ناتوان، مردی که با خاندان من همکاری کرد، او را نیک نواختم و آنکه گناهکار بود او را سخت باد افراه دادم .

داریوش شاه گوید : تو که پس از این شاه باشی ! مردی که دروغزن باشد و آنکو که زورگر باشد، ایشان را دوست مباش و به سختی باد افراه ده .

داریوش شاه گوید : اگر این نبشته را و این تندیس‌ها را ببینی و تباهشان سازی

و تا توان داری نگاهداریشان کتی هورمزد ترا دوست باد و ترا تخمه بسیار باد و دیر زیوی و آنچه کنی هورمزد آنرا خوب کناد .

داریوش شاه گوید : اگر این نبشته‌ها را و این تندیس‌ها را ببینی و تباهاشان سازی و تا توان داری نگاهداریشان نکنی، هورمزدت بزناد و تخمه‌ات مباد و آنچه کنی آنرا هورمزد براندازاد .

یکی از سنگ‌نبشته‌های داریوش از تخت جمشید:

هورمزد بزرگ، مهمترین بغان، او داریوش را شاهی داد، اویش شهریاری فرا بخشید، باخو است هورمزد، داریوش شاه است .

گوید داریوش شاه، این کشور پارس را که هورمزد به من فرا بخشید، نیک است و دارای اسبان خوب و مردان خوب است، باخو است اورمزد و من، داریوش شاه، [این کشور] از کسی نترسد .

گوید داریوش شاه : به من هورمزد یاری براد، با بغان دودمان شاهی، و این کشور را هورمزد بپایاد از دشمن، از خشکسالی، از دروغ . به این کشور می‌یاد نه دشمن، نه خشکسالی، نه دروغ. این آیفت^۱ را من از هورمزد و بغان دودمان شاهی (به‌دعا) خواهانم، این آیفت، از هورمزد و بغان دودمان شاهی به من برساد .

سنگ‌نبشته داریوش در نقش رستم :

بغ (خدای) بزرگ است هورمزد، اوست که این بوم آفرید، اوست که آن آسمان آفرید، اوست که مردم آفرید، اوست که شادی آفرید، برای مردم . اوست که داریوش را شاه کرد، یگانه شاه از بسیاری، یگانه فرمانروا از بسیاری، منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای همه نژاد، شاه این بوم بزرگ پهناور، پسر ویشناسب هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریائی، آریان‌نژاد .

گوید داریوش شاه : باخو است هورمزد، اینها بند کشورهای کسه من گرفتم

بیرون از پارس، من بر آنها فرمانروائی کردم، به من باج آوردند، هر چه شان از من گفته شد، همان کردند، داد مرا گردن نهادند : ماد، عیلام، پارت، هری . . .

گوید داریوش شاه : هورمزد چون این بوم راجوشان (= آشفته، درشورش) دید، پس آن را به من فرا بخشید، مرا شاه کرد، من شاهم، باخواست هورمزد من آن را (= مردم آنرا) برجای خویش نشاندم، آنچه شان از من گفته شد، همان کردند، چنانکه کامم بود. اگر می‌خواهی بدانی که کشورهایی که داریوش شاه گرفته است چند است، به این پیکرها که تخت مرا می‌برند بنگر، تو خواهی دانست، پس ترا آگاه خواهد بود که نیزهٔ مرد پارسی تا کجا پیش رفته است، پس تو آگاه خواهی شد که مرد پارسی تا کجا دور از پارس جنگیده است .

گوید داریوش شاه: اینها که کرده شده است، همه را باخواست هورمزد کرده‌ام، هورمزد مرا یاری کرد تا این کارها را کردم، مرا هورمزد بیایاد و خاندان شاهی مرا و این کشور را . این را من از هورمزد خواهانم، این را هورمزد بمن بدهاد .

ای مرد آنچه فرمان هورمزد است ترا خوار ننماید، از راه راست مگرد، شورش مکن .

از اوستا:

۱- اشتودگاه : (از گاهان) ۱

۱* بکام دل خواستارم از برای هریک ، آنچه را که او خواستار است ، که مزدا اهورای کام فرما ۱ بدو ارزانی دارد ، بنیروی ۲ پایدار ۳ رسیدن ۴ و راستی داشتن ۵ - این را بمن ببخشای ، ای سپندارمذ - شکوه ۶ پاداش ۷ (و) زندگی ۸ منش نیک .

۲- واز آن اوباد آنچه از همه بهتر است ، آنکه را آرزوی فردوس ۱ است از پاکتر خرد ۲ آگاه ۳ تو فردوس بدو ارزانی باد ، ای مزدا ، (و) بخشایش ۴ منش نیک که تو بدستگیری راستی خواهی داد در همه روزها ۵ باشادمانی ۶ زندگی دیر پایا ۷ .

۳- و که او از به به بهتر ۱ گرایاد ۲ آن مردی که بما راه ۳ راست ۴ سود ۵ بیاموزانید ۶ در این زندگی ۷ جهانی ۸ و (زندگی) مینوی ۹ ، بآن (راه) درست ۱۰ آفریدگانی ۱۱ که در آنجا اهورا آرام دارد ۱۲ آن راد مردمی ۱۳ که مانند تو ۱۴ خوب شناسا ۱۵ و پاک است ، ای مزدا .

۱- عیناً از اوستا ، ترجمه و تفسیر شادروان استاد پورداود ، بخش نخست گاتها نقل شده

است چاپ بمبئی سال ۱۳۲۷ ص ۶۸-۷۲

* در بندهای ۱-۳ از این هات پیغمبر از روی آرزوی هریک از دینداران خواستار است که پروردگار آرزوی بر آورنده بآرزوی شان رساند . آرزوی آنان بنیروی و پایداری رسیدن و راستی (اشه) یا دین راستین دریافتن و از پاداش برخوردار شدن و از آن زندگی که درخور پاک منشان است بهره ور گردیدن است آنکه را آرزوی بهشت است بهشت بدو ارزانی و از بخشایش منش نیک و شادمانی زندگی جاودانی برخوردار باد پیغمبر .

۴- * و ترا توانا^۱ و پاك شناختم^۲ ای مزدا ، آنگاه که آن پاداش^۳
بدست برگرفته^۴ به پیرو دروغ و به پیرو راستی^۵ خواهی داد ،
آنگاه که از گرمای^۶ آذر تو که زورش^۷ از راستی است نیروی^۸
منش نيك بمن روی خواهد نمود^۹ .

۵ † و ترا پاك شناختم، ای مزدا اهورا ، آنگاه که ترا نخست^۱ در
آفرینش^۲ زندگی^۳ نگرستم^۴ که چگونه کردارها و گفتارها را
مزد^۵ خواهی داد - پاداش بد بید (و) خوب بخوب - از هنرت^۶
در پایان^۷ گردش^۸ آفرینش^۹ .

۶ † در آن سر انجام تو با خرد پاکت بدر خواهی آمد . ای مزدا
با کشور جاودانی و با منش نيك که از کردارش جهان^۱ راستی
خواهد برافزود^۲ آنان را^۳ (فرشته) پارسائی از داوری^۴ آگاه
خواهد نمود^۵ ، آن (داوری) خردت را^۶ که هیچکس^۷ نتواند
فریفتن^۸ .

* بندهای ۴-۱۶ در شناختن روان پیغمبر است مرپروردگار را بمیانجی منش نيك مزدا
(= بهمن) که شش بار خود را پیغمبر بنمود در این بند چنانکه در بسیاری از بندهای دیگر
گاتها، از آزمایش روزسین یاد شده است پیغمبر امیدوار است در آن هنگام در برابر زبانه
آذر ایزدی که مزد هریک از نیکوکاران و گناهکاران داده میشود، از منش نيك بر خوددار باشد
و از آن آزمایش رستگار بدر آید .

† یعنی آنگاه که ترا نخستین بار در جهان مینوی نگرستم، دانستم که توئی پاك (سپنتا
Spenta سپند) و توئی آن کس که پس از پایان یافتن زندگی جهانی از نیروی و هنر
خویش بدان را از خوبان بازشناسی و بهریک از آنان مزد و پاداشی که در خورد است خواهی
داد پیغمبر که می گوید اهورا مزدا را در آفرینش زندگی نگرستم ناگزیر فرو هر خویش
اراده کرده است چنانکه میدانیم، در آیین مزدیسنا فروهرهای (فروشی fravashi)
هریک از آفریدگان نيك پیش از پیکر هستی یافتن جهان آفریده شدند. بمقاله فروهر در
نخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص. ۵۹۰ نگاه کند .

۷ * و ترا پاك شناختم ، ای مزدا اهورا آنگاه که بهمن بسوی من آمد^۱ و از من پرسید : کی هستی (و) از کدام کس هستی ؟ با کدام نشان^۲ در روزهای^۳ پرسش^۴ زندگی^۵ خویش و خودت^۶ را خواهی شناسانیدن^۷ ؟

۸ آنگاه بدو گفتم^۱ نخست^۲ (منم) زرتشت^۳ هر چند که بتوانم^۴ بدرستی دشمن^۵ دروغپرست و پناه^۶ نیرومند^۷ اپیرو راستی^۸ خواهم بود^۹ تا اینکه در آینده^{۱۰} کشور دلخواه^{۱۱} (جاودانی) را دارا گردم^{۱۲} تا هنگامی که^{۱۳} ، ای مزدا ، میستایم^{۱۴} و میسرایم^{۱۵} .

۹ † و ترا پاك شناختم، ای مزدا اهورا ، آنگاه که بهمن بسوی من آمد در پرسشش : از چه چیز خواهی^۱ که خود را باز شناسانی^۲ ؟ (در پاسخ گفتم) : با آندهش^۳ نماز^۴ نزد آذر تو تا هنگامی که بتوانم بر راستی خواهم اندیشیدن .

۱۰ † (مزدا گوید) : ایدون دین راستین^۱ مرا بنگر^۲ ، چه من با پارسائی^۳ بهم پیوسته^۴ آن را همیخوانم^۵ که بنزد من در آید^۶ . اینک بپرس از ما ، آنچه را که تو از ما خواهی پرسیدن^۷ آری پرسش تو مانند (پرسش) نیرومندی^۸ است ، همچنین آن کسی که توانائی دارد^۹ تو نیرومند را کامروا^{۱۰} کند .

* در این بند و در بندهای آینده زرتشت از پیامبری خویش و از پرسش و پاسخی که میان وی و بهمن (= منش نیک) رفته سخن میدارد و فرماید که نشانهٔ پیامبری وی بر انداختن دروغ و بر افراختن راستی است .

† در این بند در پرسش بهمن از اینکه چگونه خود را میتوانی باز شناسانی ؟ پیغمبر در پاسخ گوید : تا هنگامی که از برای پرسش در برابر آذر افروختهٔ ایزدی ایستاده دهش نماز و ستایش به پیشگاه مزدا می آورم بر راستی (اشه) خواهم اندیشید یعنی بدین راستین خود را از دیگران باز شناسانم .

- ازهرمزدبشت^۱:

۱ زردتشت از اهورامزدا پرسید ای اهورامزدا (توای) مقدس ترین خرد آفریننده جهان مادی ای پاک در کلام مقدس (منتره) چه چیز قادرتر چه چیز پیرومندتر چه چیز بلند رتبه تر چه چیز برای روز واپسین مؤثرتر است .

۲ چه چیز پیرومندترین چه چیز چاره بخش ترین چه چیز بخصوصت دیوها و مردم بهتر غلبه کند در سراسر جهان مادی چه چیز بیشتر در اندیشه (انسان) اثر نماید در سراسر جهان مادی چه چیز بهتر وجدان را پاک کند .

۳ آنگاه اهورامزدا گفت ای سپنتمان زرتشت اسم ما و امشاسپندان در کلام مقدس قادرتر پیرومندتر بلند رتبه تر برای روز واپسین مؤثرتر است .

۴ این پیرومندترین این چاره بخش ترین است این است آنچه بهتر بخصوصت دیوها و مردم غلبه کند این است آنچه در سراسر جهان مادی بیشتر در اندیشه اثر نماید این است آنچه در سراسر جهان مادی بهتر وجدان را پاک کند .

۱- عیناً کتاب ادبیات مزدیسنا، یشتها، ج ۱ تفسیر و تألیف پورداد نقل شده است .

۵ زرتشت گفت ای اهورا مزدای پاک مرا از آن اسم خود که بزرگتر و بهتر و زیاتر و در روز واپسین مؤثرتر و فیروزمندتر و چاره بخش تر و بهتر بخصوصت دیوها و مردم غلبه کننده است آگاه ساز .

۶ تا آنکه من بهمه دیوها و مردم ظفریابم تا آنکه من بهمه جاودان و پریها چیر شوم تا آنکه کسی بمن غلبه نتواند نمود نه دیو نه انسان نه جادو نه پری .

۷ آنگاه اهورا مزدا گفت ای زرتشت پاک کسی که از او سؤال کنند اسم من است^۱ دوم کسی که گله و رمه بخشنده است سوم کسی که تواناست چهارم بهترین راستی پنجم (مظهر) کلیه نعم پاک آفریده مزدای ششم منم خرد هفتم منم خردمند هشتم منم دانائی نهم منم دانا .

۸ دهم منم تقدس یازدهم (منم) مقدس دوازدهم اهورا سیزدهم زورمندترین چهاردهم (منم) کسی که دست خصومت باو نرسد پانزدهم مغلوب نشدنی شانزدهم کسی که پاداش (هریکه را) در خاطر نگهدارد هفدهم (کسی که) همه را نگهدار است هیجدهم همه را درمان بخش است نوزدهم منم آفریدگار بیستم منم آنکه موسوم است به مزدا .

۱- یعنی که اهورا مزدا سرچشمه علم و معرفت است همه چیز را از او باید درخواست و سؤال نمود .

۹ ای زرتشت تو باید شبانه روز مرا بانیا زور برزنده زور بستائی^۲
 (این چنین) من اهورا مزدا برای یاری و پناه بسوی تو آیم
 و سروش مقدس برای یاری و پناه بسوی تو آید آب‌ها و گیاه‌ها
 و فروهر پاکان برای یاری و پناه بسوی تو آیند.

۱۰ ای زرتشت اگر ترا خواهش غلبه نمودن است بخصوصت
 دیوها و مردم و جادوان و پری‌ها به کاوی‌ها و کربان‌های سمتکار
 و راهزنان دوپا و گمراه‌کنندگان دوپا و گرگ‌های چهارپا.

۱۱ و به لشکر دشمن با سنگر فراخ با درفش بزرگ و درفش بالا
 برافراشته و درفش گشوده و درفش خونین بدست گرفته پس
 در همه روزها و شب‌ها این اسامی را آهسته زمزمه کن.

۱۲ منم پشتیبان و منم آفریننده و نگهبان منم شناسنده و مقدس‌ترین
 خرد چاره بخش نام من است چاره بخش‌ترین نام من است
 پیشوانام من است بهترین پیشوا نام من است اهورا نام من است
 مزدا نام من است پاک نام من است پاک‌ترین نام من است
 فرهمند نام من است فرهمندترین نام من است بسیار بیناتر نام
 من است دوربین نام من است دور را بهتر بیننده نام من است.

۲- زور در اوستا Zaothra عبارت است از نیاز مایع مثل آب و شیر و غیره
 که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده شود و بخصوصه آب آمیخته بشیر که در وقت یزشنه کردن
 استعمال گردد بمنزله آب مقدس عیسویان eau bénite می‌باشد.

۱۳ پاسبان نام من است پشت و پناه نام من است آفریدگار نام من است نگهدار نام من است شناسنده نام من است بهترین شناسنده نام من است پرورنده نام من است کلام پرورش نام من است جوای سلطنت نیکی نام من است کسی که بیشتر جوای سلطنت نیکی است نام من است شهریار دادگر نام من است دادگر ترین شهریار نام من است .

۱۴ (کسی که) نفریسد نام من است (کسی که) فریفته نشود نام من است (کسی که) بهستیزی غلبه کند نام من است (کسی که) بیک ضربت فتح کند نام من است (کسی که) بهمه شکست دهد نام من است آفریننده کل نام من است بخشاینده تمام نعمت‌ها نام من است بخشنده بسیار خوشیها نام من است بخشایشگر نام من است .

۱۵ (کسی که) باراده خود نیکی کند نام من است (کسی که) باراده خود پاداش رساند نام من است سودمند نام من است نیرومند نام من است نیرومند ترین نام من است پاک نام من است بزرگ نام من است برازنده سلطنت نام من است برازنده ترین نام من است دانا نام من است دانا ترین نام من است (کسی که) دور را نگران است نام من است این چنین است نامهای (من) .

۱۶ و کسی که از برای من در این جهان مادی ای زرتشت این اسامی را آهسته زمزمه کنان و باواز بلند در روز و شب بخواند .

۱۷ کسی که (آنها را) در برخاستن یا در وقت خوابیدن در وقت خوابیدن یا در وقت برخاستن در وقت کشتی بستن یا کشتی باز کردن در وقت از جایی بجایی رفتن یا (در وقت) از ناحیه و مملکت بسوی مملکت دیگر سفر رفتن بخواند .

۱۸ بچنین کسی نه در این روز و نه در این شب کاردارگر شود نه تبرزین نه تیرنه خنجر نه گرز که از طرف خشمی که باطنش پراز دروغ است بدو حواله شود سنگ‌های فلاخن بدو نرسد .

۱۹ و این بیست اسامی مانند جوشن پشت سرورزه پیش سینه بضد گروه غیر مرئی دروغ و نابکاران و رِنا^۱ و کیازه تبه کار^۲ و بضد اهریمن مفسد ناپاک بکار رود چنانکه گوئی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کند .

۱- ورنّا (Varena) اسم ممکن است مستشرقین را در سر تمیین محل آن اختلاف است بقول سنت آن مملکت پشخوارگر (Patasxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه بنا بر این مملکت مذکور در ناحیه کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیه جنوب غربی دریای خزر واقع است این مملکت همان است که در نخستین فرگرد و ندیداد در فقره ۱۸ از آن یاد شده است چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون خوانده شده است رجوع شود به دارمستتر 14 Z. A. 2. و به گیگر G. I. R. Ph. 2. 39.

۲- کیازه Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد آدم کش و غیره امروز نمی توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیازه اراده شد .

۲۰ کیست آن پیروزمندی که از روی دستور باید مردم را در پناه خود بگیرد بواسطه یکک الهام بمن بگو کیست داور نجات دهنده این جهان که باین کار گماشته گردیده چنین داوری که نزد او اطاعت و منس پاک مقام گزیده داوری که تو خود او را خواستاری ای مزدا^۱.

۲۱ درود بفرکیانی^۲ درود بآریاویج^۳ درود به سئوک (Saoka)^۴ درود به آب دائی تیا (Daitya)^۵ درود به آب اردوی ناهید^۶ درود بهمه موجودات پاک . . . مانند بهترین سرور (زرتشت) بهترین داور است کسی که بر طبق قانون مقدس اعمال جهانی منس نیک را بسوی مزدا و شهر یاری که بمنزله نگهبان بی چارگان قرارداد شده بسوی اهورا آورد اشم و هو . . . راستی بهترین نعمت و هم (مایه) سعادت است ار آن کسی است که خواستار بهترین راستی است^۶.

۱- این فقره بدون کم و زیاد از گاتها یسنا ۴۴ قطعه ۱۶ آورده شده است .
۲- در خصوص فرکیانی رجوع کنید بهزا میادیش و مقاله متعلق بآن ۳- آریاویج مستشرقین را در سر تعیین این مملکت نیز اختلاف است بقول بندهش در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آذر پایگان واقع است دانشمند آلمانی مارکوارت آنرا خوارزم دانسته این مملکت همان است که در نخستین فرگرد و ندیداد در فقره سوم از آن یاد شده است و نخستین کشور آفریده اهورا مزدا یاد گردیده است بمناسبت آنکه در فقره مذکور از زمستان سخت این مملکت صحبت شده است مارکوارت آنرا خوارزم ذکر میکند چه خوارزم در ایران زمین سردترین مملکت

است رجوع کنید به Eransahr von Marquart

۴- سئوک (Saoka) فرشته ایست که بصحت و حوشی و ترقی و پرورش گماشته گردیده مظهر خوشی ایزدی است در تفسیر پهلوی سئوک گردید .
۵- Daitya دائی تیا اسم رودی است در آریاویج برخی از مستشرقین آنرا ارس دانسته و برخی دیگر زرافشان .

۶- رجوع کنید به یشت اردوی سور ناهید و مقاله متعلق بآن (آبان) .

۷- رجوع کنید به مقاله ملحقات یشتها .

ب- دوره میانه :

۳ - از سنگنبشته های پارسیگ و پهلوئیگ :

- سنگنبشته شاپور اردشیران در نقش رجب فارس بسه زبان و خط «پارسیگ»

و «پهلوئیگ» (= پارتی) و یونانی که معرف تندیس شاهنشاه است :

پیکر ابن مزدیس (= خداپرست بغ شاهپور شاهنشاه ایران و انیران (غیر

ایران) از نژاد ایزدان، پسر مزدیس بغ اردشیر شاهنشاه ایران، از نژاد ایزدان یوه
پاپک شاه .

- سنگنبشته شاپور اردشیران در حاجی آباد فارس به دو زبان و خط، پارسیگ

و پهلوئیگ :

تیراندازی این من مزدیس (= خدا پرست) بغ شاهپور، شاهنشاه ایران و

انیران (= غیر ایران)، از نژاد ایزدان، پسر مزدیس بغ اردشیر شاهنشاه ایران، نوه

پاپک شاه - چون ما این تیر را انداختیم، [این تیر] پیش شهرداران و ویسپوران

(شاهزادگان) و بزرگان و آزادان انداخته شد . و ما پای در این دره نهادیم و تیری

به سوی نشانه و دورتر از آن افکندیم . آن جا [که تیر افتاد] آنچنان نبود که اگر

نشانه ای ساخته شود از بیرون پیدا باشد .

پس ما فرمودیم که نشانه ای بیرون تر [که پیدا باشد] ساخته شود . هر که را

دست نیک است، پای به این دره نهد و تیر به آن نشانه افکند، پس هر که [تواند]

تیر به آن نشانه بیفکند، دستش [برای تیراندازی] خوب است .

- اندر ز نامه ای بنام :

«واژه‌ای چند [از] آذربیدمارسپندان^۱»

- ۱- این واژه‌ای چند (است از) آذربیدمارسپندان (که) اندرهنگام درگذشت به‌جهانیان گفت و آموخت که : بیاد دارید و بخاطر بسپارید و کاربندید : انبار مکنید کتان نیاز برنرسد، چه انبار . . . نیاز کم نرسد .
- ۲- تنها انبار (کردن) پارسائی خوبست، کوشید و کار و کرفه (کنید) چه تنها چیزی که به انبار داشتن شاید، پارسائی است .
- ۳- کین به اندیشه مدارید کتان دشمنان برنخیزند .
- ۴- و بنگرید که از، دشمن به کین کشتن، چه ریش و زیان و نابودی شاید بر آمدن؛ کین اندر دل خویش گوارید و دشمن به کین مکشید چه پیداست که انکو کمترین کین را فراموش کند اورا به‌پل چینود (؟) ازبزرگترین بیم برهاند .
- ۵- اندر پیشامای و پساماری^۱ سخن براستی گوی که بدادستان نجات دهنده‌تر بود .
- ۶- چه پیداست که مرد به‌گواهی راست دادن پارسا بود، و دروند بود او که گواهی راست^۲ ندهد .
- ۷- باندازه خورید تا دیر پای باشید ؛
- ۸- چه باندازه خوری، به‌تن نیک است و باندازه گوئی، به‌روان .
- ۹- ونیز اندک خواسته ترین مرد چون خیم معتدل (داشته باشد) توانگر است . اندازه (= اعتدال) به‌روان بیش کن تا به‌شکم .

۱- از نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره سیزدهم سال ۱۳۴۳ شماره بهار با حذف بسیاری از زیر نویس‌ها .

۲- جمله آشفته است و بایستی کلماتی از آن افتاده باشد، ظاهراً جمله چنین معنی باید داشته باشد : چون انبار کنید نه خود خورید و نه بمردم دهید و ازینرو بشما نیاز کمتر نرسد .

۱- در دعوی، چه شاکای باشی چه مشتکی عنه ؛ پیشامار = دادخواه یا «خواهان» و پسامار = «خوانده» و بداد خوانده شده .

۲- باید از واژه‌هایی ازمتن افتاده باشد .

- ۱۰- چه مرد شکم انبار بیشتر آشفته روان بود .
- ۱۱- زن از پیوند خویش کنید کتان پیوند دورتر (ن)رود .
- ۱۲- چه (تباهی) این از بزرگترین آشوب و کین و زیانی که به آفریدگان هورمزد آمده (است) ، بیشتر بود که دخت خویش (بزنی به پسر دیگر کسان) بدهند و پسر خویش را دخت کسان بزنی خواهند، تا دوده تباه شود .
- ۱۳- از گوشت گاو ان و گوسفندان خوردن سخت پهریز کنید کتان ایدر و آنجا آمار سخت بود .
- ۱۴- چه مردی که گوشت گاو و گوسفند خورده است، دست اندر گناه دارد . گناه در آنچه اندیشد و گوید و کند .
- ۱۵- و چون خورید، دست اندر گناه دارید، حتی اگر به دیگر جای، اشتری را، مردی (دیگر) به کشد (وشما از آن خورید)، ایدون بود کش به دست خویش کشته باشید .
- ۱۶- کاروانیان پذیر باشید، کتان ایدرو آنجا بهتر پذیرند .
- ۱۷- چه آنکه دهدستاند و سودی هم (از آن برد) . در مهمانی آنجا نشینید کتان نشانند چه گاه‌مه آنجا (ست) که مرد به، نشیند^۱ .
- ۱۸- جاه را مکوشید، چه مردی که برای جاه کوشد، بیشتر آشفته روان بود .
- ۱۹- به کرفه همداستان (باشید) و به گناه همداستان (نباشید) ، به نیکی سپاسدار و به زشتی خرسند، و از دشمن دور (باشید) به (کار) گرفته گزند (مرسانید) و بدی یار مباشد .
- ۲۰- چون (تان) سخت‌ترین چیز رسد به یزدان و دین به گمان مباشد .
- ۲۱- نه بسیار شاد باشید چونتان نیکی (فرا) رسد .
- ۲۲- (و) نه بسیار اندوهگین باشید چونتان بدی فرا رسد .
- ۱- سنج . شرف‌المکان بالمکین .

- ۲۳- بهزشتی خرسند و بهپیشانی باربردار(باشید) ، بهزندگی گستاخ مباشید بلکه به کنش نیک گستاخ باشید .
- ۲۴- چه نیکوکاران را کنش خویش داور و بدکاران را آن خویش همال
- ۲۵- [چه] از اندیشه و گفتار و کردار، کردار سرآمد (است) .
- ۲۶- چه بهمن، آذربدمار سپندان؛ آسیب و گزندى نبود که پیش آید (مگر) آنکه شش گونه رامش ازش پذیرم
- ۲۷- نخستین شادمانیم اینکه گزندم (هم) بن (است که بمن فراز آمده است) ، چه ازین بدتر (نیز) تواند بودن .
- ۲۸- ددیگر اینکه گزندم بهروان (نیامد) ، بلکه بهتن آمد، چه بهتن بهتر تواند گذشتن که بهروان .
- ۲۹- سدیگر اینکه از آسیبهایی که مرا باید فرا رسد، یکی گذشت .
- ۳۰- چهارم شادمانی که مرا پیش آید اینکه : من مردی آنچنان نیکم که اهریمن گجسته دروند و دیوان، بهی مرا ، این گزند بهتن من کردند .
- ۳۱- پنجم اینکه هر که بدی کند و گزند (رساند) ، بهخود یا فرزندانش (باز) رسد و (چون) آن (گزند) بمن (فراز) آمد بهفرزندان من نرسد .
- ۳۲- ششم اینکه اهریمن دروند و دیوان هرگزند (و آزاری) که دهند، برای آفریدگان هورمزد داشته اند، و آن (گزند) که بهمن (فراز) آمد از گنج اهریمن کاست و آنرا به (دین) دیگری روا داشتن نتوان .
- ۳۳- از بد چشمی و خودپرستی و دشمنی بهان و خشم و آزوری و دشیادی و دروغ سخت پهریزید، کتان تن بد نام و روان دروند نبود .
- ۳۴- بهبدان بدی مکنید چه بدی او، خود، از کردار خویش (بدو رسد) .
- ۳۵- برای، پیروزی (؟) بربدان، نیرومندی بهی را بیاد و نشان دارید .
- ۳۶- که بود که بهبدان پیوست و بفرجام پشیمان نبود؟

- ۳۷- بهی کن چه بهی به . نیک است بهی چونکه بدان نیز بهی را ستایند .
- ۳۸- هرچه دانید که خوب (است) کنید و هرچه دانید که نه خوب (است) مکنید .
- ۳۹- هرچه‌تان به‌خویشتن نه نیک آید بادیگر کس مکنید .
- ۴۰- بر روان کله کردن خوار مدارید .
- ۴۱- بک نامه دارید (ای) مردمان ! منگرید به‌هر دو کامه (= کام تن و روان)،
- ۴۲- چه تن و روان هر دو همکامه نبوند .
- ۴۳- چه تن را به‌تن کامگی شاید داشتن و روان را به‌روان کامگی .
- ۴۴- به هرگاه، کین را، گناه (مکنید) بلکه به کار گرفته کردن کوشا باشید .
- ۴۵- ورن (= حرص، شهوت) راه داد نیک بمهلید .
- ۴۶- برای خشم از کس، بیگناهان را از (روی) ستیز مزیند (= مکشید) .
- ۴۷- کین را پیمان شکنی مکنید تا به کرده خود گرفتار نشوید .
- ۴۸- به‌زنان گستاخ مشوید که به‌شرم و پشیمانی نرسید .
- ۴۹- راز بزنان مبرید کتان رنج بی بر نبود .
- ۵۰- (از) بیخردان فرمان مپندیرید که به‌نابودی نرسید .
- ۵۱- چه چار جفت چیز مردم را بیش بکار اندر باید : خرد و هنر، دیدن و دانش خواستن، توانگر و رادی، خوب گفتاری و خوب کرداری.
- ۵۲- چه هنر کش خرد همراه نیست (چون) مرگ است به‌تن مرد .
- ۵۳- دیدن کش دانش (خواهی) همراه نیست (چون) پیکری است نگاشته .
- ۵۴- توانگری کش رادی همراه نیست (چون) گنجی است (از) اهریمن .
- ۵۵- خوب گفتاری کش خوب کرداری همراه نیست بیدینی اشکاره است .
- ۵۶- نشان بیدینان شش است : خوش خیم نمای دژخیم آوازه ، نیکو کار نمای (؟) بد کردار، به‌کسان گزافه‌گوی، و به‌خود تنگدست و راد مانند، بدبخت و

به دشنام بار بردار، جدا پندار و جدا گفتار و جدا کردار .

۵۷- سخن کش، بویژه، سودی همراه نیست مگوئید - مگر آنکه برای خرمی، گوئید - و آنچه را هم که برای خرمی گوئیدگاه و زمان (= زمان و مکان) را بنگرید .

۵۸- چه پناه زبان، خرد و برتن، فرهنگ و پاداش کرفه، بهشت، و بر گیتی، خوردن و دادن (است) .

۵۹- زیرا که هر هنر به خرد و هر خرد به دانش، و هر دانش به آزمایش و هر برزش (= بلند پایگی) به خسروی (= نیکنامی) و هر کار به جهش (= بخت، سرنوشت) و هر توانگری به خوردن و دادن و هر رامش به بی‌بیمی نیاز (دارد) .

۶۰- نه بسیارشاد باشید چونتان نیکی (فرا) رسد و نه بسیار اندوهگین باشید چونتان بدی (فرا) رسد .

۶۱- چه نیکی و بدی هر دو بمردمان شاید (فراز) آمدن .

۶۲- به (هر) نیکی که روی آرد به یزدان سپاسداری کنید و یزدان و بهان را از آن بهره دهید و به یزدان بهلید، چه پاداش از آن جای که بیاید، خود رسد .

۶۳- بر زمین (کشت و) ورز نیک کنید، چه هر کس رازیش (= زیستن) و پرورش از زمین اسپند از مذاست .

۶۴- به آب و آتش و گاو و گوسفند و سگ گناه مکنید (= آزارمرسانید) کتان راه بهشت و گر زمان (= عرش) به بستگی نرسد .

۶۵- به کرفه کردن، (به روی) آنکه از دور و آنکه از نزدیک فرارسد، در گشاده دارید، چه او که به کرفه (ثواب) کردن، در گشاده ندارد، پس او را در بهشت و گر زمان (به روی) ببندند .

۶۶- به فرهنگ خواستاری کوشا باشید چه فرهنگ اندر فراخی پیرایه واندر سختی پناه واندر پریشانی دستگیر واندر تنگی پیشه (است) .

- ۶۷- و چون بدانستید، کاربندید، چه بیش دانستن و کم بکار بستن گناه بیشتری (دارد).
- ۶۸- خرد (مرد) بسیار دان چون با نیکی همراه نباشد، ویر، بیدینی و خرد، بیدادگری گردد.
- ۶۹- به هیچکس افسوس مکنید (طعنه مزیند)، چه مرد(مان) افسوسگر، افسوس برو بدبخت و نفرین شده باشند، و ایشان را کمتر فرزندى شایسته ارتشاری بود.
- ۷۰- هر روز برای گفتگو به انجمن بهان فراز روید
- ۷۱- چه کسی که گفتگورا، بیشتر بانجمن بهان فراز رود، اورا کرفه و پارسائی بیش بخشند.
- ۷۲- هر روز سه بار اندرمان آتشان شوید، و آتش را نیایش کنید.
- ۷۳- چه آنکه اندرمان آتشان بیش رود و آتش را بیش نیایش کند، او را خواسته و پارسائی بیش بخشند.
- ۷۴- تن ازبزه دروغ و از زن دستان و روسپی به شیر (؟) دور دارید و سخت پهریزید کتان ریش به تن و بدی به روان نرسد.
- ۷۵- همیشه این چندگناه که به پل (چینود) شود ساعتی بمهلید (و توبه کنید) کتان دین ویژه مزدیسان همال نبود.
- ۷۶- تن مرگمند (است)، روان بین و کرفه کن چه روان (جاوید) است نه تن، مینو (جاوید) است نه گیتی.
- ۷۷- تن را، آزر مروان بمهلید و مفراموشید آزر م کس(ان) و فرسایش مال گیتی را و دل بر آن بر آن چیز مبندید کتان تن به پل و روان به بادافراه رسد.
- ۷۸- مهر کسی را، آزر مروان بمهلید کتان بناکام بادافره گران رسیدن نباید. انوشه روان باد آذربیدمار سپندان که این اندرز کرد و این فرمان داد.
- فرجامبد به درود و شادی.

بنام یزدان

اندوز انوشه روان آذربد مار سپندان^۱

- ۱- این پیدا(ست) که آذربد را فرزندی تنی زاد نبود و از آن پس اعتماد به یزدان کرد، دیر نیامد که آذربد را فرزندی بود، پس درست خیمی زرتشت اسثیمان را، زرتشت نام نهاد و گفت که خیز پسرمن تا(ت) قرهنگ آموزم .
- ۲- پسرمن ! کرفه اندیش باش نه گناه اندیش چه مردم تا جاودان زمان نزیند، پس چیزهای مینوی شایسه تر(ست) .
- ۳- آن(چه) گذشت فراموش کن و برای آن(نچه) نیامده است تیمار و رنج مبر .
- ۴- خدای (= پادشاه) و سردار مرد را دوستار باس و گستاخ میاش .
- ۵- هر چه بتو نه نیکو(ست) تو نیز بدیگر کس مکن .
- ۶- باخدایان (= پادشاهان) و دوستان یگانه باش :
- ۷- خویشان به بندگی به کس مسپار .
- ۸- هر که باتو به خشم و کین رود پس ازش دور باش .
- ۹- اکنون و هر گاه امید به یزدان دار و دوست آن گیر که بتو سودمندتر باشد .
- ۱۰- به کار یزدان و امشاسپندان کوشا و جانسپار باش .
- ۱۱- راز به زنان مبر .
- ۱۲- هر چه شنوی نیوش (و) هرزه مگوی .

۱- عیناً از نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره یازدهم شماره زمستان نقل میشود با

حذف بسیاری از زیر نویس ها .

- ۱۳- زن و فرزند و بنده خوبستن جدا از فرهنگ بمهل کت تیمار و رنج گران
بر نرسد و پشیمان نشوی .
- ۱۴- بیگانه مخند .
- ۱۵- پس و پیش پاسخ را بسنج .
- ۱۶- بهیچ کس افسوس مکن .
- ۱۷- با دژ آگاه مرد همراز مشو .
- ۱۸- با خشمگین مرد همراه مشو .
- ۱۹- با مرد هرزه نیز همسگال مشو .
- ۲۰- با مرد بسیار خراسته همخورش مشو .
- ۲۱- با مرد مست همخورش مشو .
- ۲۲- از بدگهر مرد و بدنژاد مرد وام مگیر و مده چه سود گران باید دادن و همه
گاه بدر تو ایستد و همیشه پیغامبر به در تو دارد و بتو زیان گران ازش رسد .
- ۲۳- دش چشم (= بدچشم) مرد را بیاری مگیر .
- ۲۴- به رشکین مرد (= مرد حسود) خواسته منمای .
- ۲۵- اندر فرمانروائی و جر (= فتوی، حکم) بدروغ مهر مکن .
- ۲۶- از ستمگر و دروغزن مرد سخن مشنو .
- ۲۷- به باد افراه به مردمان کردن بیتاب مباش .
- ۲۸- درخورن (= مهمانی) پیکار مکن .
- ۲۹- مردم را مزن .
- ۳۰- گاه را مکوش (= برای مقام مکوش) .
- ۳۱- با مرد آزاده نژاد و کار آگاه وزیرک و خوش خیم هم سخن شو و دوست
باش .

- ۳۲- در نبرد باری گران (تر) بر تو نبود مگر (؟) ترس .
- ۳۳- از کین و ر مرد فرمانروا دور باش .
- ۳۴- با مرد دبیر دشمن مشو .
- ۳۵- با مرد هرزه گوی راز خویش مگوی .
- ۳۶- پیشگاه مرد دانا را گرامی دار، ازش سخن پرس (و) ازش شنو .
- ۳۷- بکسی دروغ مگو .
- ۳۸- آنکه را شرم نیست ازش خواسته مگیر .
- ۳۹- چشمگاه به چیزی گرومنه .
- ۴۰- نه بر است و نه بدروغ سوگند مخور .
- ۴۱- چون خانه خواهی کردن نخست هزینه بمیان کن .
- ۴۲- خود برای خویشان زن خواه .
- ۴۳- اگر [ت] خواسته بود . نخست آب ورز و زمین خر ، چه اگر برنده بن
بمیان بود .
- ۴۴- [هر] چند توانی مردم را به سخن میازار .
- ۴۵- به کین و زیان مردمان مرو .
- ۴۶- به خواسته، [هر] چه توانی، رادی کن .
- ۴۷- برهیچکس فریفتاری مکن که تو نیز بسیار دردمند نباشی .
- ۴۸- پیشوای مرد را گرامی و بزرگدار و سخن ازش پذیر .
- ۴۹- بجز از خویشان و دوستان چیزی وام مگیر .
- ۵۰- شرمگین زن دوست باش و بزنی به زیرک و دانا مرد ده چه زیرک و دانا
مرد همانا چنان زمین نیک [است] که (اگر) تخم اندر افکنده شود خوار بار گوناگون
ازش آید .

- ۵۱- آشکاره سخن باش .
- ۵۲- جز باندیشه سخن بمگوی .
- ۵۳- جز بآئین وام مده .
- ۵۴- زن فرزانه و شرمگین دوست دار و بزنی خواه .
- ۵۵- مرد خوش خیم و درست و کار آگاه را اگر هم فقیر بود، به دامادی گیر
پس او را خواسته از یزدان رسد .
- ۵۶- به پیرمرد افسوس مکن چه تو نیز بزودی پیرشوی .
- ۵۷- مرد ناآمرزنده نابخشایگر را زندانبان مکن مردم‌گزیده و بزرگ و مرد
هوشیار را بر بند (بان) زندانبان کن .
- ۵۸- اگر (ت) پسری بود به برنائی به دبیرستان ده چه چشم‌روشن (از) دبیرست .
- ۵۹- سخن به نگرش (= تأمل - احتیاط) گوی چه سخنی است که گفته (ش)
به (سخنی) است که پادنش (= نگاهداشتنش) و آنکه نگاهداشته شود به از آنست که
گفته شود .
- ۶۰- راست گوی مرد را پیامبر کن .
- ۶۱- بمرد زده اعتماد مدار و هزیننه، چنانکه آئین بود، بوسیله باوریکان (= با
ایمانان، معتمدان) کن .
- ۶۲- سخن چرب گوی .
- ۶۳- گفتار چرب دار .
- ۶۴- منش نیک دار .
- ۶۵- خوبستن مستای تا خوب کردار بوی .
- ۶۶- به خدایان و پادشاهان ناآمرزنده مباش .
- ۶۷- از دادمه (= سالخورده) و نیکمرد سخن پرس .

- ۶۸- از مرد دزد چیزی مگیر... .
- ۶۹- بیم دوزخ را، باد افراه به نظر گیر .
- ۷۰- به هر کس و هر چیز مغرور و گستاخ مباش .
- ۷۱- نیک فرمان باش تا نیک بهر بوی .
- ۷۲- بیگناه باش تا بی بیم باشی .
- ۷۳- سپاسدار باش تا بهر نیکی ارزانی باشی .
- ۷۴- یگانه باش تا معتمد بوی .
- ۷۵- راست گوی باش تا استوار بوی .
- ۷۶- فروتن باش که بسیار دوست باشی .
- ۷۷- به دوست باش که خسرو (= نیکنام) بوی .
- ۷۸- خسرو باش که نیک زندگانی بوی .
- ۷۹- نیک بهر (و) دین دوست باش که پارسا باشی .
- ۸۰- روان پرس باش که بهشتی بوی .
- ۸۱- [براه] دادار باش تاگر زمانی (= عرض آشیان) باشی .
- ۸۲- زن کسان مفرب چه به روان گناهی گران بود .
- ۸۳- خورده بی شنوهر^۲ مردم [نگه] مدار چت سپاس ندارد .
- ۸۴- خشم و کین را، روان خویش تباه مکن .
- ۸۵- بهنگام کردن و گفتن (کردار و گفتار) بچربی (= نبرمی) نماز بر- چه از نماز بردن پشت به نشکند و از چرب پرسیدن زبان گنده نرود (= نشود) .
- ۸۶- نخست سخن به بدسرت مگوی .
- ۸۷- چون به انجمن نشینی (نزد مردم دژ آگاه منشین که دژ آگاهت نگیرند .

- ۸۸- به انجمن سور هر جای که نشینی بجای بالاتر (= از بر) منشین کت از آن جای نه خیزانند و به جای فروتر نشانند .
- ۸۹- به خواسته و مال گیتی گستاخ مباش چه خواسته و مال دنیا همانا چنان مرغی (است) که از این درخت به آن درخت نشنید و به هیچ درخت نیاید .
- ۹۰- به پدر و مادر خود ترس آگاه و نبوشیدار و فرمانبردار باش چه مرد را تا پدر و مادر زنده (باشد) همانا چنان شیری است اندریشه که از کسی نترسد و او را که پدر و مادر نیست همانا چنان زنیست بیوه که اگر چیزی ازش بگیرند کاری کردن نتواند و هر کسش بخوار دارد .
- ۹۱- دختر خود به زیرک و دانا مرد ده چه زیرک و دانا مرد همانا چنان زمینی (است) نیک که (چون) تخم بر آن افکنند ازش بر بسیار (بر) آید .
- ۹۲- اگر خواهی از کسی دشنام نشنوی به کسی دشنام مده .
- ۹۳- تند و هرزه گوی مباش، چه تند و هرزه گوی مردم همانا چنان آتش (است) که چون اندر بیشه زار افتد، هم مرغ و ماهی سوزد و هم خرفستر سوزد .
- ۹۴- با آن مرد که پدر و مادر ازو آزرده و ناخشنود (است) همکار مباش کت داد به دوبار ندهند و ترا با کسی دوستی و مهر نبود .
- ۹۵- شرم و ننگِ بدی را، روان خویش بدوزخ مسپار .
- ۹۶- سخن دو گانه مگوی .
- ۹۷- به انجمن (هر) جای که نشینی نزدیک دروغزن منشین چه تو نیز بسیار دردمند نباشی .
- ۹۸- آسان پای باش که روشن چشم بوی .
- ۹۹- شب خیز باش که کار روا باشی .

- ۱۰۰- دشمن کهن دوست نو مکن چه دشمن کهن همان مارسیاهست که صد ساله کین نفراموشد .
- ۱۰۱- دوست کهن دوست نو کن چه دوست کهن همانا چنان می کهنست که هرچند کهنتر به خورش شهریاران بهتر و سزاتر شاید .
- ۱۰۲- یزدان آفرین کن و دل برامش دار کت از یزدان افزایش به نیکی رسد .
- ۱۰۳- دهیوبد (شاه- فرمانروا) مرد را نفرین مکن چه به شهر پاسبان است و نیکی به مردم اندازد .
- ۱۰۴- و تو را گویم پسرمن، جهشیار، برای مردمان خرد خوبست چه اگر، پرگست، خواسته بشود یا چهارپای بمیرد، خردبماند .
- ۱۰۵- بدین خستو باش چه خرسندی مهست (= بزرگترین) دانائی و هم بزرگترین امید مینو(ست) .
- ۱۰۶- همیشه روان خویش اندر یاد دار .
- ۱۰۷- نام خویش را، خویشکاری (= وظیفه) خویش بمهل .
- ۱۰۸- دوست از دزدی و پای از آخویشکاری (برخلاف وظیفه) رفتن بازدارچه آنکو کرفته کند پاداش یابد و آنکو گناه کند باد افراه برد .
- ۱۰۹- هر که همالان (= حریفان) را چاه کند خود اندر افتد .
- ۱۱۰- نیک مرد آساید و بد مرد بیش اندوه گران برد .
- ۱۱۱- زن جوان بزنی کن .
- ۱۱۲- می (به) پیمان خور چه آنکو می بی پیمان خورد بس گونه گون گناه

ازش رود .

۱۱۳- اگرچه افسون مار تو بس نیک دانی، دست زود زود به مارمنه که تو

به‌نگزد و ابرجای نمیری .

۱۱۴- اگر آشنای آب (شنای آب) تو بس نیک دانی، زود زود به آب ستمبه

مشو که آبت به‌نبرد و برجای نمیری .

۱۱۵- بهیچ آینه مهر دروغی (= پیمان شکنی) مکن که پیسی به دست

مرسد .

۱۱۶- خواسته کسان میاور و مدار و به آن خویش میامیز چه آن خویش

گم و ناپیدا شود، چه اگر خواسته دیگران آورید و (نگاه) دارید و به آن خویش

[آمیزید] . . .

۱۱۷- . . . شاد نبوید چه مردم همانا چنان خیک پر از باد (است) چون

باد ازش بشود چیزیش برجای به‌نماند .

۱۱۸- مردم همانا چنان شیرخواره (است) که خوی آنکس اندر گیرد که بهش

ابرایستد (با او باشد) .

۱۱۹- هر مزد روز می خور و خرم باش .

۱۲۰- بهمن روز پوشش و جامه نوپوش .

۱۲۱- اردیبهشت روز به‌مان آتشان مشو .

۱۲۲- شهریور روز شاد باش .

۱۲۳- اسپندارمذ روز ورز زمین کن .

۱۲۴- خورداد روز جوی کن .

۱۲۵- امرداد روز دارو درخت نشان .

۱۲۶- دی باذر روز سرشوی و موی و ناخن پیرای .

۱۲۷- آذر روز به راه شو و نان میزچه گناه گران بود .

۱۲۸- آبان روز از آب پهریز کن و آب میازار .

۱۲۹- خور روز کودک بدبیرستان کن تا دبیر و فرزانه بود .

۱۳۰- ماه روز می خور و با دوستان گفتگو کن و از ماه خدای ایافت

خواه .

۱۳۱- تیر روز کودک به تیراندازی و نبرد و سواری آموختن فرست .

۱۳۲- گوس روز پرورش گوشورون کن و گاو به ورز آموز .

۱۳۳- دی به هر روز سرشوی و موی و ناخن و برای وانگوراز رزان باز به چرخشت

افکن تا به بشود .

۱۳۴- مهر روز اگر از کس مستمندی رسیده باشد پیش مهرایست ، از مهر

داوری خواه و گله کن .

۱۳۵- سروش روز برای نجات روان خویش از سروش اهلوا یافت

خواه .

۱۳۶- رشن روز ، روز گار سبک ، و هر کار خواهی (= کامی) به خوشی

(= فرارونی) کن .

۱۳۷- فروردین روز سوگند مخور و آن روز یزش فروهر پارسایان کن تا

خشنودتر بباشند .

۱۳۸- بهرام روز بن خان و مان افکن تا زود بفرجام رسد و به رزم و کارزار شو

تا به پیروزی باز آئی .

۱۳۹- رام روز زن خواه و کار و رامش کن و پیش داوران شو تا به پیروزی

باز آئی .

۱۴۰- باد روز درنجش کن و به کار نو مپیوند .

- ۱۴۱- دی بدین روزهر کار کامی (خواهی کردن، کن . وزن بخانه آور وموی
وناخن پیرای وجامه [نو] پوش .
- ۱۴۲- دین روز خرفستر اوژن(کش).
- ۱۴۳- اردروز هرچیز نو خر و اندر خانه بر .
- ۱۴۴- اشتاد روز اسب، گاو و ستور به گشن هل تا بدرستی بزاید .
- ۱۴۵- آسمان روز به راه دور شو که بدرستی آئی .
- ۱۴۶- زامیاد روز دارو مخور .
- ۱۴۷- مهر سپند روزجامه افزای (؟) و دوز وپوش و زن بزنی کن که فرزند
تیز ویر و نیک زاید .
- ۱۴۸- انیران روز ، موی و ناخن پیرای و زن به زنی کن که فرزند
نامور زاید .
- ۱۴۹- چون نیکی رسد بسیار شاد مباش، چوی بدی رسد بسیار برنج مباش،
چه نیکی زمان بدی و بدی زمان نیکی است . و هیچ فراز نیست که شیب [ش] نه از
پیش و هیچ شیب نیست که فراز [ش] نه از پس .
- ۱۵۰- به خورش خوردن آزمند مباش .
- ۱۵۱- و از هر خورش به مخور و زود زود به سور و خورن (= مهمانی)
بزرگان مشو کت ستوه نرسد .
- ۱۵۲- چه چار چیز [است] که بتن مردمان بدتر است [از آنچه] دژ آگاه
مرد بخویشتن کند؟ یکی نشان دادن زور بازو (= قدرت) یکی درویش برمنش (=)
مسکین مغرور) که بامرد توانگر نبرد کند یکی پیرریدك (= كودك) خیم که زن برنا
بزنی کند . یکی مرد جوان که زن پیر بزنی کند.
- ۱۵۳- مردم دوستی [را] از کمال اندیشه و خوشخوئی را از خوب آوازی

(= ادب) شاید دانستن .

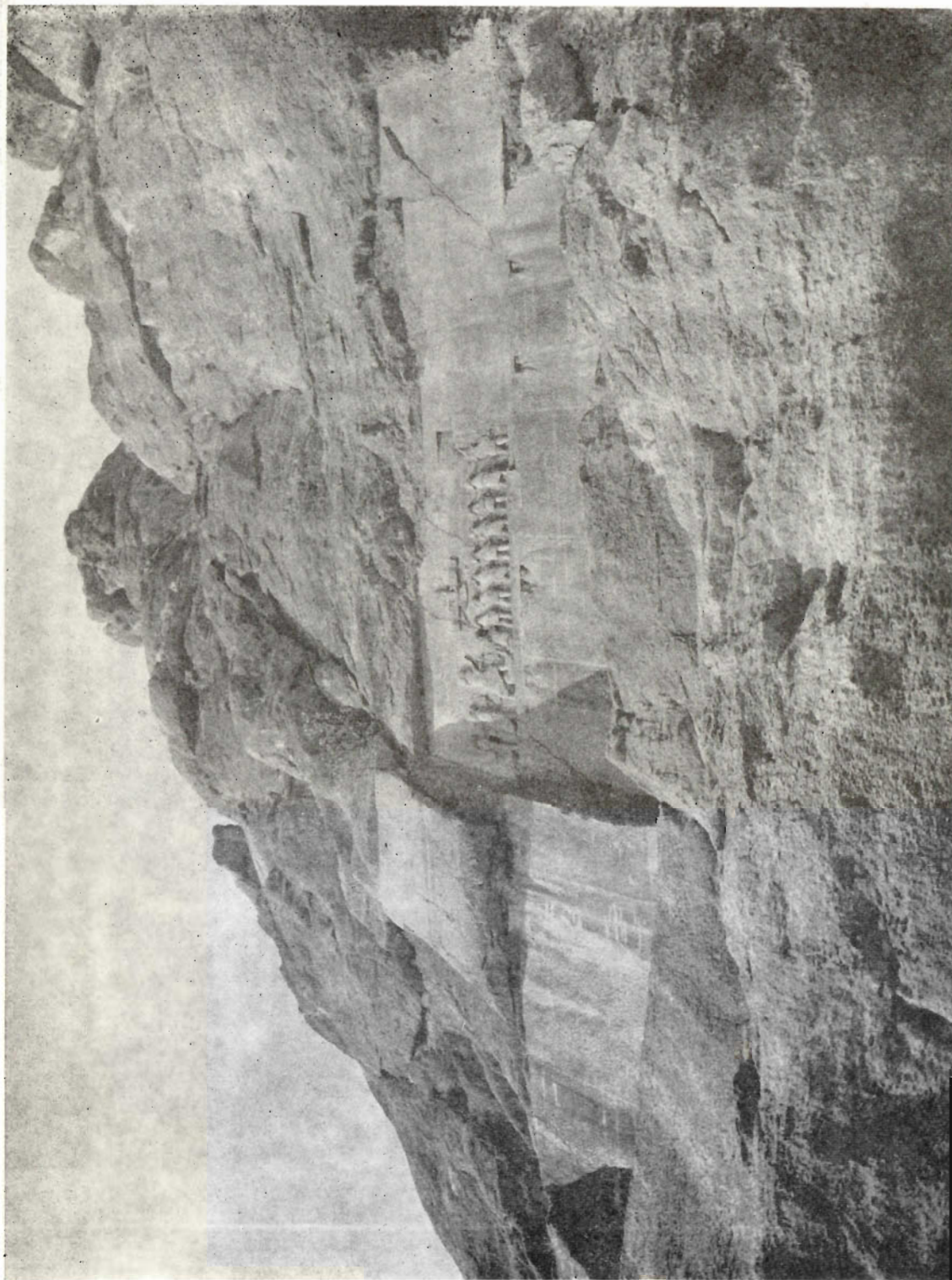
۱۵۴- و تو را گویم پسر من، جهشیار، برای مردم خرد بهترین چیز است

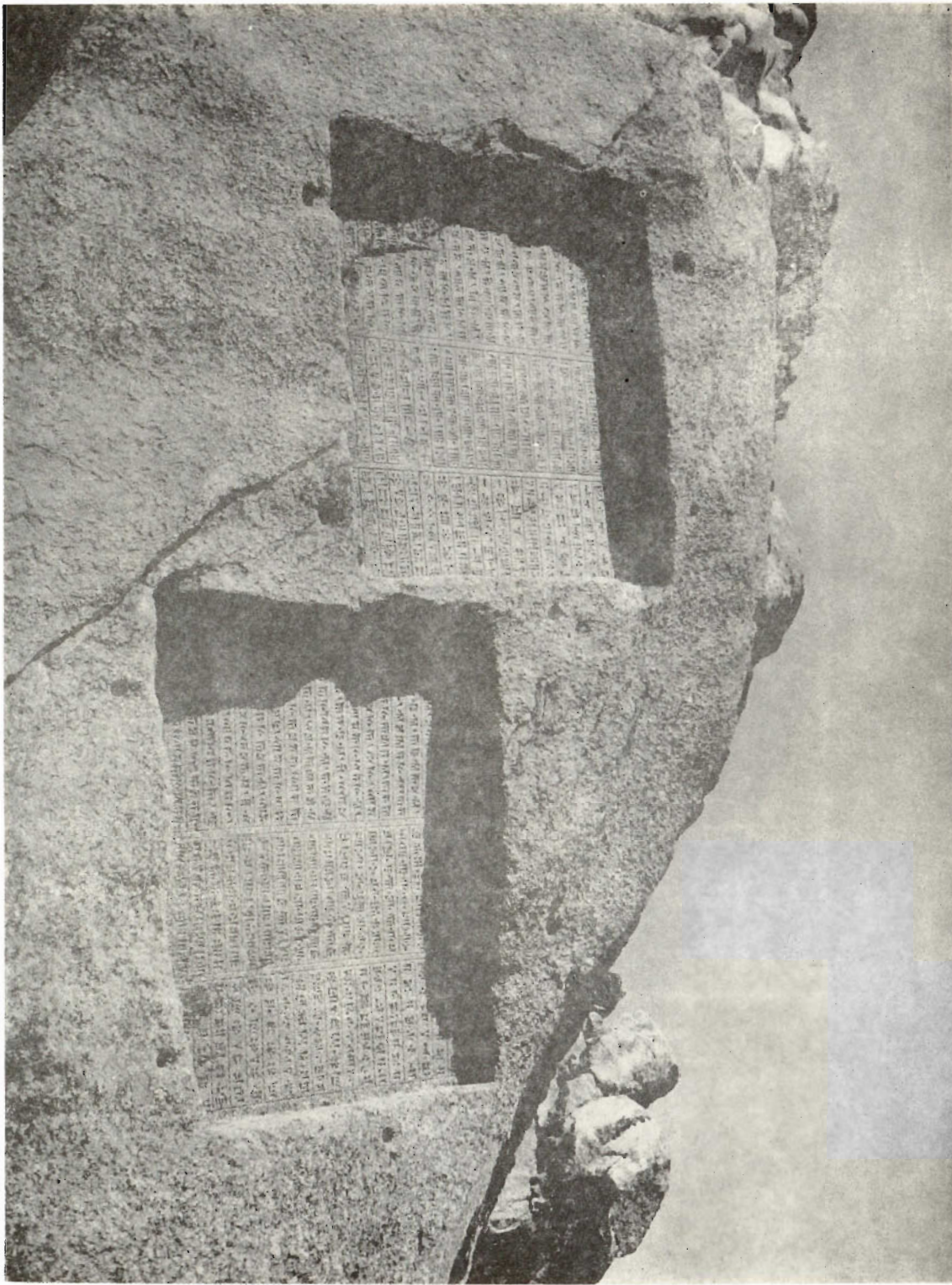
(چیز خرد به) .

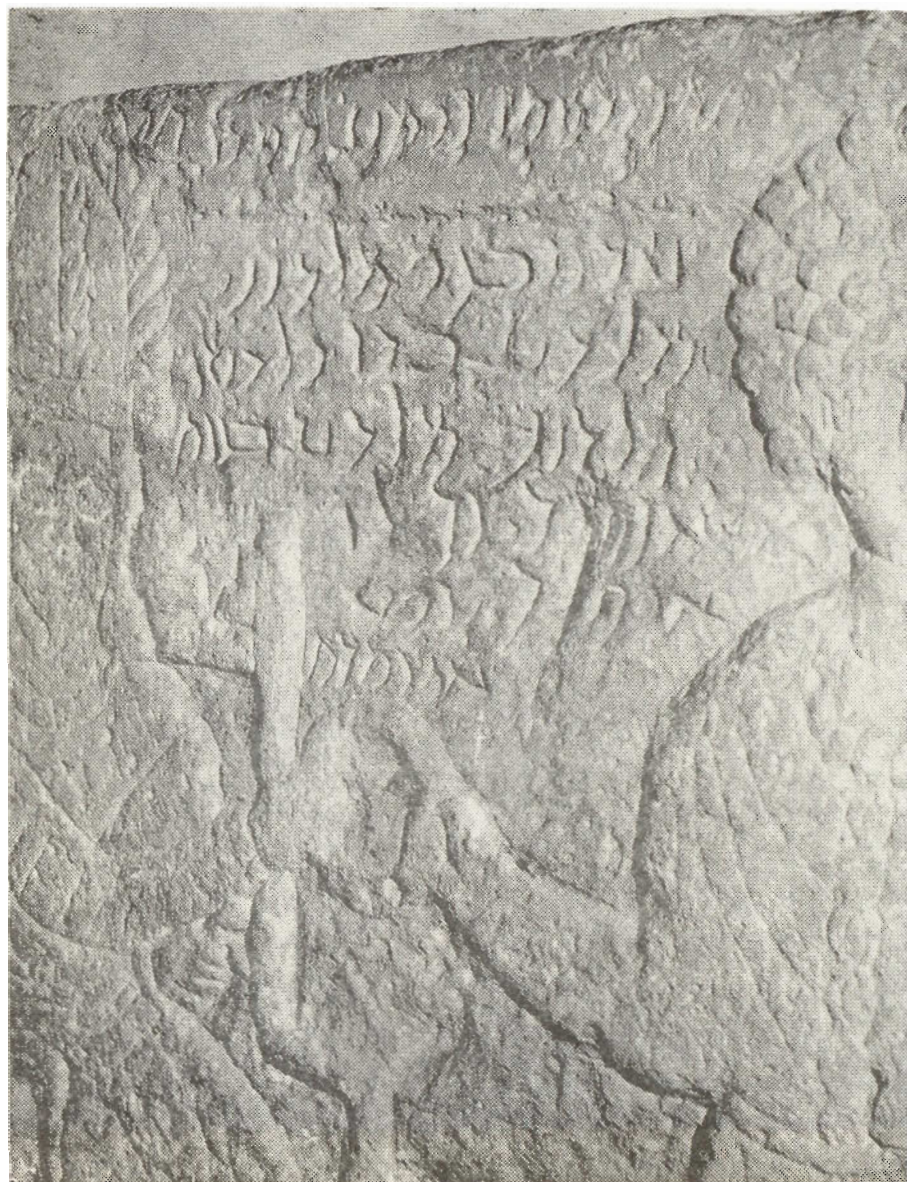
انوشه روان باد آذربد مهر اسپندان که این اندرز کرد و این فرمان داد .

ایدون باد .

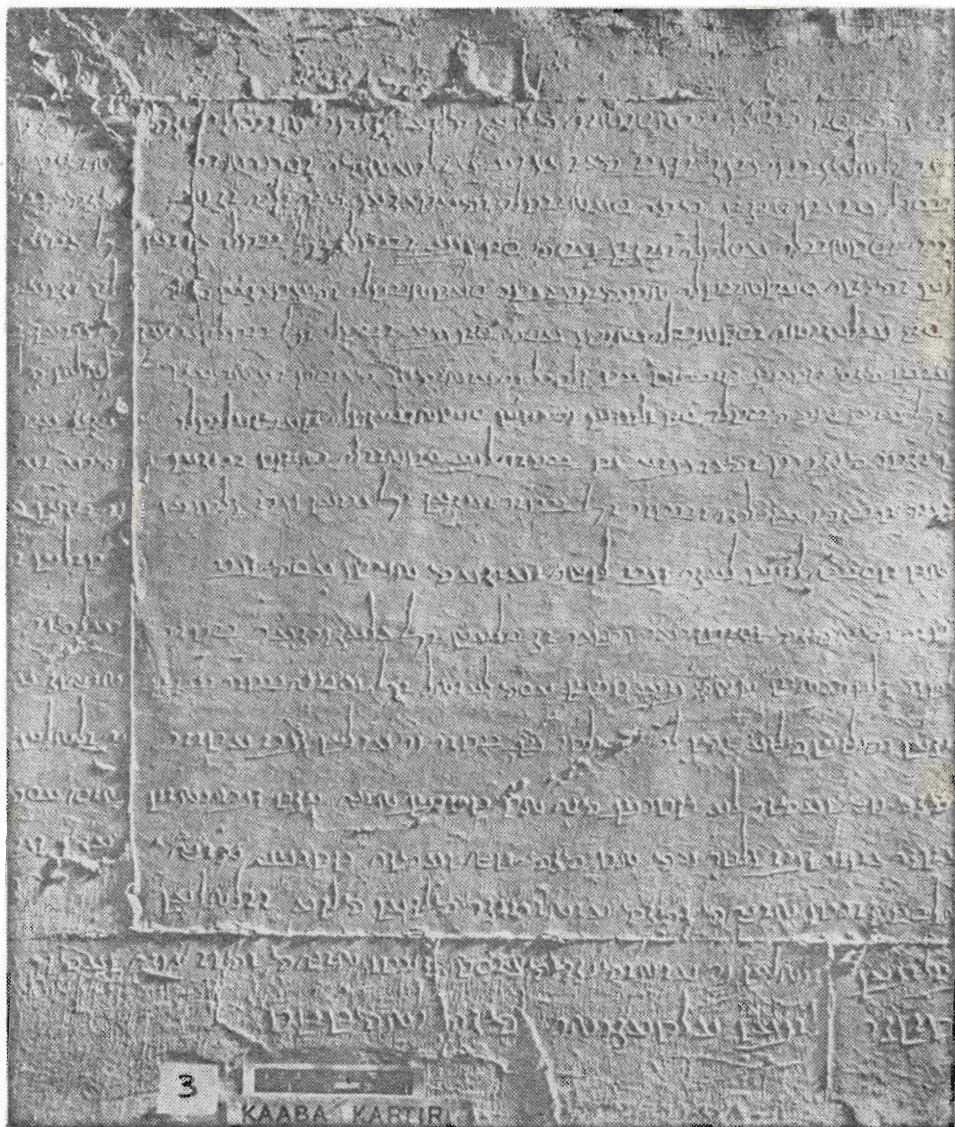
بخش دوم







نمونه‌ای از خط پارتی بر تخته سنگی درشوش



نمونه خط پهلوی ساسانی از کتیبه کرتیر در کعبه زرتشت در نقش رستم

بخش دوم

۱- از ظهور اسلام تا عصر فردوسی (از سال ۲۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه در قسمت اول باختصار گفته شد ، در دوره ساسانی آثار دینی و ادبی و علمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده است و نیز از اخباری که راجع بشعرا و نغمه سرایان درباری بما رسیده استنباط میشود که کلام منظوم وجود داشته است. چنانکه نمونه هایی از باقیمانده های آن ذکر شد . با وجود این از فحوای تاریخ میتوان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنه بسیار وسیع نداشته بلکه تا حدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است و چون در اواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگانی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه و فساد در دربار و ظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود ، از این رو میتوان گفت اوضاع ادبی ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان نبوده و بواسطه فساد این دو طبقه ادبیات نیز رو بسوی انحطاط میرفته است .

ادبیات ایران در دوره استیلای عرب (۲۱-۲۰۵ هـ.ق)

در حدود سال ۲۱ بعد از هجرت آخرین جنگ مهم ایرانیان و عرب که آن را تازیان فتح الفتوح نام نهادند واقع شد و یزدگرد سوم (۶۵۲ م- ۶۳۲ م) آخرین

پادشاه ساسانی، که بعد از مبارزه‌های اولین، باز برای مقاومت چندین بار لشکر کرد آورده بود، شکست یافت. اگرچه یزدگرد دست از کوشش برداشت و بهر وسیله برزم آوری با عرب همت گماشت، ولی عرب مجال توقف باو نداد و بعضی از مرزبانان ایرانی مانند ماهویه حاکم مرودراین موقع خیانت کردند و شاه‌خسته و پریشان حال ایران از يك ایالت بایالت دیگر گریخت تا عاقبت به خراسان رسید و در آنجا هم از کوشش خود فایده نبرد. سرانجام در نزدیکی مرو با آسیابی پناه برد و چنانکه مشهور است آسیابان غافل او را بطمع لباس فاخری که در بر داشت بکشت. بعد از این واقعه ایران يك جهت میدان تاخت و تاز عرب شد و سلطنت ایران تابع خلافت گشت و تازیان نزدیک دو بیست سال بر ما حکومت کردند و اداره امور کشوری و لشکری بدست آنان یا دست نشاندگان آنان افتاد و مخصوصاً آثار علمی و ادبی ایران در تحت نفوذ و استیلای زبان تازی قرار گرفت. گرچه خلافت اسلامی معنی حکومت قومی بر قومی را نداشت، بلکه منظور يك حکومت روحانی بود و عرب و عجم و سیاه و سفید در برابر چنان حکومت یکسان بایست شمرده شوند و تنها جهت برتری شایستگی و پرهیزگاری باشد، ولی افسوس بعضی فرمانروایان عرب مخصوصاً امویان این اصل اسلامی را فراموش کردند و خلافت را با تعصب قومی آلوده ساختند و ایرانیان را بر ضد خود بشوراندند.

نفوذ ایرانیان در عرب - اگرچه غلبه سیاسی عرب بواسطه انتشار دین اسلام با غلبه معنوی توأم شد و نفوذ عرب با عمق روح ایرانی راه یافت، ولی باز در همین دوره استیلای عرب ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد و با نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات اسلام را بر وفق مزاج و ذوق خود پذیرفت و در عین حال تمدن و افکار خود را در عرب سرایت داد. مخصوصاً بعد از آنکه حکومت بخلفای اموی رسید و آنها ستمکاری آغاز کردند، ایرانیان نهضت ضد عرب را که آن وقت نهضت

شعوبیه نامیده میشد، قوّت دادند و چون در این موقع آل علی که پیرو حق بودند نیز بواسطه ظلم و فشاری که از بنی امیه میدیدند با آنان مخالفت میکردند، لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند و هنگامی که مختار ثقفی در حدود سنه ۶۵ هجری در کوفه بر ضدّ امویان بعنوان خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد، ایرانیان او را یاری کردند و از ستمکاران عرب انتقام کشیدند.

در سال ۱۲۹ ه. ق ابو مسلم خراسانی حسّ انتقامجویی ایرانی را تجدید و بر ضدّ امویان قیام کرد و خلافت اموی را بر انداخت و عباسیان را که بخاندان نبوی نزدیکتر بودند بخلافت رسانید. گرچه عباسیان بر فوق انتظار ایرانیان رفتار نکردند، حتی ابو مسلم را که خلافت را بر آنها مسلم داشته بود بخدعه کشتند، همچنین وزرای لایق ایرانی خود یعنی برمکیان را از کار بر انداختند و بزرگان این سرزمین را مقتول ساختند، با این همه در دوره خلافت آنها نفوذ عقاید و افکار و عادات ایرانی فراوان شد و اصول دیوانی ایران که از اوائل اسلام از طرف عرب اتخاذ شده بود، دوام یافت و وسعت گرفت، حتی اعیاد ملی ایران مانند نوروز و سده و مهرگان مرسوم شد و بعضی از خلفا مانند المموگّل لباس ایرانی بر تن کردند. از عوامل این نفوذ اجتماعی وزارت برمکیان و خاندان سهل بود که از ایرانیان دانشمند کار آزموده بودند.

همچنین ایران در عرب تأثیر ادبی و علمی کرد، حتی زبان فارسی در عربی نفوذ یافت و مقدار زیادی از کلمات فارسی داخل آن زبان شد مانند:

اسطوانه (ستون)، برّاق (بره)، بلاس (پلاس)، جوهر (گوهر)، دست (دشت)، فنزجان (پنجگان)، الکرد (گردن)، قَمَنْجَر (کمانگر)، طست (طشت)
قَیْرَوَان (کاروان)..... الخ

حتی شعرای عرب از این گونه کلمات در اشعار خود بکار بردند. از طرف

دیگر عدهٔ زیادی از عربهای کوفه و بصره که در حدود ایران بودند، با ایرانیان محشور شدند و زبان فارسی را فرا گرفتند و مهمتر آنکه این زبان در ادارهٔ مملکتی داخل شد. بطوریکه تا زمان حجّاج بن یوسف دفاتر مالی را بزبان فارسی می نوشتند.

ولی این اندازه تأثیر زبان فارسی در عربی نسبت بنفوذ و استیلای زبان عرب در فارسی جزئی است و عمدهٔ نفوذ ایران در عرب نفوذ علمی و معنوی بود نه لفظی، زیرا آنان نه تنها در عادات و مراسم و اصول اداره ایران را سرمشق خود قرار دادند، بلکه در سیر و تواریخ و حکایات و علوم و اخلاق و آداب از کتابهای ایرانی استفاده‌های بزرگ کردند. جمعی از خود دانشمندان ایران بعضی از کتابهای پهلوی را بعربی نقل کردند و باب علوم را بروی عرب گشودند و با اینکه آن قوم در بدو اسلام بیش از معدودی با سواد نداشتند، بعد از استفادهٔ از ایرانیان و دیگر ملل مجاور در ادبیات و تاریخ و علوم و غیره نویسندگانی مانند جاحظ بصری و ابوالفرج اصفهانی اموی و امثال آنان پدید آوردند.

نفوذ زبان عرب در ایران - در مقابل نفوذ علمی و ادبی و اجتماعی ایران در عرب، زبان عرب نیز در ایران نفوذ پیدا کرد و در مدت دوست سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است. دایرهٔ این نفوذ با اندازه‌یی وسیع و تأثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی بآن زبان سخن گفتند و مراسله کردند و در تعلیم و ترویج آن کوشیدند و تقریباً تمام دانشمندان ما در دورهٔ استیلای عرب حتی در قرنهای بعد تألیفات خود را بعربی نوشتند و زبان عرب در ایران زبان علم و ادب شد و کسی بفارسی توجه نکرد.

یکی از علل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و چون مسلمانان آن زمان هر کتاب غیر از قرآن مجید و هر زبان غیر از عربی را بیهوده و زائد میدانستند، ناچار پارسی و کتب پارسی بتدریج متروک گردید و مردم بفرا گرفتن عربی اهتمام کردند. دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت

این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیادتر و برای شرح و بسط علوم آن زمان رساتر و بهتر بود. در مقابل این نفوذ آنچه ایرانیان شعوبی در ترویج و بانگهداری زبان پارسی کوشیدند کامیاب نشدند، بلکه از طرف علمای عربی نویس و امرای عرب دوست ایرانی مانند صاحب بن عبّاد و دیگران مخالفت دیدند. و کار بجایی رسید که بهترین علمای عربی نویس در فقه و نحو و تاریخ و سیر خود ایرانیان بودند. اینک برای مثال چند نام از ایشان ذکر میشود.

۱- بعضی از عربی نویسان ایرانی در دوره استیلای عرب

یکی از علمای معروف عربی نویس در دوره استیلای عرب عبدالله بن مقفع بود که در اوائل سده دوم هجری در فارس متولد شد و اسم ایرانی او روزبه پسر داذویه بود.

ابن مقفع بسیاری از کتابهای پهلوی را به عربی ترجمه کرد و خود نیز در علم و ادب تألیفاتی بوجود آورد. مهمترین ترجمه‌های وی از زبان پهلوی کلیله و دمنه است که هنوز باقی است و از بهترین کتابهای ادبی عرب بشمار میرود و دیگر ترجمه تاریخ شاهان ایران یا خداینامک از پهلوی بود. ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل پهلوی از میان رفت و تنها منقولاتی از آن در کتب تاریخ و سیر باقی ماند. ابن مقفع از فلسفه یونان نیز اطلاع داشته و در وضع اصطلاحات و بسط معانی فلسفی کوشیده است.

علمای ایران در آن عهد نه تنها در حکمت و سیر تألیفات کردند، بلکه در دیگر شعب علوم نیز پژوهشها بعمل آوردند که از آن جمله علم فقه است. یکی از معروفترین علمای نامی این علم امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بود که مؤسس مذهب حنفی و از فحول علمای فقه بشمار است. پدرش ثابت را جزو اسرای ایرانی

به کوفه بردند و بوحنیفه در حدود ۸۰ هجری در آن شهر تولد و هم در آنجا در حدود ۱۵۰ هجری وفات یافت. از کتابهای مهمی که به او منسوب است کتاب الفقه الاکبر است که حاوی مسائل فقه اسلامی است.

استادان ایرانی در زبان عرب نیز تتبع بکار بردند و کتبی تألیف کردند. یکی از آنها سیبویه نحوی است که در حدود ۱۵۶ هجری در فارس متولد و در حدود ۱۸۰ یا ۱۹۴ هجری درساوه وفات یافت. وی در اصول قواعد زبان عرب الکتاب را نوشت که از مراجع مهم نحو و صرف بشمار است.

نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده و در زبان عرب شعر ساختند، یکی از معروفترین آنها بشّار بن بُرد و دیگری ابونواس است. بشّار شاعر نابینای معروف دربار عبّاسیان از تخارستان خراسان بود و در سال ۱۶۷ هجری وفات یافت. اشعار و مدایح او معروف و تمایل بمذهب زرتشت در بعض آثار وی نمودار است. ابونواس شاعر غزلسرای معروف که دیوان اشعار و غزلیات دلکش او باقی است نیز از شعرای دربار عبّاسیان بود که تولد او را میان سالهای ۱۴۱ و ۱۴۵ ه. ق در اهواز و وفاتش را میان سالهای ۱۹۵ تا ۲۰۰ ه. ق نوشته‌اند. هر دو شاعر نزد خلفا تقرب داشته‌اند.

از علمای معروف ایرانی در عالم عربی قرون اوّلیه اسلام بنی موسی بودند. موسی بن شاکر خوارزمی از منجّمان مشهور عصر مأمون بشمار میرفت و هندسه نیکو میدانست. پسران وی محمّد و احمد و حسن که به بنی موسی معروفند، از بزرگان و فضلاء قرن سوم بشمار میروند که در جمع کتب علمی یونان و اقتباس از آن رنج فراوان بردند و هر یک در یکی از علوم شهرت یافتند. محمّد از علم نجوم و حساب و هندسه بهره‌ی کافی داشت و در اصول اقلیدس و مجسطی استاد بود. احمد در فنّ حیل سرآمد همه بود و مسائل بسیار استخراج کرد. حسن در هندسه قریحه‌ی خداداد داشت و قضایای هندسی را قبل از تعلیم بفطرت حلّ میکرد. گویند:

بنی موسی بامر مأمون مساحت دور زمین را پیدا کردند . از آثار مهم آنان یکی کتاب حیل است در علوم طبیعی و صنایع که بخشی از آن بفارسی ترجمه شده است . سایر خانواده‌های بزرگ ایرانی مانند آل نوبخت نیز از پیشوایان علوم اسلامی گردیدند . بالجمله از آنچه گفته شد ، میتوان دریافت که چگونه در مدت دو قرن زبان عرب زبان علمی و ادبی ایران گردید و چطور ایرانیان بزبان عرب که زبان بیگانه بود در همه علوم تألیفات کردند و شعر سرودند ، حتی برای آن قواعد و لغت نوشتند و علوم اسلامی را توسعه بخشیدند و مشعلداران فرهنگ اسلامی شدند .

۲- شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب در اطراف دوردست ، خصوصاً در شمال غربی ایران ثابت نبود و در هر فرصت نهضتهایی در آن دیار دیده میشد . نخست ایرانیان احساسات خود را بواسطه ضدیت با خلافت غاصبانۀ امویان نشان دادند ، بطوریکه اشارت رفت . آنگاه در اواخر قرن اول مخالفان دولت اموی شروع بدعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان در این دعوت دخالت مهمتی داشتند و در واقع بدست سردار ایرانی ابومسلم خراسانی بود که خلافت از امویان نزع و به عباسیان سپرده شد . ولی آنان نسبت به ایرانیان که خلافت را بر آنان مسلم ساخته بودند ، خیانت ورزیدند ؛ حتی خود ابومسلم بسال ۱۳۷ هـ . ق بفرمان منصور کشته شد . با این حال دوره عباسیان از حیث تمدن درخشانترین دوره‌های حکومت عرب است . در این دوره اصول تشکیلات ایران و رسوم و عادات و علوم و عقاید ایرانی رواج یافت ، همچنین مجالس علمی برای مباحثات در ادیان و اصول و عقاید اسلامی آزاد گردید .

از جمله فرقه‌های معروف مذهبی این دوره فرقه معتزله بود . واضع این مذهب و اصل بن عطاء و طرفداران آن مذهب بیشتر ایرانی بودند . از اینگونه نهضتهای

مذهبی مانند سپیدجامگان در خراسان و خرمدینان در آذربایجان و قرمطیان در خوزستان و نظایر آنها در بیشتر نواحی ایران ظهور کردند که در حقیقت هر یک بشکلی عسیان بر ضد حکومت عرب بود.

مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود، نسبت به ایران علاقه داشت و جنگ او با برادرش امین در واقع جنگ ایران با عرب بود. در این موقع طاهر ذوالیمینین که اصلاً ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد و با سپاهیان برادر وی امین جنگ کرده بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در ۲۰۵ هـ. ق امارت خراسان یافت و در آنجا نوعی استقلال بهم رسانید و مؤسس خاندان طاهریان گردید. از این رو میتوان آغاز قرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تا سرانجام بدست صفاریان و سامانیان و آل بویه و غزنویان بکمال رسید و دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد.

در آن اوان زبان فارسی بعد از دو بیست سال گمنامی بصورت فارسی کنونی ظهور کرد و شعرا و نویسندگان در این زبان نظم و نثر فارسی را آغاز کردند. چنانکه نام معروفان آنها در تذکره‌ها ضبط است.

۳- تحول زبان پهلوی بفارسی در دوره استیلای عرب

از جریان و ادوار زبان دوره ساسانی در مدت سلطنت عرب اخبار مفصل و صحیح نداریم، البته میتوان تصوّر کرد که در اوایل هجرت زبان معمول همان پهلوی بوده است. ولی پیداست که زبان پهلوی در این مدت تغییراتی پیدا کرد و بتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد، تا اینکه نثر و نظم فارسی بعد از اسلام بوجود آمد. از خصوصیات زبان فارسی نسبت به پهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای

عربی، دوم داخل شدن کلمات زیاد عرب است در آن که از همان اوان سرعت شروع شد، چنانکه در قدیمترین آثار نظمی و نثری فارسی بعد از اسلام ملاحظه میکنیم. و باید دانست که استعمال کلمات عرب در آن زمان نه تنها از روی ضرورت بود، بلکه نوعی نشانه علم و ادب نیز شمرده میشد. تأثیر کلمات عربی باندازه‌ای بود که حتی اشخاصی مانند فردوسی که شاید خواستند فارسی سره بنویسند، از استعمال بعضی از لغتهای عربی ناگزیر شدند. چنانکه برخلاف مشهور الفاظ عربی در شاهنامه موجود است.

گذشته از عربی کلمات خارجی دیگر مانند آرامی و یونانی و لاتینی از همان اوقات یا بواسطه زبان عرب و یا مستقیماً به فارسی داخل شده که بعضی از آنها برای نمونه از روی آنچه زبان‌شناسان گفته‌اند ذکر میشود:

یونانی: دیبیم - دینار - فنجان - پیاله - سندل - الماس.

آرامی: جزیه (گزیت) - مسجد (مزگت) - چلیبا (صلیبا) - کنشت (کنیسه)

و تابوت.

از جمله کلمات خارجی یا یونانی که بواسطه زبان عرب بزبان فارسی داخل شده اینهاست:

آبنوس - چائلیق (کاتولیک) - بطریق - قیصر - طلسم - کیمیا - اقلیم - قانون.

اینک بعضی قواعد صوتی تحوّل تدریجی پهلوی بفارسی کنونی بطور اشاره

و مثال ذکر میشود:

۱- اغلب همزه‌های مفتوح که در اوّل کلمات ماقبل يك حرف بی‌صدا در پهلوی

بوده در فارسی افتاده است. مثال:

پهلوی: ایاک و اواک و اباک. فارسی = با.

پهلوی: آپر و آبّر. فارسی = بر.

۲- در غالب کلمات پهلوی ادغام بعمل آمده و ساده‌تر و کوتاه‌تر شده است. مثال:

پهلوی: آپورناک. فارسی = برنا

پهلوی : ارومیک . فارسی = رومی .

پهلوی : زیو نَدَاک . فارسی = زنده

۳- «گ» و «ت» در مواردی به «ی» مبدل شده است . مثال :

هماگون = همایون . آزرگون ، زرگون (معرب آن . زرگون) = زریون . رگ = ری . پتگر = پیگر . پتغام = پیغام . پتوستن = پیوستن .

۴- «ك» در میان دو حرف صدادار به «گ» مبدل شده است . و «س» آخرین به

«ه» مثال :

پهلوی : اکس = فارسی : آگاه . پهلوی : یکر = فارسی : جگر . پهلوی :

نکاس = فارسی : نگاه .

۵- «و» در مواردی به «گ» مبدل شده است . مثال :

پهلوی : وترز = فارسی : گذرد . پهلوی : وناس = فارسی : گناه . پهلوی :

ویشتاسب = فارسی : گشتاسب .

۶- «ك» او آخر کلمات اغلب افتاده است . مثال :

پهلوی : گرتک = فارسی : کرده (کلیه) . پهلوی : نامک = فارسی : نامه .

پهلوی : ورته - ورتک (ورد) = فارسی : گل .

۴- خراسان و جنبش ادبی ایران

خراسان بواسطه وضع جغرافیایی و شاید هم بحکم اینکه نخستین منزلکه نژاد آریایی بوده از نخستین مراکز مهم ظهور و انتشار ادب ایران بعد از اسلام گردید . نخستین از حکومت‌های ملی بعد از اسلام مانند حکومت طاهریان و صفاریان و سامانیان هم در محیط خراسان تأسیس یافت که از مؤثرترین عوامل توسعه ادبیات ملی بود .

خراسان در گذشته پهناورتر از خراسان امروز بود و به چهار ولایت منقسم میشد که بر وجه ذیل است :

۱- نیشابور: شامل شهر نیشابور. شادیاخ. طوس. مشهد. بیهق. سبزوار. جوین. جاجرم. اسفراین. استوا. قوچان. رادکان. فسا. ایبورد. کلات. خابران.
 ۲- مرو: شامل شهر مرو. آمل. مرورود (یا مرو کوچک). قصر. احنف. منطقه رود مرغاب.

۳- هرات: شامل شهر هرات. مالن. بوشنج. اسفزار. بادغیس. گنج روستاک (رستاق). غر جستان. غور و بامیان.

۴- بلخ: شامل شهر بلخ. نوبهار. جوزجان. طالقان. جرزان. میمند. فاریاب. شاپورگان. انبار. اندخود. تخارستان. سمنگان. اندرآبه و تایکان.

بطوری که در شرح مختصر حالات بعضی شاعران و سخنوران ایران خواهیم دید، تعداد زیادی از آن بزرگان ازین شهرهای مناطق چهارگانه خراسان بزرگ ظهور کردند. که حدودش به مرز ماوراءالنهر، یعنی رود جیحون میرسید، گرچه در زمان قدیم، یعنی قرون اولیه حکومت اسلامی، کلمه خراسان گاهی به سرزمینهای وسیع ماوراءالنهر هم اطلاق میشد، یعنی شامل اراضی مانند سمرقند و بخارا هم میگشته است. با اینحال میتوان رود جیحون را مرز میان خراسان بزرگ و ماوراءالنهر دانست.

منظور از ماوراءالنهر اراضی آنسوی جیحون است که ایرانیان آن رود را «وخش» نام دادند و یونانیان هم آن را از ایرانی گرفتند و اوخوس^۱ نامیدند.

نقاط مشهور ماوراءالنهر که مخصوصاً از نظر طلوع اقمار ادب ایران و ظهور گویندگان و نویسندگان فارسی زبان قابل توجه است عبارتست از: سغد با دوشهر معروف بخارا و سمرقند و شهرهای دیگر مانند رنجین و کش و نسف... خوارزم یا (خیوه) با شهرهای کت و جرجانیّه. اورگنج. هزاراسب. شغانیان یا چغانیان با

شهرهایی مانند ترمذ و ختّل و بدخشان - ولایات و بلاد سیحون مانند : اوشروسنه . بنجیکت . فرغانه . اخسیکت . چاچ (شاش - تاشکند) . بناکت . اسپیجاب...
 واقماً جای مطالعه و تدقیق است که چگونه خراسان و ماوراءالنهر در قرون
 اوّلیّه حکومت اسلامی سرزمین ظهور و انتشار زبان و ادبیات و فرهنگ ایران و
 نخستین سخنسرایان فارسی گشت و مساجد و مدارس و کتابخانه‌ها در آن برپا گشت
 و علما و فقها و نویسندگان و شاعران ایرانی از نقاط مختلف این سرزمین پهناور
 سر بر آوردند و افکار و آثار مجلّد از خود بیادگار نهادند . نسبتهایی که بنامهای
 تعداد زیادی از آن دانشمندان و نویسندگان پیوسته توجه ما را بآن نقاط جلب
 میکند و کافست بر وجه مثال نسب زیرین را در نظر گیریم :

ایبوردی . اخسیکتی . اسفراینی . بادغیسی . بدخشی . بخاری . بلخی . بناکتی .
 ترمذی . جاجرمی . جوزجانی . چاچی . چغانی . ختّلی . خجندی . خوارزمی . ربنجی .
 سمرقندی . غزنوی . مروزی . نسفی . نخشی . هروی ... الخ

۵ - نخستین سخنسرایان فارسی

تذکره‌های فارسی از نخستین شعر و شاعر فارسی بعد از اسلام بحث کرده
 و شاعرانی را ذکر کرده و بعضی آنان دورتر رفته و شعر پارسی را به بهرام گور
 ساسانی نسبت داده‌اند . همچنین جمله‌های موزون و مقفای پارسی در کتابهای
 عربی از اواسط قرن اوّل هجری باین طرف پیدا شده است . در حقیقت تعیین
 اوّلین شاعر بعد از اسلام در مملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است و
 شعر سرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان از عادت‌های جاری بوده است ،
 خالی از اشکال نیست . زیرا با وجود استیلای تازیان و انحصار زبان ادب

بهری باز میتوان تصوّر کرد که در آن دوره اشخاص گمنام کلام موزون پیاری میگفته‌اند؛ چنانکه آثار و اخباری در این باب در کتب قدیم بندرت دیده میشود. در این صورت نمیتوان یکی را در شعر واضح و یا مبتکر دانست و انگهی روایات تذکره نویسان باندازه‌ای مشوّش و خالی از تحقیق است که ممکن نیست یکی از کسانی را که نام برده‌اند بدون تأمل اولین شاعر فارسی شمرد و با این وصف بهتر آنست از بعضی از همان پارسی‌گویان قدیم که بقول تذکره نویسان اولین سرایندگان پیاری دری‌اند که آثارشان بدست ماریسیده است، با آوردن مثالی از شعر آنان باستناد همان منابع ذکر کرده شود.

تذکره نویسان از دو شاعر نام برده‌اند که بنا بروایت آنان هر دو قبل از استقلال ایران میزیسته‌اند و آن دو عبارتند از: ابو حفص سُغدی و عبّاس مروزی. **حکیم ابو حفص سُغدی** که نحوی و لغوی نیز بوده بقول آنان در قرن اول هجرت میزیسته است. و بقول صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم موسیقی نیز میدانسته و زدن شهرود را که از آلات موسیقی است، جز او کسی نمیتوانسته است. ولی عبارت همین کتاب میرساند که ابو حفص در سال سیصد هجری میزیسته و اگر این قول صحیح و مقصود يك شخص باشد، در این صورت او را شاعر قبل از استقلال ایران نمیتوان شمرد. بیتی که از او باشکال گوناگون نقل شده این است:

آهوی کوهی دردشت چگونه دوزا او ندارد یار بی‌یار چگونه بوذا.

شاعر دوم قبل از استقلال ایران **عبّاس مروزی** را نوشته‌اند و معروفترین شعری که باو نسبت داده‌اند قصیده‌ایست که گویا در ورود مأمون به مرو یعنی در سال ۱۹۳ هجری در مدح او سروده‌است و ظاهرأ عبّاس در زبان عرب نیز مهارتی بسزا داشته است. قسمتی از قصیده عبّاس مروزی این است:

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرق دین

گسترانیده بجمود و فضل در عالم یدین

مرخلافت را توشایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چورخ راهر دوعین

و در اثنای این قصیده میگوید :

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نکفت

مر زبان فارسی را هست با این نوع بین

لیک ز آن گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین .

از این شعر معلوم میشود که گویند گانی قبل از او بوده اند ، نهایت اینکه

کسی قبل از او بدین اسلوب شعر نرفته است .

بموجب تذکره ها عباس در سال دویست هجری در گذشته است . ولی

اخبار قطعی تاریخی در خصوص این شاعر بدست نیامده و شیوه شعر فوق نیز که

بنام او نوشته اند بشیوه آن زمان شبیه نیست .

۶- شعرای معروف طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ ه.ق)

چنانکه قبلاً گفته شد، طاهر ذوالیمینین بامر مأمون بابرادر وی امین جنگ

کرد و او را مغلوب ساخت و خلافت را به مأمون که از طرف مادر ایرانی بود

مسلم داشت و بعد از آن خود امارت خراسان یافت و با این قیام عمده اقدامات

ملی ایرانی برضد اجحافات عرب، از خراسان بروز کرد و آن ایالت در حقیقت

مرکز جوش و خروش ملی گردید. همچنین بطوریکه مذکور افتاد آنجا مهد ترقی

زبان و ادبیات فارسی شد و تا چند قرن متوالی شهرهای آن سامان و اطراف

مانند بلاد ماوراءالنهر و شهرهای هرات و غزنه و نیشابور مراکز علم و ادب گشتند. از معروفترین شعرای دوره طاهریان **حنظله بادغیسی** بود که در نیشابور در دوره حکومت عبدالله بن طاهر میزیست. حنظله دیوانی داشته است. بنا بر روایت نظامی عروضی، احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آن را دید و خواندن قطعه‌یی از آن در حال وی مؤثر شد و بجسارت وی افزود بجدی که او بهمت و عزم درآمد و از خربندگی بامارت رسید و آن قطعه اینست:

مهوری گر بکام شیر دراست شو خطرکن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چومردانت مرگ رویاروی.
وفات حنظله را در حدود ۲۲۰ هـ ق نوشته‌اند.

۷- شعرای صفاریان (۲۴۵ - ۲۹۰ هـ.ق.)

یعقوب پسر لیث صفاری سیستانی که بنا به بعضی اقوال نسبش بساسانیان میرسید، از مرتبه متوسطی ترقی کرد و سیستان را به تصرف در آورد بعد کرمان و هرات و بلخ و خراسان و فارس را فتح کرد سرانجام رو به بغداد نهاد و نزدیک بود آنجا را هم بگشاید. یعقوب اولین سلسله ایرانی را که استقلال کامل داشت تأسیس کرد و پس از او برادرش عمرو لیث و طاهر حکومت کردند.

ارتباط صفاریان بادییات ایران از طاهریان بیشتر بود. زیرا گذشته از آنکه طاهر بادییات فارسی چندان آشنایی نداشت، یعقوب در سیستان یعنی مرکز داستانهای ایرانی و نقطه دوردست از خلافت عرب تولد یافته بود و عربی نمیدانست. بطوریکه بنا بر روایت تاریخ سیستان مدایح عربی را که در حق او ساختند و خواندند در نیافت و گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟! و بدین جهت نویسندگان و گویندگان بزبان ملی توجه کردند و دبیر او محمد بن صیف پارسسی شعر گفت و

ناچار همین علاقه یعقوب و خاندان او بزبان ملی در ترقی ادبیات مؤثر بود. چنانکه در همان موقع شاعران دیگر بسرودن شعر پارسی پرداختند.

از شعرای معروف دربار صفاریان **فیروز مشرقی** را نوشته‌اند که معاصر عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷ ه.ق) بوده است آنچه در خصوص این شاعر شایسته ذکر باشد اینست که گفته‌اند: وی فساد را از سخن پارسی دور کرد.

وفات وی در ۲۸۲ ه. ق. اتفاق افتاد. قطعه ذیل در وصف تیر از او نقل شد:

مرغیست خدنگ ای عجب دیدی مرغی که بود شکار او جانا
داده پر خویش کرکش هدیه تا نه بچه اش برد بمهمانا.

دیگر از شعرای این دوره **ابوسلیک گزگانی** است که نیز در عهد عمرو لیث بود و این قطعه با نسبت داده شده است که آزادگی و مناعت شاعر را نشان میدهد و دلیل بزرگواری اوست:

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوش دار.

دیگر از شعرای صفاریان که اسم او تا این اواخر یعنی تا پیدا شدن کتاب تاریخ سیستان مجهول بود **محمد بن وصیف سیستانی** است که بنا بر روایت همان کتاب وی دبیر رسائل یعقوب بود و در مدح او بیارسی شعر گفت.

از این شاعر قصیده‌ای در مدح یعقوب در تاریخ سیستان آمده که مطلع آن

اینست:

ای امیری که امیران جهان خاص و عام بنده و چاکر و مولای وسک بند و غلام.

۸- دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹ ه.ق)

جدایان خاندان که مرّوج علم و ادب ایران بودند **سماهان** (یا **سامان خدّاء**) نام داشت.

و گفته‌اند: نسبش به **ساسانیان** میرسیده است. وی از اشراف بلخ بود، چهار پسر داشت.

نوح و احمد و یحیی و الیاس که همه در خدمت مأمون ترقی کردند و مورد توجه خاص خلیفه شدند و حکومت یافتند، نوح در سمرقند، احمد در فرغانه، یحیی در چاچ و الیاس در هرات. در میان این برادران احمد شایسته تر بود و بعد از نوح سمرقند و کاشغر را ضمیمه متصرفات خود کرد و بعد از او پسرانش نصر و مخصوصاً اسمعیل باعث ترقی سلطنت سامانی شدند. تعداد شاهان و نامهای آنان را بدینگونه به نظم کشیده اند:

نه تن بودند ز آل سامان مذکور گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور.

قلمرو عمده سامانیان خراسان و بخش بزرگی از ماوراءالنهر و برخی ولایات مجاور بود، ولی در همه ایران شهرت و تأثیر داشتند. نیز حکومتهای محلی مانند چغانیان و مأمونیان و سیمجوریان و نظایر آنان در اطراف و نواحی بودند که در واقع در حمایت سامانیان فرمانروایی میکردند.

دوره حکومت سامانی را میتوان نخستین دوره پیشرفت ادبیات فارسی شمرد. زیرا در این دوره شماره سخن سرایان ایران نیز فزونی یافت. تذکره لباب الالباب از بیست و هفت شاعر پارسی گو نام برده است که همه در این عصر میزیستند. بخارا پایتخت سامانیان مرکز فقها و ادبا و نویسندگان نامی بود، همچنین سمرقند بعلم و ادب شهرت داشت. بتدریج در نقاط دیگر از چغانیان و گرگان و نیشابور حتی ری و سیستان سخن پارسی ادبی انتشار یافت و رایج گشت. توان گفت: بنیاد نظم و نثر فارسی بعد از اسلام در این عصر نهاده شد. بهترین سر مشق شعر این زمان همانا شعر رودکی و نیکوترین نمونه نثر تاریخ بلعمی است که هر دو شیوا و گویاست. بنای نظم شاهنامه هم در روزگار سامانیان گذارده شد. چنانکه بیاید. گذشته از شاهان معارف پرور سامانی، مانند نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱ ه.ق) که ادب پرور و هنر گستر بود و نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ ه.ق) که نسبت شاعری هم باو داده اند، وزرائی دانشمند و دانش دوست هم مانند جیهانی و ابوالفضل بلعمی و ابوعلی بلعمی

وجود داشتند که در ترویج علوم و ادبیات میکوشیدند و صله‌هایی که به سخنوران داده میشد و تشویقی که از آنان بعمل می‌آمد بیسابقه بود. معاصر و مجاور با سامانیان سلاله‌های کوچکتر حکمداری مانند چغانیان و زیاریان هم در حمایت اهل ادب میکوشیدند و شاعران و نویسندگان را تشویق میکردند و همچنین آل بویه یا بوییان سخنوران و هنرمندان و دانش‌پژوهانی را سرپرستی میکردند و بدین واسطه دامنه علم و ادب در کشور گسترش مییافت.

از شعرای مشهور این دوره **ابوشکور بلخی** را نوشته‌اند که در اواسط سلطنت سامانی میزیسته است و در دربار نوح بن نصر بوده وی از اولین کسانی بود که مثنوی ساخت. از اشعاری که با او نسبت داده شده یکی بیتی است که مضمون آن را حکیم نامی یونانی یعنی سقراط قبلاً متذکر بوده و آن بیت اینست:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم.

در این بیت نغز پر معنی، شاعر خردمند به کوفته‌های فکر بشر و بیکران بودن دانش و لزوم تواضع و خویش‌شناسی اشارت کرده است، با وجود این فزونی قدرت طبع و سخن آرایبی خود را کتمان نکرده و چنین گفته:

چو دینار باید مرا یا درم فراز آورم من ز نوك قلم.

از قطعات معروف او یکی اینست که از منظومه او بنام **آفرین نامه** نقل شده:

درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا

همان میوه تلخ آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید.

این قطعه عقیده علمی تأثیر صفات موروث را در آموزش و پرورش بیان میکند.

فردوسی این مضمون را در قطعه ذیل بهتر و خوشتر ادا کرده است:

درختی که تلخست وی را سرشت گرش برنشانی بیباغ بهشت

ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد.

آفرین نامه در حدود (۳۳۶ ه. ق) تألیف یافته و ابیات متفرقه‌یی غیر از آنچه نقل شد از این منظومه باقی است. اینک برخی از آن در اینجا نقل میشود:

آدمی نیک و بدخوی خود را بواسطه دانش و خرد تشخیص تواند داد پس علم در اخلاق مؤثر است :

خردمند داند که پاکی و شرم
 بودخوی پاکان چو خوی ملک
 درستی و راستی و گفتار نرم
 چه اندر زمینی چه اندر فلک.

شخص خردمند دارای اراده و تصمیم است. خرد مانند سردار، و شهوتها و خواهشهای بیجا مانند لشکریانند که مجبورند سربفرمان سردار خود فرو آورند:

خردمند گوید: خرد پادشاست
 خرد را تن آدمی لشکر است
 که بر خاص و بر عام، فرمانرواست
 همه شهوت و آرزو چاکر است.

دشواریهای جهان و گره‌های عمر انسان بواسطه دانش گشوده گردد:

کسی کو بدانش برد روزگار
 جهان را بدانش توان یافتن
 نه او باز ماند نه آموزگار
 بدانش توان رشتن و بافتن.

گرانبهارترین گوهر عمر آدمی خرد و هنر است که با کسب دانش بدست آید:

گهر گر شماری تو بیش از هنر
 ز بهر هنر شد گرامی گهر.

اغلب اشعاری که از ابوشکور مانده مننویست و شاید شاعر بدین نوع شعر دل بستگی داشته است. غیر از آفرین نامه او را مثنویهای دیگر هم بوده است. والایی و بزرگی و کامیابی جمله از دانش بدست آید، پس باید بکوشیم و کسب دانش کنیم:

بدان کوش تا زود دانا شوی
 نه دانا تر آنکس که والاتر است
 چو دانا شوی زود والاتر شوی
 که والاتر است آنکه دانا تر است
 ز داندگان باز جویند راه
 بدانا بودشان همیشه نیاز
 بدانی شاهان که بر تختگاه
 اگر چه بمانند دیر و دراز

بدانش بود مرد پرهیزگار چنین گفت آن بخرد هوشیار
 که دانش ز تنگی پناه آورد چو بیراه گردی برآه آورد .
 از شعرای معروف دیگر این عهد **ابوالمؤید بلخی** است که اشعاری از او
 در لباب‌الالباب ثبت است .

ابوالمؤید از کسانی است که پیش از فردوسی به تصنیف شاهنامه پرداخته
 است و در کتابهای قدیم مانند قابوسنامه ذکر آن آمده . نهایت اینکه شاهنامه
 مؤیدی به نثر بوده است. نیز بوالمؤید قصه یوسف و زلیخا را بیارسی نظم کرده است .
 چنانکه در لاقه یکی از نسخه‌های خطی شاهنامه و در مقدمه يك نسخه خطی منظومه
 یوسف و زلیخا چنین آمده است :

مر این قصه را پارسی کرده‌اند بدو در معانی بگسترده‌اند
 دوشاعر که این قصه را گفته‌اند بهر جای معروف و ننهفته‌اند
 یکی بوالمؤید که از بلخ بود بدانش همی خویشان را ستود .

دیگر از شعرای نامی سامانی **ابوالحسن شهید بلخی** است که معروفتر از
 معاصران دیگر خویش است و در اغلب تذکره‌ها نام او دیده میشود. وی از فضایی
 عصر خود بوده در تمام فنون سخن شعر گفته و در هر دو زبان فارسی و عربی مهارتی
 بسزا داشته است ، و نام یکی از منظومات عربی او در لباب‌الالباب نقل شده ؛ وی
 از خوشنویسان عهد خود بود . شهید گذشته از شاعری در فلسفه نیز شهرت داشته و
 بامحمد زکریا مباحثات میکرده است. از برخی سخنان این شاعر چنین بدست می‌آید
 که : خاطرش از اینکه قدر دانش و مرتبت دانشمندان کم‌ناز و نعمت نصیب بیخردان
 است آزرده بوده ، چنانکه بدین ابیات آن آزرده‌گی دل را بیان میکند :

دانشا چون دریغم آبی از آنک بی بهایی ولیک از تو بهاست
 بی تو از خواسته مبادم گنج هم چنین زاروار با تو رواست

با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست .
 بطوریکه می بینیم شاعر بلند همت با وجود این در ینا گوئی و تأسف بر ناداری
 باز ادب و دانش را بدارایی بیدانش ترجیح میدهد . مضمون قسمتی از اشعار شهید
 میرساند که وی روح لطیف حسّاسی داشته و از زشتیهای روزگار و خوار بودن مردان
 هوشیار در اندوه بوده است و جهان را کاشانه غم میدیده است . چنانکه گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
 درین گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیایی شادمانه .
 نیز گوید :

دانش و خواسته است نرگس و گل که بیکجای نشکند بهم
 هر کز دانش است خواسته نیست هر کز خواسته است دانش کم .
 نیز قطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار
 رعد همی نالد مانند من چون که بنالم بسحرگاه زار .

بعضی از شعرای بزرگ بفضل و برتری او قائل بودند و رودکی در وفات وی
 که گویا بسال ۳۲۵ هـ . ق اتفاق افتاد قطعه مؤثر ذیل را سروده است :

کاروان شهید رفت از پیش وان مارفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش .

صاحب باب الالباب قطعه‌یی از او نقل کرده و آن را در مدح نصر بن احمد بن
 اسمعیل سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هـ . ق) دانسته است که از این لحاظ زمان شاعر معین میگردد .

دیگر از گویندگان نامی عصر سامانی عمّارة مروزی است که مقارن او آخر
 آن عصر میزیسته ، چنانکه شعری در مرثیه ابوابراهم منتصر آخرین شاهزاده
 سامانی ساخته و سلطان محمود را مدح گفته است .

از ابیات کمی که از این شاعر خوش قریحه مانده پیداست که مست زیبایی بوده و از نقش زمین و برف سیمین و شاخ بید و برگ لاله ذوق می یافته است در قطعه‌ای سپری شدن زمستان و آمدن بهار را اینگونه وصف میکند :

جهان ز برف اگر چندگاه سیمین بود
 زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم
 بهار خانه کشمیران بوقت بهار
 بیاغ کرده نقش خویشتن تسلیم
 بدور باد همه روی آبگیر نگر
 پیش‌ز ساخته بر شکل پشت ماهی شیم.
 نیز در نظاره باغی که بیک سوی آن گلزار و بسوی دیگر بید پر شاخسار بوده
 چنین گفته است :

شاخه بید سبزگشته روز باد
 چون یکی مست نوان سرنگون
 لاله برگ لعل بنگر بامداد
 چون سر شمشیر آلوده بخون.
 عمّاره مروزی پندگویی و راهنمایی هم میکند و با آنکه فریفته ظاهر جهان و
 مغرور اعزاز مردمانند میگوید :

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد
 ای بس عزیز را که جهان کرد زودخوار
 ماراست این جهان و جهانجوی مارگیر
 وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار .
 میدانیم که ابوا بر اهیم اسمعیل منتصر پسر نوح بن منصور ، شاهزاده غیور و
 جنگاور سامانی یکی از پهلوانان تاریخ میهن ما بوده و در حراست کشور و نگهداری
 خاندان شاهی و حفظ نام و نژاد ، فداکاریها کرده و سالها در میدان کارزار دلاوری
 نشان داده است . عمّاره بتأثیر کشته شدن چنین شاهزاده میهن دوستی بدست عرب
 (۳۹۵ ه.ق) مرثیه زیر را ساخته است :

از خون او چو روی زمین لعل فام شد
 تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را
 روی وفا سیه شد و چشم امید زرد
 مرگ از نهیب خویش مر آناه را بخورد.

مرگ عمّاره در اواخر سده چهارم و یا اوایل سده پنجم اتفاق افتاد .
 حکیم کسایی مروزی - ابوالحسن مجدالدین اسحق کسایی مروزی از نامیان

سخن‌گویان اواخر قرن چهارم بود و در نزد دانشمندان و گویندگان عصر منزلتی داشت، شاعر بزرگ خراسان ناصر خسرو چندین بار در اشعار خود از او نام برده و بموجب بعضی نسخ در پایان قصیده‌یی که در جواب کسائی ساخته است، این بیت را سروده:

من چاکر و غلام کسائی که او بگفت: «جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند»
 عمّاره مروزی درباره او گفته است:

زیبا بود از مرو بنزاد به کسائی چونانکه جهان جمله با استاد سمرقند.
 و در ضمن این بیت یادی هم از رودکی کرده است.

کسائی بموجب قصیده‌ای که بی‌تی از آن در زیر نقل میشود در حدود سال ۳۴۱ هـ. ق تولد یافت و از روی اخبار و فحوای اشعار عمری دراز کرد و گویا نزدیک صد سال بزیست و دوره غزنوی را هم دریافت. این شاعر شیعی بوده و ابیاتی در مدح حضرت علی (ع) سروده است. و از نخستین شاعران فارسی‌زبانست که قصاید دینی و مطالب حکمی و پندهای اخلاقی ساخته و از این لحاظ توان گفت نمونه و سرمشق برای ناصر خسرو بوده است؛ چنانکه وی در این سبک یعنی شعر دینی و تحریض بدانش و تقوی قصاید دراز سرود و در چند مورد نام کسائی را آورد. در بعضی تذکرها قصیده‌یی را در باب جان و خرد بمطلع زیر:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند یا هر دو ان نهفته درین گوی اغبرند؛
 به کسائی نسبت داده‌اند و ناصر خسرو جوابی باو گفته که مطلعش اینست:

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند کز نور هر دو عالم و آدم منورند.

این شاعر نام کسائی را مکرر در اشعار خود برده است.

کسائی با وجود توجه بمعانی معنوی و اخلاقی عالم حسن را فراموش نکرده و جلوه‌های طبیعت را دریافته است. گاهی نیلوفر آبی را دیده و آن را به تیغ آبداده

ویاقوت آبدار تشبیه کرده است .

گاهی گل را عزیز شمرده و گل فروش را از اینکه چنان کالای لطیف را بسیم میفروشد نکوهیده است . دمی قطره باران را که بر ورق پیلگوش است باشک چشم عاشق مانند کرده و برگ آن را بسان پر باز سفیدی که لؤلؤ ناسفته بی بمنقار بر چیده باشد پنداشته ، و دمی نیز به می و معشوق پرداخته است .

اینک مثالی چند از این سبک اشعار وی :

وصف :

نیلوفر کبود نگه کن میان آب چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
همرنک آسمان و بگردار آسمان زردیش در میانه چوماه ده و چهار
چون راهبی که دورخ اوسال و ماه زرد وز مطرف کبود ردا کرده و ازار .

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم؟ وز گل عزیزتر چه ستانی بسیم گل؟!

سرودگوی شد آن مرغک سرودسرای چو عاشقی که بمعشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید؟ گوید که عاشق شبگیر بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام .

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن چون اشک چشم عاشق گریان نمی شده
گویی که پیر بازسپید است برگ او منقار باز لؤلؤ ناسفته بر چده .

در قصیده زیرین از طرفی توجه شاعر به زیباییهای طبیعت و از طرفی ملال

خاطر او مشهود است :

باد صبا بر آمد ، فردوس گشت صحرا آراست بوستان را نیسان بفرش دیبا
آمد نسیم سنبل ، با مشک و باقر نفل و آورد نامه گل باد صبا ز صهبا
آب کبود بوده ، چون آینه زدوده صندل شد دست سوده ، کرده بعی مطرا

قمری بیاسمن بر ، برداشتند آوا
 در نعت او مشعبد، حیران شدست و شیدا
 برق از میانش تابان، چون بسدین چلیپا
 که سوی کوه نازد، که سوی باغ و صحرا
 مانند سبز کله ، بر تکیه گاه دارا
 چون پیش تخت یوسف، رخساره زلیخا
 چون خوی فرود دیده، بر عارض چودبیا
 چون مؤمن و منافق ، پنهان و آشکارا
 شاخ و ستاک نسرین، چون برج ثور و جوزا
 بیجاده بدخشی ، بر ساخته بمینا
 کرده بدو حواله ، غواص در دریا
 زر اندرو مدور ، چون ماه بر تریا
 که پایه دشت گشته ، کرده نشاط بالا
 آراسته نشسته ، چون صورت مهتاب
 بر ماچنان شد از غم، چون گور تنگ و تنها
 ما و خروش و ناله، کنجی گرفته ماوا.

نارو بنارون بر ، سارو به نسترن بر
 کهسار چون زهررد نقطه زده ز بسد
 ابر آمد از بیابان، چون طیلسان رهبان
 آهو همی گرازد ، گردن همی فرازد
 باغ از حریر حله، برگل زند مظلله
 گلزار با تأسف ، خندید بی تکلف
 گل باز کرده دیده، باران بر آن چکیده
 سرخ و سیه شقایق، هم ضد و هم موافق
 سوسن لطیف و مشکین، چون خوشه های پروین
 وان ارغوان بکشی ، با صد هزار خوشی
 یاقوت وار لاله ، بر برگ لاله ژاله
 و آن نرگس مصور، چون لؤلؤ منور
 عالم بهشت گشته ، عنبر سرشت گشته
 آن سبزه خجسته، از دست برف جسته
 این مشکبوی عالم ، وین نوبهار خرم
 بیزارم از پیاله ، وز ارغوان و لاله

از اشعار مؤثر کسائی قصیده‌یی است که در وصف حال خود گفته و در آن از
 ناپایداری این جهان فانی و از گذشتن روزگار جوانی افسوس خورده و از غمهایی
 که همهٔ ابنای بشر در آن شریکند یاد کرده است :

چهارشنبه و سه روز باقی از شوال
 سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال
 که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
 شمار نامه با صد هزار گونه وبال !

بسیصد و چهل و یک رسید نوبت سال
 بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم
 ستور وار بدینسان گذاشتم همه عمر
 بکف چه دارم ازین پنجه شمرده تمام؟

من این شمار با آخر چگونه وصل کنم
 درم خریدۀ آزم ، ستم رسیده حرص
 دریغ قرّ جوانی ، دریغ عمر لطیف
 کجاشد آنهمه خوبی ، کجاشد آنهمه عشق؟
 سرم بگونه شیراست و دل بگونه قیر
 نهیب مرگ بلرزاند همی شب و روز
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود
 ایاکسانی پنجاه بر تو پنجه گذاشت
 توگر بمال و امل بیش از این نداری میل

که ابتدایش دروغست و انتهایش خجال؟!
 نشانه حدّثانم ، شکار ذلّ سؤال
 دریغ صورت نیکو، دریغ حسن و جمال
 کجاشد آنهمه نیرو، کجاشد آنهمه حال؟!
 رخم بگونه نیداست و، تن بگونه نال
 چو کودکان بدآموز را نهیب دوال
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال
 بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال
 جدا شو از امل و گوش وقت خویش بمال.

رابعه قزدار بلخی - در شمار شاعران قرن چهارم از جهان زنان نیز نغمه سخن آرای شنیده شد. از آنجمله زنی است که در هر دو زبان پارسی و تازی دست داشت و نامش رابعه از قزدار بلخ بود. وی در شعر پارسی شهرتی بدست آورد و در ردیف گویندگان نامی زمان خود در آمد. بقول جامی در نفحات الانس رابعه صوفی مشرب و پرهیزگار بوده است. اشعاری عاشقانه از او در تذکره‌هایی مانند لباب‌الالباب نقل شده از آنجمله این قطعه در وصف باد است که دلیل توجه او به لطایف و بدایع آفرینش است:

باد از سوسن و گل سیم و زر میپاشد. آب‌کار نقش آزر و بادکار سحرمانی و لطف عیسی میکند. با وزش باد بر شاخ درختان بهاری جان میفزاید. ابر دیوانه را در جام زر صبحی عرضه میکند. غمّاز صبح پرده دریست که گل خوشبوی را با پرده‌دری شرمنده میسازد. عروس باغ را با جنبش و شور بچشم هر نااهل جلوهرگر مینماید. با اینکه خواب بامدادان خوشست، گل را پگاه به بیداری و امیدارد. ای بک
 عین‌ابیات:

فشانند از سوسن و گل سیم و زر باد زهی بادی که رحمت باد بر باد

باد از نقش آزر صد نشان آب
 مثال چشم آدم شد مگر ابر
 که در بارید هر دم در چمن ابر
 اگر دیوانه ابر آمد چرا پس
 گل خوشبوی ترسم آورد رنگ
 برای چشم هر نا اهل کوی
 عجب چون صبح خوشتر می برد خواب
 نمود از سحرمانی صد اثر باد
 دلیل لطف عیسی شد مگر باد
 که جان افزود خوش خوش در شجر باد
 کند عرضه صبحی جام زرباد؟!
 از این غمّاز صبح پرده در باد
 عروس باغ را شد جلوه گر باد
 چرا افکند خود را در سحر باد؟!

لبیبی - از شاعران سده چهارم و پنجم یکی نیز لبیبی بود که با عنصری و فرّخی و منوچهری در یک عصر میزیست. لبیبی دو بیت در وفات فرّخی سروده که دلیل است بر اینکه در ۴۲۹ هـ. ق زنده بوده است، و شاید چندین سال از آن تاریخ بعد عمر کرده باشد. در این دو بیت از اینکه فرّخی در جوانی درگذشت تأسّف میخورد و نسبت به عنصری که زنده بود، روی خوشی نشان نمی دهد.

ابیات زیرین از یک قصیده لبیبی لحن قصاید منوچهری را دارد که دور نیست از همان قصاید الهام گرفته باشد.

در این ابیات از سفری سخن میگوید که یارش او را از آن باز میداشته است و در ضمن حکایت رهسپاری، درست مانند منوچهری به تصویر منظومه های ستاره ها و منازل قمر و وصف حدوث باد و باران میپردازد:

مرا گفت آن دل آرام ای بی آرام :
 سکندر نیستی ، لیکن دوباره
 فرود آ زود از زین و بیارام
 فغان زین باد پای کوه دیدار
 خرد زین سوکشید و عشق ز آنسو
 بدلبز گفتم : ای از جان شیرین
 همیشه تازیان بیخواب و بیخور ؟ !
 بگشتی در جهان همچون سکندر
 فرو نه یک ره و برگیر ساغر
 فغان زین ره نورد هجر گستر
 فرو ماندم من اندر کار مضطر
 مرا بایسته تر وز عمر خوشتر

سفر بسیار کردم راست گفتمی
 بدانم سرزنش کردی روا بود
 برفت از پیشم و پیش من آورد
 رهی دور و شبی تاریک و تیره
 هوا اندوده رخساره بدوده
 گمان بردی که باداندر پراگند
 خم شوله چو خَمّ زلف جانان
 مکمل گوهر اندر تاج اکلیل
 مجرّه چون بدریا راه موسی
 بنات التّعش چون طبطاب سیمین
 هم میگفتم که : طبطاب فلک را
 زمانی بود مه برزد سر از کوه
 چو زرانود کرده گوی سیمین
 مرا چشم اندر ایشان خیره مانده
 بریک اندر همی شد باره ز آنسان
 برون رفتم زریگ و شکر کردم
 دمنده ازدهایی پیشم آمد
 شکم مالان بهامون بر همیرفت
 گرفته دامن خاور بدنبال
 بسیاران بهاری بوده فربیی
 ازو زادست هرچ اندر جهانست

سفرهایی همه بیسود و بیضر
 گذشتست ، از گذشته یاد ناور
 بیابان بُر ره انجامی مشمر
 هوا چون قیر زو هامون مقیر
 سپهر آراسته چهره بگوهر
 بروی سبز دریا برک احمر
 مغرّق گشته اندر لؤلؤ تر
 بتارک بر نهاده غفره مغفر
 که اندر قمر او بگذشت لشکر
 نهاده دسته زیر و پهنه از بر
 چه گویی ، گوی شاید بودن ایدر؟!
 برنگ روی مهجوران مزعفر
 شد از انوار او گیتی منور
 روان مدهوش و مغز و دل مفکر
 که در غرقاب مرد آشناور
 بسجده پیش یزدان گروگر
 خروشان و بسی آرام وزمین در
 شده هامون بزیر او معقر
 نهاده بر کران باختر سر
 ز گرمای حزیران گشته لاغر
 ز هرچ اندر جهانست او جوانتر.

ابوالفتح بستی - ابوالفتح علی بن محمد بستی از بست سیستان بود. همدنی در خدمت

امیر بست بسر میبرد، پس بخدمت دیوان رسائل سبکتکین پدر محمود غزنوی درآمد

و تا اواخر عمرش در آن شغل بماند و اوایل سلطنت محمود را درک کرد. وی مانند برخی دیگر از شاعران زمان در هر دو زبان فارسی و تازی شعر میساخت. از اشعار فارسی او قطعه ذیل را نقل کرده اند که دلیل صلح طلبی و انسان دوستی اوست:

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد
همه بصلح گرای و همه مدارا کن که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
اگر چه قوت داری و عدت بسیار بگرد صلح گرای و بگرد جنگ مگرد
نه هر که دارد شمشیر حرب باید رفت نه هر که دارد پازهر، زهر باید خورد.

کاش سران جهان عصر ما این پند شاعر ایرانی را که نزدیک به هزار سال پیش به آد میان داده است کار می بستند تا از شر نفاق و شقاق میرستند و به حریم صلح و صفا همپیوستند.

منطقی رازی - این شاعر نیز از گویندگان سده چهارم هجریست، ولی چنانکه نسبتش مینمایاند از سرزمین خراسان نبود و ازری برخاست. سخنش مطبوع بزرگان و مطلوب سخن شناسان بود. او نیز در دو زبان تازی و پارسی ماهر و هنرش در لطیفه گویی ظاهر بود. قطعه زیرین احساسات او را در مشاهده بدایع طبیعت و سرگذشت انسان جلوه گر میسازد.

بحسرت از عهد کامرانی خود که لگام مراد بدستش بوده یاد میکند و گوید:
باغبان شاخ ضعیفی را بروز گاری سروی بلند قامت میکند و گلی را ماهها میپروراند،
گل میشکند و درخت فزونی میگیرد؛ ولی درخت زندگانی او رو بگاهش مینهد
و اگر بر هنرش میفزاید، مالش میکاهد. تو گویی مال و هنر در یکجا نصیب فرزند
آدمی نیست:

بهار تازه شکفته مرا همیشه به پیش چو نوبهار شکفته بیباغ در بادام
من و جهان دو همال و قرین ساخته خوی بمن زمانه و یاران من سپرده زمام

لکام بود مرا بر سر زمانه یکی
 کنون که نهمتم افزونترست و نعمت کم
 بیابان نگرم کز یکی ضعیفک شاخ
 همی ز بهر گلی کاورد بشیفته رنج
 نه بر کندش ز جای و، نه باز گیرد آب
 بروزگار فزونتر شود درخت همی
 کرا هنر بفرزاید چرا بکاهد مال؟
 کشیده گشت کنون و گسسته گشت لکام
 دلر بشادی خو کرده کی گرد آرام؟!
 بروزگاری سروی کند بلند قیام
 بیار دارد او را دوازده مه تام
 نه بگسلاند از شاخ وند هدهش دشنام
 مرا کمی است پیبری همی درین هنگام
 اگر نه زین دویکی هست بر حکیم حرام!؟

وفات منطقی در نیمه دوم سده چهارم اتفاق افتاد.

خسروی سرخسی - یکی دیگر از گویندگان زبردست سده چهارم محمد بن علی خسروی سرخسی است که انتساب به زیاریان داشته و نیز مانند برخی از همزمانان خود در هر دو زبان پارسی و تازی استادی یافته و سخنوری کرده است. از حکمت و دانش هم بهره مند بوده است.

قطعه زیرین یأس او را از گذر روزگار و زندگی اندوه بار افراد آدمی مینمایاند که نه قربانیان جنگ و خون بلکه کشتگان گردوندند:

ای بسا خسته کز فلک بینم
 بی سلاخی همیشه افکارست
 وی بسا بسته کز نوائب چرخ
 بند پنهان و او گرفتار است
 وی بسا کشتگان که گردون راست
 ندود خون و کشته بسیار است.

از طرف دیگر شاعر حکیم، مرد خردمند را بشناختن خداوند میخواند و چون و چرا را در حق او زاید میداند، چنانکه گوید:

مر خداوند را بعقل شناس
 که بتوحید وهم نایبناست
 آفریننده را نیابد وهم
 گر بوهم اندر آورش خطاست
 وهم مایار جوهر و عرض است
 وین دو بر کردگار نازیباست
 کیف گفتن خطاست اینزد را
 کیف چون باشدش؟ که بی اکفاست!

نیست مانند او میرس که چیست نامکانگیر را مگو که کیجاست!

خسروی سرخسی در نیمهٔ دوم سدهٔ چهارم رخت از این جهان بر بست .
ابوطیب مصعبی - از گویندگان سدهٔ چهارم و از درباریان سامانی بود و مانند شمارهٔ دیگر از ادیبان زمان شاعری بود ذواللسانین . قطعهٔ زیرین نمودار تأثر و اندوه این سخنپرداز پرسوز و ساز است ، از ناپایداری و ناسازگاری جهان و از اینکه زیرکان در تنگروزی و ابلهان در بی‌نیازی بسر می‌برند . مردی بی‌فراست در شتخوی و کوهستانی صد و اند سال میزید و مردی خداشناس مانند پیامبر بزرگ اسلام در شصت و سه سالگی جهان را بدرود میگوید در رنج و ملال است :

جهانا همانا فسوسی و بازی	که برکس نیایی و باکس نسازی
چو ماه از نمودن ، چو خوراز شنودن	بگاہ ربودن ، چو شاهین و بازی
چو زهر از چشیدن ، چو چنگ از شنیدن	چو باد از بزیدن ، چو الماس گازی
یکی را نعیمی یکی را جحیمی	یکی را نشیبی ، یکی را فرازی
یکی بوستانی ، پراکنده نعمت	برین سخت بسته ، بر آن نیک بازی
چرا زیر کاند بس تنگ روزی ؟	چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی ؟!
چرا عمر طاووس و دراج کوتاه ؟	چرا مار و کرکس زید در درازی ؟!
صد و اند ساله یکی مرد غرچه	چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی ؟!
اگر نه همه کار تو باژ کونه	چرا آنکه ناکس تر ، او را نوازی ؟!

رودکی سمرقندی - ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی در ناحیهٔ رودک سمرقند تولد یافت . او رامیتوان نخستین شاعر بزرگ ایران شمرد . زیرا نه تنها از آن سخنگوی بیشتر از پیشینیان و هم روزگاران اشاعاری که دلیل فضل و بلندی خیال اوست باقی مانده ، بلکه همهٔ تذکره نویسان او را بهمین صفت شناخته و معرفی کرده اند . عدهٔ زیادی از شعر اخصو صاً از معاصران او مانند : شهید بلخی و معروفی بلخی و دیگران او را ستوده حتی آنهایی که خود را سخن سرا یان بزرگ دانسته اند با او رقابت جسته اند . چنانکه معمری گرگانی که خویشتن

را دارای قریحه و استعداد کامل میدانسته و از آثار او قوت سخن و آزادگی و بینایی سخنگو آشکار است، خود را بارودکی مقایسه کرده و گفته است:

اگر بدولت با رودکی نه همسانم عجب مکن سخن از رودکی نه کم‌دانم.

عنصری که استاد قصیده بود، هنرمندی رودکی را در غزل تصدیق نموده و او را اینگونه ستوده است:

غزل رودکی وار نیکو بود غزل‌های من رودکی وار نیست
اگر چه بکوشم بیاریک و هم بدین پرده اندر مرابار نیست.

کسائی مروزی درباره وی گوید:

رودکی استاد شاعران جهان بود صدیک از او تویی کسائی برگست.^۱

مسعود سعد در تفاخر گوید:

سجود آرد به پیش خاطر من روان رودکی و ابن‌هانی.

خاقانی در ستایش شعر خود گوید:

شاعر مفلک منم، خوان معانی مراست ریزه‌خور خوان من رودکی و عنصری.

جامی سرود:

رودکی آنکه در همی سفتی مدح سامانیان همی گفتی.

رودکی را علما و فضلا نیز ستوده‌اند و ابوالفضل بلعمی وزیر معروف اسمعیل بن احمد سامانی می‌گفته است که: «رودکی را در عرب و عجم مانند نباشد». بلعمی نه تنها رودکی را تحسین کرده بلکه از او قدردانی هم نموده و صله‌ها باو بخشیده است. چنانکه سوزنی از شعرای سده ششم بدان اشارت میکند:

صدیک از آنچه تو بکمین شاعری دهی از بلعمی بعمری نگرفت رودکی.

سبک و افکار رودکی - رودکی در فنون سخن و انواع شعر مانند: قصیده و رباعی و مثنوی و قطعه و غزل مهارت داشته و در هر طرز بخوبی کامیاب گردیده و مخصوصاً در قصیده سرایی پیشرو دیگران بوده است و میتوان گفت نخستین شاعر بعد از اسلام

است که قصیده عالی و محکم ساخته .

رودکی نه تنها در سخن پردازی و تناسب الفاظ استاد بود ، بلکه معانی بسیار دقیق بکار برد و قطعه‌های عبرت‌آمیز و ابیات حکیمانه بیادگار گذارد . از جمله قطعه‌های پندآمیز او یکی اینست :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا
زمانه را چون کوبنگری همه پنداست
بروز نیک کسان گفت: غم مخور ز نهار
بسا کسا که بروز تو آرزو مند است .

در این مضمون اشعار بسیار از او نقل شده است و نشان می‌دهد که شاعر در مقابل غم و اندوه روزگار دل قوی و فکر توانا داشته و در هر فرصت مردم را به بردباری دعوت می‌کرده که آدمی باید مانند کوه بر جای بماند و موجهای حوادث را بی‌اندیشه ولرز از خود بگذراند. این معانی مخصوصاً از يك قصیده شیوای او که بمناسبت مرگ یکی از بزرگان ، یا بقول هدایت در مرثیهٔ پسرو زبیر ، یعنی فرزند ابوالفضل بلعمی ، بمنظور تسلیت او و در واقع برای دلداری در موقع آسیب روزگار و تشویش افکار ساخته است ، پیداست . اینک چند بیت از آن قصیده :

ای آنکه غمگنی و سزاواری
و ندر نهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت ، و آمد آنک آمد
بود آنکه بود ، خیره چه غم‌داری؟!
هموار خواهی کرد گیتی را ؟
گیتی است کی پذیرد همواری ؟!
شو تا قیامت آید زاری کن
کی رفته را بزاری باز آری ؟!
مُستی مکن که نشنود او مُستی
زاری مکن که نشنود او زاری !
آزار بیش بینی زین گردون
گر تو بهر بهانه بیازاری
گویی که گماشته بلائی او
بر هر که تو دل برو بگماری
تا بشکنی سپاه غمان بر دل
آن به که می بیاری و بگساری
اندر بلای سخت پدید آید
فضل و بزرگمردی و سالاری .

از زندگی درازی که ظاهراً نصیب این شاعر شده و از اشعار فرح‌بخشی که سروده پیداست که او گفته‌های خود را کار بسته و تندرست و شادمان زیسته است. و اگر

قصه کور بودن او صحیح باشد، چنانکه بعضی او را کور مادرزاد دانسته‌اند و بر روایت بعضی دیگر بعداً کور شده است، در هر صورت در نظر جلوه میکند و معلوم میگردد چگونه روشنائی درون تاریکی برون را از میان برده است. برای رسیدن بدین توانایی و سعادت، شاعر چهار وسیله اندیشیده که در واقع آن را چهار رکن زندگی توان نامید و آن عبارت است از خرد و تندرستی و نیکخویی و نیکنامی، چنانکه گوید:

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد.
رودکی باینکه ما را بهزنده دلی و شادی و استفاده از نعمتهای این جهان دعوت
میکند، از طرف دیگر میگوید: نباید فریب شکوه و جلوه آن را خورد و مغرور
نعمت و جاه گردید:

مهربان جهان همه مردند مرگ را سر فرو همی کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان که همه کوشکها بر آوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز نه بآخر بجز کفن بردند!؟

در کوفتهای عمر آدمی و بیوفایی روزگار از اینگونه ابیات سروده و مرد را به درس و عبرت و بیداری و هشیاری خوانده است. مانند ابیات زیرین:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز نه بآخر بمرد باید باز ؟
هم بچنبر گذار خواهد بود این رسن را اگر چه هست دراز
خواهی اندر عنا و شدت زی خواهی اندر امان بنعمت و ناز
خواهی اندک تر از جهان بپذیر خواهی از ری بگیر تا بطراز
این همه باد و بود تو خوابست خواب را حکم نی مگر بمجاز
این همه روز مرگ یکسانند شناسی ز یکدگرشان باز.

بسرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندروننت باید خفت گرچه اکنونت خواب بردی باست

با کسان بودنت چه سود کند ؟
 یار تو زیر خاک مور و مگس
 آنکه زلفین و گیسوت پیراست
 چون ترا دید زردگونه شده
 که بگوراندرون شدن تنهاست!
 بدَل آنکه گیسوت پیراست
 گرچه دینار یا درمّش بهاست
 سردگردد دلش ، نه ناییناست!

ولی رودکی کسی نیست که در برابر این هیولای مرگ امیدزندگی و آیین بندگی را از دست دهد . بلکه چنانکه مذکور افتاد، مرد را درمواجهه با آفت و اندوه به داد و دهش و خودداری و زنده دلی دعوت می کند و پندهای نشاط آور می دهد و می گوید :

شاد زی با سیاه چشمان شاد
 ز آمده تنگدل نباید بود
 نیک بخت آنکسی که دادو بخورد
 باد و ابرست اینجهان افسوس
 که جهان نیست جز فسانه و باد
 وز گذشته نکرد باید یاد
 شور بخت آنکه او نخورد و نداد
 باده پیش آر هر چه بادا باد .

اگر مردنیکی و خدمت و مردانگی را فراموش کند و دنیاگیر و خودپرست گردد ، عاقبت همین دنیا او را ازبای درمی آورد . پس باید در روزگار کوتاه عمر خوش زیست ولی بیدار بود .

ریا و دورویی و خوش ظاهری و بدباطنی درمذهب خردمندان مذموم است .
 چه فایده که شخص روی بمحراب نهد ولی دلش جای دیگر باشد؟!

روی بمحراب نهادن چه سود
 اینزد ما وسوسه عاشقی
 دل به بخارا و بتان طراز ؟!
 از تو پذیرد ، نپذیرد نماز !

چنانکه گفته شد، رودکی در قصیده استاد بود و بسبب خاص زمان شعر میسرود که آن را اکنون سبک خراسانی یا سبک ترکستانی خوانیم، و از خواص آن یکی سادگی و در عین حال متانت و استحکام است. از قصایدی که از و مانده یکی آنست که با مطلع زیر آغاز می کند :

مادر می را بکرد باید قربان
 بچه او را گرفت و کرد بزندان .

این قصیده را رودکی در مدح امیر بوجعفر احمد صفّاری که از خاندان یعقوب بود و نصر بن احمد سامانی او را گرامی داشته و بامیری سیستانش برگماشته بود، بمناسبت یادی که شاه در مجلسی از امیر کرد ساخت. این قصیده بطور کلی بروفق سبک خراسانی ساده و محکم است. با اینحال علائم مدیحه سراییهای متکلف که در قرن بعد از رودکی رایج گشت در آن ناپیدا نیست. امیر بروز نبرد مانند: پیل دمان و اسفندیار زمان و عالم همه در پیش سنانش ترسان و لرزان است. سخاوت میکند و شاعر و سخندان را مینوازد. بهنگام عدل قوی و ضعیف در برابرش یکسان است. نعمتش بر همه گسترده است. بخششکار و بوزش پذیر است.

از قصیده‌های دیگر رودکی آنست که در روزگار پیری در شرح حال خود ساخته و از نشاط ایام جوانی و ضعف پیری سخن میراند. در ضمن همین قصیده از حیث شاعری و نفوذ سخن و شیوع شعر خود نیز یاد میکند، اینک چند بیت از آن:

مرا بسود و فروریخت هر چه دندان بود
سپید سیم زده بود و در و مرجان بود
یکی نماند کنون ز آنهمه، بسود و بریخت
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
جهان همیشه چنینست، گرد گردانست
دلم خزانه پر گنج بود و، گنج سخن
همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود
بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر
عیال نه، زن و فرزندان نه، مؤنت نه
تو رودکی را ای ماهرو همی بینی
بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
همیشه شعر و رازی ملوک دیوانست
شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت

نبود دندان لابل چراغ تابان بود
ستاره سحری بود و قطره باران بود
چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود
چه بود، منت بگویم، قضای یزدان بود
همیشه تا بود آیین کرد، گردان بود
نشان نامه ما مهر و، شعر عنوان بود
دلم نشاط و طرب را همیشه میدان بود
از آن سپس که بگردار سنگ و سندان بود
از این ستم دلم آسوده بود و آسان بود
بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
سرود گویان، گویی هزار دستان بود
همیشه شعر و رازی ملوک دیوان بود
شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

کرا بزرگی و نعمت از این و آن بودی ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم عصا بیار که وقت عصا و انبان بود .
 از هنرهای بزرگ رودکی که جمله نویسندگان از آن سخن رانده‌اند، موسیقی
 شناسی و نغمه سرایی اوست ، چنانکه خود گوید :

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت باده انداز کو سرود انداخت .
 رودکی در خدمت شاهان سامانی شعر میسرود و آنها را به آواز میخواند
 و بر چنگ مینواخت. در تأثیر آواز و نفوذ سخن او همین بس که چون نصر بن احمد سامانی
 در سفر هرات بخارا را فراموش کرد ، در باریان وی که آرزوی دار و دیار در دل
 داشتند چون خود جرأت نکردند برودکی توسل جسته از او درخواست کردند
 تا امیر را بعزیمت بخارا برانگیزد. وی شعری گفت و صبحگاه نزد امیر آمده چنگ
 بر گرفت و ابیاتی را که بعضی از آنها در زیر نقل میشود آغاز کرد و تا آخر بخواند:

بوی جوی مولیان آید همی	بوی یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتیهای او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیرزی	میر زی تو شادمان آید همی
میر ماهست و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
میر سروست و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی

بدین واسطه در دل امیر راه یافت و او را آنچنان بشور و طرب آورد که
 امیر عزیمت حرکت کرد و بسکه شتاب میکرد بی موزه راه بخارا را پیش گرفت .
 یکی دیگر از آثار مهم طبع رودکی، منظومه کلیله و دمنه بود که اصل آن را
 دانشمند ایرانی ابن مقفع از پهلوی بتازی نقل کرده و رودکی همان را بسلك نظم
 کشید . ولی افسوس از این منظومه تنها ابیاتی در کتابها و از آن جمله در کتاب
 فرهنگ اسدی طوسی و کتابی موسوم به تحفة الملوك بما رسیده است . رودکی در
 مقابل این خدمت از شاه انعام دید و صلّه یافت و بنا بر بیتی که به عنصری نسبت داده

شده است ، چهل هزار درم بگرفت .

سخن رودکی هم در لفظ و هم در معنی تازگی نشان میدهد و بیشتر اشعار او از نفوذ زبان عرب آزاد دیده میشود . در شمار اشعار او مبالغه کرده اند . صاحب لباب الالباب گفته است : اشعار او به صد دفتر برآمده است و شعری از رشید سمرقندی آورده که در آن باب گوید :

شعرا و ابر شمر دم ، سیزده ره صد هزار هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری .
بهر صورت این اخبار میرساند که استاد رودکی شعر بسیار گفته است . افسوس که از این همه جز دیوانی باقی نمانده و اشعار زیادی از آن هم منسوب است به قطران تبریزی که بواسطه اشتباه متأخران در اسم ممدوحان این دو شاعر با اشعار رودکی مخلوط شده است . وفات رودکی را بسال ۳۲۹ هـ . ق ضبط کرده اند که تقریباً دو سال پیش از وفات ممدوح و حامی او نصر بن احمد سامانی میشود . وی در زادگاه خویش رودک بخاک سپرده شد .

دقیقی طوسی - ابو منصور محمد بن احمد دقیقی آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی بوده است و توان گفت در میان سخنگویان دوره سامانی پس از رودکی مقام دوم از آن این شاعر سخن سراسر است . روزگار شهرت او مصادف بود با دوره سلطنت منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ هـ . ق) و نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷ هـ . ق) در مسقط الرأس دقیقی اختلاف است . از تذکره نویسان برخی بلخ بعضی بخارا و بعضی سمرقند گفته اند ، ولی گویا بلخی بوده است .

دقیقی نخست مداح فخرالدوله ابو سعید منصور چغانی از امرای چغانیان یا آل - محتاج بود که در ماوراءالنهر حکومت داشتند و در واقع دست نشانده سامانیان بودند . بیت زیر از عنصری شاعر قرن پنجم اشاره به انتساب دقیقی بدر چغانیان است :

فرخنده بود بر متنبی بساط سیف چونانکه بر حکیم دقیقی ، چغانیان .
همچنین در کتاب چهار مقاله عروضی که در قرن ششم تألیف یافته است ،

نقل شده که چون عمید اسعد، فرّخی را نزد امیر چغانیان برد، چنین گفت: «ترا ای خداوند شاعری آورده‌ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده».

همین امیر است که فرّخی او را مدح کرد و قصیده معروف داغگاه را بنام وی سرود و در آن گفت:

تا طراز نده مدیح تو دقیقی در گذشت ز آفرین تودل آگنده چنان کزدانه نار...
و از این شعر هم معلوم میشود فرّخی این قصیده را وقتی گفته است که دقیقی در گذشته بوده.

دقیقی غیر از قصاید و مدایح، غزل نیز ساخته و سخنگویان بزرگ مانند عنصری سبک او را پسندیده و از او استقبال کرده‌اند.

شهرت این شاعر، عمده بواسطه شاهنامه اوست که بامر نوح بن منصور هشتمین امیر سامانی بنظم آن شروع کرد و در این کار پیشرو حکیم فردوسی بود. دقیقی قسمتی از شاهنامه را که گشتاسپنامه باشد، بیایان نیاورده بود که در جوانی بدست غلامی کشته شد. دور نیست که مرگ ناگهانی شاعر در اوایل سلطنت امیر نوح بن منصور یعنی در حدود (۳۶۷ - ۳۷۰ ه. ق) اتفاق افتاده باشد. چه از فحوای سخن فردوسی که اولین نظم کامل شاهنامه را در همان سنوات شروع کرد، معلوم میگردد که آن هنگام چند سال بعد از وفات دقیقی بوده است. بموجب روایات دیگر دیرتر وفات یافته است. در شمار اشعار شاهنامه دقیقی روایات مختلف است. ولی آنچه بعد از مرگ او بطور تحقیق موجود بوده هزار بیت است. زیرا فردوسی آنها را عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح کرده که تمام گفته‌های دقیقی همین بوده است. دقیقی در این هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زرتشت سخن گفته و باندازه‌ای زرتشت را ستوده که معلوم میدارد علاقه و احترام خاصی نسبت بدین باستان ایرانیان داشته و شاید خود او هم زرتشتی بوده است.

از قصاید معدود دقیقی که بدست آمده پیداست که سبک و روشی داشته و

سخنش پخته و آماده بوده است. دقیقی در ضمن قصیده از پند و راهنمایی و ترویج صفات مردانگی خوددار نیست، و در قصیده زیرین ممدوح را بدلیری و سخاوت و خرد یعنی سه صفت بزرگ آدمیت تحریض میکند. پیداست که دلیر بیخرد متهوّر و خردمند بیدل ترسو است، و کسی که هم خرد دارد و هم دلاوری اگر از صفت سخاوت و مردم داری و زربخشی و دستگیری محروم باشد، شجاعت او بشکل قساوت و خردش بصورت خست و خود پرستی جلوه خواهد نمود. اگر دل‌گاهی کینه جوید، باید گاهی هم مهر داشته باشد.

بدو چیز گیرند مر مملکت را	یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نوشته	دگر آهن آب داده یمانی
کرا بویه وصلت ملک خیزد	یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانى سخنگوی و دستی گشاده	دلی همش کینه همش مهر بانی
که مملکت شکاریست کورا نگیرد	عقاب پرنده نه شیر ژبانی
دو چیز است کورا به بنده اندر آرد	یکی تیغ هندی دگر زر کانی
بشمشیر باید گرفتن مراو را	بدینار بستنش پای ارتوانی
کرا بخت و شمشیر و دینار باشد	و بالاتن تهم و نسبت کیانی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت	فلک کی دهد مملکت رایگانی؟!

در بعض قصاید او قطعه‌های زیبای غزل وار هست، مانند قطعه زیر که در آن سخن از معشوق و می و زیبایی طبیعت در میانست و تشبیهات رنگین لطیف خیالی بعمل آمده. سبزه خلعت بهشتی بزمین گسترده و گل‌های سرخ چمن را مانند دیبای خون آلوده پوشانده و جهان مانند طاوس و چمن رنگ رنگست و کوبی نقش دوست بر آن کشیده‌اند. بسکه گل روییده از گیل بوی کلاب میاید تو کوبی گل اندر گل سرشته‌اند:

برافکنند ای صنم ابر بهشتی	زمین را خلعت اردیبهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند	درخت آراسته حور بهشتی

هوا بر سان نیل اندوده و شتی
 برنک دیده آهوی دنتی
 پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
 مهی کو دارد از خورشید پستی
 می بر گونه جامه کشتی
 بجایی نرمی و جایی درشتی
 مثال دوست بر صحرا نوشتی
 که پنداری گل اندر گیل سرشتی
 بگیتی از همه خوبی و زشتی
 می خون رنگ و دین زرد هشتی.

این چند بیت از یکی از قصاید اوست که در آن باز صحنه آرایش طبیعت در دیده شاعر نقشی بدیع بوجود میآورد: ماه آذر گذشت، فروردین ماه آمد. هر گلبنی مانند یک حور بهشتی است که بدستش مجمری از یاقوت است. بامدادان با وزش باد نرم درختان رنگارنگ بجنبش میآیند و گلپای آنها مانند ستارگانی که از آسمان فرود آیند بر دیبای سبز باغ میریزند. هزاران نقشها و رنگها پشت سرهم جلوه کردند و ترنج سبز و زرد زیر برگهای سبز دیده میشود ...

ببفکنده لباس ماه آذر
 بسان گلبنان باغ پر بر
 بدست هر یک از یاقوت مجمر
 بجنباند درخت سرخ و اصفر
 همی باریده بر دیبای اخضر
 هزاران در شده پیکر به پیکر
 ترنج سبز و زرد از بار بنگر
 یکی چون بیضه بی بینی ز عنبر
 که ماه از بر همی تابد بر او بر

زمین بر سان خون آلوده دیبا
 بطعم نوش گشته چشمه آب
 چنان گردد جهان هزمان که گویی
 بتی باید کنون خورشید چهره
 بتی رخسار او هم رنگ یاقوت
 جهان طاوس گونه گشت و دیدار
 بدان ماند که گویی از می و مشک
 ز گیل بوی گلاب آید بدانسان
 دقیقی چهار خصلت بر گزیدست
 لب یاقوت رنگ و ناله چنک

بپوشیده لباس فرودینی
 گل اندر بوستانان بشکفیده
 تو گویی هر یکی حور بهشتی است
 سحر گاهان که باد نرم جنبد
 تو پنداری که از گردون ستاره
 نگار اندر نگار و لون در لون
 بزیر دیبه سبز اندر اینک
 یکی چون حقه بی از زر خفچه ست
 درخت سبز تازه شام و شبگیر

خواندن اینگونه ابیات انسان را بی اختیار بیاد منوچهری که موقع انتشار آن ناچار تازه جوانی بوده می‌اندازد. چنانکه خواهیم دید، اینگونه وصف و وزن در لحن منوچهری منعکس است.

نثر دوره سامانی

نثر فارسی در عصر سامانیان مانند نظم رو بترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها بطیّ زمان از میان رفته است و قسمتی از آسیب مصون مانده. از جمله آنها که بجامانده مقدمه شاهنامه‌یی است که بامر ابو منصور محمد بن عبدالرزاق حاکم طوس در حدود (۳۴۶ ه. ق) نوشته شده و دیگر کتاب سودمند ترجمه تاریخ طبری است که مترجم آن ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر عبدالملک بن نوح (۳۴۳-۳۵۰ ه. ق) و منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ ه. ق) بوده و آن را در حدود (۳۵۶ ه. ق) بحکم امیر منصور بیاری نقل کرده است. کتاب مزبور به نثری ساده و روان است و شیوه نویسندگی آن عصر را نشان میدهد و توان گفت: پس از مقدمه شاهنامه قدیمترین نثر بازمانده فارسی است.

دیگر از نوشته‌های فارسی منشور عصر سامانی ترجمه تفسیر طبری است که نیز بامر منصور بن نوح توسط نخبه‌ای از علماء ماوراءالنهر بعمل آمد. گذشته از اینها يك نسخه خطی ترجمه و تفسیر قرآن کریم باقی مانده است که بعضی از ایران شناسان تصور میکنند از دوره سامانی باشد. تألیفات دیگر هم هست که هنوز کشف یا منتشر نشده است.

اینک چند جمله بروجه نمونه از هر يك نقل میشود:

از مقدمه شاهنامه ابو منصور

«سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را پاداش و پادافره برابر داشت و درود بر برگزیدگان و پاکان و دین داران باد. خاصه بر بهترین خلق خدا

محمد مصطفی صلی الله وسلم وبر اهل بیت وفرزندان او باد .
 آغاز کار شاهنامه از گردآوریده ابومنصور المعمری دستور ابومنصور
 عبدالرزاق عبدالله قرخ. اول ایدون گوید در این نامه که تا جهان بود مردم گردانش
 گشته اند و سخن را بزرگ داشته و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند...»

از ترجمه تاریخ طبری

«سپاس و آفرین مر خدای کامگار و کامروان و آفریننده زمین و آسمان و
 آنکس که نه همتا (دارد) و نه انباز و نه دستور و نه زن و نه فرزند . همیشه بودو
 همیشه باشد و برهستی او نشانهای آفرینش پیداست و آسمان و زمین و روز و آنچه
 بدو اندر است و چون بخرد نگاه کنی بدانی که آفرینش او بر هستی او گواست
 و عبادت وی بر بندگان وی واجب و هویداست . سپاس داریم آن خدای را برین
 نکویها که با بندگان خویش کرده است و درود بر محمد پیغامبر بهترین جهان و
 گزین پیغامبران و نازنین ائمه فرزندان آدم و شفاعت خواه بندگان بروز بزرگ
 بر وی باد و بر خاندان وی آن گزیدگان و پسندیدگان.»

از ترجمه تفسیر طبری :

«و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه
 ترجمه کرده بزبان پارسی دری راه راست. و این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل
 مصحف بود این کتاب نبشته بزبان تازی و باسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر
 سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین.
 پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن بزبان تازی و چنان
 خواست کی مر این ترجمه کند بزبان پارسی و علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این
 ازیشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟!...»

اینک برای نمونه ترجمه سوره فاتحه را با مقدمه آن نقل میکنیم :
 «و اما سوره (را) فاتحه الکتاب گویند و ام الکتاب گویند و سبع المثانی گویند.
 اما فاتحه الکتاب از بهر آن گویند که همه قرآن بدین سوره گشاده شود...»

و اما ام‌الکتاب از بهر آن خوانند که مادر همه قرآن ابن‌سوره است و همه قرآن ازین سوره گشاده شود...

اما سبع‌المثنی از بهر آن گویند که این سوره هفت آیه است دوباره و این دوباره (آنست) که کلمتهای آن بیشتر مکرر است . چنان که گوید :
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ و دیگر بار گوید الرَّحْمٰن و گوید اِیَّاكَ و دیگر باره گوید :
 و اِیَّاكَ و گوید : الصّٰرِط و دیگر باره گوید صراط و گوید علیهم و دیگر باره گوید
 علیهم . و سبع‌المثنی این باشد».

سورة الفاتحه

«بنام خدای مهربان بخشاینده . شکر خدای را خداوند جهانیان . مهربان بخشاینده . پادشاه روز رستخیز . ترا پرستیم و از تو یاری خواهیم . راه‌نمای ما را راه راست . راه آن کسها که منت نهادی بر ایشان نه آن کسهای که خشم گرفته‌ای بر ایشان و نه گم‌شدگان از راه ...».

از همین نمونه‌های کوتاه توان دید که نثر فارسی در قرن چهارم بطور کلی ساده و روان بوده و عبارات پیچیده کم داشته و جمله‌ها کوتاه نوشته می‌شده و رسم‌الخط و تلفظ کلمات نیز نسبت برسم‌کنونی فرق داشته است.

علمای عربی نویسی ایران در دوره سامانی

سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده‌اند ، گذشته از اینکه بادیات فارسی رونقی دادند، اشعار و ادبیات عربی را هم تشویق کردند . بهر صورت خواه در بار سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی در هر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند . مخصوصاً ، بطوری که در سابق نیز اشارت رفت، در بار سامانی مجمع شعراء بود و بسیاری از ایشان بعربی شعر میگفتند، بلکه بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آنرا ترویج میکردند .

علمای ایرانی که در آن عصر بعربی تألیفات نموده‌اند بسیارند و کافی است

که در تاریخ و ادب ابن قتیبه و دینوری و حمزه اصفهانی و طبری، و در جغرافی ابن فقیه همدانی، و در حدیث محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه، و در طب محمد زکریای رازی، و در موسیقی و ادب اسحاق موصلی و در ریاضی و نجوم ابو معشر بلخی را نام بریم.

ابن قتیبه در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد. مانند **کتاب الشعر والشعراء** و **عیون الاخبار و ادب الکاتب**. وفات او را سال (۲۷۶ ه.ق) نوشته‌اند.

دینوری هم‌عصر و هم‌وطن ابن قتیبه بوده و **کتاب اخبار الطوال** و **کتاب الشعر والشعراء** او معروف است. کتابهای دیگر نیز در علوم و تاریخ و سیاست و ادب تألیف کرده است. تاریخ وفات او را باختلاف ۲۸۱ ه.ق و ۲۹۰ ه.ق گفته‌اند.

حمزه اصفهانی - در لغت و تاریخ استاد بود و تألیفات دارد. کتاب تاریخ او موسوم به **سنی ملوک العجم** معروف است، نیز کتابی در تصحیف از او باقی است. **بنام التنبیه علی حدیث التصحیف**. وفاتش در ۳۵۰ ه.ق یا ۳۶۰ ه.ق اتفاق افتاده است. **ابو جعفر محمد جریر طبری** - یکی از نخستین و بزرگترین مورخان اسلامی از اهل طبرستان بود که بسال ۲۲۵ ه.ق در آمل مازندران بدنیا آمد و گذشته از تاریخ عمومی مفصل و معروف، تفسیر قرآن نیز نوشت. تاریخ طبری از قدیمترین ایام تا حوادث سال ۳۰۲ ه.ق را در بردارد و حوادث دوره اسلامی را سه بسال آورده و عنوان آن **تاریخ الرسل والملوک** است. طبری مؤلفات دیگر نیز در مسائل شرعی و اخلاق تألیف کرد. وفات طبری بسال ۳۱۰ ه.ق در بغداد اتفاق افتاد.

ابن فقیه همدانی - از جغرافی نویسان مشهور بود و در حدود سال ۲۹۰ ه.ق **کتاب البلدان** را تألیف کرد.

محمد بن یعقوب کلینی - از نامیان محدثین شیعه بود و تألیف مهمش در حدیث **کتاب اصول کافی** است. کلینی در سال ۳۲۹ ه.ق در گذشت.

محمد بن علی معروف به **ابن بابویه** و ملقب به **صدوق** - از اهل قم و از سران فقهای شیعه محسوب است. کتاب **من لایحضره الفقیه** او از مراجع فقه شیعه است. وفات او را در سال ۳۸۱ ه.ق. نوشته‌اند. در جنوب تهران در قصبه معروف

بنام او «ابن بابویه» مدفون است .

ابوبکر محمد بن زکریای رازی - از اهل ری و از بزرگان حکماء و علماء بود. تولدش در حدود ۲۵۰ ه. ق در ری اتفاق افتاد. این دانشمند بزرگ و پزشک نامی نه تنها در علوم ادب و حکمت تتبع و تألیفات زیادی کرد، بلکه در علوم پزشکی مقامی بزرگ داشت . در ری و بغداد طبابت کرد و در بیمارستانهای این دو شهر به آزمایشها پرداخت . در فلسفه نیز دارای عقاید خاص بود و تعالیم او در این موضوع بشکل کتابی گرد آمده است. بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بود و در بیمارستان آنجا ریاست داشت. اقامتش در این شهر نامی که مرکز علوم اسلامی بود، میان سال ۲۷۵ ه. ق. و ۲۸۹ ه. ق. بوده است .

یکی از تألیفات معروف او در طب کتاب **حای** یا **الحای** است که در واقع آن را جامع علوم طبّی زمان باید دانست دیگر کتاب **الطب المنصوری** است که آن را بنام منصور بن اسحق سامانی حاکم ری تألیف کرد . غیر از این دو، کتابهای دیگر در طب دارد. رازی در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر استادی بسزا داشت و در ردیف نخستین شیمی دانهای عصر خود بود و از این رو در تاریخ شیمی جهان مقامی بلند دارد . وفات رازی را بسال (۳۱۳ ه. ق) نوشته اند که در ری اتفاق افتاد. تألیفات این ایرانی بزرگ را تا ۲۷۱ جلد نام برده اند که جمله آنها عبری و در موضوعهای طبّی و فلسفی و طبیعی و ریاضی و نظایر آنست .

اسحاق موصلی - ابو محمد اسحق بن ابراهیم موصلی اصلاً ایرانی و از خاندان های محترم ایران بود. و بمناسبت مولد خود که موصل است، به موصلی شهرت یافت . ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگ عصر خود بشمار میرفت ، ولی اسحق از پدر بیشتر ترقی کرد و بی آنکه علم موسیقی را تحصیل کند یا از ریاضی مطلع باشد، بذکا و هوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که از علم موسیقی یونان که در همان عصر ترجمه شد کم نمی ماند. گذشتد از موسیقی در فن حدیث و لغت و نحو استاد بود. وی شعر نیز خوب میسرود و بزرگان ادب ابیات او را می- پسندیدند . اسحاق بحکم فضائل مایل نبود بموسیقی مشهور شود . و میخواست با

اصحاب فقه یا ادب بمجالس خلفا در آید و بالاخره مأمون او را با رجال ادب و فقه بار داد. اسحاق سال (۱۵۰ هـ. ق) متولد گردید و در (۲۳۵ یا ۲۳۶ هـ. ق) وفات یافت. **ابومعشر بلخی** - جعفر بن محمد بن عمر منجم معروف به ابومعشر از مشاهیر ستاره شناسان و دانشمندان قرن سوم است. ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود و با **یعقوب بن اسحق گندی** فیلسوف مشهور عرب معارضه و او را بتعلیم و تعلّم فلسفه نکوهش میکرد. و عوام بغداد را بر او میثورانید. یعقوب در خفا کسان گماشت تا او را بحساب و هندسه متوجه ساختند. ابومعشر بلخی بتحصیل این دو علم همت بست و نیک فراگرفت. بعد بعلم نجوم پرداخت و مهارت بسیار یافت، چندانکه تألیف او در این علم بسی مهم است و فضایل منجمان باقوال و آراء وی متمسک میشوند. ابومعشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرده است. وفات او در سال (۲۷۲ هـ. ق) بهنگامی که نزدیک صد سال از عمرش رفته بود اتفاق افتاد.

عامری نیشابوری - یکی از دانشمندان ایرانی عصر سامانیان، یعنی قرن چهارم هجری، محمد بن یوسف عامری نیشابوری است که بیشتر تألیفاتش عبری است. وی از مولدش نیشابور به دیگر مراکز علمی ایران مسافرت کرد و در بغداد و ری و بخارا اقامت گزید و با علمای آن بلاد ملاقات و مفاوضات بعمل آورد. او را میتوان از حکمای اسلامی شمرد. تألیفاتش در مسائل فلسفی است. از آن جمله کتاب بس سودمند است در حکمت عملی یا اصول اخلاق بنام **السعادة والاسعاد** که واقعاً جا دارد بزبان پارسی نقل شود. زیرا در شرح اصول اخلاق روش علمی و مطالب بس متفن و سودمند دارد. این کتاب مرگب از شش قسم است و هر قسم ابوابی در مباحث اخلاقی دارد. مؤلف کتاب عامری نیشابوری بسال (۳۸۱ هـ. ق) از این جهان درگذشت.

مأخذها - تذکره‌های فارسی - در خصوص نفوذ ایران در عرب: کتاب اناسترانتسف (Inastrantsef) ترجمه انگلیسی بقلم نریمان چاپ هند. تتبعات اسلامی تألیف گلد زیهر (Goldzieher) فصل عرب و عجم (آلمانی) - تحقیقات

دهخدا در کتاب امثال و حکم جلد ۳ صفحه (۱۵۳۷) ببعده - تاریخ تمدن - اسلام تألیف فن کرمر (Von Kremer) (ج اول) - مقاله دکتر رضازاده شفق در مجله شرق منطبعة تهران سال ۱۳۰۹ هـ . ش شماره ۳ - کتاب فجر الاسلام وضحی - الاسلام تألیف احمد امین و دیگران چاپ مصر - مقاله دکتر رضازاده شفق راجع به ابن خلدون مجله ارمغان سال ۱۵ شماره ۶ - مقالات همایی در مجله مهر منطبعة تهران . مقاله کریستنسن (Christensen) در شماره های ۴ و ۵ سال اول همان مجله - مقاله اقبال در شماره ۲ سال دوم همان مجله - تاریخ سیستان چاپ کتابخانه خاور به تصحیح بهار - اوایل شعر فارسی تألیف جکسن (Jackson) (انگلیسی) - احوال و اشعار رودکی تألیف سعید نفیسی ۱۳۱۰ و جلد سوم همان کتاب ۱۳۱۹ تهران . - شعرای قبل از رودکی به قلم اته (Ethe) آلمانی که در فقه اللغه ایران و جداگانه طبع شده است - تاریخ ادبی بر اون جلد اول مخصوصاً فصل ۱۴ ترجمه علی پاشا صالح - تحفة الملوك چاپ تهران ۱۳۱۷ - چهارمقاله چاپ لیدن ۱۹۰۹ با حواشی محمد قزوینی - تاریخ ادبیات ایران دکتر ذبیح الله صفا - شعر العجم شبلی ترجمه فخر داعی . شعر و ادب فارسی زین العابدین مؤتمن - گزارش جشن هزار و صدمین سال رودکی مجله دانشکده ادبیات شماره ۳ و ۴ - تاریخ بلعمی از انتشارات وزارت فرهنگ بکوشش محمد پروین گنابادی - ترجمه تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، باهتمام دکتر محمد جواد مشکور تهران ۱۳۳۷ هـ . ش - تاریخ نظم و نثر در ایران تألیف سعید نفیسی جلد ۲ ۱۳۴۴ هـ . ش - لغت فرس اسدی بکوشش محمد دبیر سیاقی تهران (۱۳۳۶ هـ . ش) - السعادة و الاسعاد بکتابت و مباشرت مجتبی مینوی چاپ آلمان ۱۳۳۶ هـ . ش - مجله دانشکده ادبیات شماره ۳ سال ۴ طهران ۱۳۳۶ هـ . ش - ترجمه تفسیر طبری در هفت مجلد به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی تهران ۱۳۳۹ هـ . ش - شاعران کور - تألیف علی اکبر مشیر -

سلیمی تهران ۱۳۴۴ ه. ش. - احوال و آثار محمد بن جریر طبری تألیف شهابی (علی اکبر).
 در خصوص دانشمندان و عربی نویسان گذشته از منابع فوق رجوع شود به :
 یتیمه الدهر ثعالی - تاریخ ادبیات عرب تألیف برو کلمان (آلمانی) - ایضاً تألیف
 نیکلسن (انگلیسی) - محمد زکریای رازی تألیف دکتر محمود نجم آبادی - ایضاً
 مؤلفات و مصنفات رازی از دکتر محمود نجم آبادی - شرح حال ابن مقفع بقلم
 اقبال آشتیانی - تاریخ الحكماء قفطی - آداب اللغة الاسلامیة جرجی زیدان - فهرست
 ابن اللدیم - وفيات الاعیان ابن خلکان - طبقات الشعراء ابن قتیبه - خاندان نوبختی
 اقبال آشتیانی ۱۳۱۱ ه. ش. تهران .

دوره غزنوی - عهد فردوسی

دوره عظمت غزنویان که با روزگار شهرت فردوسی مقارن است ، علمای
 نامی داشته که در علوم و ادبیات استادان عصر بوده اند . ولی جای آن است که
 به ملاحظه ادبیات ملی، فردوسی را محور این عهد قرار دهیم. زیرا فردوسی نخستین
 سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار
 و آثار ملی، شاهنامه را که پیش از او دقیقی و دیگران شروع کرده و ناقص گذاشته
 بودند ، از نو آغاز کرد و بپایان رسانید ؛ و بدین واسطه داستان های باستان را
 بخاطر ها آورد و تاریخ روزگار گذشته را زنده کرد چنانکه خود گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی.

در این عهد علم و ادب رواجی یافت . امراء و وزراء که بعضی از آنان مانند:
 قابوس و شمگیر و صاحب بن عبّاد خود نیز از دانشمندان بشمار میرفتند ، فضلاء را
 تشویق و حمایت کردند . مناطق اقتدار و پایتخت های آنان مانند بخارا و سمرقند
 و طبرستان و ری و اصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود .

در همین عهد بود که سلسله غزنوی بکوشش سلطان محمود به اوج بزرگی
 رسید و شهر غزنه مرکز تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن شناسان را
 بدانجا راه آمد و شد بازگشت .

شهرت غزنویان با ترقی البتکین یکی از غلامان سامانیان آغاز شد. بعد از آن کار سبکتکین غلام و داماد البتکین بالا گرفت و در ۳۸۴ هـ. ق. از جانب نوح بن منصور سامانی امارت خراسان یافت. اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر سبکتکین بود که در سال ۳۸۹ هـ. ق. در بلخ جلوس و تا وفاتش که در ۴۲۱ هـ. ق. اتفاق افتاد سلطنت کرد. محمود استعداد نظامی داشت و در اندک مدّت قوی‌ترین حکمران خطّه ایران گردید، در هند فتوحات کرد و از معابد آنجا مانند سومنات و غیره خزائن بیاورد. این پادشاه بحمايت مذهب سنّت برخاست و تعصّبی بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً اسمعیلیّه را سخت دنبال و سیاست کرد.

محمود بزبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد. زیرا شعراء و ادباء را حرمت گذاشت و بیجهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند: عنصری و فرّخی و فردوسی او را مدح کرده‌اند. -- گویند: قریب چهارصد تن از شاعران در دربار وی گرد می‌آمدند. محمود خود نیز بیاری شعر می‌ساخته و در نثر فارسی دست داشته است.

در تذکره لباب الالباب این ابیات که در سوگواری همسر و معشوقش بنام گلستان است باو نسبت داده شده:

تا تو ای ماه زیر خاک شدی	خاک را بر سپهر فضل آمد
دل جزع کرد، گفتم: ایدل صبر	این قضا از خدای عدل آمد
آدم از خاک بود و خاکی شد	هر که زوزاد، باز اصل آمد.

نیز بموجب همان تذکره چون سلطان پس از آنهمه خوشگذارانی و کشورستانی کم‌کم پایان عمر را احساس کرد و نزدیکی مرگ را دریافت، این ابیات عبرت خیز را بسرود:

ز بیم تیغ جهانگیر و گرز قلعه‌گشای	جهان مسخّر من شد چو تن مسخّر رای
گاهی بعزم و بدولت همی نشستم شاد	گاهی بحرص همی رفتمی ز جای بجای
بسی تفاخر کردم که من کسی هستم	کنون برابر بینم همی امیر و گدای

اگر دو کله پوسیده برکشی ز دو گور سر امیر که داند ز کله گرای
 هزار قلعه گشادم بیک اشارت دست بسی مصاف شکستم بیک فشردن پای
 چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد بقای بقای خداست و ملک ملک خدای.

با این همه نباید در هنر پروری و قدر شناسی وی مبالغه بکار برد. بعضی از محققان دور می‌دانند سلطان محمود در فارسی باندازه کافی دارای ذوق بوده و بدقایق ادبی پی برده و قدر سخن را آنطور که باید و شاید شناخته باشد. چنانکه قدر سخنگوی بزرگی مانند فردوسی را در خور مقام او شناخت. بعلاوه محمود بآن حد که مدایح شاعران در بار میرساند سخی و زربخش نبود و سیم وزر را گاهی بدانش و هنر برتری میداد. چنانکه فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجانید. و میتوان گفت محمود در حمایت شعراء و نویسندگان تقلید شاهان سامانی را پیشه داشت و میخواست شعراء او را با سخنان نیکوستوده یمین دولت و امین ملتش دانند و حامی دین و سلطان مسلمینش خوانند.

بعضی از اعقاب محمود مانند سلطان مسعود و ابراهیم و بهرام شاه نیز طرفدار گویندگان و ادیبان بودند، ولی در این کار بیایه محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان معروض هجوم سلجوقیان گردیدند و از ترویج علم و ادب بازماندند. گرچه حکومت آنها در هندوستان تا ۵۸۲ ه.ق یعنی تا پایان سلطنت خسرو ملک تاج الدوله غزنوی ادامه یافت. نکته‌ای که باید بدان توجه شود اینست: با اینکه غزنویان ایران از نظر اسلاف خود غیر ایرانی بودند، ولی بتدریج بحکم طبیعت ایرانی شدند و حکومت آنها حکومت ایرانی محسوبست نه حکومت بیگانه.

اینک چند تن از نمایان شعرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام میبریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنها یعنی فردوسی برسانیم. حاجتی بتذکار نیست که اینان نخبه و نمونه‌ای هستند از صدها شاعر و نویسنده عصر غزنوی و اگر بنا بود از همه آنان سخن بمیان آید کتابی دیگر خاص آن عصر لازم میشود. کاش مجال بود از گویندگانی مانند: لیبی و لامعی و زینتی با زینبی و مسعود غزنوی و منشوری و

بهرامی و امثال آنان که خبری و ایبائی جسته و گریخته از آنان در کتب باقیمانده است بحث می‌کردیم. دانشجویان راست که در این باب به تذکره‌های متعدّد رجوع کنند. **عنصری** - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، در حدود ۳۵۰ ه.ق تولّد یافت. اصلش از بلخ بود و چنانکه گفته‌اند پدرش پیشه‌بازرگانی داشته و او نیز خود بشغل پدر اشتغال می‌کرده است تا درسفری دچار راهزنان شد و سرمایه‌اش از دست رفت. بعد از این واقعه درصدد تحصیل دانش برآمد و کسب هنر کرد و شهرت یافت و سرانجام بواسطه امیرنصر برادر کهنتر سلطان محمود که از ممدوحان اوست بخدمت آن پادشاه رسید.

عنصری روز بروز پیش سلطان تقرب جست تا لقب **ملك الشعرائی** یافت و طرف توجّه و مورد احسان او واقع گشت، و تمام شعرای دربار احترام او را واجب شمردند، و روز بروز بمقام و مرتبت او افزود و مانند رودکی جاه و مال بسیار بهم رسانید. چنانکه خاقانی گفته است:

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری .
 قسمت عمده اشعار عنصری قصاید اوست که اغلب آنها را در مدح سلطان محمود غزنوی و برادر او امیرنصر و پسرش سلطان مسعود و برادر او امیر یوسف گفته و اعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح داده است. الحق در اغلب آن قصاید داد سخن را داده و معانی دقیق در قالب عبارات محکم و نغز و روان آورده و کلماتش با حسن انسجام ادا شده است. وی بطور حتم از مدیحه‌سرایان درجه اول بوده است و بیجهت نیست که معاصر او منوچهری که خود از استادان بود او را ستود و در خطاب به شمع چنین گفت:

توهمی تابمی و من بر توهمی خوانم بمهر هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن
 اوستاد اوستادان زمانه عنصری عنصرش بی‌عیب و دل‌بیغش و دینش بیفتن
 شعر او چون طبع او هم بی‌تکلف هم بدیع طبع او چون شعر او هم با ملاحظت هم حسن
 نعمت فردوس يك لفظ متینش را ثمن گنج باد آورد يك بیت مدیحه‌ش را ثمن

تا همی خوانی تو اشعارش همی خوابی شکر تا همی گویی تو ابیانش همی بویی سمن.
توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری تواند کرد
نیامده بود، مگر رودکی که وی را سبقت فضل و کمال بود و عنصری خود بفضل و
برتری او اقرار داشت.

سبک عنصری - عنصری غالباً قصیده را بمقدمه‌ای در تغزل و تشبیب شروع
میکند و بعد سخن را بمدح ممدوح میرساند.

این شیوه را بعض معاصران او نیز بکار بردند. وی درغزل نیز دست داشت
گرچه در آن فن سبقت رودکی را تصدیق کرده و گفته است:

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست.
دیوان قصاید عنصری باقیست و دوهزار و اندی بیت دارد و گفته‌اند در اصل
سی هزار بیت داشته است.

چنانکه گفته شد هنر نمایی عنصری عمده در مدیحه سرایی اوست و قسمت
عمده مدایح او متوجه است به سلطان محمود و جنگها و دلیریهای آن پادشاه. شاعر
در سفرهای وی ملتزم رکاب بود و قایع را مشاهده میکرد و ممدوح خود را با
صفهای عالی و مزیت‌های دقیق خیالی متصف میساخت:

طلعتش مانند خورشید منور، همتش از دعای ابدال برتر، نعمتش مانند ریگ
بیابان و سخاوتش مثل دریای بیکرانست، جودش عین وجود و کینش مایه عدم است،
رایش درد دل عقل فروزد و رویش در تن جان فزاید، قرار زمین و مدار آسمان است. دریای
سخا و بوستان وفاست، سفینه ادب و قطب علم و گنج هنر است، شیر در مقابل شمشیر
او مانند برگ رزان در برابر باد خزانست، گردنکشانش را بگرم میکشد و مغز بداندیشان
را به تبر میکوبد... تقریباً کلیه قصاید او متوجه بمدح و توصیف سخا و وفای و دانش
و شجاعت و ناموری و عدلپرووری حکمداران بوده است. پس، از این شاعر، غیر از فن
خود که مدیحه سرایی است انتظاری نباید داشت. و چنانکه گفته شد: الحق در این
فن تواناست. یعنی کلمات برگزیده و مفید معنی را با حسن انتخاب و صفای قریحه بهم

نیک پیوند داده و معانی دقیق و شعر شیوای ریشیقی بوجود آورده است. شعرش نه مانند شعر فرخی ساده است و نه مثل بعضی اشعار منوچهری معروض تنافر لغات و دشوار و ناهنجار، بلکه استوار و متین و در عین حال صاف و روان و مانند آب در جریانست. قصایدی مانند: «چه چیز است رخساره و زلف دلبر...» «چنین بماند شمشیر خسروان آثار...» و نظایر آن شاهد این قول است.

اینک چند بیت از مدیحه‌ای که سازش کلمات و آهنگ لغات و انتساق صفات را بنیکی نشان میدهد نقل میشود که وصفی شیوا از شمشیر سلطان کرده است و سپس بستایش خود او گریز زده:

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان	بی‌روان تن پیکری پاکیزه خون در تن روان
ار بجنبایش آبت، ار بلرزانی درخش	ار بیند ازیش تیر است، ار بخمانی کمان
آیند دیدی برو گسترده مرءارید خورد	ریزه الماس دیدی بافته بر پرنیان
بوستان دیدار آتشکار، نشناسد خرد	کآتش افروخته است آن یا شکفته بوستان؟
تا بدست شاه باشد، مار باشد بی‌فسون	کشتن بدخواه او را تیز باشد بی‌فسان
شاه گیتی خسرو لشکرکش لشکرشکن	سایه یزدان شه کشورده کشورستان
زیر کردارش بزرگی، زیر گفتارش خرد	زیر پیمانش سپهر و، زیر فرمانش جهان
پست گشته راستی، از نام او گردد بلند	پیر گشته مردمی، از یاد او گردد جوان
ای خرد را جان و جان را دانش و، دل را امید	پادشاهی را چراغ و، نیکنامی را روان
بر سپهر مهر مهری، بر نگین داد مهر	در سر گفتار چشمی، در تن کردار جان
کوه‌کان بادوزان گردد بجنبش اسب‌تست	کوه‌گردد زیر زین و باد گردد زیر ران
کار خواهی کار بخشی کار بندی کار ده	کار بینی کار جویی کار سازی کاردان
شادی و شاهی توداری، شاد باش و شادزی	جامه شادی تو پوش و نامه شادی تو خوان.

در مطالعه این ابیات و نظایر آن درمی‌یابیم که کلمات، زیبا و گوشنواز است و حسن تألیف و معانی و طرز ادای آنها هرگز ساده و عادی نیست. یعنی هر کسی را آوردن آنها مقدور نباشد. از طرف دیگر سنگین و مغلط و ناروان هم نیست و حداً اعلیٰ

یک مدح لطیف که رسم آن زمان و قرن مهم شاعران بوده بجای آورده یعنی هنری بزرگ نموده است .

باز اگر در این قصیده که نظایرش در دیوان عنصری کم نیست غور کنیم، مشاهده میکنیم: گذشته از وصف شمشیر و مدح پادشاه و هنر نمایها، در آنجا که شاعر حکمران زمان را برای بلند داشتن راستی و حمایت از مردمی ترغیب میکند، حقیقتی جلوه گر است که دلیل ذوق روحانی اوست . همچنین از اشارات این قصیده، کمابیش به گوشه‌ای از تمدن آن زمان ایران که هزار سال پیش باشد میتوان نظر انداخت و پی برد که در محافل و خانوادہ‌هایی رختهای پر نیان الماس باف و آئینه‌های مروارید گسترده وجود داشته است، زیرا در چنان وصف محسوس سخن از نادیده و نایافته مفهومی پیدا نمی‌کرد . در اشعار عنصری اشاراتی نیز به مراسم و اعیاد زمان آمده است. از آن جمله است این قصیده در وصف جشن سده که در بهمن ماه بر پا میشده و از پر تو چراغانی و نور افشانی شب چون روز میشده است :

ز افریدون و از جم یادگار است
کز نور تجلی آشکار است
و کرب روز شد، خوش روزگار است
که بس پر نور و روحانی دیار است
که وهم هر دو تن در یک شمار است
همه اجسام این اجزای نار است
چرا باد هوا بیجاده بار است؟!
که برگش اصل و شاخش صد هزار است
عقیقش گنبد زرین نگار است
چرا تیره وش و همرنگ قار است؟!
چرا امشب جهان چون لاله زار است؟!
شرار آتش نمرود و نار است .

سده جشن ملوک نامدار است
زمین امشب تو گویی کوه طور است
گر این روز است، شب خواندش نباید
همانا کاین دیار اندر بهشت است
فلک را با زمین انبازی هست
همه اجرام آن ارکان نور است
اگر نه کان بیجاده است گردون
چه چیز است آن درخت روشنایی
گهی سرو بلند است و ، گهی باز
ورایدون کو بصورت روشن آمد
گر از فصل زمستان است بهمن
بلاله مانند این ، لیکن نه لاله است

از اشعار عنصری که در آن زکری از وقایع تاریخی مانند جنگ‌های سلطان محمود و محل‌های وقوع آنها آمده است، میتوان چند بیت زیرین را نمونه گرفت:

اگر شجاعت گویی، بکودکی در غور
بچنگ غزنی آن لشکری چو ابرسیاه
دو بست پیل در آن دشت هر یکی کوهی
بچنگ مرو که از اوز کند تادر ری
ور از هیاطله گویم، عجب فرومانی
خدا یگان خراسان بدشت پیشاور
به مولیان شد و در ره دو بست قلعه گشاد
که هر یکی را صد بند بود چون خیر.

پس گذشته از استادی در معنی و لفظ مناسب باشرا یطمدح که عمده هنر پردازی شاعر در این قصاید همانست و باید آن را از همان نظر نگریست، در قسمتهایی و صف‌های اجتماعی و اطلاعات تاریخی و جغرافیایی و پندهای اخلاقی هم که از لحاظ عصر درخور است، در این اشعار توان یافت که در ضمن مدح ممدوح را بشجاعت و مردانگی و دانش و داد تشویق میکند. و بسا که فواید اجتماعی نیز از آن حاصل میگردد. در قصیده‌ای گوید:

چهار وقتش پیشه چهار کار بود
بوقت قدرت عفو و، بوقت زلت رحم
کسی ندید و نه بیندش ازین چهار جدا
بوقت تنگی رادی، بوقت عهد وفا.

که در حقیقت اینگونه صفات را بدین تعبیرات جزیل بممدوحش تلقین میکند. در قصاید دیگر نیز این سنخ ابیات پندآمیز دیده میشود، مانند ابیات زیر:

چو مرد پر هنر از خویش ایمنی دارد
نه رهنمای بکار آیدش، نه اختر گیر
رود بدیده دشمن بجستن پیکار
ندفال گوی بکار آیدش، نه خواب گزار

کسیکه بر تو مزور کند حدیث کسان
دهان آنکس پر خاک باد و خاکستر

چگونه پُرد مرغی که بسته دارد پیر؟!
 که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر
 میان طبع من و تو میانه هست نگر
 تو از پلیدی و مردار پر کنی زاغر



نه هر که کان کند او را بگوهر آید کار.



از آن خجسته رسوم و از آن خجسته سیر
 که چند روز بماند نهاده با عنبر
 سری که بالش جوید نیابد او افسر
 نه ملک باید مرد و نه بر ملوک ظفر.

از این چند بیت نیک پیداست که شاعر بر لطایف اخلاق بشری واقف بوده.

عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی، در مثنوی نیز مهارت داشته است.

گویا قصه **وامق و عذرا** را نخست او بنظم کشیده. همچنین مثنویهای دیگر مانند:
سرخ بت و خنگ بت و شاد بهر وعین الحیات باو نسبت داده شده است که
 داستانهای ایرانی بوده اند. عنصری بسال ۴۳۱ ه. ق بدرود زندگانی گفت.

عسجدی - از معاصران عنصری و از شعرای معروف دربار محمود غزنوی

یکی ابو نظر عبدالعزیز بن منصور مروزی متخلص به عسجدی بود که او نیز قصایدی
 در مدح محمود ساخته و افسوس که چیز زیادی از آنها بماند نرسیده است. گرچه تذکره
 نویسان او را از عطایای سلطان بهره مند دانسته اند، ولی از فحوای کلام خود او
 معلوم میشود جاه و رفاه عنصری را نداشته و در زحمت بوده است، چنانکه گوید:

فغان ز سفلی و علوی و ثابت و سیار

چه اعتماد بر این روزگار ناهموار؟!

از آن بهره شکایت نمیکنند احرار.

کسیکه مایه ندارد، سخن چه خواهد گفت؟

بیاز گفت همی زاغ: همچو یارانیم

جواب داد که مرغیم جز بجای هنر

خورد از آنکه بماند ز من ملوک زمین

نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد

عجب مدار که نامرد مردی آموزد

بچندگاه دهد بوی عنبر آن جامه

دلی که رامش جوید نیابد آن دانش

ز زود خفتن و از دیر خاستن هر گز

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار

چه اعتبار بر این اختران نامسعود؟

جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر

عسجدی غیر از مدیحه اشعاری دیگر سروده و از قطعات معدودی که از او باقیست پیداست که وی درسخن قدرت داشته و در وصف و تشبیه ماهر بوده . قصیده‌ای شیوا از او در مدح سلطان محمود و فتح سومنات که بتاریخ ۴۱۶ هـ . ق اتفاق افتاد نقل شده که ابیات ذیل از آنست:

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد	کردار خویش را علم معجزات کرد
آثار روشن ملکان گذشته را	نزدیک بخردان همه از مشکلات کرد
بزود ز اهل کفر جهان را بر اهل دین	شکر دعاء خویشان از واجبات کرد
محمود شهریار کریم آنکه ملک را	بنیاد بر محامد و بر مکر مات کرد
شطر نج ملک باخت ملک با هزار شاه	هر شاه را بلعب دگر شاه مات کرد
شاهها تو از سکندر بیشی بدان جهت	کاوهر سفر که کرد بدیگر جهات کرد
عین الرضاء ایزد جوینی تو در سفر	باز او سفر بجستن عین الحیات کرد.

وفات او در ۴۳۲ هـ . ق یا چند سال بعد اتفاق افتاد . با اینکه دیوانی باو نسبت داده‌اند که گویا سه هزار بیت داشته است ، اکنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی که در تذکره‌ها بنام او یافت میشود چیزی بدست نیست . در قطعه‌یی که از او مانده است میگوید : آدمی باید مهر بان و نیکو کار باشد تا مردم قدر او را بدانند و از غم او غمگین شوند، نه اینکه چنان باشد که از مردنش شادمان گردند :

چرا نه مردم عاقل چنان بود که بعمر	چو در دسر کندش مردمان دژم گردند
چنان چه باید بودن که گرسرش پیری	بسر بریدن از دوستان خرم گردند.

غضایری - دیگر از معاصران عنصری غضایری رازی است که مقرش در عراق بوده و بدر بار بهاءالدوله دیلمی انتساب داشته و مداحی او را میکرده . غضایری در قصیده تواناست و در مدح مبالغه کرده است .

شهرت وی بواسطه قصیده‌ایست در مدح سلطان محمود بمطلع ذیل :

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمال مرا بین که بینی کمال را بکمال.

شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان سخن گفته است. عنصری باقصیده‌ای بهمان وزن بدو پاسخ داده و غضایری نیز بوی جواب ساخته و این اشعار مناظرهٔ دو شاعر از قدیمترین نمونه‌های نقد ادبی است. قصاید غضایری از لحاظ مقایسه سبک شیوهٔ زمان خواندنیست.

فرّخی - از شعرای بزرگ دربار محمود یکی نیز ابوالحسن علی بن جولوغ متخلص به فرّخی از اهل سیستان بود. چنانکه خود در این بیت اشاره بوطن خویش کرده است: من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است وز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر پدر فرّخی جولوغ در خدمت امیر خلف بانو صاحب سیستان بسر میبرد. امیر ابواحمد خلف بن احمد بن محمد بن لیث صفاری حکومت سیستان داشت و حامی علم و ادب بود. بسال ۳۹۳ هـ ق مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹ هـ ق وفات یافت. او را بنام مادرش بانو امیر خلف بانو هم می‌گفتند. فرّخی ذوق لطیف و قریحهٔ خوب و آواز خوش داشت و چنگ نیکو میزد. در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گفت در آن فن طرز خاصی بوجود آورده است.

پیش از آنکه بدربار محمود رسد. در سیستان خدمت دهقانی می‌کرد و چون از صلّه و انعام ابوالمظفر احمد بن محمد امیر چغانیان آگاه گشت، قصد دربار او کرد. چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر و ابوالمظفر بخاندان موسوم به آل محتاج یا ملوک چغانیان منسوب بود که قرن چهارم در آن ولایت حکومت می‌کردند. شاعر همراه کاروانی شد و قصیده‌یی که چند بیت از آن نقل میشود در وصف شعر خود و مدح امیر گفت:

با کاروان حله برفتم ز سیستان	با حله‌یی تنیده ز دل بافته زجان
با حله‌یی فریشم ترکیب او سخن	با حله‌یی نگارگر نقش او زفان
هر تار او برنج برآورده از ضمیر	هر پود او بجهد جدا کرده از روان
از هر صنایعی که بخواهی براو اثر	وز هر بدایعی که بخواهی براو نشان
نه حله‌یی کز آب مراو رارسد گزند	نه حله‌یی کز آتش او را بود زیان.

تا گوید :

تا نقش کرد بر سر هر نقش بر نوشت مدح ابوالمظفر شاه چغانیان ؛
 چون به چغانیان رسید ، امیر برای داغ کردن کزگان بداغگاه رفته بود . پس
 قرّخی قصیده خود را به خواجه عمید اسعدکه پیشکار ابوالمظفر بود عرضه داشت .
 و او قرّخی را باخود بداغگاه برد و درضمن از او درخواست نمود تا شعری در
 وصف داغگاه بسازد . و او همان شب قصیده معروف داغگاه را نظم کرد که مطلع آن
 این است :

تا پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار پر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار .
 روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند . امیر شعر شناس بود و از این قصیده
 حیرت کرد و شاعر را بنواخت و صلّه فراوان بخشید .

بعد قرّخی بدربار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را هم چنان
 گرامی داشت و او بدربار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جلال
 پیدا کرد . چنانکه خود در قصیده ای گوید :

با ضیعت آبادم و باخانه آباد با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
 هم بارمه اسبم و هم با گله میش هم با صنم چینم و هم با بت فرخار
 ساز سفرم هست و نوای حضرم هست اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
 از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی وز فرش مرا خانه چو بتخانه فرخار .
 با اینکه شاعر اینگونه غرق نعمت و ملازم حضرت بود ، گاهی هم مورد عتاب
 واقع میشد . چنانکه در قصیده بمطلع :

ای ندیمان شهریار جهان ای بزرگان درگه سلطان .
 یکی از این موارد را گفته و از بزرگان دربار سلطان شفاعت طلبیده و از
 روزگار تقرب خود بیادشاه چنین یاد کرده است :

شاه گیتی مرا گرامی داشت نام من داشت روز و شب بزبان
 باز خواندی مرا ز وقت بوقت باز جستی مرا زمان بزبان

گاه گفتی بیا و رود بزن گاه گفتی : بیا و شعر بخوان !
 از فحوای سخنان شاعر پیدا است که این عتاب از بزرگترین منعم و حامی او
 یعنی از ابواحمد محمد پسر سلطان محمود بوده است . در هر صورت بجز یکی دو
 مورد دیگر بوی درد و اندوه از سخن فرّخی نمی آید و معلوم میدارد در واقع شاعر
 در فراوانی و تن آسانی زیسته و روزگار خود را با ساز و آواز و شعر سازی و
 عشقبازی بسر برده و دلش درگرو خوبان بوده است ، چنانکه گفته :

مرا دلیست گروگان عشق چندین جای عجبت از دل من دل نیافریده خدای
 دلم یکی و در او عاشقی گروه گروه تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای .
 فرّخی قسمت عمده قصاید خود را در دربار غزنوی سرود . سلطان محمود
 و پسرانش ابو احمد محمد و مسعود و برادرش امیر یوسف و وزراء و ندمای آنان
 را مدح کرد و از آن جمله در ستایش ابواحمد محمد چنین گفت که هدفش تحریض
 آن حکمدار است به حقگزاری و راستگویی :

چهار چیز گزین بود خسروان را کار نشاط کردن چوگان و بزم و رزم و شکار
 ملک محمد محمود آمد و بفرود بر آن چهار بتوفیق کردگار چهار
 نگاهداشتن عهد و برکشیدن حق بزرگ داشتن دین و راستی گفتار .
 بدیهی است در مواردی هم با کمال تأسف اعمال ستمگرا نه محمود و امثال
 او را که نتیجه تعصّبات خشک بود در ردیف اعمال نیک مورد مدح و ثنا قرار میداد .
 دیوان فرّخی بیشتر از نه هزار بیت است و گذشته از قصاید ، غزلیات و قطعات
 و ترجیع بند و رباعیات را حاوی است . معاصران و اخلاف فرّخی مانند عنصری
 و رشید و طواط و دیگران او را ستوده اند .

سبک و مذاق فرّخی - فرّخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با
 وصف بدایع طبیعت شروع میکند و در تغزل قدرت نشان میدهد . بطور کلی این شاعر
 در لفظ و معنی مهارت بسزا دارد و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار میبرد و از تعقید و
 تکلف اجتناب میورزد . و غالباً اشعار را ساده و شیرین می سراید . برای نمونه میتوان

قصیده‌ای را که باوصف ابر شروع میکند متذکر شده که در عبارات و تشبیهات آن صفت سخن پردازای شاعر هویداست و مطلع آن قصیده این است :

بر آمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا

چورای عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

قرخی درمدح و ستایش بسبک زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمند به ممدوح خود می‌بخشد. ممدوح او سخن آرا و سخنور است، مردمی کیش او وجود و بخشش، مذهب اوست. زردر نظرش مانند کاهست، دلش مانند دریا فراخ و بیکران و کفش مانند دریا گوهر فشانست. جهان را بتدبیر میگرداند. در چهره اش روزبهی پیدا است. داد میدهد و دانشمند را مینوازد. شاهان ازو بشاهی و آزادگی داستان زنند. چون روز جنگ شمشیر کشد مریخ از قوس راه خود را گم میکند و حمل را از عقب باز نمی‌شناسد و هراس بر دلها می‌نشیند. اختر نیک و بخت بلند دارد، عهدنگهدار و حقیرست و دیندار و راست گفتار است.

از این معانی که در غالب قصاید وی آمده است، توان دید که شاعر چگونه با سخنان شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خود را در صفات نیک تشویق و اگر بعضی آن صفات را نداشته‌اند بدان ترغیب میکند.

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل، یعنی آوردن ابیات شورانگیز در آغاز قصاید و وصف زیبایی طبیعت و سخن از بهار و نوروز و می و معشوق است. اینک نمونه تغزلی از قصیده معروفی درمدح سلطان محمود که در بالا اشاره بدان شد. در این قصیده هم تصویری لطیف از ابر بعمل آمده و تشبیهات نغز بکار رفته است :

بر آمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا
چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده
چو گردان گردبادی تندگردی تیره اندرو
چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا
تو گویی موی سنجابست بر بیروزه کون دیبا
بساز مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش
چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا
تو گویی موی سنجابست بر بیروزه کون دیبا
بساز مرغزار سبز رنگ اندر شده گردش

تو کفتی آسمان دریاست از سبزی و بر رویش پیر و از اندر آورده است ناگه بچگان عنقا.
می بینیم که استاد در این چند بیت طبیعت را بسخن مینگارد. توده های ابر را
مانند رای عاشقان و طبع دلباختگان گردان و شیدامی بیند و آنهارا به سیلابی که میان آب
ساکن آید یا بگر دبادی که در هوا بر خیزد یا بمرغزار گردنده و بچگان عنقا که بر روی
چمنزار پیر و از در آیند تشبیه میکنند. اشاره شاعر به آینه چینی و دیبای پیروزه گون
که بر آن موی سنجاب گسترده باشند، وصفی از تمدن هزار سال پیش ایران و وجود
رختهای نفیس و ابزار زیبای تزیینی میکند و از نظر تاریخ فرهنگ ملی ما قابل مطالعه
است. در مدیحه یی دیگر که باز روی سخن بدان پادشاهست، نشأه بهار و نقشه گلزار
و نسیم گل و نغمه قمری و بلبل را با این سخنان نغز و وزن نشاط آوردنشین می ستاید:

بدین خرّمی جهان، بدین تازگی بهار بدین روشنی شراب، بدین نیکویی نگار
یکی چون بهشت عدن، یکی چون هوای دوست یکی چون گلاب بلخ، یکی چون بت بهار
زمین از سرشک ابر، هوا از نسیم گل درخت از جمال برک، سرکه زلاله زار
یکی چون پرند سبز، یکی چون عبیر خوش یکی چون عروس خوب، یکی چون رخسار یار
تذرو عقیق روی، کلنگ سپید رخ گوزن سیاه چشم، پلنگ ستیزه کار
یکی خفته بر پرند، یکی خفته بر حریر یکی رسته از نهفت، یکی جسته از حصار
ز بلبل سرود خوش، ز صلصل نوای نغز ز ساری حدیث خوب، ز قمری خروش زار
یکی بر کنار گل، یکی در میان بید یکی زیر شاخ سرو، یکی بر سر چنار
هوا خرّم از نسیم، زمین خرّم از لباس جهان خرّم از جمال، ملک خرّم از شکار.

با وجود این وصف های جاذب طبیعی، شعر فرّخی از تشبیهات خیالی و استعاره
و کنایه خالی نیست. شب را بزنگی و سپیده صبح را بدنندان او و نور سفید رو را به
ردای قصب و قدرابه سرو و صورت را بماه و شراب را به عقیق مذاب و سبزه زار را به پرند
نیلگون و بید را به پرطوطی و ارغوان را به لعل بدخشی و باغ را به بوقلمون تشبیه نموده
است. و اینگونه تشبیهات که در ادبیات ما فراوانست، اگر درست ترسیم طبیعت
را نمودار نمیسازد، از طرف دیگر نماینده باریکی فکر و لطف قریحه و فراخی

خیال است. و در هر صورت توان گفت: تغزلهای استاد طرحهای غریب ریخته و رنگ آمیزیهای بدیع بکار برده و نشاط و نشأه طبیعت را خوب بسلك سخن کشیده است. اینک چند بیت دیگر از اینگونه سخنان:

کل بخنیدید و باغ شد پدرام	ای خوشا این جهان بدین هنگام
چون بناگوش نیکوان شد باغ	از گل سیب و از گل بادام
همچو لوح زمردین گشته است	دشت همچون صحیفه زرخام
باغ پر خیمه‌های دیبا گشت	زند و افان درون شده بخیم
گل سوری بدست باد بهار	سوی باده همی دهد پیغام
که ترا بامن ار مناظره ایست	من بیاغ آمدم، بیاغ خرام.

قرّخی در نمودن احساسات شادی و اندوه و شوق وصال و درد جدایی و دیگر عواطف بشری نیز سخن آرای ماهر است و شعرش نشان می‌دهد که وی اهل دل بوده و اوضاع جهان و حالات مردمان بیدرنگ در آینه ضمیر او نقش بسته و متأثرش میساخته است قصیده شیوای مؤثر در مرثیه سلطان محمود که با مطلع: شهر غزنی نه همانست که من دیدم پار چه فتاده است که امسال دگر گون شد کار؟ آغاز می‌کند، این حقیقت را نشان می‌دهد. همچنین است ابیات ذیل که درد جدایی را در آنها جلوه داده است:

دل من همی داد گفتمی گواپی	که باشد مرا روزی از تو جدایی
بلی هر چه خواهد رسیدن بمردم	بر آن دل دهد هر زمانی گواپی
من این روز را داشتم چشم‌وزین غم	نبوده است با روز من روشنایی.

برخی از اشعار قرّخی معانی تاریخی دارد، زیرا وی ندیم سلطان محمود و در بسی از سفرهای هند همراه او بود. پس از جنگها و فتوحات سلطان در قساید خود سخن بمیان آورده است و بسا که از این قساید برای وقایع و نامها و جاهای تاریخی استفاده توان کرد. اینک مطلع‌های برخی از اینگونه قساید تاریخی:

بهار تازه دمیدای بروی رشك بهار
بیا و روز مرا خوش کن و نبیدیار



فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آرز که نور احلاوتیست دگر.



بخندد همی باغ چون روی دلبر ببوید همی خاک چون مشک از فر



ترکش ای ترک بیکسو فگن و جامه جنگ چنگ بر گیر و بنه درقه و شمشیر از چنگ



در ضمن این قصاید تاریخی ابیاتی نیز میتوان یافت که اخلاق و صفات نامداران زمان و مراسم و آیین عصر در آن نمودار است، مانند آنچه در باب مجالس سلطان و جشنهای نوروز و مهرگان گفته یا آنچه در وصف داغگاه ابوالمظفر چغانی ساخته . در خاتمه باید گفت : فرّخی از قصیده گویان درجه اول ایرانست . در سخن تواناست . طبعش روان و قصایدش صریح و آسانست و پیچیدگی و معانی دقیق فلسفی و مطالب علمی در آن نیست بلکه شعرش نماینده ذوق و فریحه است . حس و وزن و موسیقی شناسی او در آهنگ و پیوند نظم او مؤثر بوده و سخنش را از هرگونه تعقید و درشتی برکنار داشته است . تاریخ وفات فرّخی را سال ۴۲۹ هـ. ق. نوشته اند و بفحوای بیتی که شاعر معاصرش سرود، وی موقع مرگ جوان بود.

اینک ابیاتی از قصیده داغگاه که از طرفی نمونه سخنپردازی شاعر و از طرفی نمودار بخشی از مراسم و جشنهای آن عصر است نقل میشود :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

پر نیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

خاک را چون ناف آهو، مشک زاید بقیاس

بید را چون پَر طوطی، بر گک روید بشمار

دوش وقت نیمشب بسوی بهار آورد باد

حبّذا بادشمال و خرّما بسوی بهار

بادگویی مشک سوده دارد اندر آستین
 باغ گویی لعبتان ساده دارد در کنار
 ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مُرسله
 نسترن لؤلؤی لالا دارد اندر گوشوار
 تا بر آمد جامهای سرخ رنگ از شاخ گل
 پنجه‌ها چون دست مردم سر بر آورد از چنار
 باغ بوقلمون لباس و ، راغ بوقلمون نمای
 آب مروارید رنگ و ابر مروارید بار
 راست پنداری که خلعتهای رنگین یافتند
 باغهای پرنگار از داغگاه شهریار
 داغگاه شهریار اکنون چنان خرم بود
 کاندرو از نیکویی حیران بماند روزگار
 سبزه اندر سبزه بینی، چون سپهر اندر سپهر
 خیمه اندر خیمه بینی، چون حصار اندر حصار
 سبزه‌ها با بانگ رود مطربان چربدست
 خیمها با بانگ نوش ساقیان میکسار
 روی هامون سبز چون گردون ناپیدا کران
 روی صحرا ساده چون دریای ناپیدا کنار
 اندران دریا سماری ، وان سماری جانور
 وندران گردون ستاره ، وان ستاره بیمدار
 بر در پرده سرای خسرو پیروز بخت
 از پی داغ آتشی افروخته خورشید وار
 بر کشیده آتشی چون مطرد دیبای زرد
 گرم چون طبع جوان وزرد چون زر عیار

خسرو فرخ سیر بر باده دریا گذر
 با کمند اندر میان دشت چون اسفندیار
 اژدهاگردار پیچان در کف رادش کمند
 چون عصای موسی اندر دست موسی گشته مار
 گردن هر مرکبی چون گردن قمری بطوق
 از کمند شهریار شهرگیر شهردار
 هرکرا اندر کمند شصت یازی درفکند
 گشت داغش برسرین و شانه و رویش نگار



منوچهری - ابوالتّجم احمد منوچهری از دامغان بود. تخلص خود را از نام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس وشمگیر پنجمین حکمران زیاری (۴۲۰-۴۰۳ ه. ق.) گرفته است. بعضی تذکره نویسان او را شصت گله نیز نامیده‌اند ولی گویا این لقب از اشتباه اسم و تخلص او با اسم احمد بن منوچهر شصت گله پیش آمده باشد. **احمد بن منوچهر** از شعرای سده ششم بوده است و رواندی مؤلف تاریخ راحة الصدور در میان معاصران خود از او نام برده و او را بلقب شصت گله خوانده است.

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده مشکل است او را از شعرای درباروی شمرد. زیرا در میان اشعار او نامی از محمود دیده نمیشود. آنچه بر ما معلوم است قبل از سال ۴۲۶ ه. ق. است که مسعود بگرگان رفت، منوچهری درغزنه بوده است و بخدمت آن سلطان پیوسته. بهر صورت منوچهری را میتوان شاعر دربار مسعود شمرد. زیرا اغلب قصاید او در مدح آن پادشاه و وزراء و امرای اوست.

سبک و افکار منوچهری - از سخن منوچهری پیدا است که وی اشعار متقدمین

۱- آل زیار (۳۱۸-۴۳۴ ه. ق.) در حوالی طبرستان و جرجان حکومت داشتند.

خاصه سخن سرایان تازی را زیاد خوانده و نسبت بدان انسی پیدا کرده است، چنانکه گوید:

«من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبر»

و اتفاقاً نیست که نام شماره‌ای از شعرای گذشته و معاصر ایران و عرب را در دیوان خود می‌آورد و از مضامین آنها نقل میکند، مانند: ذکر از اطلال و دمن و یاد از دیار مندرس و حدیث قافله و جدایی از محبوب و مسافرت با شتر و وصف بیایان و صحبت از خار مغیلان و تصویر ستاره‌ها از سهیل و سماک.

شاعر گذشته از شعر و مضامین عرب، در لغت عرب هم تبخّر داشته است و نه تنها مانند بعضی از معاصران خود مضامین و اسلوب عرب را اقتباس کرده، بلکه گاهی عین لغت‌های غریب و ترکیب‌های ناروای عربی را مانند: «معنبر ذوائب، معقد عقایص، مسلسل غدایر، سجنجل ترائب» داخل شعر فارسی کرده و قافیه پردازیهای نابجای ثقیل مانند کواعب و نجائب و مراحب و محجن و معگن روا داشته است. چند قصیده از وی مستقیماً شعرای عرب را بخاطر خواننده می‌آورد. مانند قصیده‌ای که با مطلع:

سلام علی دار امّ الکواعب بتان سیه چشم عنبر ذوائب

آغاز میکند و گوینده نامی تازی یعنی امرء القیس را متذکر می‌سازد. حتی گاهی در ضمن قصایدی که بفارسی روان شیرین گفته جمله‌هایی شاهد توجه شاعر بسخن سرایان تازیست، مثلاً در ضمن قصیده‌ی زیبا با مطلع:

«روزی بس خرّم است می گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد»

گوید:

قوس قزح قوس وار، عالم فردوس وار کبک دری کوس وار، کرد «قفانیک» یاد
که مطلع قصیده معروف امرء القیس را بیاد می‌آورد:

(قفانیک من ذکری حبیب و منزل بسقط اللوی بین الدّخول فحومل)

همچنین در طی قصیده شکوائی خود با مطلع:

«حاسدان بر من حسد بردند و من فردم چنین»

گوید :

« من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیاد توندانی خواند الاهبّی بصحنک فاصبحین »
که قصیده عمر و بن کلتوم را بنظر میآورد :

« الاهبّی بصحنک فاصبحینا ولاتبقی خمور الا ندرینا »

و این هر دو قصیده تازی از معلقات هفتگانه است که معروفست.

با اینهمه مبادا گمان رود همه اشعار منوچهری با اینگونه تضمینها یا باواژه‌های درشت معقد است اوّلا شاعر با تسلطی که در زبان و قدرتی که در کلمات و عبارات داشته همین تعبیّرات ثقیل بیگانه منش را هم رام کرده است و در سلك سخن فارسی آورده. دوّم آنکه غالب اشعار وی بفارسی روان و بهترین سخنان سروده شده است. پیداست که عده‌ای از این قصاید مربوط بمدح است که پس از تغزلی ملیح رشته مطلب به ممدوح میرسد .

توان گفت عمده سخن پردازای شاعر در همین قسمت تغزل است که در آن گاهی زیبایی طبیعت، گاهی جمال معشوق و گاهی حالات درونی خود را تصویر میکند و در مواردی موضوع‌های گوناگون مانند وصف شمع یا اسب یا کاروان یا نظایر آن را بر- میگزیند . وصفهای منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی شاعرانه دارد و هم تشبیهات تخیل آمیز ماهرانه ، که اولی دل را میفریبد و دوّمی اندیشه را؛ و اغلب این دو هنر با هم است . گل و سبزه مانند بالش و بستر بصحرا فراگسترده شد . و درختان کبود از فشار باد خمیده و چون چنبرهای یاقوتین شده است که بلبلان مانند بازیگران در آن در جست و خیزند . سنبل نظیر زلف خوبان و نرگس مثال معشوقان دامنه کپسار را پوشیده و لاله نعمان بسان خوبرخساران است که گوئی دل را بمشک و سر را بخون آلوده است. نرگس ها مانند حورانی هستند که طبق سیمین بر سر نهاده اند و بر آن ساغرهای زرین چیده ... همه اینها بدیعت ، ولی چه فایده بقائی ندارد . در صورتیکه جمال و شکوه خواجه برقرار و پایدار است .

در بعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه میکند و نقشهای بدیع لطیفی

بوجود می‌آید که نمونه درخشانی از روح گوینده نگارگر آنست. هر صاحب‌دلی که قصیده « شبی گیسو فرو هشته بدامن » را بخواند و منظره‌های بدیع را که در آن نمایانده شده است بنگرد، و قدرت سخن را که پرده‌های رنگینی را از تاریکی شب ز تابش ستاره‌ها و آمدن ابر و باران و شروع باد و طوفان و طلوع آفتاب تابان پشت سر هم در برابر دیده مجسم میدارد دریابد، بی‌اختیار بگوینده آن منوچهری دامغانی، آفرین خواهد گفت. اینک چند بیتي از آن قصیده :

تاریکی شب :

پلاسن معجر و قیرینه گرزن	شبی گیسو فرو هشته بدامن
بزاید کودکی بلغاری آن زن	بکردار زنی زنگی که هر شب
چو بیژن در میان چاه او من.	شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک



تصویر ستاره‌ها :

دو چشم من بر او چون چشم بیژن	ثریا چون منیره بر سر چاه
چو وگرد با بز ن مرغ مسمن	همی برگشت گرد قطب جدی
چواندر دست مرد چپ فلاخن	بنات التمش کرد او همی گشت
چنان دو چشم شاهین از نشیمن	دم عقرب بتابید از سر کوه
زده گردش نقط از آب روین.	یکی پله است این منبر مجره



اسب شاعر :

کشنده نی و سرکش نی و توسن	مرا در زیر ران اندر کمیتی
چو دو مارسیه بر شاخ چندن	عنان بر کردن سرخش فکنده
سمش چون ز آهن و پولادهاون	دمش چون تافته بند بریشم
چوانکشتان مرد ارغنون زن.	همی راندم فرس را من بتقریب



طلوع آفتاب :

سراز البرز برزد قرص خورشید
بکردار چراغ نیم مرده
چو خون آلوده دزدی سرزمکن
که هر ساعت فزون گرددش روغن.



شروع طوفان و باران :

بر آمد بادی از اقصای بابل
تو گفתי کز ستیغ کوه سیلی
ز روی بادیه برخاست گردی
چنان کز روی دریا بامدادان
بر آمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
چنان چون صد هزاران خرمن تر
بجستی هر زمان از میغ برقی
چنان آهنگری کز کوره تنگ
خروشی بر کشیدی تند تندر
تو گفתי نای روین هر زمانی
بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت
فرو بارید بارانی ز گردون
و یا اندر تموزی مه بیارد
ز صحرا سیلها برخاست هر سو
چو هنگام عزایم زی معزم

هبوبش خاره درو باره افکن
فرود آرد همی احجار صدمن
که گیتی کرد همچون خژادکن
بخار آب خیزد ماه بهمن
یکی میغ از ستیغ کوه قارن
که عمداً برزنی آتش به خرمن
که کردی گیتی تاریک روشن
بشب بیرون کشد رخشنده آهن
که موی مردمان کردی چوسوزن
بگوش اندر دمیدی یک دمیدن
که کوه اندر فتادی زوبگردن
چنان چون برگ گل بارد بگلشن
جراد منتشر بر بام و برزن
دراز آهنک و پیچان وزمین کن
بتک خیزند ثعبانان ریمن.

توان گفت در این سبک توصیف شاعر سخن سرای ایران قریب هزار سال پیش
حوادث آفاق را چندان ماهرانه نقاشی کرده است که شعرش بشعر طبیعت پردازی
Naturalisme عصر ماقربن شده. تعریف طوفان ازین بهتر دشوار است و شاید وصف
سیل را هیچ شاعری در هیچ زبانی زیباتر و طبیعی تر ازین یک مصرع :

« دراز آهنگ و پیچان وزمین کن » نکرده باشد. و این بیت باز آن لایمیه شاعر عرب امرؤ القیس را بخاطر میاورد که در وصف مرکب خود گفت :

مگر معرّ مدبر مقبل معا کجملود صخر حطّهُ السّیل من عل.

با اینحال ، همه صفهای منوچهری نقش و تقلید طبیعت نیست ، و چنانکه در بالا هم گفته شد ، تشبیهاتی که بیشتر از ذوق خیال و اندیشه در آن کار کرده است در توصیفات شاعر آمده .

هر چند گاهی آثار اندوه از گفته‌های او مانند آنچه در قصیده شمع آمده است ، پیدا است ، ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط‌انگیز و مسرت‌خیز است و کمتر شاعری در زبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان و سخنان زنده و شادان سروده باشد. مضمون غالب اشعار استاد از این قبیل است :

نوبهار آمد و گل تازه فراز آورد ، تو نیز می فراز آور و بر بطن نواز تا چند
بکاخ اندری و غم جهان خوری ، سوی باغ آی و ساز و آواز و نغمه بلبل را بنیوش و
روزهای گریزان بهار را بخوشی بگذران .

روزی بس خرم است ، می گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند ، ایزد کام تو داد

خواسته داری و ساز ، بیغمیت هست باز

ایمنی و عزّ و ناز ، فرخی و دین و داد

نیز چه خواهی دگر؟ خوش بخور و خوش بزی!

انده فردا مبر ، گیتی خوابست و باد!!

می خور ، کت باد نوش ، بر سمن و پیلکوش

روز رش و رام و جوش ، روز خور و ماه و باد

بر چه تا برجهم ، جام بکف بر نهیم

تن بمی اندر دهیم ، کاری سخت اوفتاد

بارد در خوشاب ، از آستین سحاب

وزدم حوت آفتاب ، روی بیلا نهاد

مرغ دل انگیز گشت، بادسمن بیز گشت بلبل شبخیز گشت ، کبک گلو برگشاد.
مخصوصاً در اشعار مسمط که خود در آن سبک مبتکر بود این روح الفت و
ابتهاج نمایانست .

شاعر طبیعت گرای نشاطورز زنده دل که میخواهد مرد از شوق و ذوق زندگی
بهره گیرد و از زیباییهای آفرینش لذت پذیرد ، حس لطیف موسیقی هم دارد و
پرده گوشش بالحن نغم مرغان و ساز و آواز فرزند انسان بازااست. و برای او که در
نوبهار مجذوب نمایش باغ و چمن است ، کبک ناقوس و شارك سنتور وفاخته نای و
بط طنبور میزند ، تاجه ماند بانسان که راز دل را در آوازاها و پرده های گوناگون
میسراید . و شاعر نام برخی از آوازاها را در قصاید خود از آن جمله در منظومه بی با
مطلع زیرین می شمارد :

«رسم بهمین گیر و از نو تازه کن بهمینجنه ای درخت ملک بارت عز و بیداری تنه».
چنانکه اشارت رفت، منوچهری در بیان و تعبیر حالات مسرت یا هلال آدمی
هم شعر پرداز تواناییست . در راز و نیاز با شمع حال کسی را که برای دیگران از قن
و جان بگذرد و خود بهره ای جز بدی و ناسپاسی نبرد بدین سبک بدیع بیان میسازد :

تو مرامانی بعینه ، من تو را مانم درست

دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن

خویشتمن سوزیم هر دو بر مراد دوستان

دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن

هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گذار

هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن

آنچه من بردل نهادم ، بر سرت بینم همی

آنچه تو بر سر نهادی ، در دلم دارد وطن

اشک من ، چون زر که بگدازی و بر ریری بزر

اشک تو چون ریخته بر زر همی برگ یاسمن

راز دار من تویی همواره یار من توئی غمگسار من تویی من آن تو، تو آن من.
نکته‌یی را که در صفت شعر منوچهری ذکر کردیم و در واقع در سخن
اغلب گویندگان ما مشهود است و عبارتست از اینکه برخی از آن از دل درآمده
است و بردل مینشیند و برخی دیگر فنی است و نازک‌کاری دارد و در اندیشه نفوذ
میکند در همین قصیدهٔ شمعیه توان دید مثلاً آنجا که در خطاب به شمع میگوید:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن

جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند

گویی اندر روح تو منضم همی گردد بدن

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی

پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن

چون بمیری آتش اندر تورسد، زنده شوی

چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن...

ریزه‌کاری و باریک اندیشی او فکر ما را تحریک میکند و موجب اعجاب

میشود. ولی آنجا که گوید:

تو مرا ماننی بعینه من تورامانم درست

دشمن خویشیم هر دو، دوستدار انجمن...

در دل و احساسات ما تأثیر میکند. پس در شعر منوچهری هم مغز کار میکند

هم دل، هم فکر باریک بین سنجیده مأل و هم عواطف و احساسات شوریده حال.

منوچهری بفقوای شعر خود، گذشته از هنرهای زیبا، در علوم هم دستی

داشت و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم میدانست. دیوان اشعارش اکنون در حدود

سه هزار بیت دارد. وفات او را سال ۴۳۲ ه.ق. نوشته‌اند.

فردوسی

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس

تازه دمیدن بزبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایرانست و کسی دیگر از گویندگان ما در این هنر پدیده او نمیرسد. درینجا شخص بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهولست و آنچه بر ما معلوم است، اندکیست از بسیار. تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم بوده است ولی در نام او و پدرش روایات گوناگونست.

شاید در میان اقوال متعدد قول اینککه نام شاعر منصور بن حسن بوده نزدیک بحقیقت باشد.

زادگاه او بقول کتاب چهار مقاله عروضی سمرقندی که صد سال پس از زمان شاعر تألیف یافته است و با اینحال نزدیکترین تألیفاتی است بعهد او که از وی یاد کرده اند، قریه بازاز ناحیه طابران در بلوک طوس و اولین اقامتش در طابران بوده است. تاریخ قطعی تولد شاعر را نه از روی روایات و نه از اشعار شاهنامه که در آغاز و انجام شاهنامه آمده است، نمیتوان تعیین کرد. زیرا اگر چه در موارد بسیاری سن خود را ذکر کرده است و سالهای مختلف از ۵۸ تا ۷۶ بلکه ۸۰ سال گفته ولی مبدأ بدست نداده تا زمان صحیح تولد از آن بدست آید. و تنها بمقایسه و تقریب ممکنست دریافت. مثلاً چون از آخرین سنها که گویا مقارن ختام شاهنامه بدست داده است در بعضی نسخه های خطی شاهنامه مانند نسخه محفوظ در لیدن (هلند) و در اشترازبورگ (آلمان) هفتاد و شش است و چون شاهنامه را بموجب یک بیت خاتمه که فرموده است:

ز هجرت شده پنج هشتاد بار که من گفتم این نامه نامدار.

در تاریخ چهار صد هجری قمری انجام داده پس در سال ۴۰۰ ه. ق. هفتاد و شش ساله بوده است. در این صورت سال تولدش ۳۲۴ ه. ق. بوده است.

قرینه سن ۷۶ بیت دیگر است که باز در آخر شاهنامه آمده است:

کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم بیکباره برباد شد.

بحکم اشعار دیگر ممکن است تاریخ تولد فردوسی را حدود ۳۳۰ ه. ق.

تخمین زد. زیرا از روی آن اشعار شاعر مادر جلوس سلطان محمود یعنی در سال سیصد و هشتاد و نه، پنجاه و هشت ساله بوده است پس تاریخ تولدش حدود سیصد و سی میشود چنانکه گوید:

بدانگه که بدسال پنجاه و هشت	جوان بودم و چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز کیتی بلند	که اندیشه شد پیرو من بی گزند
که ای نامداران و گردنکشان	که جست از فریدون فرخ نشان؟
فریدون بیدار دل زنده شد	زمین و زمان پیش او بنده شد!
به پیوستم این نامه بر نام او	همه مهتری باد فرجام او.

که اشاره است بظهور و پادشاهی محمود و اینکه فردوسی شاهنامه را بنام او کرده است و در این حین پنجاه و هشت سال داشته.

فحوای ابیات دیگر از خواتیم شاهنامه نیز این قیاس را قوی میکند. مثلاً در ضمن اشعار انجام شاهنامه چنین آمده است:

چو سال اندر آمد بهفتاد و یک	همی زیر شعر اندر آمد فلک
سی و پنج سال از سرای سپنج	بسی رنج بردم بامید گنج
چو بر باد دادند گنج مرا	نبد حاصلی سی و پنج مرا
کنون عمر نزدیک هشتاد شد	امیدم بیکباره بر باد شد
سر آمد کنون قصه یزدگرد	بماه سنفدارم روز ارد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار	که گفتم من این نامه نامدار.

بحکم این اشعار، در سال چهارصد هجری قمری هفتاد و یکسال داشته است و اگر هفتاد و یک را از چهارصد هجری کم کنیم، عدد ۳۲۹ ه.ق. حاصل میگردد. نیز از اشعار فوق تاریخ شروع شاهنامه بدست می آید. زیرا شاعر در حدود چهارصد میگوید سی و پنج سال صرف نظم شاهنامه کرده ام. پس حوالی ۳۶۵ ه.ق. را آغاز نظم آن توان گرفت و این بابیتی دیگر در انجام شاهنامه که گوید چون سال شصت و پنج گذشت اختر دیرساز بامن موافق شد و تاریخ شاهان را ساختم، با تعبیری که

بعضی دانشمندان از آن کرده اند درست درمی آید . بیت مذکور با تالی آن اینست:
 چوبگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه درد ورنج
 بتاریخ شاهان نیاز آمدم به پیش اختر دیر ساز آمدم .
 این دانشمندان میگویند : اصل مصرع اول «چوبگذشت سال از بر شصت و پنج» است و مقصود سیصد و شصت و پنج هجریست که تاریخ شروع شاهنامه است .
 پس در ۳۶۵ ه.ق. ، یعنی بسنّ سی و پنج سالگی شاهنامه را آغاز کرده و در هفتاد سالگی یعنی پس از سی و پنج سال بیابان برده است .

پس در نتیجه این مقایسه ها میتوان گفت فردوسی در حدود سال ۳۳۰ ه.ق. در طوس تولّد یافت و در حدود سال ۳۶۵ ه.ق. ، یعنی در ۳۵ سالگی آغاز به نظم شاهنامه کرد و بعد از سی و پنج سال یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی بتاریخ ۴۰۰ ه.ق. آن را بیابان آورد .
 بحکم بعضی اشعار شاهنامه ، و اخبار دیگران ، فردوسی در قسمت نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگانی آسان و فارغی داشته است . چنانکه در ضمن شکایت از پیری و نداری اشاره به نشاط و ناز پروردگی و برتری روزگار جوانی میکند .
 دهقانی بوده زمین زراعتی داشته معیشتش بر راحتی میگذاشته است و خود در طابران طوس در باغی اقامت میکرده و در آن باغ یار و ندیم داشته است و فراغت و صفائی نصیبش بوده و در آن حال شعر میسروده است . و این معنی از ابیاتی مانند آنکه در داستان بیژن و منیژه آورده و از باغ و جویبار مسکن خود سخن گفته پیداست .
 ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقائی نداشت ، و در قسمت دوّم عمر نداری و پیری دست بدست بشاعر بزرگ ایران روی آورد و آسایش و رفاه را از او باز گرفت . این وضع غم انگیز از ابیاتی از قبیل آنکه در زیر نقل میگرد و پس از داستان شیون مادر اسکندر آمده پیداست :

چهارم پیری به پیری مرا مستمند؟!	الا ای بر آورده چرخ بلند
به پیری مرا خوار بگذاشتی !!	چو بودم جوان برترم داشتی
چو پرورده بودی ، نیازد یا	مرا کاش هرگز نپرورد یا

بجای عنانم عصا داد سال
پراکنده شد مال و برگشت حال
دوگوش و دوپای من آهو گرفت
تهی دستی و سال نیرو گرفت
ازین اشعار و امثال آن پیداست که پیری شاعر زود سروقت او آمده و در
شصت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او از شنیدن و پایش از
رفتن بازمانده است .

از تأثرات عمر شاعر بزرگ اینک در او آخر عمر بحکم فشار تنگدستی مجبور
شد شاهنامه را بامید صله و بخشش بنام سلطان محمود سازد و لای بدخواهان از وی
در حضرت سلطان بدگوئی کردند و پادشاه را نسبت بزنده کننده نام ایران بدین وظنین
ساختند و نامه یی بدان ارزش و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردید چنانکه فرماید :

چنین شهر یاری و بخشنده یی
بکیتی ز شاهان درخشنده یی
نکرد اندرین داستاها نگاه
ز بدگوی و بخت بد آمدگناه
حسد برد بدگوی در کار من
تبه شد بر شاه بازار من

بنابر روایت فردوسی بر اثر این احوال خود عزیمت غزنه کرد و بدر بار سلطان
رسید ولی باز هم روی مهر و احسان از ساحت سلطان ندید. ناچار دل بیازگشت نهاد
و بقول تذکره هفت اقلیم این قطعه شیوا را در آن موقع ساخت (گرچه آن را
بعنصری هم نسبت داده اند)

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست

بهیچ روی مراورا زمانه جويا نیست
برو مجاور دریا نشین مگر روزی
بدست افتد دری کجاش همتا نیست
خجسته درکه محمود زاوولی دریاست
چگونه دریا کان را کرانه پیدا نیست
شدم بدریا، غوطه زدم، ندیدم در

گناه بخت منست این، گناه دریا نیست!

در نتیجه این یأس و سرشکستگی بود که شاعر برگشت و قصیده‌ای در هجو سلطان ساخت و در آن از دون همّتی و دهن بینی و بی‌تباری او یاد کرد و از بخت خود که محتاج کوتاه نظران گشته بود شکایت کرد اما بسی نگذشت سلطان با آن جاه و شکوه درگذشت ولی آن هجا بجا بماند .

بر حسب روایت عروضی در چهارمقاله ، فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و از بی‌توجهی سلطان آزرده گشت و صلّه سلطان را که موافق مقام او نبود رد کرد و برای مصون ماندن از غضب او از غزنه به هرات عزیمت کرد و از آنجا به پیش پادشاه طبرستان شهریار بن شروین که ایرانی پاك نژاد بود برفت و هجوّیه را که صدبیت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجوّیه را از وی باز خرید و مانع از انتشار آن شد . عروضی این شش بیت را از آن هجوّیه که بدست او آمده است آورده :

مرا غمز کردند کان پرسخن	بمهر نبی ^۱ و علی شد کهن
من از مهر این هر دوشه نگذرم	اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	و گر چند باشد پدر شهریار
ازین درسخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبد شاه را دستگاه	و گر نه مرا بر نشاندی بگاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	نیارست نام بزرگان شنود

بموجب اشعاری در خاتمه یکی از نسخه‌های قدیم شاهنامه فردوسی بسال سیصد و هشتاد و چهار مسافرتی به جنوب ایران کرده و تا بغداد رفت و در آنجا بدیدن موفق وزیر بهاءالدوله دیلمی نایل آمد و در بازگشت در حدود سیصد و هشتاد و هشت به خان لنجان در حوالی اصفهان رسید و نزد حاکم آنجا احمد بن محمد بن ابی بکر احترام دید و يك نسخه از شاهنامه را بنام او کرد و پس از برگشتن ازین مسافرت است که آخرین تدوین شاهنامه را برای تقدیم به سلطان محمود همّت گماشت . دانشمندان بدلایلی اشعار مربوط باین مسافرت را ساختگی می‌شمارند از آنجمله

سستی آن اشعار است که بسبک و شیوه استاد هرگز شبیه نیست بلکه امارات تقلید از آن پیدا است.

از سوانح مهم و دردناک زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که در عین سن رشد و جوانی یعنی سی و هفت سالگی پدر پیر شصت و پنجساله را داغ فراق بردل نهاد، چنانکه شاعر در ضمن مرثیه دلسوز خود که پیش از داستان بهرام چویننه با خاقان چین سروده است چنین گوید:

مگر بهره گیرم من از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
جوان را چو شد سال برسی و هفت نه بر آرزو یافت گیتی و رفت.
عروضی گوید: چون سلطان محمود از مسافرت هند بر میگشت بمناسبت
بیتی که وزیرش خواجه احمد حسن میمندی از فردوسی خواند و گفت:

اگر جز بکام من آید جواب من و گرزو میدان و افراسیاب.

محمود را از شاعر بزرگ یاد آمد و از بی‌مبالائی که در حق او نشان داد پشیمان شد و فرمان داد شصت هزار دینار بر او بفرستند و از او رضایت طلبند. ولی موقعیکه احسان سلطان از دروازه رودبار شهر طابران وارد میشد جنازه فردوسی را بدروازه رزان همی بردند. تاریخ وفات فردوسی را ۴۱۱ ه.ق. یا ۴۱۶ ه.ق. نوشته‌اند. بنابراین عروضی از آن مرد بزرگ تنها یک دختر باقیمانده بود.

شاهنامه

شاهنامه نویسی در قدیم - شاهنامه نویسی، یعنی وصف زندگی و کارهای مهم شاهان و پهلوانان ایران، از روزگار کهن در کشور ما معمول بوده است. بموجب آنچه در کتاب تورات آمده در زمان هخامنشیان هم حالات و کارهای شاهان ثبت و ضبط میشده است. از قدیمترین شاهنامه‌ها که نام آن بزمان ما رسیده کتاب **خوتای نامک** یا **خداینامه** (شاهنامه) پهلوی است که در دوره ساسانیان تألیف یافت و دانشمند ایرانی ابن مقفع آن را از پهلوی بتازی ترجمه کرد. چنانکه گذشت این کتاب و ترجمه عربی آن در قرنهای نخستین اسلامی بوده و بعد از بین رفته است. از کتابهای

پهلوی که میتوان در ردیف شاهنامه‌های قدیم بشمار آورد و بزمان ما رسیده است یکی کارنامه‌ی ارتخشیر یا پکان (کارنامه اردشیر بابکان) و دیگری یاتکار زریران (یادگار زریران) است که آن را شاهنامه گشتاسب هم گفته‌اند . اولی شرح خاندان و زندگانی داستانی اردشیر و پسرش شاپور و دومی شرح گرویدن گشتاسب بدین زرتشت و جنگ ارجاسب است با او .

مآخذهای شاهنامه - از جمله مآخذهای شاهنامه ، کتاب *اوستا* و تألیفات دیگر مربوط به اوستا مانند : *بندھشن* و *دینکرت* و *نظایر آنهاست* . سخن از یزدان و اهریمن و روایات راجع به زرتشت و داستان آفرینش و حکایات کیومرث و شاهان کیان و قصه جم و فریدون و نظایر آنها از اوستاست که هم در مطالب وهم در تلفظ نامها تغییراتی رویداده است ، حتی بعضی از این داستانها مانند داستان جم و کاوه و کیکوس به افسانه‌های مشترک آریایی یعنی ایرانی و هندی بر میگردد . و در مقام تحقیق اساس افسانه‌ها از دوره ایران و هند هم قدیمتر رفته ، از افسانه‌های مشترک هند و اروپایی سرچشمه میگردد . مثلاً از شیر حیوان بزرگ شدن زال ، (پاریس) پسر (پریاموس) یونانی را اورویین تن بودن اسفندیار (آخیلس) یونانی و (زیگفید) آلمانی را و داستان هفتخوان رستم افسانه دوازده خوان (هرکاس) یونانی را بخاطر می آورد . قصه‌هایی هم مانند قصه رستم و اسفندیار در شاهنامه موجود است که بعد از دوره هخامنشیان از منابع دیگر ایرانی شاید از منابع مربوط به مشرق ایران مانند زابلستان گرفته شده است . ناچار اغلب این مطالب در شاهنامه پهلوی یعنی خوتای نامک و نظایر آن مندرج بود که از آن هم بفارسی یا عربی ترجمه شد و مورد استفاده واقع گردید .

گذشته از منابع ایرانی منابع خارجی هم مأخذ شاهنامه قرار گرفته است . از آنجمله : داستان اسکندر است که اصل آن از یونانی به سریانی و عربی نقل شد و از آن منابع بدستانهای ایرانی پیوست . پیداست که مطالب راجع به اسلام و عرب هم مستقیماً از منابع اسلامی وارد شاهنامه گشت .

منابع فارسی شاهنامه - داستانهای باستان را فردوسی مستقیماً از اوستا

یا کتابهای پهلوی نگرفته و اگر گاهی يك دفتر پهلوی بدست او رسیده نادر بوده است. بلکه بعد از اسلام به تشویق شاهان و امیران و سپهبدان ایرانی داستانهای ایران بدست دانشمندانی مانند **ابن مقفع** بتازی و یابفارسی اندر آمد و این عمل در زمان پادشاهان سامانی در نتیجه توجّه خاصّ آنان وسعت یافت و دفتر و کتابها از منظوم و منثور تهیه گردید که مأخذهای شاعر بزرگ ماهمانها بود. از آنجمله میتوان شاهنامه **مسعودی مروزی** را نام برد که تقریباً در اوایل قرن چهارم نظم شد و دیگر شاهنامه **ابوالمؤید بلخی** که هم در آن اوان به نثر نوشته شد. دیگر شاهنامه منسوب به **ابوعلی بلخی** و امثال آن.

ولی مهمترین منبع شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه **ابو منصور** است که بحکم ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی که در اواسط قرن چهارم فرمانروای طوس بود و از بزرگزادگان آن سامان بشمار میرفت و تعصب ایرانی داشت تألیف یافت. وی فرمان داد تا دانشمندانی گرد آیند و داستانهای ملّی را فراهم آورند و شاهنامه ای تصنیف کنند. پیداست که مأخذ این شاهنامه همان داستانهای اوستایی و کتابهای پهلوی مانند **خوتای نامک** بوده است. چندیت از شاهنامه فردوسی این اقدام بزرگ ابو منصور را میرساند.

در این ابیات فردوسی گوید: نامه یی از زمان باستان بود که در دست موبدان پراکنده بود که شاید اشاره بهمان کتاب پهلوی خداینامه باشد. پس پهلوانی دهقان نژاد موبدان را از هر کشوری فراهم آورد و بتألیف شاهنامه برگماشت:

یکی نامه بود از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره یی برده هر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده روزگار نخست	گذشته سخنها همه باز جست
زهر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد این نامه را گرد کرد.

پس از شاهنامه سرایان مانند مسعودی مروزی و ابوالمؤید بلخی و دیگران

که شاید نظر فردوسی در این بیت بآنانست:

سخن هر چه گویم همه گفته‌اند
 بر باغ دانش همه رفته‌اند.
 آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی دقیقی طوسی بود که شاهنامه را بنظم
 آغاز نمود و چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش با تمام آن وفانمود و کارش
 ناقص ماند. تمام این شاهنامه‌ها که نام از آنها بردیم از بین رفته و بعضی مانده‌است،
 فقط هزاربیت از شاهنامهٔ دقیقی در شرح ظهور زرتشت و جنگ گشتاسب و ارجاسب
 باقی بوده و فردوسی آن را در شاهنامه آورده و بدین طریق آن هزاربیت از تپاول
 زمان مصون مانده‌است؛ چنانکه گذشت. اینک اشعار زیر از شاهنامه اشاره به دقیقی و
 کار اوست:

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و روشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من	ازو شادمان شد دل انجمن
جوانیش را خوی بد یار بود	ابابد همیشه به پیکار بود
بر او تاختن کرد ناگاه مرگ	نهادش بسر بر یکی تیره ترگ
بدان خوی در جان شیرین بداد	نبود از جهان دلش یک روز شاد
یکایک ازو بخت برگشته شد	بدست یکی بنده بر کشته شد
ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار	بگفت و سر آمد براو روزگار
برفت او و این نامه ناگفته ماند	چنان بخت بیدار او خفته ماند
خدایا ببخشا گناه ورا	بیفزای در حشر جاه ورا.

بطوریکه گفته شد، استاد در حدود سال سیصد و شصت و پنج درسی و پنج
 سالگی دل به نظم شاهنامه می‌نهد و به پرسش و پژوهش می‌پردازد چنانکه گوید:
 پرسیدم از هر کسی بی شمار
 بترسیدم از گردش روزگار.
 در این بین یکی از دوستان و همشهریان شاعر وی را در این عمل تشویق
 میکند و کتابی بدو میدهد تا از روی آن نامه خسروان را بازگوید:

بشهرم یکی مهربان دوست بود	توگفتی که بامن بیک پوست بود
مراگفت: خوب آمد این رای تو	به نیکی خرامد مگر پای تو
نوشته من این نامهٔ پهلوی	به پیش تو آرم مگر نغوی

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست
 شو این نامه خسروان بازگوی بدین جوی نزد مهان آبروی .
 شاید چنانکه از مفهوم بیت چهارم بدست میاید ، فردوسی زبان پهلوی
 (پهلوانی) هم میدانسته .

در هر صورت شاعر ازین مهروازین نامه شادمان میگردد و بدان میپردازد.
 در این میان جوانی دیگر از گوهر پهلوان ، یعنی از نژاد بزرگزادگان بیاری او
 برمیخیزد :

مرا گفت کز من چه آید همی که جانت سخن برگراید همی
 به چیزی که باشد مرا دسترس بکوشم نیازت نیارم بکس .
 مردان و ادب پروران دیگر نیز در این اقدام بزرگ که میرفت ملتی را
 شعر و قلم زنده بدارد براو یاری کردند که برخی از آنان را نام برده از آنجمله
 یکی حسین یاجعی قتیب نامی است که گویا عامل طوس بوده و شاعر را با بخشیدن
 مالیات دستگیری کرده و کسان دیگر از بزرگان طوس مانند علی دیلم و بودلف بودند
 که در تشویق شاعر بهری داشتند از ابوالعباس فضل بن احمد ، نخستین وزیر محمود
 نیز به نیکی نام برده و چنین گفته است :

اگر فضل رامسند و مرقد است نشستنگه فضل بن احمد است .
 ناچار اشخاص دیگر از میهن دوستان و اصیلزادگان ایرانی بودند که بیاری
 سخنگوی طوس برخاستند و نام آنان نیامده و بما نرسیده است . از حسین و بودلف
 اینگونه نام برده است :

حسین قتیب است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان
 نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم اندر میان دواج
 ازین نامه از نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر
 ازویم خور و پوشش و سیم وزر ازو یاقتم جنبش و پای و بر .
 باید گفت که : در فوق میل و فرمان شاهان سامانی و بزرگان کشور میل و
 آرزوی خود شاعر در این کار مؤثر بوده است . حتی در اوایل تموللی هم داشته و چشم

احتیاج بسوی کسی نمیدوخته است بلکه با مایه و سرمایه خود براینکار برخاسته چنانکه درسرخن ازمرگ دقیقی گوید: ممکنست من هم مانند دقیقی زودبمیرم، پس تا عمر باقی است و دارایی من از دست نرفته بهتر است هرچه زودتر بنظم کتاب بپردازم:

مگر خود درنگم نباشد بسی بیاید سپردن بدیگر کسی
دو دیگر که گنجم وفادار نیست همان رنج را کس خریدار نیست.

دریغا درردیف نیکان اشخاصی بیقید و بیخبر از حال سخن پرداز نامی ایران هم بودند که برخی تنها به آفرین و احسنت کفایت میکردند و اشعار او را که بخون دل ساخته و نور چشم و گوهر جان در آن نهاده بود برایگان رونویس کرده میبردند چنانکه فرماید:

بزرگان با دانش آزادگان نشستند یکسر همه رایگان
جز احسنت از ایشان نبد بهره ام بگفت اندر احسنتشان زهرام.

بدتر از اینان کسانی بودند که بدهم درباره فردوسی روا میداشتند و براوحسد میبردند و از وسعایت میکردند، چنانکه بآنان نیز اشاره کرده.

محتویات شاهنامه - درمعانی و محتویات شاهنامه سخن گفتن بس دشوار است

و پژوهشها و بررسیها میخواهد و دراین مورد خلاصه ای گفته خواهد شد.

شماره اشعار شاهنامه شصت هزار بیت بوده و این شماره در نسخه های گوناگون

شاهنامه بواسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم و بیش شده است.

۱- وقایع عمده - پس از نعت خداوند و سخن در وصف دانش و خرد و مدح

پیامبر (ص) و یاران و ذکری از تاریخ فراهم آمدن شاهنامه داستان اصلی آغاز میگردد و به ذکر کیومرث که نخستین شاهان داستانی است میپردازد و میگوید:

پژوهنده نامه باستان که از پهلوانی زند داستان
چنین گفت کآیین تخت و کلاه کیومرث آورد کو بود شاه.

تا انجام شاهنامه از پنجاه پادشاه داستانی و تاریخی نام میبرد و از روزگار

پادشاهی و حالات و رزم و بزم و پهلوانان و وزیران آنان سخن میگوید ورشته نظم

باشکست آخرین پادشاه ایران یعنی یزدگرد سوم و بادست یافتن تازیان به ایران بیایان میرسد. در واقع ازین لحاظ میتوان گفت شاهنامه مرگب از پنجاه فصل است که هر فصل مخصوص پادشاهی است. از شاهی کیومرث تا شاهی منوچهر سخن از آغاز تمدن بشر و ظهور کشاورزی و آموختن رسم تهیه خوراک و پوشاک و ساختن ابنیه و امثال آنست که در حقیقت از قدیمترین و زیباترین بیان آغاز تمدن بشر است. در این قسمت داستان ضحاک و کاوه و فریدون هم آمده که از داستانهای باستان آریایی است. در زمان منوچهر سام پیدا میشود و زال بجهان میاید و از او رستم بوجود میاید پسر منوچهر نوذریس از هفت سال شاهی بدست افراسیاب شاه تورانیان کشته میشود و این وقعه سبب يك سلسله لشکر کشیها میان ایران و توران میگردد. پهلوان نامی و مدافع بزرگ ایران در این جنگها رستم است. وی در نخستین جنگ کمر بند افراسیاب را گرفته و از زین اسب بلند میکند، ولی شاه توران بواسطه گسستن کمر بند از جنگ مرگ رهایی مییابد و زنده جان بدر بردن او سبب میشود که جنگ ایران و توران بطول انجامد؛ چنانکه دوره پنج پادشاه دیگر را فرامیگیرد.

از دوره های مفصل و مهم شاهنامه دوران کیکائوس است. کارهای شکفت آمیز رستم در زمان او انجام میگردد در آن دوره است که هفتخوان رستم و وقعه دردناک جنگ او با پسرش سهراب و کشته شدن سهراب بدست پدر بدون اینکه او را بشناسد وقوع مییابد. آتش دشمنی میان ایران و توران بارفتن سیاوش پسر کیکائوس به توران و کشته شدنش در آن سامان از نو تیز میگردد و کارزار دوباره آغاز میشود و جنگها و پیکارهای بسیار که يك قسمتی از آنها باز بدست رستم است اتفاق میافتد. سرانجام افراسیاب در زمان کیخسرو گرفتار و کشته میشود. از داستانهای مهم این دوره اخیر داستان عشق بیژن و منیژه است.

داستان ظهور زرتشت به نقل اشعار دقیقی هم باقصه کیکائوس ارتباط دارد. در پادشاهی گشتاسب پهلوان بزرگ داستانی ایران یعنی رستم جهان را بدرود میگوید و با ظهور دارا مقدمه داستان اسکندر که مطالب آن از منابع غیر ایرانی نشأت کرده است بمیان میاید. عصر اشکانیان که در تاریخ حدود پانصد سال طول دارد با

نهایت اختصار برگزار میشود و تاریخ ساسانیان را شروع میکند و وقایع آن عصر که قسمت مهمش موافقت باحقیقت هم دارد بتفصیل گفته میشود. بطوریکه حدود یک سوم شاهنامه را میگیرد. بدین ترتیب بزرگترین داستان ملی ما با ذکر شاهی و شکست یزدگرد سوم ساسانی بیایان میرسد.

۲- مطالب و معانی در شاهنامه - شاهنامه در بادی نظر داستان رزمی ایرانست و ازینجهت ممکن است تصور شود در سرتاسر این کتاب سخن از جنگ و دلاوری قهرمانان است. ولی حقیقت آنکه بسامعانی باریک و مطالب عالی فلسفی واجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانهها گفته شده و بدین روش آنها را از خشکی نقل صرف وقایع بدر آورده است.

سخنانی که سخنگوی بزرگ ما در آغاز شاهنامه در نعت خدای تعالی و پیامبر (ص) و یاران و در وصف خرد و دانش سروده است، هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی بس نفی و لطیف و هم حاوی رموز حکمت و عرفان است و بجاست که محض میمنت چند بیتی از آن را بیاوریم:

بنام خداوند جان و خرد	کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای	خداوند روزی ده رهنمای
خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده ماه و ناهید و مهر
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده بر شده گوهر است
نیابد بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد
ستودن نداند کس او را چو هست	میان بندگی را بیایدت بست (۱)



خرد افسر شهر یاران بود	خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس	خرد مایه زندگانی شناس

۱- کیوان = زحل = Saturne، ناهید = زهره = Venus تیر، عطارد = Mercure
بهرام = مریخ = Mars، برجیس = مشتری = Jupiter

خرد رهنمای و خرد دلگشای
 خرد دست گیرد بهر دو سرای
 ازو شادمانی و زو مردمیست
 ازویت فزونی و زویت کمیست .
 گوینده این اشعار کسیست که بوجود باری ایمان دارد و از دیگر سونظر
 فلسفی میداند که درك و اثبات حقیقت او دشوار است و این حال روحی را با آن
 زبان زیبایی نعت بیان میکند ، سپس مارا آگاه میسازد که پس از مقام ایمان ، جایگاه
 خرد است ، مرد باید در این جهان کسب آزمایش و خرد کند و صاحب نظر باشد تا
 بحقایق پی برد .

در تاریخ شاهی ، هوشنگ و تهمورث و جمشید ، شاعر ظهور تمدن و فرهنگ
 انسانی را با عباراتی خجسته و شیوا میگوید و آن را میتوان بهترین خلاصه تاریخ
 منظوم تمدن بشر نامید .

از شاهکارهای فردوسی ملاحظات نغزی است که در ضمن یا پایان شرح وقایع
 و جنگهای بزرگ اظهار میدارد ، از این سخنان پیداست که در وصف کارزار های
 خونین و کشته شدن جوانان و درگذشتن پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زیر-
 دست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بساغمگین و متحیر و آشفته
 میگردد و در مقابل راز آفرینش مبهوت و غرق اندیشه و سکوت میشود و فکرش
 میان شك و یقین و جبر و اختیار غوطه میزند و اینگونه تأثرات خاطر را با بیان
 زیبای حکیمانه میگوید و میگذرد . نتیجه های اجتماعی و اخلاقی که سخن سرای
 حکیم از داستانهای شگفت میگیرد و سخنان عبرت انگیز و پندهای سحر آمیز که
 میدهد بس سودمند و دقیق است و شایان بررسی و تحقیق در تمام این موارد شاعر
 بیدار دل ما را از اینکه جهان و شکوه جهان گذران است و مرد باید در این عمر دو-
 روزه دلاور و بخشاینده و فداکار و راستگو و دستگیر و نیکوکار باشد بکلمات
 عبرت بخش آگاه میسازد و اینگونه سخنان دلنشین میگوید:

بیا تا جهان را به بد نسپریم	بکوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار	همان به که نیکی بود یادگار
همان گنج دینار و کاخ بلند	نخواهد بدن مر ترا سودمند

فریدون فرخ فرشته نبود بمشک و بعنبر سرشته نبود
 بداد ودهش یافت آن نیکویی تو دادودهش کن فریدون تویی.

پندهایی از زبان پهلوانان و شاهان و دانشمندان مانند اندرز منوچهر و نوذر و کیخسرو و بایرانیان و وصیت این شاه به گودرز و زال به رستم و دارا به اسکندر یا نامه انوشیروان بکارداران و سخنان پرمغز بزرگمهر در هفت بزم انوشیروان و اندرز این پادشاه به هر مزد و نظایر آنها هر يك بجای خود معانی حکمت عملی را دربر دارد و سرمشق زندگانی بشر است و اخلاق فردی و اجتماعی را از نیکی و شجاعت و بزرگ منشی و میهن دوستی و خدا پرستی و راه و رسم کشورداری و عدالت گستری و مردم پروری بفصاحتی بی نظیر بیان میکند. پندهای شاهان بزرگ که هنگام جلوس پس از ستایش خداوند بمردم این سرزمین کهنسال داده اند نمودار يك تمدن عالی معنوی و يك روح آسمانی دادگستری و حق پروریست.

جادار دارد اییاتی از یکی از آنها بوجه نمونه نقل شود که به شاپور اول فرزند

اردشیر ساسانی نسبت داده شده است:

چو بنشست شاپور بر تخت داد	کلاه دل افروز بر سر نهاد
شدند انجمن پیش او بخردان	بزرگان فرزانه و موبدان
چنین گفت کای نامدار انجمن	بزرگان با دانش و رایزن
منم پاک فرزند شاه اردشیر	سراینده دانش و یادگیر
همه گوش دارید فرمان من	نگرید یکتن ز پیمان من
وزین هر چه گویم پژوهش کنید	اگر خام باشد نکوهش کنید
اگر شاه با داد و فرخ پیست	خرد بیگمان پاسبان و پیست
خرد پاسبان باشد و دادخواه	سرش بر گذارد زابر سیاه
همه جستنش داد و دانش بود	ز دانش روانش براهش بود
دگر آنکه با آزمون خرد	بکوشد که باداد گرد آورد

بدانش ز یزدان شناسد سپاس	خنک مرد دانا و یزدان شناس
بشاهی خردمند باشد سزا	بجای خرد زربود بی بها
بآسایش و نیکنامی گرای	گریزان شواز مرد ناپاک رای
بچیز کسان دست یازد کسی	که بهره ندارد ز دانش بسی
همان رسم شاه بلند اردشیر	بجای آورم با شما ناگزیر
ز دهقان نخواهم جزازسی یکی	درم تا بلشکر دهم اندکی
بر ما شما را گشاده‌ست راه	بمهریم بر مردم داد خواه
بهر سو فرستیم کارآگهان	بجوییم بیدار کار جهان
نخواهیم هرگز جز از آفرین	که بر ما کند موبد پاکدین

اساساً فردوسی در شرح گاه‌نشینی و تاجگذاری شاهان بزرگ مانند گشتاسب و شاپور و بهرام و قباد و انوشیروان و هرمزد از زبان آنان نیایش خداوند و ستایش راستی و گسترش داد و دانش را با شیوا ترین سخنان بیان میکند. و در موارد زیادی پندهای سودمند دلپسند میدهد.

اینک خلاصه‌ای از سخنان حکیمانه منسوب به بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته است نیز بوجه مثال می‌آوریم. در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای همه جهان متمددن دستور زندگانی تواند بود آمده است. نخست آنکه سخن را کوتاه و سودمند باید گفت. دوم آنکه هنر باید جست و تنها پی‌اندوختن مال نباید بود. سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمیست. چهارم آنکه روشنایی جهان از راستی و درستی است. پنجم آنکه هر کسی بحکم نهاد خود خویی دیگر دارد و مرد خردمند باید باهر خوبی بسازد. ششم آنکه مرد نباید پی‌نایافت و نشدنی برود. هفتم آنکه مرد باید در تن و روان نیرومند باشد. زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید. هشتم آنکه باید دانش طلب کرد و هنر آموخت. نهم آنکه در زندگی نه همسک باید بود و نه مسرف. دهم آنکه باید خداپرست بود. نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب بلند و سخنان سودمند را میرساند بوجه ذیل است:

بیزدان ستودن هنر داد لب
 که کوتاه گوید بمعنی بسی
 فراوان سخن باشد و دیرباب
 که کیتی سپنجست و ما برگذر
 بدین با تو دانش به پیکار نیست
 ز تاری کژی بیاید گریست
 وزوهر کسی با دگر گونه خوست
 تورا باوی آمیزش اندر خوراست
 که تیمار جان باشد و رنج تن
 ز سستی دروغ آید و کاستی
 به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
 زر و سیم و اسبان آراسته
 نباید فشاند و نباید فشرد
 بدانند گذشت از بد روزگار
 ز دل کاوش دیو بیرون کند.

نخستین چو از بند بگشاد لب
 دگر گفت روشن روان آنکسی
 کسی را که مغزش بود باشتاب
 هنر جوی و تیمار بیشی مخور
 بگیتی به از مردمی کار نیست
 همه روشنی مردم از راستیست
 دل هر کسی بنده آرزوست
 بخوهر کسی در جهان دیگر است
 بنایافت رنجه مکن خویشتن
 ز نیرو بود مرد را راستی
 زدانش چو جان تورا مایه نیست
 چوداری بدست اندرون خواسته
 هزینه چنان کن که بایدت کرد
 هر آنکس که او کرده کردگار
 پرستیدن داور افزون کند

در ضمن صحبت از وصف رزمها در شاهنامه نباید از این نکته غفلت نمود که شاعر ما آیین جنگ و جنگاوری را آنچنان ماهرانه تعریف میکنند که معلوم میدارمانند سپهبدی خود بفنون جنگ آگاه بوده و تمام اصطلاحات و روش و حرکات و اسلحه جنگ ایرانیان را بخوبی میدانسته است. ولی با وجود اینکه شرح رزم و پیکار و دشمنیهای اقوام و ملل را میگوید، نظر فراخ و روان بزرگ او جهان را بنظر وحدت می بیند و ستیزه جوییهای بشر را دلیل نادانی او می شمارد و بتکرار میگوید که عمر کوتاه هرگز نیارزد بدانکه جز به نیکی گذرانده شود و مردمان باندیشه های کوتاه بی بنیان خود مغرور گردند و حق را که در همه جهان جلوه نموده تنها از دریچه پندار خود نگرند. این فکر محیط سخنگوی طوس بویژه در فلسفه دینی او جلوه میکند. زیرا او حقیقت ادیان را مانند خود خداوند یکی میدانند و خصوصت های ملل را بر سر دین بچکانه می پندارد و از تفرقه های بیمایه مردم بتأثر یاد میکند. این معنی مخصوصاً

در قصه خواب کید هندی و گزارش مهران جلوه گر است . در این قصه نغز نفاق و ستیزگیهای میان اقوام راکه در نتیجه نادانی و تعصبهای خشک بوجود آید بایک نظر بلند و جهان بینی ارجمند سرزنش میکند . ادیان آسمانی را مانند قماش می بیند که پیروان چهار دین بزرگ (موسوی و زرتشتی و عیسوی و اسلام) هر یک از یک گوشه آن گرفته و بسوی خود میکشند؛ یعنی بساطی راکه تار و پودش یکیست و زمینه واحد دارد مورد اختلاف و نزاع میسازند . اینک ابیات نغز پر مغزی که مشعر بر این معنی لطیف است و روح نجیب انسانی و فکر بلند آسمانی گوینده نامور ایران را جلوه گر میسازد .

فردوسی همچنانکه از آیین یگانگی پرور ایران باستان آگاهی داشت ، بدعوت وحدت و تعلیم تعاون و تعارف دین مبین اسلام هم واقف بود و اینگونه سخنان ترجمان دل و ایمان او بود .

(با این نظر بلندی و جهان بینی احترام او بدین ایران باستان و ایمان او به اسلام و تعلق او بمذهب شیعه و مهر او نسبت به اهل بیت جالب است چنانکه در تمثیل هفتاد دین بهفتاد کشتی راجع بدین اسلام و مذهب شیعه گوید :

بر آراسته همچو چشم خروس	میانه یکی خوب کشتی عروس
همه اهل بیت نبی و وصی	پیمبر بدو اندرون با علی
چنین دان که خاک پی حیدرم .	بدین زادم و هم بدین بگذرم

محسنات ادبی - شاهنامه از لحاظ زیباییهای ادبی و لطایف بدیعی نیز شاه نامه‌هاست . با اینکه استاد بحکم نمونه‌هایی که از او مانده و با تسلطی که در لطایف زبان داشته میتوانسته است مانند سخنگویان دیگر در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و قطعه طبع آزمایی کند، بنا به تعلق خاطری که بداستان ملی ایران داشته همین وزن نظم شاهنامه راکه در بحر تقارب است و برای داستان و حماسه و شعر رزمی بهترین و زینت اختیار کرد و در این شیوه استادی خود را عیان ساخت و در این هنر کسی را از گویندگان خواه پیش از او خواه بعد از او برای برابری با وی نبوده است . چنانکه خود استاد اینگونه بر تری سخن خود را دریافت و بیجهت نیست که گفت :

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند .
 در شصت هزار بیت شاهنامه سخنی که سست و نابجا یا عبارتی که سنگین و
 نازیبا باشد، نه باندازه‌ای کم است که توان دریافت . خود استاد گوید :
 که گر باز جویند ازو بیت بد همانا که باشد کم از پنج صد .
 و پیدا است که پانصد بیت ناروا در میان شصت هزار بیت بمثابه هیچ است .
 با اینکه این دیوان بزرگ و ازه‌های تازی بسیار کم دارد و مطالب بفارسی
 سره سروده شده است باز هرگز شیوه ساختگی یا تنگنای عبارت در آن محسوس نیست .
 از مزایای ادبی شاهنامه اشاره بحکایات و ضرب امثال و وجود معانی دینی
 و اخلاقی است که معلوم میدارد شاعر مطالعاتی فراوان کرده و احوال امم و امثال
 و حکمرا خوانده و با معارف اسلامی بخصوص با دقایق قرآنی آشنایی کامل داشته
 است سخنان شیوای او دعوی وی را که گوید :

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی .
 کاملاً ثابت میکند و می‌نماید که با ادبیات اسلامی و ایرانی مأنوس بوده است .
 فردوسی در وصف و تشبیه که از هنرهای بدیعی است نیز زبردست است، نمایش
 طبیعت یا وقایع جنگ یا حالات بشر را از شادی و خشم و اندوه و صفا و خلوص و امثال
 آن در سخن نیک می‌پوراند .

وصف بر آمدن یا فرورفتن قرص خورشید و رنگارنگی افق و جلوه آسمان
 و نمایش باغ و گلستان و جلوه کوهساران که غالباً در آغاز داستانها آمده بمهارت
 استاد دلیلی است وافیه و گواهی است کافی . تصویر شب در آغاز داستان منیره و بیژن
 شاهد این قول تواند بود و جادارد چند بیتی از آن نقل گردد :

شبی چون شبه روی شسته بقیر	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه	بسیج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد	سپرده هوا را بزنگار و گرد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ	یکی فرش گسترده چون پزراغ

چو پولاد زنگار خورده سپهر
 نمودم بهر سو بچشم اهرمن
 چنان گشت باغ و لب جویمبار
 فرومانده گردون گردان بجای
 زمین زیر آن چادر قیر گون
 نه آوای مرغ و نه هرّای دد
 توگفتی بقیر اندر اندوده چهر
 چو مار سیه باز کرده دهن
 کجا موج خیزد ز دریای قار
 شده سست خورشیدرا دست و پای
 توگفتی شدستی بخواب اندرون
 زمانه زبان بسته از نیک و بد .

در قراءت این اشعار نغز، گویی شب سیاه خاموش بهت آوری که در عمق ظلمت آن هلال باریکی میدرخشد و هیاهوی زندگی جای خود را بیک سکوت وحشتناک میدهد در پیش چشم آدمی مجسم میگردد .

فردوسی اینگونه بدایع طبیعت یا لطایف احساسات بشر را با سخنان زیبا و عبارتهای دلر با تصویر و تعبیر میکند . و این صفت در اکثر اشعار شاهنامه جلوه گر است حتی در وقایع ساده ای مانند آنچه در آغاز عشق رودابه و زال آمده همین لطافت و شیوایی را توان یافت. رفتن کنیزکان رودابه بکنار رودی که لشکرگاه زال در آنجا بود و گلچیدن و جلب نظر کردن آنان را که در آن اشاره ای هم به وضع بزم و مراسم جشن آن زمان آمده است چنین وصف میکند :

بدیبای رومی بیاراستند
 برفتند هر پنج تا رودبار
 مه فروردین و سر سال بود
 از آن سوی رود آن کنیزان بدند
 بسی گل چدند از لب رودبار
 بگشتند هر سو همی گل چدند
 نگه کرد دستان ز تخت بلند
 سر زلف بر گل بییراستند
 بهر بوی و رنگی چو خرم بهار
 لب رود لشکرگه زال بود
 ز دستان همه داستاها زدند
 رخا چون گلستان و گل درکنار
 سراپرده را چون برابر شدند
 بپرسید کاین گل پرستان که اند؟

رستم پهلوان نامدار ایران که همواره با دشمنان ایران در نبرد بود، در طول زندگانی پرشور و شریبی آرام خود حالاتی پیدا میکند و آن حالات چندان مؤثر و شورانگیز بزبان شعر میآید که مرد صاحب دل را خواندن و نیاشفتن محال است . ایباتی

از خوان دوم هفتخوان رستم را برای مثال توان آورد که در آن اینگونه حالات و هیجان و رفقت توأم با حس عمیق میهن دوستی پیداست :

یکی راه پیش آمدش ناگزیر	همی رفت بایست بر خیر خیر
بیابان بی آب و گرمای سخت	کزو مرغ گشتی بتن لخت لخت
چنان گرم گردید هامون و دشت	تو گفتی که آتش برو برگذشت
تن رخس و گویا زبان سوار	ز گرمی و از تشنگی شد ز کار
پیاده شد از اسب و ژوبین بدست	همی رفت پویان بگردار مست
نمی دید بر چاره جستن رهی	سوی آسمان کرد روی آنگهی
چنین گفت کای داور دادگر	همه رنج و شادی تو آری بسر
گراید و نکه خشنودی از رنج من	بدین گیتی آگنده شد گنج من
بیویم همی تا مگر کردگار	دهد شاه کلاس را زینهار
هم ایرانیان را ز چنگال دیو	رهاوند بی آزار، کیهان خدیو
رهائی توشان پاک بر دست من	که دادم بایشان کنون جان و تن
مده رنج این لشکر را بیاد	من و لشکر و کشورم شاد باد .

اگر بخواهیم از قصه سرایی شاعر بحثی بمیان آوریم و داستانهای عاشقانه زیبای مانند داستان زال و رودابه و بیژن و منیژه و گشتاسب و کتایون را بررسی کنیم، سخن بدر از او خواهد کشید و هر صاحب ذوقی که آنها را بخواند پی به مهارت استاد در نشان دادن زبان دل خواهد برد . از داستانهایی که بسبب فاجعه از قلم استاد برآمده کافیهست که از داستان رستم و سهراب نام بریم که چگونه سر نوشت خونین و طالع اندوهگین بشر در آن بیان شده است . در ذکر اینگونه نمونه های ادبی مهر و اندوه چند بیتی از اشعاری که دلگدازترین غم زندگانی خود فردوسی یعنی قضیه مرگ فرزندان او را نشان میدهد نقل میکنیم و آن برای نمودن احساسات سوگواری که در کلمات ساده ولی مؤثر و زیبا آمده مثالی باهر خواهد بود :

مرا سال بگذشت بر شصت و پنج	نه نیکو بود گر بیازم بکنج
مگر بهره گیرم من از پند خویش	بر اندیشم از مرگ فرزند خویش

مرا بود نوبت بر رفت آن جوان
 ز دردش منم چون تنی بی روان
 شتابم همی تا مگر یابمش
 چو یابم به بیغاره بشتابمش .

بسی از داستانهای فاجعه‌پرداز شاعر خواص روانی آدمی را با مهارتی بی‌نظیر نمایان میسازد؛ نظیر داستانهای ایرج و برادران و کیخسرو و فرود و رستم و اسفندیار. از خواص سخن‌سرایی فردوسی یکی نیز نزاهت قلم و عفت سخن و پاک‌گفتاری او است که در شاهنامه‌ای بدان تفصیل کلمه‌ای خلاف ادب و منافای با شرم بکار نرفته است و حتی در مواردی که سخت‌گویی و سرزنش مقتضی بوده مقصود را در پرده گفته و شعر را از پستی نگهداشته است و در سر اسر داستانها مردان بزرگ خردمند دلیر ایران دوست و زنان هوشیار شرمگین و خانه‌دار را ستوده و مقام انسان را بلند و برین وصف کرده است .

اهمیت و فواید شاهنامه - از آنچه بر وجه اختصار گفته شد، خواننده صاحب نظر پی با اهمیت و فواید شاهنامه تواند برد . این دیوان ارجمند دلپسند سند ملیت ماست زیرا در زمانی که زبان و ادبیات ما در مقابل نفوذ زبان و ادبیات تازی عقب رفته و تاریخ و داستان ملی ما ظرف چند قرن متروک شده و رو بفراموشی بود ، شاهنامه هر دورا از نوجان دمید و زندگی جاویدان بخشید .

با اهتمامی که استاد در استعمال واژه‌های فارسی داشت ، بسیاری از لغات زیبای زبان ما را بزبان شعر روان خود دو باره رواج ساخت و سخن نغز فارسی او سر مشق سخنوران دیگر گشت .

شاهنامه گذشته از زبان از حیث معانی هم ارزشی بس بزرگ دارد . داستانهای پهلوانان ایران در سهای شجاعت و عفت و فداکاری و میهن دوستی و وفا یاد میدهد و هر ایرانی را در مهر و علاقه و حس و وظیفه نسبت به ایران که یادگار نیاکانست بیدار میکند . چنانکه گفتیم مطالب نغز فلسفی و دینی و اخلاقی و اجتماعی هم در این نامه بزرگ کم نیست و مرد بینارا از آنگونه مطالب سودی حاصل است . سبک شیوا و پیوند سخن و پیوستگی معانی و دقایق شعری و لطائف ادبی و امثله و کنایات و محسنات بدیعی در سر تا سر شاهنامه جلوه گراست . آری از حقایقی که در اشعار شاهنامه گاه

ظهور میکند. روح میهن پرستی و بزرگ داشتن نام ایران و ستایش از تبار و کهر ایرانیست. اگر کسی جانفشانیهای رستم را برای حفظ و پاس میهن بخواند و در گفته‌های سرداران و پهلوانان بیندیشد و ابیات مؤثر را مانند آنچه در نامه رستم فرخزاد به برادر خود آمده است مطالعه کند، روح خدمت بمردم و کشور را خود درک خواهد کرد. آنگاه او نیز عهدی با خود برای پاس حقوق میهن خود خواهد بست و با اینگونه سخنان همدل و همدستان خواهد بود:

چو ایران نباشد تن من مباد	بدین بوم و بر زنده يك تن مباد
ز بهر بر و بوم و فرزند خویش	زن و كودك خرد و پیوند خویش
همه سر بسر تن بکشتن دهیم	از آن به که کشور بدشمن دهیم
جهانجوی اگر کشته آید بنام	به از زنده دشمن بدو شاد کام.

آثار دیگر فردوسی - تذکره نویسان منظومه‌ای دیگر که بوزن شعر شاهنامه و در داستان یوسف و زلیخا به فردوسی نسبت داده‌اند و بموجب مقدمه‌ای که در یکی از نسخه‌های خطی یوسف و زلیخا آمده است شاعر آن را در زمان حکومت بهاءالدوله دیلمی از آل بویه در بغداد در حدود سال سیصد و هشتاد و چهار بنا بر خواهش وزیر وی ابوعلی حسن موفق بنظم کشید و منابع اوسوره یوسف در قرآن کریم و اخبار یهود بوده است. اینک ابیاتی از يك نسخه خطی یوسف و زلیخا که این مطلب را می‌رساند:

دو شاعر که این قصه را گفته‌اند	بهر جای معروف و ننهفته‌اند
یکی بوالمؤید که از بلخ بود	بدانش همی خویشان را ستود
پس از وی سخن بافت این داستان	یکی مرد بدخوب روی و جوان
نهاده و را بختیاری لقب	کشادی بر اشعار هر جای لب
قضارا یکی روز اخبار آن	همی راندمش بیغرض بر زبان
به نزدیک تاج زمانه اجل	موفق سپهر وفا و محل
مرا گفت خواهم که اکنون تو نیز	بیاشی بگفتار و شغلی بنیز (!)
هم از بهر این قصه ساز آوری	ز هر گوشه معنی فراز آوری

بعضی از دانشمندان نه تنها در صحت خبر این مسافرت فردوسی به بغداد تردید دارند، بلکه در انتساب مثنوی یوسف و زلیخا بوی هم شبهه‌ی قوی ابراز میکنند. در این اواخر یکی از دانشمندان نسخه‌ای خطی از یوسف و زلیخا بدست آورد که بموجب اشعاری در مقدمه آن گوینده این مثنوی فردوسی نبوده است بلکه مثنوی نامبرده در زمان سلطان ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ ه.ق.) بنام برادر وی طغان‌شاه ابن‌البارسلان بنظم کشیده شده است.

گذشته از یوسف و زلیخا اشعاری چند نیز از قصیده و قطعه و رباعی و غزل در تذکره‌هایی مانند هفت اقلیم و ریاض الشعراء و منتخب الاشعار به فردوسی نسبت داده شده که یکی از آنها بمطلع:

حکیم گفت کسی را که بخت والا نیست

بهیچ روی مرورا زمانه جو بانیست.

در بالا نقل شد و در ضمن اشاره‌ای بقطعه‌ی دیگر رفت که تمام آن در تذکره لباب الالباب چنین است:

بسی رنج دیدم بسی گفته خواندم	ز گفتار تازی و از پهلوانی
بچندین هنر شصت و دو سال بودم	چه توشه برم ز آشکار و نهانی
بجز حسرت و جز وبال گناهان	ندارم کنون از جوانی نشانی
بیاد جوانی کنون مویه دارم	بر آن بیت بو طاهر خسروانی
جوانی من از کودکی یاد دارم	دریغا جوانی دریغا جوانی.

این قطعه را استاد چنانکه معلوم میشود در شصت و دو سالگی سروده و این نظیره گویی بقطعه‌ایست که شاعر دیگر بو طاهر خسروانی از شاعران دوره سامانی سرود.

همینطور که سخنگوی بزرگ طوس در نظم شاهنامه کاملاً مبتکر نبود و پیش از او گویندگان مانند ابوشکور بلخی و رودکی و ابوالمؤید و مسعودی مروزی و بختیاری و بوعلی بلخی و دقیقی در این باب آغاز سخن کرده و ناچار تأثیراتی در فکر و ذوق آن شاعر نامی داشته‌اند، او نیز چون فصاحت سخن فارسی را بحد کمال

رسانید و در داستان سرایی داد سخن داد لاجرم مقلدین و متبیین زیاد پیدا کرد و بعد از و بسیاری از شاعران فارسی زبان بشیوه استاد شاهنامه سرودند که از آن جمله اینها را توان شمرد :

ظفرنامه حمداله مستوفی (سده هشتم) شهنامه احمد تبریزی (سده هشتم)
 شهنامه قاسمی (سده دهم) شاهنشاهنامه صبا (سده سیزدهم) ...
 همچنین عده‌ای از شعرای ایرانی و بومی هند شاهنامه ساختند مانند شاهنامه طغلق و شاهنامه کلیم و شاهنامه بختاورخانی و شاهنامه قدسی و شاهنامه نادری و شاهنامه احمدی و شاهنامه شادعالم ...

با این همه شاهنامه سرایان، باید گفت: هنوز کسی در سخن پرداززی و شیوایی و جزالت‌بپایه استاد طوس نرسیده و نظیر شاهنامه را نساخته و گویی شاهنامه سرایی با فردوسی شروع و بنام او ختم شده است.

شاهنامه در تمام عالم متمدن تأثیر کرد و در ادبیات جهان مقامی بدست آورد و اشعار و افکاری که در آن هست یا کاملاً و یا قسمتهایی بر زبانهای بیگانه نقل گشت. از جمله ترجمه‌های کامل شاهنامه یکی عبری است که بدست بنداری (قوام‌الدین فتح بن علی اصفهانی) بین سالهای ۶۲۰ و ۶۲۴ ه. ق. حصول یافت و این ترجمه از لحاظ قدمتش بسی مهم و برای اصلاح بعضی تحریفات که از آن بیعد در شاهنامه روی داده سودمند است. از ترجمه‌های کامل شاهنامه بزبانهای اروپایی یکی به نثر فرانسوی است بتوسط مول (Mohl) که مقدمه‌ای فاضلانه دارد و با متن و ترجمه هفت جلد کلانست. دیگر بنظم ایتالیایی است بتوسط پیتزی (Pitzi). ترجمه‌های متعدد انگلیسی هم دارد. عده‌ای هم لغت و فرهنگ برای شاهنامه نوشته‌اند که یکی از آنها لغت شاهنامه عبدالقادر بغدادی است و آخرین و مهمترین آنها فرهنگ شاهنامه از فارسی با آلمانی تألیف ولف (Wolff) است که در آن نه تنها لغات دشوار معنی شده بلکه تمام حروف و کلمات و نامها که در شاهنامه موجود است، با موارد استعمال ضبط شده و گویا مؤلف در این کار حدود بیست سال عمر صرف کرده است. مهمترین پژوهش علمی که در باب فردوسی و شاهنامه در مغرب زمین بعمل آمده همانا پژوهش دانشمندان

استاد نلدکه (Noeldeke) آلمانی است که در کتاب معروف آلمانی موسوم به *فقه اللغه* ایرانی مندرج است.

دولت ایران در سال یک هزار و سیصد و سیزده شمسی جشن هزاره تولد شاعر نامی ایران را در تهران برپا کرد و تمام جهان دانش و فرهنگ در آن شرکت جست و از شانزده کشور بزرگ عالم نمایندگان و خاورشناسان عالی مقام بتهران آمدند و در کشور های مهم خاور و باختر نیز جشن ها برپا گردید و بمناسبت این جشن تألیفات و مقالات بسیار که نتیجه تحقیقات و افر اهل کمال بود، بوجود آمد؛ و یاد گوینده نامدار ایران در خاطر ها زنده گشت.

باین مقدمات و حالات و کمالات که در این مختصر گفته شد، شاید بتوان به نیروی روان شاعر نامی ایران بی برد و آنگاه دریافت که عجب نباشد شاعر خود به بزرگی خود پی برده و این سخنان را درباره خویش سروده باشد :

جهان کرده ام از سخن چون بهشت	ازین بیش تخم سخن کس نکشت
بناهای آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی باند	که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم از بن بس که من زنده ام	که تخم سخن را پراکنده ام.



معروفترین فضای عصر غز نوی

در جهان دانش و فرهنگ ایران، گذشته از شاعران و گویندگان، دانشمندان و ادیبان دیگر هم وجود داشته اند که هر یک در رشته ای از علم و ادب استاد بوده. اینک نخبه ای از آنان بر وجه اختصار نام برده میشود .

بدیع الزمان - ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی از ادباء و

نویسندگان بود، با فضایی عصر خود مانند : **ابو بکر خوارزمی** و **ابو علی مسکویه** معارضه و مراسله داشت .

نخستین کسی است که قصص و روایات ادبی در نثر مسجع عربی ساخت و فن

مقامه نویسی را ایجاد نمود. کتاب **مقامات بدیع الزمان** که اکنون مرگب از پنجاه

و يك مقامه است و بنام خلف بن احمد امير سيستان اهداء شده از كتابهای ادبی عربی معدود است .

بدیع الزمان بفارسی نیز سخن شناس بود، چنانکه بسال سیصد و هشتاد بخدمت صاحب بن عبّاد رسید و بامر آن وزیر سه بیت **منطقی** شاعر را از فارسی بعربی ترجمه کرد. وفات او را بسال ۳۹۸ ه. ق. نوشته اند .

قابوس و شمگیر - شمس المعالی قابوس پسر و شمگیر حکمران دانشمند زیاری، گذشته از آنکه بعربی و فارسی اشعار می سرود، در نامه نویسی و انشاء نیز شیوه ای بدیع داشت. رسائل او را که بعربی است، یکی از ادبای طبرستان، موسوم به عبدالرحمن یزدادی بنام «**کمال البلاغه**» جمع کرد. قابوس بسال ۴۰۳ ه. ق. مقتول گردید.

ابو علی مسکویه - ابوعلی محمد مسکویه از دانشمندان و مورّخان بشمار است. گویند: نخست زرتشتی بود. بعد اسلام آورد. بدر بار آل بویه خاصّه خدمت عضدالدوله تقرّب داشت و خازن او بود، در تاریخ و طبّ و سیر و اخلاق تألیفات دارد. از مؤلّفات مشهور او کتاب «**تجارب الامم و تعاقب الهمم**» است که در تاریخ عمومی اسلام و ایران است. از مطالب آن پیدا است که مؤلف در تاریخ نویسی سلیقه خاصی داشته و مقصودش تنها نقل حوادث نبوده است. تألیف دیگر ابن مسکویه در اخلاق است که «**تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق**» نام دارد و حکیم نامی نصیر الدین طوسی آن را بفارسی کرد. وفات او در ۴۲۱ ه. ق. اتفاق افتاد.

شیخ ابوعلی بن سینا - شیخ الزّییس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی ایران، بلکه از علمای جهان محسوب است. پدرش از اهل بلخ بود و در زمان نوح بن منصور سامانی به بخارا مهاجرت نمود. مادرش ستاره نام داشت .

این سینا در حدود ۳۷۰ ه. ق. در قریه خرمین در حوالی بخارا تولّد یافت. از عنفوان جوانی در بخارا بکسب فضائل نائل آمد و از آغاز عمر شبانه روز بمطالعه و تحقیق پرداخت بطوریکه در شانزده و هفده سالگی در مقدّمات علوم و قرآن و ادب مهارت بهم رسانید. همچنین خوشه دانش چید و به تحصیل فقه و منطق و نجوم و ریاضی و طب کوشید تا در اندک مدتی پیشرفت های او اسباب حیرت پدر و استادان گردید.

بعد از مطالعه کتب فارابی توجه خاصی نسبت به ماوراء الطبیعه و حکمت الهی پیدا کرد و در آن علم غور و تعمق بکار برد. از طرفی به تحقیق غواص فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب و کشف و معالجه امراض همت گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا بهم رسانید و در معالجه سلاطین و امراء مانند: نوح بن منصور سامانی و مجدالدوله و شمس الدوله دیلمی کامیاب گشت.

ابوعلی سینا که در بخارا پایتخت سامانیان اقامت داشت بعد به گرگانج مقر خوارزمشاهیان رفت و از صدر نشینان مجلس مأمون بن مأمون خوارزمشاهی گشت. بعد از ظهور سلطان محمود، بزرگان مقر حکومت زبیریان و از آنجا به ری و همدان و اصفهان مسافرت کرد و بخدمت شمس الدوله بن فخر الدوله دیلمی پیوست و دو بار میان سالهای ۴۰۵ هـ ق و ۴۱۲ هـ ق در همدان وزارت او را داشت.

با اینهمه مسافرتها و دشواریها و مناصب و مشاغل حکومتی که ناچار شیخ را از فراغ خاطر باز میداشت، فکر جوان او در کار و مصدر فیض و آثار بود و طالبان دانش و هنر را بحلقه تدریس خود جمع میکرد و از طرفی نیز بتدوین و تصنیف مطالب علمی میپرداخت و در این باب کار او واقعاً حیرت آور است زیرا تألیفات او از صد فزون است. در صورتیکه درین جهان گذران پنجاه و هشت سال بیشتر عمر نکرد و مدتی هم در مسافرت حتی در زندان گذراند.

معروفترین تألیفات شیخ کتاب «شعاع» در حکمت شامل منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات و کتاب «قانون» در طب است که پنج قسمت دارد ۱- کلیات ۲- ادویه مفرده - ۳- امراض مخصوصه اعضاء ۴- امراض عمومی بدن ۵- ادویه مرکبه.

دیگر کتاب «اشارات» است در منطق و حکمت و آن نماینده آخرین نظریات استاد است. هر سه کتاب از امهات کتب علمی عالم است و از دیرباز در بلاد شرق و غرب از طرف معلمین بزرگ تدریس گشته است. با وجود اینکه ابوعلی از دانشمندان درجه اول بود و معلوم میپرداخت از لحاظ ادبی هم مبرز بود. شاهد این مطلب آنکه انشای عربی تألیفات استاد بسیار جزیل و منظم و ساده و زیباست. اشعار و قصاید خوب

یز مانند قصیدهٔ نفس بتازی ساخته و قصه‌هایی مانند **حی بن یقطان** و **سلامان و ابسال** پرداخته و بروایت شاگردش **جوزجانی** لغتی کامل بعربی گرد آورده است، گر چه اکنون در دست نیست.

شیخ در زبان مادری خود فارسی نیز تألیف کرد. از جمله کتاب فلسفی او موسوم به «**دانشنامهٔ علائی**» است که آن را بنام علاءالدوله پسر کاکویه نوشت. در این کتاب استاد و قوف کامل خود را بزبان فارسی ادبی کاملاً نشان می‌دهد حتی اصطلاحات علمی بفارسی سره بکار میبرد. دانشنامه در واقع قدیمترین تألیف فلسفی بزبان فارسی است که یک دورهٔ کامل فلسفه را در بردارد و از کتابهای معدود مهم فارسی سدهٔ چهارم هجری محسوب است. نیز شیخ بفارسی اشعار دارد و یکی از رباعی‌هاله بدو اسناد شده اینست:

کفر چومنی گراف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چومن یکی و، آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود!

وفات شیخ سال ۴۲۸ ه.ق در همدان واقع شد و اکنون بر مزارش بنایی برین بواسطهٔ انجمن آثار ملی ساخته شده است.

ثعالبی - ابو منصور عبدالملک بن محمد ثعالبی نیشابوره ری از ادبا و فضیلائی معروف بود و در لغت و قصص و امثال و حکم تألیفات مفید دارد.

کتابی مهم در شرح حال و منتخب اشعار شمارهٔ بسیاری از سخن سرایان عربی گوی ایرانی و شعرای عرب با اسم «**یتیمهٔ الدهر**» تألیف و بعد آن را بواسطهٔ کتاب «**تتمهٔ الیتیمه**» تکمیل کرد. ثعالبی بسال ۴۲۹ ه.ق درگذشت.

بیرونی - ابوریحان محمد بن احمد بیرونی، از فضلاء و بزرگان ایران و از دانشمندان جهان بشمار است. بسال ۳۶۲ ه.ق در بیرون حوالی خوارزم تولد یافت. قسمت اول عمرش در خوارزم گذشت. طرف توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود. سپس بخدمت شمس المعالی قابوس و شمگیر زیاری حکمران گرگان رسید و از آن پادشاه حمایت دید. بعد بدربار سلطان محمود پیوست و در خدمت آن پادشاه

تقریب پیدا کرد و در مسافرت های هندبا او بهند رفت و از احوال آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یاد گرفت .

یکی از تألیفات مفید او کتاب «**الاثار الباقیه عن القرون الخالیه**» نام دارد که در تقویم و سنوات و اعیاد ملل خاور نزدیک مانند: ایرانیان (سغدیان، خوارزمیان، پارسیان)، یونانیان، یهودیان، عیسویان و مسلمانان است و آن را در حدود سال ۳۹۰ ه.ق بنام قابوس نوشت. نیز کتاب «**تحقیق ماللهند**» است که بعد از مسافرت هند در اخبار و اخلاق و عادات هندیها تألیف کرد .

بیرونی در هیئت و هندسه و نجوم دو تألیف مشهور دارد، یکی موسوم به «**التفهیم لاوائل صناعة التنجیم**» که آن را در حدود ۴۲۰ ه.ق در غز نه بنام ریحانه دختر حسین خوارزمی تألیف کرده، هم یکدوره از آن را بفارسی نوشت و دیگری «**قانون مسعودی**» است که آن را میان سال های ۴۲۱ - ۴۲۷ بنام سلطان مسعود غزنوی مرتّب ساخت .

وفات بیرونی را در حدود ۴۴۰ ه.ق نوشته اند .

ابوالفضل بیهقی - تألیفات مهمّ فضلی فوق چنانکه دیده شد اغلب عبری بود، ولی شاهکار ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی بفارسی است. بیهقی بسال ۳۸۵ ه.ق در قریه حارث آباد ولایت بیهق تولّد یافت . مدّت نوزده سال منشی دیوان رسایل غزنویان بود. تاریخی بزرگ در حالات سلاطین آن سلسله که به ۳۰ جلد میرسیده و گویا موسوم به تاریخ آل ناصر بوده بفارسی بلیغ و شیرینی تألیف کرد. افسوس حز چند جلد ناقص آن که در شرح حالات و سلطنت و وقایع روزگار سلطان مسعود و تاریخ خوارزم است، و در زمان مابه تاریخ بیهقی مشهور است باقی نمانده. بحکم این کتاب، بیهقی بی گمان در زبان فارسی استاد بلاغت است و سبک سخن و شیوه نویسنده او در کمتر کتاب فارسی آن زمان یافت میشود. چیزی که در باب این کتاب بخصوص جالب نظر است همانا عبارتست از حق پرستی و حق خواهی مؤلف، کسی که آن را بدقت بخواند بیقین در می یابد که بیهقی در آن زمان یعنی نهصدسال پیش چگونه

بیطرفانه تاریخ نویسی میکرده و از راستی منحرف نمیشده است و بحقیقت گویی
اهتمام میکرده.

بیهقی در سال ۴۵۱ ه. ق بتألیف این تاریخ پرداخت. وفات او بسال ۴۷۰
ه. ق. اتفاق افتاد.

تاریخ سیستان - کتابی است سودمند که اصل آن در سده پنجم در حدود سنه
۴۴۵ ه. ق تألیف یافته و آن را بعداً مؤلفی بیابان برده است یا مؤلفین دیگری تکمیل
کرده اند و تا تاریخ ۷۲۵ ه. ق. رسانیده. تاریخ سیستان در شرح حکومت خلفاء
و وقایع مربوط به سیستان و آمدن و رفتن والیان و عمال بآن ولایت است. در ضمن
مطالب این تاریخ داستانها و روایت‌های جالب و امثله از نظم و نثر هم آمده است. در این
کتاب شیوه فارسی قرن پنجم در آن ناحیه و لغات خاص محلی جلب نظر میکند.
در شرح وقایع از طاهریان و سامانیان نیز ذکری بمیان آمده است.

رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران

بطوریکه در فوق اشارت رفت، گذشته از دربار غزنه بخارا و گرگانج و نقاط
دیگر در سایه سامانیان و خوارزمشاهیان و دیگران کانون علوم و ادبیات و مجمع
شعراء و فضلاء بوده است و دانشمندی مانند: ابوریحان بیرونی و شیخ ابوعلی سینا و
ابوالخیر خمار، از حکماء و اطباء نامی آن زمان، و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراق و
امثال آنان در آن دیار میزیسته اند. سلاطین هر دو سلسله علم دوست و ادب پرور
بودند و شعراء و حکماء و نویسندگان را حمایت میکردند. سامانیان اول کسانی بودند
که بترجمه و تألیف کتب فارسی و نظم شاهنامه دستوردادند و اهل علم را حمایت
کردند و نوح بن منصور کتابخانه بی بزرگ داشت، چنانکه مورد استفاده ابوعلی سینا
واقع شد.

مأمون بن مأمون، از خوارزمشاهیان، مخصوصاً دانش دوستی و هنر پروری
شیمه داشت. نیز شاهان این دو خاندان وزراء لایق فضیلت شناس داشتند. مانند:
بلعمی وزیر سامانیان و احمد بن محمد سهیلی وزیر مأمون خوارزمشاهی. همچنین

طبرستان و گرگان و حوالی، یعنی مقر حکومت آل زیار و علویان، محل اجتماع فضلاء و سخنگویان بود؛ و شمس المعالی قابوس و شمگیر و نوّه او کیکاوس بن اسکندر از دانشمندان بشمار میرفتند. از دیلمیان و آل بویه نیز شاهان و وزیران هنرمند هنرپرور مانند: شمس الدوله و علاء الدوله و عضد الدوله و عزالدوله و بهاء الدوله و صاحب بن عبّاد ظهور کردند. غالب مؤلفان این عصر، خاصّه آنانی که بدرگاه وزیر صاحب بن عبّاد گرد آمده بودند، بر بی مینوشتند. ولی تألیفاتی بفارسی نیز میگردیدند. چنانکه از دانشنامه علائی و کتاب التفهیم معلوم توان کرد. نیز شعرای فارسی گو بدربار آل بویه کم نبود. از آن جمله میتوان: منطقی و خسروی و بُندار رازی و بختیاری را نام برد. بعضی از شعرای این عصر ذواللسانین بودند. یعنی بفارسی و تازی سخن سرایی میکردند. مانند: ابوالفتح بستی متوفی بسال ۴۰۰ هـ. ق که در هر دو زبان اشعاری نغز سرود.



مآخذها - تذکره‌های فارسی - چهارمقاله ع. و ضی و تعلیقات چهارمقاله بقلم محمد قزوینی چاپ لیدن - کتاب حماسه ملی ایران تألیف نلدکه (Noeldeke) ترجمه بزرگ علوی تهران ۱۳۲۷ - ابوالمؤید بلخی بقلم سعید نفیسی مجله شرق چاپ تهران ۱۳۱۸ - ه. ش. سلسله مقالات راجع بفردوسی در مجله کاه چاپ برلین ۱۳۳۹ ه. ش. - تاریخ ادبی ایران تألیف براون ج ۲ - فردوسی نامه مهر چاپ تهران ۱۳۱۳ - ه. ش. - مقاله راجع بفردوسی بقلم بهار در مجله (باختر) اصفهان شماره ۱۱ - ۱۲ سال اول ۱۳۱۳ ه. ش. - فرماندهی فردوسی تألیف بهار مست چاپ تهران ۱۳۱۳ ه. ش. - مقدمه دیوان فرخی چاپ تهران باهتمام عبدالرسولی ۱۳۱۱ - سخن و سخنوران تألیف بدیع الزمان فروزانفر ج ۱ چاپ تهران ۱۳۰۸ ه. ش. - فهرست نسخ فارسی در بریتش میوزیوم (انگلیسی) تألیف ریوج ۲ - تاریخ ادبیات فارسی تألیف (اته) آلمانی ترجمه باحواشی دکتر رضازاده شفق - دیوان منوچهری باحواشی و تعلیقات چاپ پاریس بقلم کازیمیرسکی - راجع بتخلص و لقب منوچهری راحة الصدور چاپ

فرنگکص ۵۷ و ۴۷۷ - مقالات سعید نفیسی راجع به منوچهری در مجله باختر اصفهان سال دوم - راجع به یوسف و زلیخای فردوسی مجله مهر منطبعة تهران ص ۵۸۷ بقلم دکتر رضا زاده شفق ایضاً مقاله مهم گرنباوم (Grunbaum) در جلد ۴۳ مجله انجمن آسیایی آلمان - در باب ابن سینا : تألیفات ابن سینا و مقالات راجع به او بمناسبت جشن هزاره ابن سینا چاپ طهران ۱۳۳۱ ه. ش - جشن نامه ابن سینا تألیف دکتر صفا - دانشنامه با مقدمه سید محمد مشکوة ۱۳۳۱ ه. ش - الادب الفارسی - فی العصر الغزنوی (عربی) الدكتور علی الشابی تونس ۱۹۶۵ م - اشارات و تنبیهاات ابن سینا باهتمام دکتر یار شاطر ۱۳۳۲ ه. ش - فهرست مصنّفات ابن سینا تألیف یحیی مهدوی ۱۳۳۳ ه. ش - ابن سینا و تمثیل عرفانی تصنیف هنری کرین ۱۳۳۱ ه. ش. قرّخی سیستانی تألیف دکتر غلامحسین یوسفی مشهد ۱۳۴۱ ه. ش - دیوان منوچهری با حواشی و تعلیقات محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۲۶ ه. ش - کاروان حله تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب ۱۳۴۳ ه. ش - حماسه سرایی در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا تهران ۱۳۳۳ ه. ش - مقالات عبدالعظیم قریب در شماره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ مجله آموزش و پرورش سال نهم ۱۳۱۸ ه. ش - تاریخ ادبیات ایران تألیف جلال الدین همایی جلد ۱ تبریز ۱۳۴۸ ه. ش - ابن سینا رساله تألیفی دکتر غنی تهران ۱۳۱۵ ه. ش - منابع در باب علماء و دانشمندان، گذشته از کتب فوق : تاریخ الحكماء ففطی - طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه - تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلیمان (آلمانی) - ایضاً تألیف هوار (فرانسوی) و نیکلسون (انگلیسی) در این باب - و فیات الاعیان ابن خلکان - معجم الادباء یا قوت - تاریخ بیهق چاپ تهران تصحیح بهمینار (راجع به بیهقی) - آداب اللغه تألیف جرجی زیدان - تاریخ سیستان بتوضیح بهار چاپ تهران چاپ اول کلاله خاور چاپ دوم زوّار -

در باب ابن سینا: جشن نامه ابن سینا تألیف دکتر صفا ۱۳۳۱ ه. ش - رساله جودیه دکتر نجم آبادی - دانشنامه علائی دکتر محمد معین ۱۳۳۱ - طبیعیات دانشنامه علائی باهتمام سید محمد مشکوة ۱۳۳۱ ه. ش - علم النفس ابن سینا تألیف دکتر سیاسی

۱۳۳۲ ه. ش - فهرست مصنفات ابن سینا تألیف یحیی مهدوی ۱۳۳۳ ه. ش - قراضه طبیعیات باهتمام دکتر صدیقی ۱۳۳۲ ه. ش - رگشناسی باهتمام سید محمد مشکوة ۱۳۳۰ ه. ش - پنج رساله باهتمام دکتر یارشاطر ۱۳۳۲ - روانشناسی بوعلی سینا باهتمام محمود شهابی - رساله ابن سینا دکتر موسی عمید ۱۳۳۱ ه. ش - تفاسیر ابوعلی سینا علی اصغر حکمت ه. ش - جشن نامه ابن سینا ۱۳۳۴ ه. ش - زندگی و مرگ بهاوانان شاهنامه محمد علی اسلامی ندوشن طهران ۱۳۴۸ ه. ش - کشف الایات شاهنامه دکتر محمد دبیر سیاقی طهران ۱۳۴۸ ه. ش - فردوسی استاد تراژدی محمود صناعی ۱۳۴۸ ه. ش - خلاصه شاهنامه باهتمام محمد علی فروغی - مقدمه شاهنامه طبع ژول مول - ایات برگزیده از شاهنامه محمود سپاسی طهران ۱۳۴۷ ه. ش

عصر سلجوقیان

مؤسس سلاله سلجوقیان، یعنی سلجوق پسر دقاق، از سران ترکان غز بود. سلجوقیان مانند سایر عشایر ترك از نواحی تركستان روبه ایران آوردند. نخست در حوالی بخارا فرود آمدند. سپس بداخل ایران پیش رفتند. بسال ۴۳۱ ه. ق. نوه های سلجوق یعنی دو برادر چغری و طغرل قدرتی پیدا کردند و به خراسان آمدند و غزنویان را مغلوب ساختند. اولی در مرو و دومی در نیشابور فرمان دادند تا خطبه بنام آنان خوانده شود. بسی نگذشت که کار طغرل پیشرفت کرد و ری را مقرر خود ساخت و بفتوحات پرداخت و تا بغداد برفت و خلیفه مقدم او را بخوبی پذیرفت. با این ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد و نسبت بتمام دولتهایی که زکرش گذشت، مقتدرتر و دامنه نفوذش وسیع تر گشت؛ بحدی که ایران در عصر سلجوقیان بار دیگر حدودش از خاور و باختر گسترش یافت و شامل ممالک میان هند و آسیای صغیر گشت.

سلطنت سلاجقه بزرگ، که مرکز آنها خراسان بود، در حدود ۵۵۲ ه. ق منقرض شد، و سلاله های دیگر مانند: سلجوقیان سوریّه تا اوایل سده ششم و سلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تا اواخر سده ششم و سلجوقیان روم تا اواخر سده هفتم حکومت داشتند. حقیقتی که در باب غزنویان و حکمرانان مشابه هست در باره سلجوقیان هم

درست است و آن اینست که سلجوقیان با اینکه از نظر نژاد ترك و غیر ایرانی بودند، در نتیجه طول اقامت در محیط تمدن ایران و اسلام بالطبع ایرانی شدند. پس حکومت آنان هم مانند حکومت غزنویان و سلاله‌های مشابه دیگر حکومت ایران و ایرانی بود. بخصوص که وزیران و کارگردانان عمده این سلاله‌ها ایرانیان بودند و اساساً فکر حکومت بیگانه در میان نبود.

اهمیت این سلسله و معاصران آن نسبت به تاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگان است. زیرا ادبیات ایران در عصر آنان نضج گرفت و رواج یافت و شعرای نامی و فضیله‌ای معروف مانند ناصر خسرو و خیّام و انوری و معزی و قطران و سنائی و شیخ عطّار و تاریخ نویسانی مانند راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخی مانند غزالی و قشیری و نجم‌الدین کبری ظهور کردند و آثار ادبی و تاریخی و دینی از منشور و منظوم بیشتر از دوره‌های گذشته بوجود آمد. نه تنها شاهان سلجوقی مانند ملکشاه و سنجر ادباء را حمایت کردند، حتی برخی از آنان خود سخن شناس و فاضل بودند، بلکه وزیران لایق دانش دوست داشتند؛ مانند: عمیدالملک کندری که خود اهل دانش و فرهنگ بود و نظام‌الملک طوسی که ادیب و نویسنده بود و علماء را احترام میکرد. عمیدالملک مخصوصاً فارسی‌گویان را تشویق مینمود و نظام‌الملک بعضی بیشتر دلبستگی داشت. همو بود که مدارس بزرگ در بلخ و نیشابور و هرات و اصفهان و بغداد و دیگر نقاط بنام نظامیه تأسیس کرد و بعضی شاهان سلجوقی در اینکار از وی پیروی کردند، گرچه پیش از دوره نظام‌الملک هم مدارس در ایران وجود داشت و دانشمندان عصر را بتدریس در آن مدارس برگماشت.

مراکز حکومت سلجوقیان مانند نیشابور و اصفهان اجتماعگاه شعراء و نویسندگان بود.

باخرزی که خود از ادبای آن عصر بود، در کتاب تذکره خود موسوم به *دمية القصر* از صدها شاعر عربی‌گوی نام برده که اکثر آنان معاصر او بوده‌اند. پیداست که شماره شعراء فارسی‌زبان هم زیاد بود، چنانکه از بزرگان آنان نام برده خواهد شد.

از خواص دوره سلجوقی آنکه مذهب تصوف در آن عصر روبه ترقی نهاد و جمعی از مشایخ و سخنگویان آن سلسله ظهور کردند.

البته علت این ترقیات علمی و ادبی تنها از حمایت و تشویق شاهان سلجوقی نبود، بلکه مقصود از عصر سلجوقیان دوره قرنهای پنجم و ششم است و در آن مدت با اینکه سلجوقیان عامل مهم سیاست و علم و ادب ایران زمین بودند، سلسله‌های دیگر نیز مانند: غوریان و خوارزمشاهیان و بوییان و غزنویان و اتابکان که کمابیش معاصر سلجوقیان به دنده‌ریکی بنوبه خود در تشویق دانشمندان و گویندگان بهره‌ای داشتند؛ چنانکه در ذکر حال برخی از آنان این حقیقت روشن خواهد شد.

از طرف دیگر استعداد و قریحه ایرانی بمناسبت زوال تسلط عرب و حصول استقلال ایران و رواج زبان فارسی و توالی ادوار سامانی و غزنوی فرصت رشد و نمو پیدا کرده بود.

از سالهای حکومت غزنوی که ذکر شد، آشکار است که غزنوی‌ها با آنکه مغلوب سلجوقی‌ها شدند، منقرض نگردیدند و مدتی دراز معاصر سلجوقیان در غزنه و در هند سلطنت میکردند و چنانکه در ذیل معلوم خواهد شد بعضی از شعرای نامی دوره سلجوقی مانند: **مسعود سعد سنائی** بدر بار غزنوی منتسب بودند. باید در نظر داشت که در همین عصر سلجوقیان بزرگ، یعنی قرنهای پنجم و ششم، سلاله‌های حکمرانی متعدد دیگر مانند: خوارزمشاهیان و سلاجقه عراق و کرمان و آسیای صغیر و نظایر آنها حکومت میکردند و اختلافات سیاسی و مذهبی و جنگهای محلی در کار و سراسر کشور پراز آشوب بود. و بیجهت نیست که گویندگان نامی عصر مانند: **ناصر خسرو** و **ابوالفرج رونی** و **سنائی** و **عبدالواسع جبلی** و **انوری** و **خاقانی** و **جمال الدین - اصفهانی** در ضمن اشعار خود سخنان شکوه آمیز و ابیات غم‌انگیز از وضع زمان و از ستم دوران سروده‌اند، چنانکه نمونه‌هایی از آنگونه اشعار می‌آید.

شعرای متصوف

تصوف یا عرفان، طریقت مخصوصی است که از دیرباز در ایران ظهور کرد و

بتدریج وسعت یافت و نفوذی در افکار کرد و در ادبیات منشور و منظوم ما جلوه خاصی نمود.

در خصوص منشاء تصوّف ایران عقاید مختلف موجود است. بعضی اصل آن را از تعالیم دینی هند و بعضی از حکمت اشراقی غرب و برخی نیز از خود ایرانیان دانسته اند و شاید هر سه عامل اثر داشته باشد.

مذهب هندی سعادت حقیقی را در گسیختن ازین جهان و پیوستن بجهان روحانی و اتحاد بروح کلی میدانند و برای رسیدن باین مقصود ریاضت و سلوک و اعتکاف و تأمل و سکوت و تحقیر جسم و تربیت روح و تجرّد و اعترال تعلیم میکنند.

حکمت اشراق آن مذهب فلسفی را گویند که در قرن سوم میلادی در اسکندریه در تعقیب حکمت قدیم یونان خاصّه تعلیمات حکیم افلاطون ظهور کرد. اساس تعلیم حکمت اشراق بر این است که اصل وجود و مرکز هستی خدایتعالی است که عالم و آدم تجلّی وی و جهان آینه ذات اوست و تمام اشیاء غیر از وظاهری و اعتباری است و تنها هستی واقعی مخصوص ذات حقّ است که مانند نور در تمام موجودات سریان داشته و به آنها هستی بخشیده است که هر يك بدرجه خود بهره ای از نور وجودیا اشراق الهی دارند. کسی که معرفت و وصال خدا را خواهد باید بواسطه ملاحظه عالم و مطالعه نفس و سلوک و تذکّر و ریاضت و کشف بآن مقام برسد. علم بشر نیز بنا بعقیده این طایفه ممکن است بعد از طی طریق حکمت و دلیل بمقام کشف و شهود برسد و عارف حقایق رانه تنها به هدایت عقل بلکه بنور اشراق پی برد و آشکار بیند و علم عارف نسبت بعلم دانشمند نسبت شنیدن باشد بدیدن.

بر فرض هم مذاهب مذکور در فوق در افکار ایرانی تأثیر کرده باشد، حقیقت امر آن است که روح ایرانی از قدیم خود استعداد مخصوصی در تصوّف و عرفان داشته است، چنانکه در زمان قدیم بخصوص مذهب مانی عقاید لطیف عرفانی تعلیم کرد و آیین وحدت و ترک و مجاهده را در آن روز گاران ظاهر ساخت و بتوحید ادیان زمان خود کوشید که این عمل در تاریخ بشر تازگی داشت.

در ادوار اسلامی نیز بیشتر ایرانیان بودند که افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را

بسلک علم و ادب درآوردند و در تألیفات خود بخصوص در نظم فارسی جلوه دادند و از همان نخستین قرنهای اسلامی ایرانیان ذوق و شوق عرفانی از خود ظاهر ساختند. مثلاً در قرن سوم اسلامی عارفانی مانند: **جنید نهاوندی** (بغدادی) و **بایزید بسطامی** و **منصور حلاج بیضاوی** ظهور کردند و سخنانی جالب روحانی و عرفانی گفتند و بعضی مانند حلاج اشعار عارفانه نیز سرودند. بنام حلاج دیوانی انتشار یافته و از **بایزید** اقوال و اشعار عارفانه نقل شده است.

خلاصه آنکه ایرانی اسرار و رموز این طریقت را از نخست پی برد و آنچه راهم که دیگران داشتند حسن اقتباس کرد و آن را در دوره اسلامی طوری با ذوق خود سازش داد و در آثار منشور و منظوم خود بزبان و بیان آورد که تصوّفی با سلوب خاص ایرانی بوجود آمد.

در تصوّف ایران دو جنبه توان یافت، یکی منفی است و عبارت است از طریقه اعراض از دنیا و ریاضت و ترک علائق و کشتن شهوات و اختیار قناعت و ترجیح فقر و پشمینه پوشی (چنانکه کلمه صوفی اشاره بهمان است) که همه این صفات نفی عالم ظاهر است و پیداست که این مسلک با تصوّف هندی شباهت دارد. جنبه دوم تصوّف ایران مثبت است و عبارتست از سلوک و جستجو و طلب و طیّی مراحل اخلاص و عبادت و کسب و کار و ایثار و خدمت بغير و مطالعه و تربیت نفس و محبّت و کسب معرفت و رسیدن بمقام عشق الهی و درک وحدت و فناء در هستی خدا و قیام با او امر حق و کوشش بی منت و خدمت بی ریا.

بالجمله توان گفت: اساس تصوّف ایران خدمت محبّت و درک وحدت و عدول از ظاهر و رجوع بیاطن است و صوفی کامل آنست که مراحل تقلید و توسّل بتعالیم دیگران و اصول و کلام و دلایل منطق را طی کرده و از طریق کشف و تذکّر و مطالعه نفس راه بحقیقت بر دو بمقام کشف و شهود برسد و قلب خود را مرکز عشق و محبّت و جلوه گاه احدیّت قرار دهد و فکر خود را از مرحله نسبت و کثرت عالم سفلی بمقام وحدت عالم علوی رساند و آینه ضمیر را صاف سازد، تا خدا را در خود دیده بمعرفت نائل آید. در پندار و گفتار و رفتار خود مظهر حقّ و حقیقت گردد و در پرتو این نظر

نورانی درعالم انسانی نیز وحدت اصلی را در یابد و بداند اغلب تفرقه‌ها و جنگ‌های مذهبی و غیر آن از نادانی بشر باشد: «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» پس خدمت بخلق را راه تقرب بخالق داند.

شعراء و نویسندگان عارف و متصوف ایران عقاید صوفیانه و عرفانی را با بهترین و شیرین‌ترین طرز در لباس نظم و نثر جلوه دادند و با احساسات رقیق و عالی بسلك عبارت کشیدند و مشایخ و بزرگان این طریقت لطایف افکار و عقاید خود را بزبانه‌ترین سخنان بیان کردند.

برای مثال در این موقع برخی از سخنگویان عرفانی عصر سلجوقی را نام مینویسم که عبارتند از:

باباطاهر همدانی و ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری و سنائی غزنوی و شیخ عطار.

باباطاهر - باباطاهر عربان، همدانی بود و مسلک درویشی و فروتنی او که شیوه عارفان است سبب شد تا وی گوشه گیر گشت و گمنام زیست و تفصیلی از زندگانی خود باقی نگذاشت، فقط در بعض کتب صوفیه زکری از مقام معنوی و مسلک ریاضت و درویشی و صفت تقوی و استغنائی او آمده است. آنچه از سوانح زندگانی وی معلوم است، ملاقاتی است که گویا میان او و طغرل نخستین شاه سلجوقی در حدود سال ۴۴۷ ه.ق. در همدان اتفاق افتاد و از این خبر بدست می‌آید که دوره شهرت شیخ او اواسط سده پنجم و ظاهر آ تولدش او اواخر سده چهارم بوده است.

اینک شرح این ملاقات از تاریخ **راحة الصدور** تألیف **رواندى** نقل میشود: «شنیدم که چون سلطان طغرل بگگ به همدان آمد، از اولیاء سه پیر بودند: باباطاهر و باباجعفر و شیخ حمشا. کوهکی است بر در همدان آن را خضر خوانند بر آنجا ایستاده بودند، نظر سلطان بر ایشان آمد کوهکی لشکر بداشت و پیاده شد و با وزیر ابونصر الکندری پیش ایشان آمد. باباطاهر پاره‌بی شیفته گونه بودی اورا گفت: ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت: آنچه توفیر مایی. بابا گفت: آن کن که خدا می فرماید:

«ان الله يأمر بالعدل والاحسان» - سلطان بگریست و گفت: چنین کنم. -
 بابا دستش بستد و گفت: پذیرفتی؟ سلطان گفت: آری»
 باباطاهر از سخنگویان صاحب‌دل و دردمند بود و نغمه‌هایی که شاهد سوز
 درونی‌اوست سرود. نیز رسالانی عبری و فارسی تألیف کرد.
 از آن جمله مجموعه کلمات قصاری است عبری که عفاید تصوّف را در علم و
 معرفت و ذکر و عبادت و وجد و محبّت در جمله‌های کوتاه و مؤثّر بیان میکند.
 عمده شهرت باباطاهر در ایران بواسطه دو بیت‌های شیرین و مؤثّر عارفانه اوست
 از خصوصیات این رباعیات آنکه از وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی
 شبیه بلغتی لری سروده شده است و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم (فهلویات)،
 یعنی اشعار بلغتی پهلوی، نام داده‌اند.

در همه این رباعی‌های ساده و مؤثّر شاعر یاد از وحدت جهان و دور افتادگی
 انسان از عالم نهان و شکایت از پربشانی و تنهایی و ناچیزی و بی‌چیزی خود از هجران
 میکنند و حسّ اشتیاق معنوی خود را جلوه میدهد.

باباطاهر در همدان دارفانی را وداع گفت و در همان شهر مدفون است. اینک
 چند نمونه از رباعی‌های شیرین سوزناک او:

در اتحاد حقیقت آدمی با خدا:

وگر دلبر دلو دل را چه نومه؟	اگر دل دلبر و دلبر کدومه
ندونم دل که و دلبر کدومه؟!	دل و دلبر بهم آمیته وینم

ایضاً:

ز جانون جونز جون جانون ندونند	خرم آنان که از تن جان ندونند
بدرد خویشتمن درمون ندونند.	بدردش خوگرن سالان و ماهان

☆☆☆

همه جا جلوه‌گاه خداست:

میان شعله خشک و تر ندونند	خوشا آنون که از پا سر ندونند
سراییی خالی از دلبر ندونند.	کنشت و کعبه و بتخانه و دیر

☆☆☆

تأثر از ناپایداری روزگار:
یکی برزیگری نالون در ایندشت
همیکشت و همیگفت: ای دریغا

☆☆☆

بچشم خون فشان آلاله میکشت
که بایدکشتن وهستن درایندشت!

درویشی و بی خانمانی:

مو آن رندم، که نامم بی قلندر
چو روز آیه، بگردم گرد کویت

نه خون دیرم، نه مون دیرم، نه لنگر
چو شو آیه، بخشان وانهم سر

☆☆☆

نیکان شکارسیه دستانند:

جره بازی بدم رفتم به نخجیر
بوره غافل مچر در چشمه ساران

سیه دستی زده بر بال موتیر
هر آن غافل چره غافل خوره تیر.

☆☆☆

دوستی کم یا بست:

دیدم آلاله بی در دامن خار
بگفتا: باغبان معذور میدار

و تم آلالیا کی چینمت بار؟
درخت دوستی دیر آورده بار.

☆☆☆

شیمه محبت:

دلی دیرم خریدار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل

کنزو گرمست بازار محبت
ز پود محنت و تار محبت.

☆☆☆

از مطالعه این چند رباعی دلکش در می یابیم که گذشته از وزن مخصوص و صورت تلفظ کلمات، لغاتی نیز داریم که شکل لغتهای بومی ایران باستان را نگه داشته و به پهلوی نزدیک است؛ مانند موبجای من، شو بجای شب، وینم بجای بینم، کرن، بجای کنند، و تم بجای گویم.

ابوسعید اَبی الخیر - شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر معاصر با باطاهر بود. بسال ۳۵۷ در مهنه واقع در ناحیه خاوران خراسان تولد یافت و بعد از تحصیلات هفدهماتی در مولد خود، برای تحصیل فقه به مرور رفت و نزد ابوعبدالله الحصری که از فقهای معروف بود و از علم طریقت آگاهی تمام داشت شاگردی کرد؛ سپس از مشایخ بزرگ عصر خود مانند: شیخ ابوالفضل حسن سرخسی و ابوالعباس احمد قصاب و ابوالحسن علی خرقانی کسب فیض معنوی کرد و بدست صوفی بزرگ ابوعبدالرحمن سلمی متوفی در ۴۱۲ ه.ق کسوه طریقت پوشید. ابوسعید را میتوان در عدد نخستین سخنگویان فارسی زبان مذهب تصوف در آورد. زیر گفته‌ها و جمله‌ها و قطعه‌ها و رباعیهای نغز صوفیانه از دیگران و از خود بیان کرد و چون حالی داشته در آنها که بدست نوه اش محمد منور در کتاب **اسرار التوحید** جمع آمده تأثیری عمیق است و آشکار میدارد که گوینده آن را دردی در دل و شوری در سر بوده. رباعی ذیل که بخود شیخ منسوب است، حال عشق و درد او را نشان میدهد:

جانا بزمین خاوران خاری نیست کش با من و روزگار من کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا در دادن صد هزار جان عاری نیست.

بروایت کتاب اسرار التوحید، روزی در مجلس سماع که شیخ جذبه و حالت پیدا کرده بود، در تعریف تصوف و اینکه هستی واقعی از آن خدای تعالی میباشد این چنین سخن میگفتند:

هفتصد پیر از مشایخ در ماهیت تصوف سخن گفته اند، تمامترین و بهترین همه
قولها اینست که: «استعمال الوقت بما هو اولی به». شیخ ما گفت:

«اهل الرسوم فی حیوتهم اموات و اهل الحقایق فی ممانتهم احواء». شیخ ما گفت:
و قتهار جایی میگشتمی در کوه و بیابان و این حدیث سردرپی مانده بود و ما خدای
را جستیمی در کوه و بیابان و بودی که باز یافتیمی و بودی که باز نیافتیمی، اکنون چنان
شده ایم که خویشتن می باز نیاییم؛ زیرا همه اوست مانه ایم، از آن معنی که او بود و ما
نبودیم و او خواهد بود و ما نباشیم.

واقعاً عقاید صوفیانه در اخلاق و گفتار و کردار ابوسعید جلوه گر میگشت.

خوش زبان و شیرین بیان ، شکسته نفس و مهربان بود. مال از توانگران گرفته بدرویشان میداد. کینه جوئی را دوست نداشت با همه یار بود حتّی با دشمنان خودمدارا میکرد. دربارهٔ ابوالقاسم قشیری که ابوسعید را دوست نداشت در اسرار التّوحید چنین گوید :

«روزی بر زبان استاد امام رفت که بوسعید حقّ سبحانه و تعالی را دوست میدارد و حقّ سبحانه ما را دوست میدارد، فرق اینست که ما پیلیم و بوسعید پشه. این خبر را بنزدیک شیخ ما آوردند. شیخ آنکس را گفت برو و بنزدیک استاد امام شو بگو که آن پشه هم تویی ماهیچ چیز نیستیم و ما خود در این میان نیستیم. آن درویش بیامد و آن سخن با استاد امام بگفت. استاد امام از آن ساعت باز قول کرد که نیز ببید شیخ ما سخن نگوید و نگفت تا آنگاه که بمجلس شیخ آمد و آن داورى باموافقت و الفت بدل گشت».

در باب عقیدهٔ معروف صوفیان که علم مراتب دارد، نخست تجربهٔ حسی یا آزمایش دوم علم استدلالی یادانش سوم شهود یا بینش ، حکایت دیدار ابوعلی سینا که استاد منطق و حکمت بود و از طریقۀ مثناء که پایه اش بدلیل عقلی است بحث میکرد با ابوسعید که ذوق اشراق داشت و میگفت: علم باید بمقام شهود رسد در کتاب اسرار- التّوحید اینگونه آمده است :

«خواجه بوعلی باشیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت و سخن میگفتند که کس ندانست و نیز بنزدیک ایشان در نیامد مگر کسی که اجازت دادند و جز بنماز جماعت بیرون نیامدند. بعد از سه شباروز خواجه بوعلی برفت. شاگردان ارخواجه بوعلی پرسیدند که: شیخ را چگونه یافتی؟ - گفت: هر چه من میدانم اومی بیند. و متصوّفه و مریدان شیخ چون بنزدیک شیخ در آمدند ، از شیخ سؤال کردند که : ای شیخ بوعلی را چون یافتی؟ - گفت: هر چه ما می بینیم او میداند» .

شیخ بحکم ذوق وحدت که در عرفان موجود است با اهل ادیان هم از راه مهر و یگانگی رفتار میکرد. چنانکه روزی با مریدانش در کلیسای عیسویان حضور یافت

و در آنجا بعبادت پرداخت این کار او در آن روزگار تعصب اسباب حیرت و موجب اتحاد و الفت گردید. در پندوراهنمایی هم راه لطف و محبت را پیش می‌گرفت چنانکه این حکایت اسرار التوحید نشان می‌دهد:

«هم در آنوقت که شیخ ما بنشاپور بود، روزی بگورستان حیره میشد بسر تربت مشایخ رسید. جمعی را دید که در آن موضع خمر می‌خورند و دف می‌زدند. صوفیان در اضطراب آمدند و خواستند که احتساب کنند و ایشان را بر نجانند و بزنند. شیخ اجازت نداد. چون شیخ نزدیک ایشان رسید، گفت: خداوند همچنانکه درین جهان خوش دلتان میدارد، در آن جهان نیز خوش دلتان دارد. آن جمله برخاستند و در پای اسب شیخ افتادند و خمرها بریختند و سازها شکستند و توبه کردند و از نیکمردان گشتند.»

وفات شیخ ابوسعید در ۴۴۰ ه. ق در مهنه اتفاق افتاد. گویند: در موقع بیماری از ویرسیدند که در پیش تاوتوش از قرآن چه خوانند؟ گفت: قرآن بزرگتر از آنست که بر من بخوانند و این بیت کافی خواهد بود:

بهتر از این در جهان همه چه بود کار دوست بر دوست رفت یار بر یار
آن همه اندوه بود و اینهمه شادی آنهمه گفتار بود و اینهمه کردار.

عبدالله انصاری - خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروری در شعبان ۳۹۶ ه. ق در هرات متولد شد و معاصر البارسلان سلجوقی و خواجه نظام الملک و شیخ ابوسعید ابی‌الخیر بود. نسبتش اگر چه به ابویوب انصاری میرسد، ولی چون عمرش در ایران گذشت لاجرم بسلك سخن سرايان ایرانی در آمد و بزبان فارسی لحنی و شیوه‌ای بهم رسانید و نثر فصیح و نظام ملیح در این زبان ساخت. شیخ از اجله محدثین و عرفا بود و نزد دانشمندان و مشایخ شاگردی کرد. از استادان نخستین او در اوائل رشد، شیخ عمو بود. نخستین مسافرت او در ۴۱۷ ه. ق بمنظور کسب عرفان و علم بیشتر، از هرات به نیشاپور اتفاق افتاد. دومین مسافرت شیخ بسال ۴۲۳ ه. ق بعزم حج بود که به بغداد رفت، ولی به هرات بازگشت و سال بعد باز عزم حج کرد و تائری رفت؛ در این سفر بود که بیدار **شیخ ابوالحسن خرقانی** نایل و مجذوب او شد. میان خواجه ابوسعید ابی‌الخیر هم

ملاقات‌هایی روی داد. پس از این همه تجارب بود که خواجه در هرات به ارشاد و تدریس پرداخت. خواجه حافظه‌ای شکفت‌انگیز داشت و اقوال و اشعار زیادی میدانست. از مشایخ بخصوص به شیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشت و بعد جانشین او گشت. تصانیفی عبرتی مانند: **ذم الکلام** و **منازل السائرین** و **بفارسی مانند زاد المعارفین** و کتاب **اسرار بوجود** آورد همچنین رسالات دیگر بفارسی مانند: **رساله دل و جان** و **کنز السالکین** و **رساله واردات و قلندر نامه** و **هفت حصار** و **محبت نامه** و **رساله مقولات الهی نامه** و **مناجات نامه** او موجود است.

از معروفترین گفته‌های خواجه همانا مناجات اوست که تا آن زمان در زبان فارسی بدین سبک ساده و مؤثر و شیرین سابقه نداشت و آن در ضمن رسالات مذکور در بالا و در موارد دیگر نقل شده که نمونه‌ای از نثر مسجع و شیوای فارسی قرن پنجم است.

خواجه رباعی‌های روان و جاذب عرفانی و روحانی نیز سروده است و میتوان او را در عداد نخستین و قدیمترین رباعی‌سرایان نام برد، بخصوص در معانی دینی و عرفانی خواجه کتاب **طبقات الصوفیه** تألیف یکی از مشایخ عرفانی یعنی **عبدالرحمن سلمی** را که در اواخر قرن چهارم هجری تألیف کرده بود، در مجالس و عطف خود با اضافاتی بزبان هروی قدیم املاء کرد و یکی از مریدان وی آن را جمع آوری نمود و پس از آن در قرن نهم عبدالرحمن جامی آن را از زبان هروی بفارسی معمولی اندر آورد و شرح حالات مشایخ دیگر را بر آن افزود و کتاب **نفحات الانس** را بوجود آورد. این کتاب از نظر شیوه نویسنده‌گی و لغات فارسی هروی و ترکیبات خاص مزایای ادبی دارد.

چنانکه گفته شد، نظم و نثر شیخ بفارسی دو صفت سادگی و شیرینی را داراست. وی از نخستین کسانیست که بفارسی نثر مسجع ساخت و در ضمن نثر شعر بکار برد و این سبک در زمان **سعدی** بکمال رسید که **گلستان** بهترین شاهد آنست.

اینک مثالی چند از کلام خواجه از رساله مقولات که دارای تأثیر و سوز و شور

مخصوصی است و پندهای لطیف معنوی در بردارد:

«بیزارم از آن طاعت که مرا بعبادت آرد؛ بنده آن معصیتم که مرا بعد از آرد. از تو خواه که دارد و میخواهد که از تو خواهی، از تو میخواه که ندارد و میگوید اگر بخوای. بنده آنی که در بند آنی. آن ارزی که میورزی. هر چیز که بزبان آمد، بزبان آمد. دوست را از در بیرون کنند، اما از دل بیرون نکنند. خدا بیتی می بیند و میپوشد، همسایه نمی بیند و میخورد. چنان زی که بشنا ارزی و چنان میر که بدعا ارزی. لقمه خوری هر جایی، طاعت کنی ریایی، صحبت رانی هوایی، زهی مرد سودایی! اگر در آیی باز است، و اگر نیایی خدا بی نیاز است. اگر بر هوا پری مگسی باشی، اگر بر روی آب روی خسی باشی، دل بدست آرتا کسی باشی.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل يك كعبه صورتست يك كعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن کافزون ز هزار کعبه آمد يك دل.
عذر در شریعت بزبان است و در حقیقت بدل و جان، آن نکوتر که زشت
بگذاریم و نغز گیریم و پوست بگذاریم و مغز گیریم. در کودکی بازی و در جوانی
مستی و در پیری سستی پس خدارا کی پرستی.

چون پیش بزرگی در آیی همه گوش باش، چون اوسخن گوید تو خاموش باش.
پنج چیز نشانه سختیست، بی شکری در وقت نعمت، بی صبوری در وقت محنت،
بی رضایی در وقت قسمت، کاهلی در وقت خدمت، بی حرمتی در وقت صحبت. حیات
ماهی در آب است و حیات بچه از شیر. شریعت را استاد باید و طریقت را پیر. زاهد
مزدور به بهشت مینازد و عارف بدوست، از صوفی چگویم که صوفی خود اوست.

روزگاری اورا میجستم خود را می یافتم اکنون خود را میجویم او را می یابم.
عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا نهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت
نامیست زمن بر من و باقی همه اوست.

چند جمله از مناجات شیخ :

آلهى عبدالله را از سه آفت نگاهدار، از وساوس شیطانى و از هواجس جسمانى
و از غرور و نادانى .

آلهى بساز كارمن و منگر بكاردار من. دلى ده كه طاعت افزون كند ، طاعتى
ده كه به بهشت رهنمون كند.

آلهى اگر بهشت چون چشم و چراغ است ، بى دیدار تو درد و داغ است.
آلهى اگر مرا در دوزخ كنى دعوى دار نيستم و اگر در بهشت كنى بيجمال
تو خريدار نيستم.

آلهى من به حور و قصور ننازم، اگر نفسى باتو پردازم از آن هزار بهشت
مى سازم .

آلهى اگر عبدالله را بخواهى گداخت، دوزخى ديگر بايد آلايش اورا؛ و اگر
بخواهى نواخت، بهشتى ديگر بايد آسايش او را .
آلهى ميدانى كه ناتوانم، پس از بلا برهانم .
آلهى ميپنداختم كه تو را شناختم ، اكنون آن پنداخت و شناخت را در آب
نداختم .

آلهى همه شادىها بى ياد تو غرور است و همه غمها با ياد تو سرور .
چند رباعى از شيخ :

از هجر همى سوزم از شرم خيال در وصل همى سوزم از بيم زوال
پروانه شمع را چنين باشد حال در هجر بسوزد و بسوزد زووال .



دى آمد و هيچ نامد از من كارى و امروز ز من گرم نشد بازاری
فردا بروم بيخبر از اسرارى نا آمده به بدى از اين سيارى .



در عشق تو كه پست و گهى مست شوم و زياد تو كه نيست گهى هست شوم .
در پستى و مستى از نگرى دستم يكبار گى اى نگار از دست شوم .
از اين مثالها تا حدى بمقامات و حالات عرفانى خواهى پى توان برد كه در ضمن

آن معانی عشق واقعی بخدا و اعراض از ظاهر و رجوع بباطن جلوه میکند. این آزمایشهای روحانی او را با مطالعه تألیفات خود او مانند *منازل السائرین* میتوان پی برد.

وفات خواجه در ۴۸۱ ه.ق در هرات اتفاق افتاد.

سنائی - ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی، در اواسط سده پنجم تولد یافت و از اوایل جوانی انتساب بدربار غزنوی نمود و بعضی از سلاطین آن سلاله را مانند: مسعود بن ابراهیم و بهرامشاه، در اشعارش مدح کرد و عمده قصاید مدحیه خود را در غزنین ساخت. نام و عنوان سنائی در اشعارش مکرر آمده است از آنجمله در این بیت:

مجدود شد و یافت سنا نزد تو بیشک از جود تو و جاه تو مجدود سنائی.

همچنین غیر از نامهای سلاطین مانند: بهرامشاه و سایر بزرگان از اشخاص و امکانه تاریخی ذکر کرده و نام میهن خود ایران را هم برده و از آنجمله گفته است:

تا در ایران خواجه باید خواجه ایرانشاه باد

حکم او چون آسمان بر اهل ایران شاه باد.

همچنین:

آنکه تا چون دست موسی طبع را پر نور کرد

ملك ایران را چو هنگام تجلی طور کرد

سنائی گذشته از سلاطین و امراء با فضلا و شعرای عصر خود مانند مسعود سعد رابطه داشت و حتی اشعار مسعود سعد را اولین بار او جمع آوری کرد.

سفر حج بجا آورد و در اغلب شهرهای خراسان مانند: بلخ و هرات و سرخس و نیشابور گشت. سرانجام بحلقه درویشان درآمد و باروسای صوفیه معاشرت و از آنها کسب فیض کرد. و در نتیجه تأثیر این تعالیم آخراز دربار سلاطین و مدح آنها منصرف شد و در غزنین گوشه گیری اختیار کرد و به سرودن اشعار پرمغز عرفانی پرداخت.

سبک و افکار سنائی - دیوان سنائی که عده اشعار آن را تا سی هزار

نوشته‌اند، و امروز بعضى نسخه‌هاى آن تادوازده هزاربیت و بیشتر دارد، حاوى قصاید و غزلیات و رباعیات محکم و متین و اشعار پخته و روان است. همچنین استادی و بلاغت او در مثنویها و مخصوصاً در حدیقه ظاهر است. با این همه توان گفت سنائی را در اشعار خود توجه بیشتر بمعنی بوده است تا بلفظ و در موارد زیاد برای بیان مسائل دینی و فلسفی و عرفانی از آوردن جمله‌های سنگین و ترکیبات مشکل و عبارات غامض پرهیز نکرده است. در هر صورت میتوان سنائی را نخستین شاعر نامی تصوّف ایران محسوب داشت. زیرا قبل از او کسی در مذهب عرفان با استحکام و سلاست و صفای کلام او بنظم اشعار صوفیانه نپرداخته. از سخن سنائی پیداست که در عهد جوانی گذشته از دیوان شاعران فارسی‌زبان، از اشعار گویندگان تازی نیز خوانده، چنانکه در قصیده‌ای از فرزدق و جریر که دو شاعر تازی در سده اول اسلامی بودند و باهم مناظره‌ها داشتند و جریر در باره فرزدق همچوها ساخته نام برده و گفته است:

هست تانفس نفیست باعث تعلیم دیو
بودهم فر فرزدق داعیه جر جریر.

که در مصرع دوم اشارتی بخصوصت جریر نسبت به فرزدق موجود است. از گویندگان فارسی‌زبان تأثیر از شاعران خراسان مانند منوچهری و قرخی و عنصری و مختاری و مسعود سعد در شعر سنائی پیداست. قصیده‌هایی که با مطالعه‌های ذیل آغاز میکند قصیده شمعی منوچهری را با کمال وضوح بخاطر می‌آورد:

ای همیشه دل بحر ص و آ ز کرده مرتهن

داده یکباره عنان خود بدست اهرمن.

همچنین:

ای امیر المؤمنین ای شمع دین ای ابوالحسن

ای بیک ضربت ربوده جان دشمن از بدن.

همچنین:

دل ز دلتنگی زمانی صرف کردم در چمن

یکجهان جان دیدم آنجا رسته از زندان تن.

در قصیده‌ای که بمطلع

مکن در جسم و جان منزل که این دوستو آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا.

ساخته سبک فرخی را پیروی کرده و در ضمن آن گفته است:

نخواهم لاجرم نعمت، نه در دنیا نه در جنت

همی گویم بهر ساعت، چه در سرا چه در ضرا

که یارب مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت

چنان کزوی بر شک آید روان بوعلی سینا

مگردانم درین عالم، ز بیش آری و کم عقلی

چورای عاشقان گردان، چو طبع بیدلان شیدا.

در این چند بیت انس و علاقه خود را نسبت بحکمت اظهار داشته در ضمن

مصرع اخیر را بعین از قصیده فرخی تضمین کرده است. در جای دیگر در قطعه‌ای که

پیداست از روی وجد و نشاط سروده است گوید:

حال با شعر فرخی آریم رقص بر شعر بوالفتوح کنیم.

همچنین چون دیوان سنائی را با آن مسعود سعد برابر کنیم، بسا قصاید که

از حیث وزن و قافیه و بعض تعبیرات و تشبیهات مشابه هم دیده خواهد شد. مضامین

نخستین دوره اشعار چنانکه اشاره کردیم، بیشتر مدایح بود، ولی عواملی که از آن جمله

قدرشناسی ابنای روزگار و دستیابی شاعر بفضایل او تاد و احرار و بجهان اسرار بود،

او را از شعر دیوانی به شعر عرفانی کشانید. الحق آنگاه که مدیحه گفت و ابیات

دنیوی ساخت و هوسهای جسمانی را در سخن جای داد، لذتی و اجری پایدار از آن

نبرد و روگردان شد و خود را مرهون و مغبون شمرد و گفت:

هستم من آن بلند که گشتم ز چرخ پست

هستم من آن عزیز که ماندم ز دهر خوار.

پس از این دوره تقلید، در جذبۀ عرفان افتاد و باستقلال مضامین و اشعار عرفانی

ساخت که در دیوان و مثنویهای او مندرج است. در این سنخ اشعار است که استاد ما

را دعوت میکنند به تصفیۀ نفس و ترک غرور و تظاهر و ریا و خود از گذشته خود با

پشیمانی یاد میکند و میگوید :

حسب حال آنکه دیو آرز مرا داشت یکچند در گداز مرا.

و ما را باینگونه فضایل و معانی میخواند :

دانشی که تورا از نونستاند جهل از آن بهتر است. بسته جاهوزرمباش که جاه
وزر برای جود و بخشش است. عالم خودپرست خود غافلست، پس چگونه راهنمای
دیگرانست «خفته را خفته کی کند بیدار»؟ اسیر مال و بنده قال مباشد. آدمیت بصفای
باطن و خدمت و کوشش میسر است نه بوسایط ظاهر. با تظاهر و مال و جاه نتوان
بحقیقت رسید، رنج و سعی و عبادت لازم است تا بتوان بمعالی انسانی و معارف رحمانی
نایل شد :

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید مرد سوز و مرد باید گاهزن

سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تا يك پنبه دانه ز آفتاب

زاهدی را خرقة گردد، یا حماری را رسن

عمرها باید که تا يك کودکی از روی طبع

عالمی گردد نکو، یا شاعری شیرین سخن.

دیوشهوات را سلیمان وار مطیع امر خود گردان، مانند مسیحا اهل یقین باش،
از پرده حس بدر آی اگر امید عمر جاویدان داری. از اندیشه او باش جسمانیت فارغ
شو و داد خلق از خود بده، اگر طمع داری مانند زهره بر اوج آسمان شوی، دانش
طلب کن تا عروج کنی. خویشتن را نوعی تصفیه کن تا خدا را در آینه ضمیر بینی،
چون حقیقت یکیست و من و تو در کار نیست.

اخبار و اشعار چنین میرساند که شاعر خود در سیر، بمقام تزکیه نفس رسیده و
بمعالی اخلاق نایل آمده و ره بعشق حق برده است. دلش از آتش عشق روشن است و
آزار کسی را روان ندارد و در هر کار خدا را در نظر میگیرد و باینکه از کسی انتظار

خوبی نمیکشد، خود نسبت بهر کس نیکو کار است. مطابق اینگونه معانی این ابیات را در حال خود گوید :

من از آتش عشق هم نرم کردم	اگر چه ز پولاد سخت است لادم
منم بنده عشق تا زنده باشم	اگر چه ز مادر من آزاد زادم
ز نیک و بد این و آن فارغم من	برین نعمت ایزد زیادت کنادم
نه آویزم از کس نه بگریزم از کس	نه گیرنده بازم نه بیمهر خادم
کم آزار و بیرنج و پاکیزه عرضم	که پاکست الحمد لله نژادم
مرا بر تن خویش حکمیست نافذ	من استاد فرمانبر آن نفاذم
بهر حال و هر کار آید به پیشم	خداوند باشد در آن حال یادم
ز کس خیر و خوبی نباشد نخواهم	بدانچم بود با همه خلق رادم.

در دیوان سنائی اشعاری فراوان در شکایت از ظاهر پرستی و ریا کاری و بیدانسی و آزار دوستی و بیوفایی و نامسلمانی مردم آمده و مبین میدارد که خود بدیها از مردم دیده ورنجها کشیده است. با این نظر است که پیوسته مردم را با صلاح حال و گذشته از خود پرستی و صفای قلب و خدمت و کسب و دانش برای پیروی حق و کسب حکمت و کشتن شهوت و ترك حرص و سلوک و ایمان و عرفان دعوت میکند و میگوید :

مکن در جسم و جان منزل، که این دوست و آن والا
 قدم زین هر دو بیرون نه ، نه اینجا باش و نه آنجا
 بهر چ از راه دورافتی ، چه کفر آنحرف و چه ایمان
 بهر چ از دوست و امانی ، چه زشت آنجا و چه زیبا
 سخن کز روی دین گویی، چه عبرانی چه سریانی
 مکان کز بهر حق جویی، چه جابلقا چه جابلسا
 عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی
 که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

ترا دنيا همى گوید که دل در ما نبندی به
 تو خود مى پند نذیوشى از این گویای ناگویا
 گر ام-روز آتش شهوت بکشتى بیگمان رستى
 وگر نه تفّ این آتش ترا هیزم کند فردا
 چو علمت هست، خدمت کن چو دانا یان که زشت آید
 گرفته چنینان احرام و مکى، خفته در بطحا
 چو علم آموختى از حرص آنکه ترس کاندربش
 چو دزدى با چراغ آید گزیده تر برد کالا
 بحکمت جامه‌ای نو کن ز بهر آن جهان، ورنه
 چو مرگ اینجا مه بستاند، تو عریان مانى و رسوا
 گر از رحمت همى ترسى ز نااهلان بیر صحبت
 که از دام زبون گیران بعزلت رسته شد عنقا.
 باید دانست مقصود شاعر از حکمت غالباً حکمت اسلامى و ایمانى است، نه
 حکمت یونانى و این مطلب را بارها ضمن قصایدش ایفاء میکند و ابیاتی مانند این
 بیت میگوید:

تاکی از کاهل نمازى ای حکیم زشتخوى

همچو دونان اعتقاد اهل یونان داشتن؟!

سنائی چندین مثنوی مانند *حدیقة الحقیقة و طریق التحقیق و سیر العباد
 الی المعاد یا کنوز الرموز* سروده است و بنا بقوال صاحبان تذکره مثنوی‌های دیگر
 هم مانند *کارنامه بلخ و عقل نامه* و غیره بنظم آورده است. معروف ترین آنها *حدیقه*
 است که آن را در تاریخ ۵۲۵ هـ. ق. بیان برد و آن مرگب از ده باب است و قریب
 دوازده هزار بیت دارد. مطالب هر باب اغلب بطریق حکایت و امثله گفته شده و توان
 گفت شاهکار شاعر است که از حیث احتوای مطالب عرفانى و علمى و از جهت بلاغت
 و حسن سبک در بین کتب متصوفه ممتاز است. در این تصنیف سنائی پادشاه وقت یعنی
 بهرام شاه غزنوى (۵۴۸-۵۱۲ هـ. ق.) را هم مدح کرده است. گذشته از این مثنویها

مقدمه‌ای و نامه‌هایی به نثر شیوای آن زمان از بواقی مانده است.

بطور کلی میتوان گفت محتویات تمام مثنویها راجع است بمعانی تصوّف و مطالب عرفان و عبارت است از توحید خدا و نعت پیامبر و اولیاء و تحریض بترك دنیا و اعراض از ظاهر و رجوع بیاطن و ترك خودپرستی و غرور و کسب مقامات معنوی. از امتیازات شعر سنائی تضمین آیات قرآنی است.

سنائی در حدیقه افکار دلپسند و شعائر بلند و راهنماییهای سودمند را با مضامین عرفانی باهم آورده است. اینک نمونه‌ای از آن اشعار مذکور میافتد:

کار و خدمت کن که بابیکاری بجایی نرسی:

پایه بسیار سهوی بام بلند	توییک پایه چون شوی خرسند
از پسی کارت آفریدستند	جامه خلقت بریدستند
ملك و ملك از کجا بدست آری	چون مهی شصت روز بیکاری.

نه آرایش ظاهر به تنهایی دلیل خویست و نه نازیبایی بیرون دلیل بدی. کردار است که نشانه خویست:

ابلهی دید اشتری بچرا	گفت نقشت همه کز است چرا؟!
گفت: اشتر که اندرین پیکار	عیب نقاش میکنی هشدار!
در کژی من مکن بعیب نگاه	تو ز من راه راست رفتن خواه.

دانش برای کار و کوشش است، نه ادعا و گفتار:

تو بگفتار غره‌یی شب و روز	لیک معلوم تو نگشت امروز
بیش مشنوز نیک و بد گفتار	آنچه بشنیده بی بکار در آر
دانشت هست کار بستن تو	خنجرت هست صف شکستن تو
علم با کار سه و دمند بود	علم بی کار پای بند بود.

بهترین راهنمای مرد خرد اوست:

عقل در راه حقّ دلیل تو بس	عقل هر جایکه خلیل تو پس
عقل خود کار های بد نکند	هر چه آن ناپسند خود نکند
عقل بر هیچ دل ستم نکند	بطمع قصد مدح و ذمّ نکند.

مرد اگر سخن زیبا گوید نطقش بهتر و گرنه خاموشی از بیپنده گویی پسندیده تر است :

نطق زیبا ز خامشی بهتر ورنه از جان فرامشی بهتر
در سخن در بیایدت سفتن ورنه گنگی به از سخن گفتن
گنگ اندر حدیث کم آواز به که بسیار گوی بیپنده تاز
در آثار سنائی از اینگونه اشعار پندآمیز و عبرت خیز و مشعر بلندى مقام
دانش و معرفت و ضرورت داد و دستگیری در میان مردم و اهمیت توجه بمبدأ بسیار
آمده است .

رباعیات و قطعات خوش آیند بدیعی نیز از سنائی معروف است که هر يك
بجای خود معانی نغز دارد. مثلاً این قطعه در نکوهش میخواری لطیف است :

نکند دانا مستی، نخورد عاقل می در ره پستی هرگز ننهد دانا پی
چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا نی چنان سرو نماید، بمثل سرو چونی!
گر کنی بخشش، گویند که می کرد نه او و رکنی عربده، گویند که: او کرد نه می!
خلاصه اینکه سنائی یکی از گویندگان با ذوق عرفانی ایران بوده و در عالم
معانی قدمها زده و سخنان پخته گفته و از نخستین شاعران عارف پیشه بشمار آمده است.
چنانکه خواهیم دید، سرسلسله شاعران عرفانی ما جلال الدین مولوی زبان بستایش
او گشوده و گفته است:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم.

همان استاد در کتاب مثنوی از سنائی این چنین یاد کرده است :

ترك جوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام .

چنانکه در فوق مذکور شد، سنائی بتأثیر مسلک معنوی خود از زندگانی دنیوی
و روابط درباری دست کشید. حتی امر بهرام شاه را که گویا میخواست است او را از
خویشان و مقربان خود کند، نپذیرفت و عزلت را ترجیح داد .

سنائی عمر درازی کرد و در غزنین بدرود زندگانی گفت . در سال وفاتش اختلاف

است و ۵۲۵ هـ . ق . و ۵۳۵ هـ . ق را ذکر کرده اند . بنا بقول تقی کاشی در تذکره خود وی بسال ۵۲۵ هـ . ق وفات یافت ، شاید ۵۳۵ هـ . ق صحیح تر باشد . مزارش در غزنین زیارتگاه خاص و عام است .

شیخ عطار - شیخ فریدالدین محمد بن ابو بکر ابراهیم مشهور بدعطار که
یکی از بزرگان و پیشوایان گویندگان مذهب عرفانست . در جوار نیشابور تولد یافت و مدتها در شادیاخ نیشابور نزد پدر بشغل عطاری ، یعنی داروگری ، اشتغال داشت . بعداً مقامات علمی و عرفانی را پیمود و در علوم ادبی ، حکمت ، کلام ، نجوم ، طب ، و بیش از همه در عرفان بصیرت تام پیدا کرد . تاریخ قطعی تولد وی معلوم نیست ، در هر صورت میتوان گفت : وی در نیمه اول سده ششم ، یعنی اواخر دوره سلجوقیان ، شاید در حدود سال ۵۴۰ هـ . ق ، بدنیا آمد . از اخبار و قرائن چنین بدست می آید که عطار عمر درازی داشته و شاید بحدود صد سال یا بیشتر رسیده است . ولی در دیوانش تنها اشاراتی به شصت و هفتاد و اندسالگی او موجود است . در قصیده ای گوید :

مدت سی سال سودا پخته ایم مدت سی سال دیگر سوخته ایم .

و در قصیده دیگر که با این مطلع است :

کارم از عشق تو بجان آمد دلم از درد در فغان آمد .
گوید :

چون ز مقصود خود ندیدم بوی سوی عمر رهم زبان آمد .
دین هفتاد ساله داد بیباد مرد میخانه مغان آمد .
نیز از دیوان او نقل کرده اند :

مرگ در آورده پیش ، وادی صدساله راه عمر تو افکنده شب ، بر سر هفتاد او اند .

عطار روزگار جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ مانند **مجدالدین بغدادی** و تهذیب نفس و کسب علوم گذراند ، تا سرانجام انتباه عارفانه در حال او پدید آمد و بیرو طریقت گشت و خود بمقام ارشاد رسید و کعبه اهل دل گردید . بموجب بعضی اخبار و بفحوای اشعاری که بوی نسبت داده شده است ، مسافرتهای بسیار کرد

ومصرو دمشق ومگه و هند وترکستان را بگشت .

لقب عطار بواسطه اينست که داروفروشى پيشه داشت و در ضمن بيماران را
معالجه هم ميکرد، چنانکه در مثنوى خسرونامه گويد :

بمن گفت اى بمعنى عالم افروز چنين مشغول طب گشتى شب و روز .

در اين ضمن که از شفای جسمانى فراغتى مييجست، بامور روحانى ميپرداخت
واشعار معنوى ميساخت. چنانکه در باب نظم مثنويهاى مصيبتنامه والهينامه گويد:

مصيبتنامه کاندوده جهانست الهينامه کاسرار عيانتست

بداروخانه کردم هر دو آغاز چگويم زودرستم زين و آن باز

بداروخانه پانصد شخص بودند که در هر روز بضم مينمودند .

ومعلوم است در نظر او که پير طريقت بود، شفای جسمانى مقدمه يى است براى
کمال روحانى وعالم اديان بعالم ابدان برترى دارد . چنانکه در مثنوى نامبرده از
زبان يکى از دوستانش فرمايد :

بمن گفت اى بمعنى عالم افروز چنين مشغول طب گشتى شب و روز

طب از بهر تن هر ناتوانست و ايکن شعر و حکمت قوت جانست

اگرچه طب بقانوست ، اما اشارانست در شعر و معما .

وازاخبار نويسندگان و آثار منثور و منظوم خود شيخ آشکارا مينمايد که وى
نه تنها حالات عارفان را جستجو کرد وباسرار آنان پى برد وبا مشايخ بزرگ زمان
ملاقات ورازونياز کرد، بلکه خود عمرى در طريق عرفان سير وسلوک کرد ودر آتش
عشق الهى سوخت و از اين راه در افق عرفان تابش نمود و مانند مشعلى بر سر راه
نزديکان ودوران نورپاشيد و بسا دلباختگان را که بخويشتن جلب کرد وبشعله خود
مشعل ساخت. بيجهت نيست که بزرگترين شاعر عرفان مولانا جلال الدين او را
پيشوا وبزرگ دانسته وخود را در برابر او کوچک شمرده وگفته است :

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم يك كوچه ايم .

نيز فرموده :

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم.
ایضاً :

من آن مٹلای رومی ام، که از نظم شکر ریزد
ولیکن در سخن گفتن غلام شیخ عطارم .
ایضاً :

آنچه گفتیم در حقیقت ای عزیز آن شنیدستم من از عطار نیز.
شیخ محمود شبستری که خود از بزرگان مذهب عرفان است فرمود :
مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید.
و علاءالدوله سمنانی از مشایخ صوفیان که در قرن هشتم وفات یافت، چنین
گفته است :

سری که درون دل مرا پیدا شد از گفته عطار و ز مولانا شد .
اینگونه اشعار، تنها اشاره‌ی است بتأثیر عمیقی که عطار در قلوب شماره بزرگی
از صاحب‌دلان و سخنوران بعد از خود کرد که پرتو آن حتی به سعدی و حافظ رسید.
طبع عطار روان و فکرش در جولان بود و ازین رو تألیفات و تصنیفات بسیار از نظم
و نثر بوجود آورد، بطوریکه شماره آن را بعدد سوره‌های قرآن نوشته‌اند. چنانکه
در کتاب مجالس المؤمنین آمده است :

همان خریطه‌کش داروی فنا عطار که نظم او ست شفا بخش عاشقان حزین
مقابل عدد سوره کلام نوشت سفینه‌های عزیز و کتابهای گزین .
در هر صورت آثار شیخ بسیار بود، بطوریکه برخی او را ازین حیث طعنه زدند
و به پرگویی متّصفش دانستند. او در دفاع ازین انتقاد گفت :

کسی که چون منی را عیب جوی است همین گوید که او بسیار گوی است!
ولیکن چون بسی دارم معانی بسی گویم، تو مشنو می تو دانی.
در واقع، نظر شیخ موافق دعوی خود متوجه بمعانی بود و هر یک از تصنیفات
خود را برای توجیه مطالب عرفانی میساخت؛ حتی در این راه بسا فصاحت لفظ رافدای
ادای معانی میکرد و گاهی اشعار نازوا و نازیبا هم میسرود و درین شوق بمعنی از

رسوم و متعارفات شعری میگذشت . در همه عمر بر خلاف عادت شاعران بمدح کسی نپرداخت و خود را بمدحی مشهور نساخت و چنین گفت :

بِعمر خویش مدح کس نکفتم دری از بهر دنیا من نسفتم .
و در مثنوی مصیبتنامه فرمود :

شعر مدح و هزل گفتن هیچ نیست شعر حکمت به که در وی پیچ نیست .

دریغا که همه تصنیفات او باقی نماند، حتی در نسبت برخی از آنها بی هم که باقیست تردید هست .

گذشته از مصیبتنامه و الهینامه و خسرونامه که نام برده شد، مثنویهای دیگر مانند: پندنامه و اسرارنامه و جواهرنامه و شرح القلب و مختارنامه و وصیتنامه و لسان القلب و بلبل نامه و حیدرنامه و امثال آنها از شیخ مانده یا باو نسبت داده شده است. خسرونامه داستان دلکشی است از کنیز قیصر روم و فرزند او هر مزکه که در ردیف مثنویهای عطار خصوصیتی و امتیازی دارد . ولی توان گفت : مهمترین آثار شیخ نخست دیوان قصائد و غزلیات اوست که حدود ده هزار بیت دارد . دوم مثنوی منطق الطیر است و کتاب تذکرة الاولیاء .

دیوان عطار حاوی اشعار شورانگیز و عارفانه اوست که اسرار ضمیر خود را بزبان شعر بیان میدارد .

منطق الطیر مطالب نغز عارفان را در سلك حکایت لطیف شیرین شرح میکند و آن عبارت است از اینکه: روزی مرغان مجمعی کردند و گفتند: هیچ شهری بی شهریار نیست، ما باید شهریار خود را بجوئیم . هدهد که در واقع پیک مرغان است، گفت: نام آن شهریار سیمرغ است و وعده کرد آنها را بدرگاه سیمرغ راهنمایی کند . ولی بشرطی که سیروس لوك پیشه سازند و در پیمودن راه دور سختیهای گوناگون را تحمل کنند . بسیاری از مرغان عذرها تراشیدند و بهانهها آوردند و هر یکی نوعی از لوك مشکل و طی مراحل عاجزگشت و از راه وصال بگریخت، تا سرانجام از آنها، تنها سی مرغ باقی ماند که پس از پیمودن هفت وادی خطرناک پراز دشواریها

که عبارت باشد از وادی: «طلب» و «عشق» و «معرفت» و «استغنا» و «توحید» و «حیرت» و «فنا» بدرگاه سیمرغ رسیدند و در آنجا مانند اینکه در برابر آینه بی ایستاده باشند، چون خواستند سیمرغ را به بینند، خود را که سی مرغ بودند دیدند و در واقع دریافتند سیمرغ همان سی مرغ است؛ یعنی آنچه را که بیخبرانه در خارج میجستند، در خود پیدا کردند و خدا را در خود یافتند!

تذکره الاولیاء - عبارت است از شرح احوال عارفان و مناقب و مکارم اخلاق پیشوایان طریقت و سخنان آنان.

سبک و افکار شیخ عطار - شیخ عطار نیز مانند شاعران دیگر خراسان قصاید ساخته است، ولی با دوفرق اساسی؛ یکی اینکه قصیده را عطار معمولاً با تغزل آغاز نمیکند و بطور کلی لحن و روش قصاید فرخی و عنصری و منوچهری را ندارد و در استحکام و پختگی نیز پیاپی آنها نمیرسد. دوم آنکه قسمت مهم قصاید آنان صرف مدح سرایی شد، در صورتیکه عطار این طرز را بکلی ترک کرده و بیتی در مدح نساخته است. چنانکه خود گفته: «بعمر خویش مدح کس نگفتم». قصاید او متوجه به نعت و پند و عرفان و از خواص آن تضمین آیات قرآن و ذکر ناپایداری جهان و لزوم بیداری انسان است و درین معانی الحقداد سخن داده است و خود درین فن به متانت سخن خود پی برده و در قصیده ای که با مطلع:

خطاب هاتف دولت رسید دوش بما
که هست عرصه بی دولتی سرای فنا.
شروع میکند چنین گفته است:

بشعر خاطر عطار همدم عیسیست
از آنکه هست چو موسیش صدید بیضا
ز وقت آدم تا این زمان نیافت کسی
نظیر این گهر اندر خزانه شعرا.
میتوان گفت: در اینگونه قصاید دینی و اخلاقی، تنها سنائی و ناصر خسرو بر او
سبقت داشته اند.

در قصیده بی که در سپاس و توحید است، این قبیل معانی آمده:

خدای تعالی بزرگتر از آن است که ما بشر او را دریا بیم. عقل انبیا در مقام درک

او برخاک عجز می‌افتد و اگر همهٔ مردم هزار قرن در وصف او فکرت کنند، سرانجام بعجز خود معترف خواهند گشت؛ زیرا اندیشهٔ ما در مقام او بدان ماند که ذره بخواهدکنه فضا را دریابد یا شب‌نم بخواهد در بحر نامتناهی شناکند. تنها راهی که بسوی او هست، از راه خویش‌شناسی و اصلاح نفس و فراموش کردن شهوت و فنا در هستی حق است. در ضمن قصاید پندآمیز و عبرت‌انگیز، پندهای مؤثری نیز از گذران بودن عمر انسانی میکند و ما را بغنیمت شمردن فرصت و نیکوکاری و خدمتگزاری میخواند و از بیدرمانی و بی‌سر و سامانی انسان و سرگردانی و بی‌پایانی جهان و مرگ عزیزان مینالد و لزوم وفاداری و دانشوری و فرصت شماری را گوشزد میکند:

بماندم بی‌سر و سامان دریغا
 که میگردند سرگردان دریغا
 نه سر پیدا و نه پایان دریغا
 ز جان دردا و از جانان دریغا
 شده با خاک ره یکسان دریغا
 فرو باریم صد طوفان دریغا
 تو خواهی رفت چون ایشان دریغا
 در آمد این غم هجران دریغا
 که آتش بهترت زان نان دریغا
 چه باید کند چندین جان دریغا؟
 ز جهل آورده‌ام بزبان دریغا
 بسی گفتم درین دوران دریغا
 که کردم عمر خود تاوان دریغا
 تلف کی کردمی زین سان دریغا؟

ندارد درد ما درمان دریغا
 درین حیرت، فلکها نیز دیر است
 رهی بس دور می‌بینم، درین راه
 چو نه جانان بخواهد ماند، نه جان
 عزیزان جهان را بین که یگراه
 بیا تا در وفای دوستداران
 همه یاران بزیر خاک رفتند
 پس از وصلی که همچون باد بگذشت
 برای نان چه ریزی آبرویت؟
 تورا تا جان بود، نان کم نیاید
 خداوندا همه عمر عزیزم
 چو دوران جوانی رفت بر باد
 نشد معلوم من جز آخر عمر
 مرا گر عمر بایستی خریدن

با وجود اینگونه قصیده‌سرایی، باید گفت: استادی عطار بدون تردید در غزل

عرفانیست که گذشته از سنائی کسی را درین فن بر او سبقت نبوده است. گرچه سنائی پیش از او غزلهای شیرین صوفیانه سرود، ولی سخنش در شیوایی و سوزندگی و تحریک و تهییج بیایه سخن عطار نمیرسد. عطار در این فن نه تنها تا حدی مبتکر است، بلکه سرمشق شاعران عرفانی بعد از خودمانند: جلال الدین مولوی و حافظ است. آتش عشق و سوز محبت و شور وحدت در سرتاسر دیوان عطار بطوری محسوس است که هر صاحب دلی آن را بخواند، بیدرنگ مشتعل خواهد شد. چه سخنانی شورا انگیزتر از اینها که پیدا است در جذبه عرفان سروده شده؟ :

دست در دامن جان خواهم زد	پای بر فرق جهان خواهم زد
اسب بر جسم و جهت خواهم تاخت	بانگ بر کون و مکان خواهم زد
و آنکه آن دم که میان من و اوست	از همه خلق نهان خواهم زد
چون مرا نام و نشان نیست پدید	دم ز بی نام و نشان خواهم زد
هان مبر ظن که من سوخته دل	آن دم از کلام و زبان خواهم زد
تن پلیدست، بخوام انداخت	وان دم پاک بجان خواهم زد
از دلم مشعلهای خواهم ساخت	نفس شعله فشان خواهم زد.

بدیهی است همه غزلیات آتشین عطار تعبیر از ذوق و افکار عرفانی او میکند که متوجهست به تنبّه درون و اعراض از اغراض بیرون و درک مقام کبریا و ترک ریب و ریا، اینک نمونه‌یی چند از آن معانی دلپسند نقل میشود :

زاهدان ظاهر پرست دعوی بیجا میکنند و دروغ میگویند و مغرورند و دل بیدار ندارند، اگر دارند نشان دهند؟ :

الا ای زاهدان دین، دلی بیدار بنمایید

همه مستید، درمستی یکی هوشیار بنمایید

زدعوی هیچ نگشاید، اگر مرید اندر دین

چنان کاند درون هستید، در بازار بنمایید

هزاران مرد دعوی دار بنمایم ازین مسجد

شما یک مرد دعوی دار از خمار بنمایید؟! :

من اندر يك زمان صد مست از خمّار بنمايم
 شما مستى اگر داريد از اسرار بنماييد؟
 من اين رندان مفلس را همه عاشق همى بينم
 شما يك عاشق صادق چنين بيدار بنماييد؟!

برای رسیدن بمقام وحدت و درك وصال احدیّت از خود گذشتن و از عالم جسمانى و هستى شهوانى فانى شدن لازمست . در خرابات كه جلوه گاه عرفاست وجود و عدم يكسانست، زیرا خراباتيان وحدت مى بينند نه كثرت؛ آنان عاشقان حَقّند و در آن راه مانند پروانه جان مييازند و راه خدمت و عمل ميپيمايند و مانند ديگران بسخن گفتن اکتفا نمى ورزند:

عزم خرابات بى فنا نتوان کرد
 دست بيك دُرد بى صفا نتوان کرد
 چون نه وجود است نه عدم بخرابات
 لاجرم اين يك از آن جدا نتوان کرد
 گم شدن و بيخوديست راه خرابات
 توشه اين راه جز فنا نتوان کرد
 لاشو اگر عزم ميکنى تو بيالا
 ز آنكه چنين عزم جز به لانتوان کرد.

عاشقانى كز نسيم دوست جان ميپرورند
 جمله اندر سوختن چون عود اندر مچمبند
 فارغند از عالم و وز كار عالم روز و شب
 واله راه شگرف و غرق بحر منكرند
 هر كه در عالم دويى ميپيند آن از احوليست
 ز آنكه ايشان درد و عالم جز يكي را ننگرند
 جمله غواصند در دريای وحدت لاجرم
 گر چه بسيارند، ليكن در صفت يك گوهرند.

عاشق آنست كو چو پروانه است
 كه تواند بترك جان گفتن

شیر چون میگریزد از آتش	شیر پروانه را توان گفتن
راه رو تا بکی بود سخنت	برتر از هفت آسمان گفتن؟!
کم نه ای آخر از قلم آموز	ره سپردن سخن روان گفتن!
کارکن ز آنک بهتر است ترا	کار کردن ز کار دان گفتن.

هر که يك ذره‌ای از هستی داشته باشد، درمی‌یابد که همه ذره‌ها از يك هستی است. بود یکی است و بوده‌های متعدد وجودشان از اوست. يك بود هست نه چند. کثرت ظاهر است و عالم ظاهر مانند دود است که وجودش از آتش است و خود حقیقت ندارد. پس در حقیقت همه یکی و یکی همه است و تو و من را در نظر صاحب‌نظر فرقی از هم نیست:

هر که را ذره‌ای وجود بود	پیش هر ذره‌ای سجود بود
نه همه بت ز زر و سیم بود	که بت رهروان وجود بود
در حقیقت چو جمله يك بودست	پس همه بوده‌ها نبود بود
نقطه آتشت در باطن	دود دیدن ازو چه سود بود؟!



در عشق تو، من توام، تو من باش	يك پیره‌نست، گودو تن باش
چون جمله یکیست در حقیقت	گو در يك تن، دو پیره‌ن باش
جانا همه آن تو شدم من	من آن توام، تو آن من باش.

برای پی‌بردن به عالم حقیقت و درك وحدت باید مقام عقل و علم و قیل و قال را گذشت و گفتگو و چون و چرا و پرسش‌ها را خاتمه داد و از خود بیخود شد، یعنی خود را از غرور دانش و هوسهای دیگر دور ساخت تا مگر حالی بوجود آید و حقیقت جلوه نماید. تعینات و بحث‌ها موافق اندازه و حدود عقل ماست، حقیقت را که در وراء اینهاست با حالت و زوقی که فوق عقل است باید جست:

در عشق روی او، ز حدوث و قدم می‌پرس	گر مرد عاشقی، ز وجود و عدم می‌پرس
مردانه بگذر از ازل و از ابد تمام	کم گوی از ازل، ز ابد نیز هم می‌پرس

زین چار رکن چون بگذشتی، حرم بین
آنجا که هست نقطه توحید، رنج نیست
لوح و قلم بقطع دماغ و زبان تست
چون تو بدین مقام رسیدی، دگر مباش
و آنگاه دیده بر کن و نیز از حرم می‌رس
زان چار برگذر بدمی و ز دم می‌رس
لوح و قلم بدان و ز لوح و قلم می‌رس
کم کرد در فنا و دگر بیش و کم می‌رس.
غزلهای عطار در اینگونه معانی یکی از دیگری برتر و شورآوردتر است و تنوع
اوزان دارد و معمولاً وزنهای دلنشین برگزیده است. اشعار دیوان عطار اغلب بر دیف
است و قافیه کم دارد.

باید دانست با اینکه سخن عطار ساده است و پیچیدگی ندارد و الفاظ در مقابل
معانی معلوم بکار رفته، باز گاهی در موارد تشبیه از صنایع شعری و قیاس خیالی و نکته
پردازي نمونه‌هایی بدست داده است. مثلاً کب را به عناب، خطر ابریحان، دهان را به پسته
و دندان را بمرجان مانند کرده است. زلف را گاهی بزنجیر، گاهی بشب، گاهی بدام، گاهی
به هندو و گاهی بکفر تشبیه نموده است زلفی که پیرامن صورت را گرفته کفر است که اسلام
را احاطه کرده. خال را گاهی بدانه و گاهی به زنگی بچه، چانه را به سیب و فرورفتگی آن
را بچاه تشبیه نموده است. ولی اینگونه تشبیهات در دیوان عطار کاملاً نادر است. همچنین
وصف طبیعت که در اشعار قرّخی و منوچهری و عنصری فراوان است بسیار کم مورد
توجه عطار واقع گشته و ابیاتی مانند ابیات زیرین در دیوان او کمیاب است:

باد شمال میوزد، طره نسترن نگر
سبزه تازه روی را، نوخط جو یبار بین
خیری سر فکنده را، درغم عمر رفته بین
یاسمن لطیف را، همچو عروس بکر بین
نرگس نیم مست را، عاشق زرد روی بین
لعبت شاخ ارغوان، طفل زبان گشاده بین
تا گل پادشاه و ش، تخت نهاد در چمن
هین که گذشت وقت گل، سوی چمن نگاه کن
وقت سحر ز عشق گل، بلبل نعره زن نگر
لاله سرخ روی را، سوخته دل چو من نگر
سنبل شاخ شاخ را، مروحه چمن نگر
باد مشاطه فعل را، جلوه گر سمن نگر
سوسن شیر خواره را، آمده در سخن نگر
ناوک چرخ گلستان، غنچه بی دهن نگر
لشکریان باغ را، خیمه نسترن نگر
راح نسیم صبح بین، ابر گل بزن نگر.
بخش بزرگ اشعار عطار مثنویهای متعدد او است که برخی از آن را نام بردیم.

این مثنویها را در معانی تصوّف نظم کرده و کافیسست برای نمونه از نامی ترین آنها یعنی منطق الطیر سخن بمیان آید. و آن چنانکه مذکور افتاد، عبارتست از: داستان سفر پرخطر مرغان برای دیدار شاه پرندگان یعنی سیمرغ جاودان که برهبری هدهد انجام می یابد و در این راه دشواریها می بینند ورنجها میکشند و هفت مرحله می پیمایند و شماره زیادی در این سیر و سلوک جان میبازند تا از آن همه تنها سی مرغ بیدار سیمرغ نایل میگرددند، پیداست شیخ در این داستان سفر مرغان برای وصال سیمرغ، سیر و سلوک عارفان و راه کوشش و ریاضت را برای رسیدن بدرجّه عالی آدمیت و دریافتن حقیقت قصد کرده است. پیداست راه کمال رنج های فراوان دارد و مرد جوینده و بردبار خواهد تا طی مقامات نماید. نخستین آن مقامات «جستجو و طلب» است. شخص تا نخواهد نمیتواند براه کمال پای نهد. جوینده یا بنده است، باید در راه مقصود کوشش و فداکاری نمود:

جدّ و جهد اینجاست باید سالها
مال اینجا بایدت انداختن
زانکه اینجا قلب گردد حالها
ملك اینجا بایدت در باختن .

دوم مقام «عشق» است که مرد چنان دلبستگی بمقصد خود داشته باشد که بیدرنگ براه وصال افتد و در آن راه از سوختن نترسد و از شک و یقین و نیک و بد دم نزند و در راه خدمت بمقصد و جستجوی معبود تأمل و عاقبت اندیشی روا ندارد:

بعد از آن وادی عشق آمد پدید
کس درین وادی بجز آتش مباد
غرق آتش شد کسی کانجا رسید
عاشق آن باشد که چون آتش بود
و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد
عاقبت اندیش نبود یکزمان
گرم رو سوزنده و سرکش بود
غرق در آتش چون آن برق جهان.

سوم مقام «معرفت» است. رهروان بموجب دانش و بینشی که دارند مختلفند، هر کسی بقدر شایستگی خود راهی بر میگزیند. یکی محراب و یکی بتکده را میگیرد. صدر هر کس مطابق قدر او است. در راه کمال صد هزار مردم کم شود تا یکی از آنان اسرار بین گردد. خلاصه اینکه مقام هر کسی باندازه معرفت اوست:

هیچ‌ره دروی نه چون آن دیگر است
 لاجرم بس‌ره که پیش آید پدید
 سیر هر کس تا کمال او بود
 معرفت اینجا تفاوت یافته
 صد هزاران مرد گم گردد مدام
 هست دایم سلطنت در معرفت
 سالک تن، سالک جان، دیگر است
 هر یکی بر حد خویش آید پدید
 قرب هر کس حسب حال او بود
 این یکی محراب و آن بت یافته
 تا یکی اسرارین گردد تمام
 جهد کن تا حاصل آید این صفت.

چهارم مقام «استغنا» است که عارف دانا باید بی‌ماید. مرد خردمند صاحب‌دل باید براه مقصود از جهان و جهانیان بیندازد. کسی که اسیر هوسهای طفلانه است، کی باوج کمال تواند رسید؟! صوفی بینا بلند نظر است، و بدیده او جهان نظیر آن نقشی است که بر لوحی خاکی کشند، سپس آن لوح را بشکنند:

دیده باشی کان حکیم پر خرد
 پس کند آن تخته پر نقش و نگار
 هم فلک آرد پدید و هم زمین
 هم نجوم و هم بروج آرد پدید
 هم نحوست هم سعادت بر کشد
 چون حساب نحس گردد سعد از آن
 بر فشاند گویی آن هر گز نبود
 صورت این عالم پر پیچ پیچ
 تخته خاک آورد در پیش خود
 ثابت و سیار آرد آشکار
 که بر آن حکمی کند گاهی برین
 هم افول و هم عروج آرد پدید
 خانه موت و ولادت بر کشد
 گوشه آن تخته گیرد بعد از آن
 آن همه نقش و نشان هر گز نبود
 هست همچون صورت آن تخته هیچ.

پنجم مقام «توحید» است که عارف تا آن مقام را درک کرد، در کمون کثرت و وحدت می‌بیند، در همه چیز خدا را مشاهده می‌کند؛ یعنی با وجود خدا که هستی واقعی از آن اوست، چیزهای دیگر را نابود می‌پندارد و منی و تویی در نظر او از میان برمی‌خیزد:

چون یکی باشد همی نبود تویی
 چشم بیننده هر جا و بهر کس نگردد و حقیقت آن را یعنی خدا را می‌بیند
 هم منی بر خیزد اینجا هم تویی.

اینست که گفته اند :

«ما رأیت شیئاً الا ورأیت الله فیہ» .

کاغذ زر برد کاین بستان ز من	رفت پیش بوعلی آن پیرزن
جززحق نستانم از کس هیچ چیز	شیخ گفتا : عهد دارم من که نیز
از کجا آوردی آخر احولی؟!	پیرزن در حال گفتا : بوعلی
کعبه را ضدیتی با دیر نیست!	مرد را در دیده اینجا غیر نیست

ششم مقام «حیرت» است که مرد عارف باید برسد و آن وادی آوارگی و شگفت رابه پیماید درین مقام انسان درمی یابد که دانسته های او جمله محدود بوده پس کمی پی به ندانستن خود میبرد و مبهوت میگردد و حتی هستی خود را گم میکند:

مرد حیران چون رسد این جایگاه	در تحیر مانده و گم کرده راه
گم شود در راه حیرت محو و مات	بیخبر از بود خود وز کاینات
هر که زد توحید بر جانش رقم	جمله گردد گم از او نیز هم
گر بدو گویند : هستی یا نه ای؟	سر بلند عالمی پستی که ای؟!
در میانی، یا برونی از میان؟	بر کناری، یا نهائی یا عیان؟
فانی یا باقی یا هر دویی؟	هر دویی یا تو نه ای یا نه تویی؟
گوید : اصلاً می ندانم چیز من؟	وین ندانم، هم ندانم نیز من!

هفتم مقام «فنا» است که در آن مقام تمام شهوات و غرورها و خودپرستیهای آدمی از وزایل میگردد و بدین معنی خود را گم میکند، یعنی جزو عالم وحدت میگردد و مانند سازی که با سازهای دیگر هم آهنگ شود و نغمه زیبای جمع را بوجود آورد و خود به تنهایی از میان رود او نیز جزو منظومه آفرینش میگردد تا بحق واصل شود و در واقع ازین فنا به بقا میرسد :

هر که در دریای کل گم بوده شد	دائماً گم بوده و آسوده شد
گر تو هستی راه بین و دیده ور	موی در موی اینچنین اندر نگر
هر که او رفت از میان اینک فنا	چون فنا گشت از فنا اینک بقا.

اینست مراحل رسیدن مرد عارف بکمال، چنانکه مرغان نیز پس از پیمودن این هفت وادی و تحمّل دشواریهای بی‌پایان و رسیدن بوادی فنا سرانجام بدرگاه سیمرغ رسیدند و عکس خود را در آنجا دیدند :

هم ز عکس روی سیمرغ جهان	چهره سی مرغ دیدند آن زمان
چون نگه کردند این سیمرغ زود	بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود
کشف این سر قوی درخواستند	حلّ مایی و تویی درخواستند
بی‌زبان آمد از آنحضرت جواب	کاینه است آنحضرت چون آفتاب!
هر که آید خویشان بیند دراو	جان و تن هم جان و تن بیند دراو.

بدینگونه مرد عارف چون مقامات را طی نماید و مراحل را به پیماید و بکمال برسد، خواهد دید دنیای جزیر نبود و خدا را در خود خواهد یافت و سر «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بر او پدید خواهد شد .

رسم عطار در اغلب مثنویها و از آنجمله در منطق الطیر آنست که پس از ذکر مطالب حکایتهایی صوفیانه می‌آورد و به تمثیل مقصود می‌پردازد و این سبک بخصوص مورد اقتباس مولانا جلال‌الدین واقع شد.

اثر مهمّ و مشهور عطار به نثر، همانا کتاب تذکرة الاولیاء است که شرح حالات و مقامات نودوشش تن از مشایخ صوفیان در آن بفارسی ساده و شیرین آمده . بررسی این کتاب خواننده را به تجارب درونی و ذوق و شوق و افکار و معتقدات صوفیان آگاه می‌سازد .

با این مقام بلند که شیخ عطار را در عرفان و ادب و نظم و نثر مسلم است، پیداست که تأثیر فراوان در سخنوران عارفان بعد از خود می‌داشت، مولانا جلال‌الدین نه تنها در افکار صوفیانه او را پیروی کرد و سبک مثنوی سرودن و آوردن مقصود در سبک حکایات را از او گرفت، بلکه گاهی عین عبارات شیخ را اقتباس کرد . مانند این مثال :

عطار در منطق الطیر در شرح وادی عشق گوید :

کس درین وادی بجز آتش مباد
و آنکه آتش نیست عیشش خوش مباد.
جلال‌الدین گوید :

آتشت این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد .
همچنین تأثیر شیخ در گویندگان دیگر هویداست، مثلاً مثنوی اسرارنامه که
چنین آغاز میشود :

بنام آنکه جان را نور دین داد
خرد را در خدا دانی یقین داد .
گلشن راز محمود شبستری را بخاطر می‌آورد که چنین شروع میکند :
بنام آنکه جان را فکرت آموخت
چراغ دل بنور جان بر افروخت .
قصیده‌یی که در ریاض العارفین هدایت به عطار نسبت داده شده است ترجیع‌بند
هاتف اصفهانی را در نظر مجسم میدارد .
عطار گوید :

چشم بگشا که جلوۀ دیدار
متجلی است از در و دیوار .
هاتف گوید :

یار بی پرده از در و دیوار
در تجلی است یا اولی الابصار .
آثار سبک عطار در شعر حافظ هم پیدا است . عطار در دیوان خود گوید :
بار دگر پیر ما رخت بخمار برد
خرقه در آتش بسوخت، دست بز نار برد .
باز گوید :

پیر ما وقت سحر بیدار شد
از در مسجد بر خمار شد .
خواجه حافظ گوید :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما

چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما؟!

صورت سخن عطار در آثار شاعران غیر صوفی نیز جلوه‌گر است. مثلاً از این

بیت که در دیوان اوست :

يك شربت آب می نتوان خورد در جهان

کاین کوزه‌های خاک تن ناتوان هاست.

افکارخیام بیاد می‌آید و از قصیده :

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا در خاک عجز می‌فکنند جمله انبیا.
و نظایر آن قصاید سعدی بخاطر میافتد .

در باب وفات عطار اخبار گوناگون است . آنچه یقین داریم وی در ۶۱۸ هـ . ق زنده بوده و در قتل عام نیشابور شهید شده است، پس شاید در همان سال رخت از این سرای برون برده باشد .

تربت وی در شادیاخ جنوب نیشابور است . عطار بدون تردید عارف کامل و وارسته از هوی و هوس انسانی و مستغرق در یای عشق آسمانی بود و در خود و جهان جز تجلی‌های بیچون را نمیدید ؛ اینست که عمری را با رشاد مردم و نشر فضایل گذراند .

دیگران از شعرای نامی دوره سلجوقی

اسدی - ابونصر علی بن احمد طوسی مشهور به اسدی از شعرای سده پنجم بشمار است و از جمله اشخاصی است که نظیره‌گویی به شاهنامه فردوسی را قیام کردند .

اسدی در این زمینه که میدان طبع آزمایی در برابر استادی مانند فردوسی بود، گرشاسب‌نامه را ساخت . گرچه فضیلت سبقت و زیبایی سخن و پختگی فکر و روانی قریحه از آن فردوسی بود، با این همه اسدی در پرداختن يك قصه معروف و یکی از داستانهای باستان ایران یعنی داستان گرشاسب رنج برد و قدرت طبع نشان داد. این منظومه که بهمان وزن و شیوه شاهنامه است، حدود نه هزار بیت دارد؛ چنانکه در خاتمه یکی از نسخ آن آمده است :

برآمد همی بیتها نه هزار دوسال اندر و برده شد روزگار.

داستان گرشاسب که در او ستا آمده و بیش از اسدی، ابوالمؤید بلخی و فردوسی

آن را برشته تحریر آورده و در تاریخ سیستان که بدست ما رسیده است نقل شده بطور کلی با گرشاسبنامه اسدی مطابقت دارد.

تاریخ نظم گرشاسبنامه اسدی سال ۴۵۸ ه. ق است چنانکه خود گوید :
 ز هجرت بدور سپهری که گشت شده چارصد سال و پنجاه و هشت.

اسدی گویا در اواسط سده پنجم از موطن خود به **نخجوان** رفته این کتاب را بنام ابودلف حکمران آران و نخجوان کرده چنانکه بیت ذیل مشعر بر آنست:

ملك بودلف شهریار زمین جهاندار آرانی پاکدین.

شاعر در باب شاهنامه فردوسی و داستان گرشاسب این ابیات را سروده است:

به شهنامه ، فردوسی نغز گوی که از پیش گویندگان بردگوی
 بسی یاد رزم یلان کرده بود ازین داستان یاد ناورده بود
 من اکنون ز طبعم بهار آورم مرین شاخ نورا بیار آورم.

گرشاسب از نژاد جمشید در زابلستان بدنیا میآید و پهلوانی پیلتن میگردد و با ازدها و ببر ژیان و پهلوانان و هندوان رزمها میورزد و در همه جا بدشمن چیره میشود .

چنانکه گفته شد، نظم اسدی نظیره گویی با استاد فردوسی است و در برابر رستم شاهنامه گرشاسب را قهرمان داستان انتخاب کرده که گوید ارمردانگی بر رستم برتری داشته و همانطور که فردوسی گاهی داستانهای خود را به نامه‌یی یا دفتریی منتسب داشته او نیز داستان خود را از نامه‌یی نقل کرده است، چنانکه گوید :

ز کردار گرشاسب اندر جهان یکی نامه بد یادگار مهان
 پر از دانش و پند آموزگار هم از راز چرخ وهم از روزگار
 ز فرهنگ و نیرنگ و داد و ست ز خوبی و زشتی و شادی و غم
 ز نخجیر و گردنفرازی و رزم ز مهر دل و کین و شادی و بزم
 که چون خوانی از هر دری اندکی بسی دانش افزاید از هر یکی
 ز رستم سخن چند خواهی شنود گمانی که چون او بمردی نبود؟!

همه رزم رستم بیاد آوری	اگر رزم گرشاسب یاد آوری
ببردش بابر و بدریا فکند	همان بود رستم که دیو نژند
بکشتیش آورد سهراب زیر	زبون کردش اسپندیار دلیر
نه گردش زبون کس ، نه انگنده بود	سپهدار گرشاسب تا زنده بود
بگرد آنچه دستان رستم نکرد.	به هند و به روم و به چین از نبرد

میگویند: سرمشق اسدی در این منظومه، گرشاسبنامه منثور بوده که پیش از ابوالمؤید بلخی مؤلف شاهنامه منثور تألیف کرده بوده است. در گرشاسبنامه اسدی وصف نبردها و پهلوانان و نقل وقایع و حالات بی شباهت به شاهنامه نیست. از طرف دیگر اختلافاتی هم موجود است، چنانکه در بالا اشارت رفت نظم گرشاسب نامه با اینکه روان و استوار است شیوایی و لطافت نظم شاهنامه را ندارد. از خواص گرشاسبنامه آمدن عده زیادی نام جایها و شهرهاست که در داستان سفرهای گرشاسب به هند و چین و رفتنش بجزیره‌ها و قرطبه و روم و توران پیش می‌آید. نامهای پهلوانان و دیگران که در گرشاسبنامه آمده اغلب تازه است و در شاهنامه موجود نیست. مانند بهو و نوشیار و آذرش و برزو و گراهون و نشواد.

در وصفهای گرشاسبنامه، استعاره و مجاز و کنایه فراوان است و در تأکید و مبالغه در تشبیه دور رفته. مثلاً در ابیات زیر آسمان را به ایوان مینا، و ستاره‌ها را به مهره‌های بلور، آفتاب را به آتش سند روس، و هوا را به دریای آب، و زمین تاریک را به آبنوس، و شب را به هندو، و کمان را به قوس و قزح، و تیر را به باران، و گل را به ترک، و زره را به آبگیر، و شکوفه را به گهر، و درخت را به طاووس، تشبیه نموده و گفته است:

چو زایوان مینای پیروزه هور	بکند آنهمه مهره‌های بلور
ز دریای آب آتش سند روس	در افتاد در خانه آبنوس
زهند و جهان پیل و لشکر گرفت	غوکوس کوه و زمین بر گرفت.

کمان آزنداق شد، ژاله تیر
گل غنچه ترک و، زره آبگیر
شکوفه چو بر رشته کرده گهر
درختان چو طاووس بکشاده پر.

بطور کلی در مطالعهٔ گرشاسب‌نامه بنظر می‌آید که زبان آن تا حدی بزبان عصر ما شبیه‌تر است تا شاهنامه و مانند اینست که میان دو کتاب مدتی فاصله بوده باشد. از اشعار پر معنی و ارجمند گرشاسب‌نامه پنندهای آنست. اگر کسی مثلاً پند اثر طبعه گرشاسب را بخواند، بارزش آنگونه پندها پی خواهد برد که چگونه سنجیده و سودمند است:

اینک بیتهایی از پند گرشاسب به برادرزادهٔ خود نریمان برای نمونه نقل میشود:

پس از من چنان کن که پیش خدای	بنازد روانم بدیگر سرای
نگر تا گناهت نباشد بسی	بیزدان ز رنجت ننالد کسی
فرومایه را دار دور از بـرت	مکن آن که ننگی شود گوهرت
از آن ترس کو از تو ترسان شود	دگر با تو هزمان دگر سان شود
مکن با سخن چین دو روی راز	که نیکت بزشتی برد پاک باز
بکس بیش از اندازه نیکی مکن	که گردد بداندیش، بشنو سخن!
شب و روز بر چار بهره بیای	بکی بهره دین را ز بهر خدای
دگر باز تدبیر و فرجام را	سیم بزم را، چارم آرام را
بفرهنگ پرور چو داری پسر	نخستین نویسنده کن از هنر
نویسنده را دست گویا بود	گل دانش از دلش بویا بود
بفرمان نادان مکن هیچ کار	مشو نیز با پارسا باد سار
مده دل بغم تا نکاهد روان	بشادی همی دار تن را جوان
ببخشای بر زبردستان بمهر	بر ایشان بهر خشم مفروز چهر
چو دستت رسد دوستان را بیای	که تا در غم آرند مهـرت بجای
مگردان از آزادگان قرهی	مده ناسزا را بدیشان مهی

باغالش هر کسی بد مکن
 مخند ار کسی را سخن نادرست
 کراچهره زشت، ارسر شمش نکوست
 نکوکار با چهره زشت و تار
 گناهی که بخشنده باشی زبن
 مکن بد که چون کردی و کار بود
 در شیوه رفتار و گرویدن بخوبی و پرهیز از بدی این پندهای گرانبها را
 میدهد :

ستیز آوری، کار اهریمنست
 همیشه در نیک و بد هست باز
 جهان آن نیرزد بنزد خرد
 همان خواه بیگانه و خویش را
 چنان زی که موراز تو نبود بدرد
 ستیزه بیرخاش آبستنست
 تو سوی در بهترین شو فراز
 که دانایی از بهر او غم خورد
 که خواهی روان و تن خویش را
 نه بر کس نشیند ز تو باد و گرد.

از مطالعه این پند و نظایر آن پیداست که اسدی تا چه پایه آزموده و بینا بوده است .

گذشته از ارزش داستان سرایی و سبک لطیف که در قسمتی از اشعار گرشاسبنامه پیداست عده‌یی لغات سودمند فارسی در آن آمده و دلیل وقوف کامل گوینده آن بزبان ادبی زمان خویش است، و عجب نیست که اسدی کتاب لغتی بنام فرهنگ لغات فرس یا لغت فرس تألیف کرده است؛ زیرا در لغت شناسی دست داشته .

تاریخ فرهنگ مزبور، بعد از گرشاسب نامه یعنی بعد از سال ۴۵۸ هـ . ق . است. زیرا ذکر گرشاسب نامه در آن آمده چنانکه در بیان لغت آزنفندق گوید :
 ازفندق قوس و قزح بود اسدی مصنف گوید در گرشاسب نامه:

کمان آزنفندق شد ژاله تیر
 گل غنچه ترک و زره آبگیر.
 در این فرهنگ نام قریب هشتاد تن از شاعران آن زمان آمده و از

اشعار آنها بر وجه مثال آورده شده و باین وسیله بسیاری از اشعار که اصل بعض آنها مانند **کليلة رودي** کی از بین رفته محفوظ مانده است.

اسدی بتاریخ ۴۴۸ ه. ق. نسخه کتاب **الابنية ابو منصور موفق هروی** را که در ادویه و خواص آنهاست بخط خود استنساخ کرد و آن قدیمترین نسخه خطی فارسی است که باقی است. افسوس اسدی از لغات طبّی این کتاب در فرهنگ خود نقل نکرده است.

این شاعر قصایدی نیز سروده که از جمله آن مناظرات چهارگانه اوست و آن عبارتست از مناظره های آسمان و زمین - شب و روز - مغ و مسلم - نیزه و کمان . وفات اسدی را بسال ۴۶۵ ه. ق. نوشته اند.

لامعی گرگانی - از گویندگان بنام قرن پنجم یکی نیز ابوالحسن محمد بن اسمعیل لامعی را باید ذکر کرد. وی در حوالی سال ۴۱۴ ه. ق. در بکر آباد گرگان پا بدنیا نهاد چنانکه خود گوید:

هست بکر آباد از گرگان جای و وطنم زان نکو شهر و از آن فرخ بنیادم من.
در همین قصیده از خاندان خود نیز درین بیت نام میبرد:

جدّ من هست سماعیل و محمد پدرم بوالحسن ابن سلیمان را دامادم من.
لامعی بدربار سلجوقی و دستگاه نظام الملك انتساب داشت و نظام الملك را مدح کرده است.

در قصیده گویی استاد بود و مانند منوچهری در استعمال لغات نامأنوس عربی تهوّر داشت. در سخنش مضمون های لطیف و قدرت توصیف بچشم برمیخورد. به مظاهر طبیعت توجه خاص نشان میداد و زیباییهای آفرینش را درک و ترسیم میکرد. در هنر تشبیه و تمثیل هم ماهر بود.

این چند بیت که از يك قصیده مفصل اوست، طبیعت گروی اوراعیان میسازد:
جهان از خلد گویی مایه گیرد چون بهار آید
بچشم از دور هر دشتی بساط پرنگار آید

بلای خیری و درد شقایق را پزشکی آید
 غم نسرین و گرم یاسمن را غمگسار آید
 بر آرد گل سر از گلزار وزندان بشکند لاله
 بیفتد شبلیله از بار و آنزگون بیار آید
 بگرید از بر باغ ابرو، خندد بر چمن زوگل
 شنیدی خنده بی‌کاو از گرسنه‌های زار آید؟!
 نفیر بلبل از تیمار جفت و ناله صلصل
 که از بالای سرو آید، که از شاخ چنار آید
 خوش آن باد سحرگاهی، بهنگام بهار اندر
 که بر بادام‌گل بگذشت و سوی باده خوار آید
 غمان از دل برد گر بر خداوند غمان آید
 خمار از سر برد گر بر خداوند خمار آید
 گر آید گوشوار و تاج نشکفت از لطیف آبی
 که هم زان لؤلؤ مکنون و در شاهوار آید
 چنان شد بر که نیلوفر در این ایام و بر که گل
 کزین نیلی نقاب آید، و ز آن حمری خمار آید
 نثار آرد بدین وقت ابر هر شب لاله را لؤلؤ
 بر معشوق ایدون به که عاشق با نثار آید
 بلشکر گاه ماند دشت و، گلها اندرو لشکر
 بود بر دشت به لشکر گر آید چون بهار آید
 بر ایشان باد پنداری، نقیب آمد؛ که لشکر زو
 گهی سوی یمین آید، گهی سوی یسار آید
 طلایه دار لشکر گر نشد لاله، چرا زینسان
 نشیند هر گلی بر دشت و او بر کوهسار آید؟!....

تاریخ وفات لامعی درست معلوم نیست ، بنا بقول بعضی تذکره نویسان وی عمری دراز کرده است؛ واگر چنین باشد، در قسمت اخیر عمرش از سخنسرایبی کناره جسته است ، زیرا از آن ادوار اخباری ازو باز نماند .

ناصر خسرو - حکیم ناصر خسرو بن حارث قبادیانی بسال ۳۹۴ هـ . ق . در

قبادیان از حوالی بلخ تولد یافت چنانکه گوید :

بگذشت ز هجرت پس سید نمود و چار بنهاد مرا ما در بر مرکز اغبر .
از اوان جوانی به تحصیل علم و فضائل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت و از هر خرمنی خوشه‌یی برداشت تا بمقام دانش رسید .
خود گوید :

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور
نماند از هیچگون دانش که من زان نکردم استفادت بیش و کمتر .

در دوره جوانی دربار محمود و مسعود غزنوی را دید، چنانکه خود در کتاب **سفرنامه** اش اشاره بدان میکند؛ بعد در دربار سلجوقی خدمت دیوانی داشت و دبیر بود . گذشته از تحصیل و تحقیق، مسافرت زیاد کرد و گویا در جوانی هندوستان و افغانستان و ترکستان را هم دیده باشد . شاید عمده علّت سفرهای او مطالعه و تحقیق احوال و عقاید ملل بوده است . چنانکه بعد از سفر طولیلی که بجانب حجاز کرد، در نتیجه این تحقیق و تفتیش عقیده تازه‌یی در او پیدا شد . این سفر را که هفت سال طول داشت، بسال ۴۳۷ هـ . ق . اختیار کرد . حجاز و آسیای صغیر و سوریه و مصر را دید و باملل و مذاهب گوناگون آن بلاد آشنایی بهم رسانید و مخصوصاً در مصر با پیروان مذهب شیعه اسمعیلیّه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق (ع) را امام هفتم و پسر او محمد را امام قائم میدانستند و رجعت پدرش را معتقد بودند در مطالب دینی تأویل‌ها و تفسیرهایی میکردند و بیشتر از ظاهر اهل باطن شمرده میشدند، روابطی پیدا کرد و پیرو مذهب آنان گردید و بجرگه طرفداران متعصب این طریقه درآمد؛ حتی بعزم مردم بایران برگشت . مهم‌ترین نتیجه این سفر ناصر خسرو کتاب **سفرنامه** اوست که بعد از مراجعت

بوطن بتألیف آن پرداخت و در آن اغلب شهرها را که دیده بود وصف کرد و از اشخاص معروفی که به ملاقات آنان نایل شده بود نام برد و بدین واسطه کتاب نفیسی که از احوال هزار سال پیش آن قسمت مشرق زمین حکایت میکند از خود بیادگار گذاشت.

ناصر خسرو در مراجعت از این سفر به بلخ رفت و آشکارا شروع به تبلیغ عقاید اسمعیلی کرد و در این خصوص با علماء مباحثات راه انداخت تا در اندک مدتی فقهای متعصب سنی بخصومت وی برخاستند و امرای سلجوقی در صد آزار او بر آمدند. پس ناچار مدتی فراری و متواری شد و پنهانی از شهری بشهری رفت و در غربت زیست و دچار اندوه فراوان گردید؛ چنانکه در بیان اینگونه احوال سخنان مؤثر دارد، مانند این ابیات:

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا	گوی زبون نیافت زگیتی مگر مرا
در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم	صفرا همی بر آید زانده بسر مرا
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد	چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا؟!
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر	جز بر مقرّ ماه نبودی مقرّ مرا
نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل	این گفته بود گاه جوانی پدر مرا
دانش به از ضیاع و به از جاه و ملک و مال	این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
با خاطر منور روشن تر از قمر	ناید بکار هیچ مقرّ قمر مرا
با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر	دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا.

یادگار این دوره آوارگی و اختفاء کتاب **زاد المسافرین** است که اساس آن در اثبات عقاید اسمعیلی است و مقالات و تحقیقات فلسفی دارد و از جمله کتب معدود فلسفی بزبان فارسی است.

ناصر خسرو بعد از اقامت در خراسان و مازندران و طبرستان آخر در حدود چهارصد و پنجاه و شش به یُمگان که از حوالی بدخشان است رفت و در آنجا عزلت جست و در ۴۸۱ هـ ق. در همانجا وفات یافت. حکیم از مراجعت حجاز تا مرگش

اغلب مورد طعن و لعن و هدف زجر و تهدید بود، رنج بسیار بر سر معتقد خود دید و چنانکه در اشعارش ازین رنج و آزار ناله و شکایت و امرای ترك و حامیان خلافت عباسی را که او را تعقیب و تعذیب میکردند در اشعار خود سخت سرزنش میکند. گذشته از سفرنامه و زادالمسافرین و **جامع الحکمتین**، آثار دیگر مانند **وجه‌دین**، و **خوان‌اخوان** (خوان‌الخوان) و **دلیل‌المتحیرین** و **روشنایی‌نامه** و **سعادت‌نامه** و **دیوان اشعار** دارد و خود وی در کثرت تألیفات خود گفته است:

منگر بدین ضعیف تنم، ز آنکه در سخن زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا.
دیوان ناصر خسرو که محتویات آن را تا سی هزار بیت نوشته‌اند، اکنون زیاده بر یازده هزار بیت دارد و در آن اشعار فلسفی و اخلاقی و مذهبی و قطعات عبرت‌آمیز فراوان است.

سبک و افکار - ناصر خسرو در طرز قصیده استادی نشان داده و بعد از قصیده بمثنوی پرداخته و باقسام دیگر شعر و قریح زیاده نهاده است. هدف قسم اعظم قصاید ناصر - خسرو بحث و استدلال در مسائل دینی و دعوت بایمان و معنویت و تحقیر دنیای مادی و اعراض از آرایشها و فریبهای این جهان فانی و تحریض بر انقباض و ریاضت و تقوی و تحریک بر رجوع از ظاهر بیاطن و ترغیب بعلم و اخلاق است با این روش اشعار او از جهاتی با اشعار قصیده‌سرایان معروف فرق دارد که از آن جمله عاری بودن از تغزل و مدیحه‌سرایی است، چنانکه در قصیده معروف که با این مطلع شروع میکند:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر باد خیره سری را.

خطاب بشاعر گوید:

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی	یکی نیز بگرفت خنیاگری را
صفت چند گویی ز شمشاد و لاله	رخ چون مه و زلفک عنبری را؟!
بعلم و بگوهر کنی مدحت آن را	که مایه است مر جهل و بد گوهری را؟!
بنظم اندر آری دروغ و طمع را	دروغست سرمایه مر کافری را؟!
من آنم که در پای خوکان نریزم	مرین قیمتی در لفظ دری را!

روشن‌ترین راهها برای دریافتن حقیقت بنظر او راه علم است و بسا که در
قصاید خود از فضیلت دانش و بینش سخن میراند از آن جمله گوید :

علم و حکمت را طلب‌کن‌گر طرب جوئی همی

تا بشاخ علم و حکمت پرترب یابی رطب .



تن بجان زنده است و جان زنده بعلم

دانش اندر کان جانت گوهر است

علم جان جان تست ای هوشیار

گر بجوئی جان جان را درخور است.

نیز گوید :

هر که جان خفته را از خواب جهل آواکند

خویشتن را گرچه دونست ای پسر والا کند.

ولی توان گفت: این علم که شاعر حکیم بدان دعوت میکند، علم مستقل از دین

و ایمان نیست، چنانکه تمسک بر آن شیمه فلاسفه بوده است :

سر علمها علم دین است کان مثل میوه باغ پیغمبر است

بدین از خری دور باش و بدان که بیدینی‌ای پور بیشک خریست.

باب معرفت و کانون علم بعقیده وی موافق مذهب اسمعیلیه امام زمان یا

نایب و حجّت اوست. پس در عقاید ناصر خسرو عقل و ایمان در وهله آخر بهم

مربوط میگردند :

حجّت نور است رهبر، زی او پوی تا علم دینت نیک شود والا .

از فحوای سخنان ناصر خسرو و مفهوم چنین میگردد که علم امام مستند بکشف

و الهام مستقیم است و نیز وی یک عالم حقیقی را در وراء این عالم ظاهری قائل

است که از دیده ظاهرین نهان است و تنها کسانی توانند آن را درک کنند که چشم

نهان بین داشته باشند، یعنی استعداد کشف در آنها ظهور کند، پس بحکم این ملاحظه

اخیر، میتوان گفت: عقاید وی با وجود قول او بعقل و تحریرش بعلم از صبغه تصوف آزاد نیست، در این معنی گوید:

بچشم نهان بین نهان جهان را
نهان در جهان چیست، آزاده مردم
جهان را بآهن نشایدش بستن
دو چیز است بند جهان علم و طاعت
تنت کان و جان گوهر علم و طاعت
بسان گمان بود روز جوانی

که چشم عیان بین نبیند نهان را
نبینی نهان را ببینی عیان را
بزنجیر حکمت ببند، این جهان را
اگر چه کساد است مرهر دوان را
بدین هر دو بگمار تن را و جان را
قراری نبوده است هرگز گمان را.

شاعر بلندخیال نیک متوجه است که دانش باید بسته بکردار باشد، علم بیعمل فایده ندارد و مانند اینست کسی زرگر باشد و زرکار نکند یا جامه نداشته بخواند آهار بزند. علم بیعمل آهار بیجامه است، از آن سو علم بیعلم مانند درهم قلب است. بیعلم عمل چون درم قلب بود، زود و آنکو نکند طاعت، علمش نبود علم جامه است مثل طاعت و آهار بر و علم

رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار
زرگر نبود مرد چو بر زر نکند کار
چون جامه نباشد بچه کار آید آهار.

یکی از نتایج سودمند دانش خوی نیک است:

تا علم نیاموزی، نیکی نتوان کرد
همین طرز فکر، یعنی ترجیح عمل به دعوی را شاعر در موارد دیگر نیز بیان کرده از آن جمله گفته است:

ای خوانده کتاب زند و پازند
از فعل بفضل خود بیفزای
پندم چه دهی؟ نخست خود را
پند از حکما پذیر زیرا که
کاری که ز من پسند ناید
جز راست مگوی گاه و بیگاه

زین خواندن زند تا کی و چند
وز قول رو اند کی بر اورند
محکم کمری ز پند دربند!
حکمت پدر است و پند فرزند
با من مکن آنچه نماند و مپسند
تا حاجت نایدت بسوگند

گند است دروغ ازو حذر کن تا پاك شود دهانت از گند
 از نام بد ار همی بترسی با یار بد از بنه مییوند .

با این مقدمات که گفته شد ، توان دریافت که ناصر خسرو شاعری آزاده و صاحب نظر و سخنگویی با ایمان و متدین است و مدار فکر او دیانت و امور روحانی و اخلاقی است و نه تنها این عقاید را بسلك سخن کشیده بلکه خود باور داشته و ازین باور قوت قلب و رسوخ فکر و فراغت معنوی دراو حاصل شده و استناد بایمان خود کرده و آرامش درونی و سکونت خاطر که میوه ایمان است نصیبش گشته است . و این حال از سخن او هویدا است . از همان اوج ایمان و بلندی معنویست که وی سخنان عبرت انگیز و پند آمیز بما میگوید و در شعر او مطالب روحانی و اخلاقی جای مدح و وصف و می و معشوق و باغ و چمن را میگیرد و این سلیقه ناچار در عبارات و اصطلاحات و شیوه او هم مؤثر است و رنگ خاصی بسخن او میدهد . چنانکه شاید کسی قصیده فرخی را شنیده و آن را از عنصری تصور کند ، ولی سبك ناصر خسرو کمتر با آن دیگران اشتباه میشود ، زیرا سخنش لحن خاص دارد . اینک بار دیگر ایاتی که شاهد این گفته ها تواند بود نقل میشود :

تا مرد خرد کور و کر نباشد	از کار فلک بیخبر نباشد
داند که هر آنچه کو بجنبد	نابوده و بیحد و مر نباشد
من راز فلک را بدل شنودم	هشیار بدل کور و کر نباشد
چون دل شنواید ترا ، از آن پس	شاید اگر ت گوش سر نباشد
بهرتر ز کدویی نباشد آن سر	کو فضل و هنر را مقرر نباشد
در خورد تنوره و تنور باشد	شاخی که بر او برگ و بر نباشد
در دام جهان جهان همیشه	تخم و چنه جز سیم و زر نباشد
بتواند ازین دام زود رستن	گر مرد در او سخت خر نباشد
فرزند هنرهای خویشان شو	تا همچو تو کس را پسر نباشد
کنجور هنرهای خویش گردی	گر باشد مالت و کر نباشد

تو بار خدای جهان خویشی
در مملکت خویشتن نظر کن
بر ملک تو گوش و دو چشم روشن
امروز بدین ملک در نظر کن
بنگر که چه باید همیت کردن
از علم سپر کن که بر حوادث
هر کو سپر علم پیش گیرد
از گوهر تو به گهر نباشد
زیرا که ملک بی نظر نباشد
درهاست که به زان دودر نباشد
آن چیز که فردا مگر نباشد
تا بر تو فلک را ظفر نباشد
از علم قویتر سپر نباشد
از زخم جهانش ضرر نباشد .

تاریخ وفات ناصر خسرو را بسال ۴۸۱ هـ.ق. نوشته‌اند و تربیت او در درهٔ یمگان ولایت بدخشان واقع است که مدتی از عمر خود را در آن محل که کمابیش از تعرض دشمنان مصون بود گذراند.

بوحنیفه اسکافی - از دبیران و شاعران و دانشمندان سدهٔ پنجم یکی ابوحنیفه اسکافی از اهل غزنین و از شاعران و دانشمندان در بارغز نویان بود. گویا خانواده‌اش شغل کفش‌گری داشته و از همان نظر به «اسکافی» معروف شده است. نام و مقام و مراتب فضل او را از زبان یکی از فضلاء زمان وی یعنی **ابوالفضل بیهقی** می‌شنویم که او را استاد فقیه و دانشمند وصف می‌کند. اسکافی بدربار سلطان ابراهیم غزنوی که در ۴۵۱ هـ.ق. جلوس کرد منسوب گردید و از او انعام دید. از قطعات و اشعاری که در تذکرهٔ **لباب الالباب** و در **تاریخ بیهقی** باو نسبت داده شده لطف قریحه و ذوق ادبی او پیداست. در قطعهٔ زیرین شاعر موضوع استعداد فطری و توفیق الهی را با بهترین وجهی بیان میدارد:

ز هر که آید کاری درو پدید بود
نیاید آسان از هر کسی جهانبانی
نیاید آن نفع از ماه کاید از خورشید
کسی کش از پی ملک ایند آفریده بود
مثل زندکرا سر بزرگ، درد بزرگ
چنان کز آینه پیدا بود ترا دیدار
اگر چه مرد بود چر بدست وزیر کسار
اگر چه منفعت ماه نیست بیمقدار
ز چاه بر گاه آردش بخت یوسف وار
مثل درست، خمار از می است و می ز خمار

در این قطعه شاعر خردمند مرد را بکار و کوشش میخواند و میگوید مبادا در ابتدا دشوار پسند باشیم و مثلاً از کوچکی کار عار کنیم و در برابر عمل و اقدام بهانه جو باشیم، بلکه شایسته است تن به کار دهیم و بکوشیم تا بمراد برسیم:

چو مرد باشد بر کارو بخت باشد یار
فلک بچشم بزرگی کند نگاه در آنک
سوارکش نبود یار اسب راه سپر
بقاب قوسین آن را برد خدای که او
بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی کار
بلند حصنی دان دولت و درش محکم
ز خاک تیره نماید بخلق زر عیار
بهانه هیچ نیارد ز بهر خردی کار
بسر در آید و گردد اسیر بخت سوار
سبک شمار در چشم خویش و حشت غار
که سال تا سال آرد گلی زمانه ز خار
بعون کوشش بردش مرد یابد بار.

ابیات زیرین نیز از معروف است که شاعران دیگر نظیره بر آن ساخته اند:

شاه چو دل بر کند ز بزم و گاستان
وحشی چیزیست ملک و دانم از آن این
پندش عدلست، چون بعدل بیندیش
شاه چو در کار خویش باشد بیدار
آسان آرد بچنگ مملکت آسان
کاو نشود هیچگونه بسته بانسان
انسی گیرد همه دگر شودش سان
بسته عدو را برد ز باغ به بستان.

قطران - از معروفتر بن سخن سرايان دوره سلجوقی یکی نیز **ابو منصور قطران**

تبریزی است. وی در کوی شادی آباد تبریز بدنیا آمد. چنانکه گوید:

خدمت تو هم بشهر اندر کنم بر جای غم
گرچه اینزد جان من در شادی آباد آفرید.
اغلب شعرا که تاکنون نام از آنها برده شد، از خراسان یا حوالی آن ظهور کرده اند؛ ولی قطران تولد و شهرتش در تبریز بود و گویا مسافرت مهمی جز بنواحی آذربایجان نکرده است از قصیده:

« من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران ».

چنین مستفاد میشود که وی در جنگ ممدوح خود امیر و هسودان، با موغان در لشکرگاه حاضر بوده است. در سفر نامه ناصر خسرو آمده است که وی بسال ۴۳۸ ه. ق. موقع عبور از تبریز قطران را دیده و با او صحبت کرده و شعر او را پسندیده است.

قطران در اشعار خود عده‌ای از سلاطین را که درین موقع در آذربایجان حکومت داشتند مدح کرده است، مانند: ابوالحسن علی لشکری و فضلون حکمران گنجه و ابومنصور وهسودان و ابونصر محمد بن وهسودان، امرای تبریز و حوالی، ابودلف حاکم نخجوان و آران که ممدوح اسدی طوسی هم بود. مخصوصاً ابومنصور وهسودان ابن مملان را که تا ۴۵۰ ه. ق. فرمانفرمای تبریز و پسرش ابونصر محمد معروف به مملان بن وهسودان را که از ۴۰۰ ه. ق. بیعد شاه آذربایجان بود ستوده و نام این هردو را در ضمن قصیده‌ای که مطلع آن گذشت آورده و گفته است:

نه هیچکس پسری همچو میر مملان دید نه دید کس پدری همچو میر وهسودان.
 اوّل شهرت قطران از زمان ابوالحسن علی لشکری (۴۲۵-۴۴۱ ه. ق.) شروع
 میکند و چون کنیه مملان مزبور بونصر بوده و در اغلب قصاید قطران این کلمه
 آمده است، شاید ازین جهت باشد که متأخران قصاید او را اشتباهاً بهرود کی نسبت
 داده‌اند. زیرا ابونصر را با اسم نصر بن احمد سامانی ممدوح رودکی یا شاید با ابونصر
 که کنیت پدر این پادشاه بوده است اشتباه کرده‌اند.

از قصاید دیگر قطران که بزمان او اشارت دارد، قصیده مؤثری است که در
 زلزله تبریز گفته و آن بنا باخبار در تاریخ سال ۴۳۴ ه. ق. اتفاق افتاد و در آن
 سال خود شاعر در تبریز بود.

قطران از قصیده‌سرایان درجه اول فارسی است و بیشتر طرز شعرای خراسان
 را بکار برده اشعار او در زمان دولت‌شاه (مؤلف تذکرة الشعراء) بوده است.
 قطران را میتوان پیشرو گویندگان آذربایجان محسوب داشت.

قصایدش متین و جزیل است. در فنون لفظی تجنیس و ترصیع و ذوق‌افیتین بکار
 برده و قصاید مصنوعه در تمثیل همین فنون ساخته و نیز در تغزل در وصف وقایع و
 فصول و مناظر استادی نشان داده است. برخی از گویندگان نامی او را ستوده‌اند:

جامی گوید:

قطره‌یی از کلک او دریای راز

بود قطران نکته‌دانی سحرساز

قطران در قصیده وصف زلزله تبریز، پس از شرح آن حادثه، بستایش بونصر مملان گریز زده است. در این قصیده وضع شهر و آبادی آن را پیش از زمین لرزه و ویرانی آن را پس از زمین لرزه وصف میکند. پس این قصیده از جمله قصاید تاریخی در ادبیات فارسی است و معلوم میدارد نهصد و پنجاه سال پیش تبریز شهری بزرگ و آباد و دارای ابنیه و عمارات بوده و مردمش در رفاه میزیسته‌اند.

اینک ابیاتی از آن نقل میشود:

بود محال ترا داشتن امید محال	بعالمی که نباشد همیشه در يك حال
از آن زمان که جهان بود، حال این سال بود	جهان بگردد، لیکن نگردهش احوال
دگر شوی تو، ولیکن همان بود شب و روز	دگر شوی تو، ولیکن همان بود مه و سال
محال باشد فال و، محال باشد زجر	مدار بیهده مشغول دل بزجر و بفال
دل تو بسته تدبیر و، نالد از تقدیر	تن تو سخره آمال و، نالد از آجال
عذاب یاد نیاری بر روزگار نشاط	فراق یاد نیاری بر روزگار وصال
نبود شهر در آفاق خوشتر از تبریز	بایمنی و بمال و به نیکویی و جمال
ز ناز و نوش همه خلق بود نوشانوش	ز خلق و مال همه شهر بود مالامال
درو بکام دل خویش هر کسی مشغول	امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضل
یکی بطاعت ایزد، یکی بخدمت خلق	یکی بجستن مال و، یکی بجستن حال
یکی بخواستن جام با سماع غزل	یکی بتاختن یوز در شکار غزال
بکام خویشتن همی گشت هر کسی مشغول	بمال خویش همی داشت هر کسی آمال
خدا بمردم تبریز برفکند فنا	خدا بنعمت تبریز برگماشت زوال
فراز گشت نشیب و، نشیب گشت فراز	رمال گشت رماد و، رماد گشت رمال
دریده گشت زمین و، خمیده گشت نبات	دمنده گشت بحار و، رونده گشت جبال
بسا سرای که بامش همی بسود فلک	بسا درخت که شاخش همی بسود هلال
کز آن درخت نمانده کنون مگر آثار	وز آن سرای نمانده کنون مگر اطلال
کسی که رسته شد از مویه، گشته بود چوموی	کسی که جسته بد از ناله، گشته بود چونال
یکی نبود که گوید بدیگری که مموی	یکی نبود که گوید بدیگری که منال

کمال دور کناد ایزد از جمال جهان کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال.
 ازین قصیده و امثال آن پیداست که شاعر تنها بمدح نپرداخته و حوادث طبیعی
 و اتفاقات تاریخی را هم در نظر داشته و اشعار تاریخی سروده. نویسندگانی مانند
 دولت‌شاه و ناصر خسرو و شاعرانی مانند معزی و رشیدالدین وطواط و روحی
 و لولاجی و عبدالرحمن جامی ازو بتکریم یاد کرده‌اند.

گذشته از دیوان اشعار که عده‌یی آن را تا ده هزار بیت گفته‌اند، گویا قطران
 تصنیفات دیگر داشته که از آن جمله منظومه‌ای بنام قوسنامه و کتابی در لغت بوده
 است.

وفات قطران را بسال ۴۶۵ ه. ق. نوشته‌اند. ولی از روی قرائن بیشتر عمر
 کرده است.

ادب پارسی و هندوستان

چنانکه میدانیم ایرانیان و مردم هندوستان (پاکستان و هند) از يك قوم و
 نژاد یعنی از نژاد آریایی هستند و زبان آریایی اصل زبانهای ایرانی و اکثر
 زبانهای هندی و ریشه مشترك آنهاست. گذشته از نژاد و زبان در بسیاری از عقاید
 دینی و فلسفی و مراسم و عادات و داستانها و افسانه‌ها بین دو ملت مشابهت‌های اساسی
 موجود است، بحدی که برای درك و فهم بسیاری از عقاید ایران باستان از معقول و
 منقول مثلاً برای مقایسه و تطبیق تعالیم دین زرتشت اطلاع از تاریخ و فلسفه دینی
 هندوستان ضرورت دارد. بحکم همین خویشاوندی نژادی و فکری روابط ادبی از
 زمان دیرین میان دو ملت وجود داشته است. در زمان ساسانیان مخصوصاً در دوره
 سلطنت خسرو انوشیروان، یعنی قرن ششم پیش از میلاد، علاوه بر داد و ستد مادی
 داد و ستد معنوی میان طرفین توسعه یافت؛ در آن میان بدستور شاهنشاه، علوم
 از کتب هندی به پهلوی ترجمه میشد و از آن جمله کتابهای ادبی و اجتماعی آن دیار
 نقل میگشت. چنانکه پزشك دانشمند دربار شاهنشاهی، یعنی برزویه، به هند رفت و
 مجموعه قصه‌های اخلاقی را که کتاب کلیله و دمنه باشد از آنجا باز آورد و آن به

زبان پهلوی اندر آمد، تا اینکه در اوایل اسلام يك دانشمند ایرانی یعنی **روزبه** معروف به **ابن المقفع** آن را از پهلوی عبری ترجمه کرد و بعداً ادیب دیگری بنام نصرالله ابوالمعالی آن را از عربی بفارسی نقل کرد. روابط ادبی ایران و هندوستان در عصر اسلامی توسعه خاصی پیدا کرد. چنانکه میدانیم در اواخر سدهٔ اول هجرت در زمان حکومت حجاج بن یوسف سپاهیان عرب بسوی هندوستان پیشروی کردند و ایالت سند را تا خط مسیر رود سند گرفتند. پس از آن در اواخر سدهٔ چهارم هجری سلطان محمود غزنوی عزم هندوستان کرد و در مدت بیش از بیست سال با لشکر کشیهای پیایی بخش مهمی از هندوستان را بتصرف درآورد و اخلاف او تا حدود صد و هشتاد سال در آن دیار حکومت کردند و از آن پس نیز سلاله‌های مختلف اسلامی حکومت قسم اعظم هند را در دست داشتند.

قطع نظر از فجایع و قتل و غارت تأسف آور که در آن همه لشکر کشیها اتفاق افتاد باز شدن راه ارتباط دینی و ادبی و علمی میان ایران و هندوستان که از همان قرن پنجم آغاز شد، بسیار سودمند و بارآور بود؛ زیرا راه کاروان بیش از پیش بسوی هندوستان باز شد و مردم ایران بخصوص دانشمندان و شاعران بآن دیار روی آوردند. برای مثال میتوان از **ابوریحان بیرونی** نام برد که در اواخر سدهٔ چهارم همراه سلطان محمود سفر هند کرد و از اوضاع و عقاید و رسوم آن سامان معلومات سودمند گرد آورد و در تألیفات خود مخصوصاً در کتاب **تحقیق ماللهند** اطلاعات بس مفید بدست داد. در همان اوان گویندگان نامی ایران مانند **فرخی و عنصری** و امثال آنان همراه سلطان محمود سیاحت هندوستان کردند و مشاهدات خود را بزبان شعر بیان کردند. این سفرهای هند در عصر غزنوی ادامه یافت و شاعرانی مانند **ابوالفرج رونی** و **مسعود سعد سلمان** و از نویسندگان کسانی مانند محمد عوفی مؤلف **لباب الالباب** و **منهاج سراج** مؤلف **طبقات ناصری** به لاهور و سایر نقاط رفتند و آثار خود را بوجود آوردند. در نتیجهٔ این ارتباط ممتد سیاسی و ادبی زبان فارسی در هندوستان گسترش یافت؛ همچنین با اختلاط فارسی و سنسکریت زبانی جدید بوجود آمد

که آن را «اردو» نامیدند. همین زبان اکنون زبان رسمی و ادبی همسایه همکیش ما پاکستان است و نوع دیگر آن را که بجای کلمات زیاد فارسی و عربی لغات سنسکریت آن افزون است «هندی» مینامند که زبان رسمی هند تعیین شده است. با آمدن و مقیم شدن شاعران و نویسندگان و مشایخ و عارفان ودانشمندان ایران در هندوستان شماره زیادی از خود مردم آن دیار چه هندو چه مسلمان با زبان و ادبیات ما آشنایی کامل پیدا کردند و تعداد زیادی گویندگان و نویسندگان در آن دیار برخاستند که ستارگان تابان ادب فارسی در آسمان معارف هندی شدند. اگر نویسندگان و مورخان و دانشمندان هند را که بفارسی تألیفات کردند بحساب نیاوریم، تنها شاعران پارسی گوی از نظر تعداد و استعداد جلب اعجاب ما را خواهد کرد.

شماره اینگونه شاعران در برخی ایالات هندوستان مانند کشمیر به صدها میرسد. کتابهایی مانند تاریخ کشمیر تألیف مرحوم دکتر صوفی (بانگلیسی) نمودار این حقیقت است. در تذکره تکمله مقالات الشعراء تألیف میر علی شیر قانع تتوی مسکن و شیرازی اصل و خلیل تتوی با تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی که بسال ۱۹۵۷ میلادی در دو جلد در کراچی چاپ شد. از ۷۱۹ شاعر فارسی زبان سخن بمیان آمده است که فقط در ایالت سند هندوستان ظهور کردند! و در «تذکره شعرای کشمیر» تألیف اصلاح میرزا و تکمله آن بهمت و قلم سید حسام الدین از قریب پانصد شاعر پارسیگو نام برده شده است. ایضاً در تذکره شعرای پارسیگوی پنجاب گرد آورده سرهنگ عبدالرشید از ۴۸۱ سراینده سخن بمیان آمده است.

پس عجیب نیست اگر از میان چنان قافله سراینندگان مردانی مانند امیر خسرو دهلوی (۷۲۵-۶۵۱ ه.ق.) که او را سعدی هند خوانده اند ظهور کند. تأثیر بعض حکمرانان مسلم هند در نشر ادب فارسی کم نبود. برای مثال میتوان از زین العابدین (۸۷۲-۸۲۰ ه.ق.) حکمران کشمیر و معاصر او حسین شاه حکمران بنگال نام برد که

در تشویق و ترویج تألیفات فارسی و ترجمه از سنسکریت بفارسی همتی شایان بکار بردند .

اوج گسترش ادب فارسی در هندوستان در عصر تیموریان یا گورکانیان هند بود که از ۹۳۴ هـ . ق تا ۱۲۷۵ هـ . ق در آن دیار حکومت کردند و با صفویان معاصر بودند و در واقع بدستیاری صفویان بحکومت هندوستان دست یافتند . شاهان تیموری هند از بنیانگذار آن سلسله بابر تا واپسین حکمران نه تنها شعر و ادب فارسی را ترویج کردند، بلکه خود در آن رشته درس و هنر آموختند و به تشویق گویندگان و نویسندگان فارسی پرداختند. تنها در زمان اکبر شاه بیست و یک شاعر ایرانی از موطن خود بدربار او رفتند. بقول مولانا شبلی که از ادیبان نامی هندوستان است ، اکثر صدوشصت و هفت تن شاعر دربار این حکمران بفارسی شعر میساختند. یکی از آنان فیضی دکنی بود که پس از امیر خسرو بزرگترین سخن پرداز آن دیار شناخته میشود .

همچنین برادر فیضی یعنی ابوالفضل از فضلا و سیاستمداران دربار اکبر شاه بود و تاریخ اکبر نامه ازوست . از سایر ناموران سخن سنج دربار اکبر میتوان عرفی شیرازی و ظهوری ترشیزی را نام برد. همچنین نام یکی از هندیان فارسیگو را بخاطر داشت که عبارت باشد از راجه منوهر .

بهمین منوال دوروبر سایر حکمرانان محلی هندوستان فارسیگویان نامدار میزیستند و گاهی خود آن حکمرانان مانند سلطان ابراهیم عادل شاه فرمانروای بیجاپور و مهاراجه آنندراج فرمانروای بخشی از ایالت مدرس از شعراء و ادبا بودند و شخص اخیر همان است که مؤلف فرهنگ آنندراج، محمد پادشاه شاد بن غلام محیی الدین، فرهنگ کبیر خویش را که کاملترین لغتنامه فارسی بفارسی است بنام او بتألیف آورد. در همین دوره است که تعدادی از آثار نظم و نثر هندی نیز از زبان سنسکریت بفارسی ترجمه شد و شاعران و نویسندگان دو زباندان از این راه خدمتی به توسعه ارتباط ادبی بین ایران و هندوستان کردند و این نوع کار علمی را ادامه دادند .

چنانکه گفتیم، خود شاهان و شاهزادگان تیموری هند گذشته از هواخواهی ادب ایرانی قریحه شاعرانه داشتند. یعنی هم سخنشناس بودند هم سخنور. بابر و پسرش همایون حتی اکبر شاه ایبائی ساختند. جهانگیر با ملکه ایرانی خود نور جهان بفارسی مشاعره میکرد و غیر از نور جهان زنان دیگر از همان سلاله مانند جهان آرا دختر شاه جهان بخصوص زیب النساء دختر اورنگ زیب از پارسیکویان شیرین زبان بودند.

در زمان شاه جهان کار ترجمه از سنسکریت بفارسی توسعه یافت و بار دیگر تعدادی از ایرانیان سخن سنج مانند صائب تبریزی و خواندمیر مؤلف تاریخ حبیب السیر و امثال آنان به هند رفتند. در همین زمان تاریخ نویسان مانند ملا عبدالقادر بدائونی و فرشته استرآبادی ظهور کردند.

در ذکر ترجمه و مترجمان از سنسکریت بفارسی کاردار اشکوه فرزند ارشد شاه جهان پنجمین پادشاه گورگانی هند را باید با اهمیتی خاص تلقی کرد که با همت او عده بی از زبان دانان هندی و فارسی گرد آمدند و کتابهای مهم دینی و فلسفی را از سنسکریت بفارسی ترجمه کردند و از آن جمله مهمترین رسالات باستان هند یعنی «اوپه نیشدها» را بفارسی در آوردند و این کار بسال ۱۰۶۷ ه. ق انجام یافت. یکی از صفات بارز ادب ایرانی در هندوستان موضوع تذکره نویسی و فرهنگ نویسی یا لغتنامه نویسی است که دامنه فعالیت مؤلفان و دانشمندان هند و پاکستان واقعاً حیرت آور است و شخص از گسترش زبان و ادب فارسی در آن دیار مستغرق حس تقدیر و اعجاب میشود.

یکی دیگر از رشته‌های استوار ارتباط ادبی میان هند و ایران همانا تصوف است که اصول آن در هر دو کشور مشابه بود و بعد از ظهور اسلام با آمدن متصوفان ایران به هند در واقع یک ادبیات عرفانی هند و ایرانی بوجود آمد. از نخستین نادیان تصوف ایران مانند: منصور حلاج و هجویری و معین الدین چشتی مسافرت به هند را آغاز کردند و عرفان ایران در هند شروع بگسترش کرد و طریقه‌های متعدّد

مانند چشتی، قادری، نقشبندی، سهروردی، و شطاری در آن دیار ظهور کردند. شرح احوال پیران و شاعران صوفی مشرب در هندوستان از ایرانی و هندی که بفارسی سرودند و نوشتند کتابی جداگانه خواهد. روی همین زمینه بود که افرادی با ذوق عارفانه اهتمام به ترجمه از کتب عرفانی هند کردند که از آن جمله باید ترجمه‌های **داراشکوه** را ذکر کرد.

روابط ادبی ایران و هندوستان پس از نهضت انقسام آن کشور عظیم به هند و پاکستان نیز ادامه یافت و هم‌اکنون صدها نویسنده و ایران‌شناس و شاعر فارسی‌گوی در هر دو کشور وجود دارند. وزیر فرهنگ فقید هند **ابوالکلام آزاد** در ادبیات اسلامی و ایرانی سرشناس بود و رئیس جمهوری فقید هند **ذاکر حسین** از ادیبان فارسی‌شناس اسلامی است.

از شاعران و مؤلفان فارسی آن سرزمین، که نزدیک بزمان ما میزیست، ممکن است بر وجه مثال از **میرزا عبدالقادر بیدل** نام برد که در مجلّ عظیم - آباد پتنه هندوستان بسال ۱۰۵۴ ه. ق. تولّد یافت و بسال ۱۱۳۳ ه. ق. جان بجان - آفرین تسلیم کرد. این شاعر در شعر خود معانی و رموز لطیف مخصوص بخود دارد و در وادی تصوّف سیری کرده و اشعاری نغز در آن باب سروده است. در جوانی در دستگاه امیر محمد اعظم شاه میزیست. کلیّات او مرگب از غزلیات و قصاید و مثنوی عرفانی در دست است. تألیفی نیز بعنوان **نکات** دارد که افکاری نغز به‌نظم و نثر در آن بسلك عبارت کشیده است. شعر بیدل درس اسر هند و پاکستان و افغانستان مورد توجه و زبانزد خاصّ و عامّ است و یکی از دانشمندان در افغانستان، یعنی صلاح‌الدین سلجوقی، نقدی مشروح و حکیمانه بافکار و آثار بیدل نوشته است.

از گویندگان پاکستان عصر ما کافیست که از مرحوم علامه **اقبال لاهوری** سخن بمیان آوریم و او را نمونه و نمودار ارتباط ادبی و معنوی بین دو کشور و دو ملت قرار دهیم. **محمد اقبال** بسال ۱۲۸۹ ه. ق (۱۸۷۳ م) در یک خانواده متوسط الحال در شهر سیالکوت پنجاب هند بدنیا آمد. موطن نیاکان اقبال کشمیر بود. پدر اقبال نور محمد شغل بازرگانی داشت. اقبال در سیالکوت و لاهور تحصیلات عالی اسلامی

و عمومی را بیپایان برد و برای تکمیل تحصیل به انگلستان و آلمان رفت و دانشگاه‌های آن دیار مانند کمبریج و مونینخ را بیپایان برد. پایان نامه او در این دانشگاه آلمانی در باب « فلسفه ماوراء طبیعت در ایران » بود که بانگلیسی نوشت و بعد بآلمانی و فارسی و اردو ترجمه شد. اقبال از همان روزگار جوانی بزبان اردو و فارسی شعر میسرود و علاقه خاص نسبت به **مولانا جلال‌الدین** پیدا کرد. اشعار او خواص قابل ملاحظه‌ای دارد که از آن جمله است خواص فلسفی و عرفانی و اجتماعی و سیاسی. میتوان گفت: اقبال نخستین شاعر فارسیگوی خاورزمین است که فلسفه و ادب شرق و غرب را فراگرفت و افکار عصر را در قالب شعر فنی بیان ساخت. اشعار اقبال متوجه يك هدف عالی و آن عبارتست از انتباه و تعارف ملل اسلامی و یگانگی عالم اسلام و گاهی قدم بالاتر گذاشته و تکامل و صفای بشر را خواستار شده است. اقبال بزبان اردو و فارسی و انگلیسی آثار و اشعار دارد که اینک بخشهای مهم کلیات اشعار فارسی او را ذکر میکنیم:

۱- **اسرار و رموز** - مثنوی عرفانی.

۲- **زبور عجم** - اشعار غزل‌وار فلسفی و اجتماعی و عرفانی.

۳- **پیام مشرق** - قطعات و غزلیات فلسفی و عشقی در مسائل گوناگون حیات اجتماعی.

۴- **جاویدنامه** - تصویر صحنه‌های خیالی و اشاره باشخاص و روایات گوناگون.

۵- **مثنوی پس چه باید کرد** - واردات در باب دین و حکمت و سیاست اقوام اسلامی.

۶- **از مغان حجاز** - اشعار عرفانی و ملاحظات راجع بعقاید و مراسم و اوضاع. تأثیر شعر اقبال در بیداری جهان اسلام و خلوص او در عقیده و کوشش او در تألیف تمدن جدید با اصول اسلام و علاقه خاص او به ادب و عرفان ایران در کلیه اشعار و آثارش ظاهر است.

اقبال بسال ۱۹۳۴م. در لاهور ازین سرای درگذشت و در سرای منار مسجد شاهی

ببخاک سپرده شد .



مسعود سعد - مسعود سعد که از شاعران بنام دوره غزنوی و سلجوقی بشمار است، اصلش از همدان است ولی تولدش در لاهور هندوستان در حدود سال ۴۴۰ ه. ق اتفاق افتاد. اجدادش اهل ادب بوده اند چنانکه خود گوید:

اگر رئیس نهام یا عمیدزاده نیم ستوده نسبت و اصلم ز دوده فضلاست.
پدرش سعد و جدش سلمان از دانشمندان محسوب میشده اند . پدرش مدت شصت سال خدمت غزنویان کرد، چنانکه مسعود در قصیده بمطلع:

گوهری جان نمای و پاک چو جان گوهری پر ز گوهر الوان .
چنین گوید :

شصت سال تمام خدمت کرد پدر بنده سعد بن سلمان
گه باطراف بودی از عمال که بدرگاه بودی از اعیان.

شاعر در هند املاک و عقار داشته است . از ایام جوانی بسلاطین غزنوی انتساب پیدا کرد و این در زمان شاهی سلطان ابراهیم بن مسعود پانزدهمین پادشاه غزنوی (۴۵۱-۴۹۲ ه. ق) بود .

بعد از آنکه سلطان ابراهیم غزنوی پسر خود محمود ملقب به سیف الدوله را در سال ۴۶۹ ه. ق بحکومت هندوستان تعیین نمود، مسعود سعد بچرگه ملازمان او درآمد و از جمله خاصان دفتری او شد و در جنگها رکاب او را التزام کرد و از آن به بعد شهرت یافت و بعزت و جاه رسید و در لاهور دارای کاخ و جاه و جلال شد و اوایل عمر خود را در خوشی و عزت گذرانید که هم مقام لشکری داشت و هم شهرت کشوری. برخی از بهترین قصاید روزگار جوانی مسعود در مدح همین محمود سیف الدوله است از قبیل این قصیده :

چوروی چرخ شد از صبح بر صحیفه سیم

ز قصر شاه مرا مژده داد باد نسیم .

که عزّ ملت محمود سیف دولت را
 ابوالمظفر سلطان عالی ابراهیم
 فزود حشمت و رتبت بدولت عالی
 چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم
 بنام قرخ او خطبه کرد در همه هند
 نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم.

ولی سیف الدوله، بعد از چند سال حکومت در هندوستان، مورد سوء ظن واقع گردید و سلطان فرمان داد او را با عده‌یی از ندیمانانش گرفتار نموده هر يك را بزندانى بردند. مسعود سعد را نیز که در این موقع تطاولی از بعض حکام و بدطینتان نسبت باملاک اوشده و او برای شکایت به غزنین آمده بود، بسعایت دشمنان و حسودان توقیف کردند و او را هفت سال در قلعه‌های دهک و سو و سه سال در قلعه‌نای مجبوس کردند. چنانکه گوید:

هفت سالم بکوفت سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه‌نای.

پس از ده سال حبس شرح حال خود را در قصیده‌ای که به سلطان ابراهیم فرستاده است، چنین بیان میکند :

بزرگوار خدایا چو قرب ده سالست
 چرا زدولت عالی تو به پیچم روی؟
 نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد
 بمن سپرد و، زمن بستند فرعونان
 بحضرت آمدم انصاف خواه و دادطلب
 همی ندانم خود را گناهی و جرمی
 که می بکاهد جان من از غم و تیمار
 که بنده زاده این دولتیم بهفت تبار!
 بدست کرد برنج اینهمه ضیاع و عقار؟
 شدم بعجز و ضرورت زخان و مان آوار
 خبر نداشتم از حکم ایزد دادار
 مگر سعایت و تلبیس دشمن مگار.

از همین ابیات و نظایر آن چنین بدست می‌آید که علت عمده زندانی شدن مسعود، همانا بدخواهی دشمنان و ستم حسودان و فرومایگان بوده است که مانند سلطان ابراهیم پادشاه دهن بین و لجوج و سرسخت را نسبت بشاعر نگران کردند و او مایه

رنج و شکنجهٔ سالیان درازی را برای مردی آزاده طبع مانند مسعود سعد سلمان فراهم آورد. معلوم میشود در زندان سو با بهرام نامی که نیز زندانی بوده است، انسی پیدا کرده و از وی اخترشناسی آموخته است؛ چنانکه در ضمن قصیده‌ای در ستایش علی خاص^۳ از رجال دربار و حاجب سلطان ابراهیم با مطلع:

تبارك الله بنكر میان بیسته بجان ز بهر خدمت سلطان سپهد سلطان.
گوید:

یکی حکایت بشنو ز حسب حال رهی
بعقل سنج که عقلست عدل را میزان
بر این حصار مرا با ستاره باشد راز
بچشم خویش همی بینم احتراق و قران
منم نشسته و در پیشم ایستاده بیای
خیال مرک و دهان باز کرده چون ثعبان
گسسته بندِ دو پای من از گرانی بند
ضعیف گشته تن من ز محنت الوان
نشسته بودم در کنج خانه‌ی بدهک
بدولت تو مرا بود سیم و جامه و نان
ولیک گشت مرا طبع این هوای عفن
ز حیر گشتم ازین مردمان بی سامان
نه مردمیست که با او سخن توان گفتن
نه زیر کیست که چیزی ازو شنید توان
اگر نبود بیچاره پیر بهرام ی
چگونه بودی حال من اندرین زندان
گهی صفت کندم حالهای گردش چرخ
گهی بیان دهم رازهای چرخ کیان

مرا ز صحبت او شد درست علم نجوم

حساب شد همه هیئت زمین و مکان.

در ضمن این قصیده شاعر یادی دردناک از مادر خویش کرده و گوید :

اگر نبودی تیمار آن ضعیفه زال که چشمه اش چو ابرست و اشک چون باران
 خدای داند اگر غم نهادمی بر دل که حال گیتی هرگز ندیده ام یکسان
 و لیک زالی دارم که در کنار مرا چو جان شیرین پرورد و مرد کردوکلان
 نبست هرگز او را خیال و نندیشید که من بقلعه سومانم او به هندستان .

نجوم شناسی او از اشعارش هویداست. از آن جمله است قصیده‌یی با مطلع:

دوش در روی گنبد خضرا مانده بود این دو چشم من عمدا.

از سخنان شاعر چنین برمی آید که پررنج‌ترین دوره زندانی وی در زندان نای بوده، زیرا اشعار دلگدازی در آنجا سروده است؛ چنانکه نمونه‌یی چند از آن خواهد آمد.

پس ازین دوره اسارت، سلطان ابراهیم او را به شفاعت عمیدالملک ابوالقاسم خاص که از رجال دربارش بود، از حبس آزاد ساخت؛ و او بموطن خود لاهور برگشت و به ضیاع و عقار خود پرداخت. در قصیده‌یی با مطلع:

روز نوروز و ماه فروردین آمدند ای عجب ز خلد برین.

که در ستایش همین خواجه است گوید :

گر بتو نیستی قوی دل من چکدی زهره من مسکین
 از تو بودی همه تعهد من گاه محنت بحصنهای حصین
 جان تو دادی مرا پس از ایزد اندرین حبس و بند بازپسین.

جانشین سلطان ابراهیم که پسرش مسعود (۴۹۲-۵۰۸ هـ ق) باشد، حکومت هند را بفرزند خود امیر عضدالدوله شیرزاد سپرد. پیشکار و سپهسالار این امیر نظام‌الدین بونصرپارسی بود که از دوستان مسعود بود و نسبت بعلم و ادب علاقه‌یی داشت و او وسیله برانگیخت تا مسعود سعد را در یکی از نواحی لاهور یعنی چالندر

حکومت دادند؛ چنانکه خود در ضمن قصیده‌یی در مدح سلطان مسعود با مطلع :

ملکا حال خویش خواهم گفت نیک دایم که آیدت باور.

چنین گوید :

سوی مولد کشید هوش مرا بویۀ دختر و هوای پسر

چون به هندوستان شدم ساکن بر ضیاع و عقار پیر پدر

بنده بونصر بر گماشت مرا بعمل همچو نایبان دگر.

ولی بسی نگذشت که شاعر بدبخت بمناسبت مغضوب شدن بونصر پارسی، که با شاعر پیوستگی داشت، نیز بحکم آزادی و استقلال نفس خود شاعر، او را بحکم سلطان مسعود دوباره گرفتار و در قلعهٔ مرنج محبوس کردند و همگی هشت سال در این حبس بماند تا در سال ۵۰۰ هـ. ق بشفاعت ثقة‌الملک طاهر علی مشکان وزیر سلطان مسعود که در مدح او قصاید دارد، آزاد شد و مدتی او را بکتابداری سلطنتی برگماشتند.

بدین ترتیب مسعود سعد هیجده سال از بهترین سالهای عمر خود را در زندان بسر برد و بعد از آزادی از حبس دوم دیگر فرسوده و پیریشان و شکسته و پیر شده بود، با اینکه بازطرف توجه شاهان غزنوی مانند ملک ارسلان و بهرام شاه بود، از خدمت دیوانی کناره جست و باقی عمر را به اعتزال گذرانید و این ابیات بیان حال این دورهٔ انتباهست :

چون بدیدم بدیدهٔ تحقیق که جهان منزل فناست کنون

رادمردان نیک محضر را روی در برقع حیاست کنون

آسمان چون حریف نامنصف بر سر عشوه و عناست کنون

دل‌فگاراست همچودانه از آنک زیر این سبزه آسیاست کنون

طبع بیمار من ز بستر آز شکر یزدان درست‌خاست کنون

در عساقیر خانهٔ توبه نوشداروی صدق خواست کنون

آن زبانی که مدح شاهان گفت مادح حضرت خداست کنون

مدتی مدحت شهان کردم نوبت خدمت دعاست کنون .
سبک و معانی در اشعار مسعود - مسعود سعد یکی از قصیده‌سرایان درجهٔ
اول ماست . گرچه در شعر او سبک شاعران خراسان پیدا است، مانند عنصری . مثلاً در
قصیدهٔ معروف با مطلع :

شکوفهٔ طرب آورد شاخ عشرت بار
 که بوی نصرت و فتح آید از نسیم بهار .
 که در ضمن آن گوید :

جز این چه دانم گفتن که عنصری گوید:
 «چنین نماید شمشیر خسروان آثار» .
 و در قصیدهٔ :

ایا نسیم سحر فتحنامه‌ها بردار
 بهر ولایت از آن فتحنامه‌یی بسیار .
 که در ضمن آن گوید :

نمود در هند آثار فتح شمشیرت
 و مانند رودکی در قصیدهٔ :

« ز شاه بینم دلهای اهل حضرت شاد » که در ضمن آن گوید :

جز آن نگویم شاهاکه رودکی گوید «خدای چشم‌بد از ملک تو بگرداناد» .

و منوچهری که در یکی از ترجیع‌بندهای خود بیتی از او تضمین کرده گوید:

« خیزید و خز آرید که هنگام خزانست »

گر خواهی ازین به، دگری گویم این بار .

همچنین سبک لبیبی و شهید بلخی و برخی دیگر را در نظر داشته است . ولی
 حقیقت اینکه اینگونه مشابهت نتیجهٔ تقلید نیست و قریحهٔ استاد توانا تر از آنست که
 اسیر تقلید باشد و این سبک او را از جوانی ملکه شده و با روانی که در طبع و تسلطی
 که در نظم داشته است ، طرز خاصی بشعرش داده و در دعوی خود بی‌حقوق نیست که
 گفته است:

اشعار من آنست که در صنعت نظم‌ش
 نه لفظ معار است و نه معنیش مثنا
 انشا کندش روح و منقح کندش عقل
 گردون کند املا و زمانه کند اصفا .

استاد بهمانطور که در میدان نظم شهبوار بوده است در نثر هم مهارت داشته چنانکه خود گوید :

بنظم و نثر کسی را گرافتخار سزاست مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست.
وصف طبیعت یا معشوق یا شراب در شعر مسعود نسبت بشاعران خراسان کمتر است، با اینهمه تغزلهای نادر شیرین دارد. مانند این ابیات :

یکشب از نوبهار وقت سحر	باد بر باغ کرد راهگذر
غنچه گل پیام داد بمی	گفت: من آمدم بیباغ اندر
خیمهها ساختم ز بیرم چین	فرش کردم ز دیبه ششتر
نر عماری من آمدم بیرون	نه بدیدست روی من مادر
نکشادم نقاب سبز از روی	نمودم بکس رخ احمر
باد بر من دمید مشک و عبیر	ابر بر من فشاند در و کهر.

همچنین :

زیور آسمان چو بکشایند	کلههای هوا بیارایند
کوه را سر بسیم در گیرند	دشت را رخ بزر بیندایند
زنگ ظلمت بصیقل خورشید	همچو آینه پاک بزدایند
اختران نور مهر دزدیدند	زان بدو هیچ روی ننمایند
مهر چون روز نور مه بستد	اختران شب همی پدید آیند
بینی اندر سپیده دم به نهیب	که ز لرزه همی نیاسایند .

استاد نه تنها در زبان مادری ادیب بوده بلکه در تازی و هندی هم دست داشته و اشعاری بتازی سروده است .

پیدا است سبک خاص مسعود سعد که وی را در درده شاعران بلند نشان ما مقامی ارجمند بخشیده در اشعار زندانی یا حبسیات او جلوه گر است . این سنخ شعر در ادبیات ما کمیاب است. زیرا سنخی که تعبیر ضمیر نماید و نتیجه رنجهای بی پایان گوینده آن باشد و از درون دل بر آید و در گوشه های تاریک زندانها ساخته و در واقع تار و پود

آن از دل و جان بافته شده باشد، در همه جهان مانند الماس نایاب و نافذ و مانند ناله یتیمان دلسوز و شورانگیز است. بیجهت نیست که نویسنده‌ی مثل **نظامی عروضی** که کمابیش معاصر شاعر بود گوید:

« وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم، موی بر اندام من بر پای خیزد، و جای آن بود که آب از چشم من برود » .

شگفت اینکه سخنان آشبار شاعر رنج‌دیده که دل سنگ را آب می‌کرد، در دل سلطان اثر نکرد و چنان مرد صاحب‌دل دانشمند سالها در ظلمت زندان بماند. اشعار زندانی مسعود را حتی با اشعار مشابه مغرب‌زمین مانند شعر زندانی «شین»^۱ اثر قریحه بایرون شاعر نامی انگلیسی نمیتوان قیاس کرد. زیرا گوینده انگلیسی با اینکه شعری مؤثر ساخته و منظومه‌ی بدیع دلنشین پرداخته است، خوبستن مانند شاعر ما يك نیمه عمر در زندان بسر برده و در شعر خود از ذوق و تخیل شاعرانه استفاده کرده «شنیدن کی بود مانند دیدن». علت سوزناکی و دلخراشی شعر مسعود همین است که شاعر سرگذشت گفته نه خیال. تأثیر سخن مرد دانشمند خوش‌بیان درستکار باریک‌حسی را که سالهای دراز دور از وطن و یاران و پدر و مادر و زن و فرزند در عذاب محبس عمر بگذراند، نمیتوان با تأثیر سخنانی که گویندگان آن را از این راه سوزی در دل نبوده است برابر نمود. از شاعران عرب سده پنجم هجری میتوان اشعار نغز دلخراش حبسیات **ابوفراس** که بزندان رومیان افتاد، با اشعار مشابه شاعر ایرانی مقایسه کرد. انسان وقتی اشعار او را نظیر آنچه با مطلع: «اقول وقد ناحت بقربی حمامة ایا جار تالو تشعربین بحالی. که در زندان قسطنطنیه در شنیدن نوحه قمری سرود.

فصیده‌های شکوائی مسعود، غالباً از راه دادخواهی خطاب بشاهان غزنوی‌هند یعنی سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود (۴۵۱-۴۹۲ ه. ق) و پسرش سلطان مسعود (۴۹۲-۵۰۸ ه. ق) و اخلاف آنان یعنی شیرزاد بن ابراهیم (۵۰۸-۵۰۹ ه. ق) و ملك ارسلان بن مسعود (۵۰۹-۵۱۱ ه. ق) و بهرامشاه بن مسعود (۵۱۲-۵۴۷ ه. ق)

ساخته شده است و بسا که پیش از بث^۱ شکوی^۱ ستایشی از سلطان بعمل آمده سپس بموضوع پرداخته شده است. ولی میتوان گفت: شاعر با وجود احتیاج شدید که برای رهایی از زندان بحضرت سلطان داشته باز در مدح تا حدی راه اعتدال پیموده و اصلاً بحکم فطرت مردی متین و شجاع و دارای عزت نفس بوده و گداطبعی نداشته است.

مدحهای دیگرش متوجه است بوزیران و امیرانی مانند ثقة الملك طاهر وزیر مسعود که ابوالفرج رونق و سنائی و مختاری هم او را ستوده اند و ابونصر پارسی که سپهسالار شیرزاد بود و علی خاص که از مقرّبان دربار سلطان ابراهیم و مسعود بود و ابوالقاسم خاص و امثال آنان که اغلب نسبت بشاعر نیکی کرده و پیش شاهان از وشفاعت بجا آورده بودند. در ضمن اینگونه قصیده هاست که شاعر رنجهای زندان و اندوههای دوران و ناله های جانگداز و زجرهای شبهای دراز را شرح میدهد و از راز و نیازی که در آن شبهای سیاه بیدل با اختران آسمان میکرده است ما را آگاه میسازد و از یادهای مؤثری که در ظلمت زندانها از پدر و مادر و فرزندان کرده سخن میراند و از بیگناهی خویش و تهمت و دشمنی مردمان که با اغراض پست موجبات آزار شاعر آزاد را فراهم ساختند و از زودباوری و بدبینی بزرگان که بقول حاسدان باور میکردند بحث میکند و از اینکه چرادراین جهان حق معروض ستم باطل است مینالد. اینک ابیاتی از قصاید زندانی او نقل میگردد:

حال یأس و تردید و بیچارگی شاعر:

تا کی دل خسته در گمان بندم	جرمی که کنم باین و آن بندم
بدها که بمن همیرسد از من	برگردش چرخ و بر زمان بندم
افتاده و خم چرا هوس چندین	بر قامت سرو بوستان بندم
وین لاشه خر ضعیف بدره را	اندر دم رفته کاروان بندم
این سستی بخت پیر هر ساعت	در قوت خاطر جوان بندم
چند از پی وصل در فراق افتم	و هم از پی سود در زیان بندم

وین دیده پرستاره را هر شب
وز عجز دو گوش تا سپیده دم
هرگز نبرد هوای مقصودم
چون اشک ز دیده بردورخ بارم
خونی که ز سرخ لاله بگشایم
از کالبد تن استخوان ماند
از ضعف چنان شدم که گر خواهم
یک تیر نماند و چون کمان گشتم

تا روز همی بر آسمان بندم
در نعره و بانگ پاسبان بندم
هر تیر یقین که در کمان بندم
باران بهار در خزان بندم
اندر تن زار ناتوان بندم
امید درین تن ار بجان بندم
زاندام گره چو خیزران بندم
تا کی زه چنگ بر کمان بندم؟!

پشیمانی از کرده و گفته خویش و عقاب بچرخ کج رفتار و سخن از بیگناهی

و وحشت زندان :

از کرده خویشتن پشیمانم
کارم همه بخت بد بیچاند
این چرخ بکام من نمیگردد
در دانش تیزهوش بر جیسم
که خسته ز آفت لهاورم
تا زاده ام ای شکفت محبوسم
چون پیرهن عمل بپوشیدم
بر مغز من ای سپهر هر ساعت
در خون چه کشی تنم نهزوبینم
حمله چکنی که کند شمشیرم ؟
والله که چو گرگ یوسفم والله
گر هرگز ذره بی کثری باشد
بر بیهده باز مبتلا گشتم
بر کند سپهر باز بنیادم

جز توبه ره دگر نمیدانم
در کام زبان همی چه بیچانم ؟
بر خیره سخن همی چه گردانم ؟!
در جنبش کند سیر کیوانم
که بسته بتهمت خراسانم
تا هر گنگ نگر که وقف زندانم
بگرفت قضای بد گریبانم
چندین چه زنی که من نه سندانم
در تف چه بری دلم نه پیکانم
پویه چه دهی که تنگ میدانم ؟
بر خیره همی نهند بهتانم !
در من، نه ز پشت سعد سلمانم !
آورد قضا بسمج ویرانم
بشکست زمانه باز پیمانم

از دیده نه اشک، مغز میرانم
 صرعی نیم و ، بصرعیان مانم
 از سایه خویشتم هراسانم
 تنها گویی که در بیابانم
 خوکیست کریه روی دربانم
 که آتش دل باشک بنشانم
 امید بلطف و صنع یزدانم
 گرچه سخنست بس فراوانم
 وین بیت چو حرزوورد میخوانم
 از بهر خدای اگر مسلمانم.

در بند نه شخص ، روح میکاهم
 بیهش نیم و ، چو بیهشان باشم
 چون سایه شدم ضعیف و زمخنت
 اندر زندان چو خویشتم بینم
 گوریست سیاه رنگ دهلیم
 که انده جان بیأس بگذارم
 تن سخت ضعیف و دل قوی بینم
 از قصه خویش اندکی گفتم
 پیوسته چو ابرو شمع میگیریم
 فریاد رسیدم ای مسلمانان

بیاد ایام جوانی و روزگار اندوه زندانی :

که از رنج پیری دل آ که نبود
 امید من از عمر کوتاه نبود
 در این مه که هر گز در آن مه نبود
 مگر آب آن چشمه را ره نبود
 که از زرفی آنچاه را ته نبود
 که بینای آنشب جزا کمه نبود
 که آن را امید سحر که نبود
 که بر من مو گل کم از ده نبود
 همه گفته جز «حسبی الله» نبود.

درینا جوانی و آن روزگار
 نشاط من از عیش کمتر نشد
 زسستی مرا آن پدید آمدست
 سبک خشک شد چشمه بخت من
 در آنچاهم افگند گردون دون
 بسا شب که در حبس بر من گذشت
 سیاهی سیاه و درازی دراز
 یکی بودم و داند ایزد همی
 بدم ناامید و زبان مرا

از خواص اخلاق مسعود با اینهمه رنج و فشار که کمر کوه را میشکند
 بردباری و خودداری بوده و این حقیقت از سخنان او پیداست . حتی گاهی روزگار
 حبس را از بابت اینکه بازمایش و تجربه او میافزود از این لحاظ غنیمت میشمرد ،
 چنانکه در ضمن قصیده فوق گوید :

گرم نعمتی بود کاکنون نماند کنون دانشی هست کانکه نبود
 و در قصیده‌ی دیگر پس از ناله از گرفتاری گوید :

چو در من بیفزود فرهنک و هنک؟! چرا ناسپاسی کنم زین حصار
 تنم را ازین انده آذر نک! هنرهای طبعم پدیدار شد
 بلی گوهر تیغ و نقش خد نک! ز زخم و تراشیدن آید پدید

چنانکه میدانیم شاعر در زندان از زندانی دیگری علم نجوم آموخت و ناچار همه وقت در اندوختن دانش بود و اندوه و محن او را از کسب فضائل باز نمیداشت به نیروی همین دانش پژوهی که درو بود و آزمایش لشکری و جنگاوری که داشت با آنهمه مصیبت‌ها و آفت‌ها شجاعت خود را نباخت و گفت :

از فلک تنگدل مشو مسعود گر فراوان ترا بیازارد
 بد میندیش و سر چو سرو بر آر گر جهان بر سرت فرود آرد.

حتی با آنهمه ستایش که بر حسب احتیاج و رسم زمان و گاهی هم بحکم قدرشناسی نسبت بشاهان کرد، باز هیچگاه حاضر منت‌پذیری از کسی نشد و استقلال خود را نگه داشت و در عین آماج بسودن به بلاهای بزرگ شهامت نفس خود را بدینگونه سخنان بیان کرد :

تخم گشت ای عجب مگر سخنم که پراکنده بر زمین فکنم
 او بروید همی و شاخ زند من ازو دانه‌ی همی نچنم
 از فغان سخن همی ترسم که بغایت همی رسد سخنم
 آفتابست همتم گر چند عرضی گشت همچو سایه تنم
 باز گشت است پوست بر تن من چون توانم کشید پیرهنم؟!
 روزگارم نشاند بر آتش صبر تا کی کنم نه برهنم؟!
 هر زمانی بدست صبر همی کردن آرزو فرو شکنم
 همه آتشکده شدست دلم من از آن بیم دم همی نزنم
 که زتف دل ازدها کردار پر ز آتش همی شود دهنم

سر به پیش خسان فرو نارم که من از کبر سرو بر چمنم
مُت هیچکس نخواهم از آنک بنده کـردگار ذوالمنم
گر ز خورشید روشنی خواهد دیدگان را ز بیخ و بن بکنم.

خلاصه آنکه مسعود سعد از قصیده سرایان ردیف اول ایران است - سبک خاص او در قصیده شکوایی و بیان حال و شرح آزمایشهای اندوهگین يك زندگی پررنج و عذاب دیده میشود. صفت بارز شعر استاد از دل بر آمدگی و صمیمیت آن است. یعنی در شعر مسعود بیشتر از مغز دل کارگر بوده است.

در مدایح او هم مانند اغلب شاعران دیگر در عین مدح سلاطین برای آنان درس زندگی و اخلاق پیدا میشود و در آن ضمن اشاره به برخی وقایع تاریخی هم شده که خالی از فایده نیست.

مسعود شاعری بوده آزاده منش و بی نیاز و در این خوی شهامت او ناچار جنگاوری او تأثیر داشته است. پس این مرد هم بتمام معنی بزمی بوده و هم رزمی. مسعود بواسطه علو مقام و نفوذ کلام نه تنها مورد توجه رجال دربار بود، بلکه شاعران نامی همعصر نیز او را احترام میگذاشتند. از جمله حکیم سنائی غزنوی بود که دیوان اشعار مسعود را در زمان خودش یا کمی بعد از فوت او گرد آورد دیگر سید حسن غزنوی که از یاران شاعر بود و با او مشاعره میکرد و در جوانی درگذشت و مسعود در سوگواری او قصیده‌ای ساخت که ابیات ذیل از آن است:

بر تو سید حسن دلم سوزد که چو تو هیچ غمگسار نداشت
تن من زار بر تو مینالد که تنم هیچ چون تو یار نداشت
ای عزیزی که در همه احوال جان من دوستیت خوار نداشت
تیغ مردانگیت زنگک نزد گل آزادگیت خار نداشت
آب مهر ترا خلاب نبود آتش خشم تو شرار نداشت
هیچ میدان فضل و مرکب عقل در کفایت چو تو سوار نداشت

سی نشد سال عمر تو و یحک
هیچ روزی بشب نشد که مرا
گوشم اوّل که این خبر بشنود
دیگر رشیدی سمرقندی که مدّاح ملکشاه بود و اشعاری ساخته از سمرقند
به هند پیش مسعود میفرستاد و مسعود پاسخ میداد. وی در یکی از اشعارش خطاب
به مسعود گوید :

رسید شعر توای تاج شاعران بر من
ایا چو اصل بزرگی، بزرگ در همه اصل
دیگر ابوالفرج رونی که با استاد مشاعر ه میگرد و در دوری او گفته است:
بوالفرج ای خواجه آزاد مرد
دیگر امیر معزی ملك الشعراء سنجر که در باره شاعر گوید :

شریف خاطر مسعود سعد سلمان را
حکایت خردش روشنی دهد دل را
مسخرست سخن چون پری سلیمان را
روایت سخنش تازگی دهد جان را.

خاقانی هم با شاعر ارتباط داشته و در شعری او را انتقاد کرده است .
وفات مسعود سعد ظاهراً در سال ۵۱۵ هـ . ق اتفاق افتاد و در آن حین حدود
هفتادوپنج سال داشت. شاعر بزرگ پس از عمری پر ملال و دردناک ازین جهان رفت
ولی نیکی نام و نفوز کلام او بماند چنانکه خود گفت :

فهرست حال من همه تاریخ و بند بود
لیکن بشکر گویم کز طبع پاک من
از رنج ماند عبرت و از بند پند ماند
چندین هزار بیت بدیع بلند ماند
عمر خیام - ابوالفتح عمر بن ابراهیم که از بزرگان شعر اودانشمندان ایران
است نیز در دوره سلجوقی ظهور نمود و زادگاهش نیشابور بود .

از شرح احوال خیام معلوم میشود که بلاد خراسان مانند طوس و بلخ و
بخارا و مرو را دیده و حتی به بغداد رفته و بروایتی زیارت حج نیز بجای آورده
است . خیام در عصر خود از محترمین واجلّه فضلا معدود بود و با علمای درجه اوّل

مانند: **غزالی** و با سلاطین و رجال دربار سلجوقی مانند: ملکشاه و خواجه نظام‌الملک مراد شده است و در مجالس سلطانی و محافل علمی و ادبی دارای مقام و مورد توجه و احترام بوده است. یکی از ادباء و مؤلفان معاصر او، یعنی نظامی عروضی سمرقندی او را از اجلّه دانشمندان می‌شمارد و با لقب «امام حجّة الحق» می‌خواند.

این شاعر حکیم در اغلب علوم عصر خود مخصوصاً در نجوم و پزشکی و حکمت و ریاضی مهارت داشت، چنانکه یکی از اعیان منجمین که **ملکشاه** آنان را باصلاح تقویم برگماشت او بود؛ نیز سنجر پسر ملکشاه را که مرض آبله داشت معالجه کرد و در حکمت و علوم با مشاهیر عصر خود مانند حجّة الاسلام غزالی که ذکر او بیاید مباحثه می‌کرد. در ریاضی صاحب‌نظر بود و کتابی از او در جبر و مقابله باقیمانده است.

شهرت عمده **خیّام** بواسطه رباعی‌های اوست که گویا آنها را در اوقاتی که از حساب نجوم و از تدقیق مسائل طب و تحقیق غوامض حکمت خسته و پریشان میشد، برای تفریح خاطر و تخفیف تأثرات خود می‌سرود و افکار بزرگ در این رباعیهای ساده و شیرین بزبان و بیان می‌آورد. رباعی گویان مانند شهید بلخی و ابوشکور بلخی و رودکی و ابوسعید و دیگران قبل از خیّام بوده حتی مضامینی هم شبیه بمضامین **خیّام** ساخته‌اند. چنانکه این رباعی به شهید نسبت داده شده است:

دوشم گذر افتاد بویرانه طوس دیدم جفدی نشسته بر جای خروس
گفتم: چه خبر داری ازین ویرانه؟ گفتا: خبر اینست که افسوس افسوس!

ولی رباعیات **خیّام** شیوه و لطافت و تأثیر و طراوت دیگر دارد و اغلب آنها در عبارات قصار معانی بسیار را حاوی است و گویا آنگاه که استاد از حلّ مسائل عالم بطریق عقل و برهان وامی‌ماند، لاجرم بجریان احساسات خود راه میداد؛ بهت و حیرت و تأثر و رقّت و تحولات فکرت خود را در زبان شعر جلوه‌گر می‌ساخت و در فضای پهناور و بیکران اندیشه و خرد بیال و پر شعر و خیال پریدن می‌خواست. در باره انتساب همه یا بعضی از رباعیات که بنام خیّام در کتابها و مقالات نقل

شده است، دانشمندان ایرانی و خارجی بحثهای انتقادی کرده اند. حقیقت اینکه از پنجاه و شصت تا بیش از پانصد رباعی بشاعر ما نسبت داده اند، ولی بحکم موازین تاریخی و علمی نظیر اینکه آنچه در مطالعه نسخ قدیمتر پیش میرویم و بزمان شاعر نزدیکتر میشویم از شماره رباعیهای منتسب باومیکاهد؛ همچنین شیوه سخن و لحن کلمات و اصطلاحات، بخصوص نکات و معانی فلسفی خیّامی تاحدی معین است و با انس خاص با آن میتوان رباعیّات غیر خیّامی را باز شناخت. دانشمندان را عقیده بر این است که شماره رباعیّات اصیل که زاده طبع شاعر فیلسوف باشد به صد نمیرسد.

افکار و فلسفه خیّام - رباعیّات خیّام از حیث شمار کم و از نظر عبارت ساده

و موجز، ولی از لحاظ معنی نغز و جالب است و در واقع عقاید لطیف حکیمانه را در قالب دوبیتیهای شیوای مؤثری بیان کرده.

بررسی دقیق رباعیها نشان میدهد که قلب شاعر حکیم ما از چند چیز سخت متأثر بوده است و میسوخته و عمری از پی چاره آن دردهای بیدرمان میگشته و چون چاره‌ای که تسکین بخشد پیدا نمیکرده است، بناچار در آن فشار درونی محض آرامش ضمیر بزیر بال شعر پناه میبرده و شکایتهای خود را که شکایتهای بشریست بزبان و بیان میآورده است.

نخستین تأثر قلبی شاعر همانا از نادانی و بیخبری بشر است در برابر آفرینش و معمای جهان. کسی ما را آگاه نکرد که از کجا آمده بکجا میرویم؟ این گیر و دار زندگی چیست و کاروان بشر این بیراهه حیات را با اینهمه اندوه چرا میپیماید؟ از کجا آمده و بکجا میرود؟!

دوری که درو آمدن و رفتن ماست
کس می نزند دمی درین معنی راست
او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کین آمدن از کجا و رفتن بکجا است؟!

وز آوردن من نبود گردون را سود
وز بردن من جاه و جلالش نفزود

وز هیچکسی نیز دو گوشم نشنود کاوردن و بردن من از بهر چه بود!؟

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند.

دومین اندوه شاعر که پیدا است دلش از آن خون بوده از اینست که چرا و
چگونه درخت زندگانی آدمی نشکفته خشک شده بزمین میفتد، تندرستی به بیماری
و جوانی به پیری و زندگی بمرگ مبدل میگردد و عزیزان جهان سرانجام هشتی
خاک میشوند!

پیش از من و تولیل و نهاری بودست گردنده فلک نیز بکاری بودست
زنهار قدم بـخاک آهسته نهی کان مردمک چشم نگاری بودست

هر سبزه که بر کنار جویی رستست گویی ز لب فرشته خوبی رستست
پا بر سر سبزه تا بخواری نهی کان سبزه ز خاک ماهروی رستست

ای چرخ فلک خرابی از کینه تست بیدادگری پیمه دیرینه تست
ای خاک اگر سینه تو بشکافند پس گوهر قیمتی که در سینه تست.

گویی بشر که اسیر حوادث است باز بچه‌ای بیش نیست که بدست چرخ باز یگر
چندی جست و خیزی کرده نابود میگردد و همه آرزوها را با خود بزیر خاک میبرد
و کسی او را ازین معمای آفرینش آگاه نمیسازد!

از روی حقیقتی نه از روی مجاز ما لعبتگانیم و فلک لعبت باز
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود رفتیم بصندوق عدم يك يك باز.

چه مایه درد ناکست که شیشه زندگی انسانی که در آغوش نوازش خانواده‌یی
پرورش می‌یابد و با هزار امید و آرزو با بمیدان حیات مینهد، کامی از زندگی نگرفته
ناگهان بسنگ اجل میشکند و نابود میشود:

جامیست که چرخ آفرین میزندش صد بوسه مهر بر جبین میزندش
وین کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف میسازد و باز بر زمین میزندش.

سومین تأثیر سخنگوی نامی همانا شکایت است از ظاهر آرایبی و فریبکاری
و ریا و دورویی و بی‌حقیقتی برخی از پیشوایان دین که بظاهر دم از تقوی و تقدس
زده در باطن پی اغراض میگردند و مردمی را بجای راهنمایی گمراه میکنند و
در این مآل رباعیهای مؤثر از او نقل شده است.

پس از شکایت از گردش جهان و ذکر ناکامی و اندوه مردمان و کوتاهی عمر
انسان و یاد از ریا و سالوس روحانیان، خیام تدبیری برای ما اندیشیده و ما را در
برابر اینهمه رنج و محنت شیوه زندگی میآموزد و آن هم عبارتست از خوشی و
نشاط و بیدردی. اکنون که ما همه معروض ستمهای روزگار و بازیچه چرخ غداریم
و گذشته و آینده را دسترس نداریم و گردش جهان را بر وفق مرام و نظام، و حوادث را
فرمانبر و رام نمیتوانیم بکنیم پس چه بهتر بکوشیم تا آنجا که توانیم غم گذشته
و اندوه آینده را کم خوریم و دم را غنیمت شمیریم و خوش باشیم و تا فرصت از دست
نرفته کام دل از زندگی که کوتاه زمانی بیش نیست بستانیم و برخیزیم و بکار زندگی
پردازیم و زبون حوادث نگردیم و هر دم قدر عمر را بدانیم و از عهده تکالیف آن
بر آییم. اینک چند رباعی در اینگونه مضامین:

روزی که گذشته است ازو یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

در خواب بدم مرا خردمندی گفت کز خواب کسی را گل شادی نشکفت

کاری چکنی که با اجل گردد جفت برخیز که زیر خاک میباید خفت.

برخیز و مخور غم جهان گذران خوش باش و دمی بشادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی نوبت بتو خود نیامدی ازدگران.

امروز ترا دسترس فردا نیست وندیشه فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم اردلت شیدا نیست کین باقی عمر را بها پیدا نیست .

عمر خیّام در علوم و فنون دست داشت و تألیفات و رساله‌های مهم مانند : رساله‌هایی در جبر و مقابله و هندسه و رساله‌هایی در طبیعیّات و در فلسفه کون و وجود تصنیف کرد و بعضی از آنها مانند رساله‌های جبر و هندسه که به عربی و رساله وجود که بفارسی است باقیست، چنانکه مذکور شد در شمار رباعیات خیّام اختلاف هست و قسمت بزرگ آنها که امروز معمولاً باسم او نسبت داده میشود متعلق بر باعی سرایان دیگر مانند: ابن سینا و خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید و امثال آنهاست. در دیوانهای مختلف خطّی و چاپی از هفتاد و هشتاد تا هزار و دویست رباعی و بیشتر بنام خیّام ثبت گردیده و بنا بر تحقیق علما و از روی قرائن عدد اوّل بشمار واقعی نزدیکتر است .

رباعیات خیّام تقریباً بتمام السنّه مشهور دنیا ترجمه شده و نامش در اطراف و اکناف عالم معروفست. وفات خیّام بقول معاصران و عروضی سمرقندی چند سال قبل از پانصدوسی اتفاق افتاد و از قرائن معلوم میشود عمر درازی داشته است .

مدفن خیّام در صحن امامزاده محروق نیم فرسنگی مولدش نیشابور واقع است . اینک بجاست که حکایت شیرین و مؤثر یکی از معاصران نامی شاعر یعنی عروضی سمرقندی را که واقعه مرگ او را هم در بر دارد در این موقع نقل کنیم :

«در سنّه ست و خمسمائه شهر بلخ در کوی برده فروشان درسرای امیر بوسعید جره خواجه امام عمر خیّامی و خواجه امام عمر مظفر اسفزاری نزول کرده بودند،

و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از حجّة الحق عمر شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشان میکند. مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوبی گراف نکوید. چون در سنه ثلثین به نیشابور رسیدم، چهار (یا چند) سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاک کشیده بود و عالم سفلی ازو یتیم مانده و او را بر من حقّ استادی بود. آدینه یی بزیارت او رفتم و یکی را با خودم ببردم که خاک او بمن نماید. مرا بگورستان حیره بیرون آورد و بردست چپ گشتم در پایین دیوار باغی خاک اودیدم نهاده و درختان امرو و زردآلو سراز باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته که خاک او در زیر گل پنهان بود و مرا یاد آمد آن حکایت که بشهر بلخ ازو شنیده بودم گریه بر من افتاد که در بسیط عالم واقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارک و تعالی جای او در جنان کناد بمنّه و کرمه .

امیر معزی - محمد بن عبدالملک برهانی متخلص به معزی ظاهراً در نیشابور متولد شد. پدرش عبدالملک برهانی شاعر دربار البارسلان بود و در اوایل سلطنت ملکشاه بن البارسلان در موقع مسافرت در قزوین وفات یافت. برهانی چون مرگ خود را نزدیک دید، قطعه‌ای در سپارش پسر خود محمد ساخته پیش سلطان ملکشاه فرستاد که عبارت از اینست:

یکچند باقبال تو ای شاه جهانگیر	گر دستم از چهره ایام ستردم
طفرای نکوکاری و منشور سعادت	نزد ملک العرش بتوقیع تو بردم
آمد چهل و شش ز قضا مدّت عمرم	در خدمت درگاه تو صدسال شمردم
بگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند	واندر سفر از علت ده روز بمردم
رفتم من و فرزند من آمد خلف صدق	او را بخدا و بخداوند سپردم

محمدگرچه در دربار ملکشاه بود، ولی در اوایل تقرب نداشت. تا اینکه بوساطت علاءالدوله امیرعلی فرامرز، که از خویشان سلطان بود، بحضور سلطان نایل آمد؛ و بموجب حکایتی که خود برای نظامی عروضی سمرقندی نقل کرده و او

در کتاب چهارمقاله آورده است: روزی سلطان بعزم دیدن هلال رمضان بیرون رفت و ماه را پیش از دیگران دید و معزّی که درین موقع حاضر بود این رباعی بالبداهه گفت:

ای ماه چو ابروان یاری گویی یا نی چو کمان شهر یاری گویی
نعلی زده از زر عیّاری گویی در گوش سپهر گوشواری گویی.

سلطان را این رباعی خوش آمد و از راه انعام اسبی بشاعر بخشید و او باز این رباعی را گفت:

چون آتش خاطر مرا شاه بدید از خاک مرا برزبر ماه کشید
چون آب یکی ترانه از من بشنید چون بادیکی مر کب خاصم بخشید.

سلطان بر او احسانها کرد و بر تبه‌اش افزود و فرمان داد تا او را امیر معزّی بخوانند که منسوب بخود سلطان باشد، زیرا وی لقب **معزالدنیا والدین** داشت. پس از این واقعه معزّی شهرتی بسزا یافت و از مقرّبان گردید و جاه و جلال پیدا کرد و تا انجام پادشاهی ملکشاه که سال ۴۸۵ هـ. ق باشد در خدمت او بود و از احسان او برخوردار میشد. در تذکره لباب الالباب گوید:

«سه کس از شعرا در سه دولت اقبالها دیدند و قبولها یافتند، چنانکه کس را آن مرتبه میسر نبود؛ یکی رود کی در عهد سامانیان و عنصری در دولت محمودیان و معزّی در دولت سلطان ملکشاه.»

بسال ۴۸۵ هـ. ق سلطان ملکشاه در گذشت و بعد از او معزّی امیر الشعراى سلطان سنجر شد و در عهد او نیز صاحب ثروت و خدم و وحشم گشت، حتّی بنا بر وایتی از طرف سنجر بر سالت به **روم** رفت. دیوان معزّی را تا هیجده هزار و پانصد بیت نوشته‌اند و در طبع مرحوم عباس اقبال آشتیانی تا ۱۸۶۲۳ بیت فراهم آمده است و مرگب است از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات.

سبک معزّی - شیوه شعر معزّی از آن شاعران متقدّم خراسان فرقی محسوس ندارد و در واقع سبک آنان را پیروی کرده است و قصاید او خواه از حیث موضوع و خواه از حیث الفاظ قصاید فرّخی و عنصری را بخاطر می‌آورد و گاهی شباهت بین این سبکها کاملاً ظاهر میشود. مانند قصیده‌ای که در مدح عمیدالدوله جمشید بن بهمنیار

وزیر فارس و اصفهان ساخته و آن قصیده معروف فرخی را که با مطلع :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رای عاشقان گردان، چو طبع بیدلان شیدا.

سروده متذکر میسازد. اینک چند بیت از آن برای مقایسه نقل میشود :

بر آمد ساج گون ابری، ز روی نیلگون دریا

بخار مرکز خاکی، نقاب قبه خضرا

چو پیوندد بهم، گویی که در دشتت سیمایی

چو از هم بگسلند، گویی مگر کشتیست در دریا

گاهی چون خرمن مشکست، بر پیروزه گون مفرش

گاهی چون توده رنکست، بر زنگار گون صحرا

گاهی چون شاخ نیلوفر، میان باغ پر نرگس

گاهی چون تل خاکستر، فراز کوه پر مینا

گاهی کافور بار آید، چه بر کوه و چه بر هامون

گاهی لؤلؤ فشان آید، چه بر خار و چه بر خارا

که لؤلؤ پراکندن، بود چون عاملی جابر

که کافور پاشیدن، بود چون عاقلی شیدا

ازو هر ساعتی جیحون، شود پرتخته نقره

وزو هر ساعتی دریا، شود پراؤ لؤلؤ لالا

چو بگراید سوی بالا، بر آرد گوهر از پستی

چو باز آید سوی پستی، فشاند گوهر از بالا

گاهی با خاک در بیعت، گهی با باد در کشتی

گاهی با آب در صحبت، گهی با آتش اندر وا

کجا خورشید رخشان را ببوشد زیر دامن در

بدان ماند که اهریمن همی پوشد ید بیضا.

همچنین شاعر در قصیده غزاییکه در مدح فخر الملک بن خواجه نظام الملک

ساخته است و ابیاتی از آن در زیر نقل میشود قصیده زیبای عنصری را که با مطلع:
باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود تا ز صنعش هر درختی لعبت دیگر شود.

شروع میکند، در نظر داشته چنانکه گوید:

آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود

هر زمین از صنعت او آسمان پیکر شود

باغ ازو مانند صورتخانه مانی شود

راغ ازو مانند لعبتخانه آزر شود

کوهسار از چادر سیما بگون آید برون

چون عروس باغ در زنگار گون چادر شود

گاه پر کوکب شود بی گنبد اخضر درخت

گاه بی کوکب چمن چون گنبد اخضر شود

سرو همچون منبری گردد ز مینا ساخته

شاخ گل مانده بیجا ده گون چنبر شود

گاه باز بگر شود قمری گهی بلبل خطیب

آن جهد بیرون ز چنبر وین سوی منبر شود

ابر چون اندر دهان لاله اندازد سرشک

لؤلؤ اندر لاله پنداری همی مضمهر شود.

تا گوید:

گفتم این مدحت بدانسانی که گوید عنصری

« باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود.»

باز در قصیده‌یی با مطلع:

ایا نوشته هنر نامه‌ها برون ز هزار و یا شنیده ظفر نامه‌ها برون ز شمار

تتبع قصیده عنصری بمطلع: «چنین نماید شمشیر خسروان آثار» ظاهر است.

همچنین از مضامین و طرز سخن منوچهری در شعر این استاد پیدا میشود.

از آن جمله میتوان قصیده‌یی را که در مدح ابوسعید محمد بن منصور از رجال عهد

ملکشاه گفته است بوجه مثال ذکر نمود که با این مطلع آغاز میکند :

بفال فرخ و عزم درست و رای صواب سفر کزیدم و کردم سوی رحیل شتاب.

در این قصیده شرح عزم رحیل و وصف سفر و وصف اسب و تعریف ستاره‌ها
 طرز منوچهری را بنظر میرساند. بهمین منوالست قصایدی دیگر مانند قصیده :

تا باد خزان حله برون کرد ز گلزار ابر آمد و پیچد قصب بر سر کپسار

شیوه شعر عسجدی نیز در نظر شاعر بی تأثیر نبوده است، و خود در ضمن قصیده‌یی
 که در ستایش مؤیدالملک پسر خواجه نظام‌الملک با این مطلع سروده :

چو آتش فلکی شد نهفته زیر حجاب ز دود بست فلک بر رخ زمانه نقاب

یاد از وی کرده این چنین گفته است :

بوزن و قافیت آن که عسجدی گوید غلام وار میان بسته و گشاده نقاب.

معزی شاعری قصیده‌سرا و مدیحه‌گو بوده است و جز در این طرز که در آن
 پیرو شاعران نامی خراسان است، هنری از وی نباید انتظار داشت؛ و الحق در این
 مورد با استادان فنّ می‌تواند برابری کند. در شیوایی و روانی کلام او شکی نتوان
 کرد، الحق استاد سخن است.

قصیده‌های وی معمولاً مفصل و محکم و صنعت تشبیه و مجاز و استعاره در
 آن مبدولست. شاعر در تغزل هم دست داشته و همتی نیز به غزل‌سراییی و قطعه و
 مسمط و رباعی گماشته است.

در مدح اوصاف گوناگون از حد فزون بمدوح میبخشد. شاه یا امیری که او
 میستاید، در سخاوت سر مشق هزار حاتم است. کرامت اولیا دارد. بازار اهل سخن بمدح
 او روانست و گفتارشان روا. در مر و تش روی و ریا نیست. سوار هنر است و خاک
 سم سمند او سر مه و توتیاست. صفای هدی و رکن شریعت است. آفتاب به طلعت
 او آفرین گوید. ابراز کف او در ناله است. کوه از حلم او شرم دارد. رای او بادبان
 و حلم اولنگر کشتی دولت است. هر که سوی بارگاه او بار یافت، خلد برین را در
 این جهان معاینه کرد. در حلم اوصفت خاک و باد و در جود و خشم او اثر آب و آتش
 است. سر ضمیر را نگفته میداند. . .

گفته شد تشبیهات و استعارات و مجاز نیز در شعر معزی فراوان است مثلاً
در قصیده با مطلع :

بغال فرّخ و عزم درست و رای صواب سفر گزیده و کردم سوی رحیل شتاب
که بسبک شعر **منوچهری** است اینگونه تشبیهات بکار رفته : زمین مانند
غالبه ایست که بر او زنگار بیخته . آسمان مانند آینه ایست که بر و سیماب پاشیده
باشند یا مانند آهنین سپریست که در کف بر جیس است . ستارگان بدرمهای سیمین
همینند . یا نظیر دریاست و مریخ مانند شعله آتشی بر آن میدرخشد . یا شبیه میدان
سبزیست که زهره مانند گوی در آن افتاده است یا مانند در بای ژرفی است که آفتاب
مانند لکر زرین در آن انداخته شده . این سپهرگردان همچون دولا بزمردین
و ماه چهارده در آن همچون آسیای سیمین است . قبه فلك نظیر مسجد و ماه دو هفته
شبه قندیل و نبات نعش مثل منبر و مجزه مانند محر است .

شعر معزی با اینکه در اساس متوجه بمدیحه سرایست از بعض موضوعهای

دیگر بکلی عاری نیست مثلاً قصیده معروف با مطلع :

شغل دولت بیخطر شد کار ملت با خطر تا تهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
در مرثیه ملکشاه و وزیر او خواجه نظام الملک است که هر دو در یکسال از
دنیا رفتند و آن را میتوان در ردیف اول اشعار سوگواری فارسی شمرد . نیز
معزی ابیاتی نغز و مؤثری نزدیک بمضامین عرب و سبک منوچهری ساخته است و
شاید خواسته ویرانی و اندوه و پیریشانی را که در آن قرون از تاخت و تاز بیگانگان
به ایران روی آورده بود در نظر خواننده مجسم بدارد و گویی قلب شاعر از همان
وقایع متأثر شده و اینگونه شکوه کرده است . راوندی در راحة الصدور که حدود
هفتاد سال پس از مرگ شاعر تألیف یافته در شرح غم انگیز هجوم ترکان غزبه ایران
که در ۵۴۸ هـ . ق یعنی پس از مرگ معزی رویداد برخی از این ابیات را برای
وصف محل شاهد خود آورده و در مقدمه آن چنین گفته است « و در شهری چون
نیشابور آنجا که مجامع انس و مدارس علوم و محافل صدور بود مراعی اغنام و

مکامن وحوش و هوام شد و پنداری امیر معزی این حال را مشاهده بود که میگوید:

ای ساربان منزل من ، جز در دیار یار من
 تا یک زمان زاری کنم ، بر ربع و اطلال و دمن
 ربع از دلم پر خون کنم ، خاک دمن گلگون کنم
 اطلال را جیحون کنم ، از آب چشم خویشتن
 از روی یار خر گهی ، ایوان همی بینم تهی
 وز قند آن سروسهی ، خالی همی بینم چمن
 بر جای رطل جام می ، گوران نهاد ستند پی
 بر جای چنگ و نای و نی ، آواز زاغست و زغن
 آنجا که بود آن دلستان ، با دوستان در بوستان
 شد گرگ و روبه رامکان ، شد کوف و گرگس را وطن
 ابرست بر جای قمر ، زهرست بر جای شکر
 سنگست بر جای گهر ، خارست بر جای سمن
 آری چو پیش آید قضا ، مروا شود چون مرغوا
 جای شجر گیرد گیا ، جای طرب گیرد شجن
 کاخی که دیدم چون ارم ، خرم ترا از روی صنم
 دیوار او بینم بنخم ، مانده پشت شمن
 تمثالهای بلعجب ، حال آوریده بی سبب
 گویی دریدند ایعجب ، بر تن ز حسرت پیرهن
 زین سان که چرخ نیلگون ، کرد این سراهارا نگون
 دیار کی گردد کنون ، گرد دیار یار من

گذشته از مزیت‌هایی که شعر **معزی** بدان ممتاز است ، اشارات زیاد تاریخی و جغرافیایی نیز در قصاید او آمده و بسیاری از وقایع قسمتی از عصر سلجوقی را که بین ۴۶۵ هـ. ق یعنی سال جلوس **ملکشاه** تا حدود ۵۲۰ هـ. ق پیش آمده است .

(که گویا مرگ شاعر در آن موقع اتفاق افتاد) .

از آن قصاید توان دریافت . و از خواص و اخلاق و جنگها و صلحهای **ملکشاه** و سلطان **سنجر** و اخبار بستگان و ندیمان و وزیران آنان مانند **خواجه نظام‌الملک** و فرزندان او **خواجه مخبر‌الملک** و **خواجه مؤید‌الملک** و سایر رجال و بزرگان و مادر **سنجر تاج‌الدین خاتون** و خواهرش **شاه خاتون** و دیگران اطلاع حاصل توان کرد .

در قصاید **معزی** بسا اییات پندآمیز و تشویق و ترغیب شاهان و بزرگان^۱ به مردم‌پروری و دادگستری توان دید مانند اییات ذیل :

چیست از رحمت و انصاف و ز تحقیق نظر

که نکردی تو درین شهر بجای ضعفا

عدل کردی و ز عدلست تو را در دو جهان

رحمت و محمدمت از خالق و مخلوق جزا

همچنین باش و پشیمان مشو از کرده خویش

کانچه امروز بکاری بیر آید فردا . . .

ایضاً :

این جمله را بحق **ملک** و پادشاه باش زیرا که حق همیشه سزاوار حضور است

عدل تو باد یاور و دارنده جهان کایزد تو را همیشه نگهبان و یاور است

ایضاً :

ایام تو از قهر و ز بیداد مصونست کار تو الهیست نه قهرست و نه بیداد

عدل تو چنانست که هر گونه پسندی کایندر عیست ز سپاه تو فریاد . . .

دیوان **معزی** قریب بیست هزار بیت دارد .

پایان زندگی شاعر بطور شگفت‌انگیزی صورت یافت یعنی روزی که گویا

از روزهای دهه اول قرن ششم بوده موقعی که **سنجر** نشانه میزده است تیرش بخطا رفت و از بد حادثه به **معزی** اصابت نمود و او را سخت زخم‌دار ساخت . گرچه

بی فاصله بدن زخم نمرد، ولی مدتی از تأثیر آن دردمند بود تا در حوالی ۵۲۰ هـ. ق جان بجان آفرین سپرد.

در اینکه با آن زخم فوری کشته نشده است خود گوید:

ممت خدایرا که به تیر خدایگان من بنده بیگنه نشدم کشته رایگان
ممت خدایرا که بجانم نکرد قصد تیری که شه بقصد نینداخت از کمان
معاصر نامی معزی یعنی حکیم سنائی در مرثیه شاعر اشعاری ساخته از جمله گفته است:

تا چند معزای معزی که خدایش زینجا بفلک برد و بقای ملکی داد
چون تیر فلک بود قرینش بره آورد پیکان ملک برد و به تیر فلکی داد
ازین شعر سنائی چنین بدست میآید که شاعر سر انجام به تیر سلطان جان را تسلیم جان آفرین کرد.

فخرالدین گرگانی - فخرالدین اسعد گرگانی از شاعران نامی قرن پنجم بود و از سلجوقیان بدربار **ابوطالب طغرلک محمد بن میکائیل** (۴۳۲-۴۵۵ هـ. ق) انتساب داشت و او را در مقدمه **ویس و رامین** ستوده و گفته است:

ابوطالب شهنشاه معظم خداوند خداوندان عالم
ملک طغرلک خورشید همت بهر کس زو رسیده عز و نعمت

فخرالدین از علوم متداول زمان خود بهره‌مند بوده شهرت فخرالدین بواسطه داستان معروف ویس و رامین است که از زبان پهلوی اقتباس کرده و بنظم کشیده است مشوق او در این کار خواجه ابوالفتح مظفر بن محمد نیشابوری بود که گویا از طرف طغرل حکومت اصفهان داشت.

ویس و رامین نیز مانند **خسرو شیرین نظامی** یکی از داستانهای قدیم ایرانی است و با هم مشابهتهایی دارند، مگر اینکه در **خسرو شیرین** نفخه عفت و صبغه حرمت بیشتر است. نظم **ویس و رامین** در حدود سنه ۴۴۵ یا دیرتر حصول یافته و در آن زمان شاعر بیش از چهل سال نداشته است غیر از **ویس و رامین** اشعار زیادی از

استاد باقی نمانده .

شیوهٔ فخرالدین بسیار ساده و شیرین و روانست و در وصف قدرت نشان داده و اژه‌های اصیل فارسی زیاد بکار برده است اینک ابیاتی از آغاز این مثنوی که در نعمت پروردگار است و مطالعه آن شعر نظامی را بخاطر میآورد :

سپاس و آفرین آن پادشارا	که گیتی را پدید آورد و ما را و
بد و زیباست ملك و پادشاهی	که هرگز ناید از ملكش جدایی
خدای پاك و بی همتا و بی یار	هم از اندیشه دور هم ز دیدار
نه بتواند مرورا چشم دیدن	نه اندیشه درو داند رسیدن
نه نیز اضداد بپذیرد نه جوهر	نه زان گردد مرا و را حال دیگر
نشاید وصف او گفتن که چونست	که از تشبیه و از وصف او بیرونست
بوصفش چند گفتن هم نه زیباست	که چندی را مقادیر است و اجزاست
بوصفش هم نشاید گفت کی بود	کیجا هستیش را مدت نه پیمود

همین مقدمه که تا آخر خوانده شود می نمایاند که وی از علوم دینی و حکمی بی نصیب نبوده است با اینهمه چون اصل داستان پهلوی بود در این نظر لغات و ترکیبات فارسی بعر بی غلبه دارد .

در ابیات ذیل از حرکت طغرل از اصفهان و ماندن ابوالفتح مظفر و خود شاعر در آنجا و تحریک این امیر اورا برای نظم ویس و رامین اینگونه میگوید :

خداوند جهان سلطان اعظم	برون رفت از صفهان شاد و خرم
مرا اندر صفهان بودکاری	در آن کارم همی شد روزگاری
شدم زی تاج دولت خواجه بوالفتح	که بادش جاودان در کارها فتح
پس آنکه گفت آن باما این زمستان	همی باش و مکن عزم کهستان
مرا يك روز گفت آن قبلهٔ دین	چه گویی در حدیث ویس و رامین؟
که میگوید چیزی سخت نیکوست	درین کشور همه کس داردش دوست
بگفتم کان حدیث سخت زیباست	ز گرد آوردهٔ شش مرد داناست

ولیکن پهلوی باشد زبانش نداند هر که بر خواند بیانش
شاعر این داستان نیز مطابق سبک استاد فردوسی و حکیم نظامی داستان باستان
را نقل میکند و در وصف و تمثیل و توسل صنایع شعری سبک زمان را بکار میبرد.
باید گفت او نیز مانند پیشینیان گاهی در شرح کشاکش وقایع چند سخن عبرت آمیز
میگوید نهایت اینگونه سخنان در ویس و رامین بسیار کمست. در شرح زادن
ویس گوید:

جهان را رنگ و شکل بشمار است خرد را بافرینش کار زار است
زمانه بندها داند نهادن که نتواند خرد آن را گشادن
در نامه موید به شهر و گوید:

اگر ماندست لختی زندگانی گذاریمش بناز و شادمانی
جهان از دست ما آسوده باشد ز پر خاش ستم پالوده باشد
چو گیتی را باسانی توان خورد چه باید با همه کس دشمنی کرد؟!

جهان را کار تا چونین شکفتست خنک آنکس کزو عبرت گرفتست
نماید چند بازی بلعجب وار پس آنکه نه طرب ماند نه تیمار
بگر تا از بلای او نناستی که گر نالی ز ناله بر محالی
نگر تا از هوای تو ننازی که گر نازی ز نازش بر مجازی
وفات فخرالدین اسعد اواسط قرن پنجم اتفاق افتاد.

انوری - اوجدالدین محمد انوری در قریه بدنه از ولایت ابیورد به جنب
مهنه دشت خاوران خراسان تولد یافت و بدین مناسبت در اوایل تخلص **خاوری**
داشت و بعد متخلص به **انوری** گردید و شاید این لقب را بمناسبتی مردم بوی دادند
چنانکه خود گوید:

دادند مهتران لقب انوری و لیک چرخمهی چه خواند؟ خاقان روزگار!
وی تحصیلات اوایل جوانی را در طوس انجام داد و در علوم دینی و نجوم و فلسفه

و ریاضی مقامی پیدا کرد .

عمده ترقی او در دوره سلطنت سلطان سنجر بود و بنا بقول ناستوار دولت‌شاه سمرقندی اوّل قصیده‌ای که سبب تقرّب او در دربار این سلطان شد مدیحه‌ایست که بمطلع ذیل شروع میشود :

گر دل و دست بحرو کان باشد دل و دست خدایگان باشد

بسال ۵۴۲ هـ . ق . که سلطان سنجر بار دوم حمله به خوارزم کرد تا آتش عصیان اتسز خوارزمشاه را بر طرف سازد ، انوری را با خود همراه برد شاه قصبه هزار اسب را در این سامان محاصره کرد و انوری رباعی ذیل را خطاب به سنجر بسرود و آن را به تیری نوشته بسوی لشکرگاه اتسز پرش دادند :

ای شاه همه ملک زمین حسب تراست وز دولت اقبال جهان کسب تراست
امروز بیک حمله هزار اسب بگیر فردا خوارزم و صد هزار اسب تراست

در سال ۵۴۸ که ترکان غز سربطغیان برافراشتند و سلطان سنجر را مغلوب و گرفتار و بلاد خراسان را تارومار کردند ، انوری نیز مانند عده بسیاری از فضالی عصر دچار خوف و پریشانی شد و فجایع اعمال مهاجمین را بچشم خویش دید و بدشواری جانی بدربرد و سالها بعد از این وقعه خونین زندگی کرد و دربار شاهان و امرای سلجوقی مانند امرای بلخ و طغرل ابن ارسلان در ارتباط باقی ماند در اغلب شهرهای خراسان مسافرت میکرد و مدتی در بلخ اقامت داشت و به مناسبت هجویه‌ای که بر ضد مردم بلخ نوشته شده بود و نسبت آن را به انوری میدادند معروض تحقیق عوام گردید و زحمتها دید چنانکه تأثرات او را از این پیش آمده در قصیده :

ای مسلمانان فغان از جور چرخ چنبری

وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

توان دید. بنابر بعض روایات آن هجویه را شخصی بنام فتوحی مزوزی ساخت و به انوری نسبت داد . گویند انوری از روی ملاحظات نجومی پیشگوئی کرد که در اقطران سیارات (که بسال ۵۸۲ هـ . ق . روی داد) باد سختی خواهد وزید و عمارات را

بر خواهد کند مردم از این خبر بوحشت افتادند و خانه‌ها گذاشته و بدشت و هامون گریختند، ولی چون وقت مرهون فرارسید و اقتران قوع یافت هوا چندان آرام بود که برگی از جای نجنبید پس انوری معروض هجو و استهزاء مردم واقع گشت و به ناچار مرو را ترك کرد و نخست به نیشابور سپس به بلخ رفت و گویا بعد از این وقعه پیشه شاعری را ترك کرد و از معاشرت مردم کناره جست و گوشه گیری پیشه ساخت.

سبک - انوری را میتوان بزرگترین قصیده سرای ایران نامید. بدیهی است که پیش از او استادان بزرگ در این فن مانند عنصری و فرخی و امثال آنان بودند و مبانی قصیده و آنان نهادند و در فصاحت بیایه بلند رسیدند ولی تا زمان انوری سخن فارسی وسعت و نضج تمام پیدا کرد و برای استعمال سخنگوئی مانند وی بهتر آماده گردید. وی از کسانی بود که در زبان فارسی و لغت عربی ممارست تام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود بلکه بواسطه وقوف و بلغت و تسلط در ترکیبات و استادی در نظم فنی قافله سالار قصیده سازان گشت و چنانکه اشاره کردیم در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ماهر بود بطوریکه خود گفته:

منطق و موسیقی و حکمت شناسم اند کی

راستی گویم نگویم با نصیبی وافر

وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح

گر تو تصدیقش کنی در شرح و بسطش ماهر

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم

ور همی باروند آری رنجه شومن حاضر

زمان او زمان اجتماع و اقتران ستارگان ادب بود و گویندگانی مانند نظامی و خاقانی و ادیب صابر و ظهیر فاریابی و رشیدالدین و طواط و معزی و ابوالفرج رونی و عمق بخارائی و دیگران از فضلاء و علماء و نثر نویسندگان و منشیان کمابیش معاصر او بودند و نقد سخن بالا گرفته بود بدیهی است مردی صاحب قریحه و دانشمند و آشنا بدقایق و غوامض زبان چنانکه انوری بود کامل ترین نمونه قصیده را میتوانست بسازد بیجهت نیست

که شعرای معاصر او و متأخرین به سخنوری او معتقد بودند و از سبک او پیروی می‌کردند.

پس میتوان گفت که در شعر انوری قصیده هم از حیث فصاحت لفظ و عبارت و ترکیب و هم از حیث ودقت معنی بکمال خود رسید. تغزل از قبیل تشبیت و وصف تعشق در فواتح قصاید انوری بسیار نادر است و ابیات ذیل از آن نادرهاست:

باغ سرمایه دگر دارد	کان شد از بسکه سیم و زر دارد
هیچ طفلی رسیده نیست در او	که نه پیرایه دگر دارد
مینماید که از رسیدن عید	چون دگر مردمان خبر دارد
طبع بر کارگاه شاخ نگر	که چه دیبای شوشتر دارد
گل رعنا بباد نرگس مست	جام زرین بدست بد دارد
گر ز بیجا ده تاج دارد گل	ز بیدش ملک تا جور دارد.....



روز عیش و طرب بستان است	روز بازار و گل و ریحانست
توده خاك عبیرآمیز است	دامن باد عبیر افشانست
وز ملاقات صبا روی غدیر	راست چون آژده سوهانست
لاله بر شاخ زمرّد بمثل	قدحی از شبه و مرجانست
تا کشیدست صبا خنجر بید	همه گلزار پر از پیکانست

ممیزات قصیده شیوای فنی که استادان پیشین را شعار بود در شعر انوری بکمال موجود است و فورلفات و تعبیرات و حسن انجام و لطف تشبیه و دقت مضمون و نکات صنعتی از اقسام تجنیس و ابهام و استعارت و تمثیل بخصوص اغراق که از محسنات قصیده مدحیه بشمار میرفته در شعرش جلوه گر است اینک چندی از مضامین اغراق آمیز او که انتخاب شده به نثر ادا میشود:

در مقابل جاه پادشاه خورشید فلک مانند شب پره ایست که در سایه حفظ او خزیده است. بدخواه او مانند گرم ابریشم کفن خویش را بدو ک زبان خود تنیده. در زمان او بحروبر معمور و مأمون و از اثر عدل او بیجا ده از تعرض گاه مصون است.

چرخ استمالت مریخ انتقام و مشتری خطر است اگر فلک بخواهد نظیر او را به بیند
 تنها وقتی تواند که هم بسوی او بدیدهٔ احوال نگردد . در وجود او عقل مجرد در
 حیث جهت و روح القدس در صورت بشر آمده . عکس سنان از کف او معرکه سوز
 و چشم‌زهره در بر او حادثه بین است . در رزم او دشمن فراری را همواره قفا جبین
 و جبین قفاست از دست او کرم را قاعده تازه و از بنان او قلم را مرتبه‌ای نو پیدا
 شده

برای نمایاندن شیوهٔ او بیتی بطریق ذیل از دو قصیدهٔ معروف نقل میشود :

باز این چه جوانی و جمالست جهان را

وین حال که نوگشت زمین را وزمان را؟!

مقدار شب از روز فزون بود ، بدلگشت؛

ناقص همه این راشد و کامل همه آن را

هم جمره برآورد فرو برده نفس را

هم فاخته بگشاد فرو بسنه زبان را

در باغ چمن ضامن گل گشت ز بلبل

زانروز که آوازه فکندند خزان را

اکنون چمن و باغ گرفتار تقاضاست

آری بدل خصم بگیرند ضمان را

بلبل ز نوا هیچ همی کم نزند دم

زان حال همی کم نشود سرو نوان را

آهو بسر سبزه مگر نافه بینداخت

کز خاک چمن آب بشد عنبر و بان را

گر خام نبسته است صبارنگ ریاحین

از عکس چرا رنگ دهد آب روان را؟!

ژاله سپر برف ببرد از کتف کوه

چون رستم نیسان بخرم آورد کمان را

از غایت تری که هوار است عجب نیست
 گر خاصیت ابر دهد طبع دخان را
 گر نایژه ابر نشد پاك بریده
 چون هیچ عنان باز نه پیچد سیلان را؟!
 و ر ابر نه در دایگی طفل شکوفه است
 یا زان سوی اواز چه گشاد است دهان را؟!
 و ر لاله نورسته نه افروخته شمعی است
 روشن زچه دارد همه اطراف و مکان را؟!
 نی رمح بهار است، که در معرکه کرد است
 از خون دل دشمن شه لعل سنان را
 شاهی که چو کردند قران پیلک و دستش
 البتّه کمان خم ندهد حکم قران را
 پیروز شه عادل منصور معظّم
 کز عدل دگر بار بنا کرد جهان را
 گر نور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم
 بر قبضه شمشیر نشاندی دبران را



گر دل و دست بحر و کان باشد	دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمش	در جهان پادشه نشان باشد
من نگویم که جز خدای کسی	حال گردان و غیب دان باشد
گویم از رای و رایتم شب و روز	دو اثر در جهان عیان باشد
رایتم رازها کند پیدا	که ز تقدیر در نهان باشد
رای تو فتنه‌ها کند پیدا	که چو اندیشه بیکران باشد
در جهانی و از جهان بیشی	همچو معنی که در بیان باشد
روز هیجا که از درخش سنان	کرد را کسوت دخان باشد

هم عنان امل سبک گردد هم رکاب اجل گران باشد
هر کمین کز قضا گشاده شود از پس قبضه کمان باشد
اشک بر درعهای سیمایی نسخه راه کهکشانش باشد.

در این ابیات صفاتی که در بالا از شعر انوری یاد شد پیداست و لفظ زیبا با معنی دقیق شیوا با هم مسابقه دارد و اگر گذشته از سلامت و روانی و استحکام و مضامین قصیده فنی که در اینگونه اشعار پیداست سعه دانش شاعر را هم در نظر گیریم فکر را برای تقدیر قضاید وی آماده کرده ایم.

از طرف دیگر باید گفت: انوری بواسطه همین عمق و قوف و اطلاع، قضاید دشوار و پیچیده نیز ساخته و بسا معانی و ترکیبات او محتاج شرح و بسط است و این همه تکلف را برای مدیحه سرائی اختیار کرده و منظور اصلی او ستودن سلاطین و وزراء و امراء بوده. اینست که در دیوان او با آن همه فصاحت و متانت که او را هست به اشعاری که مظهر ذوق و مشرب مانند رباعیات خیام یا نمونه رقت و تأثر و عاطفه مانند قصیده مداین خاقانی باشد کم تصادف توان کرد؛ یعنی در شعر انوری مغز کار کرده نه دل، صنعت مؤثر بوده نه صفوت و با کمال تأسف ذوق و استادی شاعر در مدیحه سرائی در مواردی برای تحریک عواطف حکمداران و جلب مال و منال بوده نه بیان حسب حال و بسط کمال. در قضاید روان او نیز مانند آنچه نقل کرده شد صفت تصنع و دشواری و مضمون شعاری را توان دید مثلاً بیت:

«گر تور چو عقرب نشدی ناقص و بیچشم...» دشوار است و ما را بجای تأثر و رقت که بایستی اولین تأثیر شعر باشد بفکر و امعان نظر و امیدارد و باید بیندیشیم و دریابیم که منظومه‌های بروج نامهائی دارد و یکی از آن تور و دیگری عقرب است و در تور ستاره ایست بنام دبران که شاعر آن را بجای چشم تور تصور نموده و شاه را چنان توانا می‌شمارد که اگر نبود که تور بیچشم و نابینا میشد، هر آینه دبران را از آسمان برکنده بر قبضه شمشیر خود می‌نشاند. لطف ایهام بعقرب نیز پیداست از همین رقم است برخی ابیات دیگر در بحث از قضاید مدحیه انوری نباید فراموش کرد که او نیز مانند سخنوران دیگر در عین مدایح مبالغه آمیز گاهی مانند یک مریبی

ماهر باگریزی نرم و دقیق ممدوح را بعدل و فضیلت تشویق و تلقین میکند. مثلاً
در مدیحه‌ای که با مطلع .

جرم خورشید دوش چون گه شام سر بمغرب فرو کشید تمام
آغاز میشود پس از ادای ستایشهای زیبای اغراق آمیز و هست و مغرور کردن
ممدوح سخن را باین معانی میکشاند :

گیرد از من در حوالی تو مرغ و ماهی چو در حرم احرام
نکنند با عمارت عدلت آن خرابی که پیش کرد مدام
برد و ام تو عدل تست دلیل عدل باشد بلی دلیل دوام
در مدح طفقاج یکی از امرای سلجوقی چنین قصیده‌ی که با این مطلع آغاز میکند:
شاه صبح فتح ظفر کن شراب خواه نرد و ندیم و مطرب و چنگک و رباب خواه
سخن را چنین پایان میدهد :
بی عدل مستجاب نگردد دعای شاه شاهای دعای خویش مستجاب خواه
آباد دار ملک زمین خسرو بداد طوفان باد ملک زمین گو خراب خواه
چنین گوید :

وضعهای خطر اسلام در ایام تو از بهار عدل تو هم زیب و هم فر یافته
شاخهای روضه انصاف در اقلیم تو از نمای فضل تو هم برگ و هم بر یافته
انوری تغزلات و غزلیات خوب دارد و در هجو نیز ماهر است. همچنین قطعات
لطیف سودمند از و باقیست. میتوان گفت در غزل از مقدمان و در دوره بعد در ذوق
استادان غزل مانند سعدی مؤثر بوده در قطعه انوری را شهرتی بسزا هست خاصه
قطعاتی که بنظر اخلاقی سروده که اینک چندی از آن نقل میشود :

آئین مردم هنری چهار رکن دارد :

چهار چیز شد آئین مردم هنری که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاہ بود بنیکنامی آن را به بخشی و بخوری
دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری که دوست آینه باشد چو اندرونگری

سند دیگر آنکه ز بانرا بگناه گفتن زشت
 چهارم آنکه کو بجای تو بد کرد
 در واقع اگر مرد سخاوت طبع داشته باشد و بکوشد دل دوستان را نیازارد
 و زبان از گفتن زشت نگهدارد و از گناه بدکار چشم پوشی نماید در زندگی مقامی
 خواهد داشت .

در قطعه دیگر ما را به آزادگی و کوشش و منت ناپذیری میخواند و گوید :

آلوده منت کمان کم شو
 ای نفس برسته قناعت شو
 تا بتوانی حذر کن از منت
 در عالم تن چه میکنی هستی ؟
 شک نیست که هر که چیز کی دارد
 لیکن چو کسی بود که نستاند
 چندانکه مروّست در دادن
 چندانکه مروّست در نستاند
 نیز گوید ما باید یا از دیگری فایده گیریم یا فایده برسانیم و در زندگی
 عاطل و باطل نمائیم :

خواهی که بهین کار جهان کار تو باشد
 زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس
 یا فایده ده آنچه بدانی دگری را
 یا فایده گیر آنچه ندانی ز دگر کسی
 باید را دور است و کم آزار باشیم :

عادت کن از جهان سه فضیلت را
 زیرا که رستگار بدان گردی
 با هیچکس نگشت خرد همزه
 در هیچ دین و کیش کسی نشنید
 دانی که چیست آن بشنو از من
 ای خواجه وقت مستی و هشیاری
 امید رستگاری اگر داری
 کان هر سه را نکرد خریداری
 هرگز از این سه مرتبه بیزاری
 رادی و راستی و کم آزاری

جا دارد ما نیکی کنیم و از بد دیگران نهراسیم :
 من توانم که نگویم بد کس در همه عصر
 نتوانم که نگویند مرا بد دیگران
 گر جهان جمله بید گفتن من بر خیزند
 من و این کنج و بعبرت بجهان در نگران
 جز نکویی نکنم با همه گر دست دهد
 که بر انگشت به پیچندیدم بی خبران
 نفس من برتر از آنست که مجروح شود
 خاصه از گپ زدن بیهده بی بصران
 در تاریخ وفات انوری اختلاف فراوان است آنچه بصحت نزدیکتر است ،
 اینست که وی يك ياچند سال بعد از پانصد و هشتاد وفات یافته است .

ازرقی - ابوبکر زین الدین ازرقی هروی پسر همان اسماعیل وراق
 است که بموجب روایت، که شاید هم روایت درستی نباشد، فردوسی در موقع فرار
 چندی در خانه آن مرد در هرات اختفا جسته بود. ازرقی منسوب بود به شمس الدوله
 طغانشاه پسر آل ب ارسلان حاکم خراسان و این شاهزاده سلجوقی را در قصاید خود
 مدح کرد و در حضرت او ترقی بزرگ یافت و باوج عزت رسید وی همچنین امیرانشاه
 انشاهن قاورد از سلجوقیان کرمان و شماره ای دیگر از وزیران و رجال را در قصاید
 خود ستود .

دیوان اشعار دارد و گویا حکایت معروف **سندباد نامه** یا قسمتی از آن را
 به نظم کشید سندباد نام خردمندی هندی بوده و داستان سندباد از هندی به پهلوی
 و از پهلوی به عربی نقل و در حدود سال ششصد توسط ظهیری سمرقندی از عربی
 بفارسی ترجمه شد ازرقی در اشعار خود بارها از اینکه سرگرم نظم داستان سندباد
 بوده سخنی بمیان میآورد از آن جمله چنین گوید :

شهریارا بنده اندر موجب فرمان تو گر تواند کرد بنماید زمعنی ساحری
 هر که بیند شهریارا پندهای سندباد نیک داند کاندرو دشوار باشد شاعری

من معانیهای او را یاور دانش کنم
 گر کندبخت توشاها خاطر م را یآوری
 در میان اشعارش قصاید و قطعات خوب توان پیدا کرد ، ولی خالی از تشبیهات
 غریب و تکلفات نیست درمبالغه و اغراق در حق ممدوح زبردست بود و بیشتر از سبک
 عنصری پیروی کرده . و در تشبیهات و کنایات و توصیف و تعریف گوی سخنگویی را
 ربوده است برای مثال از سخن پردازای او ، اینک ابیات ذیل را از قصیده خوبی که
 در وصف عمارت و باغ طغانشاه ساخته و در آن داد هنر و صف را داده است
 نقل میشود :

بفاله هایون و فرخنده اختر	ببخت موفقی و سعد موقر
بوقتی که هست اندرو فال خوبی	بروزی که هست اندر وسعد اکبر
ببزم تو اندر سرای نو آمد	خداوند فرزانه شاه مظفر
سخن شمس دولت، گزین کهن ملت	ملك بوالفوارس طغانشاه صفر
بیانگی خرامید خسرو که او را	بهار و بهشت است مولی و چاکر
چمنهای او را ز زهت ریاحین	روشهای او را ز خوبی صنوبر
بگاہ بهار اندرو روی لاله	بوقت خزان اندر و چشم عبهر
درختانش از عود و برگ از زمرد	نباتش ز مینا و خاکش ز عنبر
یکی بر که ژرف در صحن بستان	چو جان خردمند و طبع سخنور
نهادش نه دریا و کوثر، و لیکن	بژرفی چو دریا، بیایکی چو کوثر
زیبایی چو جان و ز خوبی چو دانش	ز صفوت هوا، و ز لطافت چو آذر
دوان اندرو ماهی سیم سیما	چو ماه نو اندر سپهر منور
بیکسوی این باغ خرم سرائی	پراز صقه و کاخ و ایوان و منظر
نگویم که عین بهشت است، لیکن	بهشت است اندر سرای مکدر
ز بس نغزکاری چو باغ سلیمان	ز بس استواری چو سد سکندر
تصاویر او، دهشت طبع مانی	تمائیل او، حسرت جان آزر
همه سایه و صورت و شخص و ایوان	در آن بر که لاجوردین مصور
تو گویی مگر جام کیخسروستی	منقش درو شکل هر هفت کشور

شاعر در نکته سنجی و بدیحه‌گویی و سرعت انتقال دست داشته و چنانکه در همین قصیده می‌بینم تا حدی وضع و سطح تمدن و آبادی زمان خود را نشان میدهد. بنا به حکایت نظامی عروضی در چهارمقاله: روزی طغانشاه نرد می‌باخت دوشش خواست و دویک آمد، و از این طالع خشمگین شد. در این مورد ازرقی این رباعی بگفت:

گر شاه دوشش خواست، دویک زخم افتاد

تا ظن نبودی که کعبتین داد نداد

آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد

در حضرت شاه روی بر خاک نهاد

سال وفات ازرقی درست معلوم نیست. گویا در هر صورت قبل از چهارصد و شصت و پنج اتفاق افتاده باشد.

ابیات زیرین در وصف ابرقصیده فرخی راکه هم در این موضوع است، بخاطر می‌آورد؛ و استعداد دقیق بینی و باریک اندیشی شاعر را با هنر تصویر طبیعی مینمایاند:

چو جرم است اینک هر ساعت ز موج نیلگون دریا

زمین را سایبان بندد به پیش گنبد خضرا

چو در بالا بود، باشد ز چشمش اشک در پستی

چو در پستی بود، باشد ز کاهش دود در بالا

گهی از دامن دریا رود بر گوشه گردون

گهی از گوشه گردون رود بر گوشه دریا

گهی از گوشه کیوان بدریا برزند کله

گهی از گوشه دریا بکیوان برزند کالا

فلك کردار برخیزد کران پر اختر روشن

صدف کردار بر جو شد میان پر لؤلؤ لالا

ز موج آسمان پهنا بچرخ چنبری پیکر

ز چرخ چنبری پیکر بموج آسمان پهنا

بجای قطره باران، هوا او را دهد لؤلؤ
 بعرض لؤلؤ مکنون، زمین او را دهد بینا
 هوا از چهر او گردد بسان دیده شاهین
 زمین از رنگ او گردد بسان سینه بینا
 سپاهش را بر انگیزد، بدریا برزند غارت
 مصافش را پیوند بگردون بر کند غوغا
 از آن غارت بیخشاید هوا را افسر لؤلؤ
 وزین غوغا بپوشاند زمین را صد ره دیبا
 معنبر گردد از جهرش، بعنبر پیکرگردون
 منور گردد از چشمش، بلؤلؤ جامه صحرا
 همی گریب ازو گردون، بسان دیده وامق
 همی خندد ازو صحرا بسان چهره عذرا
 این شاعر نیز گاهی در لفافه مدح و ستایش پند اخلاقی به ممدوح تلقین
 میکند. چنانکه در این ابیات:

آیا شهنش مردم شناس مردم دوست یا شهنش چاکرنواز چاکردار

بخدای متعال ای ملک روی زمین که بسازد همه کار تو خدای متعال
 در سر مملکت و دولت خود با همه خلق نیکوئی کرده بی ای پادشاه نیک سگال

ادیب صابر - شهاب الدین ادیب صابر بن اسمعیل را اهل ترمذ شمال خراسان
 نوشته اند. پدرش ادیب اسمعیل نام داشت. سلطان سنجر را مدح میکرد. گویا
 در موقع رزمجویی سنجر با اتسز خوارزمشاه برای کسب اطلاع از مقاصد دشمن
 از طرف سنجر بنزدیکی اتسز فرستاده شده بود. قصاید روان خوب سروده است
 و خود در آنباب گفته:

بشعر روان گفت مدحت توانم روانی فزونست شعر روانرا



شعر صابر ز بحر خاطر و طبع غصّه در و رشك مرجانست
 در بلاغت شهرتى رسانيد. حتى انورى در ضمن قصيده معروفى خود را نسبت
 بشاعر كوچك شمرد و گفت. «چون سنائى هستم آخر گر نه همچون صابرم». در سبك
 بیشتر پیرو عنصرى و فرخى است و به مسعود سعد و معزى اعتماد ورزید در زبان
 تازى مهارت داشت، چنانكه از اشعار تازى زياد خواند و از شاعران آنان نام برد
 و مضمون بعضى اشعار فارسى را بتازى برگرداند.

صابر تغزل و غزل را شیرین و موزون سروده است، بطوریکه این فن او را در میان
 بعضى معاصرین خویش امتیازى میبخشد. از عشق شوریده سخن میراند و از وجنات
 سخنش پیدا است که خود میگسارى و شبزنده داری کرده و گاهى در شبهای تیره مى سرخ
 میخورده و دوستدار عشرت و نشاط و دم غنیمت شماری بوده است. با شعراى مشهور
 آن زمان مانند رشید و طواط و خاقانى و عروضى و سنائى و انورى و دیگران مناسبات
 داشت و با بعضى مانند رشید مشاعره میکرد. با وجود عاشق پیشكى از اندیشه آخرت
 فارغ نبود و گذران بودن جهان و عجز و بیچارگى مردمان را بیاد میاورد و مرگ
 را که حساب آخرین بدست اوست متذکر میشد. بشد را در برابر طبیعت قاهره
 و طالع قادر زبون و بیچاره میداشت و همه را بایمان به ماوراء طبیعت میخواند:

جور ازین بر کشیده ایوانست	که دور مشتري و کیوانست
گرچه که سعد و گاه نحس دهد	ورچه که زرق و گاه حرمانست
زوجه نالى که چون تو مجبور است	زوجه گوئى که چون توحیرانست
نایب پرده های اسرار است	پرده رازهای پنهانست
دور از هرچه کرد و هرچه کند	کرده کردگار کیهانست
جان که جان آفرین بما داد است	ملك ما نیست بلکه مهمانست
نزد برناو پیر عاریت است	مرگ در حق هر دو یکسانست
زندگى را زوال در پیش است	زنده بسى زوال یزدانست
مرگ چون موم نرم خواهد کرد	تن ما گر ز سنگ و سندانست

ای ترا خانه‌های آبادان
کار دنیات اگر فراهم شد
خانه دینت سخت ویرانست
کار عقبات بس پریشانست
گویا در نتیجه اینگونه انتبامست که رو بسوی خویشتن میکند و از حساب
اعمال می‌پرسد و پی‌کردار نیک می‌گردد و می‌گوید :

حق بین و بگو بچشم و زبان
کور نادان که حق نخواهد دید
تا بصحرای دین رسی ز نهفت
کنگ نادان که حق نیارد گفت



ما را از بداندیشی بر حذر میدارد و به خوشبختی دعوت میکند و سعادت آدمی
را در نیک‌کرداری بی‌ریا میدادند :

نگردان روی خود در فکرت بد
بدی اندیشه کردن در حق خلق
کسی کو نیکی اندیشد بهر کس
برو نیکی کن و از بد پرهیز
که بد کردن نه کار زیر کاست
بنزد نیکمردان نیکی آنست
اگر نیکی کنی پنهان نه ظاهر

از برخی اشعار صابر بوی مذهب جبر میاید و خود را در دست حوادث و طالع
زبون و بیچاره میداند چنانکه در ابیاتی در بالا این معنی مشهور است ، در همین
زمینه گفته است :

ز روزگار حذر کن ، ز کردگار بترس
چو روزگار بر آشفست و کردگار گرفت
وگرت بر همه آفاق دسترس باشد
نه روزگار بتدبیر خالق کار کند
زوال دولت تو در یکی نفس باشد
عجب اینکه مرگ شاعر دستبرد طالع و خشم تقدیر و بی‌اثر بودن تدبیر را
نه روزگار بفرمان هیچکس باشد .
نشان داده است .

گفته اند : اتسز را از کار صابر که گویا اخبار نهانی بسنجر میفرستاده است و
نسبت بدوسوء قصد داشته خبر شد و او را بکیفر کردار بسال ۵۴۲ هـ . ق . در جیحون
غرق کرد .

دیوان صابر مرگب است از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و ممدوحان او بیشتر سید مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر رئیس خراسان و گاهی سنجر و اتسز بوده اند .

رشید و طواط - رشیدالدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل بلخی معروف به رشید و طواط در حوالی سال ۴۸۰ هـ. ق در بلخ تولد یافت، از شعرای دربار خوارزمشاهیان بود و از شاهان این سلسله اتسز و ارسلان و تکش را درك کرد و بمناسبت جلوس تکش در سال ۵۴۸ هـ. ق . يك رباعی ساخت عمدهٔ زمان شهرت این شاعر در دورهٔ اتسز بن قطب الدین خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ هـ. ق) بود و در واقع منشی درباری او محسوب میشد و عمری بستگی باو داشت چنانکه خودگوید :

سی سال شد که بنده بصف نعال در بودست مدح خوان و تو بر تخت مدح خواه
ایضاً :

خدایگانا سی سال مدح خوان توام ز مدحت تو شدم در همه جهان مذکور
در موقع جنگ سلطان سنجر سلجوقی با اتسز و محاصرهٔ هزاراسب ، رشید رباعی انوری را که آن را بواسطه تیر بلشکرگاه اتسز پرش داده بودند و عبارت ازین بود:

ای شاه همه ملك زمین حسب تراست وز دولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیک حمله هزاراسب بگیر فردا خوارزم و صد هزاراسب تو راست
با این بیت جواب داد :

گر خصم تو ای شاه شود رستم گرد يك خر ز هزاراسب نتواند برد
بعد از فتح هزاراسب اتسز، سنجر نخست بعزم تأدیب رشید افتاد سپس ویرا بشفاعت منتجب الدین بدیع به بخشود .

قسمتی از تحصیلات رشید، در مدرسهٔ نظامیه بلخ و استادان او امام ابوسعید هروی بود .

در فارسی و عربی و انشاء مهارت کسب کرد . وی اندامی ضعیف و تنی کوچک داشت و گویا از این حیث او را به هزل و طواط نام دادند. سرش نیز کل بود و گفته اند:

روزی سلطان او را که برمیخواست تا ساغر و گل بیاورد گفت بنشین که تو ما را هم ساغری هم گل و گویا منظور سلطان مزاحی بوده که اگر این دو کلمه را به تصحیف بخوانند و شاعر و کَلّ میشود خود سلطان در مدح شاعر گفته:

از فضل سرت بر آسمان می‌ساید زان بر سر تو موی همی برناید
 ما را سر تو چو دیده درمی‌یابد بر دیده اگر موی نباشد شاید
 نیز روزی در مجلسی که رشید با دانشمندان بحث علمی میکرد و در پیش
 اودواتی نهاده بود. خوارزمشاه از بابت مزاح گفت: دوات را بردارید تا معلوم باشد
 از پس دوات کیست؟ رشید دریافت و برخاست و گفت:

«المرء با صغریه قلبه و لسانه!»

معلوم میشود موقعی خوارزمشاه رشید را بسعایت دشمنانش از دربار خود دور کرد شاعر اشعاری ساخت و تأثرات خود را از این حادثه بیان کرد چنانکه گوید:

خدا یگانا من بنده را ز قهر عدو همی بسوزد جان و همی بکاهد تن
 ز ناز دوست همی گشتی ملول کنون چگونه صبر کنم بر شماتت دشمن
 مرا مباد فراموش حق نعمت تو اگر تو راست فراموش حق خدمت من
 در سی قصیده دیگر گوید:

از نظم من برند بهر خطّه یادگار از نثر من زنند بهر بقعه داستان
 هم کاتب بلیغم هم شاعر فصیح هم صاحب بیانم هم حاکم بنان
 قومی که بسته‌اند میان بر خلافت من جو بندگان خویش همی اند آ نمایان

اشعار رشید که در دیوانی جمع آمده غالباً عبارت است از قصاید که اکثر آنها در وصف جنگهای اتسز است و در آن میان اشعار سنجیده و روان فراوان دارد ولی قسمتی از آنها متکلف و مصنوع است و نظر شاعر در نظم آنها غالباً بصنایع لفظی بوده.

از قصاید خلوص آمیز مؤثر او یکی آنست که بمناسبت مسافرت از خوارزم و دیدار مادر پیر و مشاهده حال زار و بی‌تابی او در موقع بازگشت ساخته اینک اییاتی از آن:

صدرا بفرّ تو که نهشتم بعمر خود
 زانهانیم که بر در هر کس کنم قرار
 گرمال نیست، هست مرا فضل بی‌شمار
 بل فضل به‌مرا، که بسی در شاهوار
 خواهم شدن چونیر از اینجاسوی عراق
 مسکین ضعیفه والدۀ گنده پیر من
 دارد سرگران زدلو، خاطری سبک
 جانش رسیده در کف تیمار من بلب
 چون تار ریسمان تن او شد تزارو من
 پوشیده رفت خواهم از کز گریستن
 یارب چگونۀ صبر کند در فراق من
 شبهای تیر را ز بسی گفت خواهد او
 حالی شکفت دیده‌ام امروز من از او
 شد ناگهان ز عزم من آگاه و ز جزع
 گر حق آن ضعیفه بیچاره نیستی

عوض کریم را بهوی در کف هوان
 همچون سگان ز بهریکی پاره استخوان
 ورسیم نیست، هست مرا علم بی‌کران
 بل علم به‌مرا، که بسی گنج شایگان
 باقامتی ز بار عطای تو چون کمان
 بر خود همی پیچد از این غم چو خیزران
 دارد دلی سبک زغم و، اندهی گران
 کارش رسیده از غم تیمار من بلب
 بسته کجا شوم بیکی تار ریسمان
 بریند اشک دیده او راه کاروان
 آن طبع ناشکیبش و آن شخص ناتوان
 یارب تو آن غریب مرا باز من رسان
 والله که نیست هیچ خلاف اندرین میان
 خاشاک شد دو گوهر تابانش ناگهان
 در دل مرا کجا بودی یادخان و مان

رشید را غیر از دیوان اشعار تألیفات و رسالات و منشآت هست. از جمله
 تألیفات معروف او کتاب **حدائق السحر فی دقائق الشعر** است. وفات او را در ۵۷۳
 ه.ق که در خوارزم اتفاق افتاد.

ظهیر فاریابی - ابو الفضل طاهر بن محمد ظهیر الدین فاریابی در قصبه
 فاریات ولایت بلخ تولد یافت و از جوانی بشعر و ادب و تحصیل علوم پرداخت و
 مخصوصاً در زبان عربی و در علم حکمت و نجوم کسب معرفت کرد خود گوید:

رکنهای سریر دانش من
 تازی و پیرسی و حکمت و شرع
 شعر من نیست زان بضاعتها
 همچو ارکان عالم است چهار
 ایندو اشعار دارم اندو شعار
 که بیک جایگه شود پرگار

ایضاً :

کمال دانش من کور دید و کر بشنید

به نظم و نثر ، چه درپارسی چه در تازی

برون زحکمت و انواع آن که در هر باب

مرا رسید که کنم با فلک هم آوازی

وی از گویندگان بنام قرن ششم است . در ولایات ایران از نیشابور و

مازندران و عراق و آذربایجان مسافرت و سیاحت کرد در نیشابور شش سال از ایام
عمر خود را بگذرانید چنانکه گفت :

مرا بمدت شش سال حوص علم و ادب

بخاکدان نیشابور کرد زندانی

و بسی از امرا و سلاطین زمان خود را مدیحه ساخت . از آن جمله است

حسام الدوله اردشیر از ملوک باوندی مازندران (۶۰۲-۵۶۷ ه. ق) و طغانشاه حاکم

نیشابور (۵۸۲-۵۶۹ ه. ق) و محمد بن ایلدگز و قزل ارسلان و نصره الدین ابوبکر

از اتابکان آذربایجان. قسمت عمده از عمر خود را در آذربایجان گذراند و در همانجا

زندگی را بدرود گفت . از برخی اشعارشکوائی مانند آنهایی که با مطلعهای زیرین

شروع میکند :

منم امروز و دلی زنده گیتی بدونیم بیم آنست دلم را که بجان باشد بیم

☆☆☆

بحکم آنکه خرابست صاحباً امروز ز نند باد حوادث وجود را بنیاد

☆☆☆

دور نگر کاندرو چومن کسی از چرخ در پی ترتیب خورد و خواب نیامد

چنین برمیاید که ظهیر در فشار نداری می زیسته و رنج سفر و غم و اندوه

حضر اورا می آورده است. بامعاصران خود مانند مجیرالدین بیلقانی و جمال الدین

اصفهانی و خاقانی شیروانی و نظامی و دیگران معمولاً معارضه میکرد . شعرش

لطیف و شیوا و دارای مضامین زیباست .

ظهير قفايدى هتین دارد که جمله در مدح است و گویا بر سر آن بوده که با صنعت شعر انورى و خاقانى، که هر دو از معاصران وی بودند، مقابله کند و الحق بعض قفايد محکم و قطعات خوب و عزلهای شیرین ساخته است. دیوان اشعارش مضبوط است. بعضی مانند مجد همگر او را با انورى برابر شمرده اند. وی غزلیات نیز ساخته و در آن ساحت نیز استعداد خود را عیان کرد:

ظهير در اواخر عمر از مديحه گویى کناره جست و بسال ۵۹۸ ه. ق در تبریز در گذشت و «در مقبره شعرا» مدفون گشت.

جمال الدين اصفهاني - جمال الدين محمد بن عبدالرزاق اصفهاني ،

از معاصران خاقانى و نظامى، يعنى از گویندگان قرن ششم اسلامى است. تولدش در اصفهان بود و اغلب روزگار عمر را در آنجا بسر برد سفرى بسوى آذربایجان و بشهر گنجه کرد و گویا در گنجه او را بانظامى ملاقاتى روی داد چنانکه خود گفت:

چو شهر گنجه اندر کل آفاق ندیدستم حقیقت در جهان خاک
که رنگ خلد و بوی مشک دارد گلابش آب باشد، زعفران خاک

ظاهراً بمسافرت مازندران نیز رفت از سوانح جسمانى او اینکه درد چشم شدید پیدا کرد و چشمش در اثر آبله جوش در آورد چنانکه در قطعه‌ای میگوید:

محروم مانده‌ام ز فواید بدرد چشم خود الحریص محروم در حق ماست راست
طفل بصر در آبله گشتست شیرخوار صد بار بیش خورد تو گویى که ناشتاست
در خون من نشد آبله و من ز ابلهی بردیده‌مى نشانمش این خود چه تویاست

همچنین وی لکننت زبان داشت چنانکه از این ابیات پیداست:

گویند: کج زبانم، کج باش گو زبان

چون هست در معانى و در لفظ استوار

طرف کلاه خوبان، خود کج نکوترست

ابروى و زلف دلبر، کج بهتر و دو تا

جمال الدين اصفهان را هم مدح میکرد و هم قدح، ولى در مقابل تعريض

دیگران مانند مجیرالدین نسبت باصفهان و مردم آن ناز کدل و زود رنج بود و سخت دفاع میکرد.

جمال الدین از قصیده گویان و غزل سرایان معروف عراق محسوب است و در عصر خود شهرتی بسزا داشت. شخصش روان و از تعقید و تکلف آزاد است، در قصیده و غزل و ترجیع بند و مقطعات اشعاری شیرین از و باقیست. از قصاید مؤثر او آنهایی است که در ناپایدار بودن جهان و بی وفائی مردمان ساخته. مدیحه های جمال الدین غالباً منتسب بود به سلاطین سلجوقی عراق مانند: ارسلان بن طغرل (۵۷۳-۵۵۶ ه. ق) و طغرل پسر او (۵۹۰-۵۷۳ ه. ق)، هشتمین و نهمین شاهان آن سلسله، نیروی جهان پهلوان محمد بن ایلدگز (۵۸۱-۵۶۸ ه. ق) دومین اتابکان آذربایجان و بعضی امرای باوندی را که در مازندران و نواحی حکومت داشتند مدح کرد. همچنین افراد آل خجند و آل صاعد دو خاندان بزرگ و نامی اصفهان را که اولی ها از بزرگان شافعی و دومی ها از رؤسای حنفی بودند در اشعارش بستود. پیداست جمال الدین که معاصر خاقانی و نظامی و انوری و نظایر آنان بود از سبک و شیوه از آنان متأثر میشد. خود حکیم انوری و سید حسن غزنوی و رشید و طواط را پیشوای خویش خوانده و گفته است:

اشرف و طواط و انوری سه حکیمند کز سخن هر سه شد شکفته بهارم
الحق در سخن او سبک شعرای معاصر مشهود است. مثلاً نوری گوید:
جدّ ابدمی کزو هر دم دگر گون زیوری آسمان بر عالمی بندد زمین بر کشوری!
جمال الدین گوید:

اینک اینک نوبهار آورد بیرون لشکری

هر یکی چون نوع و عروسی در دگر گون زیوری

شیوه خاقانی را هم تأسی کرده و خود در مقام مباحث گفته است:

ولی بشعر گرافزون نیم ز خاقانی بهیچ حال تودانی که کم نیم مجیر

همچنین از شعر سنائی در سخن جمال الدین تأییراتی مشهود است.

جمال الدین گوید:

الحدار اى غافلان زين وحشت آباد الحدار

الفرار اى عاقلان زين ديو مردم الفرار !

سنائی گوید :

اى خداوندان مال ، الاعتبار الاعتبار

اى خداخوانان قال ، الاعتذار الاعتذار!

چنانکه در گذشته هم مذکور افتاد ، میان بعضی از این شاعران مطایبه و معارضه هم بوقوع پیوسته و اشعاری از قبیل هجو و هزل نسبت بهم سروده اند . جمال‌الدین را در واقع میتوان سرسلسله قصیده‌گویان عراق شمرد . سبک او در مدح و تغزل و تشبیهات و محامین بطور کلی شبیه سبک استادان پیشین است ، گویانکه نسبت بسبک خراسانی بزبان و شیوه معمول عصر ما نزدیکتر است و نسبت به برخی معاصران خویش مانند انوری و خاقانی، سخن او ساده‌تر و از تعقید لفظی و پیچیدگی معنوی آزاده‌تر است .

مضامین اغراق آمیز ولی لطیف و ادبی و سرتاسر پراز نکته‌پردازی در شعرا و فراوان است مثلاً این مضامین در مدح خواجه رکن‌الدین یکی از اعظم عصر آمده: «رشح اقلام تو خال روی شریعت است و روی اخلاق تو را خرد میفهمد . گردون در لگدکوب معالی تو پست و آهن در سرانگشت معانی تو موم است. در برابر قدر تو سطح نه دایره چرخ از نقطه موهوم کمتر است» .

در باره خواجه قوام‌الدین گوید : بحر علوم و کوه و قار و سپهر مجد و کان سخا و گنج کرم و معدن حیاست . لطفش مانند نسیم سحری و خلقتش مانند وزش باد بر گل است . فرمان او هم پهلوی قد و حکم او هم زانوی قضاست . سخن عذب او مرد را از دام جهل و کف دربار او از فقر نجات می‌بخشد . با چرخ هم عنان و با بخت هم رکاب و با عقل همنشین و با غیب آشناست .

بالجمله قصاید جمال‌الدین که جمله در مدح شاهان و امیران و قضاة و دانشمندان و فقیهان است، گرچه فنون تشبیه و نغز کاری قدما را کار بسته، ولی سخن را ساده گفته است. یعنی در قرائت شعرا و که در خودی خود فصیح است، مانند اشعار

خاقانی یا انوری احتیاج بفکر زیاد نمی‌افتد و معمائی در کار نیست. قصایدش را معمولاً بدون تغزل و تشبیب بیدرنگ بامدح ممدوح شروع میکند و وصف طبیعت هم در آن نادر است. این چند بیت مثالی از آن نوادر است که سبک و لحن متقدمان در آن پیداست:

اینک اینک نو بهار آورد بیرون لشکری

هر یکی چون نوعروسی در دگرگون زیوری

گر تماشا میکنی برخیز کاندرا باغ هست

باد چون مآطه‌ای و، باغ چون لعبتگری

ازهر آنجانب که روی آرد زبس نقش بدیع

جبرئیل آنجا بگسترداست گویی شهپری

لعبتان باغ پنداری ز فردوس آمدند

هر یکی در سرکشیده از شکوفه چادری

آسمان برفرق نرگس دوخت شش ترکی کلاه

بوستان دریای سوسن ریخت هم سیم و زری

پرّ طوطی گشت گویی جامه هر غنچه‌ئی

چشم شاهین گشت گویی دیده هر عنبری

باد اندر آب میپوشد بهر دم جوشنی

خاک از آتش نهد برفرق لاله منفری

هست هر شاخی بزبائی کنون چو طوطی

هست هر حوضی بزبایی کنون چون کوثری

لاله و نرگس نگر درباغ سرمست آمده

برسر این افسری و برکف آن ساغری

درضمن قصاید چند قصیده‌ای نیز درمشیه امرا و بزرگان و دانشمندان سروده که بجای خود مؤثر و دلسوز است. از آن جمله است آنچه بمطلع‌های ذیل آغاز میکند:

مرا باری درین حالت زبان نیست
 ایضاً در مرثیه قوام الدین :

باز این چه ظلمتست که در مجمعی چنین

کس را شکیب نیست دریغا قوام دین ...
 از جمله اشعار مؤثر و صمیمی شاعر آن است که در شکایت از گردش دوران و
 و تخطی مردمان و شرح اندوه خویش و غفلت دیگران سرود. اینک مطالع آنگونه
 قصاید از اینقرار است.

دگر باره چه صنعت کرد با ما
 سپهر سرکش فرتوت رعنا
 ایضاً :

دربن مفرنس زنگار خورد دود اندود
 مرا بکام بد اندیش چند باید بود
 ایضاً :

بازم ز دور چرخ جگر خون همی شود
 کارم ز روزگار دگرگون همی شود
 این بیت اخیر مطلع ترکیب بند نغز مؤثری است که از دلشکستگی و بلا
 دیدگی خود و بیوفائی وحسد و بدخواهی مردم گفته .

در قصیده ای دیگر بسبک سنائی با تأثری زیاد از بیوفائی دنیای دون و ریا و
 کینه توزی مردم شکایتی تلخ و انتباه آمیز و عبرت خیز میکند که اینک چند بیت
 از آن نقل میشود :

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذار!

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار!

ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانان ملول

زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

گرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشاه

ظلم در وی قهرمان و ، فتنه در وی پیشکار

امن در وی مستحیل و، عدل در وی ناپدید

کام در وی ناروا صحت در وی ناپایدار

مهر را خفاش دشمن ، شمع را پروانه خصم

جهل را دردست تیغ و ، عقل را در پای خار

ماه را نقص محاق و ، مهر را تنگ کسوف

خاک را عیب زلازل ، چرخ را رنج دوار.....

جمال‌الدین قصاید چندی هم در حکمت و موعظت سروده است مانند قصیده

بمطلع :

الرَّحِيلُ أَي خَفْتِكَانَ ، كَأَيْنِكَ صَدَاي نَفْعَ صَوْرٍ

رخت بر بندید ازین منزله دارالغرور ! ..

همچنین ابیات زیرین عبرت‌انگیز است و ما را بعلو طبع و معالی و کشتن

شهوات پست دعوت میکند :

بذروه ملکوت آی از این نشیمن خاک

ببخاک بازده این خاک و سوی علو گرای

محیط دور فلک چیست ، جسم سانی دود

بجان بمیرو بدل زنده گرد و دایم مان

بمیر و شادبزی ، ز آنکه هر دو نیست بهم

دریغ نیست که ضایع شود ز تو عمری

با این مقدمه در علوهمت و دون شمردن دنیای ظاهر و پرداختن بامر معنوی

و طاعت ایزد و شفقت بر خلق و مهر در حق بیچارگان و تواضع خورد و کلان و

متانت در مقابل خواجگان سفله و مشورت با دینداران و نزدیکان دورانندیش سخنانی

ارجمند میگوید :

يك نصیحت بشنو از من ، کاندران نبود غرض

چون کنی رای مهمی تجربت از پیش کن

طاعت فرمان ایزد ، شفقت بر خلق او

در همه حال این دو معنی را شعار خویش کن

کار تو دایم تواضع بود با خرد و بزرگ
 منصبت گر بیشتر گشت ، اکنون بیش کن
 آب در حلق ضعیفان از کرم چون نوش ساز
 موی بر اندام خصم از بیم همچون نیش کن
 گر تکبر میکنی با خواجگان سفله کن
 و تواضع میکنی با مردم درویش کن
 چون کسی درد دلی گوید ترا زحوال خویش
 گوش بر درد دل آن عاجز دلریش کن
 مصلحت از لفظ دینداران کامل عقل جوی
 مشورت با رای نزدیکان دوراندیش کن



در برخی از قصاید شاعر استغنائی طبع و بزرگ منشی پیدا است که میکوشد
 قدر مرد را فوق زر و سیم بدارد و بعزت نفس بخواند تاروان و ایمان خود را
 بزر نفرشد :

این همه لاف مزین گرچه ترا سیم و زر است
 که زر و سیم بر اهل خرد مختصر است
 دل مبندار خودی داری بر سیم و زرت
 که زر و سیم جهان همچو جهان درگذر است
 نرگس ار با زر و نکهت شده باشد گو باش
 لاجرم از پی حفظش همه شب در سحر است
 تاج زر بر سر شمع است چرا میگرد
 خود همه گریش از آن شب که آن تاج زر است
 از ترازو و دو کفش تو قیاسی میکن
 کانکه زر دارد زیر ، آنکه ندارد زیر است

فاخته پیرهن کهنه بپوشید از آن
 فارغ از بند و ز دام قفس حیلہ کراست
 باز طاوس گرفتار بدست نا اهل
 بهر آنست که زر بر زیر بال و پر است
 سرو آزاد از آن شد که تهنیدست آمد
 غنچه دلتنگ بدانست که در بند زر است

در ضمن مطالعه اینگونه اشعار اخلاقی از باریکی فکر و لطف مضمون و ابتکار در تشبیه نباید غافل بود و ارزش ادبی يك قصیده از لحاظ فنی همانست .
 پندهای دیگر در دیوان شاعر که اشعارش بیشتر مدیحه سرائیست نایاب نیست
 از آن جمله است پند راجع به احترام پدر و مادر که از وظایف اولیّه هر انسان
 با وجدانست :

کار هر دو جهان شود بنظام	بشنو از من نصیحتی که ترا
بد مکن خاصه با اولی الارحام	بد نخواهی که با شدت هر گز
زایرد ذوالجلال والا کرام	حقّ مادر نگاهدار و بترس
نبود جز همیشه دشمنکام	کانکه با مادر و پدر بد کرد

دور نیست شاعر کوشیده باشد تا موافق آنچه بدیگران پند میدهد خود
 زندگی کند و عمل گردد . مثلاً با وجود مدایح اغراق آمیز که در سرتاسر دیوانش
 هست باز در مورد خود مستقل و صاحب نظر و آزاده منشی می نماید و در برابر دونان
 گردن فرود آورد و چنین گوید :

به نیم پشه رسد کاسه سر نمرود	بدان خدای که برخوان پادشاهی او
از آنچه چرخ بمن داد یا زمن بر بود	که نزد همت من بس تفاوتی نکند
نه آب هستی در باد نخوتم افزود	نه خاک نیستیم ز آتش غرور بکاست
مذلتست تواضع بنزد سفله نمود ...	مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک

مشاعره های جمال الدین با شاعران زمان از آن جمله مجیر بیلقانی در بالا
 مذکور افتاد از جمله قصایدی که خطاب بخاقانی ساخته و او را در ابتدا زم و در

پایان مدح کرده قصیده‌ایست با این مطلع که معروفست :
 کیست که پیغام من بشهرشروان برد يك سخن از من بدان مردسرخندان برد
 در این قصیده شاعر عراق را ستایش کرده و گفته :
 هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوت ناطقه مدد از ایشان برد
 سپس سخن را بمدح خاقانی کشانده و او را بدینگونه ستوده است :

اینهمه خود طیبست است ، بالله اگر مثل تو

چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد
 نتایج فکر تو ، زینت گلشن دهد
 معانی فکر تو زیور بستان برد
 فلك ز الفاظ تو ، زیور عالم دهد

خود از اشعار تو حجّت و برهان برد
 جمال‌الدین غیر از سخنوری و بصیرت در حکمت و ریاضی در صنعت زرگری
 و نقاشی هم ماهر بوده است :

از فیوض وجود جمال‌الدین غیر از دیوان اشعاریکی نیز فرزند او کمال‌الدین
 است که از گویندگان بود و ذکر او بیاید. وفات جمال‌الدین را ۵۸۸ هـ . ق نوشته‌اند
ابوالفرج رونی - ابوالفرج رونی، از نامیان شعرای دوره سلجوقی است .
 انتسابش بدر بارغزنوی بود و ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۹۲ هـ . ق) و پسرش مسعود بن
 ابراهیم (۴۹۲-۵۰۸ هـ . ق) پانزدهمین و شانزدهمین شاهان غزنوی را مدح گفت .
 بعضی اصل او را از قصبه رونه از توابع لاهور هندوستان و برخی از رونه
 ولایت نیشابور دانسته‌اند . در هر صورت زادگاه و رشد شهرت او لاهور هندوستان
 است .

با مسعود سعد معاصر بود و ممدوحان او را مدح کرد . قریحه‌ی لطیف داشت
 و سخن شناس و قصیده‌پرداز توانایی بود و با شعرای زمان خود مشاعره و مرابطه
 میکرد و سخن پردازان بزرگ عصر مانند انوری و مسعود سعد وی را ستوده‌اند .
 انوری در ضمن قصیده‌ای گفت :

درمناات خیل اقبال چو شعر بوالفرج وز عذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی
مسعود سعد در تعریف و تمجید او چنین گفت :

خاطر خواجه بوالفرج بدرست گوهر و نثر را کان گشت
ذهن باریک بین و دوراندیش سخن او بدید و حیران گشت
مدایح رونی بسبک معهود غالباً با تغزل آغاز میشود نظیر مدیحه زیرین که
بسبک منوچهری و در ستایش سیف الدوله محمود بن ابراهیم غرنوی که در آن ایام
از طرف پدر حکومت هندوستان داشت (و او همانست که مسعود سعد هم او را
ستایش کرده) :

نوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را ایام جوانی است زمین را و زمان را
هرسال درین فصل بر آرد فلک از خاک چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
گر شاخ توان بود ز بی برگی و بی برگ از برگ نوا داد قضا شاخ نوان را
بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ چونان که ستاره گذرد کاهکشان را
آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
در تغزل زیرین که مقدمه مدح منصور است (که گویا مراد منصور شاه پسر
بهرام شاه غزنوی باشد) لطف قریحه و قدرت توصیف جلوه گر است :

جشن فرخنده فروردین است روز بازار گل و نسرين است
آب چون آتش عود افروز است باد چون خاک عبیر آکین است
باغ پیراسته گلزار بهشت گلبن آراسته حورالعین است
برج ثور است مگر شاخ سمن که گلشن را شبه پروین است
در دبستان ز فروغ لاله گویی آتشکده برزین است
بیشه ارسبزه و ازجوی و درخت چون زمین کلی غزنین است
آب چین یافته در حوض از باد همچو پر کار حریر چین است

در قصاید رونی اشارات تاریخی هم توان یافت که از کارزار غزنویان بحث
میکند نظیر این قصیده :

سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم

که در مدح سلطان ابراهیم بن مسعود است نیز قصیده مطلع :
 شاد باش ای مطاع فتنه نشان ای ز امن تو خفته فتنه نشان
 این شاعر هم مانند هوشمندان دیگر از این جهان آفت خیز غم انگیز خاطری
 آزرده داشته و هنرمندان و جوانمردان را ناکام میدیده است :

گردون ز برای هر خردمند صد شربت جان گزرا در آمیخت
 گیتی ز برای هر جوانمرد هر زهر که داشت در قدح ریخت
 از بهر هنر در این زمانه هر فتنه که صعبت بر انگیخت
 جز آب دو دیده می نشوید خالی که زمانه بر رخم ریخت
 بر اهل هنر جفا کند چرخ نتوان ز جفای چرخ بگریخت

دیوان رونی که چاپ شده حدود چهار هزار و اندی بیت دارد . با شاعران
 زمان خود ارتباط داشت و مورد توجه بود و با مسعود سعد روابط دوستی پیدا کرد
 و هردو شاعر در باره هم شعرها سرودند از آن جمله قطعه‌یی است که رونی در باب
 خانه نو ساخت مسعود سرود که با این دو بیت آغاز میشود :

بوالفرج را درین بنا که در آن اختلاف سخن فراوان گشت
 سخن چند معجب است که عقل با وقوفش رسید و حیران گشت

و مسعود جوابی با مطلع زیرین فرستاد :

خاطر خواجه بوالفرج بدرست گوهر نظم و نثر را کان گشت

نیز مسعود سعد با اینکه خود استاد بود ، در باب این شاعر ابیات ذیل را

سرود :

ای خواجه بوالفرج نکنی یاد من تا شاد گردد این دل ناشاد من
 دانی که هست بنده آزاد تو هر کس که هست بنده آزاد من
 ماندم بدانکه هستم شاگرد تو شادم بدینکه هستی استاد من
 ماناله آگهی تو که باران اشک ازین همی بشوید بنیاد من . . .

وفات رونی در اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم اتفاق افتاد .

سید حسن غزنوی - اشرف الدین سید حسن بن محمد ناصر علوی غزنوی ملقب

به اشرف ازواعظان معروف زمان خود بود و هزاران مردم باستماع و عظ او حاضر میشدند طبع عالی شاعرانه داشت و غالباً بهرام شاه بن مسعود نوزدهمین شاه غزنوی (۵۴۷-۵۱۲ ه. ق) و فتوحات او را بیان کرده است. گویا بواسطه نقوز و شهرتی که داشت، طرف بغض و حسد سلطان واقع و ناچار از مسافرت شد و سفر حج اختیار کرد و در بازگشت در بغداد مورد الطاف غیاث الدین مسعود بن محمد چهارمین شاه از سلجوقیان عراق (۵۲۷-۵۴۷ ه. ق) گردید.

دیوان اشعارسید حسن بقول مجمع الفصحاء پنجهزار بیت دارد. وفاتش در ۵۵۶ ه. ق اتفاق افتاد و محل وفات و مدفنش بقول دولتشاه قریه آزادوار از ولایت جوین است. از قصاید مدحیه او یکی آنست که این نیت از آن در راحة الصدور آمد:

ای خورده آسمان بیسارت یمین وی برده آرزو زمینت بسی یسار
و مطلع آن اینست:

اکنونکه تروتازه بخندید نوبهار ما و سماع و باده رنگین وزلف یار
و مدیحه دیگر است در حق سنجر که ابیات ذیل از آنست:

جهان را شاه قرخ پی چنین باید، چنین باید
که خلق عالمی در سایه عدلش بیاساید

خجسته رای او از ملک راه فتنه بر بندد

مبارک روی او از خلق کار بسته بگشاید

چو دریا طبع او رادی کند اما غنی ماند

چو گردون کار او گردش بود اما نفرساید

گاهی بر صفحه اقبال نقش خویش بنگارد

گاهی ز آئینه انصاف رنگ ظلم بزداید

ولی را گر عطا باید، عدور اگر خطا افتد

خدا و خلق داند کاین بیخشد و آن بیخشاید

این قطعه تغزلی است از مدیحه‌ای بنام بهرام شاه غزنوی:

هفته دیگر بسی ابر مروارید بار آورد شاخ شکوفه عقد مروارید بار

گاه باد از عارض گلبن برانگیزد نسیم
 باد میسوزد بخورو، ابر میریزد کلاب
 چرخ میگوید نوید و باغ میبارد نثار
 گلبنان هر صبحدم چون بلبلان خندند خون
 گاه ابر از طرّه شمشاد بنشانند غبار
 بلبلان هر نیمه شب چون بیدلان گویند زار

سوزنی سمرقندی - محمد بن علی سوزنی که بدعوی خویش نسبتش بسلمان فارسی میرسد، در شهر نسف یا نخشب جوار جیحون تولّد یافت. پدرش مسعود نام داشته این شاعر در بخارا تحصیل کرد. سوزنی از شاعران معروف قرن ششم و در ردیف گویندگان دیگر ماوراءالنهر و خراسان مانند رشیدی سمرقندی و مختاری غزنوی و رضی الدین نیشابوری و عمیق بخارائی و شمس طبسی از مداحان ملوک خانیه یا افراسیابیه آن سامان و نیز ستایشگر بزرگان و وزیران آنجا و خانواده های بزرگ مانند خاندان آل برهان بود.

شعر سوزنی سرتاسر بصفّت سادگی و روانی متّصف است. از خصایص سوزنی هزل است و همانطور که در جوانی از زندگی ناشایست خودداری نکرد و در ابیاتی مانند اینها بیان حال نمود:

مرا نماند روزی هوای دامنگیر
 که بیگناه بر آید سراز گریبانم
 بیک صغیره مرا رهنمای شیطان بود
 بصد کبیره کنون رهنمای شیطان

در سخن نیز مانند عمل بسا از حدود عقّت بیرون رفت. ولی از لحاظ فنّ شاعری مهارت نشان داد، اشعاری مانند ابیات زیرین گواهی میدهد که عیش و نوش این جهان او را خوشبخت نکرد و غبار غم را از صفحه دلش نسترد:

درین جهان که سرای غمست و تاسه و قاب
 چو کاسه بر سر آسیم و تیره دل چو سراب
 خراب عالم و ما جغدوار ازین نه عجب
 عجب از آنکه نمانند جغد را بخراب
 بخواب غفلت عجب خفتیم و خورده شربت جهل
 که تا شدیم ز بیداد فتنه بی خور و خواب

بحرص خواسته ورزیم تا شود بر ما
 و بال خواسته چونانکه موی بر سنجاب
 عقاب طاعت ما باز مانده از پرواز
 شدیم صید معاصی چو کبک صید عقاب
 در نتیجه اینگونه تنبّه شاعر درضمن اشعارش گاهی ما را بکسب هنر دعوت
 میکند و میگوید:

اندر جهان چو بی‌هنری عیب و عار نیست
 با فخر و با هنر زی و بی‌عیب و عار باش
 فخر از هنر نمای و باهل هنر گرای
 وز عیب و عار بی‌هنری برکنار باش
 وفات سوزنی را ۵۶۹ هـ. ق نوشته‌اند.

عبدالواسع جبلی - عبدالواسع جبلی از غر جستان بود و بهمین جهت او را
 جبلی نامیده‌اند. قصاید و غزلیات ساخته و بیشتر از معانی بصنایع و بدایع لطیفه
 پرداخته است. وی ذوبلاغتین بود و اشعار ملمع نیز خوب میگفت. مهارت او
 در سخن عرب پیداست در پختگی شعر او شکی نیست و در واقع سبکی را ابداع
 کرده است.

طغرل‌تکین محمد را که در ۴۹۰ هـ. ق بخوارزم استیلا جست با سلطان سنجر
 سلجوقی و بهرامشاه غزنوی مدح کرد. وفات او را ۵۵۵ هـ. ق نوشته‌اند در هر صورت
 بفعوای فصاید خود او بسال ۵۴۴ هـ. ق زنده بوده.

عبدالواسع نیز مانند همکاران و همشعاران خود که نظر دقیق و قلب رقیق
 دارند و ستمکاریها و کوتاه‌نظریهای بشر آنان را سخت میآزارد از خیانت ابنای
 زمان و عزت ابلهان و خواری دانشمندان و خودپسندی کوتاه‌نظران بدینگونه
 نوان و نالانست:

منسوخ شد مرّوت و معدوم شد وفا
 وز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
 شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه
 شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا

گشته است بازگونه همه رسمهای خلق
هر عاقلی به زاویه‌ی مانده ممتحن
با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه
هر گز بسوی کبر نتابد همی عنان
با اینهمه که کبر نکوهیده عادت‌یست
آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز:
زین عالم نبره و گردون بی وفا
هر فاضلی بداهیه‌ی گشته مبتلا
آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا
هر کایت نخست بخواند زهل آتی
آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
از دشمنان خصومت و، ازدوستان ریا!

ابیات زیرین از قصیده‌ی است در وصف ابر که رهبران فنّ قصیده‌سرایى از
فرّخی و منوچهری باینطرف، در این موضوع هنرنمایی کرده‌اند:

چه جرم است آن بر آورده سر از دریای موج افکن
بکوه اندر دمان آتش، بیجر اندر کشان دامن
رخ گردون ز لون او، بعنبر گشته آلوده
دل هامون ز اشک او، بگوهر گشته آبتن
گهی از صنع او، گردد نهفته شاخ در لؤلؤ
گهی از سعی او، گردد سرشته خاک با لادن
بنالد سخت بیعلت، بجوشد تند بیکینه
بمخندد گرم بیشادی، بگریسد زار بیشیون
زمین آرای و گردون‌سای و دود اندام و آتش دل
شبه دیدار و گوهر بار و مینا پوش و دیبا تن
ز لاله راغ را دارد پر از بیجاده گون رایت
ز سبزه باغ را دارد بر از پیروزه گون جوشن
گهی با سحر همخانه، گهی با باد هم پیشه
گهی با کوه همزانو، گهی با چرخ هم برزن
بشویسد چهرهٔ نسرين، بتابد طرهٔ سنبل
ببندد دیدهٔ نرگس، بدرد جامهٔ سوسن

چو روی مردم ظالم ، جهان از جسم او تیره
چو رای خسرو عادل . زمین از چشم او روشن



مختاری غزنوی - سراج‌الدین ابو عمر عثمان بن محمد مختاری غزنوی

نیز از قصیده‌گویان قرن ششم بشماراست بدربار ارسلان شاه بن کرمانشاه (۴۹۴-۵۳۶ ه. ق) صاحب کرمان و سلطان ابراهیم بن مسعود (۴۵۱-۴۸۱ ه. ق) و مسعود بن ابراهیم ۴۹۲-۵۰۸ ه. ق از سلاطین غزنوی انتساب داشت و آنان را مدح میکرد. غیر از قصیده در اقسام دیگر شعر هم دست داشت و ترجیع‌بندهای خوب میساخت. گذشته از دیوان اشعار یک مثنوی داستانی نیز بنام **شهریار نامه** بدو منسوبست و در آن اقتفاء باستاد فردوسی کرده و در نظم آن سه سال رنج برده و نام مسعود ابراهیم را آورده و گفته:

سه سال اندرین رنج برداشتم سخن آنچه بد هیچ نگذاشتم
گل باغ و بستان محمود شاه جهانجوی بخشنده مسعودشاه

وفات مختاری در غزنه گویا بسال ۵۴۴ ه. ق یا ۵۵۴ ه. ق اتفاق افتاده است
قصاید مختاری معمولاً متین و شیوا و موزون و متناسب است و نشان میدهد
که شاعر با قریحه نقاد و خاطر وقاد کلمات و ترکیبات را نیک سنجیده و در سبک
خراسانی دست داشته است. ابیاتی از قصیده‌هایی که در مدح مسعود سعد سروده
شاهد این دعوی تواند بود:

بر اهل سخن تنگ‌گشت میدان وز جای بشد طبع هر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر از عجز چو مسحور گشت و حیران
خاطر نبرد پی همی بمعنی فکرت بکشد سر همی ز فرمان
چون جزو بکل باز شد معانی زی خاطر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن پروران مجلس سر دفتر خوان گستران میدان
آن چرخ که هر صبحدم بر آرد خورشید کمال از زه گریبان
تیر از قلم تیر قامت او در فخر سر افراز تر ز کیوان
ابر هنرش ناپدید گوشه بحر سخنش ناپدید پایان

در باغ بهار ثنائى خسرو شعرش گل و طبعش هزار دستان
با اينکه سيمای ظاهر شعر مختارى چنانکه از مثال فوق پيداىست فرقى اساسى
از شاعران قصيده سراى عصر نشان نميدهد ، باز در لحن و آهنگ و بعضى مضامين
مانند تشبيه شاعر به چرخ و ظهور او و اثر قرينه او به خورشيد و نظاير آن كمى
تازگى و تصرف پيداىست و ميتوان او را داراى سبك شناخت که بشاعران نامى نظير
مسعود سعد و معزى و ارزقى و عبدالواسع جبلى نظر داشته است .

مختارى در وصف طبيعت و تشبيهات فنى و لطف قياس نيز اشعارى ساخته
و هنر نمايى کرده است از آن جمله در يکى از قصايدش اين ابياى لطيف آمده :

شاخ مرصع شد از جواهر الوان	شاخ تل يا قوت شد ز لاله نعمان
ابر گهرهاى گل بسفت همانا	خورده الماس گشت قطره باران
حوض ز نيلوفر و چمن ز گل سرخ	کوه نشابور گشت و کان بدخشان
بود گل ناشکفته بر صفت دل	باز چو بشکفت گشت بر صفت جان
آهو از بسکه بر رياحين غلتيد	سبزه و سنبل چردهم از کتف و ران
باغ چوميدان آبگينه شد از خويد	برگ شکوفه ز باد تخت سليمان
انجيل آغاز کرد بلبل بر گل	چون ز بنفشه بديد حالت رهبان
شب همه کبک زعفران چرد از کوه	روز همه روز از آن بگردهم خندان
چون شهبى داشت مرغزار بدر بار	لاله بر اطراف او برست چومر جان
گويى در پيش آفتاب نهدند	آينه سايبهاى برگ درختان

در اين وصف نيز تشبيهات و لطيفه هاى نادرى نظير مضمون بيت اخير بکار
رفته است که نسبت بمعمول تازگى دارد و شايد از ابتکارات خود شاعر باشد .
چنانکه گفتيم مختارى مثنوى معروفى دارد بنام شهر يار نامه که بنا به درخواست
سلطان مسعود بن ابراهيم بنظم کشيده است .

عمق بخاراى - شهاب الدين عمق بخاراى در اواسط قرن پنجم حوالى
چهاصد و چهل تولد يافت در بلاد ماوراءالنهر شهرت داشت در مدح ابوالحسن شمس
الملك نصر از ملوك افراسيايه يا ايلك خانيان (۴۶۰-۴۷۲ هـ . ق) قصايد ساخت و

مخصوصاً بدر بار خضر خان از شاهان همان سلسله تقریب پیدا کرد و لقب امیر الشعرائی یافت. شاعر معروف دیگر این قرن یعنی رشیدی سمرقندی نیز همراه با عمیق ملتزم در بار خضر خان و در خدمت سنی زینب زوجه آن سلطان میگذرانید. رشیدی را با عمیق کدورتی پیدا شد و یکدیگر را هجو کردند. رشیدی مداح افراسیابیان بود و در صنایع شعری دست داشت و در آن تألیفات کرده است. عمیق عمر طویل داشت و در حدود ۵۲۴ ه. ق دچار ضعف پیری شد، چنانکه در آن سال سلطان سنجر بواسطه فوف دختر خود او را برای سوگواری و مرثیه گفتن احضار کرد و او از ضعف پیری رفتن نتوانست. در نمودن ضعف خود این ابیات را که در صنعت اغراق و تشبیه مشروط و نازک کاری و بحث مکرر از مور و موی نظیرش در اشعار کم است شعرا بسرود:

اگر موری سخن گوید، وگر مویی روان دارد

من آن مور سخن گویم، من آن مویم که جان دارد

اگر مر آب و آتش را مکان ممکن بود مویی

من آن مویم که هم طوفان و دوزخ در میان دارد

اگر با مور و با مویی شب و روزی شوم همره

نه مور از من خبر یابد، نه موی از من نشان دارد

بچشم مور درکنجم، ز بس زاری و بس سستی

اگر خواهد مر اموری بدو اندر نهان دارد

از اشعار خوب عمیق قصیده ایست که در مدح ابوالحسن شمس الملک نصر

ساخته که ابیات ذیل از آنست:

کار دی بهشت کرد جهان را بهشت وار

خیز ای بت بهشتی آن جام می بیار

فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار

نقش خورنق است همه باغ و بوستان

و آن چون نگار خانه ماننی پر از نگار

وین چون بهار خانه چین پر ز نقش چین

وین پرده موشح گلهای کامگار

آن افسر مرصع شاخ سمن نگر

و آن چون بساط خلد، پر از عنبرین نثار

این چون عذار حور، پر از گوهری سرشک

کلبن عروس و ار بیاراست خویشتم و ابرش مشاطه‌وار همی شوید از غبار
 آن لاله بین نهفته در او آب چشم گویی که جامهای عقیقت پر عفار
 گمنام لعبتان بهشتی شدند باز آراسته بدر و گوهر گوش و گوشوار
 این چند بیت قدرت و صف و صنعت ترکیب کلمات موزون و هنر تشبیهات
 لطیف را چنانکه فن قصیده‌سرایان در آن زمان اقتضاء میکرد بخوبی نمودار میسازد.
 بطور کلی این شاعر شعر شیرین و روان و گاهی پرسوز سروده و قطعات مؤثر از او
 باقیست. از شعرای معاصر او انوری وی را استاد سخن نامیده و رشید و طواط بقول
 او استشهد کرده است. در صحبت از عمیق نباید فراموش کرد که وی در شعر مویه
 و مرثیه استاد بود و این طرز را بکمال مهارت بکار برد. برای نمونه دوبیت ذیل
 از آنچه بمناسبت مرگ دختر سلطان سنجر ساخته است نقل میشود:

هنگام آنکه گل دمدار صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شدنهان
 هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر بی آب ماند نرگس آن تازم ارغوان
 و فات عمیق را بسال پانصد و چهل و سه نوشته‌اند.

گویند همان آذربایجان

آذربایجان در قدیم شامل قطعه‌یی بزرگتر از اینکه هست بود و در حدود
 سه هزار سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ما در آنجا تشکیل یافت.
 زبان مادی نوعی زبان ایرانی و نژاد مادیها نیز ایرانی بود. آذربایجان از مراکز
 عادات و رسوم و دین ایرانی شمرده میشود. بحکم اخبار فراوان اسلامی و ایرانی
 که خاورشناس امریکائی (جکسن) ^۱ آنها را جمع و تألیف کرده زرتشت پیامبر
 قدیم ایران هم در آذربایجان بدنیا آمد. آذربایجان همواره پاسبان و نگهبان
 ایران بوده و در حملات یونان و روم و عرب و مغول و ترک و هم در اعصار اخیر
 سینه خود را برای نگهداری کشور سپر ساخته است. در تاخت و تاز اسکندر یعنی
 قرن چهارم پیش از میلاد شهر بان آذربایجان (که بتلفظ فارسی آن زمان خشترپاون
 و بتلفظ یونانیان (ساتراپا) گفته میشد) آتریاتی یا بتلفظ امروز آذرباد یاد آذربد نام

داشت. چنانکه میدانیم آذرباد یا نکهبان و سرپرست آتش در حقیقت يك عنوان دینی زرتشتی و يك نام ایرانیست. اسکندر این شخص را از لیاقتی که داشت در حکومت خود باقی گذاشت و در واقع آذربایجان استقلال خود را نسبت به بیگانه حفظ کرد.

و از آن زمان آن قطعه آذربایگان یعنی منسوب بآزربد یا محل آذربد نام گرفت (در تواریخ قدیم مانند تواریخ ارمنی این کلمه آذربایگان ضبط شده است). شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه قدیمی است^۱

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود در قرن اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت‌های مهم ملی ایرانی از نهضت خرمیدینان تا نهضت صفویان از آنجا سر زد بلکه دانشمندان و بزرگانی در عالم اسلامی و ادبیات ایرانی از آن سرزمین ظهور کردند. اندکی از تسلط عرب نگذشته حرکت استقلال خواهی و ظهور حکومت‌های محلی از آنجا سر زد و ادامه یافت تا قرن چهارم حکومت‌های نظیر سالاریان و کنگریان بوجود آمدند. بخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهم رسانیدند و در تمام هزار سال دوره اسلامی نویسندگان و شاعران آذربایجان بفارسی سرودند و بفارسی نوشتند و اینک از نامیان آنان که در دو قرن مورد بحث ما سخن آرایبی کرده‌اند یعنی **ابوالعلاء گنجوی و خاقانی و مجیر بیلقانی و فلکی شیروانی و نظامی دراینموقع** نام برده میشود. در مطالعه اشعار این بزرگان دیده میشود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته‌اند و لغتها و ترکیباتی بکار برده‌اند که در شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد و چنین مینمایاند که شیوه آنان شیوه فارسی بومی است.

پیش از این دوره که در این فصل موضوع بحث است نیز حکما و دانشمندان و شاعران دیگر مانند **ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان** (متوفی در ۵۰۲ ه.ق) از شاگردان معروف

۱- آذربادگان = محل پایدن آتش که آذربایگان و آذربایجان شده است چنانکه جرفادجان در قدیم گربادگان یعنی (پادگان کوه) و گلپایگان تحول یافته پس ضبط آذربادگان که فردوسی بحکم رعایت وزن آورده همان آذربادگان از مصدر پایدن است نه از آبادی!

ابوعلی سینا و از حکیمان نامی ایران و محمد بن عبدالله خطیب تبریزی (متوفی ۵۰۲ هـ.ق) و قطر ان شاعر که شرح حال او گذشت و نظایر آنان در آسمان علم و ادب آذربایجان طلوع کرده بودند و بعد از این دوره هم دانشمندان و گویندگانی مانند : شیخ محمود شبستری و امثال او ظهور کردند که ذکر آنان در این کتاب بیاید. غیر از آنکه در این کتاب مذکور افتاد شاید صدها سخنور و سخنسرای دیگر از آذربایجان توان نامید.

خاقانی شیروانی - افضل الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده سرایان درجه اول ایرانست که در حدود سال ۵۲۰ هـ.ق در شیروان تولد یافت. در باب نام خود که بدیل باشد در قطعه‌ای گوید :

بدل من آدمم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
گویا نخست حقایقی لقب داشت سپس بمناسبت انتساب به خاقان اکبر فخر-
الدین منوچهر بن فریدون شیروانشاه خاقانی تخلص یافت . منوچهر معاصر بود با
سی و یکمین خلیفه عباسی المقتدی بالله (۵۳۰-۵۵۵ هـ.ق) اولین تقرّب خاقانی بدستیاری
ابوالعلاء گنجوی حصول یافت چنانکه ابوالعلاء خود گوید :

چو شاعر شدی بردمت نزد خاقان بخاقانیت من لقب بر نهادم
نام پدرش علی بوده و شغل درودگری یا نجاری داشته است چنانکه در قصیده‌ای
که در مرثیه امام ناصرالدین ابراهیم با مطلع زیر:
نثار اشک من هر شب شکر ریز بست پنهانی
که همت را ز ناشویست از زانو و پیشانی
ساخته سخن را بمدح خویشان کشانده و گفته است:

بخوان متنی آرای بی برهیمی پدید آمد
ز پشت آزر صنعت علی نجار شروانی
و باز در قصیده دیگر که با تجدید مطلع در ستایش پدر سرود گفته است:
شیخ مهندس لقب پیر دروگر علی کازر و اقلید سند عاجز برهان او
نیز در تحفة العراقرین آورده است :

از سوی پدر دروگرم دان استاد سخن تراش دوران

محل تولد استاد شهرشروان از نواحی آذربایجان است چنانکه در قصیده معروف شکوائی با مطلع :

قلم بخت من شکسته سراسر است موی بر سر زطالع هنراست
چنین نوشته :

عیب شیروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابدش شراست
عیب شهری چرا کنی بدوحرف کاؤل شرع و آخر بشر است

مادر خاقانی از خانواده‌های عیسوی آن سامان بود و مذهب عیسوی نسطوری داشت سپس اسلام آورد چنانکه در تحفه‌العراقین آمده است :

کارم ز مزاج بد نرستی گرنه دعوات مادرستی
نسطوری و موبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش
پس کرده‌گزین بعقل والهام برکیش کشیش دین اسلام

تولد شاعر را برخی سال ۵۲۰ ه. ق نوشته‌اند .

شاعر در کار معیشت تنگدستی داشت و اوایل بر سفره پدر و پس از مرگ او که نابهنگام وقوع یافت بمعونه مادر که از راه پیشه طبّاحی و جولا هگی و سعی و کوشش میزیست محتاج بود. در این معنی در (تحفه) گوید :

از برّ خـ لایقم سبکبار بر مایده علی نجار
و در اشاره بمادر گوید :

هستم ز پی غذای جان در طبّاخ نسب زسوی مادر
و در قطعه مؤثری که بیاد نوازشهای مادر خطاب بخود سروده چنین گفته :
ای ریزه روزی تو بوده از ریزش آسمان مادر
خو کرده به تنگنای شیروان با تنگی آب و نان مادر
زیر صلف کسی نرفته جز آن خدای و آن مادر
افسرده چو سایه و نشسته در سایه دو کدان مادر
ای باز سپید چند باشی محبوس بآشیان مادر
شرمت ناید که چون کبوتر روزی خوری از دهان مادر

تا کى چومسيح برتوبينند از بى پدرى نشان مادر
 شاعر نه تنها روزى فراخ نداشت ، بلکه در تنگناى شروان دلى شاد نصيبش
 نبود و از وجود دوستان مونس نيز محروم بود و در قصيده بمطلع :

کارمن بالا نميگيرد در اين شيب بلا در مضيق حادثاتم بسته بند عنا
 از اين حال چنين ياد ميکند :

با که گيرم انس کز اهل وفا بى روزيم

روزي من نيست يا خود نيست در عالم وفا

در همه شروان مرا حاصل نيامد نيم دوست

دوست خود ناممکنست اى کاش بودى آشنا

مرتبى و سرپرست عمده خاقانى عم او کافى الدين عمر بن عثمان بود که در پزشکی
 و فلسفه دست داشت و او را بادانش و ادب پرورش داد و شاعر در موارد چند از وی و
 مهربانیهای وی یاد میکند و از آن جمله در تحفه گوید :

من فايده جوى و او مفيدم عم بوده مدرس و معيدم

گذشته از عم و ناچار دانشمندان ديگر که خاقانى نزد آنان کسب دانش و
 فرهنگ نمود ، از شاعران زمان ابوالعلاء گنجوى نيز او را سمت استادى داشت و
 دختر خود را باو بزنى داد و چنانکه گذشت او را بدير بار شروانشاه برد ، گرچه بعد
 ميان استاد و شاگرد بهم خورد و بهجو همدیگر پرداختند .

نظام الدين محمود ابوالعلاء گنجوى از شاعران و قصيده گويان بنام آذربايجان
 است و از اشعار چند ويك قصيده که از و مانده پى به سخنسرايى او توان برد خود او
 هم بفضل خویش بالیده و گفته است :

بچون منى که ز اقران خود سبق بردم گراهل گنججه تفاخر کنند هست اوا
 و در مطلع همین قصيده گفته :

ضميرم ابر و سخن گوهرست و دل دريا

زبان منادى و دل گوهر و زمانه بها

بهر دیاری گفتار من غریب و شریف

بهر بلادی اشعار من روان و روا
تولد ابوالعلاء را حوالی سال ۵۰۰ ه. ق و وفاتش را بسال ۵۵۴ ه. ق نوشته‌اند.
باین مقدمات و بشهادت اشعار خود او عجب نیست خاقانی را مردی فاضل و
دانشمند بدانیم چنانکه معاصرانش بتقدّم او در فضل و ادب اعتراف کرده‌اند رشید
وطواط گوید:

افضل‌الدین بوالفضایل بحر فضل فیلسوف دین فزای کفرگاه
بدون تردید وی در فنون ادب و فلسفه و علوم دینی و آداب قرآن آزموده و
توانا بوده‌است و این حقیقت از سخنان خود او نیز پیداست.

زندگی شاعر ما بطور کلی توأم با کامیابی و سرور نبوده در جوانی گرفتار
تنگدستی و در تمام نوره زندگانی از نداشتن دوستان قلبی که هنگام غم و اندوه
یار شاعر باشند اندوهگین بود در عهد صباوت از وجود پدر و در بیست و پنجسالگی
از سرپرستی و نوازش عم خود محروم شد و در سال ۵۷۱ ه. ق پسر بیست ساله او
رشیدالدین این جهان را بدرود گفت و داغ در دل پدر نهاد که در آن اندوه این چنین
مویه میکند:

دریغ می‌وه عمرم رشید کز سر پای

به بیست سال بر آمد بیک نفس بگذشت

مرا ذخیره همین یک رشید بود از عمر

نتیجه شب روزی که در هوس بگذشت

سپس غم مرگ همسر بدردها و غمهای دیگر او افزوده گشت چنانکه گوید:

پسر داشتم چون بلند آفتابی ز ناگه بتاری مفاکش سپردم

بدرد پسر مادرش چون فرود شد بخاک آن تن دردناکش سپردم

یکی بکر چون دختر نعش بودم بروشدلی چوق سماکش سپردم

بماندم من و ماند عبدالمجیدی ودیعت بیزدان پاکش سپردم

گذشته از اینها شاعر بواسطه آزادی طبع و خودداری از خدمت کورانه و

عاجزانه ديوانى و ميل بمسافرت و رغبت بديدن اطراف جهان و اوصاف مردمان و مدح اميران ديگر و بدتر از اينها بحكم سعادت حاسدان خشم ممدوحان خود يعنى خاقان اكبر منوچهر و پسر او خاقان كبير ابوالمظفر اخستان را نسبت بخود جلب كرد حتى چند سال پس از بازگشت در باب گردن پيچيدن شاعر از خدمت سلطانى و آزاده روانى او در منظومه شيوايى كه جزو غزليات وى بطبع درآمده است اين بيت را ميخوانيم :

گفتى: نكنى خدمت سلطان، نكنم نى يك لحظه فراغت بدو عالم نفر وشم
ميل بمسافرت و شكايست از شروان درموارد متعدد از سخنش محسوس است ،
بخصوص شوقى براى زيارت مگه و خراسان داشته است و گويا ممانعتى بعمل ميآمده
چنانكه خودگويد :

چه سبب سوي خراسان شدنم نگذارند ؟!

عندلبيم بگلستان شدنم نگذارند !

سرانجام اجازه سفرى گرفته تا ديارى رفت و در آنجا باو بدگذشت و گويا بحكم فتنه تركان غز كه در خراسان روى داده بود و هم ممانعت والى رى مجبور بيازگشت شد . خود در قصيده شكايست از رى در اين باب آورده است :

چون نيست رخصه سوي خراسان شدن مرا

هم باز پس شوم نكشم من بسلاى رى

گر باز رفتنم سوي تبريز اجازت است

شكرانه گويم از طرف پادشاه رى

نيز در قطعه اى گويد :

من به رى عزم خراسان داشتم ز آنكه جان بود آرزومندش مرا

والى رى بند بر عزم نهاد نيك دامن گير شد بندش مرا

بحكم قرائن در زمان اخستان بن منوچهر در حدود سال ۵۷۰ هـ.ق. بزندان افتاد و در آن اوان پنجاه سال داشت، چنانكه در ضمن قصيده مؤثر شكايست آميز خود كه مطلع آن اينست :

فلک کژ روترست از خَطّ ترسا
چنین گوید :

مرا از بعد پنجه سال اسلام
نزیبید چون صلیبی بند برپا.
بیشتر شکایت او در زندگی از حسد مردمان و نشناخته شدن قدر و ارزش
شاعر است. او را در همه عمر همتی بلند زنده میداشت، ولی مقامش بس کمتر از همتش
بود و ازین تضاد رنج میکشیده، چنانکه ازین قطعه پیداست :

نه همت من بیایه راضی است
نه پایه سزای همتم هست
یارب چو ز همت و ز پایه
نگشاید کار و نگذرد دست
یا پایه چو همتم بر افراز
یا همت من چو پایه کن پست.

خاقانی گذشته از مسافرت تا «ری» در حدود سال ۵۵۱ ه. ق بزیرات مگه
معظمه نایل آمد و در این سفر قصیده‌یی شیوا که نماینده سبک او هم هست در
وصف بیت الحرام ساخت که مطلع آن این است:

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش
کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش.
گفته‌اند : این قصیده را که با تجدید مطلع صدونه بیت است خواص مگه
باب زر نوشتند :

در ضمن قصیده از جمال‌الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل که مگه را تعمیر
کرده بود یاد کرده و گوید :

شکر جمال‌گوی که معمار کعبه اوست
یارب چو کعبه دار عزیز و معمرش
همین جمال‌الدین او را در بازگشت از مگه به بغداد که در سال ۵۵۲ ه. ق اتفاق
افتاد و در این سال سلطان محمد سلجوقی بغداد را محاصره کرده بود و خلیفه عباسی المقتدی
بالله گرم مدافعه از شهر بود بحضور خلیفه او را معرفی کرد و خلیفه او را معزز داشت و
شغل دبیری فرمود، ولی او که از بغداد و بغدادیان رنجیده خاطر بود نپذیرفت و بمیهن
خود بازگشت. در این مسافرت و مسافرت دومی که باز بمکه نمود سبک زندگی و
رفتار تازیان و مشاهدت آثار خرابه ایران باستان در سواحل دجله فکر شاعر را
سخت آزرده ساخت و آنگاه بود که قصیده معروف مداین را بسرود. بطور خلاصه

توان گفت خاقانی یک زندگانی بی آرام و پیررنج دشواری داشت و جهان بمرام او نمی ساخت و او را که پیروی از مسلک دینی و اخلاقی میکرد و وفا و راستی از مردم میخواست روزگار آسایش و فراغت خاطر رو نمی آورد.

وفات خاقانی در حدود ۵۹۵ هـ. ق در تبریز اتفاق افتاد و در آنجا در مقبره الشعرا که در شمال شهر در کوی سرخاب واقع بود مدفون گردید.

سبک و افکار - خاقانی چنانکه گفتیم، از قصیده گوینان درجه اول ایران است و وجود او و نظامی و امثال آنان مینمایاند که گلهای ادب در هر قسمتی از سرزمین ایران خواه خراسان و خواه آذربایجان بخوبی رشد میکنند و سبز و تر میگردند و شکوفه و گل میدهد. قسمت اعظم اشعار خاقانی مرکب از قصاید مفصل معضل اوست که در مدح شروانشاهان و شاهان دیگر مانند اتسز خوارزمشاه و غیاث الدین محمد و رکن الدین ارسلان بن طغرل از سلجوقیان و قزل ارسلان عثمان ایلدگز از اتابکان آذربایجان همچنین در مدح بزرگان و وزیران و دانشمندان سروده است و قصایدی در مسائل دینی و اخلاقی و مر بوط به وصف سفر و رثاء و مو عظمت و تأثیرات گوناگون ساخته شعر خاقانی استوار و محکم و از حیث لفظ و معنی غیر عادی و عالی و لطیف است. از مزیت‌های اساسی سخن ادبی یکی آنست که فوق معتاد و معمول باشد، یعنی معنی نغز و دقیق که باندیشه هر کس نرسد در قالب لفظ جامع و فصیحی ادا شود و اکثر سروده‌های شاعر ما این صفت را داراست.

شعر خاقانی میرساند که وی در زبان عربی هم مانند فارسی تبجری داشته و بالفاظ و ترکیبات ادبی زبان آنچنان مسلط بوده که هر معنی را بهر شکل که خواسته بیان نمیکرده و مانند فرمانده لایقی که سر بازان جمله در کف فرمان وی باشند در زبان فرمانروایی داشته است. میان گویندگان کمتر شاعری است که باندازه خاقانی تنوع و وفور قوافی را در اختیار داشته باشد؛ و در ضمن بیان بین استوار از استخدام اقسام و انواع کلمات و ترکیبات نیندیشیده و از آوردن آیات و امثال و اشارات و کنایات نایستاده و از صنایع شعری از تجنیس و ابهام و تشبیه و استعاره و نظایر

آن کوتاه نیامده است . و چیزیکه هست يك صفت تازه نیز بدینها افزوده شده و آن خصوصیتی است که در این ترکیبات و حتی کلمات دیده میشود که شعر خاقانی و هم ولایتی او نظامی را از شعر خراسانی و نقاط دیگر تمییز میبخشد ، یعنی کلمات و ترکیبات و معانی تازه‌یی در آن بکار رفته که یافتن و شمردن آنها شاید کاردشوار نیست ، ولی برای کسی که قوه تشخیص دارد ، در موقع مطالعه و مقایسه محسوس میگردد، و فرق سبک آذربایجان و خراسان و خصایص عبارتی و فنی از این راه ظاهر میشود . خود خاقانی در قصیده‌یی که راجع به عنصری ساخته است ، این خصوصیت را اینگونه بیان میکند :

مرا شیوه خاص تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری .
 در دیوان چاپ جدید تهران، تالی همین قصیده این بیتها را درباره خود میگوید:
 شاعر مفلک منم ، خوان معانی مراست ریزه خور خوان من رودکی و عنصری
 زنده چونفس حکیم ، نام من از تازگی گشته چومال کریم، حرص من از اندکی .
 هم در ابیات زیرین از قصیده‌یی که در آن بنابر مباهات خود و سرزنش بدخواهانست ابتکار خود را متذکر است .

تست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه در جهان ملك سخنرانی مسلم شد مرا
 مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معالی را منم فرمانروا
 شه طغان عقل را نایب منم نعم الوکیل نوعروس فضل را صاحب منم نعم الفتی
 درع حکمت پوشم، بی ترس گویم: «القتال»! خوان فکرت سازم و بی بخل گویم: «الصلا»!
 نکته دوشیزه من حرز روحست از صفا خاطر آستن من ، نور عقلست از صفا
 عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا
 هر کجا نعلی بیندازد براق طبع من آسمان زان تیغ بران سازد از بهرغزا
 من قرین گنج و اینان خاک بیزان حسد من چراغ عقل و آنها روز کوران هوا
 من همی در هندی معنی راست همچون آدم وین خران در چین صورت داست چون مردم گیا
 چون میان کاسه ارزیز دلشان بی فروغ چون دهان کوزه سیماب کفشان کم عطا...
 اگر ماهمین ابیات را با شاعران اقسام دیگر کشور مثلاً خراسانیان بسنجیم، خود

بفرقه‌ايى بر خورد خواهيم كرد. مثلاً: تركيبهاى مانند «شه‌طغان عقل» «درع حكمت» «نكته دوشيزه» «نظامان سحر» «ضربان شعر» «خاك بيزان حسد» «روزكوران هوا» «هند معنى» «چين صورت» و نظاير اينها را كه در اين قصيده و قصايد ديگر شاعر هست در سخن شاعران ديگر يا هرگز نخواهيم يافت يا بسيار نادر خواهيمديد، و بديهى است معانى كه از بين تركيبها و روابط آنها استخراج شده نيز تازگى دارد. همچنين در شعر خاقانى گاهى واژه‌هاى بكار رفته است كه صبغه محلى دارد و شايد بتوان آن را از فارسى آذربايجانى يا زبان آذرى دانست مانند: «ايمه» بمعنى اكنون در اين بيت:

غلط گفتم ايمه کدام آشنايان
 كه هيچ آشنا بى‌ريائى نبينم
 همچنين:

ايمه نه بغداد جاى شيشه‌گرانست
 بهر كلاب طرب فراى صفهان.
 در قسمت ادبيات پيش از اسلام ديديم كه واژه ايمه (اين) بشكل ايم (اين را) در سنگنبشته بيستون بكار رفته است اين ادات اشاره در شعر رايج خراسانى فراوان يافت نشود.

همچنين گاهى كلمات محلى بيگانه در شعر اين شاعر استعمال شده مانند «ناچر مكى» كه لغت گرجى است و در شموليه‌هاى آذربايجان مستعمل بوده و بمعنى معبد است.

من و ناچر مكى و دير مخران
 در بقراطيانم جا و ملجا
 واژه‌هاى مخران و مطران و بطريق و اسقف و نسطور و ملكا اصطلاحات سريانى عيسوى است و در آن سامان بين نسطوريان بيشتر معمول بوده است. اصلاً خاقانى از حيث اطلاع بعقايد عيسوى و آشنايى با انجيل و انس با اخبار و اصطلاحات آن ديانت درميان همه شاعران ايران امتيازى دارد و ميتوان اين صفت را يكي از مميزات شعر او شمرد و پيدا است كه عيسوى بودن طايفه اودر اين امر بى‌تأثير نبوده است.

قصايد خاقانى معمولاً مفصل و دامنه‌دار است و بسا كه تجديد مطلع مى‌كند. صفت بارز اغلب اين قصايد داشتن لغات و تركيبات دشوار و معانى و تشبيهات و كنايات غامض

و معانی مشکل است و فهم آنها مستلزم تسلط کامل در زبان و ضروب و امثال واطلاع از روایات اسلامی و قصص و اخبار است .

مثلاً در قصیده معروفی که در وصف و مدح مگه با مطلع:

شبروان در صبح صادق کعبه جان دیده‌اند

صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده‌اند

شروع کرده و تجدید مطلع نموده است، معلومات تاریخی و ادبی و دینی و اصطلاحات مربوط به مناسک حج و نجوم و نظایر آن بکاررفته است و این معانی با کلمات و تعبیرات خاص ادا شده که فهم آن برای خواننده متوسط نصیب نیست و فکر و نظر و سابقه اطلاعات و آشنایی با اصطلاحات درخور است . اینک چند بیت از آن قصیده بر وجه مثال ذکر میشود :

تا خیال کعبه نقش دیده جان دیده‌اند

دیده را از شوق کعبه زمزم افشان دیده‌اند

عشق بر کرده بمگه آتشی کز شرق و غرب

کعبه را هر هفت کرده هفت مردان دیده‌اند

ماه نو را نیمه قنديل عیسی یافته

دجله را پر حلقه زنجیر مطران دیده‌اند

بر سر دجله گذشته تا مداین خضروار

قصر کسری و زیارتگاه سلمان دیده‌اند

طاق ایوان جهانگیر و وثاق پیرزن

از نکونامی طراز فرش ایوان دیده‌اند

از تعبیر گشته چون زنجیر پیچان کازمان

بر در ایوان نه زنجیر و نه دربان دیده‌اند

تاجدارش رفته و دندانهای قصرشان

بر سر دندانهای تاج گریان دیده‌اند

رانده ز آنجا تا بخاک حله و آب فرات
 موقوف الشمس و مقام شیر یزدان دیده‌اند
 پس بکوفه مشهد پاك امیرالنحل را
 همچو جیش نحل جوش انسی و جان دیده‌اند
 رانده از رجه دواسبه تا مناره یکسره
 از سم گوران سر شیران هراسان دیده‌اند
 و آن کجاوه چیست میزان دوکفه باردار
 باز جوزا و دوکفه شکل میزان دیده‌اند
 بادیه بحراست و بختی کشتی و اعراب موج
 واقصه سرحد بحر و مگه پایان دیده‌اند
 بهر دفع درد چشم رهروان ز آب و گیاه
 شیر مادر دختر و گشنیز بستان دیده‌اند
 دائرة افلاک را بالای صحن بادیه
 کم ز جزم نحویان بر حرف قرآن دیده‌اند
 وز طناب خیمه‌ها بر گرد لشکرگاه حاج
 صد هزار اشکال اقلیدس بیرهان دیده‌اند
 قاع صفصف دیده و صفصف سپهداران حاج
 کوس را از زیر دستان زیر ودستان دیده‌اند
 کوه محروق آنکه همچون زربشفشاهنگ در
 دیورا زو در شکنجه حبس خذلان دیده‌اند
 از دم پاکان که بنشاندی چراغ آسمان
 ناف با حورا بحاجر ماه آبان دیده‌اند
 ماه نو در سایه ابر کبوتر فام راست
 چون سحای نامه یا چون عین عنوان دیده‌اند

بامدادان نفس حیوان کرده قربان در منی

لیک قربان از خواص نفس انسان دیده اند

سعد ذابح بهر قربان تیغ مریم آخته

جرم کیوانش چو سنگ مگی افسان دیده اند

درسه جمره بوده پیش مسجد خیف اهل خوف

سنگ را کانداخته بر دیو عصیان دیده اند

عید ایشان کعبه وز ترتیب پنج ارکان حج

رکن پنجم هفت طوف چار ارکان دیده اند

رفته و سعی صفا و مروه کرده چار و سه

هم بر آن ترتیب کز سادات واعیان دیده اند

پس برای عمره کردن سوی تنعیم آمده

هم بر آن آیین که حج را ساز و سامان دیده اند...

خواننده این قصیده که تنها ابیاتی از آن فقط برای نمونه برگزیده شد، باید معلومات کافی از ادبیات ایرانی و اسلامی داشته باشد. مثلاً بداند که مقصود از هفت کرده هفت زیور عروسان یعنی حنا و وسه و سرخاب و سفیداب و زرك و غالیه و سرمه است و هفت مردان شاید اصحاب کهف یا هفت طبقه عارفان نظیر قطب و غوث و امامان و اوتاد و ابدال و نجبا و نقباء و یا هفت خانواده قدیم اشکانی که عرب بیوت السبعه میگفت یا امثال آن باشد؛ و مطران لقب روحانی بزرگ عیسویست و ایوان کسری و مدائن یا (تیسفون) پایتخت ساسانیان بود و سلمان فارسی از ایرانیان صحابه رسول بود. نیز باید نام شهرها و قصبه‌های مانند رجبه و مناره را بداند و باینکه امیر و نرزنبور را بتازی یعسوب گفته اند و چون از القاب حضرت علی یعسوب الدین است، بدین قرینه آن حضرت را امیر التّحل لقب نهاده پی برد. و اطلاع داشته باشد از اینکه جوزا نام برج معینی است دایره و افلاک به جزم نحویان که گرد است و طناب خیمه‌ها با شکل هندسی اقلیدس تشبیه شده است. و مقصود از قاع صف صف تذکر آیه قرآنست که در سوره طه فرموده: « یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربّی

نسفاً فيذرها قاعاً صفضاً» و با حوراء دوره شدت گرمای تابستان و حاجر نام منزلی از راه مگه وسعد ذابح یکی از منازل قمر است و جمره و عمره و رکن و طوف و صفا و مره و امثال آن اصطلاحات اعمال و مناسک حج است.

گرچه اینگونه خواص عبارت و معنی در اغلب گویندگان دیگر نیز پیدا است، ولی در سخن خاقانی زیاد است و تعبیرات مخصوص بومی و مبتکرانه فراوان هم بر آن افزوده و بیجهت نیست که شرحها بقصاید این شاعر نوشته اند.

قصاید او چنانکه گفته شد، اغلب دور و دراز و دارای تجدید مطلع و اوزان طویل و بیشتر بطرز ردیف است.

معمولاً شاعر در مطلع ورود بمقصود میکند و گاهی تعزلی و تشبیبی بکار میبرد و با شرح جلوه صبح و طلوع مهر منیر یا عشق یا وصف طبیعت آغاز میکند.

تصویر فجر و نقاشی بامدادان و ظهور آفتاب تابان بخصوص مورد نظر او بوده و این صفت در بسی از قصاید او هویدا است نظیر این قصاید:

دست صبا بر فروخت مشعلۀ نوبهار

مشعله داری گرفت کوه کبۀ شاخسار

ز آتش خورشید شد نافۀ شب نیمسوخ

قوت از آن یافت روز، خوشدم از آن شد بهار

خامۀ مانی است طبع چهره کشای جهان

نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار.

☆☆☆

صبح از حمایل فلك آهیخت، خنجرش

کیمخت کوه ادیم شد از خنجرز

صبح از صفت چو یوسف و مه نیمۀ ترنج

بکران چرخ دست بریده برابرش

☆☆☆

می و مشکست که با صبح بر آمیخته اند

یا بهم زلف و لب یار در آمیخته اند!؟

صبح چون خنده که دوست شدست آتش سرد

آتش سرد بعنبر مگر آمیخته اند ؟ !



در کام صبح از ناف شب ، مشکست عمدا ریخته

گردون هزاران نرگسه ، از سقف مینا ریخته

صبحست گلگون ناخته ، شمشیر بیرون آخته

بر شب شبیخون ساخته ، خوش بعمدا ریخته.



جوبجو راز جهان بنمود صبح مشکک جوجوازدهان بنمود صبح...



لاف از دم عاشقان زند صبح بیدل دم سرد از آن زند صبح....

در نظم مثنوی تحفة العراقرین نیز درخشیدن بامگاہ دیده نورپرست شاعر را

جلب کرده است و خطاب‌هایی نسبت بافتاب سرورده که اینک نمونه و نخبه‌یی از آن
را که شاعر در موقع گرفتگی و اندوه و شاید در زندان گفته می‌آوریم :

ای مهر دهان روزه خواران	جان‌داری علفت بهاران
ای کعبه رهرو آسمان را	وی زمزم آتشین جهان را
از سهم تو در نقاب خضرا	مستوری صد هزار رعنا
ز ریاشی و ناگشاده کنجی	تب داری و ناکشیده رنجی
که راست ، گهی کج اندر آیی	که تیز دوی و در سر آیی
در قصر شهان بسی نیایی	زی بنگه لولیان گراییی
روشن بتو چشم شاه و درویش	جود تو ز فیض آسمان بیش
ای رنگ آمیز این گهرها	وی از تو گزارش صورها
آن نور که بی دریغ باری	از خاقانی دریغ داری
این شیوه نه شرط دوستانست	این سنت و فعل دشمنانست
شروان ز تو گرم و روشن اوقات	من در گو سرد سرد ظلمات

نه خوش سخنى هوس زدایم	نه همنفسى نفس گشایم
روزی نکنى گره گشایی	تو گرچه درختها نمایی
نه در دل من زغرفه چشم	بر روزن من نتابی ازخشم
راه هوسست هرچه سقتم	نی نی غلطست هرچه گفتم
صبحست شفیع این گناهم	صبحست سوی توعذرخواهم
صبح از سر صدق راستگو یست	صبح آینه دار تازه رویست

مثنوی تحفة العراقین را شاعر پس از مراجعت از سفر مکه بسلك نظم درکشید. در این مثنوی معروف که بیش از سه هزار بیت دارد، مطالب و مضامین گوناگون از قبیل وصف طبیعت و طبایع و نقل مواعظ و مدح انبیاء و ائمه و تعریف بلاد مخصوصاً تعریف مکه و مقامات متبرکه و شرح مناسک حج و شرحی از خویش و خویشاوندان شاعر آمده است. در این کتاب نظم و وصف طبیعی بافتنی و مصنوعی توأم و باهم است. با اینهمه خصوصیت و ابتکاری که او راست، از تأثیر گویندگان بزرگ خراسان هرگز فارغ نبوده و بسا که شیوه آنان را هم بکار برده است، مثلاً در این قصیده سبک منوچهری جلوه گراست .

که دارالمک عزلت ساخت مسکن	زماندار سلامت شد دل من
چو صبح صادق دل گشت روشن	أمل چون صبح کاذب گشت کم عمر
برستم رسته گشت از چاه بیژن	بوحدت رستم از غرقاب و حشت

از اشاراتی که بشعراى دیگر مانند عنصرى و رودكى و ابوالعلاء گنجوى و رشید الدین و طواط و ائیر الدین اخیسکتى کرده پیدا است که با اشعار آنان مانوس بوده مخصوصاً طرز سخن عنصرى در نظر او و قعی داشته چه بسا در مقام مباحث از او مانند رقیب توانایی نام میبرد. مثلاً در قصیده بی گوید :

کز و سمعها بحر عمان نماید	بدبیه همی بارم از خاطر این در
وگر عنصرى جان جانان نماید.	ازین شعر خجالت رسد عنصرى را

حتی کسانی شعر عنصرى را برخ او میکشیده اند، چنانکه در پاسخ آنان سبک و طرز سخن خود را با سخن او قیاس میکند و چنین سرايد :

بتعریض گفتی که : خاقانیا
 بلی شاعری بود صاحبقران
 ز معشوق نیکو و ممدوح نیک
 جز از طرز مدح و طراز غزل
 شناسند افاضل که چون من نبود
 که این سحر کاری که من میکنم
 زده شیوه کان حیلست شاعر است
 مرا شیوه خاص تازه است و داشت
 نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد
 نبود است چون من که نظم و نثر
 بنظم چو پروین و نثر چونعش
 ادیب و دبیر و مفسر نبود

تمایل خاقانی بدیانت و زهد از اشعارش مانند قصایدی که در وصف کعبه و نعت
 حضرت رسول و نظایر آن سروده نیک پیداست . همه جا بنارا به روحانیت و ایمان
 می نهد و حکمت یزدان را بحکمت یونان ترجیح میدهد و بعید نیست این حال زهد
 و پناه جویی در زیر بال روحانیت پس از دوبار زیارت در خانه خدا و چشیدن گرم و
 سرد روزگار و دیدن ابرار و اشرار بر او رو داده باشد . چنانکه گوید :

فلسفی فلسی و یونان همه یونی ارزد

نفی این مذهب یونان بخراسان یابم

ایضاً :

فقیهی به ز افلاطون که آن کش چشم درد آید

یکی کحال کابل به ز صد عطار کرمانش

ایضاً :

وانگهی نام آن جدل منهد

فلسفه در سخن میامیزید

ای سران پای درو حل منهد

و حل گمر هیست بر سر راه

مدایح خاقانی از تحریر ممدوح بانصاف و سخا و دانش پروری خالی نیست و سبکش در این قصاید همان عبارات مطمئن و تشبیهات مرگب و اغراق و مبالغه است که معمول بین خراسانیان هم بود. نهایت اینکه این نوع سخن را چنانکه در گذشته هم مذکور افتاد باید از نظر فن نگریست و اتقان کلام و لطافت فکر و زبردستی در قیاس و تشبیه و ایهام و تجنیس و نکته‌سنجی و امثال آن را جست نه از نظر دیگر. مثلاً در قصیده مدح شاه اخستان این چنین سخن رفته: از خاک در انصاف شاه کحل کسری و حنوط عمر ریخته و از آتش شمشیر او اختران در بوته چرخ اکسیر قضا و قدر آمیخته‌اند. زمین درگاه او از نم اشک دادخواهان برق میزند عنصر هفت فلک از دود آتش قدرت اوست و طینت هفت زمین را از خاک پای اسب او گرفته‌اند. همانطور که یعقوب را از بوی پسر کحل چشم حاصل شد، رای پیر او را نیز بخت جوان یاری کرد. شمشیر او مانند برقی است که میجهد و از آن باران خون میبارد. رضای او مانند دم فردوس و خشمش مانند سموم سقر است

شاعر نه تنها در ضمن این گونه مدایح رشته سخن را به ترغیب ممدوح به سخا و عدل کشانده است، بلکه در قطعات مستقل مضامین اخلاقی ساخته و راه و رسمی برای زندگی پرداخته است. بسکه از مردم بدی دیده ما را بهراس و پرهیز از بدی و بدان میخواند و در مقابل به نیکی ترغیب میکند، و این حقیقت رسم بزرگان و شیوه خردمندانست:

ولیکن زبد ده امان خلق را	بترس از بد خلق خاقانیا
زغدیری که طبعست آن خلق را	وفا طبع گردان و ایمن مباش
که صدقی بود بر زبان خلق را	دروغی مران بر زبان و مدان
قضائی که آید نهان خلق را	در افکار خلق آشکارا شود
نکویی فزونتر رسان خلق را	بد خلق هر چت فزونتر رسد

چیزی که در این معنی شایان ذکر است اینست که شاعر نه تنها بدیگران پند میداد، بلکه آنچه پیداست خود بدان کار می‌بست و در نتیجه تجارب زندگی و سرگذشتهای تلخ و مسافرت و آزمایشها، و نیز بتحریر حس دیانت که در وی صفای

درون بوجود آورد و او را بگذشت و نیکی و فداکاری سوق کرد در عمل هم به نیکی و پاکی گروید چنانکه این قطعه شاهد است

منکه خاقانیم این مایه صفا یافته‌ام
چون شوم سوخته از خامی گفتار بدان
که نکویم که مکافات بدیشان بدکن
لیک گویم که مرا از بدشان دار نگاه

الحق خاقانی در همه عمر از ابنای روزگار ستم دید و غم و درد کشید پس اینهمه بدبینی او را بی پایه نباید پنداشت و از همین راهست که حتی در باب دوستان هم دقیق و درگمانست .

کیست ز اهل زمانه خاقانی
دوستی کز سر غرض شد دوست
خواجه گوید که دوستار توام
تا عزیزم مرا عزیز کنی
که تو اهل و فاش پنداری
هان و هان تا که دوست شماری
پاسخش ده که دوست چون داری؟!
چون شدم خوار خوار انگاری!

در این اندیشه تاریک نسبت بنیکی آدمی و قایع و سرگذشتها هم در روح مؤثر بوده و شاید دردناکترین آن قایع مرگ عزیزانش بوده . اینک برای نمودن پایه رنج و اندوه او ابیاتی را از آنچه در مرثیه سروده است میآوریم :

صبحگاهان سرخونین جگر بکشاید
دانه دانه گهر اشک بیارید چنانک
خاک لب تشنه خونست و ز سر چشمه دل
سیل خون از جگر آرید سوی باغ دماغ
چون سیاهی غناب دهد سرخ، شما
تف خون کز مرثه بر لب زد لب آبله کرد
بر وفای دل من ناله بر آرید چنانک
چون دوشش جمع بر آید چو یاران مسیح
بجهان پشت مبندید و بیک صدمت آه
ژاله صبحدم از نرگس تر بکشاید
کره رشته تسبیح ز سر بکشاید
آب آتش زده چون چاه سقر بکشاید
ناودان مرثه را راه گذر بکشاید
سرخ خون ز سیاهی بصر بکشاید
ز مهر یری ز لب آبله ور بکشاید
چنبر این فلک شعبده گر بکشاید
بر من این ششدر ایام مگر بکشاید
مهره پشت جهان یک ز دگر بکشاید

گریه گر سوی مژه راه نیابد ، مژه را
غم رصد وار ز لب باج نفس بگیرد
آگه پیدازرگ جانم که چه خون میریزد؟!
نه کمیدا ز شجر رز که گشاید رگ آب
همه هم خوابه و همدرد دل تنگ منید
خواب بدیدم و از بیم خطر ناکی خواب
آتشی دیدم کو باغ مرا سوخت بخواب
گر ندانید که تعبیر کنید آتش و باغ
آری آتش اجل و باغ بیر فرزند است
نازنینان منامرد چراغ دل من
ره سوی گریه کزو نیست گذر بکشاید
لب ز بیم رصد غم بگذر بکشاید
خون زرگهای دل و سوسه گر بکشاید!
رگ خون همچو رگ آب شجر بکشاید
مر کب خواب مرا تنگ سفر بکشاید
نیک بدرنگ شدم ، بند خطر بکشاید
سر این آتش و آن باغ ببر بکشاید
رمز و تعبیر ز آیات و سور بکشاید
رفت فرزند شما زیور و زر بکشاید
همچو شمع از مژه خوناب جگر بکشاید



ای نهان داشتگان ، موی ز سر بکشاید
و ز سر موی سر آغوش بزر بکشاید
شد شکسته کمرم ، دست بر آرید ز جیب
سر زنان ، ندبه کنان ، جیب و کمر بکشاید
گیسوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز
بند آن خوشه که آن بافته تر بکشاید
سگه روی بناخن بخرشید و چوزر
خون برنگ شفق از چشمه خور بکشاید
بامدادان همه شیون بسر بام برید
ز آتشین آب مژه موج شرر بکشاید
مادرش بر سر خاکست بخون غرق و زخلق
دم فرو بست ، عجب دارم اگر بکشاید

ای همه عاجز اشکال قدر ممکن نیست
 که شما مشکل این غم بهتر بکشاید
 این توانید ، که مادر بفراق پسر است
 پیش مادر سر تابوت پسر بکشاید
 پدر سوخته در حسرت روی پسر است
 کفن از روی پسر پیش پدر بکشاید
 تا ببیند که بی‌اغش نه سمن ماند نه سرو
 در آن باغ به آیین و خطر بکشاید
 از پی دیدن آن داغ که خاقانی راست
 چشم بند‌آهل از چشم بشر بکشاید

درست است اگر تمام این قصیده مؤثر را بدیده نقاد بخوانیم خواهیم دید
 شاعر در ساختن آن با وجود سوزدل و تشنج خاطر باز از زیور لفظی و مضمون تراشی
 خودداری نکرده است. یعنی هم دل و هم دماغ در آن تأثیر داشته و عقل و حس با
 هم توأم کار کرده است در صورتیکه کسی را که دل در آتش اندوه میسوزد، چه یارای
 هنرپردازی و نکته‌سازی تواند بود؟! با اینهمه باید گفت که صدای قلب در این ابیات
 بلند است و احساسات رقیق پدر غمزده‌ای در آن جلوه‌گر است و در وجنات آن
 سوختگی و صمیمیت پیداست و از اینگونه اشعار در دیوان شاعر کمابیش توان
 یافت و از این رو میتوان گفت که شعر از دل درآمده در دیوان خاقانی کم نیست .
 از همین رقم است اشعاری که شاعر در شکایت از تنهایی و بی‌یاری خود و بیوفائی
 مردم ساخته است، یا آنچه در اثر زجر زندان سروده، مانند قصیده‌هایی که با
 مطلع‌های زیرین آغاز میکند :

موی در سر بطالع هنر است

قلم بخت من شکسته سر است



کز اهل دلی نشان ندیدست

دل روی مراد از آن ندیدست



هر صبح پاى صبر بدامن درآورم پرگار عجز گرد سروتن در آورم



هر صبح سرزگلشن سودا در آورم وز سوز آه بر فلک آوا بر آورم
عجب است که شاعر با وجود حبسپهائی که دید و غمپهائی که کشید، تحمل و
بردبارى و عزت نفس خود را از دست نداد و زبان ببعجز و لابه نگشود. چنانکه شرح
حال و اشعار او و از آن جمله ابیات ذیل که از قصیده یی است که امام ناصرالدین را در
آن ستوده است این سنجیه مردانه او را هویدا میسازد:

در این دامگه از چه همدم ندارم	بحمدالله از هیچ غم غم ندارم
مرا بامن از نیستى هست سرى	که کس را در این باب محرم ندارم
ندارم دل خلق و گر راست خواهى	سر صحبت خویشان هم ندارم
چو از عالم خویش بیگانه گشتم	سر خویشان هر دو عالم ندارم
بسیمرغ مانم ز روی حقیقت	که از هیچ مخلوق همدم ندارم
بنام و بوحدت چنو سر فرازم	که این هر دو معنی ازو کم ندارم
مرا کشتزارىست در طینت دل	که حاجت بجو و آدم ندارم
به پیش کس از بهر يك خنده خوش	قد خویش چون ماه نو خم ندارم
چو در سبز پوشان بالا رسیدم	دگر جامه حرص معلم ندارم
دهان خشک و دل خسته ام، لیکن از کس	تمنای جلاب و مرهم ندارم
بیازهر کس تنگرم گر چه برخوان	یکی لقمه بی شربت سم ندارم.

خاقانى از ظاهر پرستى و تلبیس و تملق گریزانست و ما را بمعنی پرستى میبخواند.
حتی صوفیان پشمینه پوش را به آزادگی از آرایش بیرون و پرداختن به پیرایش درون
دعوت میکنند. درین معنی است که در تحفة العرافین آورده:

معنی طلب از لباس بگذر	دیبا پوشی ز کعبه خوشتر
کان پیران کاسمان سروشند	خرقه ز درون نفوس پوشند
هر چند بنفشه صوفی آساست	این معنی صوفیانه گلراست

صوفی که صفاست گوهرش را چه کفش چه تاج زر سرش را
از طرف دیگر شاعرمانسبت بمشرب فلسفی که میبستان دین و ایمان را باچون
و چراى منطق خشك سست سازد بدبین است و میگوید :

فلسفه در سخن میآمیزد وانگهی نام آن جدل منهید
در ذکر خصایص شعری و خواص اخلاق خاقانی نباید لطف ضمیر او را در
منعکس ساختن وقایعی که در کشورش ایران رو میداد فراموش کنیم. از آنجمله
حادثه خون آلود هجوم ترکان غز بود که در حدود پانصد و چهل و نه در خراسان اتفاق
افتاد و ویرانیها بیار آورد و جانها باخته شد و بزرگانی مانند امام محمد یحیی شهید
شدند و قلب شاعر در این مصائب ناگوار سخت متأثر گردید و ناله ها کرد و قصیده ها
سرود که از آنجمله است این قصیده :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد...

همین قلب حساس بود که چون در سفر مکه و زیارت بغداد ویرانه های کاخ
شاهی ساسانیان را که شکسته نمونۀ جاه و شکوه دیرین ما بود از دریچۀ چشم جوان
و گریان شاعر یعنی يك سخنگوی صاحب دل ایران نگریست، سخنان عبرت بار زیرین
را سرود. بعید نیست که شاعر بزرگ میهن دوست صاحب دل ایران در مشاهده آن ویرانه
های عبرت خیز پندآمیز قصیده معروف مؤثر شاعر بزرگ عرب بحتسری را که
سیصد سال پیش از خاقانی همان آثار عبرت بار را بانگ آه انتباه دیده و آن ابیات
جاودان را سروده بود، در نظر داشته و در نظم قصیده خود زبان حالش این بیت
وده باشد :

ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا بکیت فقلت الفضل للمتقدم .

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آینه عبرت دان

يکـره ز لب دجله ، منزل بمداين کن
 وز ديده دوم دجله بر خاک مداين ران
 خود دجله چنان گريد ، صد دجله خون گويى
 کز گرمى خونابش آتش چکد از مژگان
 بينى که لب دجله ، چون کف بدهان آرد
 گويى ز تف آهش ، لب آبله زد چندان
 از آتش حسرت بين ، بريان جگر دجله
 خود آب شنيدستى ، کآتش کندش بريان
 بر دجله گرى نو نو ، وز ديده زکوتش ده
 گر چه لب دريا هست از دجله ز کوة استان
 گر دجله در آميزد باد لب و سوز دل
 نيمى شود افسرده ، نيمى شود آتشدان
 تا سلسله ايوان بگسست مدائن را
 در سلسله شد دجله چون سلسله شد پيچان
 که گه بزبان اشک آواز ده ايوان را
 تا بو که بگوش دل پاسخ شنوى ز ايوان
 دندانۀ هر قصرى پندى دهدت نو نو
 پند سرر دندانۀ بشنو ز بن دندان
 گويد که تو از خاکی ما خاک تويم اکنون
 گامى دوسه برمانه ، اشکى دوسه هم بفشان
 از نوحه جغد ، الحق مايمم بدرد سر
 از ديده گللابى کن ، درد سر ما بنشان
 آرى چه عجب دارى ، کاندر چمن گيتى
 جغد است پى بلبل ، نوحه است پى الحان

ما بارگه دادیم ، این رفت ستم بر ما
 بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
 گویی که نکون کرده است ایوان فلک و شر را
 حکم فلک گردان ، یا حکم فلک گردان
 بر دیده من خندی ، کاینجا ز چه میگیرید
 خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 این است همان ایوان ، کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی دیوار نگارستان
 این است همان درگه ، کاوراز شهان بودی
 دیلم ملک بابل ، هند و شه ترکستان
 این است همان صفه ، کز هیبت او بردی
 بر شیر فلک حمله ، شیرتن شادروان
 پندار همان عهد است ، از دیده فکرت بین
 در سلسله درگه ، در کوکبه میدان
 هست است زمین ، زیرا خورد است بجای می
 در کاس سر هرمز ، خون دل نوشروان
 کسری و ترنج زر ، پرویز و تره زرین
 بر باد شده یکسر ، باخاک شده یکسان
 پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی
 کردی ز بساط زر زرین تره را بستان
 پرویز چنین گم شد ، ز آن گم شده کمتر گو
 زرین تره کو بر خوان؟ رو «کم ترکوا» بر خوان!
 خاقانی ازین درگه ، در یوزه عبرت کن
 تا از در توزین پس در یوزه کند خاقان.

مجير الدين بيلقانى - از گويندگان آذربايجان در اين عصرىكى نيز مجير الدين بيلقانى است . بيلقان در شمال آذربايجان از شهرهاى شهرستان اران و از توابع شروان است .

تفصيلى از زندگاني اين شاعر در دست نيست، و وي از قصيده سرايان تواناى خوش لحن بود و از امر اى آذربايجان شمالى سيف الدين ارسلان نامى رارا ستود و در باقى ستايشگر ارسلان ابن طغرل بن محمد بن ملكشاه از سلجوقيان عراق (۵۵۵ - ۵۷۱ هـ . ق) و اتابك ايلدگز (۵۵۵ - ۵۶۸ هـ . ق) و پسرانش جهان پهلوان محمد بن ايلدگز (۵۶۸ - ۵۸۱ هـ . ق) و قزل ارسلان عثمان بن ايلدگز (۵۸۱ - ۵۸۷ هـ . ق) از اتابكان آذربايجان بوده است .

در دربار اين اميران مر او ده داشت و شعر نيكو مى ساخت و آنان را مدح مى كرد و صله دريافت مى داشت . محمد ايلدگز جهان پهلوان او را بجاه و مال رسانيد و فراغت بال بخشيد .

قزل ارسلان نيز در ابتدا وي را گرامى داشت ولى بعد بعلتى دو شاعر ديگر اثير الدين اخسيكتى و جمال الدين اشهرى را بدر بار خود جلب كرد و آنان را بمجير برترى داد . چنانكه وي در ضمن قصيده يى كه با اين مطلع :

شاهها بدان خدای كه آثار صنع او

جان بخشى و وجود دهى بنده پرور است

شروع کرده و گفته است :

گفتند : كرد شاه جهان از اثير ياد

وز اشهرى كه پيشه او مدح گستر است

داند خدايگان كه سخن ختم شد بمن

تا در عراق صنعت طبع سخنور است

چنانچه ميدانيم مجير الدين شاگرد خاقانى بوده است، ولى بعد بعلتهايى كه افسوس در جامعه بشرى از آن گونه علتها وافر بروز مى كند، بر ضد استاد برخاست و بهمان طور كه خاقانى استاد خود ابوالعلاء گنجوى راهجو كرد، مجير نيز خاقانى را

هجو ساخت. بقول تذکره نویسان مجیر با سمت مأموریت دولتی باصفهان رهسپار شد، ولی اهالی اصفهان چنانکه سزاوار بود پروای او نکردند و او را ازین حیث رنجشی حاصل گشت و اشعاری سروده اصفهانیان را هجو کرد از آن جمله این رباعی بگفت:

گفتم ز صفهان مددجان خیزد لعلی است مروت که از آن کان خیزد
کی دانستم کاهل صفهان کورند؟ با اینهمه سر مه‌کز صفهان خیزد!

نیز از اوست:

صفهان خرم و خوش مینماید بسان پُر شهر آرای طاووس
ولی زین زاغ طبعان کاهل شهرند خجل شد بال خوش سیمای طاووس
یقین میدان که سیمرخ صفهان چو طاووس است و اینان پای طاوس.
ازین جهت موجبات خشم مردم آن سامان فراهم آمد و شاعران آنجا بدو پاسخ گفتند.
درضمن جمال الدین عبدالرزاق بتصوّر اینکه این هجا بتحریرك خاقانی گفته
شده است مجیر و خاقانی هر دو را هجو کرد و این تعریض بگوش خاقانی رسید و برای
رفع اشتباه قصیده معروف مدح اصفهان را با مطلع ذیل بساخت:

نکته حورا است یا صفای صفهان جبهت جوزا است یا لقای صفهان
درضمن این قصیده نسبت به مجیر با تعبیر (رحیم) اینگونه طعن زد:

دیو رحیم آنکه بود دزد بیانم کردم طغیان زد از هجای صفهان
او بقیامت سپید روی نخیزد ز آنکه سیه بست بر قفای صفهان
بموجب روایت مجیر را عوام و اوباش اصفهان در سال (۵۸۶ هـ. ق) کشتند
و بنا بر روایت دیگر وی در پانصد و هشتاد و شش در تبریز وفات یافت و در مقبره الشعراء
مدفون شد.

دیوان مجیر که از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات مرگب است باقی است. وی شاعر خوش ذوق مدح پرداز بود، ولی با وجود شیرین سخنی و تأثیر و لطفی که او راست تعمق علمی یا روح عرفانی در شعرش کم‌توان یافت. در مدح همان اغراق شاعرانه و هنر‌نمایی ماهرانه و تشبیه و قیاس استادانه را بکار برده که شاعران خراسان را عادت بود. گاهی هم مندوح را با عدل و سخاوت و امن بخشی و شجاعت

یادمیکند. مؤلف تاریخ راحة الصدور که تاریخ سلجوقیانست، قصایدی چند از مجیر که در مدح سلطان ارسلان آورده. اینک نمونه‌ای از آن :

شاه جهان ارسلان که در چمن ملک	آمد ازو شاخ فتح بار گرفته
آنکه ز تأثیر عدل اوست درین دور	مور مکان در دهان مار گرفته
سایه چترش که حاملست بصد فتح	ملک جهان آفتاب وار گرفته
گنبد گردون لقب، شکوه و لطافت	از دل او روز بزم بار گرفته
موج کف زرفشان او که بخشش	شهره این سقف زرنگار گرفته
خطبه و سگه ز نام و کنیت عالیش	مایه و قانون و افتخار گرفته

در ابیات ذیل که نیز در مدح ارسلان بن طغرل است، شاعر در عین بدیعه‌گویی و نکته‌جویی تأثیری هم در قالب سخن دمیده و در ردیف لطیفه تراشیهای عقلانی جلوه‌بی از حسن در آن نهاده است :

باد صبحست که مشاطه جعد چمنست

یادم عیسی پیوندد نسیم سمنست

نکته نافه مشکست، نه نافت و نه مشک

اثر آه جگر سوخته‌بی همچومنست !

نفس سرد سحر گرمرو از بهر چراست؟

یادم آمد ، زپی آنکه رسول چمنست

یارب این شیوه نوچست که از جنبش باد

طره لاله پر از نافه مشک ختنست

باد بادست تهی بر سرخس تاج نهست

ابر با دامن پر بر درگل نوبه زنت

بید یاسج زن باغست و صبا حلقه ربای

ابر ناوردکن و صاعقه زوبین فکنست

لاله و گل را زان دیشه آن عمر که نیست

گر دلی هست ، همه روزه بغم ممتحنست

سبزه گر نیمچه بر آب کشد، باکی نیست

کاب را روز و شب از باد زره در بدنست
از این نوع قصاید در مدح امرای دیگر مانند قزل ارسلان در همان کتاب
راحة الصدور آمده است.

چنانکه معلوم است، شاعران بزرگ و معروفی مانند: خاقانی و نظامی و ائیرالدین-
اخیسکی و اشهری و جمال الدین عبدالرزاق و امثال آنان معاصر بامجیر بودند و اغلب
با هم مناظره و معارضه داشتند و در این باب نسبت بخاقانی و جمال الدین اشارتی رفت.
ائیرالدین نیز باوی سر نظیره گوئی و ستیزه جوئی داشت. امیر خسرو دهلوی در
مقدمه کتاب غرّة الکمال مجیرالدین راستوده و او را بخاقانی برتری داده است.
زندگی شاعر گذشته از اینکه معروض اینگونه نارواییها بود و حسودان و
بدخواهانی او را میآزردند از حیث معیشت هم در تنگنا میکذرانند و طالع بشاعر روی
خوش نمی نمود چنانکه برخی قصاید این حقیقت را میسرساند از آنجمله آنکه
بامطلع:

هر شب که سر بجیب تحیر فرو برم ستر فلک بدترم و از سدره بگذرم
آغاز میکند و در آن از فقر ورنج زندگی و طعنه خسیسان دهر سخن میراند
و مرگ را بیارمنت ترجیح میدهد قصیده ذیل هم بر همین روش است:

تا دستخوش جهان شدم من	در دست قناعتم ممکن
خود را ز هزار فن گسستم	از همدمی جهان پر فن
بی سر بزیم چو مردم چشم	با مردمی از همه جهان من
برپا بزیم چو مرغ آزاد	از دانه دل شدم مسمن
محنت شوم سپر ز محنت	کاهن شود آینه ز آهن
شبدوست از آن شدم که در شب	خورشید نتابدم بروزن
گر شمع فلک بسازم قوت	چون شمع کنم نواله از تن
از خود ز برای خود بسازم	ماننده عنکبوت مسکن
حلوای زمانه چون خورم؟ کو	خونیست فشرده از تن من

شادم که شدست گردن دهر از گوهر نظم من مزین
سنگ سخن از مجره بگذشت تا یافت بطبع من فلاخن



ابیات زیرین نیز نمودار دلتنگی شاعر از روش روزگار است .
مساز حجره وحدت در این مضیق خراب
که روی صبح سلامت نماند زیر نقاب
ز زهر فقر طلب نوشدارو از پی آن
که آب ناخوش دریاست جای زر خوشاب
بر آسمان جهان خوشدلی مجوی که کس
نیافت شهپر عنقا در آشیان غراب
فلک که کیسه بر عمر تست شب همه شب
گشاده دیده بقصد تو و تو اندر خواب
تو را بدست تو سر می برد زمانه از آنک
عقاب را نتوان خست جز به پر عقاب
زرنگ و بوی جهان صدمه فنا خوشتر
که آب خوش تر مر تشنه را بود ز کلاب
مخور لعاب دهان تا بنان کس چه رسد
که کرم پیله بمیرد بعاقبت ز لعاب
بیت اخیر در میان شکایت یأس آمیز شاعر نمودار حس استقلال و آزادی
اوست .

دور نیست در مضمون بیت آخر نمونه قبل شاعر قصیده نونیه منوچهری را در نظر داشته باشد. در موارد دیگر هم شاعر رنجیدگی خود و حسد حاسدان و ستمکاری فرزندان نشان و زیبایی سخن وجودت طبع روان خود را متذکر میگردد.

فلکی شروانی - از گویندگان آذربایجان در این عصر یکی هم ابوالنظام محمد فلکی شروانیست که در اوایل قرن ششم در قفقاز قصبه شماخی شروان تولد

یافت. تحصیلات وی مرتب بود و بخصوص در علم نجوم دست داشت و گویا از همین جهت به فلکی ملقب گردید و بقول یکی از تذکره نویسان او را در نجوم کتابی بوده است. ظاهر آفلکی تمام روزگار حیات خود را در شهرستان سروان و در دربارش و انشاهان بخصوص خاقان اکبر منوچهر بن فریدون بسر برد چنانکه او را در قصاید خود مکرر ستوده است.

افسوس که این شاعر نیز مانند خاقانی مدتی زندانی گشت، چنانکه در اشعار خود ازین ناکامی مینالد، بویژه در قصیده‌ی بمطلع:

هیچکس چاره ساز کارم نیست چکنم بخت ساز کارم نیست
از ستم روزگار شکوه میکند. وی نیز مانند خاقانی دوست صمیمی در موطن خود نداشته است، چنانکه در ضمن قصیده مذکور گفته:

زین دیارم نژاد بود، ولیک هیچ یار اندرین دیارم نیست.

سال وفات او در تذکره تقی‌الدین کاشی پانصد و هشتاد و هفت است. فلکی قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مستط ساخته است، با اینکه عده اشعار دیوان او را تا هفت هزار نوشته‌اند، آنچه چاپ شده و بدست است ۱۲۰۰ بیت دارد. شعر فلکی نسبت بشعر همزمانان و همدیاران او مانند خاقانی بس ساده و روانست و جنبه ابتکار و تصرف در آن کمست ولی سخنش شیرین و دلنواز است. معمولاً قصیده ساخته و در اغلب قصاید تغزل بکار برده است، و بیشتر از می و معشوق سخن رانده و در وصف فتی مبالغه کرده، یعنی بدیعه گویی را بیشتر پسندیده، مانند این قصیده:

دوش چو کرد آسمان افسر زر ز سر یله

ساخت ز ماه و اختران، یاره عقد مرسله

شکل فلک خر آس شد، مهر چو دانه آس شد

عقدۀ رأس داس شد. از پی کشت سنبله

طرف جبین نمود ماه از طرف بساط شاه

آمده با قبول و جاه از قبل مقابله

از پى تير آسمان ، ساخته ماه نو کمان
تا زکمان بيدگمان همچو يلان کند يله
زهره چوشير شرزه يى ، برده ز دهر بهره اى
آخته شهره دهره يى ، داده صقال و مصقله
شاه فلک ز بارگه ، کرده بساط خوابگه
بر در بارگه سپه ، ساخته شمع و مشعله
شير سپهر پنجمين ، شير سپهر کرده زين
خيره چو شيرها بکين تا که کند مجارله
تأثير شاعران خراسان در سخن او پيدا است. گفته اند مسعود سعد را بسيار
ميخوانده ابياتى مانند ابيات ذيل شعر خراسانى را بخاطر مي آورد:

نارست شعله شعله رخ دلبرم ز تاب
مارست عقده عقده دو زلفش بر افتاب
زين شعله شعله آتش نهفته روز
ز آن عقده عقده تئين گرفته تاب
چون نافه نافه مشك دوزلفش برنگ و بو
وز توده توده ، عنبر تر برده رنگ و آب
زين نافه نافه مشك اندر اهتمام
ز آن توده توده ، توده عنبر در اکتساب
اين صنعت تکرار را پيش از فلکى کسانى از شاعران خراسان بکار برده اند
از آن جمله عسجدى گفته است :

باران قطره قطره همى بارم ابروار
هر روز خيره خيره از اين چشم سيل بار
ز آن قطره قطره باران شده خجل
زين خيره خيره خيره دل من ز هجر يار

یاری که ذره ذره نماید همی نظر

هجران پاره پاره بمن بر نهاد بار

ز آن ذره ذره ، ذره چو کوه آیدم بدل

ز آن پاره پاره ، پاره بچشم آیدم غبار

در بین اشعار فلکی که در قسمتی از آن فن و هنرهای بدیعی منظور بوده شعر

از دل در آمده و ساده هم کم نیست و نمونه آن قصیده زیرین است که تأثر فراق را در دل شاعر نشان میدهد :

بازیچه دست روزگارم

صد گونه نهاد هجر خارم

از شربت هجر در خمارم

یک لحظه مرا که دم بر آرم

ایام چگونه میگذارم

ای دل که زدست تو چه دارم؟!

یکباره تباه گشت کارم

وین تخم امید چند کارم

من کشته صبر و انتظارم

غم دارم و نیست غمگسارم

عیدم چه بود؟! چون نیست یارم

گفتن بزبان همی نیارم

بر هر چه دو دیده برگمارم

امروز مرا که سخت زارم

سودا زده فراق یارم

ناچیده گلی ز گلبن وصل

بی آنکه شراب وصل خوردم

اندیشه دل نمیگذارد

توانم گفت کز غم دل

از بهر خدای را نکویی

یکباره سیاه گشت روزم

این جامه صبر چند پوشم

کارم همه انتظار و صبرست

دل دارم و رفت دلنوازم

عید آمد و شد جدا ز من یار

ای آنکه ز بیم خشم نامت

جز نقش خیال تو نجویم

دریاب ز بهر روز فردا

فلکی بعلت سعایت یا شاید بعلت خلافتی که از و صادر شده بود بامر شروانشاه

چندی بحبس افتاده سپس بخشوده شد. قصیده زیرین هم ساده و شیوا و هم حال زار

شاعری ستم دیده را گویند در میان اشعار فارسی که زبان حال است نه بسط مقال جایی

گزيده دارد و اشعار مىدارد كه غير از اسارت زندان تار تنها و بى يار بوده و از يار
و تبار جز طفلى نزد او نمانده :

هيچكس چاره ساز كارم نيست
كشته صبر و انتظارم و باز
چه عجب گر ز بخت نوميدم
جز بتأثير نحسى انجم را
باغ عيش مرا خزان دريافت
غرقه در آهnm چو ديوانه
چند خواهم زهر كسى يارى
زين ديارم نژاد بود و ليك
ز آن ميبى كز بى نشاط خورند
با همه رنج و محنت اين بتر است
با دل رنجه و تن رنجور
آه و دردا كه شهر يار مرا
خسروا زينهار كز عالم
گر بترسيدم از سياست تو
بار عبرت نماى من تيغ است
خود گرفتم كه باغم زندان
كشتم را بس اينقدر بارى
بيشتر زين مدارم از خود دور
نيست شب كز سرشك خونينم
از پى حرز جان خود در بند
رنجم آنست كز تو مهجورم
محنت من ز ملك و مال منست

چكتم بخت سازگارم نيست
چاره جز صبر و انتظارم نيست
دلگى بس اميدوارم نيست
نظرى سوى روزگارم نيست
آه كاميد نو بهارم نيست
گر چه باديو كارزارم نيست
كه كند ياريم، كه يارم نيست!
هيچ يار اندرين ديارم نيست
بهره جز محنت خمارم نيست
كه غم هست و غمگسارم نيست
طاقت بند شهر يارم نيست
خبر از ناله هاى زارم نيست
جز به نزد تو زينهارم نيست
ببر اهل عقل عارم نيست
گر از اين بار اعتبارم نيست
محنت بند استوارم نيست
كه برت گاه بار بارم نيست
كه از اين بيشر قرام نيست
دانه لعل در كنارم نيست
جز دعا گفتن تو كارم نيست
ورنه باك از چنين هزارم نيست
هر دو گر عاقلم بكارم نيست

هم درین قلعه خانه فرمایم
 کز نر و ماده جز من و طفلی
 که برین جای اختیارم نیست
 درد دل از بس ندم که هست مرا
 هیچکس زنده از تبارم نیست
 غرقه گشتم بمحنتی که در آن
 طاق آتکه دم بر آرم نیست
 غم این رنج بی کنارم نیست .

قوامی رازی - از گویندگان قرن ششم یکی هم بدرالدین قوامی رازیست خصوصیت اشعار او اینست که بیشتر در مدح ائمه و اهل تقواست و بخصوص نظر عمده شاعر به پندآزمایی و دعوت مردم بپاکی طینت و اعراض از دنیا پرستی و خودکامی و توجه به زهد و عبادتست. این شاعر تشیع مشرب بوده و اشعار آبدار او در مناقب ائمه و اصول عقاید شیعه در آن عصر به نسبت نادر و جالب بوده است .

نظامی - حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی در حدود سال ۵۳۵ هـ . ق . در شهر گنجه از حوالی آذربایجان تولد یافت و قسمت مهم عمر خود را در آن شهر گذارند . راجع بگنجه در اشعارش اشارات زیاد است از آنجمله گفته :

نظامی ز گنجینه بگشای بند
 نظامی که در گنجه شد شهر بند
 گرفتاری گنجه تا چند چند
 مباد از سلام تو نابهرمند
 یکی از دلایل تاریخ تولد او اینکه در مخزن الاسرار که آن را بموجب بیت
 زیرین در حدود ۵۷۰ هـ . ق . آغاز کرد :

پانصد و هفتاد بس ایام خواب
 روز بلند است بمجلس شتاب .

در ضمن ابیاتی که در نکوهش رشکبران سروده از جوانی خود و رشک پیران سخن بمیان میآورد و بحکم قراین در این هنگام از ۳۵ تا چهل سال داشته است، از طرف دیگر این تخمین با سال تقریبی وفاتش هم مناسب میآید؛ چنانکه خواهیم دید .

اهالی گنجه مذهب سنت داشتند و در دین متعصب بودند و علماء و فضلا در میان آنان زیاد میزیستند و ناچار جوانی نظامی زیر تأثیر محیط خود بود .

نظامى در ليلى ومجنون از پدرد و مادر خود ذكرى كرده و از مرگ آنان كه
دور نيست در او ايل عمر شاعر اتفاق افتاده باشد ، بسختمان دردناكى ياد ميكنيد :

گر شد پدرم بستت جد	يوسف پسر زكى مؤيد
با دور بد اورى چه كوشم؟!	دور است، ز دور چون خر و شم؟!
گر مادر من رئيسه بى كرد	مادر صفتانه پيش من مرد
آن لابه گرى كرا كنم ياد؟	تا پيش من آردش بفر ياد!
با اين غم و درد بى كناره	داروى فراموشيست چاره.

نظامى همسراختيار كرد و فرزندى آورد بنام محمد كه در پايان داستان خسرو
شيرين هفت سال داشت چنانكه گويد :

بين اى هفت ساله قره العين	مقام خويشتن در قاب قوسين
---------------------------	--------------------------

و چون نظم خسرو و شيرين در پانصد و هفتاد و شش خاتمه يافته پس تولد محمد
در حدود پانصد و شصت و نه بوده است . در آغاز ليلى و مجنون محمد ۱۴ سال داشته
است، چنانكه آمده :

اى چارده ساله قره العين	بالغ نظر علوم كونين .
-------------------------	-----------------------

در هفت پيكر نيز نام از و برده شده . بنا بر وايات، اوسه همسراختيار كرد و پشت
سر هم بغم مرگ هر سه گرفتار گشته است . شاعر در ذكر نام فرزند پندهاى حكيمانه
بوى ميدهد كه بس نغز و ارجمند است ، اما در اقبالنامه اسمى از و نيست كه شايد دليل
رنجيدگى پدر نسبت بپسر باشد . پسرى كه در آغاز جوانى آنهمه پندهاى بى رى اى دلنشين
شنيده بود ، شايد در بزرگى آن راهنمايى بهار افرا موش كرد . چنانكه در اين بيت اشارتى
بدين معنى توانديد :

چوشد جامه بر قد فرزند راست	نبايد دگر مهر فرزند خواست .
----------------------------	-----------------------------

خال نظامى خواجه عمر نام داشت ، چنانكه گويد :

گر خواجه عمر كه خال من بود	خالى شدنش و بال من بود .
----------------------------	--------------------------

در آن عصر آذربايجان و حوالى مركز حكومت سلاله هاى مختلف بود ، مخصوصاً
اتابكان آذربايجان و موصل همچنين شروانشاهان در آن اوان قدرت داشتند و بادولت

سلجوقی مؤتلف بودند. نظامی قسمت بزرگ عمر خود را در موطن خویش گنجه صرف کرد و بمسافرت مهمی نرفت و ظاهرأ یکبار بامر و احضار اتابك قرل ارسلان سفری به تبریز کرد.

چنانکه از اشعار و اخبار این شاعر خوش طبع سخن سنج برمیآید، وی برسوم ظاهر چندان وقع ننهاد و با اینکه بعضی را از سلاطین سلاله‌های مزبور فوق ستود و آنان هم جانب او را عزیز داشتند و در پاداش او فروگذار نکردند، هیچگاه در مدح راه مبالغه نپیمود و برای جلب خاطر حکمرانان شعر نساخت. مخصوصاً در او آخر عمر گوشه‌گیر و آزاده زیست و گردن در پیشگاه امرا فرو نیاورد و در سخن راه راستی رفت و از سخن ناصواب پرهیز کرد. چنانکه در مثنوی خسرو شیرین گوید:

منم روی از جهان بر گوشه کرده	کمی از پست جو را توشه کرده
اگر چه در سخن کاب حیات است	بود جایزهر آنچه از ممکنات است
چو نتوان راستی را درج کردن	دروغی را چه باید خرج کردن
و گر گویی سخن را قدر کم گشت	کسی کوراستگوشد محشتم گشت.

نظامی از آلودگی‌هایی مانند آنچه بعضی شاعران رافرامیگرفت آزاد بود و پرهیزکاری پیشه داشت و از می بیخودی، و از معشوق حق را میخواست. و این ابیات که از مثنوی شرفنامه اسکندری است گویای این حال اوست:

مپندار ای خضر فیروز پی	که از می مرا هست مقصود می
مرا ساقی آن وعده ایزدیست	صبح از خرابی، می از بیخودیست
از آن می همی بیخودی خواستم	بدان بیخودی مجلس آراستم
بیاساقی از سر بنه خواب را	می ناب ده عاشق نابرا
می کو چو آب زلال آمدست	بهر مذهبی آن حلال آمدست
و گر نه بایزد که تا بوده‌ام	بمی دامن خود نیالوده‌ام:

از اشعار شاعر معلوم میگردد که فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نبوده و از جوانی بفنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته و به تحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده است. چنانکه خود گفته:

هر چه هست از دقیقه‌های نجوم يا يكايك نهفته‌های علوم
خواندم و هر ورق که می‌جستم چون ترا یافتم ورق شستم
آنچه موجب شهرت و شاهد استادی و مهارت نظامی است کتاب خمسه یا پنج
گنج اوست که بطرز مثنوی است و کمابیش سی هزار بیت دارد. نخستین آنها، یعنی
مثنوی، مخزن الاسرار در زهد و تقوی و مقامات معنوی و معانی عرفانی است که خود
نظامی از ذوق عرفان بهره‌مند بوده و چهار مثنوی دیگر یعنی خسرو و شیرین، لیلی و
مجنون، هفت پیکر و اسکندر نامه در قصه و حکایات است.

ترتیب تألیف خمسه را خود نظامی در اسکندر نامه چنین آورده است :
سوی مخزن آوردم اول بسیج که سستی نکردم در آن کار هیچ
و زوچرب و شیرینی انگیختم به شیرین و خسرو در آویختم
و ز آنجا سراپرده بیرون زدم در عشق لیلی و مجنون زدم
و زین قصه چون باز پرداختم سوی هفت پیکر فرس تاختم
کنون بر بساط سخن پروری بزمن کوس اقبال اسکندری
تاریخ تألیف پنج گنج بطوریکه از اشعار آن کتاب بدست می‌آید از قرار
ذیل است .

مثنوی مخزن الاسرار را ظاهراً در حدود پانصد و هفتاد هجری بنام فخرالدین
بهرامشاه بن داود (م/ ۶۲۲ ه. ق) حکمران ارزنگان و باجگذار قلیج ارسلان از
سلجوقیان روم نظم کرد، در آن موقع حدود چهل سال داشت . خود گوید :

شاه فلک تاج سلیمان نکین مفخر آفاق ملک فخر دین
یکدله شش جهت هفت گاه نقطه نه دایره بهرامشاه
خاص کن ملک جهان بر عموم هم ملک ارمن و هم شاه روم
بدین مناسبت از حدیقه سنائی که بنام بهرامشاه پسر مسعود بیستمین حکمران
غزنوی بود یاد کرده و گفته است :

نامه دو آمد ز دو ناموسگاه هر دو مسجّل بدو بهرامشاه
آن بدر آورده ز غزنین علم وین زده برسگه رومی رقم

مطلع مخزن الاسرار این بیت است :

فاتحه فکرت و ختم سخن نام خدايست بر او ختم کن

در مثنوی خسرو شیرین که نظم یکی از داستانهای دوره ساسانی است نظامی از امرای معروف زمان خود نام برده، مانند: طغرل بن ارسلان (۵۷۳-۵۹۰ ه. ق) از سلجوقیان عراق و کردستان و شمس الدین ابوجعفر محمد بن ایلدگز جهان پهلوان (۵۶۸-۵۷۲ ه. ق) و قزل ارسلان ایلدگز برادر جهان پهلوان (۵۸۲-۵۸۸ ه. ق) از اتابکان آذربایجان و ظاهراً این مثنوی را بنام شمس الدین محمد کرده است و گفته :

طراز آفرین بستم قلم را زدم بر نام شاهنشہ درم را

خسرو شیرین بسال پانصد و هفتاد و شش انجام یافته است چنانکه این بیت هم میرساند :

گذشته پانصد و هفتاد و شش سال نزد بر خط خوبان کس چنین فال

عده ایات این مثنوی بالغ بر شش هزار است .

میدانیم که این قصه را نخست فردوسی بسلك نظم کشید . نظامی آن را با تصرفاتی تجدید میکند و درباره استاد طوسی گوید :

حکیمی کاین حکایت شرح کرد دست حدیث عشق از ایشان طرح کرد دست

نگفتم هر چه دانا گفت ز آغاز که فرخ نیست گفتن گفته را باز

مثنوی لیلی و مجنون را بسال پانصد و هشتاد و چهار بفرمان شروانشاه جلال الدین ابوالمظفر اخستان پسر منوچهر، که نامه نوشته و قاصدی سوی شاعر فرستاده بود، نظم کرد، و بنام آن پادشاه اتحاف کرد و او را در آن مدح خواند و گفت :

تاج ملکان ابوالمظفر زبینه تخت هفت کشور

شروانشه آفتاب سایه کیخسرو کیقباد پایه

شاه سخن اخستان که نامش مهر بست که مهر شد غلامش

لیلی و مجنون را که چهار هزار بیت دارد، اینگونه آغاز میکند :

ای نام تو بهترین سر آغاز بی نام تو نامه کی کنم باز ؟!

برخلاف خسرو و شیرین که يك داستان ايرانىست، منشأ لیلی و مجنون از داستان های تازىست .

هفت پیکر یا هفت گنبد یا بهرام نامه را، که نیز از قصه های ایرانی مربوط به عصر ساسانیانست، بسال پانصد و نود و سه سرود و آن را بنام علاءالدین کرب ارسلان از اولاد اقسنقر که حکومت و امارت مراغه داشته است اتحاف کرد، چنانکه گوید:

از پس پانصد و نود سه قران	گفتم این نامه را چو ناموران
عمدة المملکت علاءالدین	حافظ و ناصر زمان و زمین
شاه کرب ارسلان کشور گیر	به زالب ارسلان بتاج و سریر
نسل اقسنقری مؤید از او	جدّ و آبا کمال امجد از او

هفت پیکر مرگب از پنج هزار و ششصد بیت ، و آغاز آن بدین بیت است:
ای جهان دیده بود خویش از تو هیچ بودی نبوده پیش از تو.
در بهرامنامه بیشتر سخن از بزهای بهرام گور و حکایتها و افسانه های دل انگیز است .

اسکندر نامه بر دو قسم است که در اوّلی اسکندر فاتحی بزرگ و در دومى حکیم و پیامبرى است. نظامى این مثنوى را شرفنامه و مقبلنامه و اقبالنامه نیز نامیده، و گاهى آن نامهارا بيكى از دو قسمت نهاده و قسمت دوم را خردنامه هم گفته است. اسکندرنامه بنام نصره الدین ابوبکر بن محمد جهان پهلوان (۶۰۷-۵۸۷) از اتابکان آذربايجان اتحاف شده است، چنانکه خود گفته:

جهان پهلوان نصره الدین که هست بر اعداء خود چون فلک چیره دست
در بیت ذیل بعدة حروف اسم شاه که ابوبکر است اشاره کرده :

بدینگونه شش چیز در ظرف تست گواه سخن نام شش حرف تست
در بعضى نسخ اسکندرنامه در قسمت دوم که شرفنامه نامیده شده، الملك القاهر
عزالدین ابوالفتح مسعود پسر نورالدین ارسلان شاه صاحب موصل (۶۱۵ - ۶۰۷).

بدین سخنان ممدوح شاعر واقع گردیده است:

سر سر فرازان و گردن کشان
ملک عزّ دین قاهر شه نشان
بطغرای دولت چو طغرل تکین
ابوالفتح مسعودبن نوردین
تاریخ تألیف اسکندرنامه بموجب ابیات ذیل که در صحّت استناد آن بنظامی
تردید هست، سال پانصد و نود و هفت است.

بگفتم من این نامه را در جهان
که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد نود هفت سال
چهارم محرّم بوقت زوال
ولی اگر اشعار راجع بملک القاهر عزّالدین مسعود که در فوق نقل شد از نظامی
باشد، دست کم باید خاتمه اسکندرنامه بسال ششصد و هفت نظم شده و خود نظامی کمترش
تا سال مزبور عمر کرده باشد.

اسکندرنامه را اینگونه آغاز میکند :

خدایا جهان پادشاهی تراست
ز ما خدمت آید خدایی تراست.
این داستان را هم مانند خسرو و شیرین نخست فردوسی طوسی برشته نظم
کشیده است چنانکه نظامی از سبقت استاد سخن میراند، و بر اینکه خود به تکمیل
آن میکوشد نیز اشارتی بدین طرز میکند :

سخنگوی پیشینه دانای طوس
که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند
بسی گفتنیها که ناگفته ماند
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود
همان گفت کز وی گزیرش نبود
نظامی که در رشته گوهر کشید
قلم دیده ها را قلم در کشید.

بموجب قطعه‌یی در لاحقۀ اسکندرنامه، نظامی در پایان نظم آن شصت و سه
سال و نیم عمر داشته و چون سال تولّد او در حدود پانصد و سی و پنج بود، پس اگر وفات
شاعر پس از خاتمه این منظومه اتفاق افتاده باشد سنۀ وفاتش پانصد و نود و نه خواهد
بود؛ و این تخمین باقرا ئن دیگر میسازد. بهر صورت تألیف اسکندرنامه بعد از نظم
هفت پیکر، یعنی بعد از سال پانصد و نود و سه واقع شده و عدّه ابیات اسکندرنامه بیشتر

ازده هزار است.

سبك و افكار - نظامى از شعراى نامى داستان سرا محسوب است، و ميتوان گفت بعد از فردوسى كسى از سخن گويان در اين فن بپايه و شهرت او نرسيده، و او بى شبهه در مثنوى داستانى استاد و پيشرو ديگران است.

سبكش متين و نظمش شيرين و شعرش صاف و روان و بطور كلى سخنش از تعقيد آزاد است؛ گرچه در مواردى عبارات پيچيده در شعرش توان يافت. پيدا است كه نظامى در داستان سرايى حكيم فردوسى را سر مشق خود قرار داده است. اما چنانكه گفته شد، خود او در اين طرز استاد و سر مشق سخن گويان ديگر مانند: امير خسرو و جامى و ديگران است. الحق بعضى ابيات خمه رادر نمودن احساسات و عواطف طبيعى بشر از نمونه هاى برجسته در زبان فارسى توان نايمد.

ابيات نغز و بلند او در معانى حكيمى و توحيد و نعت لحنى خاص و لطافتى بسزا دارد. حقيقت اينكه در مقام توحيد و نعت عظمت مخصوص بسخن بخشيده، كه براى مثال ميتوان فواتح هريك از مثنويهاى پنجگانه را متذكّر شد، و ابياتى مانند ابيات ذيل را كه از مقدمه مخزن الاسرار و در توحيد پروردگار است بياد آورد:

اى همه هستى ز تو پيدا شده	خاك ضعيف از تو توانا شده
زير نشين علمت كاينات	ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستى تو صورت و پيوند نه	تو بكس و كس بتو مانند نه
آنچه تغير نپذيرد تويى	آنچه نمرده است و نميرد تويى
ماهه فانى و، بقا بس تورا است	ملك تعالى و تقدس تورا است
ساقى شب، دستكش جام تست	مرغ سحر، دستخوش نام تست
پرده برانداز برون آى فرد	گر منم آن پرده، بهم درنورد
عجز فلک را بفلک و انماى	عقد جهان را ز جهان واگشاى
اى بازل بوده و نابوده ما	وى بابد مانده و فرسوده ما
دور جنبيت كش فرمان تست	هفت فلک غاشيه گردان تست

همچنین در خسرو شیرین چنین آمده :

بنام آنکه هستی نام ازو یافت	فلک جنبش زمین آرام ازو یافت
خدایی کافرینش در سجودش	گواهی مطلق آمد بر وجودش
تعالی الله یکی بی مثل و مانند	که خوانندش خداوندان خداوند
فلک بر پای دار و انجم افروز	خرد رابی میانجی حکمت آموز
جوهر بخش فکرت‌های باریک	برون آرنده شبهای تاریک
غم و شادی نگر و بیم و امید	شب و روز آفرین و ماه و خورشید
نکهدارنده بالا و پستی	گوا بر هستی او جمله هستی
وجودش بر همه موجود قاهر	نشانش بر همه بیننده ظاهر
کواکب را بقدرت کار فرمای	طبايع را بصنعت گوهر آرای
سواد دیده باریک بینان	انیس خاطر خلوت نشینان
خداوندی که چون نامش بخوانی	نیابی در جوابش «لن ترانی».

با اینکه نظر شاعر بداستان‌سرایی بوده باز در ضمن سخن از استخراج معانی اخلاقی و حکمی و پند و غفلت نمی‌کند، و از این لحاظ شیوه او فردوسی را بخاطر می‌آورد؛ که وی نیز گاهی در ضمن داستان رشته نظم را بسنخنان پند و عبرت میکشاند. در میان اشعار پندآمیز نظامی ابیاتی لطیف و دلنشین هست. از آن جمله آنچه را که بحکم عاطفه پدرا نه خطاب بفرزند خود محمد سروده بلطافتی خاص و تأثیری فراوان آورده است. چنانکه ابیات ذیل از خسرو و شیرین مینمایاند:

بین ای هفت ساله قره‌العین	مقام خویشتن در قاب قوسین
منت پروردم و روزی خدا داد	نه بر تو نام من، نام خدا داد
درین دور هلالی شاد میخند	که خندیدیم ماهم روزگی چند
چو بدر انجمن گردد هلالت	بر افروزند انجم را جمالت
قلم درکش بحر فی‌کان هوا بیست	علم برکش بعلمی‌کان خدا بیست
بناموسی که گوید عقل نامی	زهی فرزند فرزانه نظامی

ايضاً :

از لیلی و معنون :

ای چارده ساله قرّة العین
 آن روز که هفت ساله بودی
 و اکنون که بچارده رسیدی
 غافل منشین نه وقت بازیست
 دانش طلب و بزرگی آموز
 چون شیر بخود سپه شکن باش
 دولت طلبی، سبب نگهدار
 و آن شغل طلب ز روی حالت
 میکوش بهر ورق که خوانی

بالغ نظر علوم کونین
 چون گل بیچمن حواله بودی
 چون سرو باوج سرکشیدی
 وقت هنر است و سرفرازیست
 تا به نگرند روزت از روز
 فرزند خصال خویشتم باش
 با خلق خدا ادب نگهدار
 کز کرده نباشدت خجالت
 کان دانش را تمام دانی ...

می بینیم که در این ابیات نکاتی لطیف راجع به آموزش و پرورش موجود است، و جوانان را براه و رسم آموختن علم و ادب میخواند .

شاعر بطور کلی در پندهای خودخوی بلند و رفتار و گفتار ارجمند و کارسازی

و مردم نوازی را توصیه میکنند، از آن جمله در فرق سخن گوید :

با اینکه سخن بلطف آبت
 آب ارچه همه زلال خیزد
 کم گوی و گزیده گوی چون در
 لاف از سخن چو در توان زد
 یکدسته گل دماغ پرور
 گر باشد صد ستاره در پیش

کم گفتن هر سخن صوابست
 از خوردن پر ملال خیزد
 تاز اندک تو جهان شود پر
 آن خشت بود که پر توان زد
 از صد خرمن گیاه بهتر
 تعظیم یک آفتاب ازو بیش

از راهنماییهای برگزیده استاد نسبت بفرزند، شعر دلاویز عبرت خیز است

که در هفت پیکر آمده، و اینک ابیاتی از آن برای انتباه نقل میشود:

ای پسر هان و هان ترا گفتم
 که تو بیدار شو که من خفتم

چون گل باغ سرمدی داری
 سگه بر نقش نیکنامی بند
 صحبتی جوی کز نکو نامی
 همنشینی که نافه بوی بود
 عیب يك همنشست باشد بس
 درچنین ره منخسب چون پیران
 رقص مرکب مبین که رهوار است
 گر بر این ره پری چو بازسپید
 بارچندان براین ستور آویز
 چون رسد تنگی ز دور دور ننگ
 بس گره کو کلید پنهانست
 ای بسا خواب کو بود دلگیر
 گرچه پیکان غم جگر دوز است
 عهد خود باخدای محکم دار
 چون تو عهد خدای نشکستی
 گوهر نیک خود ز عقد مریز
 هنر آموز گر هنرمندی
 هر که ز آموختن ندارد ننگ
 ای بسا تیز طبع کاهل کوش
 وای بسا کوردل که از تعلیم
 خویشتمن را چو خضر بازشناس
 آب حیوان نه آب حیوانست
 جان چراغست و عقل گوهر او
 عقل با جان عطیه احدیست
 تا جوانی و تندرستی هست

مهر باغ محمدی داری
 کز بلندی رسی بچرخ بلند
 در تو آرد نکو سر انجامی
 خوبتر ز آنکه یافه کوی بود
 کافکند نام زشت بر صدکس
 گرد کن دامن از زبون گیران
 راه بین تا چگونه دشوار است
 دیده بر راه دار چون خورشید
 که نماند براین گریوه تیز
 راه بردل فراخ دار نه تنگ
 بس درستی که دروی آسانست
 واصل آن دلخوشیست در تعبیر
 درع صبر از برای این روزاست
 دل ز دیگر علاقه بیغم دار
 عهده بر من کز این و آن رستی
 و آنکه بدگوهر است از وبگریز
 درگشایی کنی و نه در بندی
 در بر آرد ز آب ولعل از سنگ
 که شد از کاهلی سفال فروش
 گشت قاضی القضاة هفت اقلیم
 تا خوری آب زندگی بقیاس
 جان با عقل و عقل با جان است
 عقل جانست و جان ما تن او
 جان با عقل زنده ابدیست
 آید اسباب هر مراد بدست

تو که سر سبزی جهان داری ره کنون رو که پای آن داری...
چنانکه در بالا هم یاد آوری شد، نظامی نخستین شاعر ایرانیست که داستان
بزمی را هدف اصلی شعر خود قرار داد، و آن را در مثنوی روان با تعبیرات نو و ترکیبات
وصفی خاصی ادا کرد. پس در این شیوه فضیلت سبقت از آن اوست؛ و آنگاه که میگوید
از کسی عاریت نپذیرفته‌ام و بحکم دل سخن گفته‌ام راست است زیرا این مرد ایجاد
معانی و تشبیهات و عبارات و افکار تازه کرده:

عاریت کس نپذیرفته‌ام آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبده تازه بر انگیختم هیکلی از قالب نو ریختم
هنر نمایی‌های شاعر در ضمن داستانسرایی فراوانست؛ از آن جمله است پند
گویی‌های بسیار سودمند که اشارتی بدان رفت؛ دیگر نتایج عبرت آمیز که در ذکر
وقایع و حالات بشر گرفته و ما را بدان متنبّه میسازد، و در عین شرح اوضاع عیش و نوش
ما را از بی‌اساسی زمان و سست بنیادی دوران و لزوم استفاده از فرصت آگاه میسازد:

چه خوش باغیست باغ زندگانی
گر ایمن بودی از باد خزانسی
چه خرم کاخ شد کاخ زمانه
گرش بودی اساس جاودانه
از آن سرد آمد این کاخ دلاویز
که چون جاگرم کردی گویدت خیز
ز فردا وزدی کس را نشان نیست
که رفت آن از میان، وین در میان نیست
يك امروز است ما را نقد ایام
بر او هم اعتمادی نیست تا شام
بيا تا يك دهن پر خنده داریم
يك امشب را بشادی زنده داریم

از خواص دیگر شعر نظامی نمودن حالات روحی انسانست که در مواردی
الحق بدیعت ، مثلاً در باب چشم براهی گوید :

همیشه چشم برره دل دو نیم است	بلای چشم پر راهی عظیم است
اگر چه هیچ غم بی درد سر نیست	غمی از چشم بر راهی بتر نیست
مبادا هیچکس را چشم بر راه	کزو رخ زرد گردد عمر کوتاه

و پس از نشان دادن تلخی انتظار شیرینی وصال را بخاطر خواننده می آورد :

اگر چه آفت عمر انتظار است	چو سر با وصل دارد سهل کار است
چه خوشتر ز آنکه بعد از انتظاری	با امیدی رسد امیدواری

در باب جوان شوریده و عاشق پیشه غافل چه بهتر ازین توان گفت :

ببخشد کشوری بر بانگ رودی	ز ملکی دوست تر دارد سرودی
ز گرمی ره بکار خود نداند	ز خامی هیچ نیک و بد نداند

سیاهی شب و تنهایی و اضطراب قلب و بی آرامی دل را ازین نیکوتر چگونه
میتوان سرود :

چه افتاد ای سپهر لاجوردی	که امشب چون دگر شبها نگریدی
مگر دود دل من راه بستت	نفیر من خسک در پا شکستت
نه زین ظلمت همی یابم امانی	نه از نور سحر بینم نشانی
مرا بنگر چه غمگین داری امشب	ندارم دین اگر دین داری امشب
شبا امشب جوانمردی بیاموز	مرا یا زود کش، یا زود شو روز
چرا بر جای ماندی چون سیه میغ؟	بر آتش میروی یا بر سر تیغ؟
دهل زن را گرفتم دست بستند	نه آخر پای پروین را شکستند
من آن شمعم که در شب زنده داری	همه شب می کنم چون شمع زاری
چو شمع از بهر آن سوزم بر آتش	که باشد شمع وقت سوختن خوش
گره بین بر سرم چرخ کهن را	بباید خواند و خندید این سخن را
بخوان ای مرغ اگر داری زبانی	بخند ای صبح اگر داری دهانی
اگر کافر نبی ای مرغ شبگیر	چرا بر ناواری آواز تکبیر؟ ...

برای نمودن حال شوق و رقّت عاشقی که بتأثیر مهر و عاطفه نسبت بمعشوق تمام علايق حیات را دوست دارد تا جایی که حق چارپایان و جانوران را هم میگذارد؛ چه بهتر و لطیف تر از داستان دلسوزی مجنون نسبت به آهوان و گوزنان و انس گرفتنش با وحشیان بیابان. برای نمایاندن حال روحی کسی که به زیر ظاهر آشفته وی گوهر محبت نهفته است، چه شیواتر ازین بیت :

چه خوش نازی است ناز خوبرویان

ز دیده رانده را دزدیده جویان

وزن و شیوه این داستانها خواه لیلی و مجنون خواه خسرو شیرین خود مبین میدارد که این اشعار بزمی را ناچار بانغمه های دلکش میخواندند و مینواختند، تا چه ماند بدانکه خود شاعر در ضمن قصه باین موضوع اشارتها کرده، و از آن جمله در شرح بزم آرایى خسرو سخن از سی آواز گوناگون بمیان آورده که گویا آنها را باربد نغمه ساز نامی از میان صد دستگاه برگزیده در بر بط میزده است. اینک نامهای سی آواز :

- ۱- گنج باد آورد ۲- گنج گاو ۳- گنج سوخته ۴- شادروان مروارید ۵- تخت طاقدیسی ۶- ناقوسی ۷- اورنگی ۸- حقه کوسی ۹- ماه بر کوهان ۱۰- مشک دانه
- ۱۱- آرایش خورشید ۱۲- نیمروز ۱۳- سبز در سبز ۱۴- قفلرومی ۱۵- سروستان
- ۱۶- سروسهی ۱۷- نوشین باده ۱۸- رامش جان ۱۹- ناز نوروز ۲۰- مشکویه ۲۱- مهر گانی
- ۲۲- مروای نیک ۲۳- شب دیز ۲۴- شب فرخ ۲۵- قرخ روز ۲۶- غنچه کبک دری
- ۲۷- نخجیرگان ۲۸- کین سیاوش ۲۹- کین ایرج ۳۰- باغ شیرین .

ابیات دیگری هست که اشعار میدارد خود استاد نیز از موسیقی بهره داشته، و بسا گفته های خویش را با نغمه و ساز میسروده است .

در هر صورت شعر روان و پرهیجان نظامی از پند و داستان و تغزل و تعشق آنگاه که با ساز و آواز توأم میشد در دل دلداران بزرها می نشست و این تأثیر را خود شاعر دریافته و در خسرو و شیرین چنین گفته است :

نصیحتها که شاهان را بشاید وصیتهها کزو درها گشاید

بسی پالوده‌های زعفرانی
 کهی چون ابرسان گریه‌کشادم
 سماعم ساقیان را کرده مدهوش
 شهنشه دست بر دوشم نهاده
 بشگر خندشان دارم نهانی
 کهی چون گل نشاط خنده دادم
 مغتی را شده دستان فراموش
 ز تحسین حلقه در گوشم نهاده...

در ذکر خواص شعر نظامی، استعداد وصف و قوّه تصویر او را نباید فراموش کرد که گرچه از تشبیهات مصنوع آزاد نیست، ولی باز لطیف و گاهی نزدیک بطبیعت و بدیع است از این قبیل:

چو پیر سبز پوش آسمانی
 جوانان را و پیران را دگر بار
 گل از گل تخت طاوسی بر آرد
 بسا مرغا که عشق آوازه گردد
 چو از خرّم بهار و خرّمی دوست
 گل از شادی علم در باغ میزد
 شمال انگیخته هر سو خروشی
 سهی سرو از چمن قامت کشیده
 بنفشه تاب زلف افکنده بر دوش
 عروسان ریاحین دست بر روی
 هوا بر سبزه گوهرها گسسته
 تذروان بر ریاحین پر فشانده
 ز هر شاخی شکفته نو بهاری
 نوای بلبل و آوای درّاج
 ز سبزه بر کشد بیخ جوانی
 بسر سبزی در آرد سرخ گلزار
 بنفشه پَر طاوسی بر آرد
 بسا عشق کهن کان تازه گردد
 بگلها بر درید از خرّمی پوست
 سپاه فاخته بر زاغ میزد
 زده بر گاو چشمی پیل گوشی
 ز عشق لاله پیراهن دریده
 کشاده باد نسرین را بناگوش
 شکرخای شکوفه شانه در موی
 زمرد را بمروارید بسته
 ریاحین در تذروان پر نشانده
 گرفته هر گلی بر کف نثاری
 شکیب عاشقان را داده تاراج...

معمولاً نظامی پس از وصف طلوع صبح یا نسیم سحرگاهان یا نمایش اختران شب بداستان میپردازد و در ضمن داستانی اصلی بسا قصه‌های فرعی نقل میکند و آنگونه قصه‌ها را بایک مهارتی روشن و کوتاه میگوید و در صنعت ایجاز سر مشقی

او نیز مانند خاقانی که هر دو از يك شهرستان ایرانند، معانی تازه و عبارات و ترکیبات مبتکرانه فراوان دارد و گاهی افتد که آن معانی یا آن عبارات کمی نامعلوم و مبهم بنظر می آید، و بازی کلمات و تعبیرات لغز مانند واستعاره و تشبیهات غریب بکار می رود، مانند این ابیات در مخزن الاسرار که در نعت حضرت نبویست :

تحفه اول که الف نقش بست	بر در محجوبه احمد نشست
حلقه حارا کالف اقلیم داد	طوق ز دال و کمر از میم داد
لاجرم اویافت از آن میم و دال	دایره دولت و خط کمال
بود در این گنبد فیروزه خشت	تازه ترنجی ز سرای بهشت
رسم ترنج است که در روزگار	پیش دهد میوه پس آرد بهار

ولی اغلب اشعار خمسه روان و روشن و نغز و لطیف است و در فارسی سر مشق داستانسرایی است. از خواص شیوه استاد کثرت استعمال ترکیبات و صنفی است مانند: «فلک بر پای دار» «برون آرنده» «یکی گوی» «پیش وجود» «شب و روز آفرین» «پرورش آموز» «درون پرور» «شب سنج» «گرانسنگ سبکسیر» «پویه پا» «غم و شادی نگار» «نکوسرانجامی» که شیوه خاقانی را بخاطر میاورد، و گویی از خواص سبک آذربایجانی است.

بدیهی است لغات و کلمات خاص و شاید پارسی بومی در شعر این استاد نیز آمده و امتیازی بدان بخشیده.

برخی اشعار او مشعر است بر اطلاع او از علوم اسلامی و قرآن و حدیث و علم نجوم، و چنانکه ذکر شد از موسیقی و حکمت و عرفان.

نظامی غیر از مثنویات خمسه، قصیده و غزل نیز سروده که مقداری از آن بنام دیوان نظامی گرد آورده شده، و چند قطعه و رباعی هم بنام او بدست هست. در این اشعار نیز استادی و زبردستی او پیدا است.

از اشعار زبان حال خود شاعر ابیات ذیل است که از قصیده ایی است منسوب باو در شرح پیری خود که متین و مؤثر است :

در این چمن که ز پیری خمیده شد کمرم

ز شاخهای بقا بعد ازین چه بهره برم

نه سایه بی‌است ز نظم نه میوه‌ای کس را

که تند باد حوادث بریخت برگ و برم

سپهر با قد خم گشته میکند لاجدم

بیاض موی ز کافور میدهد خبرم

دورشته پر ز گهر بود در دهن ما را

جفای چرخ گسست و بریخت آن گهرم

رسید روز با آخر چو جغد میخواهم

کزین خرابه بمعموره فنا بپریم

دو تا شدم که نیالایدم بخون دامن

که خون فشان شده چشم از تراوش جگرم

نشست برف گران بر سرم ز موی سپید

ز پست گشتن بام وجود در خطریم

ز من کسی نکند باور آنکه بتوانم

ز ضعف جان که بر خاطر کسی گذرم

در همین مضمون دلسوز که تاریکی روزگار آدمی را مجسم میدارد، قطعه یا

غزلی نیز از آن شاعر نغزگو نقل میشود که شخص را به بیداری و فرصت شماری

دعوت میکند :

جوانی بر سر کوچ است، دریاب این جوانی را

که شهری باز کی باشد غریب کاروانی را

خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده

که اندر خاک میجویند ایام جوانی را

بهر زه میدهی بر باد عمر نازنین کزوی

بحاصل میتوان کردن حیات جاودانی را

اگر تو شادمان باشی، چه معزولی رسد غم را؟!۱

وگر خود را کشتی از غم، چه نقصان شادمانی را؟!۲

نثر فارسی دوره سلجوقی

بطوری که در مقدمه این فصل اشارت رفت، نثر فارسی نیز مانند نظم در عصر سلجوقیان یعنی قرن پنجم و ششم ترقی کرد و نویسندگان بسیاری پیدا شدند و در فنون گوناگون تألیفات کردند، و در واقع بعضی از شاهکارهای ادبیات منشور فارسی مانند: **تاریخ بیهقی** و **چهارمقاله** و **کلیله دمنه** و **تذکره الاولیاء** در این دوره تألیف یا پایان یافت. معلوم است قسمتی از این کتب با اینکه در عصر سلجوقیان منتشر شد، بحمایت و تشویق دیگر سلاطین و امرای معاصر مانند: غزنویان و خوارزمشاهیان و سایر سلاله‌ها بوده است، چنانکه در ذیل معلوم خواهد گشت. نثر این عصر نیز مانند نظم ادوار قبل معمولاً ساده و روان یعنی از تکلفات و عبارات پردازی عاری است و حشو و زواید و تزینات ثقیل لفظی که بیشتر بعد از مغول معمول شد در آن نادر بنظر میرسد، و بطور کلی نثری پخته و آزموده و بدیع و فصیح است. با اینهمه باید گفت: استعمال کلمه‌ها و جمله‌های ثقیل عربی و اصول ترسل و رسم ایراد شواهد و اشعار عربی در طی کلام و تظاهر در انشای مطنطن و نثر مرسل و مزین در بعضی تألیفات این عصر آغاز میکند، و در واقع طرح انشای دوره مغول ریخته میشود، و میتوان در این موقع برای مثال از کتاب **راحة الصدور** راوندی و کتاب **التوسل الی الترسل** بهاءالدین بغدادی نام برد.

کتاب **التوسل الی الترسل** یکی از تألیفات قرن ششم به نثر بلیغ ادبی است که مؤلف آن **بهاءالدین محمد بن مؤید بغدادی** منشی دربار علاءالدین تکش خوارزمشاهست. مؤلف که تا اواخر قرن ششم زنده بود، در این کتاب بهترین نمونه‌های منشآت آن قرن را بسلك تحریر کشیده است، و در ضمن بوقایع تاریخی زیادی اشاره کرده. این کتاب مشتمل است بر دیباچه و دو فصل. مقدمه در حمد خدا و نعت پیغمبر و اصحاب او و سلطان وقت و ثنای **بهاءالدین وزیر** و مختصری مفید در سبک نویسندگی است. اصل کتاب هم از سه قسم بهم آمده است، اول مشتمل بر فرمانهای

دولتی و عهدنامه‌ها و فتحنامه‌ها. قسم دوم حاوی دستورهایی است از طرف سلطان بامراء، قسم سوم عبارتست از نامه‌های خصوصی و ملاطفات.

چنانکه در سابق هم اشاره شد، نثر دوره سامانی حتی دوره غزنوی یعنی قرنهاي چهارم و پنجم بطور کلی ساده و روش و موجز و مفید معنی بود. بایشرف زمان و پیشآمد حوادث، نثر نیز مانند نظم به تحولاتی برخورد که دوسه قرن ادامه یافت. این تحولات رامیتوان بطور ایجاز اینگونه بیان کرد: از اواخر قرن پنجم کم کم بجای ایجاز اطناب و تفصیل و تکرار معمول گشت. همچنین استعمال شعر و امثال و جملات عربی در ضمن نثر رواج یافت. اهتمامی بعمل آمد تا مطالب فلسفی و علمی که در سابق منحصر بعربی بود، بفارسی هم نوشته شد. نظیر تألیفات منشور ناصر خسرو و ابوعلی سینا، رفته رفته قیود لفظی و آرایش عبارتی فزونی گرفت و استعمال لغات و جملات ثقیل عربی بیشتر شد، مراعات سجع هم از همان قرن پنجم آغاز گردید، و مخصوصاً در کتب متصوفه مانند: **اسرار التوحید و رسالات خواجه عبداله انصاری و تذکره الاولیاء** توسعه یافت، تا اینکه این تحولات در بعض آثار ادبی و تاریخی نثر فارسی را بکلی تابع آرایشهای لفظی ساختگی و غیر طبیعی کرد، مانند نثر تألیفات از دوره مغول، یعنی قرن هفتم در مصنفاتی مانند تاریخ و صاف.

کتاب عرفانی و دینی و تاریخی

چنانکه اولین شعرای معروف صوفیه در دوره سلجوقی ظهور کردند، بهمانطور معروفترین تألیفات عرفانی بفارسی منشور نیز در آن دوره تألیف یافت، که مهمترین آنها عبارتست از: **کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکره الاولیاء**. **کشف المحجوب** - کتاب کشف المحجوب در اواسط قرن پنجم تألیف یافت. نخستین کتاب معروفی است بفارسی فصیحی در شرح حالات و عقاید و مقالات مشایخ صوفیه. مؤلف آن **ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی** است که بمناسبت انتساب بدو محل از جوار غزنه اوراجنلابی هجویری نیز گفته‌اند. وی از پیران صوفیه بود و بامشایخ آن طریقت معاشرت میکرد. گذشته از اینکه این کتاب مهم نمونه شیوه قرن پنجم است، اقوال و حکم اخلاقی و عرفانی نغز و مفیدی در آن نقل شده، و نیز اشعار و

وجمل قصار تازی در آن آمده است، و از نظر سبک بشیوه عصر سامانی نزدیک است و از این حیث بسایر کتب صوفیه تقدم دارد افعال و لغات غریب باستانی هم در آن دیده میشود و فوات هجویری را ۴۷۰ هـ ق نوشته اند.

اسرار التوحید - اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید نیز از تصنیفات مهم متصوفه است که به نثر فارسی شیرینی نوشته شده تألیف آن در نصف دوم قرن ششم شاید حدود پانصد و شصت یعنی صدسال بعد از کشف المحجوب بعمل آمده است و آن در تعریف احوال و کرامات و اقوال شیخ ابوسعید ابی الخیر است در ضمن شرح حالات و کرامات شیخ. حکایات و اخبار و اشعار عرفانی نیز در آن ثبت گردیده همچنین اسامی و اخبار بسیاری از فضلا و مشایخ عصر بمناسبت ذکر شده. مؤلف اسرار التوحید محمد بن منور از احفاد شیخ ابوسعید است.

تذکره الاولیاء - تذکره الاولیاء مانند کشف المحجوب و موافق ترتیب آن در تعریف حالات و مقامات و غرایب صفات و نخبه کلمات و عبادت و عادات بزرگان صوفیه است پنندهای سودمند و حکایات دلپسند و اخبار عبرت آمیز بعبارت فارسی مؤثر و بسیطی در این کتاب آمده و قرائت آن را جاذب و آسان ساخته. میان این کتاب و **اسرار التوحید و کشف المحجوب** از حیث معانی و اسلوب شباهتی تام موجود است و گاهی عین عبارات کشف المحجوب بامختصر تغییراتی در آن دیده میشود. مؤلف تذکره الاولیاء چنانکه در گذشته اشاره شد شیخ فریدالدین عطار است و تألیف آن در اوایل قرن هفتم حصول یافته.

کشف الاسرار - کشف الاسرار و عده الابرار کتابیست بس مهم که در ردیف اول تفاسیر فارسی قرآن مجید قرار داد. مؤلف آن **ابوالفضل رشیدالدین میبدی** از دانشمندان و عارفان نیمه اول قرن ششم بود و این تفسیر بزرگ را بسال پانصد و بیست هجری بیابان برد.

تفسیر یست بسبک عامه و شامل است به قرآآت و شأن نزول آیات و مباحث فقهی و تعبیرات عرفانی و مطالب اخلاقی و تحقیقات لغوی و صرف و نحوی. مؤلف در این کتاب تفسیر **خواجه عبدالله انصاری** را در نظر داشته که افسوس اکنون در بین نیست.

در این کتاب ارجمند نیز مزایای ادبی و لطایف زبان فارسی با حقایق و الهامات روحانی با هم و توأم است.

تالیفات ناصر خسرو - ناصر خسرو شاعر شیوای قرن پنجم که ذکرش گذشت در نثر نیز استاد بود و از شاعران نادر است که در آن زمان مطالب دینی و حکمی را به فارسی تحریر کرد زیرا آن مطالب معمولاً به عربی نوشته میشد اینک تالیفات مهم او را که همه بحلیه طبع در آمده بروجه ذیل ذکر میکنیم:

جامع الحکمتین - در شرح قصیده ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی از فضایل اسمعیلی اوایل قرن پنجم است در مسائل حکمی و دینی و سؤالات در آن باب . مطلع قصیده که هشتادوش بیت دارد این است:

یکیست صورت هر نوع را و نیست گذار چرا که هیئت هر صورتی بود بسیار
ناصر خسرو در سبب اقدام باینکار چنین نوشته: اندر سال چهار صد و شصت و دوم...
امیر بدخشان که معروفست به عین الدوله... که بیدار دل و هشیار مغزو روشن خاطر
و تیز فکر و دور بین و باریک اندیش و صایب رای و قوی حفظ و پاک ذهن و پسندیده
خوبیست قصیده ای را که گفته بودخواجه ابوالهیثم احمد بن الحسن جرجانی رحمه الله
علیه و اندرو سؤالات بسیار کرده است، نزدیک من فرستاد و از من اندرخواست . تا
سؤالاتی که اندر آن قصیده است بنام او حل کرده شود» (۱)

این کتاب از نظر تشریح مسائل فلسفی بفارسی روشن و ساده اهمیتی بسزا دارد .

وجه دین - از تالیفات منشور ناصر خسرو یکی نیز کتاب وجه دین است که از مطالب فلسفی و عقاید مذهب اسمعیلی بفارسی فصیحی بحث میکند .

زاد المسافرین - این تالیف معروف نیز در مسائل فلسفی و مذهبی و توجیه علوم باطنی در مقابل علوم ظاهری و دعوت به تحقیق و صفای معنوی است و از جمله تالیفات مهم در آیین اسمعیلیه است .

خوان الاخوان - از تالیفات دیگر ناصر خسرو است به نثر فارسی در مسائل

فلسفی و معتقدات دینی .

سفر نامه - از آثار مشهور و بسیار مهم ناصر خسرو یکی نیز سفر نامه اوست وی بسال ۴۳۷ هـ . ق . از جوزجانان در شمال خراسان حرکت کرد و از نیشابور و سمنان وری و قزوین و تبریز گذشت و با آسیای صغیر رفت و شام و فلسطین مخصوصاً شهر بیت المقدس را دید، و از آنجا بمکه مشرف شد سپس بمصر رفت و باز بمکه رفت و در بازگشت از راه یمن و الحساء به بصره و از آنجا باصفهان رفت، و در پایان در چهارصد و چهل و چهار به بلخ باز آمد .

دیدنیها و شنیدنیهای خود ازین مسافرت را بفارسی ساده و شیرینی در این کتاب وصف کرده و یک اثر ارزنده تاریخی مربوط به یک عهد هزار سال پیش بیادگار گذاشته است .

تالیفات دیگر مانند رساله گشایش و رهائی از این شاعر حکیم و خداشناس باقیمانده است و مطالعه کلیه این آثار او خواننده را با مطالب فلسفی و الهیات و عقاید اسمعیلی و اصطلاحات و طرز بیان فلسفه اسلامی بفارسی آشنا میسازد .

شرح شطحیات - شطح بتازی بمعنی حرکت و افتادن بر زمین است ولی در اصطلاح عارفان ایران یک حرکت و هیجان معنوی است که به قالب عبارت و بیان نیاید و اگر در سخنانی از آن حال تعبیر شد آن سخنان مرموز و پراسرار و میان تجلی و استتار است . کتاب شرح شطحیات بزبان فارسی روان و شیوه صوفیانه قرن ششم بواسطه **شیخ صدرالدین ابو محمد روزبهان بقلی شیرازی** بسال پانصد و هفتاد تألیف یافت و گویا اولین متن آن بتازی بوده است . این کتاب مطالب و اصطلاحات عرفانی را در ۵۴۵ فصل بیان و توجیه و تفسیر کرده ، و در ضمن آن مطالب از عارفان معروف از آن جمله از منصور حلاج سخن بمیان آورده است - شیخ روزبهان تألیفی دیگر عرفانی دارد بنام « **عبر العاشقین** » که نیز در بیان رموز عقاید و سوز عشق عارفانست . شیخ تالیفات دیگر دارد . بقولی تعداد آنها بصد میرسیده ، تولد

شیخ ۵۲۲ هجری و وفاتش در ۶۰۶ اتفاق افتاد وی اشعار عارفانه هم سروده و دیوانی داشته است.

زین الاخبار - زین الاخبار از جمله کتابهای قدیم تاریخی بزبان فارسی است مؤلف آن ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود از اهل کردیز بود. کردیز ولایتی بوده در مسافت یکروزه غزنه بر سر راه هند.

در این کتاب تاریخ مختصر ایران تا زمان مؤلف باضمام شرح ظهور اسلام و تاریخ خلفاء تا وقایع سال ۳۲ باختصار مندرج است تألیف آن در زمان سلطنت عبدالرشید پسر محمود غزنوی یعنی بین ۴۴۰ و ۴۴۴ بعمل آمد. این تألیف بمناسبت قرب زمان بسامانیان و غزنویان مهم است.

تاریخ بیهق - بیهق بخشی است از خراسان که سبزوار شهر معروف آنست این شهر از قدیم مرکز مردان فاضل و نویسندگان ماهر بوده است. مؤلف آن **ابوالحسن علی بن زید بیهقی** در حدود سال چهار صد و نود و سه متولد شد و در ۵۶۵ ه. ق وفات یافت. وی از فضلالی زمان خود بود و تألیفاتی بوجود آورد که از آن جمله همین تاریخ بیهق است در تاریخ این ناحیه، و ترجمه احوال مشاهیر رجال و دانشمندان و نویسندگان نظیر ابوالفضل بیهقی و شاعران و وزیران و سادات و پزشکان آنجا. این کتاب بنثر ساده و روان آن زمان که در فواصل عبارات با ابیات عربی بلیغ موشح است نوشته شد. و الحق مانند تاریخ ابوالفضل بیهقی نمونه انشای فصیح قرن ششم است. تاریخ تألیف آن سال پانصد و شصت و سه بوده است.

مجمل التواریخ و القصص - کتابیست در تاریخ اجمالی عالم عموماً و تاریخ اسلام و ایران خصوصاً از مبدأ خلقت تا سال پانصد و بیست هجری که سال تألیف آنست در ضمن ذکر وقایع تاریخی داستانها و قصه های زیادهم آمده. مؤلف کتاب اهل اسد آباد همدان بوده.

راحة الصدور - راحة الصدور مهمترین کتاب فارسی است در تاریخ سلجوقیان

ایران از آغاز کار این سلسله تا انقراض آن بدست خوارزمشاهیان.
 مولف **راحة الصدور ابو بکر محمد راوندی** از اهل راوند واقع در نزدیکی کاشان بود. خود در بار سلجوقی را دید و در خدمت طغرل بن ارسلان آخرین حکمران سلجوقیان عراق بود. کتابش را در اواخر قرن ششم تألیف کرد و آن را در سال ۶۰۳ ه.ق. بنام کیخسرو بن قلج ارسلان از سلجوقیان روم کرد و بآن سلطان تقدیم داشت.
 راحة الصدور گذشته از ارزشی که نسبت بتاریخ سلجوقیان دارد نیز اهمیت ادبی را مالک است، زیرا مؤلف بسیاری از شعرا و فضلا را نام برده و از اشعار و قصاید آنان ذکر کرده، همچنین عده زیادی از امثال عرب آورده است.
 راوندی مؤلفات دیگر نیز داشته و خود شعر میسروده است، چنانکه قصایدی از او در همین کتاب در مدح کیخسرو و قلج ارسلان مندرج است.

تاریخ طبرستان - یکی از تالیفات تاریخی مربوط بولایات است که برای تنظیم تاریخ کامل عمومی ایران وجود آنها ضرورت دارد. این کتاب در اوایل قرن هفتم که کشور ما داشت معروض تاخت و تاز مغول میشد تألیف یافت، و آن مرکب از چهار قسم است قسم اول در باب طبرستان از ابتدا و بنیاد و عمارات و شهرها و علما و شعرا قسم دوم در ابتدای دولت آل وشمگیر و آل بویه قسم سوم در نقل طبرستان بسلاطین محمودیان و سلجوقیان قسم چهارم دوره حکومت آل باوند در طبرستان.

مؤلف کتاب **بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب** از نویسندگان نامی زمان و منسوب بدربار باوندیان بوده تالیف این کتاب سودمند را در حوالی ۵۱۴ بی پایان برده است.

ترجمه رساله قشیری - مؤلف این کتاب در اصل عارف نامور قرن پنجم ابوالقاسم قشیری است که آنرا بتازی تألیف کرد. این کتاب یکی از اسناد مهم و معتبر تصوف است که تألیف آن در نیمه اول قرن پنجم انجام گرفت و کمی بعد یکی از شاگردان شیخ بنام ابوعلی حسن عثمانی آن را بفارسی گردانید.

شیوه نثر کتاب با عبارت روان و بکار بردن لغات اصیل فارسی و اصطلاحات

عرفانی آنرا در ردیف متون معتبر فارسی قرار داده است .

کتاب اخلاقی و ادبی و طبی

سیاستنامه - سیاستنامه یاسیرالملوک اولین کتاب معروف فارسی است در آداب معاشرت و اخلاق و سیاست ملوک و امیران و وزیران و قاضیان و خطیبان و دیگر طبقات. همچنین ابجائی در آن راجع باشخاص و فرقه های مختلف مانند سنباد و مزدک و باطنیان و خرمدنیان آمده است که از لحاظ تاریخ مورد استفاده تواند بود. انشای سیاستنامه نسبتاً ساده و شیرین و متین است .

مؤلف آن خواجه ابوعلی حسن بن علی نظام الملک وزیر ایرانی است که مدت سی سال در دربار سلطان الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی منصب وزارت داشت ، و سیاستنامه را در حدود سال چهارصد و هشتاد و چهار یعنی کمی قبل از کشته شدنش بدست اسمعیلیان بر حسب درخواست ملک شاه تألیف کرد. نظام الملک بسال چهارصد و هشتاد و پنج در جوار نهبوند بدست یکی از فدائیان اسمعیلیه کشته شد .

قابوسنامه - مؤلف قابوسنامه **عنصر المعالی امیر کیکاوس بن اسکندر بن قابوس و شمشیر حکمران** زیاری است که از ۴۴۱ هـ . ق تا ۴۶۲ هـ . ق در طبرستان حکومت کرد. آنرا در اواخر عمر، گویامیان سالهای ۴۵۷ تا ۴۶۲ هـ . ق. برای پند و تهذیب پسرش گیلان شاه در چهل و چهار فصل تألیف کرد امیر کیکاوس شخصی بود راستگو و درستکار و یار سا .

قابوسنامه در آداب معاشرت و رسوم دوستی و الفت و ترتیب زندگانی و کسب فضایل و تهذیب خصایل است . این کتاب در واقع نماینده اخلاق و رسوم و اوضاع دینی و سیاسی و تربیتی و اجتماعی آن زمان در آن نواحی است، و پندهائی که در آن آورده بسیار سودمند است .

امیر کیکاوس قریحه شاعرانه داشت و اشعار نیک می سرود .

کیمیای سعادت - کتابی است اخلاقی و دینی که آن را **حجة الاسلام غزالی** در اواخر قرن پنجم تصنیف کرد و عمده محتویات آنرا از تألیف دیگر معروف خود

موسوم به **احیاء علوم الدین** که عبری است، بطور خلاصه بفارسی نقل کرد. این کتاب اصول تعالیم اخلاقی اسلامی را بتفصیل حاوی، و مورد بسی استفاده است.

کلیله و دمنه - اصل این داستاننامه معروف در زمان ساسانیان از زبان هندی به پهلوی نقل شد، بعد **عبداله بن مقفع** آن را از پهلوی عبری ترجمه کرد، گرچه کلیله ابن مقفع را در دوره سامانی بفارسی منظوم و منشور در آوردند ولی از میان رفت و تنها ابیاتی از کلیله منظوم رود کی باقیماند چنانکه گذشت. کلیله حاضر که گذشته از اصل هندی دوسه حکایت ایرانی و اسلامی بر آن افزوده شده ترجمه ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید از فضلی قرن ششم است، از کلیله ابن مقفع و آن در اواسط قرن ششم یعنی در دوره سلطنت بهرامشاه غزنوی (۵۱۲ ه. ق - ۵۴۷ ه. ق) بعمل آمد. نصرالله این کتاب را بنام بهرامشاه کرد، و باتبحری که در ادب اسلامی داشت آیات و اخبار امثال و اشعاری بفارسی و عبری بر آن افزود، و الحق نثر متین و شیوایی بکاربرد، چنانکه آن را میتوان از کتابهای ادبی در زبان فارسی شمرد. نصرالله در نظم نیز دست داشت و اشعاری بفارسی و عبری میساخت.

چهارمقاله - این کتاب مهم بطوری که از نام آن پیداست مرکب است از

چهارمقاله بترتیب ذیل :

درماهیت علم دبیری - درماهیت علم شعر - درماهیت علم نجوم - درماهیت علم طب. مؤلف آن **ابوالحسن احمد سمرقندی** ملقب به **نظامی عروضی** است. گذشته از اینکه وی استاد بلاغت و انشاء فارسی بود، در علم ادب مهارت داشت و خود نیز شعر میگفت. چنانکه در همین کتاب از اشعار او دیده میشود، نیز در علوم چهارگانه که ذکر کرده خود دست داشت.

تألیف چهارمقاله در حدود ۵۵۰ ه. ق. بعمل آمد و آن بنام **ابوالحسن حسام الدین علی شاهزاده غوری** اتحاف گردید.

چهارمقاله را میتوان از حیث سلاست انشاء و طرز سخن و اسلوب عبارت در ردیف اول آثار منشور فارسی شمرد و نمونه و سرمشق نثر فارسی محسوب داشت و

همدوش تاریخ بیهقی و کلیله پنداشت.

از مزیت‌های این کتاب آمدن شرح حالات و اشعار و مقالات شماره‌ای از شعرا و فضایل معروفست که از این حیث اهمیت بزرگ تاریخی نیز دارد. مخصوصاً ترجمه احوال فضلا و شعرا که بزمان مؤلف نزدیکتر بوده‌اند مانند فردوسی یا بامؤلف همعصر بوده‌اند، مانند معزی و ختّام بسیار سودمند است.

دارا بنامه - کتاب دارا بنامه تألیف ابوطاهر طرسوسی از داستانهای دیرین ایرانی سرچشمه گرفته و با افزایش مطالبی از ادوار اسلامی بصورت يك داستاننامه منشور دلچسب در آمده که انشای روان دارد، و قصه‌های فراموش شده ایران کهن را در سلك داستان داراب و اسکندر و پوران دخت بازگو میکند. گویا دارا بنامه در اواخر قرن ششم تألیف یافته باشد.

ترجمان البلاغه - قدیمترین کتاب فارسی است در صنایع شعری و بدیع که بهمارسیده مؤلف آن **محمد بن عمر راذویانی** نام داشته که در نیمه دوم قرن پنجم میزیسته است. علم بدیع و بلاغت در اسلام بدست دانشمندان ایرانی و اسلامی از قرن سوم هجری آغاز گردید و تألیفاتی عبری در آن موضوع بوجود آمد، ولی چنانکه از خود ترجمان البلاغه هم مستفاد است این اولین کتاب بلاغت بفارسی است.

حدائق السحر - حدائق السحر فی دقائق الشعر کتابی است در صنایع شعری و از تألیفات مهم در این فن است.

این کتاب به نثر بلیغی نوشته شده و آمدن امثال و شواهد خوب به نثر و نظم فارسی و عربی اهمیت و ارزش آن را بیشتر کرد.

مؤلف آن **رشیدالدین محمد وطواط** از شعرا و ادباء قرن ششم است که کتاب ترجمان البلاغه در حضور اتسز خوارزمشاه (۵۲۱ - ۵۵۱ ه. ق) با و ارائه شد، و در نتیجه بحکم آن پادشاه بتألیف حدائق عزم بسمت و این کتاب مفید را در همان اوان یا چند سال بعد تصنیف کرد. در واقع اساس این کتاب از ترجمان البلاغه راذویانی است.

مقامات حمیدی - مقامات حمیدی کتاب معروفی است بفارسی مسجع و قصد مؤلف آن نظیره گویی به مقامات حریری و بدیع الزمان همدانی بوده. این کتاب مرگب از بیست و چهار مقامه و یک خاتمه است، و آن در مطالب ادبی و مباحثات و توصیف و تعریف و مناظرات و لغز است. منظور اصلی مؤلف ابداع طرز مقامه نویسی بفارسی و درج لغات غریبه و نسج عبارات مزین بوده است.

مصنف کتاب قاضی حمیدالدین عمر بن محمود از قضاة و ادبای نامی بلخ بود و نامیان زمان مانند انوری او را در اشعار خود ستوده اند، و خود او طبع شاعرانه داشت و تقریباً تمام اشعار که ضمن مقامات آمده از خود اوست. تألیف مقامات او اواسط قرن ششم بعمل آمد و خود حمیدالدین بسال ۵۵۹ هـ. ق درگذشت.

تفسیر ابوالفتوح رازی - چنانکه در ذکر تفسیر طبری دیدیم دانشمندان ایرانی از قرنهای نخستین اسلامی تفسیرهایی بفارسی به قرآن کریم نوشته اند. از آن جمله است تفسیر ابوالفتوح رازی که عنوان آن **روض الجنان و روح الجنان** است. مؤلف این تفسیر **ابوالفتوح حسن بن علی بن محمد** چنانکه نامش می نمایاند اهل ری بود، و در قرن ششم میزیست، و از علما و مفسران نامی شیعه محسوبست.

تفسیر ابوالفتوح در چند جلد چاپ شده و بواسطه اینکه بفارسی روان و دارای لغات و اصطلاحات خوب فارسی و محتوی شواهد و اشعاری زیادی هم هست از نظر ادبی نیز دارای ارزش و اهمیت فراوانی است. تألیف آن در اواسط قرن ششم بعمل آمده و مؤلف غیر از آن تألیفات دیگری هم کرده است. وفات ابوالفتوح در نیمه دوم قرن ششم اتفاق افتاد و در شهر خودش یعنی ری در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم بخاک سپرده شد.

ذخیره خوارزمشاهی - ذخیره خوارزمشاهی کتابی است مفصل و مفید در ادویه و سموم و امراض گوناگون و تشخیص آنها، و آن مرگب است از ده کتاب و هر کتاب عبارت است از چندین گفتار و باب. مؤلف آن **زین الدین ابوالبراهیم اسمعیل بن حسین بن محمد جرجانی** است که بسال ۵۰۴ هـ. ق بفرمان ابوالفتح قطب الدین

محمدخوارزمشاه پسر انوشترکین (۴۹۰ هـ ق - ۵۲۱ هـ ق) بخوارزم آمد، و در آنجا اقامت جست، و این کتاب سودمند را بنام همان حکمران تألیف کرد. تولد او بسال ۴۳۴ هـ ق در جرجان و وفاتش بسال ۵۳۱ هـ ق. در مرو اتفاق افتاد. وی در حدیث و حکمت و طب مقام بلند داشت، و تألیفات متعددی در این سه رشته بتازی و فارسی بوجود آورد. ذخیره او که قدیمترین و شاملترین تألیفات طبی بفارسی است مدتها از منابع مهم آن علم محسوب و مرجع علماء بود.

مرزبان نامه - کتابی است مشتمل بداستانها و قصهها و حکایتها و افسانهها که غالباً مانند کللیله و دمنه از زبان حیوانات نقل شده. این کتاب را مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان که خاندان آنها را باوندیان یا آل باوند میگویند در اواخر قرن چهارم هجری بلغت قدیم طبرستانی تألیف کرده است. در اوایل قرن هفتم یکی از ادبا و منشیان درجه اول آن عصر موسوم به سعدالدین و راوینی که ظاهراً اهل آذربایجان بوده، آنرا بفارسی ادبی مزین باشعار و امثال فارسی و عربی ادبی درآورد، و بنام زیب الدین هرون وزیر ازبک بن محمد از اتابکان آذربایجان موشح ساخت. نزدیک به بیست سال پیش از مرزبان نامه ادیبی دیگر بنام محمد بن غازی همان کتاب را از طبری بفارسی فصیح نقل کرد، و آنرا روضة العقول نامید که نسخی از آن موجود است.

نخبه‌ای از دانشمندان و بزرگان ایرانی عصر سلجوقی که بیشتر بتازی نوشته‌اند.

شیخ طوسی - شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی بر حسب زمان بعد از ابن بابویه و کلینی بزرگترین فقهای مذهب شیعه محسوبست. تحقیقات او در حدیث و تفسیر و فقه و رجال و کلام و ادب مرجع علمای شیعه است. از تألیفات معروفش کتاب استبصار و تهذیب الاحکام و کتاب العدة فی اصول الفقه و کتاب الغیبه است. شیخ در تفسیر کتاب التییان را تصنیف کرد که معروف است، نیز تألیفی مفید دارد بنام فهرست کتب

الشیعة و اسماء المصنفین تولّدش بسال سیصد و هشتاد و پنج در طوس و رحلت او در چهار صد و شصت بود .

عبدالقاهر جرجانی - ابوبکر بن عبدالرحمن عبدالقاهر جرجانی از دانشمندان بزرگ ایرانی قرن پنجم هجریست که در علوم اسلامی از سر آمدان روزگار محسوبست. از آثار معروف او کتاب المغنی است که از کتب معتبره نحو است همچنین وی از استادان علم معانی و بیان است که در آن علم دو تألیف معروف دارد بنام اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز. وفات او را چهار صد و هفتاد و یک یا چهار صد و هفتاد و چهار نوشته اند. غزالی - از سر آمدان و مشاهیر علمای دوره سلجوقی یکی حجة الاسلام امام - ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی است. غزالی بسال چهار صد و پنجاه در طوس گویا در قریه ای بنام غزال یا غزاله تولّد یافت. در آنجا و در جرجان و در نیشابور بتحصیل علوم پرداخت و در بسیاری از علوم خاصه فقه و حکمت بمقام اجتهاد رسید. اوایل جوانی را در تعلیم و اقتفا از مشایخ متصوفه صرف کرد. از اولین معلمین وی در نیشابور امام الحرمین ابوالمعالی بود. بعد از تحصیل بوعظ و درس و تألیف پرداخت و شهرتی بسزا بهم رسانید و بخدمت وزیر نظام الملک رسید و در نزد او پیشگاه سلطان ملکشاه تقرب پیدا کرد. در سال چهار صد و هشتاد و چهار بموجب دعوت خواجه نظام الملک برای تدریس در مدرسه نظامیه به بغداد رفت و چهار سال در آنجا تدریس کرد، حدود سیصد تن از طلاب علم و دانش در محضرش دانش آموزی میکردند. بعضی از تألیفات مهم خود را در اینموقع انجام داد، بعد از آن عالم ظاهر بعالم باطن رجوع کرد و تحولی عظیم روحانی در حال او پیدا آمد، و در اثر این تحول که در آنموقع حدود ۳۹ سال داشت میل به اعتزال نمود و امام احمد غزالی برادر خود را جانشین خود قرار داده از مدرسه انفصال جست و سفر حج اختیار کرد و مدتی در سوریه ماند و در آنجا در عزلت و اختفاء زیست، تنها با عرفاء و متصوفه معاشرت داشت. یکی از تألیفات معروف خود را که موسوم است به احیاء علوم الدین را که در فقه و احکام و اخبار و کلام و مذاهب و اخلاق اسلامی است در آن خطّه تألیف کرد. کتابهای دیگر

غزالی در فقه و علم قرآن و حدیث و حکمت متعدد است از آنجمله است مقاصد الفلاسفه و تهافة الفلاسفه در حکمت و معیار العلم در منطق. از رسالات مهم غزالی که حاوی شمه‌ای از شرح حال و تجارب روحانی و عقاید اوست رساله المنقذ من الضلال است غزالی بعد از عودت از سوریه باز مدتی در نیشابور در مدرسه نظامیه تدریس کرد بعد عزلت‌گزید و تنها با وعظ و تدریس در حلقه مشایخ صوفیه و علماء بسر برد، تا اینکه در پانصد و پنجاه هجری در طوس وفات یافت. چنانکه میدانیم غزالی بفارسی نیز تألیف کرده که از آنجمله کتاب کیمیای سعادت است در تعالیم اخلاقی. برادر غزالی احمد بن-محمد غزالی نیز از دانشمندان عصر بود و در ردیف پیشوایان متصوفه بشمار است و کتاب او بنام کتاب السوانح و رساله او بنام تازبانة سلوک از بهترین تألیفات عرفانی است. احمد غزالی در پانصد و هفده یا پانصد و بیست در قزوین در گذشت.

لوکری - از حکمای مشهور قرن ششم بوالعباس فضل بن محمد لوکری یعنی اهل لوکراست که در کنار رود مرو در ناحیه شهر مرو واقع است. گفته‌اند او بود که انتشار حکمت را در صفحه خراسان سبب شد. لوکری از شاگردان بهمنیار بود که او هم چنانکه میدانیم از شاگردان ابن سینا است. تألیفات لوکری در حکمت متعدد است که از آنجمله کتاب بیان الحق را باید نام برد در مقدمه آن از استفاده بی‌که از فارابی و ابن سینا و سایر فلاسفه کرده سخن به میان آورده است. لوکری شاگردان زیادی در حکمت داشت که خود از نامیان جهان دانش بودند.

شیخ طبرسی - شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی مانند طوسی از بزرگان فقهای شیعه بود، و در حدیث و تفسیر و فقه تحقیق و اجتهاد کرد. بسی از علمای شیعه قول او را حجت شمرده‌اند، از مؤلفات معروف او مجمع البیان است که از تفسیر های بزرگ و معتبر شیعه محسوب است. وفات شیخ طبرسی در پانصد و چهل و هشت یا پانصد و پنجاه در سبزوار و وقوع یافت.

امام فخر رازی - ابو عبدالله فخر الدین محمد رازی از ائمه حکماء و متکلمین و فقهاء زمان خود و در علوم اسلامی از سر آمدان و بزرگان اسلام بشمار است. عمده

اقامتش درهرات و مجالس و عظ و درس اوزیارتگاه خاص و عام و مقصدانام بود .
از تألیفات مهم او کتاب نهیة العقول و کتاب المحصل در کلام و حکمت و کتاب
المباحث المشرقیه در وجود و ممکنات و الهیات و کتاب المحصول در اصول فقه و
شرح اشارات ابوعلی سینا در منطق و حکمت است توگلد او بسال پانصد و چهل و سه در
ری و فاتش بسال ششصد و شش درهرات اتفاق افتاد.

شهاب الدین سهروردی - شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی
معروف به شیخ اشراق منسوب به بلده سهرورد زنجان ، از نخبه علماء حکمی و
اشراقی عصر خود بود. از مجلس درس فخر الدین رازی استفاده کرد. در اصول و حکمت
بفارسی و تازی تألیفات دارد.

تألیف معروفش حکمة الاشراق نام دارد. که در شرح مسائل فلسفی موافق ذوق
عرفانست و توانگفت مهمترین کتاب در فلسفه عرفانست. از تألیفات فارسی شیخ برای
نمونه میتوان از عقل سرخ و پرتو نامه ویزدان شناخت نام برد ، از حدود پنجاه کتاب
که باو نسبت داده اند اکثرش در دستست. باید دانست شیخ گذشته از اطلاع از حکمت
یونانی از تعالیم ایرانی نیز آگاهی داشته و روح و ذوق عرفانی او از سرچشمه روح
و ذوق ایرانی فیض گرفته چنانکه این حقیقت از مقدمه کتاب حکمت الاشراق هم
پیدا است .

سهروردی در پانصد و چهل و نه در سهرورد بدنیآ آمد و بسال پانصد و هشتاد و هفت
در حلب بامر ملک الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی (۵۸۲-۶۱۳) بجرم اشتغال بحکمت
مقتول شد .

بک شهاب الدین سهروردی دیگر نیز موسوم به ابو حفص محمد بن محمد از
عرفای نامی قرن هفتم بود که در ششصد و سی و دو وفات یافت و کتاب عوارف المعارف
در تصوف از وست و سعدی که همعصر اوست در بوستان از وی یاد کرده و گفته:

مقالات مردان بمردی شنو نه از سعدی از سهروردی شنو .

میدانی - ابو الفضل احمد بن محمد میدانی اهل نیشابور و در قواعد و لغت
عرب استاد بود، و در نحو تألیف دارد. معروفترین اثر او عبارت از کتاب مجمع الامثال

است که امثال مشهور عرب را محتوی است و السامی فی الاسامی است که اسامی دینی و نجومی و جغرافیائی و حیوانات با ترجمه‌های فارسی در آن آمده. میدانی بسال پانصد و هیجده در نیشابور وفات یافت .

زمخشری - ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی در ادب و لغت و نحو و حدیث و تفسیر محقق بود. او را از باب این که مدتی مجاورت کعبه داشت جارا لله لقب دارند. از تألیفات مشهور او الکشاف عن حقیقة التنزیل است در تفسیر و المفصل و المؤلف و انموذج است در نحو. و همچنین زمخشری کتابی بنام اساس البلاغه در تحقیق لغت عربی و کتاب لغتی مفید از عربی، بفارسی با اسم مقدمه الادب دارد که لغات اصیلی از فارسی در آن ثبت است. تألیفاتی دیگر بفارسی و عربی از او بجا مانده. تولدش در زمخشر بسال چهارصد و شصت و هفت و وفاتش بسال پانصد و سی و هشت اتفاق افتاد. شهرستانی - ابوالفتح محمد شهرستانی نیز از فضای ایران بود. در چهارصد و هفتاد و نه در شهرستان تولد یافت. در فقه و کلام و علم ادیان صاحب تحقیق است.

تألیف معروفش کتاب الملیل والنحل در تعریف فرق اسلامی و مذاهب و شرح آراء حکما است. وفات شهرستانی بسال پانصد و چهل و هشت اتفاق افتاد.

علی بن زید بیهقی - علی بیهقی ملقب به ابن فندق از ایرانیان دانشمند قرن ششم است. هم ادیب بود هم حکیم و هم ریاضی دان. کتاب معروف او در حکمت و تاریخ آن موسوم است به تممة صوان الحکمة که در واقع در تکمیل کتاب صوان الحکمة تألیف ابوسلیمان منطقی سجستانی تألیف کرد. نیز کتاب تاریخ بیهقی از وست تألیفات دیگر متعدد او در نجوم و طب و حکمت جمله دلیل دانش و تبجراوست.

از فضای دیگر این عصر ابوالحسن علی بن حسن باخرزی از قصبه باخرزین نیشابور و هرات است که در فقه و ادب استاد بود و اشعار بتازی سرود.

تألیف معروف او دمیة القصر نام دارد و در آن شرح حال و منتخب اشعار دوست و بیست و پنج تن از شعرای عربی گوی عصر خود را که شماره ای از آنان ایرانی بوده اند آورده و از ادبا و نویسندگانی نام برده. سال وفات او را چهارصد و شصت و هشت نوشته اند.

دیگر ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی که از استادان علم نحو بود و تألیفات مهم دارد از آنجمله است کتاب العوامل در نحو و فائش بسال پانصد و دو واقع شد.

دیگر ابواسمعیل حسین بن علی طغرایی اصفهانی بود که وزارت مسعود بن ملکشاه از سلجوقیان عراق (۵۴۷-۵۳۸) داشت یعنی مشیر و صاحب تدبیر او بود. بهر حال از جمله ادبا و شعرای نامی عصر خود معدود است و تألیفات و دیوان اشعار لطیف عربی دارد. قصیده معروف عربی موسوم به لامیة العجم از اوست. طغرایی بسال پانصد و چهارده کشته شد.

دیگر انوشیروان بن خالد بن محمد کاشانی وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه (۵۱۱ - ۵۶۵) اولین سلجوقیان عراق است که از جمله ادباء و مورخین بود. دیگر ابوزکریا یحیی بن علی تبریزی معروف به خطیب تبریزی است که در ادب و لغت عربی مقام بزرگی داشت. و در مدرسه نظامیه بغداد تدریس میکرد. در عروض و قوافی و اعراب قرآن و شرح معلقات و شرح دواوین عربی تألیفات دارد. و فائش بسال پانصد و دو اتفاق افتاد.

ماخذا - کتابهای فارسی راجع بتصوف و شرح حال مشایخ و اولیا : کشف - المحجوب چاپ روسیه - ایضاً اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید چاپ روسیه و چاپ ایران باهتمام مهربار و تصحیح بهمنیار - حالات و سخنان شیخ ابوسعید بکوشش ایرج افشار ۱۳۴۱ - شرح احوال عطار تألیف بدیع الزمان فروزانفر ۱۳۴۰ - منصور حلاج گردآوری عباس گلیمان ۱۳۴۵ - ایضاً تذکرة الاولیاء شیخ عطار چاپ فرنگ با مقدمه بقلم محمد قزوینی - نقد النصوص جامی - نفحات الانس جامی - گوهر مراد تألیف ملا عبدالرزاق لاهیجی - شرح گلشن راز محمد لاهیجی - تاریخ ادبی براون ج ۲ - قسمت اول رساله دکتر رضازاده شفق چاپ برلین (آلمانی) - تاریخ تصوف بقلم دکتر غنی - مصطلحات عرفا تألیف سید جعفر سجادی - دیوان منصور حلاج بکوشش داود شیرازی تهران ۱۳۴۳ - روزبهان نامه بکوشش دانش پژوه انتشارات انجمن آثار ملی ۱۳۴۷ ش .

در باب سلجوقیان - راحة الصدور تألیف راوندی چاپ فرنگ، و چاپ تهران ۱۳۳۳ با تصحیح مجتبی مینوی، و برای اخبار و حکایاتی راجع بشعرا و نویسندگان و ادیبان مانند باباطاهر و معزی و انوری و طغرائی بفهرست همان کتاب رجوع شود، ذخیره خوارزمشاهی چاپ تهران - مجمل التواریخ و القصص بتصحیح م. بهار یک هزار و سیصد و هیجده تهران - دیوان ازرقی با تصحیح سعید نفیسی تهران ۱۳۳۶ - لغت فرس با اهتمام محمد دبیرسیاقی ۱۳۳۶ - کشف المحجوب با اهتمام محمد عباسی تهران یک هزار و سیصد و سی و شش - دیوان عبدالواسع جبللی جلد اول قصاد با اهتمام ذبیح اله صفاتهران ۱۳۳۹ - تحفة العراقین با اهتمام دکتر یحیی قریب ۱۳۳۳ - قابوسنامه با تصحیح و مقدمه دکتر عبدالمجید بدوی تهران ۱۳۳۵ و ۱۳۴۲ - تذکرة الاولیاء عطار تهران ۱۳۳۶ - دیوان عطار با اهتمام دکتر تقی فضللی تهران ۱۳۴۱ - اسرارنامه عطار با تصحیح سید محمد صادق گوهرین ۱۳۳۸ - دیوان صابر با اهتمام محمد علی ناصح ۱۳۳۴ - طربخانه رباعیات عمر خیام تألیف یاراحمد حسین تبریزی با تصحیح و مقدمه استاد همائی تهران ۱۳۴۴ - خسرونامه عطار با اهتمام سهیلی خوانساری تهران ۱۲۳۹ شمسی - شاعر دیر آشنا تألیف علی دشتی تهران - سندبادنامه لهجه عربی و ترجمه فارسی توسط دکتر احمد آتش طبع استانبول ۱۹۴۸ میلادی - مجمل التواریخ بتصحیح بهار تهران ۱۳۱۸ - دیوان قوامی رازی با اهتمام میر جلال الدین ارموی ۱۳۲۴ - مصنفنامه به تصحیح دکتر نورانی تهران - شرح احوال عطار تألیف فروزانفر تهران ۱۳۴۰ .

راجع به باباطاهر - گذشته از راحة الصدور مقدمه دیوان باباطاهر چاپ تهران با اهتمام مجله ارمغان - ایضاً بر اون جلد دوم .

رسائل خواجه عبدالانصاری چاپ ارمغان ۱۳۱۹ با تصحیح تابنده گنابادی - تاریخ برامکه از بهترین منشآت قرن چهارم و پنجم با اهتمام عبدالعظیم قریب گرگانی ۱۳۱۳ .

فهرست نسخ خطی ریوج ۲ - (بری تذکره های فارسی رجوع بآخر کتاب شود) - فرهنگ اسدی چاپ فرنگ، ایضاً چاپ تهران با تصحیح عباس اقبال - مقدمه

سفرنامه ناصر خسرو بقلم مرحوم غنی‌زاده چاپ برلین - دیوان ناصر خسرو چاپ تهران بامقدمه تقی‌زاده.

راجع بقطران وزمان او: شهریاران گمنام تألیف کسروی - ایضاً منتخبات فارسی - زادالمسافرین چاپ برلین - تهران - خوان‌الاکخوان چاپ قاهره باهتمام دکتر خشاب، ایضاً چاپ تهران ۱۳۳۸ - وجه دین چاپ برلین - سفرنامه ناصر خسرو بکوشش دبیرسیاقی ۱۳۳۵ - (کریستومانی) تألیف شفر ج ۲ - ایضاً سفرنامه ناصر خسرو چاپ برلین ایضاً ابن‌الایثر حوادث سالهای ۴۱۸ و ۴۳۲ و ۴۵۰ - ایضاً تاریخ ابن‌خلدون چاپ مصر ۴۹۶ - دیوان سنائی به تصحیح مدرس رضوی تهران - سیرالعباد الی‌المعاد حکیم سنائی باهتمام کوهی بتصحیح سعید نفیسی ۱۳۱۶ - ویس و رامین فخرالدین گرگانی بتصحیح مجتبی مینوی ج ۱ تهران ۱۳۱۴ - چهارمقاله چاپ لندن باهتمام میرزا محمد قزوینی، ایضاً بکوشش محمد معین تهران ۱۳۳۳ هجری شمسی - دیوان عمیق باهتمام سعید نفیسی ۱۳۳۹ .

راجع بخیم: تعلیقات چهارمقاله چاپ فرنک بقلم محمد قزوینی و حکایات متن همان کتاب ایضاً تحقیقات کریستنسن (دانمارکی) در کتاب خود موسوم به رباعیات خیام (انگلیزی) - ایضاً مقدمه نفیسی بچاپ تهران رباعیات خیام - ایضاً مقدمه دکتر رضا توفیق و حسین دانش به رباعیات خیام چاپ استانبول (ترکی) ایضاً مقدمه اسمعیل یکانی در کتاب حکیم عمر خیام و رباعیات او تهران ۱۳۴۲ - دمی با خیام علی دشتی .

راجع به عطار: تذکرة الاولیاء چاپ فرنک بامقدمه محمد قزوینی - دیوان عطار با تصحیح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ - احوال و آثار عطار تألیف سعید نفیسی تهران ۱۳۲۰ .

راجع به انوری و معزی: حکایات چهارمقاله عروضی سمرقندی چاپ فرنک و تهران، ایضاً تحقیقات ژو کووسکی در باب انوری که خلاصه آن را براون در تاریخ ادبی خود آورده - ایضاً حبیب‌السیر چاپ بمبئی ج ۲ ص ۱۰۳ - ایضاً تاریخ راحة الصدور و تاریخ گزیده - دیوان امیر معزی بامقدمه بتصحیح عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ -

بهترین شرح حال مسعود سعد مستخرج از اشعار و اقوال خودش بقلم محمد قزوینی چاپ فرنک (ترجمه انگلیزی) - دیوان مسعود سعد بتصحیح و مقدمه رشید یاسمی چاپ تهران ۱۳۱۸ - «حصار نای» شرح حال مسعود سعد تألیف سهیلی خوانساری - دیوان جمال الدین اصفهانی (مختصر) باهتمام ادیب نیشابوری تهران - دیوان کامل جمال الدین اصفهانی با تصحیح و حواشی وحید دستگردی تهران ۱۳۲۰ - دیوان ابوالفرج رونی باهتمام وحید دستگردی تهران ۱۳۰۴ - تحقیقات خانیکوف راجع به خاقانی که در جلد دوم براون خلاصه شده - ایضا تاریخ ادبیات تألیف آه (آلمانی) - سخن و سخنوران تألیف بدیع الزمان فروزانفر چاپ تهران ج ۲ - دیوان خاقانی بتصحیح عبدالرسولی چاپ تهران ۱۳۱۶ - کلیات خیام باهتمام محمد عباسی ۱۳۳۸ - دیوان مختاری بکوشش همایون فرخ ۱۳۳۶ - دیوان انوری باهتمام محمد تقی مدرس رضوی تهران ۱۳۳۷ - دیوان ظهیر فاریابی به کوشش تقی بینش ۱۳۳۷ - التوسل الی الترسل باهتمام احمد بهمنیار ۱۳۱۵ - تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی تألیف دکتر عسکر حقوقی تهران ۱۳۴۶ - دیوان رشیدالدین وطواط باهتمام سعید نفیسی ۱۳۳۹ - مقامات حمیدی بسعی سید علی اکبر ابرقوئی تهران ۱۳۳۹ - ویس و رامین باهتمام محمد جعفر محبوب تهران ۱۳۳۷ - دیوان سوزنی دکتر شاه حسینی ۱۳۳۸ - طبرسی و مجمع البیان در دو جلد تألیف دکتر حسین کریمان تهران ۱۳۴۰ - طبقات الصوفیه بکوشش عبدالحی حبیبی قندهاری کابل ۱۳۴۱ ش - مقاله راجع به بایزید بسطامی، مجله مهر بهمن ماه ۱۳۴۵ - دیوان منصور حلاج تهران ۱۳۴۳ - منتخب حدیقه - الحقیقه دکتر عسکر حقوقی تهران ۱۳۴۶ - ویس و رامین باهتمام محمد جعفر محبوب ۱۳۳۷ - دیوان سنائی با مقدمه و حواشی باهتمام مدرس رضوی ۱۳۴۱ تهران - ترجمان البلاغه چاپ استانبول باهتمام و مقدمه احمد آتش در باره حدائق السحر - کلیله و دمنه تصحیح مجتبی مینوی ۱۳۳۳

نظامی و زمان او: مقدمهٔ خمه چاپ سنگی تهران - ایضاً اخبار نظامی تألیف باخر (آلمانی) ۱۹۷۱ - براون ج ۲ - تاریخ فارسی دکتر رضازاده شفق - مقالات سعید نفیسی در مجله ارمنان سال ۴ شماره ۳ و ۴ - دیوان فلکی شروانی باهتمام طاهر شهاب

۱۳۴۵ - مقاله پر فسور ریبکا ار مغان سال ۱۶ شماره اول - توضیحات مفید ریو در فهرست نسخ خطی فارسی ج ۲ - ابن الاثیر حوادث سال ۶۲۲ و ۶۲۵ - خمسه نظامی بانضمام منتخبات نصایح بعنوان اندرز نامه و دیوان شرح حال نظامی بعنوان گنجینه گنجوی بهمت و تصحیح و حید دستگردی تهران - احوال و اشعار نظامی بکوشش سعید نفیسی تهران ۱۳۳۸ - مقدمه حدائق السحر چاپ تهران بقلم اقبال آشتیانی - عمق بخارائی بقلم دیبچ صفا مجله مهر منطبعه تهران شماره های ۳ و ۴ سال سوم - مقدمه کشف - المحجوب چاپ روسیه (روسی) - تذکره الاولیا در دو جلد چاپ فرنگک با مقدمه قزوینی - داستان لیلی و مجنون و مقایسه ادبی بارو و مؤوژولیت تألیف علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۰ - سیاستنامه چاپ تهران .

شرح حال بیهمی بقلم دکتر رضازاده شفق در مجله ار مغان شماره ۱۲ سال ۱۱ و شماره های ۱ و ۲ سال ۱۲ - مقدمه راحة الصدور چاپ فرنگک با اهتمام محمد اقبال با شرح حال مولف بقلم خودش - مقدمه قابوسنامه بقلم نفیسی چاپ تهران ۱۳۱۲ - مقدمه رزبان نامه بتصحیح قزوینی چاپ تهران ۱۳۱۱ - تاریخ بیهق با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار چاپ تهران .

کليله و دمنه با مقدمه عبد العظیم قریب - منتخب کليله و دمنه با مقدمه و اهتمام قریب چاپ تهران ۱۳۲۰ - کیمیای سعادت چاپ تهران با اهتمام احمد آرام - غزالی - نامه تصنیف جلال همائی تهران ۱۳۱۸ - چهار مقاله چاپ فرنگک با مقدمه و حواشی محمد قزوینی - مقامات حمیدی چاپ تبریز - ذخیره خوارزمشاهی نسخه خطی کتابخانه سپهسالار تهران - مقالات راجع به امام فخر رازی سعید نفیسی در مجله مهر تهران .

راجع بدان شمندان و فقها (گذشته از کتابهای) فوق: مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری - روضات الجنات خوانساری - قصص العلماء تنکابنی - فهرست شیخ طوسی - فهرست ابن الندیم و دیگر کتب رجال مانند: طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه و طبقات السّافعیّه تألیف سبکی - و معجم الادباء یا قوت - و اخبار الحکماء قفطی - ایضاً خاندان نوبختی تألیف اقبال آشتیانی - تاریخ ادبیّات عرب برو کلمان - و فیات الاعیان تألیف ابن خلکان .

تاریخ طبرستان بتصحیح عباس اقبال چاپ کتابخانه خاور- مصنفات افضل الدین کاشانی باهتمام مجتبی مینوئی و یحیی مهدوی ۱۳۳۱- فرهنگ نویسی فارسی در هندو پاکستان دکتر شهریار نقوی تهران ۱۳۴۱- تذکره نویسی فارسی دکتر سیدعلیرضا نقوی تهران ۱۳۴۳- گزیده اوپه نیشدهاد کتر رضازاده شفق تهران ۱۳۴۵- رومی عصر تألیف خواجه عبدالحمید عرفانی ۱۳۳۲- ذخیره خوارزمشاهی انجمن آثار ملی کتاب اول ۱۳۴۴- تحقیق در تفسیر ابوالفتح رازی دکتر عسگر حقوقی ۱۳۴۶- دیوان عبدالواسع جبللی باهتمام ذبیح‌اله صفا ۱۳۳۹- اقوال و آثار عین القضاة دکتر رحیم فرمنش ۱۳۳۸- تمهیدات باهتمام عقیق‌عسیران تهران ۱۳۴۱- رساله لوایح عین القضاة دکتر رحیم فرمنش ۱۳۳۷- دیوان خاقانی شروانی ۱۳۳۶- مخزن الاسرار نظامی باهتمام عبدالکریم عزیززاده باکو ۱۹۶۰- کشف الاسرار تالیف میدی از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۱- خسرونامه شیخ عطار باهتمام احمد سهیلی خوانساری ۱۳۳۹- منطق الطیر عطار باهتمام دکتر محمد جواد مشکور ۱۳۳۷- خیامی نامه تألیف جلال الدین همائی ۱۳۴۶- تعلیقات حدیقه الحقیقه مدرس رضوی ۱۳۴۴- کلیات بیدل چاپ کابل ۱۳۴۱- نقد بیدل صلاح الدین سلجوقی ۱۳۴۳ فلسفه اقبال (بانگلیسی) سعیدیان - کلیات اقبال لاهوری بوسیله احمد سروش ۱۴۴۳- مجموعه مقالات تألیف هادی حسن حیدر آباد دکن ۱۹۵۶- تاریخ کشمیر (بانگلیسی) تألیف دکتر صوفی ۱۳۳۴- ایران صغیر- (شعرا ی پارسی زبان کشمیر) عبدالحمید عرفانی ۱۳۳۵- زندگی عبدالله انصاری تألیف بور کوی، ترجمه فرهادی کابل ۱۳۴۱ نهصدمین سال عبدالله انصاری کابل ۱۳۴۱- ایران و هند (انگلیسی) تألیف فیروز داور بمبئی ۱۹۶۲- هنر و اندیشه محمد اقبال سید غلامرضا سعیدی ۱۳۳۸- مقالات الشعراء در دو جلد بتصحیح و تحشیة سید حسام الدین راشدی کراچی ۱۹۵۷ میلادی.

شرح شطحیات تألیف شیخ روزبهان با مقدمه (فرانسوی) هنری کربن تهران ۱۳۳۴- دارابنامه بکوشش دکتر صفا ۱۳۴۴- انتشارات دانشگاه تهران بمناسبت هفتصدمین سال خواجه نصیر طوسی ۱۳۳۵- سرگذشت و عقاید طوسی نگارش محمد مدرس ۱۳۳۵- رساله کمالیه امام فخر الدین رازی باهتمام سید محمد باقر

سبزواری ۱۳۳۵- روز بهان نامه بکوشش دانش‌پژوه ۱۳۴۷- مجموعه آثار فارسی گنجینه نوشته‌های ایرانی (۱۷) ۱۳۴۸- مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق گنجینه نوشته‌ها ایرانی (۲)، ۱۳۳۱.

عصر مغول و تیموریان

استیلای مغول بایران با حمله چنگیز خان از طرف ترکستان در اوایل قرن هفتم هجری آغاز شد و منجر به تأسیس سلطنت احماد او در ایران گردید که تا اواسط قرن هشتم هجری بنام ایلیخانان حکمفرمائی کردند. در حمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده بود و علاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت و در کارزار با مغول مغلوب شد و سلسله خوارزمشاهی بتاریخ ششصد و بیست و هشت بدست آن قوم منقرض گردید.

از جمله معاصران ورقیبان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که نیز دچار استیلای مغول گشتند. ولی با آنها از درتدبیر و طاعت درآمدند و خراجگزاری آنها را پذیرفتند و جنوب ایران را بدین طریق حفظ کردند و بالاخره در حدود ۶۸۶ ه. ق. انقراض یافتند.

نخستین حکمران سلاله مغول یا ایلیخانی هلاکو و از دیگر سلاطین معروف آن آباقا و غازان و اولجایتو بودند. غازان اوّل سلطان مغول بود که در ایران اختیار دین اسلام نموده. حکومت مغول در ایران بسال ۷۳۶ انقراض یافت.

قریب نیم قرن بعد از انقراض مغول تیموریان که اصلاً با مغول خویشاوند بودند بنای سلطنت در ایران گذاشتند و تا اوایل قرن دهم یعنی شروع کار صفویّه فرمانروایی کردند.

از معروفترین افراد سلاله تیموریان تیمور لنگ و شاه‌رخ و الغییک و ابوسعید بودند.

ساله‌های کوچک دیگر نیز با انقراض مغول در نقاط مختلف ایران بوجود آمده بود، مانند جلابریان و سربداران و آل‌کرت و مظفریان و قره‌قوینلو که غالب آنها در نیم قرن فاصله بین انقراض ایلخانیان و ظهور تیمور یعنی نصف دوم قرن هشتم در نقاط مختلف حکومت داشتند.

فتنه مغول و حمله تیمور یکی از مصیبت‌های بزرگ تاریخ است که نه تنها بایران روی آورد بلکه يك قسمت مهم آسیا و اروپارا و ایران و پریشان ساخت تقریباً تمام شهرهای بزرگ شمالی ایران ردیف هزاران ده و قصبه نهب و تخریب و ساکنان آنها قتل‌عام شدند. تأثیر این هدم و قتل و غارت در ادبیات و علوم زیاد بود. نه تنها شماره‌بی از علما و فضلا با فجیعتر وضعی کشته شدند بلکه مساجد و مدارس و ابنیه متبرکه و موقوفه و کتابخانه‌ها که حاوی کتب بشمار و خزاین علوم و آثار بود طعمه یغما و چپاول گشت و پایمال و نابود شد و بقیة السیف از اهل دانش متواری و فراری شدند و در آن نقاط نام‌نشانی از علم و فضیلت نماند و بداوت و وحشت بدانش و معرفت غلبه کرد ولی با اینهمه فتنه و تخریب که در این سرزمین روی داد، آثار علوم و ادبیات ایران کاملاً عرضه زوال نگشت بلکه بعد از دوره اول صدمات مغول باز فرصت جسته رستاخیز کرد حتی در بعضی علوم مخصوصاً در فن تاریخ مغول و تیموری دارای امتیاز گردید. و توان گفت این عصر کلیتاً در تاریخ ادبی ایران اهمیتی پیدا کرد. علت این تضاد آنکه اولاً اساس تمدن و علوم و ادب در ایران از زمان سامانیان و بترقی نهاده و بمرور ایام به نضج کمال رسیده و صدها اشخاص دانشمند در هر گوشه این سرزمین ظهور کرده و تألیفات و آثار از خود بیادگار گذاشته بودند و امکان نداشت این همه ذخیره معنوی که یادگار اعصار و بس محکم و استوار بود با يك حمله مغول هر چند سخت و خونریزانه باشد از بین برود. مقداری از کتب و آثار بتصادف از نظر وحشیان مغول مکتوم ماند. مقدار دیگر را بشهرهای دور دست بردند. همچنین شماره‌بی از بزرگان و دانشمندان از دست جلالدان مغول جان بدر بردند و مخصوصاً بولایات جنوبی ایران که از تخریبات آن قوم یغماگر مصون بود پناه آوردند و عده‌بی بهندوستان و آسیای صغیر التجا کردند و در آن نقاط بفرصت به نشر ادبیات و علوم

ایرانی همت گماشتند.

ثانیاً سلاطین مغول و تیموری با اینکه در ابتدا درنده و آدمی خوار بودند بعد از اقامت در ایران و مألوف شدن با افکار مردم آن سامان کمی تغییر ماهیت دادند و خوی تاخت و تاز و خواص حرص و آرز خود را باختند و بتدریج بتمدن اسلام و ایران آشنایی بهم رسانیدند و بصحبت علماء و فضلا گرویدند و بعضی آنان خود کسب هنر کردند و اهل هنر را حمایت نمودند، حتی شماره‌ی بی از دانشمندان ایران را مانند خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان و برادرش عطا ملک جوینی و رشیدالدین فضل‌الله بمشورت یا بوزارت و امارت برگزیدند و هر یک از این اشخاص بنوبه خود اهل فضل را حمایت و تشویق کردند. خواجه نصیر که بدر باره‌ها کواحترامی بزرگ داشت، از علمای بزرگ و نامی ایران بود و صدها شاگرد در حلقه تدریس خود داشت و نشر فضایل ایرانی و اسلامی میکرد. صاحب دیوان وزیر اباقا مرتبی دانشمندان بود و استادی مانند شیخ سعدی او را مدح و تحسین میکرد.

برادرش عطا ملک جوینی که از طرف شاه مغول حکومت داشت، همت به بسط علم و ادب گماشت. اصلاً خاندان جوینی در نشر معارف ایرانی بفضل سبقت و حسن خدمت ممتاز بود.

رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان از دانشمندان و طبیبان و مورخان زمان خود بود و در عقل و تدبیر نظیر نداشت.

پس توان گفت مغولها در طی "زمان ایرانی شدند در این صورت عجب نیست که در عصر مغول و تیموری با آن همه ویرانی و پیریشانی ادبا و فضلالی نامی بدر آمدند. نه تنها بعضی از شعرای درجه اول ایران مانند سعدی در آن دوره شهرت یافتند و مولانا جلال‌الدین رومی و حافظ و جامی و دیگران از مورخین و نویسندگان و شعرا در آن عصر ظهور کردند، بلکه محیط ایران عده‌ای از خود امرا و شاهزادگان مغول و تیموری را تربیت کرد و از میان آنان اشخاص صاحب ذوق پیدا شدند. مخصوصاً خود تیمور با همه درستی و شقاوت و خونخواری از درك لذت‌های ادبیات اسلام

و ایران بی نصیب نبود و مجالس ادباء و ظرفاء را خوش داشت. اولاد و احفاد او نیز کمابیش اهل فضل و دانش دوست بودند از آن جمله بود الغ بیک فرزندی بزرگ شاهرخ که دانشمندان را تشویق کرد و میل و استعدادی نسبت به علم نجوم نشان داد و خود زیجی ساخت. بایسنقر برادر الغ بیک نیز ذوق مخصوص ادبی داشت و اشعار و آثار فارسی را بدقت و ذوق مطالعه میکرد و مجلس او همواره مجمع شعر و مورخان و خوشنویسان و نقاشان ایرانی بود خودش در خط استاد بود و رقم استادانه او بر طاق و پیرامن سردر مسجد گوهر شاد مشهد که آیاتی از قرآن شریف نوشته جلوه گراست همین شخص بود که امر کرد نسخه‌بی از شاهنامه را برای او استنساخ کردند و مقدمه‌بی مفید بر آن نوشتند و امروز قدیمترین نسخه معروف شاهنامه که در دست است همان نسخه بایسنقری است که بسال ۸۲۹ ه. ق تحریر یافته. از احفاد دانش‌پرور تیمور ابوالغازی سلطان حسین بود که در هرات و اطراف قریب چهل سال حکومت داشت و دربار این حکمران مرکز فضلا و شعرا مانند: جامی، و مورخان و ادبا مانند: دولت‌شاه و حسین واعظ و خواندمیر، و نقاشان ماهر مانند: بهزاد و شاه مظفر، خوشنویسان مانند: سلطان علی مشهدی بود، و جمله بهر مند تشویق این امیر بزرگ و وزیر دانشمند او علیشیر نوائی بودند. اساساً هرات درین زمان یعنی قرن نهم هجری مرکز مهم علم و ادب و کانون فضل و هنر ایران و مجمع دانشمندان و شاعران و هنرمندان بود. مساجد و مدارس بزرگ و کتابخانه‌های معروف داشت. نیز شاخه هندی تیموریان یا مغولان کبیر یا گورکانیان که از ۹۳۲ هجری تا ۱۲۷۵ در هند حکومت کردند ادبیات ایران را ترویج کردند و هندوستان از زمان اعقاب بابر تیموری مرکز تألیفات و ترجمه‌های فارسی گردید چنانکه در فصل دیگر بیاید تنها در دوره حکومت شاهرخ که پنجاه سال طول داشت صدها شاعر و عالم و هنرمند و عارف ظهور کردند اینان در هر رشته پیروی از استادان قدیم میکردند و در بسط سخن و ادامه ادب فارسی مؤثر بودند.

در میان سلسله‌های دیگر نیز اهل فضل کم نبود. چنانکه ابوبکر و پسرش سعد از اتابکان فارس حامی سعدی بودند و اهل فضل را که از یورش مغول گریخته و

پناه آورده بودند نگهداری میکردند و شاه شجاع از مظفریان مشوق حافظ بود و فخرالدین از آل کرت مقر خود را مرکز ادب و قرارداد داده بود.

از حوادث مهم ادبی این عصر انتشار زبان فارسی بود در خارج ایران زیرا در نتیجه تشمت و مسافرت و مهاجرت ادبای ایران و بتأثیر بعضی از سلاطین تیموری در هند زبان فارسی در اطراف و ممالک مجاور خاصه هندوستان رواج یافت و نویسندگان و مؤلفان و سخنگویان فارسی در آن سامان پدید آمدند و شعرای نامی فارسی زبان هند مانند امیر خسرو و فیضی دکنی و عرفی شیرازی از این تاریخ بعد شهرت یافتند و این سخنگویان گذشته از هند در ترکیه نیز مورد تقدیر و تقلید واقع گشتند و بدین وسیله برواج زبان فارسی در آن مملکت خدمت کردند.

ولی افسوس اوضاع غیر طبیعی عصر مغول و تیموری زبان فارسی را نیز مخصوصاً در نثر مصنوعی و غیر طبیعی کرد و شیوه ساده و شیرین قدیم تا حدی متروک شد و شماره بی از نویسندگان به لفاظی پرداختند و مطالب را با استعاره و مجاز و کنایه و طول و تفصیل ادا کردند و عبارت پردازی و درج کلمات ناهنجار عربی و استعمال حشو و زواید و بکار بردن الفاظ و عبارات غامض بی معنی و تشبیهات ناروا و مبالغه های بیجا مرسوم گردید. حتی ادای مطالب تاریخ تابع این اصول لفاظی شد. بطوریکه برای بیان مطلبی کوچک گاهی صحایف بزرگ را بعبارات غلیظ و ثقیلی پر کردند و اگر کتابی مانند تاریخ معجم یا تاریخ و صاف که از آثار مهم این عصر است با سبک متکلف آن مدتی مورد تقلید مؤلفان واقع گردید، مثلاً با تاریخ بیتهی برابر کرده شود، فرق فاحش میان دو اسلوب دیده خواهد شد و تنزل صریح سبک نثر زبان فارسی معلوم خواهد گشت.

بدیهی است این سبک مغولی عمومیت نداشت بلکه نویسندگانی در همان عصر در نظم و نثر همان طرز قبل از مغول را مرعی داشتند یا لا اقل مانند دیگران غرق ظاهر پردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی می ساختند و علت اختلاف بین آثاری مانند گلستان و تاریخ جوینی با تاریخ و صاف و جامع التواریخ که از یک عصر نهمین است.

در مورد نظم دوره مغول میتوان گفت که شعر عرفانی نمونه های کامل پیدا کرد و در واقع بهترین و لطیف ترین معانی تصوّف در این عصر بقالب عبارت موزون فارسی اندر آمد و نامی ترین گویندگان این طرز مانند حافظ و جامی خاصه جلال الدین رومی در این دوره ظهور کردند و شاید یکی از عوامل قوّت پیدا کردن این مسلک همانا نظم و اعتساف و تجاوز و اجحاف مغول باشد که چون صاحبان ایران در برابر این طغیان از جهان بیرون رنجیده و دل شکسته شدند لاجرم رو به عالم درون آوردند و در معنویت و تأمل و مطالعه و ریاضت تسلی خاطر جستند و شورش و آشوب عالم ظاهر را بسکوت و آرامش و صفای عالم باطن معاوضه کردند.

از تأثیرات فرعی استیلای مغول و تیموریان یکی نیز ورود شماره زیادی کلمات مغولی و ترکی بفارسی بود که هنوز عده ای از آن در زبان حاضر فارسی باقی و متداولست. اینک برای مثال معدودی از آن لغات بیگانه ذکر میشود: چاپ چاپار ایلغار (هجوم)، یغما (ناخت و تاز و غارت)، چپاول (غارت) یورت وار دو (قرارگاه و سپاه)، ایلچی (فرستاده - نماینده)، قراول (پاسبان سر باز)، قلاوز (نگهبان)، تومان (ده هزار - بیور)، نویان (درجه و لقب شاهزادگان مغول)، کوچ (رحلت رهسپار شدن)، اوغراق (نوشه زاد راه)، تمغا (مهر)، الچوق (الاجیق)، مسکن چوب بست، سو (آب)، اکمک (نان)، بزرک (پیش تاز لشکر) ... الخ. اینگونه کلمات نه تنها در نثر فارسی و در کتب تاریخ و منشآت نفوذ یافت بلکه در شعر فارسی هم سرایت کرد حتی استادان سخن مانند جلال الدین و خاقانی و نظامی گاهی از اینگونه لغات بکار بردند.

همچنین است القاب خان (قاآن) و خاقان و خاتون و اسامی خاصه مانند البتکیتمن و سبکتکین و خان بالیغ و ابش و منگبرتی و تکش و تغلق و نظایر آنها در ادب فارسی سایر و دایر شد.

شعرا و سخنگویان و نویسندگان نامی عصر مغول

عراقی - فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر (بزرگمهر) عراقی از نامداران سخنسرایان جهان عرفان در قریه کمجان (یا کنجان) ولایت اعلم همدان بدنیا آمد و در حدود هیجده سالگی همدان را ترک گفت و بهندوستان رهسپار شد و در آنجا

بحلقه ارادت شیخ بهاء الدین زکریا که از پیشوایان تصوّف بود گردن نهاد و قریب بیست و پنجسال در خدمت او بماند و پس از مرگ او که بسال ۶۶۶ یا ۶۶۱ هـ. ق. اتفاق افتاد وی عزیمت زیارت حج کرد و از آنجا به آسیای صغیر رفت و در قونیه درک صحبت شیخ صدرالدین قونیوی را کرد و سردر سهای او که کتاب فصوص شیخ محی-الدین را شرح میکرد حاضر میشد در آن موقع بود که رساله لمعات را تألیف کرد که به نثر روان فارسی مرکب از بیست و هشت لعه در معانی و لطایف عشق عرفانی است.

عراقی در قونیه و نواحی در حمایت معین الدین پروانه بود حتی برای او خانقاهی هم ساخت. گویا این معین الدین پروانه همان وزیر قلج ارسلان چهارمین پادشاه سلجوقی روم باشد که همزمان و هواخواه مولانا جلال الدین هم بود.

بسال ششصد و هشتاد عراقی مثنوی عاشقنامه یاده نامه را سرود که مرگب از ده فصل است که باز در اسرار عشق است و باین بیت آغاز میکند:

هر که جان دارد و روان دارد واجبست آنکه درد جان دارد

در فواصل بندهای این مثنوی غزلهایی هم آمده است.

غیر از لمعات و ده نامه دیوان اشعار عراقی است که حاوی قصاید و غزلیات و رباعیات و ترجیع بندهای شاعر است. عراقی بسال ۶۸۸ هـ. ق. در دمشق از این جهان درگذشت و در محلّ صالحیه جوار قبره محی الدین ابن العربی بخاک سپرده شد.

وی بدون تردیدی یکی از استادان غزل عاشقانه شورانگیز بشمار میرود. و در سخن او از این نظر سوز و گداز دردمندان جهان نیک محسوس است. گرچه از بعضی غزلهای او عواطف عشق زمینی هم پیدا است ولی آتش عشق آسمانی است که در سرودهای عارفانه او مشتعل است.

اینک برای نمونه از اشعار لطیف عرفانی او چند بند از ترجیع او نقل میشود و آن و نظایر آن ناچار ترجیع معروف هاتف اصفهانی را که پانصدسال بعد از عراقی ظهور کرد در دمشق و منبع الهام بوده است. سرّ وحدت در این سخنان برای صاحب نظران

عیانست :

در سرا پرده وجود و عدم	ای زده خیمه حدوث و قدم
هم تویی راز خویش را محرم	جز تو کس واقف وجود تو نیست
وز تو خالی نبوده ام یکدم	از تو غایب نبوده ام یک روز
بر دو عالم کشیده اند رقم	آن گروهی که از تو با خبرند
دو جهان کم ز قطره شبنم	پیش دریای کبرای تو هست
از جمال تو شد جهان خرم	بی وجودت جهان وجود نداشت
آشکار است در همه عالم	چون تجلیست در همه کسوت

که بغیر از تو در جهان کس نیست

جز تو موجود جاودان کس نیست

از خودم نیست آگهی دیگر	تا مرا از تو داده اند خبر
تا نهادم بکوی عشق تو سر	سر بدیوانگی بر آوردم
غرقه گشتم میان خون جگر	تا ز خاک در تو دور شدم
درس عشق تو میکنم از بر	خاک پای تو میکشم در چشم
نظر اینست پیش اهل نظر	جز تو کس نیست درسرای وجود
این سخن عقل کی کند باور؟!	گاه واحد گهی کثیر شوی
هست از آفتاب روشن تر	پیش ارباب صورت و معنی

که بغیر از تو در جهان کس نیست

جز تو موجود جاودان کس نیست

همه عالم چو عکس صورت اوست

بجز از او کسی ندارد دوست

بمجاز این و آن نهی نامش

بحقیقت چو بنگری همه اوست

شد سبو ظرف آب در تحقیق

عجب اینست کاب عین سبوست

قطره و بحر جز یکی نبود
 آب دریا چو بنگری از جوست
 بر دلش کشف کی شود اسرار
 هر که راضی شود ز مغز بیوست
 در رخس روی دوست میبینم
 میل من با جمال او زانروست
 گر چه خود غیر را وجودی نیست
 لیکن اثبات این حدیث نکوست

که بغیر از تو در جهان کس نیست
 جز تو موجود جاودان کس نیست

ساقیا باده الست بیار
 آنچنان مستم از می عشقت
 بیکمال وجود تو نبود
 هائف غیب گفت در گوشم
 اصل و فرع جهان وجودشماست
 بزبان فصیح میشنوم
 تا بمی بشکنیم رنج خمار
 که ز مستی نمیشوم هشیار
 دو جهان را بنیم جو مقدار
 که بتحقیق بشنو این گفتار
 «لیس فی الدار غیر کم دیار»
 از همه کاینات این اسرار

که بغیر از تو در جهان کس نیست
 جز تو موجود جاودان کس نیست

ای ز عکس رخت جهان روشن
 گشته از رویت آفتاب خجل
 هست از پرتو جمال رخت
 بزبان شرح عشق نتوان گفت
 گر چه خود غیر او وجودی نیست
 بخيال تو چشم جان روشن
 شده از نورت آسمان روشن
 از مکان تا به لامکان روشن
 که نمیگردد از بیان روشن
 بر عراقی شد این زمان روشن

که بغیر از تو در جهان کس نیست
 جز تو موجود جاودان کس نیست

سعدی - مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی یکی از ستاره های قدر اوّل آسمان ادب ایرانست که نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را باعلی درجه فصاحت رسانید و بهتر نمونه بلاغت را بدست داد و در واقع مفاد این بیت را که خود فرمود :

هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی

در هر عصر مقبول اهل ذوق و ادب قرارداد .

سعدی بنابدالات بیتی از بوستان که آنرا در ۶۵۵ تألیف کرده و گفته است :

الا ایکه عمرت بهفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت

(در صورتیکه این بیت را خطاب بخود گفته باشد) بایستی در سال ۵۸۵ هـ ق

تولد یافته باشد و اگر بیت دیگر را که در گلستان آمده و عبارت ازین است :

ایکه پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی

در تاریخ تألیف گلستان یعنی ۶۵۶ سروده و خطاب بنخویشتن گفته است، ملاک

قراردهیم، تاریخ تولدش حدود سال ۶۰۶ خواهد بود.

قرائن تاریخی فرض دوم را بیشتر نزدیک بحقیقت میکند آنکه در

کلیات سعدی زگری از اتابک سعد زنگی سلطان فارس (۵۹۹-۶۲۳) نشده است در

صورتی که شاعر منتسب بدان خاندان بود و شاهان آنرا مدح کرد پس ناچار شاعر

در زمان سعد هنوز بسیار جوان و گمنام بوده دوم آنکه چون وفات سعدی بین ۶۹۱

هـ ق و ۶۹۴ اتفاق افتاد، تولد او در اوایل قرن طبیعی تر بنظر می آید تا در ۵۸۵

که عمر او را بیشتر از صدسال میکند.

سوم آنکه در گلستان و بوستان از واعظان و استادانی مانند ابوالفرج بن جوزی

(متوفی در سال ۶۳۶ و شهاب الدین سهروردی (ابوحفص عمر بن محمد مؤلف عوارف -

المعارف متوفی در سال ۶۳۲ طوری نام میبرد که باو پند و اندرز میفرموده اند

و معلوم میشود موقع ارشاد و تدریس این بزرگان در بغداد شاعر ماتلمّد میکرده

و خوشه دانش میچیده است و جوانی نوری بوده و معقول اینست که در این روزگار

حداکثر حدود بیست و اند سال داشته باشد نه بیشتر.

پس تولد او در حدود ششصد و شش هجری قمری بنظر درست میرسد، چنانکه بیت «ایکه پنجاه رفت و در خوابی» مینمایاند.

شاعر در اوایل جوانی از نوازش پدر محروم گردید چنانکه خود گوید:

مرا باشد از حال طفلان خبر که در طفلی از سر بر فتم پدر

من آنکه سر تا جور داشتم که سر در کنار پدر داشتم

اجداد سعدی اهل علم و دانش بودند و در علوم دینی اشتغال داشتند چنانکه

فرمود:

همه قبیلۀ من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

وی در شیراز به تحصیلات آغاز کرد سپس به بغداد رهسپار شد و در آنجا

در مدرسه معروف نظامیه و در دیگر محافل علمی کسب فضایل و علوم کرد.

از جوانی روح بی آرام داشت و پای بند بیکجا نبود و گردش اطراف جهان و

دیدن مردمان را میخواست و در واقع این ابیات ترجمان حال خودش بود:

بهیچ یار مسده خاطر و بهیچ دیار

که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار

چو خاکیان بدرخانه چند بینی جور

چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار؟!

زمین لگد خورد از گاو و خر بعلت آن

که ساکنست نه مانند آسمان دوار

گذشته از شوق جهانگردی و وطنش ایران معروض هجوم مغول گردید و فارس

گرفتار کشمکشهای بین احفاد خوارزمشاهیان و اتابکان واقع شد پس دل از زادگاهش

برکنده و بجهانگردی آغاز کرد و مسافرتی را که بین سی تا چهل سال طول داشت در پیش

گرفت و بغداد و سوریه و مکه را تا شمالیهای افریقا گشت و شهرهای مختلف و

ملتهای گوناگون بدید و بامذاهب و فرق برآمیخت و باطبقات مردم اختلاط یافت

شاید قطعه،

ندانی که من در اقالیم غربت

چرا روزگاری بکردم درنگی ...

اشاره بهمین مسافرت باشد دور نیست آغاز این سفر در سال هجوم غیاث الدین خوارزمشاهی بفارس یعنی سال ۶۲۲ هـ ق باشد. اگر بعض حکایات گلستان تخیلات صرف شاعرانه نباشد سعدی کاشغر و هندوتر کستان را هم دیدحتی بموجب روایتی از سفر مکه به تبریز رفت و در آنجا اباقان و صاحب دیوان و برادرش را دیدار کرد بعد از این سفر طولانی و سیر در آفاق و انفس شاعر جهان دیده بایک دنیا تجارب معنوی و افکار ورزیده بسوی شیراز برگشت و در این حین در آنجا ممدوح و حامی او اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی (۶۲۳ - ۶۶۸ هـ ق) حکومت میکرد و رفاه و امان حاصل بود چنانکه گفت:

چو باز آمدم کشور آسوده دیدم

پلنگان رها کرده خوی پلنگی

چنان بود در عهد اوّل که دیدی

جهانی پر آشوب و تشویش و تنگی

چنین شد در ایام سلطان عادل

اتابک ابوبکر سعد بن زنگی

در این موقع بود که شاعر فراغتی جست و میل به تألیف و تصنیف کرد و سرودها و گفته‌های خود را گرد آورد و بوستان و گلستان را پرداخت و اشعار و قطعات خود را فراهم ساخت.

سعدی از آن نیکبختانست که در زمان خود حتی از اوان جوانی صیت شهرت خود را شنید و این ناموری او در زمان اتابک ابوبکر باوج رسید در بوستان گوید:

که سعدی که گوی بلاغت ربود در ایام ابوبکر بن سعد بود

در این موقع یعنی سال ۶۵۵ هـ ق بوستان را برشته نظم و تألیف کشید

چنانکه گوید :

ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج

که من گفتم این نسامبردار گنج

یکسال بعد گلستان را تصنیف کرد چنانکه در مقدمه آن گفت :

در آن مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

گذشته از ایندو استاد را قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات

و مقالات و قصاید عربی هست که در دیوان کلیتاًش جمع آمده.

سعدی گذشته از اتابکان بابرگان و فضلا و دانشمندان مانند صاحب‌دیوان و

برادرش عظاملک ارتباط داشت و آنان را مدح میگفت و باشاعران و گویندگان معاصر

خویش نیز روابط ادبی داشت و بسا که مورد ستایش آنان واقع میگردد چنانکه

مجدد همگر که خود انتساب بدر بار اتابک ابو بکر داشت گفت:

از سعدی مشهور سخن شعر روان جوی

کو کعبه فضل است و دلش چشمه زمزم

و خواجه همادالدین تبریزی که شاعر شیرین سخنی بود و صاحب‌دیوان را

مدح میکرد در اشاره با همیت و حسن شهرت سعدی گوید:

همام را سخن دلفریب و شیرین هست

ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی؟!

تأثیر سخن استاد در اخلاف و آواز شهرت او در جهان و نفوذش در ادبیات

ایران و مشرق زمین بزرگتر از آنست که در این مختصر مشروح گردد و بیجهت

نیست که شماره زیادی از دانشمندان ایران و فضلالی جهان بزرگی استاد را بعنوان

گوناگون بیان کرده حتی شاعران نامی نیز به ستایش او زبان آور بوده اند .

لسان الغیب خواجه حافظ فرماید.

استاد سخن سعدیست نزد همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو^۱

امیر خسرو دهلوی اینگونه بوی می‌بالد :

جلد سختم دارد شیرازه شیرازی

همو در قران السعدین گوید :

نوبت سعدی که مبادا کهن شرم نداری که بگویی سخن

نیز در مورد دیگر گوید:

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت

شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

سعدی نه تنها در ایران بلکه در کشورهای مجاور اسلامی و در تمام عالم علم و ادب از همان عصر خودش تاکنون جزو سخنگویان نامدار بشمار آمده و افکار و اشعار او را از روی شوق و رغبت جسته‌اند کتاب گلستان حتی کتاب درسی سلاطین هند و عثمانی بود و شاهان و شاهزادگان آن ممالک اشعار او را از برداشتمند تاچه ماند باهل علم و ادب در زمان ما. آثار او تقریباً به همه زبانهای مهم عالم نقل شده و نامش زبازرد آگاهان جهانست .

سبک استاد در نثر و نظم مورد تقلید بسی از گویندگان ایران واقع گردید و مقاله‌ها و کتابها از منظوم و منثور در تتبع شیوه او بوجود آمد که از آن جمله میتوان در تتبع گلستان از روضه خلد خوافی که از شعرای قرن هشتم بود و بهارستان جامی و نگارستان معین الدین جوینی و پریشان قآنی نام برد .

وفات این مرد بزرگ میان سالهای ۶۹۱ هـ . ق ۶۹۴ هـ . ق در مسقط الرأس خود شیراز اتفاق افتاد و در همان شهر مدفونست .

سبک و افکار - اگر در تاریخ ادبیات بخواهیم استادانی را برگزینیم که صاحب سبک و مسلک و ابتکارند و از مرحله تقلید گذشته‌اند ، بدون تردید یکی از آنان سعدی شیرازیست .

۱- بعضی محققان این شعر را از حافظ نمیدانند و به شرح حال خواجو درین کتاب.

چنانکه در بالا هم اشارت رفت، سعدی در اقسام شعر طبع آزمایی کرد و الحق در هر يك خوب از عهده برآمد. قصاید سعدی بسبب متقدمان ولی معمولاً روشن تر و ساده تر و بی تکلفتر است و موضوع آن نعت خداوند و پند و اندرز و حکم و مرآئی و مدایح است.

ممدوحان عمدهٔ سعدی عبارتند از :

اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی ششمین پادشاه سلسلهٔ سلغریان یا اتابکان فارس و پسر او سعد بن ابوبکر که سعدی انتساب خاص بدو داشت و گویا تخلص سعدی هم از او بود و اتابك محمد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی و ترکان خاتون دختر اتابك و محمود- شاه از اتابکان یزد و اتابك سلجوقشاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی و اتابك ابش- خاتون دختر اتابك سعد بن ابوبکر. نیز امیران و حاکمان فارس مانند: امیرانگیانو و مجدالدین رومی و وزراء و دانشمندان مانند صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی وزیر نامی هلاکو و برادرش عظاملك جوینی از حگام و دانشمندان زمان و نظایر آنان. نکته ای که هست استاد شیرازی در مدح ابدآطول و تفصیل و اغراق و مضمون سازی متقدمان را بکار نمیبرد و صفتی را که مدایح استاد را امتیازی خاص میبخشد و از این حیث نسبت به تمام گذشتگان برتری پیدا میکند همانا عبارتست از اینکه وی با شهامتی شکفت انگیز شاهان و امیران زمان را بعدل و نیکوکاری میخواند حتی آنان را با سپری شدن روزگار و گذشتن جاه و جلال و تغییر احوال متنه ساخته بیدار میکند و اینگونه اندرز دلیرانه تا آنان زمان نه تنها در ادبیات ایران بلکه در ادبیات همه جهان سابقه نداشت و میتوان آن را نمونه و دلیل فکر آزاد و فرهنگ عالی کشور ما گرفت. زیرا شاعر ایرانی هفتصد و اند سال پیش که همهٔ جهان غرق تاریکی جهل و خموشی بود این چنین چراغ هدایت فرا راه فرمانروایان عصر خود داشت و حقایق را بآنان که زورورداشتند بی پروا گفت.

اینک چند بیت از راه نمونه در این باب نقل میشود تا روح حقیرستی و آزادگی در ادبیات ما و ارزش سخن استاد معین گردد و معلوم شود که بقول خود شاعر:

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکى است سعدى را مسلم

در ضمن قصیده مدحیه مجدالدین که در سال ۶۸۰ هـ. ق حکومت شیراز داشت گوید :

جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد
 غلام همّت آنم که دل بر او نهاده
 جهان نماند و خرم روان آدمیی
 که باز ماند ازو در جهان به نیکی یاد
 بر آنچه میگذرد دل منه که دجله بسی
 پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
 گرت ز دست بر آید چو نخل باش کریم
 ورت نصیب نیفتد چو سر و باش آزاد

در قصیده‌ای در ستایش علاءالدین عظاملك جوینی مؤلف تاریخ جهانگشا و برادر صاحب‌دیوان که حاکم عراق عرب و خوزستان بود (۶۲۳ - ۶۸۱) این ابیات آمده است .

اگر همین خور و خوابست حاصل از عمرت
 بهیچ کار نیاید حیات بیحاصل
 ثنای طول بقا هیچ فایده نکند
 که در مواجهه گویند راکب و راجل
 بلی ثنای جمیل آن بود که در خلوت
 دعای خیر کنندت چنانکه در محفل

در ضمن مدح اتابك سلجوقشاه بن سلغر (۶۶۱-۶۶۲) این ابیات را سروده است :

جهان نماند و آثار معدلت مانند
 بخیر کوش و صلاح و بعدل کوش و کرم
 خطای بنده نگیری که مهتران ملوک
 شنیده‌اند نصیحت ز کهتران خدم

خَنك كسى كه پس ازوى حديث خير كند

که جز حدیث نمی‌ماند از بنی آدم
حتی مطلع قصیده‌ی را که عنوانش مدح اتابك ابوبکر است اینگونه
آغاز میکند:

نبوت است ملوك اندرین سپنج سرای

کنون که نوبت توست ای ملك بعدل‌گرای
نه تنها قصاید مدحیه استاد بهمین روش متوجه به پند و راهنمائیست، بلکه
قصایدی دارد که سرتاسر بقصد اندرز سروده شده است مانند آنهایی که با مطلع‌های
زیر آغاز میکند:

ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست

مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست ...

ایضاً:

خوشست عمر دریغا که جاودانی نیست

بس اعتماد بر این پنج روز فانی نیست...

ایضاً:

روزیکه زیر خاک تن ما نهان شود

و آنها که کرده‌ایم یکایک عیان شود ...

جا دارد ایباتی از قصیده‌ی درمدح انگیانو که در ۶۶۷ هـ. ق از طرف هلاکو
بحکومت فارس منصوب گردید، برای عبرت و انتباه نقل گردد تا شیوه استاد بهتر
روشن شود:

دل بدنیا در نبندد هوشیار
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
رستم و روئین تن اسفندیار
کز بسی خلقست دنیا یادگار
هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار

بس بگردید و بگردد روزگار
اینکه دستت میرسد کاری بکن
اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند
تا بدانند این خداوندان ملك
اینهمه رفتند و ما ای شوخ چشم

ایکه وقتی نطفه بودی در شکم
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
همچنین تا مرد نام آور شدی
آنچه دیدی بر قرار خود نماند
دیروز و این شکل و شخص نازنین
اینهمه هیچست چون می بگذرد
نام نیکو گر بماند ز آدمی

وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
سرو بالائی شدی سیمین عذار
فارس میدان و مرد کارزار
و آنچه بینی هم نماند بر قرار
خاک خواهد گشتن و خاکش غبار
تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار
به کزو ماند سرای زرنگار

ازین چند مثال توان دید که سعدی جای مضامین تودرتو و تکلفات عبارتی و مدح اغراض آمیز قصاید مرسوم را بعبارت موزون فصیح و روشن داده و بیشتر توجهش به هدایت افکار و انتباه مردم و حقیروری و دادگستری بوده است.

بدیهی است استاد اجل اشعار قدما را می خواند و بسببک و مضامین آنان نیک پی می برد. نهایت خودتصرّفی عمیق کرد و قصیده را که باستانی کم سر تا سر مدیحه سرایی بود عنوان پند و راهنمایی قرار داد. چند مثال زیرین که محض نمونه ذکر میگردد نشان میدهد که او را با آثار گویندگان پیش از خود مانند فردوسی و اسدی و سنائی و انوری و ظهیر فاریابی و امثال آنان الفتی بوده و اشعار آنانرا تتبع میکرده:

فردوسی گوید:

ز ناپاک زاده مدارید امید
سعدی گوید:

ملامت کن مرا چند آنکه خواهی
فردوسی گوید:

ازین پنج شین روی رغبت متاب
سعدی گوید:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
فردوسی گوید:

که چون بچه شیر نرپروزی
چو دندان کند تیز کیفر بری

که زنگی بشستن نکرد سفید
که نتوان شستن از زنگی سیاهی

شب و شاهد و شهد و شمع و شراب
غنیمت است دمی روی دوستان بینی

سعدی گوید :

یکی بچه گرگ میپرورید چوپرورده شدخواجهر را بردرید
 همچنین استاد به اسدی توجه داشته و این بیت را از اقتباس کرده است :
 مکن تکیه بر ملک و دنیا و پشت که بسیار کس چون تو پرورده کشت
 ایضاً سائی گوید :
 اندرین راه در بدی نیکی است کاب حیوان درون تاریکی است
 سعدی گوید :

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار

که آب چشمه حیوان درون تاریکی است
 همچنین حکایت روباه و شتر در گلستان مأخوذ از قطعه انور است که اینگونه
 شروع میکند :

روبهی میگریخت از پی جان روبه دیگرش بدید چو آن
 نیز استاد بعضی تغزلات ظهیر فاریابی را استقبال کرده ازین قبیل :

ظهیر :

هزار توبه شکسته است زلف پرشکنش

کجا بچشم در آید شکست حال منش

سعدی :

رها نمیکند ایام در کنار منش

که داد خود بستانم بیوسه از دهنش ...

با اینهمه امتیاز و ابتکار سعدی در سخن و تصرف او در قصیده و تبدیل آن از
 هدیحه به ایفاظ و موعظه نیک پیداست .

امتیاز دیگر شعر استاد آنکه همان درجه که قصیده مدحیه را از نظر انداخت
 به آرایش غزل پرداخت . درست است پیش از او شاعران نامسی تغزل کردند یا
 غزلهائی ساختند ، ولی شعر رسمی و مورد نظر همانا قصیده بود و غزل مقام فرعی
 داشت در صورتی که سعدی غزل را که بیشتر تعبیر احساسات میکند بر قصیده که

معمولاً روی مقاصدی ساخته میشود ترجیح داد و آن را ترویج کرد و در واقع در آئین سخن سرایی این شاعر دل با دماغ و حس باخرد مبارزه کرد و عشق ذوق و شور و شوق جای قیاس و نکته پردازی و مضمون سازی را گرفت. بدین ترتیب میتوان گفت با ظهور سعدی و بعضی همزمانان او غزل در ردیف اول اقسام شعر فارسی قرار گرفت و قصیده که در گذشته نقل مجالس رسمی شاهان و مرسوم روزهای جشن درباریان بود عقب رفت. اینک چند بیت از دوغزل استاد که نمودار شیوه اوست نقل میگردد:

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس

که بهر حلقه زلف تو گرفتاری هست

گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست

در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

هر که عیب کند از عشق و ملامت گوید

تا ندیدست ترا بر منش انکاری هست

صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم

همه دانند که در صحبت گل خاری هست

نه من خام طبع عشق تو ورزیدم و بس

که جو من سوخته در خیل تو بسیاری هست

من ازین دلوق مرقع بدر آیم روزی

تا همه خلق بدانند که زناری هست

عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند

داستان نیست که در هر سر بازاری هست

ایضاً:

من ندانستم از اوّل که تو بی مهر و وفائی

عهد نابستن از آن به که به بندی و نیایی

دوستان عیب کنندم که چرا دل بتودادم
 باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی
 ای که گفتی: مرو اندر پی خوبان زمانه
 ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجایی؟!
 پرده بردار که بیگانه خود آن روی نیستند
 تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی
 گفته بودم چوبیایی غم دل با تو بگویم
 چه بگویم که غم از دل برود چون توییایی؟!
 سعدی آن نیست که هرگز کمندت بگریزد
 تا بدانت که در بند تو خوشتر که رهایی

امتیاز سوم سعدی که در آن نیز پیشوا و توان گفت بیهمتاست نثر روان شیرین
 اوست که الحق با نظمش برابری میکند و پیش از و کسی بدان شیوه نثر نساخته
 بخصوص که نثر استاد نثر مسجع است و نمودار گرانمدار آن همانا کتاب گلستانست
 که باید گفت گلچینی از گلزار ادبیات ایرانست. در این تألیف منیف است که سعدی
 داد صنعت سجع را داد و حسن انتخاب و حسن وزن و تناسب را در عبارت فارسی نمایاند
 و دفتر سجع سازان پیش از خود را مانند شیخ عطار و دیگران خط بطلان کشید و
 مترسلان نامی گذشته را نیمه راه گذاشت و معجزه استادان نثر مرسل را مانند
 ابوالمعالی نصرالله صاحب کلیده و دمنه که استاد را بسبک او نظری بوده باطل
 کرد. و با اینکه سجع مستلزم تصنع است یک جمله مصنوع و متصنع نساخت و
 عباراتش مانند آب روان و آهنگ جانان جاذب و شیرین و گوشنواز و دلفریب
 در آمد مانند اینها:

نه هر که بقامت مهتر بقیمت بهتر - توانگری بهنر است نه بمال و بزرگی
 بعقل است نه بسال - همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند بجمال - محالست
 که هنرمندان بمیرند و بیهنران جای ایشان گیرند.
 زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار - گوهر اگر در

خلاب افتد همچنان نفیس است و غبار اگر بر آسمان رود همچنان خسیس - دوران
باخبر در حضور و نزدیکیان بی بصر دور - خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب -
عالم بی عمل زنبوری بی غسل است - تهی دستان را دست دلیری بسته است و پنجه
شیری شکسته ...

از مزایای نثر سعدی که در گلستان جلوه گراست آوردن اشعار شواهد مناسب
است در ضمن عبارت که تأثیری خاص بسخن او میبخشد بخصوص آنجا که استشهاد از
قرآن کریم میکند و معنی آیات بیّنات را با نظم شیوائی روشن میسازد نظیر
آیه شریفه:

«نحنُ اقربُ الیه من جبل الوریث» که گوید:

دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجبتر که من از وی دورم

چکنم با که توان گفت که او

در کنار من و من مهجورم

و آیه «فَلَمَّا رَأَىٰ يَنبَهُ اَكْبَرَنَّهُ وَقَطَعَنَ اَیْدِیْهِن» که گوید:

کاش کانانکه عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی

تا بجای ترنج در نظرت بیخبر دستها بریدندی

این نوع نثر ملمع تازمان استاد نادر بود و در شیوائی هرگز بدین پایه

ترسیده بود.

چهارم آنکه گلستان در حقیقت کتابی است در آموزش و پرورش و هدف اغلب
حکایات و امثال آن ادب و تربیت و تهذیب نفس است و از هنر های استاد آنکه حقایق
را بدون ورود به استدلال و طول مقال از راه تمثیل با عباراتی بس شیرین جزیل بیان
میکند و معنی شعر و شاعری همیشهست مثلاً برای اینکه شخص را به تأمل و شکیبائی
بخواند بدین طرز سخن میراند.

بچشم خویش دیدم در بیابان

که آهسته سبق برد از شتابان

سمند باد پا از تك فرو ماند
 شتر بان همچنان آهسته میراند
 و برای اینکه لزوم نظام و مرامی را در امور معیشت گوشزد کند چنین
 فرماید .

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
 که میگویند ملاحان سرودی
 اگر باران بکوهستان نبارد
 بسالی دجله گردد خشک رودی
 از قسمتهای لطیف گلستان آنست که شاعر باروح عرفانی که او را بود گاهی
 صدای طبیعت و نسیم درختان و نوای مرغان را بگوش جان میشنود و آنهمه در ذوق
 او چون نغمه وحدت و آهنگ خلقت ترنم میکند پس درو حال شوق و جذبه پیدا
 میشود تا بجایی که گویی سرود مرغی او را از صدای قلب عالم آگاه میسازد تا اینگونه
 سخنان میگوید .

دوش مرغی صبح مینالید
 عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
 یکی از دوستان مخلص را
 مگر آواز من رسید بگوش
 گفت باور نداشتم که تو را
 بانگ مرغی چنین کند مدهوش؟!
 گفتم این شرط آدمیت نیست

مرغ تسبیح خوان و من خاموش
 همین روح عرفان و توجه بمعنی و مرکز جهان چشم استار بازو فکر او را بلند
 پرواز کرد و نظر جامع و ورآی محیط او حقایق را در یافت و از اوج وحدت ندا کرد و بشر را
 که مانند امروز گرفتار تفرقه بود اینگونه به یگانگی و همداستانی خواند :
 بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
و در آن روزگاران کینه توزی که جنگهای صلیبی برپا بوده هر فرقه معتقدات
خود را میزان حق میدانست و دیگران را گمراه تصور میکرد، شاعر بزرگ اینگونه
خود پسندیهای قشری آدمی را بچکانه شمرد و از آن دشمنیهای کودکانه باقهر
خند شاعرانه اینچنین تمثیل کرد:

یکی جهود و مسلمان نزاع می کردند
چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
بطیره گفت مسلمان گر این قبالة من
درست نیست خدایا جهود میرانم
جهود گفت بتورات میخورم سوگند
و گر خلاف کنم همچو تو مسلمانم



گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد
بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم
عجب اینکه در جنگهای صلیبی شاعر در آسیای صغیر که میدان آن جنگها
بود سیر و سفر میکرد و آن کینه ورزیها را بچشم میدید ولی با نظر بلندی انسانی و
بینش عرفانی دشمنیهای بیجای فرزند آدمی را نتیجه نادانی میدانست.
در اشاره بمسلك عارفانه استاد بی مناسبت نیست آنچه را که در گلستان در باب
درویشان آورده است بیاوریم .

«پادشاهی بدیده استحقار در طایفه درویشان نظر کرد یکی از ایشان بفرست
بجای آورد و گفت ای ملک مادر این دنیا بجیش از تو کمتریم و بعیش خوشتر و بمرگ
برابر و بقیامت بهتر... ظاهر درویش جامه ژنده است و موی سترده و حقیقت آن دل
زنده و نفس مرده. طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت و ایثار و قناعت
و تو حید و توکل و تسلیم و تحمل هر که بدین صفتها که گفتم موصوفست بحقیقت درویش

است اگر در قباست، اما هر زه گردد بی نماز هوا پرست هوس باز که روزها شب آرد در بند شهوت و شبهاروز کند در خواب غفلت و بخورد هر چه در میان آید و بگوید هر چه بر زبان آید در نداست و گر در عباست.»

تمام گلستان که بترتیب ذیل در هشت بابست . ۱ - در سیرت پادشاهان
۲ - در اخلاق درویشان ۳ - در فضیلت قناعت ۴ - در فواید خاموشی ۵ - در عشق و جوانی ۶ - در ضعف و پیری ۷ - در تأثیر تربیت ۸ - در آداب صحبت - مانند آنچه برای نمونه آورده شد دارای نکات نغز اجتماعی و اخلاقی و تربیتی است و این مزایاست که آن کتاب را سر حلقه ادبیات جهان قرار میدهد زیرا در هر باب مطالبی عمیق و سودمند که هر یک سر مشق زندگی تواند بود مندرج است .

کتاب بوستان که نیز هدف تربیتی دارد مینمایاند که استاد در مثنوی اجتماعی و اخلاقی نیز ماهر و زبردست بوده و کار سابقان را مانند شیخ عطار در این رشته بکمال رسانده و حقایقی بس مهم و سودمند بسلك حکایت بیان کرده است.
بوستان مبتنی برده بابست که ابیاتی از هر باب برای اشاره بطرز سخن شاعر آورده میشود :

باب اوّل در عدل و تدبیر و رأیست و این ابیات از آن بابست .

شنیدم که در وقت نزع روان

بهرمز چنین گفت نوشیروان

که خاطر نگهدار درویش باش

نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس

چو آسایش خویش خواهی و بس

نیاید به نزدیک دانا پسند

شبان خفته و گرگ در گوسفند

برو پاس درویش و محتاج دار

که شاه از رعیت بود تاجدار

مکن تا توانی دل خلق ریش
فراخی در آن مرز و کشور مخواه
که چون میکنی میکنی بیخ خویش
رعیت نشاید ز بیداد کشت
که دل تنگ بینی رعیت ز شاه
مراعات دهقان کن از بهر خویش
که هر سلطنت را پناهند و پشت
که مزدور خوشدل کند کار بیش

باب دوم در احسانست و در آن باب چنین گوید:

یکی را خری در گل افتاده بود
ز سوداش خون در دل افتاده بود
بیابان و باران و سرما و سیل
فرو هشته ظلمت بسر آفاق ذیل
همه شب در این غصه تا بامداد
سقط گفت و نفرین و دشنام داد
نه دشمن برست از زبانش نه دوست
نه سلطان که این بوم و برزان اوست
قضا را خداوند آن پهن دشت
در آن حال منکر بر او بر گذشت
شنید این سخنهای دور از صواب
نه صبر شنیدن نه روی جواب
بچشم سیاست در او بنگریست
که سودای این بر من از بهر چیست
یکی گفت: شاها به تیغش بزن
ز روی زمین بیخ عمرش بکن
نگه کرد سلطان عالی محل
خودش در بلا دید و خر در وحل
بیخشود بر حال مسکین مرد
فرو خورد خشم سخنهای سرد....

باب سوم در عشق و مستی و شورا است و در آن بحکم ذوق وحدت عرفانی که درك مستقیم حقیقت را با نور معرفت به چون و چرای منطق بر تر می‌شمارد چنین گوید :

ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست	بر عارفان جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق شناس	ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند؟	بنی آدم و دام و دد کیستند؟!
پسندیده پرسیدی ای هوشمند	بگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریا و کوه و فلک	پری و آدمیزاد و دیو و ملک
همه هر چه هستند از آن کمترند	که با هستیش نام هستی برند

باب چهارم در تواضع است و در آن از جمله چنین فرماید :

یکی قطره باران زابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائیکه دریاست من کیستم	گر او هست حقّا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید	صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجایی رسانید کار	که شد نامور لؤلؤ شاهوار
تواضع کند هوشمند گزین	نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

باب پنجم در رضاست و در آن باب آمده :

عبادت باخلاص نیت نکوست	و گر نه چه آید زبی مغز پوست
چه زنار مغ در میانست چه دلق	که درپوشی از بهر پندار خلق
باندازه بود باید نمود	خجالت نبرد آنکه نمود و بود
اگر کوتاهی پای چو بین مبند	که در چشم طفلان نمایی بلند
و گر نقره اندوده باشد نحاس	توان خرج کردن بر ناشناس
منه جان من آب زر بر پیشیز	که صراف دانا نگیرد به چیز
زر اندودگان را با آتش برند	پدید آید آنکه که مس یازرند

باب ششم در قناعت است و این ابیات از آنست :

شنیدی که در روزگار قدیم
 شدی سنک در دست ابدال سیم
 نینداری این قول معقول نیست
 چو قانع شدی سیم و سنکت یکیست
 گدا را کند یکدم سیم سیر
 فریبدون بملک عجم نیم سیر
 اگر پادشاهست و گر پینه دوز
 چو خفتند گردد شب هر دو روز
 چو بینی توانگر سر از کبرمست
 بروشکر یزدان کن ای تنگدست
 نداری بحمدالله آن دسترس
 که بر خیزد از دست آزار کس
 باب هفتم در تربیت است و در آن با اشاره به بدانندیشان و بدگمانان گوید:
 اگر در جهان از جهان رسته ایست
 دراز خلق بر خویشان بسته ایست
 کس از دست جور زبانها نرست
 اگر خود نمایست و گر حقیرست
 اگر بر پری چون ملک ز آسمان
 بدامن در آویزدت بد گمان
 بکوشش توان دجله را پیش بست
 نشاید زبان بد اندیش بست
 تو روی از پرستیدن حق میبچ
 بهل تا نگیرند خلقت بهیچ
 باب هشتم در شکر بر عافیت است و در آن چنین فرمود:

یکی گوش کودک بمالید سخت
 که ای بلعجب رأی بر گشته بخت
 ترا تیشه دادم که هیزم شکن
 نگفتم که دیوار مسجد بکن
 زبان آمد از بهر شکر و سپاس
 به غیبت نگرداندش حقیقتش
 باب نهم در توبه و صوابست و در آن گوید :

ز عهد پدر یاد دارم همی
 که در خریدیم لوح و دفتر خرید
 بدر کرد ناگه یکی مشتری
 چون شناسد انگشتری طفل خورد
 تو هم قیمت عمر نشناختی
 که باران رحمت برو هر دمی
 ز بهرم یکی خاتم زر خرید
 بخرمایی از دستم انگشتری
 بخرمایی از وی تواند برد
 که در عیش شیرین بر انداختی
 باب دهم در مناجاتست و این چند بیت از آنست:

خدایا بعزت که خوارم مکن
 مسلط مکن چون منی بر سرم
 بگیتی نباشد بتر زین بدی
 مرا شرمساری به روی توبس
 گرم بر سر افتد ز تو سایه ای
 اگر تاج بخشی سر افرازم
 بذل گنه شرمسارم مکن
 ز دست تو به گر عقوبت برم
 جفا بردن از دست همچون خودی
 دگر شرمسارم مکن پیش کس
 سپهرم بود کمترین پایه ای
 تو بردار تا کس نیندازم

خلاصه آنکه آثار استاد سعدی شیرازی از نظم و نثر مظهر عقاید و افکار است
 که در نتیجه عمری آزمایش و اندیشه و مطالعه آفاق و انفس و سیر و سفر و آمیزش
 با اقسام ملل و نحل و مشاهده وقایع تاریخی بحصول پیوسته خود فرماید :

در اقصای عالم بگشتم بسی
 بزر بردم ایام با هر کسی
 تمتع زهر گوشه یی یافتم
 زهر خرمنی خوشه یی یافتم
 این عقاید گرانها در عباراتی موزون و شیوا و حکایتها و مثلها و اشعار زیبا

بیان شده و بدین ترتیب مجموعه‌ای نفیس که حاوی بهترین دستورهای اخلاقی و اجتماعی و نمونه شیوای فارسی ادبی باشد بوجود آمده و صاحب‌دلان بینا خواهد تا توانند بچنان افکار پی‌برند و دریابند و ازعان کنند که مطالعه آن بدون تردید متعلمانرا بکارآید و مترسلان را بلاغت‌افزاید.

شیخ محمود شبستری - شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری بسال ششصد و هشتاد و هفت در قصبه شبستر هفت فرسنگی تبریز تولد یافت و رشد و نموش در همان جهات بود. و در عهد الجایتو و ابوسعید شهرت یافت و در عداد علما و فضلاء تبریز معدود میشد از شرح حال وی تفصیلی در دست نیست ولی اخبار و آثارش معلوم می‌سازد که از اجله علمای متصوفه زمان خود بشمار میرفته و در حل و فصل مسائل دینی و حکمی بسی دقیق بوده و در آن موضوعها مرجعیت و شهرت بسزا داشته.

دانش دوستان از اطراف و اکناف بحضورش شتافته و در مجهولات خود حل اشکال ازو درخواست میکرده‌اند چنانکه شیخ معروفترین تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن‌راز را در چنین موردی در جواب سؤالات مردبزرگی از اهل خراسان یعنی امیرسید حسینی هروی مرید و خلیفه شیخ بهاءالدین ملتانی که او هم خلیفه شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود سروده است. این سؤالات بطوری که از اشعار گلشن‌راز ظاهر میگردد بسال هفتصد و هفده بشیخ رسیده چنانکه فرماید.

بسال هفده از هفتصد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی با هزاران لطف و احسان رسید از خدمت اهل خراسان

تمام این سؤالات راجع بمسائل دینی و عقاید عرفانی است که شیخ بمناسبت و ترتیب جواب داد سپس بخواهش مریدان آنرا در اندک مدتی تکمیل کرد و بر آن بیفزود و آن را گلشن‌راز نام نهاد.

شیخ شبستری شاعر بخصوص نبوده و بتصریح خودش تا نظم گلشن‌راز شعر نسروده اما رسایل و کتبی راجع بهمین موضوعات تألیف کرده بوده است ولی در اینمورد گویا سؤالات منظوم بوده و بناچار جواب آنها را نیز منظوم داده است

چنانکه ابیات ذیل این معنی را میرساند :

بدو گفتم چه حاجت کاین مسایل ، نوشتم بارها اندر رسایل

و بعد در باره تصنیفات خود گوید :

به نثر ارچه گتب بسیار میساخت

به نظم و مثنوی هرگز نپرداخت

در مقدمه مثنوی دیگر موسوم بسعادت نامه که منسوب باوست باز شیخ از اهتمام نداشتن بکلام منظوم سخن رانده است با این همه شاعری را نقص نمی‌شمرده و شاعر بودن شیخ عطار را که اعتقادی خاص بدو داشت شاهد آورده و در گلشن راز چنین گفته :

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

و توان گفت گلشن راز از حیث طرز سخن و سبک نظم هرگز متوسط نیست و به مهارت شاعرانه شیخ دلیلی است که مطالب غامض تصوّف را در اشعار منقّح خوش-آیندی ادا کرده و گاهی واقعاً معانی نغز عرفانی را در یک ودویت بیان نموده .

از تصنیفات منشور شیخ آنچه معروف است حق الیقین است که در مسائل دینی است نیز شاهد نامه از تألیفات اوست شیخ شبستری بسال هفتصد و بیست و فات یافت و مرقدش در شبستر واقع است .

اینک چند پرسش و پاسخهای آن محض نمونه بوجه ایجاز نقل میشود تا زبدهای از افکار عرفانی و خلاصه‌ای از محتویات گلشن راز و نشانه‌ای از ذوق و عقاید شیخ شبستری معلوم گردد .

پرسش : تفکر چیست؟

پاسخ :

تفکر رفتن از باطل سوی حق

بجز و اندر بدیدن کّل مطلق

محقق را که وحدت در شهود است

نخستین نظره بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید

ز هر چیزی که دید اوّل خدادید

بود فکر نکورا شرط تجرید

پس آنکه لمعه‌یی از برق تأید

غرض اینست که عمل فکر پیدا کردن حق از باطل است ولی اهل تحقیق از مقام فکر استدلالی بالاتر رفته و حقیقت عالم و وحدت اشیاء را بنور شهود میبینند و در جزئیات عالم کَلّی رامیابند و اجزاء از نظر آنان ناپدید میگردد و کل نمایان میشود پس هر جا مینگردند خدارا که روح کلّ است مشاهده کنند.

پرسش: چه نوع فکر شرط سلوک سالک است کدام فکر طاعت و کدام

گناهست:

پاسخ:

ولی در ذات حق محض گناهست

در آلا فکر کردن شرط را هست

کجا او گردد از عالم هویدا

همه عالم ز نور اوست پیدا

که تاب خور ندارد چشم خفاش

رهاکن عقل را با حق همی باش

بسان چشم سر در چشمه خور

بود نور خرد در ذات انور

یعنی خداوند را که نور مطلق و محیط جهان است با عقل ضعیف نتوان درک کرد و ذات او را بنور خرد نتوان دریافت. دلیل بذات او جستن بدان ماند که خفاش بافتاب نگردد و چشم ضعیف ما بچشمه خورشید نظر کند تنها مشاهده عالم که مظهر اوست و رجوع بقلب و توسل بایمان ما را بحق میرساند.

پرسش: من چیست و حقیقت نفس آدمی کدامست؟:

پاسخ:

چو هست مطلق آید در اشارت

بلفظ من کند از وی عبارت

حقیقت کز تعین شد معین

تو او را در عبارت گفته‌یی من

برو ای خواجه خود را نیک بشناس
 که نبود فر بهی مانند آماس
 یکی ره برتر از کون و مکان شو
 جهان بگذار و خود در خود جهان شو
 من و تو چون نماند در میانه
 چه کعبه چه کنش چه دیرخانه
 در این خانه یکی شد جمع و افراد
 چو واحد ساری اندر عین اعداد
 یعنی اگر شخص دمی بنظر عرفان در خود نگردد و حدود جسمانی و ظاهری
 را فراموش کند خواهد دید میان او و عالم فرقی نیست و اصل هر چیز يك حقیقت
 است پس خواهد دریافت که وی همان حقیقت گل است که تعیین پیدا کرده و از راه
 ظاهر بینی این وجود ظاهر را حقیقت تصوّر میکرده یعنی آماس میدیده و فربه
 مبینداشته جهان محسوس را که جهان کثرت است میدیده و جهان واقعی را که
 جهان وحدتست و دران نفس و حقیقت و خدا یکی است نمیدیده است. حقیقت
 وحدت مانند عدد واحد است که همه اعداد از او بوجود آید و در واقع همان يك
 است که مکرر دیده میشود.

پرسش : سالک راه حق کیست و مرد تمام عارف کدام است ؟ پاسخ :

مسافر آن بود کو بگذرد زود
 ز خود صافی شود چون آتش از دود
 سلوکش سیر کشفی دان ز امکان
 سوی واجب بتربك شین و نقصان
 باخلاق حمیده گشته موصوف
 بعلم و زهد و تقوی بوده معروف
 همه با او ولی او از همه دور
 بزیر قبه های ستر مستور

تبه گردد سراسر مغز بادام
 گرش از پوست بخراشی که خام
 ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست
 اگر مغزش بر آری بر کنی پوست
 شریعت پوست و مغز آمد حقیقت
 میان این و آن باشد طریقت
 خلل در راه عارف نقض مغز است
 چو مغزش پخته شد بی پوست نغز است
 چو عارف با یقین خویش پیوست
 رسیده گشت مغز و پوست بشکست
 بود از سر وحدت واقف حق
 درو پیدا نماید وجه مطلق
 دل عارف شناسای وجود است
 وجود مطلق او را در شهود است

راهرو و عارف کسی است که از همان آغاز سلوک معایب خود را اصلاح کند و هستی خود را از هر گونه نقص خالی سازد و این مرتبه تخلیه است سپس خویش را بزبور اخلاق حمیده بیاراید و به دانش و زهد پرهیزکاری گردد و این مرتبه تخلیه است وقتی از این مراحل گذشت و با حکام ظاهر شریعت کار بست و در راه عبادت و خدمت رنجها برد و از خود پرستی مانند آتشی که از دود بگذرد گذشت و برای خوبی و نیکی کوششها کرد کم کم نفس او روشن میگردد و از مقام علم گذشته بمقام عرفان یعنی کشف و شهود قدم مینهد و از این طریق بتدریج سلوک ترقی میکند تا از مبداء شریعت بمنتهای طریقت میرسد و سرانجام بمغزو حقیقت نزدیک میشود. آنگاه است که وحدت جهان در نظر او جلوه میکند و این مرتبه تجلیه است که دانش او منتهی به بینش ودانایی او مبدل به شناسایی میگردد چیزهایی را که سابق با نقصان میدانست اکنون بکمال می بیند یعنی عارف میشود و تا بجائی واصل میشود

که فرقی بین نفس و عالم و من و تو و عالم و معلوم در نظر او باقی نمی ماند و خودش آینه حق میگردد یعنی خود جسمانی و زمینی و شهوانی او زایل میشود و خود روحانی او که حقیقت عالم است در وی جلوه میکند و ازین لحاظ میتواند انا الحق گوید زیرا در وجود او، تنها حق می ماند :

انا الحق کشف اسرار است مطلق

بجز حق کیست تا گوید انا الحق

روا باشد انا الله از درختی

چرا نبود روا از نیکبختی

هر آنکس را که اندر دل شکی نیست

یقین داند که هستی جز یکی نیست

جناب حضرت حق را دوی نیست

در آنحضرت من و ما و توی نیست

من و ما و تو و او هست يك چیز

که در وحدت نباشد هیچ تمیز

استاد بهمین روش در مسائل دیگر عرفان بحث میکند مانند جلوه خداوند در عالم و وصال عارف بحق و هدف و حدود نطق آدمی و مسأله جزء و کل و حادث و قدیم و معنی اصطلاحات و اشارات در اشعار عرفانی مانند رخ و زلف و خط و خال و چشم و لب و شراب و شمع و شاهد و خرابات که عارفان ازین عبارات معانی مخصوصی قصد کنند مثلاً در باب شراب چنین گوید :

شراب ببخودی در کش زمانی

مگر از دست خود یابی اهانی

طهور آن می بود کز لوث هستی

تو را پاکی دهد در وقت مستی

خراباتی شدن از خود رهایست

خودی کفر است اگر خود پارسایست

غرض اینکه معنی شراب و خراباتی شدن در اصطلاح عارفان بیخود شدن و از خودپرستی که اساس اغراض مردمان و علت اصلی خرابی جهان است گذشتن و تصوف به فداکاری و صمیمیت و پاکدلی گرویدنست .

باجمله باید گفت : گلشن را از معانی تصوف را در يك مثنوی ساده و شیرین در طی حدود هزار بیت شرح و توضیح میکند و آدمی را بترك عادت و درك وحدت و جستجوی حقیقت رهبری میکند.

برای گلشن راز شرحهای متعدد نوشته اند که از آن جمله یکی شرح لاهیجی است که در هشتصد و هفتاد و هفت تألیف یافته و مطالب عرفانی را نیک مطرح کرده است . زیرا خود نه تنها از نخبه فضلا محسوب میشود بلکه از پیشوایان عرفا هم بوده و معانی عرفانی را به بهترین وجهی توضیح و توجیه کرده است .

جلال الدین - مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء الدین

محمد بن حسین الخطیبی بزرگترین شعرای متصوف ایران بسال ششصد و چهار هجری در بلخ که از مراکز فرهنگ و ادبیات و عقاید ایرانی شمرده میشد تولد یافت . پدرش محمد بن حسین ملقب به بهاء الدین ولد بر حسب روایت نوه دختری علاء الدین خوارزمشاه بود و از فضلاء و مشایخ عرفا محسوب میشد و ظاهراً از جمله خلفاء شیخ نجم الدین کبری بود پیش خوارزمشاه تقرب داشت و گویا در نتیجه پندگویی و در اثر نفوذ شهرتی که پیدا کرده بود جلب خصومت او را کرد و مخالفان تصوف از وسعایت نمودند و از مردم بلخ هم آزار دید پس مجبور بمهاجرت شد و با پسرش جلال الدین از راه بغداد قصد سفر کرد . بحکم اشعاری از مثنوی تألیف پسر مولانا سلطان ولد این مسافرت در ظهور فتنه مغول اتفاق افتاد و شاید این فتنه در این عزیمت مؤثر بوده پس شاید مسافرت در حدود تاریخ ششصد و هیجده وقوع یافته باشد که در این صورت سن جلال الدین در اطراف ۱۴ خواهد بود .

گفته اند بهاء الدین ولد در نیشابور بیدار شیخ فرید الدین عطار نایل آمد و او جلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند و مثنوی اسرار نامه را باو هدیه کرد . وی بعد از عبور از بغداد و زیارت حج بملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت

نمود بعد به لارنده که از مراکز حکومت سلجوقیان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحل اقامت افکند سپس بموجب دعوت سلطان علاءالدین کیقباد (۶۱۷ هـ . ق - ۶۳۴ هـ . ق) دوازدهمین سلجوقیان آسیای صغیر که از شاهان بزرگ دانش پرور بود بقونیه مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاءالدین ولد که در علوم ظاهری و باطنی مقامی داشت به نشر فضائل و علوم و بارشاد مردم پرداخت و علاءالدین کیقباد ارادتی بسزا نسبت باو پیدا کرد .

اولین تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جلالالدین در نزد پدرش بود و یکسال بعد از وفات او (که بسال ۶۲۸ هـ . ق اتفاق افتاد) سید برهانالدین محقق ترمذی که از شاگردان سابق بهاءالدین ولد بود و در این موقع در سلك خواص و اولیاء اهل طریقت مقامی داشت بقونیه آمد و جلالالدین از مجالس درس او کسب فیض کرد و نه سال تمام تحت ارشاد آن مرد عارف گذراند بعد بعزم سیاحت و اخذ معرفت و درك مجلس اصحاب طریقت مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و تحصیل معالی کرد و با تجارب معنوی و مکتسبات علمی باز بقونیه برگشت و در آنجا مانند پدرش بامر سلطان بنای تعلیم تدریس علوم شرعی نهاد و ههی بنشر نفحات انس مشغول بود تا روزی گردش روزگار او را با یکی از اوتاد زمان و نوادردوران بیکجا آورد و این ملاقات در حیات جلالالدین تأثیری عظیم نمود . این شخص عبارت بود از شمسالدین بن علی بن ملک داد تبریزی که ژولیده پیری از پیران صوفیه بود و نفسی گرم و جاذبه یی بزرگ و بیانی مؤثر داشت و از شهری به شهری راه میپیمود و با اهل راز و ریاضت و درویشان و عارفان بنای انس و الفت مینهاد تا اینکه در این موقع که سال ۶۴۲ هـ . ق باشد بسراغ جلالالدین بقونیه آمد و در اول نظر با رقه عشق و حقیقت را در چهره او دید و او را شیفته معنوی خود کرد و در بقیه عمر مرشد و قائم روحانی او گردید از تعظیم و احترامی که جلالالدین در اشعار و اقوال خود نسبت بشمس ابراز کرده نیک پیداست که تأثیر نفس او در دل جهانگیر جلالالدین بس عمیق بوده چنانکه ابیات ذیل که از دفتر نخستین مثنوی انتخاب شده بهترین شاهد این دعوی تواند بود :

شمس تبریزی که نور مطلقست
 آفتابست و ز انوار حقست
 این نفس جان دامنم برتافتست
 بوی پیراهان یوسف یافتست
 کنز برای حق صحبت سالها
 باز گو رمزی از آن خوش حالها
 من چکویم يك رگم هشیار نیست
 شرح آن یاری که آنرا یار نیست؟!
 خود ثنا گفتن ز من ترك ثناست
 کاین دلیل هستی و هستی خطاست
 شرح این هجران و این خون جگر
 این زمان بگذار تا وقت دگر
 گفتمش : پوشیده خوشتر سر یار
 خود تو در ضمن حکایت گوش دار
 خوشتر آن باشد که سر دلبران
 گفته آید در حدیث دیگران



بنا بفحوای این اشعار جلال‌الدین در شرح حکایات مثنوی و بیان معانی تصوف این مرشد پیر را در برابر چشم داشته و بیاد او بشور و طرب بوده گرچه از ذکر نام او خود داری کرده و اسرار عرفان و رازایمان او را در حدیث دیگران گفته است مولانا مدتی در خلوت و فیض صحبت این عارف سوخته و سوزنده گذراند بعد این مرشد بزرگ مسافرتی بدمشق کرد و باز بقونیه برگشت و باز بارشاد و تحریک شوق و شعله و رساختن آتش عشق مولانا ناپرداخت. گفته اند شمس در مقام وجد و شوق عنان اختیار را از دست میداده و مضمرات درون را بزبان می‌آورده و در برابر معتقدات قشری عوام بی‌باک بوده و اسرار را فاش میکرده و بساط سماع و طرب

عارفانه را بی‌باکانه میگسترده است چنانکه بنا بر روایت از این راه دشمنان زیاد پیدا کرد و روزی از سوء حادثه عوام قونیه بر او شوریده او را در ملاء عام کشتند (۶۴۵ هـ. ق) و علاءالدین پسر ارشد مولانا نیز در این معرکه سخت مجروح شده جان سپرد.

ولی آنچه از برخی غزلیات دیده میشود اینست که شمس روزی ناپیدا شد و مولانا دو سال شبان و روزان در فراق کعبه مقصود جویان و گویان بود ولی اثری نیافت.

مولانا جلال‌الدین بعد از این همه سرگذشت و ریاضت و تجربه در عالم عرفان بمقام بلندی رسید و قطب سالکین آن مسلک گردید و چنانکه رسم مشایخ آن طایفه است خلیفه‌بی برای خود معین نمود و اولین خلیفه او صلاح‌الدین فریدون زرکوب نام داشت که مولانا توجهی خاص و علاقه‌بی وافر و اعتقادی زیاد نسبت بوی ابراز میفرمود بحدی که این توجه مایه حسد مریدان واقع میگشت زرکوب ده سال در این خدمت بود. بعد از وی یعنی بسال ۶۵۷ هـ. ق حسام‌الدین حسن بن محمد بن حسن را بخلاف خود برگزید و او یازده سال در حال حیات مولانا همدم و دوازده سال بعد از وفات جانشین او بود.

حسام‌الدین از نخبه مریدان و پیروان و طرف توجه خاص بود و از سخنان استاد که در حق او گفته پیداست که وی در طریقت مراحل طی کرده و در علم و تقوی و معرفت بمقام منیع و مرتبه رفیع رسیده بود و قول او در حضور استاد تأثیری بزرگ داشت چنانکه بتشویق و تذکر او بود که کتاب مثنوی که شاهکار ذوق عرفان ایرانست بسلك نظم و تحریر در آمد. وفات حسام‌الدین بسال ۶۸۳ اتفاق افتاد و بعد از او خلافت بعهد فرزند مولانا یعنی سلطان ولد واگذار شد و اوسی سال پیشوای یاران طریقت بود.

مثنوی- مثنوی معنوی بزرگ‌ترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار جلال‌الدین بلکه کاملترین آثار منظوم تصوف در زبان فارسی است که بشمار بیست و شش هزار بیت و در ضمن شش کتاب در بحر رمل سروده شده.

تاریخ شروع تألیف کتاب اوّل بدرستی معلوم نیست ، ولی دو سال بعد از ختام آن کتاب دوم شروع شده و آن بتاریخ ۶۶۲ هـ . ق بود و ازین لحاظ تاریخ شروع دفتر اوّل بین ۶۵۷ و ۶۶۰ باید باشد زیرا انتصاب حسام‌الدین به خلافت در ششصد و پنجاه و هفت بود . علت این وقفه دو ساله اندوهی بود که بمناسبت وفات زوجه حسام‌الدین که ملهم و مشوق مولانا بود در دل شاگرد و استاد حاصل شده و ظاهراً این مصیبت حسام‌الدین را غرق سکوت و ریاضت و اعتکاف نموده بود ابیات ذیل که بمطلع کتاب دوم است این معنی را میرساند :

مدتی این مثنوی تأخیر شد	مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام‌الدین عنان	باز گردانید ز اوج آسمان
چون بمعراج حقایق رفته بود	بی بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
چون زدریاسوی ساحل بازگشت	چنگک شعر مثنوی با سازگشت
مطلع تاریخ این سودا و سود	سال هجرت ششصد و شصت و دو بود

از همین ابیات بخوبی پیداست که حسام‌الدین در تحریک ذوق و تشحیذ شور و شوق پیر خود چه تأثیری داشته . دفتر سوم مثنوی را نیز بدینگونه بنام حسام‌الدین شروع میکند :

ای ضیاء الحق حسام‌الدین بیار	این سیوم دفتر که سنت شد سه بار
در آغاز دفتر چهارم جلال‌الدین	بار دیگر تأثیر معنوی حسام‌الدین را اینگونه

بیان مینماید :

ای ضیاء الحق حسام‌الدین توی	که گذشت از مه بنورت مثنوی
همت عالی تو ای مرتجی	می‌کشد این را خدا داند کجا
کردن این مثنوی را بسته‌یی	میکشی آنجا که تو دانسته‌یی
مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌یی	گرفزون گردد تو اش افزوده‌یی

در مطلع کتاب پنجم باز همین معانی بدین سخنان تکرار میگردد :

شه حسام‌الدین که نورانجم است	طالب آغاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام‌الدین راد	او ستادان صفا را او ستاد

گر نبودی خلق محبوب و کثیف ور نبودی خلقها تنگ و وضعیف
 در مدیحت داد معنی داد می غیر این منطق لبی بگشادمی
 ابتدای کتاب ششم که آخرین دفتر مثنویست نیز بنام حسام الدین است :
 ای حیات دل حسام الدین بسی میل می جوشد بقسم سادسی
 گشت او جذب چو تو علامه بی در دهان گردان حسامی نامه بی
 در این دفتر هم علاقه معنوی و الفت و عشق عارفانه مرشد بزرگ نسبت به
 حسام الدین بدفعات بظهور میرسد از آنجمله در ضمن ابیاتی که چنین شروع
 میکند :

ای ضیاء الحق حسام الدین بیا ای صقال روح و سلطان الهدی
 باز از تأثیر و تهییج او سخن میراند .

محتویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که مولانا با ذکر آنها نتایج
 دینی و عرفانی میگیرد و حقایق معنوی را بزبان ساده و از راه تمثیل میگوید و
 با این ترتیب بسی از آیات قرآن شریف و اخبار و احادیث را نیز بسبک عرفان
 شرح و بیان میکند . این کتاب شریف گو اینکه نخستین مثنوی در تصوف نبود و
 قبل از آن گویندگان عارف مانند سنائی و شیخ عطار مثنویها در بسط عقاید صوفیانه
 سروده و گوی سبقت را ربوده بودند و پیداست که این سرودهای عارفانه و گویندگان
 آنها نصب العین و سرمشق جلال الدین بود و بیجهت نیست که فرمود :

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
 ولی الحق مولانا خود لحنی و نفسی داشت و در شعر تصوف پرچمی بلند و
 کاخی استوار دلپسند افراشت .

بعد از مثنوی تصنیف بزرگ مولانا مجموعه غزلیات اوست که بنام دیوان
 شمس تبریزی جمع آمده یعنی آن را با اسم مرشد و قائد روحانی خود کرده عدّه
 ابیات آن را سی هزار گفته اند و دیوان چاپی تا حدود پنجاه هزار بیت دارد که دور
 نیست مقداری بر آن افزوده باشند .

گذشته از مثنوی و دیوان، کتابی منشور بنام فیه مافیة از گفته های جلال الدین

خطاب به معین‌الدین پروانه که بحلقه درس و صحبت اوستاد گرویده بود موجود است و آن نیز در مطالب عرفانی است. مقداری از مراسلات و مقالات مولانا نیز باقیست.

تأثیر مولانا جلال‌الدین در افکار و اذهان بسیار و پیروان و مقلدان او بشمار است نه تنها نفوذ معنوی و ادبی استاد در ایران و هند و آسیای صغیر بکمال است بلکه شهرتش بمغرب زمین هم رسیده و اشعارش بلغتهای آنسامان نقل و ترجمه گردیده است. تفاسیر زیاد در شرح مثنوی تألیف یافته که از آن جمله میتوان از جواهر الاسرار کمال‌الدین حسین خوارزمی بفارسی و تفسیر اسمعیل بن احمد بترکی نام برد. حکیم نامی ملا هادی سبزواری نیز شرحی و چیز مرقوم داشته. وفات مولانا بسال ششصد و هفتاد و دو در قونیه اتفاق افتاد و او را در آنجا در مقبره پدر که بامر سلطان ساخته شده بود بخاک سپردند.

پسر مولانا سلطان ولد که بعداً پیشوای مولویان گردید نیز ذوق عارفانه و قریحه شاعرانه داشت و سه مثنوی از او باقیست که معروفترین آنها مثنوی ولدی یا ولدنامه است و آن در شرح حالات پدر و اولیاء و تفسیر مطالب و مقالات عرفانیست.

وی به نثر نیز مطالبی عرفانی بر نهج کتاب فیه مافیة پرداخته است. سلطان ولد بلغت و شعر ترکی هم آشنا بود و در ادبیات ترکی تأثیری بزرگ داشت و یکی از عوامل انتشار ادبیات ایران در ترکیه او بود وی در سال ۷۱۲ ه. ق در قونیه درگذشت و در تربت پدر مدفون گشت.

سبک و افکار - مولانا جلال‌الدین در مثنوی خود از حیث رسایی مقصود و اتقان مطلب و لطافت معنی و باریکی اندیشه و صفا و پختگی فکر عرفانی داد سخن داده است و توان گفت شعر عرفانی باسنائی قوام و موزونیت تام پیدا کرد و باشیخ عطار مظهر معانی لطیف و شور و شوق گردید و با جلال‌الدین بکمال رسید و اگر بنا بود شخص کاروان سخنگویان ایران را بدمیده نقاد درنگرد بایستی گفت فردوسی استاد در شعر داستانی و رزمی و خیام هنرور در رباعی حکمی و انوری نمونه کامل در قصیده فنی و

نظامی توانا در قصه و داستان عشقی و سعدی سر مشق در قصیدهای اخلاقی و غزلهای شورانگیز و استاد در نثر بدیع و جلال‌الدین مثال باهر در مثنوی عرفانی و حافظ سخن پرداز در غزل عرفانیست.

جلال‌الدین چنانکه رشته معانی را با فکری دقیق و حسی رقیق بهم بسته در الفاظ نیز زبردستی نشان داده و باینکه اغلب مثنوی را املا فرموده و حسام‌الدین آن را به سلك تحریر در آورده و بدینگونه شش دفتر حاوی فزون بر بیست و شش هزار بیت بوجود آمده باز از حیث عبارت و انسجام کلمات و استعمال لغات قدرتی تمام نشان داده است، نهایت اینکه توجه استاد بر خلاف تمام شاعران دیگر هرگز به زینتهای لفظی نبوده است و اساساً انتخاب وزن مثنوی برای همینست که به ادای مقصود آسانتر آید و بمیزان طبع سخنگوی معنوی سهولت گراید جذبه معانی و شوق حقایق عرفانی نه بحدی بود که استاد را در بند آرایش الفاظ گذارد و در قید عروض و قافیه نگهدارد اینست ابیاتی در مثنوی پیدا توان نمود که از حیث فصاحت لفظی و استعمال بعضی کلمات و ترکیبات و قوافی هرگز جاذب و فریبنده نیست و خود بر این حقیقت نظر داشته که گفته است:

غیر نطق و غیر ایما و سجل صد هزاران ترجمان خیزد زدل
و آنگاه که برای تقریر لطائف معارف حال پیدا کرده قید قال را بر انداخته
و معنی در سخنش بقافیه چیره گشته اینست که فرمود.

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
حرف و صوت و گفت را بر هم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم
برای درك لطایف سخنان عارفان عموماً و کلمات مولانا خصوصاً گذشته از
الفت با علوم اسلامی و انس با اصطلاحات خاص تصوف صفای ضمیر و شوق معرفت و
ذوق وحدت لازمست تا پرده از روی راز کلمات برداشته شود.
شرح کتاب مثنوی و بیان مطالب و افکار آن در این مختصر ممکن نیست که
دریا در کوزه نمیکنجد.

گر بریزی بحر را در کوزه‌یی چند گنجد قسمت یکروزه‌یی
 پس فقط اشارتی خواهد رفت والعاقل یکفیه الاشاره .
 گر بگویم شرح این بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود
 از معانی ابیات مثنوی اینکه : هستی جهان یکیست و آن ذات خدایتعالی
 است که جزا و نیست و هر چه هست در حقیقت او و عالم همه جلوه‌گاه اوست . روح‌ما
 نیز از اشعه‌ هستی اوست که از مبداء جدا افتاده و بدین جهان ظاهری و کثرت تعیین
 نزول یافته و همواره با حسرت دیدار و شوق و عشق دالدار بسر میبرد و میخواهد
 حجابات ظلمانی این نشاء جسمانی را ببرد و باصل خود پیوندد و ناله هجرانست که
 ماندنی که از نیستان بریده باشند ازو شنیده میشود نهایت ظاهر بینان و کودلان
 مبداء خود را فراموش کرده‌اند و زبان روان را در نمی‌یابند:

بشنو از نی چون حکایت میکند

وز جدائیها شکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا بریده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا نمایم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

من بهر جمعیتی نالان شدم

جفت خوشحالان و بد حالان شدم

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

آتش است این بانگ نای و نیست باد

هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشقست کاندر نی فتاد

جوشن عشقست کاندر می فتاد
برای دریافتن وحدت و پی بردن بحقیقت باید عشق واقعی سوزانی داشت که
آتش آن تمام هستی ظاهر و غرور جسمانی را خاکستر کند و آن غیر از عشقهای
دنیوی خودپرستانه است:

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت رنگی بود
خام را جز آتش هجر و فراق که یزد که وارهاوند از فراق
چون توی تو هنوز از تو نرفت سوختن باید تو را در نار تفت
کسی که عاشق ذات حق باشد باید از بت پرستی و وهم و نقش ظاهر بدر آید:
عاشق تصویر و وهم خویشتن کی بود از عاشقان ذوالمنن؟!
عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجازش تا حقیقت میکشد
عاشق صادق باید از خود بگذرد یعنی شهوات و اغراض را بکشد زیرا:
چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد
باید خود پسندی و غرور جاه را برطرف سازد و حتی فریب علم خود را نیز
نخورد و در واقع خود را یعنی خودشهوانی را از بین برد و بمیرد تازه گردد و گرنه
تادرگریوه ظاهر پرستی است زنده نیست، نظیر آن نحوی که بقواعد نحو خود میباید
و دیگری را بجهل سرزنش می کرد ولی چون موقع جانبازی رسید بدو گفتند نحوی
شدن سود ندارد محوی باید بود یعنی در گرداب حوادث و آزمایش زندگی مرد حقیقت
پرست شهوت کش از خود وارسته خواهد تا سالم بدر آید و دیگران را هم
رهایی بخشد:

آن یکی نحوی بکشتی در نشست

رو بکشتی بان نهاد آن خود پرست

گفت هیچ از نحو خواندی، گفت لا!

گفت نیم عمر تو شد در فنا!!

دلشکسته گشت کشتیبان ز تاب
 لیک آن دم گشت خامش از جواب
 باد کشتی را بگردابی فکند.
 گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
 هیچ دانی آشنا کردن بگو؟
 گفت نی از من تو سبحی مجو!
 گفت کلّ عمرت ای نحوی فناست
 ز آنکه کشتی غرق این گردابهاست
 مجو می باید نه نحو اینجا بدان
 گر تو محوی بیخطر در آب ران
 آب دریا مرده را بر سر نهد
 و ربود زنده ز دریا کی رهد؟
 چون بمردی تو ز اوصاف بشر
 بحر اسرار نهد بر فرق سر
 مرد نحوی را از آن در دوختیم
 تا شما را نحو محو آموختیم

کمتر طایفه‌بی در جهان مانند طایفه عارفان برخلاف ظاهر پرستی وریا و خود
 فریبی قیام کرده است همچنین آنان جمله جهان را بنظر یگانگی مینگرند نه
 بیگانگی جهان و امم و ادیان نماینده خدای واحد سبحان است همه جهان مظهر
 يك حقیقت و جلوه گاه يك مشیت است پس اختلاف امم و دشمنیهای فرزندان آدم
 نشانه بی خبری و غرور است و منشاء این غرور همانا ظاهر پرستی و قیاسهای غلط است
 مانند آن طوطی بقال که شیشه روغن بادام راشکست و بقال بر سرش زد و موی سرش
 ریخت و کل گشت و چون ژولیده‌ای باکله کل از آنجا میگذشت طوطی باو گفت ناچار
 تو هم شیشه روغن شکستی که کل شدی! مردم نادان هم طوطی وار دیگران را از خود
 قیاس میکنند.

بود بقالی و او را طوطی
 خوش نوا و سبز و گویا طوطی
 بر دکان بودی نگهبان دکان
 نکته گفتی با همه سودا گران
 در خطاب آدمی ناطق بدی
 در نوای طوطیان حازق بدی
 گریه بر جست ناگه در دکان
 بهر موشی طوطیک از بیم جان
 جست از صدر دکان سویی گریخت
 شیشه های روغن بادام ریخت
 از سوی خانه پیامد خواجه اش
 بر دکان بنشست فارغ خواجه وش
 دید پر روغن دکان و جاش چرب
 بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
 روزك چندی سخن کوتاه کرد
 مرد بقال از ندامت آه کرد
 ریش بر میکند میگفت ای دریغ
 کآفتاب نعمتم شد زیر میغ
 دست من بشکسته بودی آن زمان
 چون زدم من بر سر آن خوش زبان
 هدیه میداد هر درویش را
 تا بیابد نطق مرغ خویش را
 بعد سه روز و سه شب حیران و زار
 بر دکان بنشسته بسد نو میدوار

می نمود آن مرغ را هر کون شکفت

تسا که باشد کاندرا آید او بگفت

جو لقیی سر برهنه میگذشت

با سربی هو چوپشت طاس و طشت

طوطی اندر گفت آمد در زمان

بانگ بر درویش زد که هی فلان

از چه ای کل با کلان آمیختی

تو مگر از شیشه روغن ریختی؟

از قیاس خنده آمد خلق را

کو چو خود پنداشت صاحبدلق را

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گرچه باشد در نبستن شیر شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد

کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

هر قومی تصوّر میکند تنها او نیک فهمیده «کلّ حزب بمالیدیهم فرحون» و

گمراهی بشر از اینجاست و اختلافها و جنگها بهمین علت بوجود آید. این فکر

لطیف را شاعر عارف ایران در هفتصدسال پیش که بشر بیشتر از حالا در ظلمات جهل

بود اظهار کرد و پهنآوری و توانایی فکر ایرانی را نیک نمودار ساخت.

پس برای راهنمایی و نجات بشر باید حقیقت را پیدا کرد و از ظاهر

درگذشت.

حقیقت را بچشم حقیقت بین توان دید و برای داشتن چنین چشمی ریاضت و

تهذیب نفس و کسب فضایل لازمست و گرنه انسان سایه را مایه و سراب را آب

خواهد پنداشت مجنون باید بودتالیلی را شناخت. ابلهان پی خیال میگردند و بسید

سایه میپردازند و حق را از باطل تشخیص نمیدهند:

گفت لیلی را خلیفه : کان تو ی
 کز تو مجنون شد پریشان و غوی
 از دگر خوبان تو افزون نیستی
 گفت : خامش چون تو مجنون نیستی
 هر که بیدارست او در خوابتر
 هست بیداریش از خوابش بتر
 چون بحق بیدار نبود جان ما
 هست بیداری چو در بندان ما
 جان همه روز از لگد کوب خیال
 وز زیان و سود و زخوف زوال
 نی صفا می ماندش نی لطف و فر
 نی بسوی آسمان راه سفر
 خفته آن باشد که او از هر خیال
 دارد امید و کند با او مقال
 مرغ بر بالا پسران و سایه اش
 می دود بر خاک پیران مرغ و ش
 ابله‌ی صیاد آن سایه شود
 میدود چندانکه بی مایه شود
 تیر اندازد بسوی سایه او
 ترکش خالی شود در جست و جو
 برای بیداری واقعی رنج خدمت و عبادت و معنی پرستی و تربیت نفس و
 دردمندی لازمست اشخاص قشری بیدرد را پرده پیش چشم کشیده میشود زیرا درد
 حقیقی ندارند :

هر که او بیدارتر پردردتر
 هر که او آگاه‌تر رخ زردتر

پیداست مقصود ازین دردمندی و ریاضت هرگز رنجوری و سستی نیست بلکه کوشش و کوشش در راه حق و همدردی با خلائق است نه نالان و بی توان شدن و دست از وظایف زندگی شستن و با توکل بیسار و آواره نشستن در این جهان باید باسباب و علل قائل شد تا کار زندگی که مقدمه حیات جاویدانست تعطیل بر ندارد :

گفت پیغمبر با آواز بلند	با توکل زانوی اشتر بیند
رمز « الکاسب حبیب الله » شنو	از توکل در سبب کاهل بشو
در توکل جهد کسب اولیتر است	ز آنکه در ضمن محبت مضر است
گر توکل میکنی در کار کن	کشت کن پس تکیه بر جبار کن

پس درویشی و عبادت از فقر و نداری و در یوزگی و بی اسبابی نیست بلکه از غرور و خودپرستی رستن و از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است و گرنه مال دنیا وسیله است و باید از راه مشروع کسب گردد نهایت شخص باید بمال مسلط گردد نه مال به شخص همچنین این مسلک مخالف زن و فرزند نباشد درویشی در استغنا و بی اعتمادی است نه در احتیاج و نداری، در محبت و خدمت است نه در مردم گریزی و نفرت . دنیا پرستی وقتی بدست که ما را از حق پرستی غافل سازد:

چيست دنیا از خدا غافل بدن	نی قماش و نی زر و فرزند وزن
مال را کز بهر دین باشی حمول	نعم مال صالح خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است	آب اندر زیر کشتی پستی است

صوفی صادق اینگونه هدف و مقصود هر چیز را بجای خود در می یابد و معنی عالم باطن و ارزش جهان ظاهر و اسباب و علل را پی میبرد و مطابق گفته شیخ شبستری میدانند که :

جهان مانند خط و خال و ابروست

که هر چیزی بجای خویش نیکوست

و روز کار خود را بیشتر به خدمت بسر میبرد و در امور تأمل میکند و پیش

از آزمایش در نزد پیروپیشوا دم نمیزند و ادعا نمیکند زیرا میدانند دعوی دانش و پرگویی نشانه ناپختگی است و سخنی که گفته شد مانند تیر است که از کمان در رفت و پشیمانی سود ندارد :

كودك اوّل چون بزاید شیر نوش

مدّتی خاموش باشد جمله گوش

مدّتی میبایدش لب دوختن

از سخن تا او سخن آموختن

نکته‌یی کان جست ناگه از زبان

همچو تیری دان که جست آن از کمان

و انگردد از ره آن تیر ای پسر

بند باید کرد سیلی را ز سر

پس تأمل و خاموشی و آموختن و پند گرفتن در آئین عارفان بهتر است تا پیر-

گفتن و خودستایی و دانش فروشی، در واقع عارف صاحب‌دست و دلرا بزبان ترجیح میدهد زیرا دل جایگاه خداست و تار و ابط بشر از عالم الفاظ گذشت و قلبی شدیگانگی و همدردی حاصل میگردد و رنگ و نیرنگ ظاهری ناپدید میشود زیرا جدال و قتال آدمی از منافقی و زبان‌باز است :

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

دل و صمیمیت راه وحدت است و میتواند اقوام را از بیگانگی به یگانگی

در آورده زبان و ظاهر:

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان همدلی خوددیگر است همدلی از همزبانی بهتر است

پی بردن به سر وحدت و عوامل جمعیت تا آنجا که شخص از کثرات بگذرد و بمقام جمع‌الجمع برسد بسیار دشوار است و آن‌گاه که کسی آن‌مقام را یافت افشای راز آن پیش همه کس آسان نباشد زیرا تربیت و تهذیب باید ازین لحاظ است که

صوفیان را اهل راز گفته اند :

گفت پیغمبر که : هر کوسر نرفت

زود باشد با مراد خویش جفت

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سر آن سر سبزی بستان شود

افشای راز عرفانی از دوسوی زیان دارد یکی از سوی اهل ظاهر و پوست پرستان
بیمغز و دیگر از سوی عالم نمایان که میخواهند هر مطلب را بزور جدل استدلال
کنند در صورتی که تاقیاس خرد بنور عرفان منور نگردد بسا که عقل از پی بردن
بحق عاجز میماند :

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

همین سر عرفان و راز ایمانست که در دیوان شمس تبریز بشکل غزلهای
شورانگیز ظهور میکند .

اگر در مثنوی نام شمس تبریز نادر آمده و نظر بطور غیر مستقیم بدو معطوف
بوده در غزلیات طرف خطاب و هدف اشعار پر درد و تاب مستقیم شمس تبریزی است و
غیر از غزلهای معدودی هر غزلی بنام او که معشوق معنوی و کعبه عرفانی مولانا
بوده خاتمه می یابد.

صفت خاصه غزلهای مولانا جوش و خروش عاشقانه ایست که هر خواننده
صاحب دل را تکان میدهد و احساسات او را تحریک میکند و در واقع در هر غزلی اثر
جذب و حال آتش و اشتعال محسوس و در نهاد اغلب آنها روح سماع و رقص عارفانه
دمیده زیرا سرتاسر شور و جنب و جوش پیدا و سوز عشق هویدا است و توان گفت این
سنخ سخن شوریده و بی آرام رایش از جلال الدین هیچ قلمی رقم نکرد مگر بنسبت
شیخ عطار و کمی هم سنائی.

و بیجهت نیست در اینجا نیز مانند مثنوی از این پیشوایان شعر عرفانی یاد
میکند و در یک غزل گوید :

اگر عطار عاشق بد، سنائی شاه و فائق بود

نه آنم من نه اینم من، که گم کردم سروپارا

و درغزل دیگر از سنائی این چنین یاد میکند :

گفت کسی خواجه سنائی بمرد مردن این خواجه نه کاریست خرد

گاه نبود او که بیادی رود آب نبود او که ز سرما فسرد

شانه نبود او که ز مویی شکست دانه نبود او که زمینش فشرد

گنج زری بود در این خاکدان کودو جهان را بجوی میشمرد

و این ابیات قطعۀ رودکی را در مرثیۀ ابوالحسن مرادی شاعر بخارا بخاطر

آورد که گفت :

مرد مرادی نه همانا که مرد مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد

جان گرامی پیدر باز داد کالبد تیره بمادر سپرد

هدف غزلهای شورانگیز مولانا نیز همانا وصال حق و درك وجود مطلق است

و هجران یار و عشق دلدار که مظهر آن پیرو مرشد بزرگ او شمس تبریزی است، در هر

بیت پیداست. یعنی گاهی در این سخنان پرهیجان نشاط و شوق دیدار و گاهی سوز

و گداز هجران یار در کار است هنگامی سازسماع و مجلس انس آن پیر معنوی و

هنگامی سوز روزگار دوری و غیبت اوست که مؤثرترین سخنان را بوجود آورد .

روح آشفته هرغزل از وزن دلانگیز و ندهای پیاپی و جوشش های دمام

پیداست مانند این غزلهای:

بیائید بیائید که گلزار دمیدست

بیائید بیائید که دلدار رسیدست...



ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم

ای مطربان ای مطربان دفّ شما پرزرکنم...



مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم ...

☆☆☆

نه شبم نه شب برستم که حدیث خواب گویم

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ...

☆☆☆

ای عاشقان ای عاشقان، یک لولویی دیوانه شد

طشتش فتاد از بام، مانک سوی مجنون خانه شد ...

در این گیرودار عشق پناهگاه بزرگ عارف کعبه دل و نزدیکترین راه بسوی

وصال دوست راه دلست زیرا دل جایگاه خداست اینست که این سخنان آسمانی

را گفت :

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری

دلست کعبه معنی، توکل چه پنداری؟!

طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود

که تا بواسطه آن دلی بدست آری

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی

قبول حق نشود گر دلی بیازاری

هزار بدره زر، گر بری بحضرت حق

حقت بگوید دل آر گر بما آری

ز عرش و کرسی و لوح و قلم فزون باشد

دل خراب که او را بهیچ شماری

آنانکه دل ندارند و از صفای درون محرومند و پی خدا میگردند راه نزدیک

را کم کرده از راه دور میروند و یار در خانه گذاشته دور جهان میگردند:

آنها که طلبکار خدایید خدایید

بیرون ز شما نیست شماست شماست شماست

چیزی که نگرديد گم از بهر چه جوئيد؟
 کس غير شما نيست کجايد کجايد؟!
 در خانه نشينيد، نگرديد بهر کوي
 زيرا که شما خانه و هم خانه خدايد
 همچنين آنان که کعبه دل را فراموش ميکنند، يعني از حضور قلب و حال و
 روحانيت محرومند و ظاهري بعمل ميآورند و طوافي بي خبرانه از کعبه ميکنند يار
 را چگونه توانند يافت.

اي قوم بحج رفته کجايد کجايد؟
 معشوق همين جاست بيائيد بيائيد
 معشوق تو همسايه ديوار بديوار
 در باديه سر گشته شما در چه هوايد؟
 گر صورت بيصورت معشوق ببينيد
 هم خواهد و هم بنده و هم قبله شمايد
 گر قصد شما ديدن آن کعبه جانست

اول رخ آئينه بصيقل بزدايد
 عبادت ظاهري که عبارت از الفاظ و مراسم باشد و ايمان و خلوص در آن راه
 نيابد حتمي گاهي آلوده به تظاهر و رياهم باشد عبادت نيست تعبد مرايمان يا بيخبران است
 همچنين است کار آنان که قلب آلوده بي دارند و حرام از حلال نشناسند و بحق
 اندکي بي برده اند و از عشق الهي محرومند ولي بظاهر نمازي ميخوانند که کارشان
 قشريست. نماز بيدلان جز حرکاتي بيش نخواهد بود تاچه ماند بنماز آنان که بروي
 ريا ميگزارند، و بظاهر زاهد و در باطن مردم آزارند:

اگر نه روي دل اندر برابرت دارم
 من اين نماز حساب نماز نشمارم
 ز عشق روي تو من رو قبله آوردم
 و گرنه من ز نماز وز قبله بيزارم

مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی
 حدیث درد فراق تو با تو بگزارم
 و گرنه این چه نمازی بود که من با تو
 نشسته روی بمحراب و دل بیازارم
 نماز کن بصفحت چون فرشته ماند و من
 هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم
 کسی که جامه بسگ برزند، نمازی نیست
 نماز من بچه ارزد که در بغل دارم؟!
 ازین نماز نباشد بجز که آزارت
 همان به آنکه ترا بیش ازین نیازم
 ازین نماز ریائی چنان خجل شده‌ام
 که در برابر رویت نظر نمی‌آرم
 اشارتی که نمودی به شمس تبریزی
 نظر بجانب ماکن غفور و غفارم

خلاصه اینک هدف کلمات این عارف بزرگ نظر به وحدت و دعوت بخوبی و
 خدمت و رجوع بیاطن و اعراض از ظاهر و نشر خلوص و صفا و ردّ تظاهر و ریا و گذشتن
 از نمایش بیرون و پیوستن به گشایش درون و چشم پوشیدن از تجمل آفاق و دیدن
 دوختن به نور اشراق است. بحکم این معانیست که فرماید:

مادل اندر راه مردان باختیم	غلغلی اندر جهان انداختیم
آتشی اندر دل خلقان زدیم	شورشی در عاشقان انداختیم
خرقه و سجاده و تسبیح را	در خرابات مغان انداختیم
داشتیم بر پشت خود بارگران	شکرکان بارگران انداختیم
جبه و دستار و علم و قیل و قال	جمله در آب روان انداختیم
از کمال شوق تیر معرفت	راستی سوی نشان انداختیم
تخم اعمال سعادت تا ابد	در زمین امتحان انداختیم

دست شستیم از همه اسباب خود
 آتش اندر خانمان انداختیم
 دینی دون نزد دانا جیفه است
 جیفه را پیش سگان انداختیم
 ما ز قرآن بر گزیده مغز را
 پوست را پیش خسان انداختیم
 ما بساط عشرت و ذوق و صفا
 در سرای لامکان انداختیم
 بهر عشق شمس تبریزی لقب
 غلغلی در آسمان انداختیم
 در باب برگزیدن مغز قرآن و دریافتن هدف اصلی آیات آن این ابیات در
 مثنوی معنوی مولوی آمده است که در آن ضمن باز یادی از سنائی شده.

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی
 بهر محجوبان مثال مغنوی
 که ز قرآن گر نه بیند غیر قال
 این عجب نبود از اصحاب ضلال
 کز شعاع آفتاب پر ز نور
 غیر گرمی می نیابد چشم کور
 حرف قرآن را بدان که ظاهر است
 زیر ظاهر باطنی بس قاهر است
 تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
 دیو آدم رانه بیند جز که طین
 ظاهر قرآن چو شخص آدمیست
 که نقوشش ظاهر و جانش خفییست
 افکار و مقاصد مولانا در فیه مافیه نیز همان معانی است که در مثنوی بیان شده
 و ترجیع بندها و رباعیها و مکتایب نیز نماینده همین سودا و سود و پروانه شمع این
 مقصود است.

کمال الدین اسمعیل - خلاق المعانی کمال الدین ابوالفضل اسمعیل پسر
 جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی از شاعران و قصیده سرایان معروف عراق
 در قرن هفتم بشمار است. پدرش چنانکه ذکرش گذشت، از سخنگویان نامی زمان
 خود محسوب میشد او نیز مانند پدر مداح آل صاعد و آل خجند دو خانوادۀ معروف
 مذهبی اصفهان بود. همچنین کمال الدین خوارزمشاهان و اتابکان فارس و سپهبدان
 طبرستان را در اشعار خود ستود. کمال الدین خداشناس بود، چنانکه در قصاید خود
 از آن جمله در قصیده بی که با این مطلع آغاز میکند،

ای جلال تو بیانها را زبان انداخته

عزت ذاتت یقین را در گمان انداخته

زبان به نعت و توحید گشاده و اشتیاق وصال حضرت حق را اینگونه بیان کرده است .

جان بقو چون آورم ای در ره سودای تو

صد هزاران جان و دلها را یگان انداخته

نسبت بخاندان امامت هم خلوص داشته و در یاد از فاجعه کربلا چنین گفته است:

چون محرم رسید و عاشورا

در پی ماتم حسین علی

لعنت دشمنانش باید گفت

خنده بر لب حرام باید کرد

گریه از ابر و ام باید کرد

دوستداری تمام باید کرد .

کمال اسمعیل ذوق عرفانی داشته و شهاب الدین عمر سهروردی را که از عارفان نامی قرن هفتم بوده و در ۶۳۲ در گذشته است (شیخ سعدی هم از و نام برده) مدح کرده است. در میان ممدوحان شاعر یکی جلال الدین منگبرنی پسر رشید سلطان محمد خوارزمشاهست که در برابر هجوم وحشیان خون آشام مغول جانفشانیها و قهرمانیها کرد. در یکی از ابیات که در ستایش آن شاهزاده سروده است گوید:

ز باغ سلطنت این يك نهال سر بکشید

که برگ او همه عدلست و بار او احسان

جلال دینی و دین منگبرنی آن شاهی

که ایزدش بسزا کرد بر جهان سلطان

اتابك ابو بکر سعد بن زنگی هم از ممدوحان شاعرست که شیخ سعدی نیز همورا مدح کرد.^۱

کمال الدین در علوم اسلامی و ادبیات عرب ورزیده بود، از مرثی دلسوز شاعر که در فقدان بزرگان و یاران ساخته خوب پیدا است که دلش باغم و دیده اش با اشک آشنایی عمیق داشته است نمونه هایی از آنگونه قصاید ترکیب بندی است که

۱ - در باب تفصیل ممدوحان شاعر رجوع شود به مقدمه دیوان شاعر با اهتمام بحر العلومی

در رثاء جلال الاسلام قوام الدین برادر رکن الدین مسعود از آل صاعد سروده که مطلع آن اینست .

دل بر احوال روزگار منه رنج بر خود باختیار منه
نیز آنچه در اثر داغ مرگ پسر ساخته و اینچنین آغاز میکند .
نور دو دیدگان ز لقای تو داشتم

يك سينه پر زمهر و هوای تو داشتم...

در زمان حیات این شاعر بسال ۶۳۳ بود که مغول باصفهان که شهری زیبا و آباد بود یورش برد و وقعه خونین قتل عام مردم اصفهان بدست خونخواران مغول روی داد و کمال نیز مانند بسی از بزرگان و دانشمندان متواری گشت و بعد از فشار و آزار که از ستم روزگار و فجایع اشرار دید سرانجام خود بسال ششصدوسی و پنج شهادت یافت و چون با استنباط از اشعار خودش تولد او در حدود سال ۵۶۸ بوده است پس شاعر نزدیک به هشتاد سال عمر داشته مقبره اش در اصفهان گویا در محل جوبار است .

قصاید کمال الدین معمولاً بدون تغزل شروع میکند و گاهی بعد از گریز بمدح ممدوح ابیاتی پندآمیز میسرآید مانند این قصیده در مدح خواجه رکن الدین صاعد بن مسعود .

ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقست
طوبی لك ار زبان تو با دل موافقست
بگذار ساز و آلت حس و خیال و وهم
تنها جریده رو که گذر پر مضایقست
از عقل پرس راه که پیری موحد است
مسیر پی خیال که دزدی منافق است
ز افلاك برگذر اگر ت میل نزهتست
کین گرد خیمه نیز محل طوارقست

چون غنچه دل درین تن ده روی بسته‌یی

پس لاف یکدلی زنی ، آنهم نه لایقست

خورشید حق ز سایه تو در حجاب شد

ورنه همه سراسر عالم مشارقست

معانی باریک و نکته سنجی در سخن شاعر زیاد است و از همین جهت است که او را خلاق المعانی لقب دادند وی پیشرو گویندگان سبک عراقی است و در صنایع شعری مانند اغراق و جناس و استعاره و تشبیه و کنایه و لغز دست داشته است . در قصاید کمال‌الدین توجه خاصی نسبت بزادگاهش اصفهان دیده میشود و روزگار آبادانی و نشاط با ایام خرابی و اندوه آن شهر را از دل درمیآید و شرکت میجوید مانند قصاید با مطلع‌های ذیل :

منم اینکه گشته است ناگه مرا دل و دامن از چنگ محنت رها؟ ...



اصفهان خرم است و مردم شاد این چنین عیدکس ندارد یاد . . .



صفاهان را بهر یکچند دولتها جوان گردد

هوایش عنبر افشاند زمینش گلستان گردد

شاعر قصایدی مؤثر در گذشتن عمر و شکایت از مردم و پند و اندرز سروده است از قبیل قصیده‌هایی که با این چند بیت آغاز میکند :

جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم

بمردمی اگر از مردمی اثر دیدم

درین زمانه که دلبستگی است حاصل او

همه گشایشی از چشمه جگر دیدم

بنالم ارکسی از بد همی بنالد از آنک

ز روزگار من از بد بسی بتر دیدم

در قصیده‌یی که بمطلع :

بچشم عقل نظر میکنم یمین و یسار ز شاعری بتر اندر جهان ندیدم کار
آغاز کرده و از کساد بازار شعر و وحشت و منت و ندم یاد میکند ، خود از علو طبع
خویش سخن میراند و میگوید :

هزار شکر و سپاس از خدای عزّو وجل

که من ز حرص و طمع نیستم بر این هنجار

وجود کسب خود از شعر و شاعری نکنم

چو من اگر چه کم افتند ناظم اشعار

نشسته بر سر گنج قناعتم شب و روز

نه من ز کس نه کس از من همی برد تیمار

برخی ابیات مینمایاند که بر این دردهای معنوی درد جسمانی هم پیوند بوده و
همانند پدرش از درد چشم شبها نمی غنوده چنانکه گوید :

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب

یا رب چه دید خواهم ازین چشم درد یاب؟!

گویند مشک ناب شود خون بروزگار

دیدم بچشم خویش که شد مشک خون ناب

کمال الدین در مرثیه پدر هم قصیده‌هایی مؤثر ساخته که مطلع آن اینست :

من سر بآفتاب و فلک در نیاورم گرتیغ آفتاب زند چرخ بر سرم

همام تبریزی - خواجه همام الدین بن علائی تبریزی از شعرا و سخنگویان نامبردار
آذربایجانست تولدش در تبریز اتفاق افتاده، در فنون نظم بخصوص در غزلسرائی
استادی بکار برد، و سبک سعدی را بخوبی تتبع کرده، خود نیز لطافت سخن خویش را
دریافته و گفته است :

همام را سخن دلفریب و شیرین است

ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی؟!

و در این بیت نظرش بمعاصر بزرگش سعدی است. دیوان غزلیات همام قریب دو هزار بیت دارد؛ نیز منظومه‌هایی موسوم به صحبتنامه بنام خواجه شرف‌الدین هارون پسر شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی که از ادب‌پروران عهد و همام خدمت آن بزرگ را ملتزم بود ساخته است. همام در غزل تأثیر مهر و صفای قلب عاشق را بزبانی فریبنده تعبیر می‌کند و از آن جمله گوید:

دانی چگونه باشد از دوستان جدایی

چون دیده‌ای که ماند خالی ز روشنایی

سهلست عاشقان را از جان خود بریدن

لیکن ز روی جانان مشکل بود جدایی

در دوستی نیاید هرگز خلل ز دوری

گر در میان یاران مهری بود جدایی

هر زر که خالص آید بر یک عیار باشد

صد بار اگر در آتش آنرا بیازمایی

آثار عشق در گل و بلبل نیز پیدا است و مردی که آتش مهر در دل او ظهور کرد از ملامت‌گران نیندیشد.

بلبلان را همه شب خواب نیاید از بیم

که مبادا ببرد برک گلی باد نسیم

شب مهتاب و گل و بلبل سر مست بهم

مجلس آن نیست که در خواب رود چشم ندیم

باد را گر خبر از غیرت بلبل بودی

هیچ وقتی نگذشتی ز گلستان از بیم

اثر عشق نگر در همه چیزی ورنی

مرغ را نغمه داود که کردی تعلیم

عشق می‌ورزم و گو خصم ملامت می‌کن

نه من آورده‌ام این شیوه که رسم است قدیم

گر نمایم بملامتگر خود صورت دوست

دهد انصاف، کند مسأله با ما تسلیم

از همین چند بیت پیداست که همام فقط مضامین معمول و مشهور را اقتباس نکرده بلکه خود تصرفی داشته مثلاً درغزل فوق مضمون باد و بر کک گل و بیم بلبل چندان شایع نیست و شاید از ابتکارات شاعر باشد. وفات همام را بسال ۷۱۴ ه. ق. نوشته‌اند.

اوحدی مراغی - رکن الدین اوحدی از شعرای متصوّف آذربایجانست در حدود ۶۷۰ ه. ق. در مراغه تولّد یافت. قسمت مهمی از عمر خود را در اصفهان اقامت جست از سخنانش پیداست که در علوم دینی و عرفانی غوری و در مسائل اخلاقی و اجتماعی نظری داشته. او را اصفهانی هم نامیده‌اند. بموجب برخی روایات در مراغه تولّد یافت و در اصفهان زندگانی ممتد کرد و بروایت دیگر در اصفهان بدنیا آمد و در مراغه توطن جست. میگویند: در عرفان به عارف معروف شیخ ابو حامد اوحاالدین کرمانی (متوفی در سال ۶۳۵) دست ارادت داد و تخلصش از نام اوست. عمده شهرت اوحدی در دوره سلطنت آخرین ایلخان مغول یعنی ابوسعید (۷۱۶ ه. ق. ۷۳۶ ه. ق.) بود و پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد پسر خواجه رشید الدین فضل الله را در اشعار خود مدح کرد. این وزیر بود که شاعر را در نظم شاهکار خود یعنی مثنوی جام جم تشویق کرد.

دیوانش مرگب است از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات که به دوهزار بیت میرسد. غزل عرفانی را متین ساخته است. در قصایدش نیز ابیات عرفانی و مرثیاتی لطیف موجود است. از منظومات دیگر او مثنوی ده نامه یا **منطق العشاق** است که آن را بنام وجیه الدین شاه یوسف نوّه خواجه نصیر الدین طوسی ساخته است و در آن گفته:

وجیه دولت و دین شاه یوسف که دارد رتبت پنجاه یوسف

نصیر الدین طوسی را نبیره که عقل از فطنت او گشت خیره

تاریخ نظم ده نامه سال ۷۰۶ ه. ق. بود چنانکه خود گفت:

بسال ذال و واو از سال هجرت پایان بردم این در حال هجرت

دیگر مثنوی معروف جام جم است که در آن سلطان ابوسعید را ستوده و آن را بنام غیاث‌الدین محمد وزیر کرده و مشتمل بر پنجاهار بیت است و می‌توان گفت شاهکار شاعر است که بسال ۷۳۶ بسلك نظم کشیده، خود گوید :

چون بتاریخ برگرفتم فال هفتصد رفته بود سی و سه سال

شاعر در نظم این مثنوی به حدیقه سنائی نظر داشته و مطالب اخلاقی و اجتماعی و عرفانی عالی در آن آورده است . وفات او حدی بسال ۷۳۸ ه. ق. اتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید. سنگ قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش محفوظست .

قصیده زیرین چنانکه مشهور است لحن عرفانی دارد و سبك سنائی و شیخ-عطار و مولوی را بیاد می‌آورد و از شاعران متأخر تر جمیع بندهاتف بدان میماند :

چون توانشد ز وصل بر خوردار؟!
خلوتی نیست تا بگریم زار
در سماع ز صوت آن مزمار
که در آن پرده نیست کس را بار
مست ما خود نمیشود هشیار
چيست این شور و فتنه در بازار
او نشانی که می‌رود دلدار
همه در گفتگوی او بیزار
پای در نه ز مکن انکار
سنگ در شیشه ملاحی بار
بر در چار طبع زن مسمار
و آن مربع بریز در مضمار
تا برون آید آن علم ز غبار
کثرت از آینه است و آینه‌دار
که یکی چون دو میشود بشمار

سر پیوند ما ندارد یار
همدمی نیست تا بگویم راز
در خروشم ز صیت آن معشوق
مطربم پرده‌ها همی سازد
همه مستان در آمدند بهوش
چيست این ناله و فغان در شهر
تو گمانی که میرسد معشوق
همه در جستجوی او غافل
نار در زن بخرمن تشویش
خانه در بیشه الهی بر
در سواد سه نقش کش خامه
این مثلک بنه بر آتش شک
با غبارند شاه و لشکر ، باش
جز یکی نیست صورت خواجه
آب و آئینه پیش گیر و بین

سگه شاه و نقش سگه یکیست
هم بدریاست باز گشت نمی
بنهایت رسان تو خط وجود
تا بدانیکه نیست جز يك نور
همه عالم نشان صورت اوست
باز جوید یا اولی الابصار ...

عدد از درهم است و از دینار
که ز دریا جدا شود به بخار
نقطه اصل از انتها بردار
واندگر سایه در و دیوار

نظر شاعر در این قصیده چنانکه عیانست بوحدت عالم و تجلی حقیقت واحد
در کثرت است، همانطور که قطره از دریا جدا شد باز بدان میگردد اجزای وجود
نیز که از يك هسته هستی است بيك اصل منتهی میشود .

با اینکه شعر اوحدی از آنجمله این قصیده استادانه سروده شده است ولی
در استحکام عبارت و دقت معانی بسخن استادان درجه اول نرسد و اگر مثلاً این قصیده
با ترجیع بند هاتف که شاید از همین شعر و امثالش ملهم شده است مقایسه گردد
سخن هاتف محکمتر جلوه خواهد نمود . حتی در ابیاتی مانند :

تو گمانی که میرسد معشوق...
خانه در بیشه الهی بر ...

بنهایت رسان تو خط وجود... کمی سستی در عبارت و معنی مشهود است.

اوحدی در مثنوی جام جم نیز افکار عرفانی ابراز کرده و در ضمن مطالب
اخلاقی و اجتماعی گفته و حکمرانان و قویدستان را پند آموخته است و از آنجمله
چنین آورده :

ایکه بر ملک و مملکت شاهی

عدل کن گر ز اینزد آگاهی

عدل بیعلم بیخ و بر نکند

حکم بیعدل و علم اثر نکند

شاه کو عدل و داد پیشه کند

پادشاهیش بیخ و ریشه کند

بر قوی پنجه دست کین مگشای

بر ضعیف و زبون کمین مگشای

رفت کسری ز خط شهر بدشت
 با سواران ز هر طرف میگشت
 گلشنی دیده تازه و خندان
 تر و نازک چو خط دلبندان
 پر ز نارنج و نار باغی خوش
 زیر هر برگ او چراغی خوش
 گفت آب از کدام جویستش
 که بدین گونه رنگ و بویستش
 باغبانش ز دور ناظر بود
 داد پاسخ که نیک حاضر بود
 گفت : عدل تو داد آب او را

ز آن نمیند کسی خراب او را

در حقیقت باید گفت کمتر مثنوی در زبان فارسی توان یافت که باندازهٔ جام جم بمسائل اجتماعی و تربیتی برخورد و مضامینی عبرت‌انگیز در مسائل مهم مانند آداب و رسوم مناسبات با مردم و شرایط ساختن شهر و عمارت و اصول تربیت اولاد و شرح حالت پیشه‌وران و نکوهش قضاة و راه‌مردی و مردمی و نظایر این معانی در آن آمده و حق مطلب بدین خوبی ادا شده باشد. مثلاً در تربیت فرزندان چنین گوید :

شرم دار ای پدر ز فرزندان	ناپسندیده هیچ میسندان
با پسر قول زشت و فحش مکوی	تا نگردد لثیم و فاحشه گوی
تو بدارش بگفتها آزر	تا بدارد ز کرده‌های تو شرم
بچهٔ خویش را بناز مدار	نظرش هم ز کار باز مدار
چون بخواری برآید و سختی	نکشد محنت او ز بدبختی

و پیداست که آشنا ساختن کودکان از خردی بکار و کوشش و سختی تا در بزرگی سست و بی‌کاره و آسان دوست نباشند از اصول تربیت عصر ماست .

در حالت پیشه‌وران چنین گفته است :

خنگ آن پیشه کار حاجتمند
بکم و بیش از این جهان خرسند
گشته قانع برزق و روزی خویش
دست در کار کرده سر در پیش
چند سال از برای کار و هنر
خورده سیلی ز اوستاد و پدر
دل او دارد از امانت نور
دست او باشد از خیانت دور
شب شود سر بسوی خانه نهد
هر چه حق داد در میانه نهد
اینگونه تشویق از کار و کوشش ثمر بخش توأم با امانت و قناعت دلیل فهم و فراست و ذوق اجتماعی شاعر است .

در قسمت اخیر جام‌جم صفات مرشد و مقامات سالک و اصطلاحات عارفان مانند دل و نفس و عشق و سماع و امثال آن موضوع سخنست .

امیر خسرو - چنانکه گذشت زبان قدیم ادبی هندوستان یعنی سنسکریت با پارسی باستان خویشاوندست و هندیان هم‌نژادان ما هستند . زبان فارسی کنونی بعد از اسلام مخصوصاً بعد از شروع سلطنت غزنویان در هند رواج پیدا کرد و در دوره مغول بیشتر انتشار یافت و شعرا و فضیای پارسی‌گو در این دیار ظهور کردند یکی از معروفترین آنان امیر خسرو بن امیر سیف‌الدین محمود دهلوی است که از فارسی‌گویان شایسته هوشمند آن عصر بود . پدرش در شهر کش ترکستان اقامت داشت و در غائله مغول بهندوستان فرار کرد و در آنجا در شهر پتیالی سکنی جست .

در این شهر بود که امیر خسرو بسال ۶۵۱ هـ. ق تولد یافت و بهمان طور که پدرش از اهل فضل بود خود وی نیز بتحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی را شیمه خود ساخت تا در این زبان رسوخ کامل پیدا کرد و از ایام جوانی بسرودن اشعار آغازید بطوریکه وی را از جهت کثرت اشعاری که باو نسبت داده‌اند و از آنچه از او باقی مانده میتوان شاعری درجه اول شمرد . او را از لحاظ وسعت افکار و کثرت اشعار سعدی هند نامیده‌اند .

اقامتگاه امیر خسرو شهر دهلوی بود و نزد سلاطین آن ولایت منزلتی داشت و عده‌ای از آنان را در اشعارش نام برد و مدح کرد .

امیر خسرو بحلقه ارادت یکی از مرشدان متصوفه هند یعنی شیخ نظام الدین اولیاء اندر آمد و بسلوک در طریقت ریاضت و درویشی پرداخت. در الفاظ و معانی اقتفاء از شعرای نامی ایران خاصه سنائی و خاقانی و نظامی و سعدی کرده مخصوصاً در غزل پیرو سبک استاد شیرازی بوده و گفته است :

جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی

ولی با اینهمه توان گفت امیر خسرو لحنی خاص دارد که آن در دیگر شعرای پارسی زبان هند نیز متفاوت مراتب دیده میشود و این سبک بود که بتدریج صورتی مخصوص کسب کرد و سبک معروف به هندی را بوجود آورد.

دیوان اشعار امیر خسرو که مدایح آن غالباً بنام سلاطین دهلی است بر پنج قسمت است از قرار ذیل :

۱ - تحفة الصغر که اشعار جوانی شاعر است و عمدتاً از قصاید و غزلیات و ترجیع بند مرگب است و در آن سلطان غیاث الدین بلبان (۶۶۴ ه. ق. - ۶۸۶) و پسرش و شیخ نظام الدین اولیاء را مدح کرده است.

۲ - وسط الحیوة که گویا اشعار آن را میان بیست و سی سالگی سروده و قصایدی در مدح شیخ نظام الدین اولیاء و نصرة الدین سلطان محمد پسر بزرگ بلبان (مقتول در ۶۸۳ ه. ق.) که حامی شاعر بود و نیز در مدح سلطان معز الدین کیقباد (۶۸۶ - ۶۸۹) دارد.

۳ - غرة الکمال که آن را میان سن سی و چهل سروده است و در مقدمه آن از محسنات و ترجیح شعر فارسی بعربی سخن رانده و از شعرای بزرگ ایران مانند سنائی و خاقانی و سعدی و نظامی نام برده است، و شیخ نظام الدین اولیا و سلطان معز الدین کیقباد و جلال الدین فیروز شاه (۶۸۹ ه. ق. - ۶۹۵ ه. ق.) و جانشین های او رکن الدین و علاء الدین و دیگران را مدح کرده است.

این دیوان بزرگتر از اقسام سابق و مرگب از قصاید و ترجیع بند و قطعات است.

۴ - بقیة نقیه که اشعار دوره پیری شاعر را دربردارد و قسمتی از آن در مدح علاء الدین محمد شاه (۶۹۵ ه. ق. - ۷۱۵ ه. ق.) و پسرش و دیگر امر است.

۵ - نهیة الکمال که محتوی آخرین اشعار شاعر است و قصاید در مدح سلطان غیاث الدین تغلق (۷۲۰ ه.ق - ۷۲۵ ه.ق) و در مرثیه سلطان قطب الدین مبارک شاه (متوفی در ۷۲۰ ه.ق) دارد .

میتوان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین تر است و در این موضوع چنانکه گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده .

گاهی بعضی قصاید را با تغزل دلنشین آغاز میکند نظیر این ابیات :

صبا را گاه آن آمد که راه بوستان گیرد

زمین را سبزه در دیبا و گل در پر نیان گیرد

جهد از چشمه موج آب ولرزان در زمین افتد

زند بر لاله باد تند و آتش در زبان گیرد

زبان از گفتن آتش نسوزد لیکن ارسوسن

حدیث لاله گوید، ترسم آتش در جهان گیرد

تماشاکن که چون بگرفت لاله کوه را دامن

کسی کو تیغ بیموجب کشد خوش چنان گیرد

ز یاد غنچه مرغان را نوابسته شود تا گل

بسازد پرده نوروز و بلبل خود همان گیرد

امیر خسرو مانند خاقانی قصاید دور و دراز دارد و یکی از آنها را در استقبال

قصیده خاقانی با مطلع :

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش...

ساخته است که چنین آغاز میکند :

دلطفلمت و پیر عشق استاد زبان دانش

سواد لوحه سبقو، مسکنت گنج دبستانش

در طی این قصیده معانی مربوط بتقوی و اخلاقیات آمده است و اشارات

عرفانی هم شده و از جمله این بیت دیده میشود :

مشوینا بچشم سر که نارد دید خود را هم

بدل بین تابیینی هر چه خواهی ماه تابانش

غزل‌های امیر خسرو از حدّ غزل معمول نگذشته و موضوع آن بیشتر مضامین عاشقانه است و سخن از آرزوی دیدار و هجران یار و نرگس بیمار و سوزش شمع وار بمیان آمده و از یار کرشمه ساز و زلف کمند انداز و سیل اشک و خدنگ نرگس مست و ابروی چو گان و کبک خوش گام بحث شده و زهد خرّقه پوشان با دیر درد نیشان مقابله گشته و از چشم زیبا و احوال و اشکال آن فراوان یاد شده است.

امیر خسرو بحکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت و بتقلید از آن استاد خمسه بی ساخت که اقسام آن بروجه ذیل است :

۱- **مطلع الانوار** مقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعار دینی و اخلاقی دارد و ۶۹۸ هـ ق ختام یافته است و بنام علاءالدین محمد شاه اتّحاف شده .

۲- **شیرین و خسرو** مقابل خسرو و شیرین نظامی که در همان سال مذکور در فوق سروده شده است و در خاتمه این منظومه بندی خطاب به پسرش مسعود گفته این مثنوی نیز بنام علاءالدین محمد شاه است .

۳- **مجنون و لیلی** مقابل لیلی و مجنون نظامی که نیز در سال مذکور در فوق بنام همان حکمران برشته نظم کشیده شده است . از اقسام مؤثر این منظومه ابیاتی است که شاعر بیاد مرگ مادر و برادر خود سروده و مطلع آن اینست :

امسال دونور ز اخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

۴- **آیینة سکندری** مقابل اسکندرنامه نظامی که در ۶۹۹ هـ ق نظم شده و باز بنام علاءالدین است .

۵- **هشت بهشت** که در حکایت بهرام است و مقابل هفت پیکر نظامی است و در هفتصد و یک نظم یافته و شاعر در خاتمه این مثنوی گفته است که تمام خمسه در ظرف سه سال سروده شده و قاضی شهابالدین از فضایل آن سامان تمام آن را مطالعه و تصحیح نموده است .

علاوه بر آنچه مذکور افتاد، امیر خسرو تصانیف و منظومه‌های دیگر مانند:

قرآن السعدین و نه سپهر و مفتاح الفتوح دارد که در اوصاف و شرح حال سلاطین هند است و گذشته از مزیت ادبی قیمت تاریخی دارند. از تألیفات منثور او خزائن الفتوح است در تاریخ. در هزل و مطایبه و انتقاد و قصیده شکوایی نیز دست داشت.

امیر خسرو نه تنها در قصه گوئی بحکایات گذشته پرداخته بلکه از قصه‌های معاصر نیز بنظم آورده است. چنانکه منظومه خضر خان و دَولرانی را بطرز قصه مؤثری در سر گذشت خضر خان پسر علاء الدین محمد که معاصر و ممدوح شاعر بود ساخته است. در موسیقی نیز استاد بوده و در پاسخ پرسشی راجع به شعر و موسیقی چنین گفته است:

پاسخش گفتم که من در هر دو معنی کاملم.

این شاعر در فنّ انشاء نیز دست داشته و کتابی بنام رسائل الاعجاز در آن باب تألیف نموده است. چنانکه اشاره شد در موسیقی هم دست داشته و موسیقی ایران و هند را بهم آورده است.

بالجمله امیر خسرو را میتوان بزرگترین شعرای ایرانی مقیم هند نامید. قریحه اش گویا و روان بوده و در نظم سخن سرعت خیال و جودت طبع داشته است چنانکه تنها خمره را که قریب ۱۸۰۰۰ بیت دارد در مدت سه سال بنظم کشیده است. شعر او مانند شعرای دیگر هند لحن و لطافت خاصی دارد و در استعمال بعضی لغات و تراکیب تا حدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دور میشود. باید گفت با وجود ذوق و استعداد و طبع و قیاد که امیر خسرو راست، الحق در عذوبت الفاظ و رقت معانی هر گز بیای مقتدای خود نظامی نمیرسد. وفات امیر خسرو بسال ۷۲۵ هـ. ق در دهلی اتفاق افتاد.

خواجوی کرمانی - کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود کرمانی متخلص بخواجه بموجب گفته خود او در يك نسخه مننوی گل و نوروز بتاریخ بیستم ذیحجه ۶۸۹ هـ. ق در کرمان تولد یافت.

نخستین کسب فضائل را در زادگاه خود کرد، سپس بمسافرت پرداخت و با

اشخاص و طوائف گوناگون گرد آمد و جهان و جهانیان را بیازمود. خود گوید:

من که گل از باغ فلک چیده‌ام چار حد ملک و ملک دیده‌ام

بموجب اخبار متواتر بشهرهای مهم عصر از شیراز و اصفهان و همدان و بغداد رفت و با اهل ذوق و دانش معاشرت کرد. در سفر شیراز به کازرون رفت و بخدمت شیخ امین‌الدین محمد کارزونی که از عارفان نامی بود رسید و از او کسب فیض کرد. در ضمن این مسافرت خواجه بملاقات علاء‌الدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ ه. ق که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمار میرفت نایل آمد و از او کسب فیض کرد و حلقه ارادت او را بگوش آویخت و این رباعی را در باره آن مرشد روحانی گفت:

هر کو بره علی عمرانی شد چون خضر بسر چشمه حیوانی شد

از وسوسه و غارت شیطان و ارست مانند علاء‌دوله سمنانی شد

خواجه بیشتر شهرهای آذربایجان و خوزستان و عراق و فارس را سیاحت کرد و زمانی در بغداد و مصر گذراند و سرانجام در حدود ۷۳۸ ه. ق بموطن خود کرمان برگشت.

خواجه معاصر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶ ه. ق - ۷۳۶ ه. ق) بود و آن پادشاه و وزیر او غیاث‌الدین محمد را در قصاید خود مدح کرد. همچنین بعضی را از سلاطین آل مظفر ستود و در موقع اقامت در شیراز با اکابر و فضلاء آن شهر از آن جمله با خواجه حافظ معاشرت داشت و از شاه شیخ ابواسحاق اینجو (۷۴۲ ه. ق - ۷۵۸ ه. ق) حمایت دید و او را نیز مدح کرد.

از ممدوحان دیگر خواجه یکی شمس‌الدین محمود صاین بود که نخست در خدمت امرای چوپانی کوشید سپس بخدمت امیر مبارزالدین محمد ۷۱۳ ه. ق - ۷۵۹ ه. ق) از آل مظفر پیوست سرانجام بشیخ ابواسحاق اینجو التحاق نمود و بوزارت او منصوب گردید و در ۷۴۶ ه. ق بدست امیر مبارزالدین مقتول شد.

یکی دیگر از ممدوحان شاعر تاج‌الدین احمد عراقی از بزرگان و جاه داران کرمان بود و شاعر او را به پیش محمود صاین برد.

قصاید دیگر خواجو عرفانی است و نمونه ذوق و مشرب تصوف شاعر است و در استحکام بیای قصاید سنائی میرسد .

خواجو گذشته از قصاید و مدایح غزلیات شیوا دارد و در این طرز پیرو و مقلد شیخ سعدی است و دارای ذوق و قریحه است و از این حیث در زمان خود طرف توجه بود و سخن پرداز بزرگ آن عصر حافظ شعر او را می پسندید و تتبع و اقتدا میکرد چنانکه در بعضی از نسخ دیوان او درغزلی که با این مطلع آغاز میکنند :

ای در چمن خوبی رویت چو گل خود رو

چین و شکن زلفت چون نافه چین خوشبو

چنین گفته است:

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو^۱

میتوان گفت طرز غزل خواجو از جهتی شبیه بشیوه سنائی و شیخ عطار و مولوی و از جهتی شبیه بسبک حافظ است، مثلاً غزلی مانند این غزل بیشتر پیشینیان را متذکر میسازد:

با نوائی خویش را در بینوانی یافتیم

فخر بر شاهان عالم در گدائی یافتیم

ز آشنا بیگانه گشتیم از جهان و جان علیل

در جوار قرب جانان آشنائی یافتیم

سالها بانگ گدائی بر در دلها زدیم

لاجرم بر پادشاهان پادشایی یافتیم

ای بساشب کاندیرین وادی بروز آورده ایم

تا کنون از صبح و صلش روشنایی یافتیم

۱- بعضی محققان این غزل را بحکم اینکه در نسخ قدیمی تر نیست از حافظ نمیدانند.

در باب ارتباط شعر خواجو با شعر شعرای عصر بخصوص حافظ رجوع شود به مقدمه دیوان خواجو بقلم سهیلی خوانساری ۱۳۲۶ ه . ش.

چون از آن ظلمت این خاکدان بیرون شدیم

هر دو عالم روشن از نور خدایی یافتیم ...

ولی غزل‌های دیگر که چند بیت زیرین نمونه‌ای از آنست سبک حافظ را

بنظر می‌آورد :

پیش صاحب‌نظران ملك سلیمان بادست

بلکه آنست سلیمان که زمك آزاد است

آنکه گویند که بر آب نهادست جهان

مشنوی خواهی که تادرنگری بر باد است

همچونرگس بگشا چشم و بین‌کندر خاک

چند روی چو گل و قامت چون شمشادست

خیمهٔ انس مزن بر در این کهنه رباط

که اساس همه بی‌موقع و بی‌بنیادست

هر زمان مهر فلک بر دگری میتابد

چه توان کرد که این سفله چنین افتادست

خواجوه گذشته از دیوان اشعارش که از دو قسم بنام صنایع الکمال و بدایع الجمال

مرگبست مثنویهایی بسبک استاد نظامی ساخته و خمسه‌یی بوجود آورده است

که اسامی آنها بقرار ذیل است :

۱- **همای و همایون** که داستانی است عاشقانه و در بحر متقارب گفته شده و با

این بیت شروع میکند :

بنام خداوند بالا و پست که از همتش هست شد هر چه هست

و آن را در بغداد بسال ۷۳۲ هـ . ق سرود و سلطان ابوسعید و وزیر او

غیاث‌الدین محمد (مقتول در ۷۳۶ هـ . ق) را در مقدمهٔ آن مدح گفت و سرانجام

آن را بنام وزیران و بزرگان دانش دوست دربار سلطان ابوسعید تمام کرد . تاریخ

تألیف این مثنوی را شاعر در کلمهٔ بذل آورده و گفته است :

کنم بذل بر هر که دارد هوس که تاریخ آن نامه بذل است و بس

در این مثنوی گذشته از نظامی تأثیر سبک شاهنامه کاملاً محسوس است .

۲- **گل و نوروژ** که باز مثنوی عشقی و در وزن خسرو و شیرین نظامیست

و از حیث روانی و شیرینی توان گفت که بهترین مثنوی‌های خواجه است . شروع این مثنوی با این بیت است :

بنام نقشبند صفحه خاك عذار افروز مهرویان افلاك

این مثنوی بنام تاج‌الدین احمد عراقی سابق الذکر اکتحاف شده و بسال ۷۴۲

ه . ق انجام یافته است . چنانکه گوید :

دوشش بر هفتصد و سی گشته افزون

پسایان آمد این نظم همایون

۳- **کمالنامه** که مثنوی عرفانیست بوزن هفت پیکر و آغاز آن اینست :

بسم من لاله‌الاله

در آغاز آن از پیروان طریقت و مراحل معرفت سخن رانده و بنام شیخ ابو

اسحاق اینجو سروده و در تاریخ نظم آن گفته است :

شد بتاریخ هفتصد و چل و چار کار این نقش آذری چو نگار

اینک چند بیتی از آن که روح عرفانی را مینمایاند و چشم بستن از ظاهر و

کسب بصیرت باطنی و صفات معنوی را بیان میکند نقل میشود :

ای خوشا بر میان کمر بستن دیده بکشودن و نظر بستن

دست شستن ز جام و مست شدن سر بر آوردن و زد دست شدن

بیزبان حال دوستان گفتن بیقدم سوی بوستان رفتن

پای ننهادن در جهان کشتن آمده ظاهر و نهان گشتن

دست نکشادن و سمن دیدن چشم در بستن و چمن دیدن

ترك خود کردن و خدا جستن مهر پروردن و وفا جستن

زندگی یافت آنکه جان در باخت از برای دلی روان در باخت

هر که جانباز نیست جانش نیست آنکه این در نیافت آتش نیست
 ۴- روضة الانوار که خواجه باستقبال مخزن الاسرار نظامی آن را بنام
 شمس‌الدین محمد صاین آغاز و بنام شیخ مرشد ابواسحاق کازرونی و شیخ امین‌الدین
 کازرونی پایان داده است .

تاریخ نظم روضة الانوار سال ۷۴۳ هـ . ق است . چنانکه خود شاعر با
 این بیت :

« جیم زیادت شده بر میم و دال »

بآن اشاره میکند . روضة الانوار در بیست مقاله و بسبک مخزن الاسرار
 است . حکایات عرفانی و دینی و اخلاقی دارد .

شاعر توجه خود را نسبت بنظامی و مخزن الاسرار چنین اظهار میدارد :

گرچه سخنپور نامی توی	معتقد نظم نظامی توی
در گذر از مخزن اسرار او	بر گذر از جدول و پرکار او
خازن مخزن دل دانای تست	محرم اسرار خرد رای تست

مقاله اول در حقیقت سخن است و در ضمن آن گفته :

عقل که اقلیم سعادت کشود	بر در دل چشم فراست کشود
شد بسخن تیغ زبان درفشان	گشت سخن گوهر تیغ زبان
جان نگر از دل بزبان آمده	و آب حیات از لب جان آمده

مقاله دوم در مقامات اولیاست و در آن در صفات آنان چنین گفته :

همه ره و هم رهرو و هم رهبرند	هم می و هم ساقی و هم ساغرند
روی دل از کون و مکان تافته	وز در دل نقد روان یافته
راهبر خلق جهان آمده	وز نظر خلق نهان آمده

مقاله سوم در کمال مراتب بشر است و در آن در بلندی مقام انسان گوید :

ای بخرد ناظر نه بارگاه	وی بنظر مشرف شش کامگاه
کلبن جان خوش نظر باغ تو	لاله دل سوخته داغ تو

هیكل دل در برت افكنده اند شور خرد در سرت افكنده اند

مقاله چهارم در تنبیه و تهدید است و در آن فرماید :

دم بگشا تا بکی این بستگی؟! گرم در انا بکی آهستگی!؟

جهد بکن بوکه بمنزل رسی ورنشوی غرقه بساحل رسی

یادشهی پاس فقیران بدار پیرنه یی عزت پیران بدار

گل نگر ارخار بچشم آیدت رنج کن از آنکه شفا بایدت

مردمك دیده شو و خود مبین نيك نظر باز کن و بد مبین

مقاله پنجم در انقلاب امور و در آن اینگونه آمده :

چند شوی ای دل سودا پرست از می نوشین هوی نیمه مست

خواب ز حد رفت تو مست و خراب وقت بیامد که در آئی ز خواب

دستخوش فکر سبکسر مباح پی سپر و هم گرانسر مباح

در مقاله ششم نیز ما را به خرد و انقباه و پی بردن بمعنی انسانی میخواند :

ایکه دم از پیر خرد میزنی شرط خرد نیست که خود میزنی

راه خردگیر و ز خود در گذر ز آنکه بخود راه نیابد بشر

آتش طبعت ز چراغ دلست و آب روان تو ز داغ دلست

مقاله هفتم در احوال نفس متکلم است و در آن راجع به اتحاد حقیقت نفس

با حق گوید :

نیست در این خانه برون از تو کس بوی تو یابیم در این کوی و بس

گر تو نبی یار ، بگو یار کو جز تو در این دایره ، دیار کو

غیر تو کس ره نبرد سوی تو ای دو جهان آینه روی تو

مقاله هشتم در شرح آیت عشق است و در آن گوید :

ای دل اگر اهل دلی جان بیاز هر دو جهان در ره جانان بیاز

دست بشوی از قدح و مست باش محو شو از نیستی و هست باش

زنده بجانان شو و از جان بمیر جان بده و دامن جانان بگیر

مقالت نهم در اعراض از عالم ظاهر و رجوع بیاطن و در آن باب گوید :
 از تو غریبست که چون مرغ کور ساخته‌یی بر لب این آب شور
 حیف بود رخت تو وین رختگاه زشت بود تخت تو وین تختگاه
 بار تو در بار گهی دیگر است کار تو در کار گهی دیگر است

مقالت دهم در صفت پیری و غنیمت جوانی است و در آن ابیات ذیل آمده :
 مست شو و باده پرستی مکن ترك بلندی کن و پستی مکن
 شادی او خور که غم نان نخورد دل بکسی ده که غم جان نخورد
 همدم او باش که همدم نیافت مونس غمخوار بجز غم نیافت

مقالت یازدهم در مذمت باده پرستی و شهوت شعاری است که در آن گوید :
 هر که رخ از جان جهان بر نتافت در ره دل گم شد و خود را نیافت
 کعبه دل در حرم بیخودیست پیک روان را قدم سرمدیست
 هر که جهان داد در این ره بیاد خاتم جمشید بدستش فتاد

مقالت دوازدهم در عقل و حیا :
 عقل و حیا جان و دل آدمند مشعله افروز ره آدمند
 نفعه گل دسته روحانیند فاتحه باب مسلمانیند
 آن چه بود مرهم آزار تو وین چه بود شحنه بازار تو
 مقال سیزدهم در مذمت کبر :

ای شده مغرور باقبال و جاه چند کنی تکیه بر ایوان‌گاه
 سر چه فرازی بسریر بلند ز آنکه سریرت همه داراست و بند
 گر تو فرامرز تهمتن تنی بفگندت چرخ بروین تنی

مقالت چهاردهم در صفت سخا و کرامت :

ای که دم از جود و گرم میزنی چون گرم نیست چه دم میزنی؟!
 مایه توفیق گرم کردنست کنج یقین ترك درم کردنست
 ماده پرستان که در این خانه‌اند بیخبر از باده و پیمان‌اند

مقاله پانزدهم در صفت عالم و وحدت است :

هر که ز طوفان بلا رخ بتافت	آب رخ نوح پیمبر بیافت
هر که در این ره شد و خود را ندید	راه بدر برده بمنزل رسید
وانکه در خانه کثرت بیست	در حرم کعبه وحدت نشست
راه طریقت ز شریعت بجوی	دست حقیقت ز طریقت بشوی

مقاله شانزدهم در تصفیه خاطر است و در ضمن آن گوید :

بگذر ازین چشم کدورت نمای	چشمه مصفاکن و صافی برآی
صیقلی آینه روح باش	داروی درد دل مجروح باش
دست بر افشان و زجان در گذر	و ز سر همت ز جهان در گذر

مقاله هفدهم در صفت غرور است :

رنک تصوف نه بصوفست و بس	صوفی ازین رنک ندیدست کس
صاف بر این همه صوف از کجاست!؟	کار نکردد بصف و صوف راست!
جامه ازرق چه و این زرق چیست	همچو تو در بحر ریباغرق نیست

مقاله هیجدهم در صفت آفرینش :

واجب مطلق چو وجود آفرید	و ز عدم آورد جهان را پدید
سنبل جانرا بخرد تاب داد	گلشن دل را ز جگر آب داد
اطلس افلاک گهر دوز کرد	گوهر سیاره شب افروز کرد

مقاله نوزدهم در صفت توحید موحد :

آنکه قدم در ره توحید زد	کوس قدم در ره تجرید زد
باطن او صورت ظاهر گرفت	و اول او گونه آخر گرفت
علم ازل خواند ز لوح ابد	عالم جان دید بچشم خرد

مقاله بیستم در صفت انسان :

ایکه دم از ملک معانی زنی	نوبت: ما اعظم شانی زنی
سر ز گریبان طریقت بر آر	روی بایوان حقیقت در آر

درگذرد از روضه و رضوان نگر
چون رود از عشق حقیقی سخن
برگذرد از حجت و برهان نگر
باز دم از عشق مجازی مزین

از این چند مثال ذوق عرفانی و افکار روحانی و پندهای سودمند انسانی
خواجو هویدا و شیوه مثنوی عارفانه او در پیروی از نظامی و شیخ عطار و مولوی
پیداست .

جا دارد در صحبت از پند آزمایی او آنچه را که در مثنوی گوهر نامه خطاب
بفرزندش مجیرالدین علی گفته است و هریتی از آن عمق و ارزشی فراوان دارد
تقل شود :

با خدا باش و خود پرست مباش
می تحقیق نوش و مست مباش
اهل صورت گرت برند از راه
مدد از ره روان معنی خواه
بگذر از ملک و پادشاهی کن
زهد مفروش و پارسایی کن
ز آن صفت باش کآسمان بلند
گویدت کافرین بر این فرزند

۵ - گوهر نامه که بوزن خسرو و شیرین و در اخلاق و تصوف است و در مقدمه
آن امیر مبارزالدین محمد مظفر فاتح کرمان و وزیر او بهاءالدین محمود که نسبش
بشش واسطه بنخواجه نظام الملک معروف میرسد ممدوح شاعر واقع شده اند. مطلع
آن این بیت است :

بنام نامدار نامداران
کدای در که او شهریاران

غیر از اینها **سام نامه** که داستانیست عشقی و **مفاتیح القلوب** بر گزیده از
اشعارش و یکی دو رساله مانند **رساله البادیه** و **رساله سبع المثانی** و **رساله مناظره**
شمس و سحاب از او باقیست .

وفات خواجه بسال ۷۵۳ هـ. ق اتفاق افتاد و در محل تنگ الله اکبر مدفون
گشت و این بیت لطیف اشاره بآنست .

تن خواجوی کرمانی بشیراز
بتنگ افتاده است الله اکبر !

ابن یمین - امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرانی در حدود سال ۶۸۵ هـ. ق

در قصبه فریومد از ولایت جوین خراسان تولد یافت .

پدرش امیر یمین الدین طغرایی از جمله شعرا بود و با پسر مشاعره میکرد . طغرایی بخدمت خواجه علاء الدین محمد که مستوفی خراسان از طرف سلطان ابوسعید بهادر بود شغل دیوانی داشت و از قرار معلوم ابن یمین نیز مدتی از عمر خود را بهمین شغل بسر برد. در بین شعرای ایران کمتر کسی مانند ابن یمین دچار انقلابات زمان و حوادث دوران و دیار بدیار و بی آرام و قرار بوده . وفات ابوسعید و ظهور سرداران در خراسان و آل کرت در هرات و طغا تیموریان در گرگان و دیگر امرا و سران و جنگها و مخاصمه های بین اینها یک قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معرض خرابی و قتل و غارت کرده بود و ابن یمین نیز دستخوش این حوادث بود و از درباری به درباری پناه میبرد و مسافرتهای پیاپی میکرد .

ابن یمین در اوایل خواجه علاء الدین محمد ناهبرده و بعد برادر او خواجه غیاث الدین را مدح کرد . بعد از ظهور سرداران با علاء الدین مذکور بگرگان رفت و طغا تیمور حکمران مغولی آن ولایات را مداحی کرد. سپس بخراسان برگشت و امرای سرداران مخصوصاً وجیه الدین مسعود را در قصاید خود ستود. بعد بهرات رفت و امرای آل کرت را مدح کرد و مخصوصاً از معز الدین اکرام و انعام دید خود نیز عمر درازی داشت و در یک بیت چنین گفت :

مرا هفتاد و پنج از عمر بگذشت ندیدم مردمی از هیچ انسان

که در عین حال دلیل رنجیدگی شاعر از جنس بشر است .

از سوانح مهم حیات این شاعر آنکه در جنگ زاویه نزدیکی خاف که بسال ۷۴۳ ه.ق میان امیر وجیه الدین مسعود سرداری (۷۳۸ ه.ق - ۷۴۴ ه.ق) و ملک معز الدین حسین کرت (۷۳۲ ه.ق - ۷۷۱ ه.ق) رویداد دیوان اشعارش گم شد و ظاهراً خود او را باسارت بهرات بردند ولی در آنجا بحکم امیر حسین از بند آزاد و در پیشگاه آن امیر مورد توجه خاص واقع شد . ظاهراً این ابیات مشعر بهمین وقعه است :

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من
 شکر ایزد کانک او میساخت دیوان بامنست
 ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار
 ز آن چه غم دارم چو طبع خاطر افشان بامنست
 ور ز شاخ گلبن فسلم گلسی بر بود باد
 گلشنی پر لاله و نسرين و ریحان بامنست
 آخرین قسمت عمر شاعر در زادگاه خود فریو مد بسر آمد و بسال ۷۶۹ ه.ق
 در آنجا وفات یافت و در مقبره پدر بخاک سپرده شد و این دو بیت در تذکره‌هایی
 مانند «شاهد صادق» اشاره بهمان تاریخ است :
 بود از تاریخ هجرت هفتصد با شصت و نه
 روز شنبه هشتم ماه جمادی الاخرین
 گفت رضوان حور را برخیز استقبال کن
 خیمه بر صحرای جنت میزند ابن یمین
 ابن یمین داری فضایل علمی و اخلاقی و اهل ورع و تقوی بود چنانکه
 خود گوید :

من اندر کسب اسباب فضایل نکر دم هیچ تقصیر و توانی
 هنر پرورده ام زینسان که بینی بیا انکار کن گر میتوانی
 و در نتیجه سرآمدهای زیاد و تجربه‌های گوناگون اشعار و قطعات پخته
 معنی‌دار سرود. گذشته از قصاید که در مدح سلاطین مذکور در فوق ازو باقی است
 قطعات سودمند اخلاقی و اجتماعی و غزلیات خوب ازو منقولست و مجموع اشعارش
 به پانزده هزار بیت میرسد .

از قطعاتی که نظیر آن در ادبیات ایران زیاد نیست آنهایی است که شاعر در
 ستایش سعی و عمل و کسب روزی بگدمین و عرق جبین و تشویق باستقلال نفس ساخته
 و خود او زمین و املاک داشته و بعد از اضطراب و بفرش آنها بکار زراعت و زمین‌داری

پرداخته است و از آنچه از اشعارش بدست میآید در اواخر عمر از مردم کناره‌جویی کرده حتی از دوستان نیز دوری جسته و گفته است :

گوشه‌ای گیر و کناری ز همه خلق جهان

تا میان تو و غیری نبود داد و ستد

ز آنکه با هر که تورا داد و ستد پیدا شد

گفته آید همه نوع سخن از نیک و ز بد

بگذر از صحبت همدم که تورا هست دلی

همچو آئینه و آئینه زدم تیره شود

ابن‌یمین مذهب شیعی و ذوق عرفانی داشت و اشعاری در بیان این ذوق سرود و از قدیمترین شاعرانست که بتصریح از ائمه و شهیدان کربلا یاد کرد. قصاید او در توحید و خداشناسی و مدح رسول اکرم و حضرت امام علی و سائر ائمه هدی نمودار صفای عقیدت اوست.

بطور کلی میتوان گفت ابن‌یمین اولاً در قطعه و ثانیاً در قصیده و غزل دست داشت و از ابیات ذیل پیداست که او را غیر از فن شاعری هنرهای دیگری نیز بوده است.

خداوندا مرا در علم منقول زبان و دیده گویا گشت و بینا

بمعقولات نیزم دسترس هست اگرچه نیستم چون ابن‌سینا

ابن‌یمین را باید یکی از پیشوایان قطعه سرایان نامید که پیش از او این فن اینگونه مورد توجه نبود شاعر در هر قطعه فکری و نظری ابراز میکند. مثلاً خست و مال پرستی و دنیاگیری را مردود و تملق و مداهنه پیش ناکسان را زشت می‌شمارد و از نیکی و شرافت و اصالت مدح و از مردم بداصل دون همت و رذل طبیعت شکایت میکند حتی در قبال آنگونه مردمان تجرد و مردم گریزی را لازم میدانند بنظر او روزی مقسوم است و برای جرعه‌ی آب و لقمه‌ی نان نباید منت ناکسان را برد. در ضمن ما را بکوشش و عمل و بردباری و قناعت دعوت میکند. معمولاً در قطعات خود

عقل را میستاید و آن را در امور قاضی قرار میدهد و مردم را بدان میخواند و با وجود اینکه از بعضی قطعات او قدرت تقدیر و تأثیر طالع و عجز انسان پیداست باز از تحریض به همت و اراده باز نمی ایستد حتی مرد را در مواقع بیچارگی بخودداری و بی باکی تشویق میکند انکار نتوان کرد که ابن یمین در قصاید خود مدایح اغراق آمیز دارد و گذشته از رسم زمان و عادت شاعران در آن قصاید قصد تربیت و راهنمایی هم بود و در مواردی هم بزرگانی و شاهانی و حکمدارانی در خور ستایش بودند. مثلاً اشعاری که در باب سربداران سروده بجا و سزاوار است زیرا آنان بودند که شجاعانه با مغول در آویختند و آن آدمیخواران را شکست دادند و بدین واسطه به زخمهای ایران عزیز مرهمی نهادند و خود مانند ابن یمین شیعه بودند.

اینک بعضی از قطعات او نقل میشود :

روزی دو گر بود بتو ایام بد کنش

هم عاقبت نکو شود از باشدت حیات

تا زنده ای مدار از احداث دهر باک

بیرون ز مرگ سهل بود جمله حادثات

میگوید: مرد باید در عین احتیاج و زبونی همت و توانایی نشان دهد :

بگاہ فقر توانگر نمای همت باش

که گر چه هیچ نداری بزرگ دارندت

نه آنکه با همه هستی شوی خسیس مزاج

شوی اگر چه تو قارون گدا شمارندت

مرد ندار با همت از دارای بی همت بسی ارجمندتر و عزیزتر است :

اساساً دارائی در مقابل دانش قیمتی ندارد کمال از مال بهتر است که اولی

را اگر بکاربری همواره در فزونیت و دویمی را هر چه صرف کنی در کاهش است:

حالت مال و علم اگر خواهی که بدانی که هر یکی چونست

مال دارد چو بدر روی بکاست علم چون ماه نو در افزونست

اگر هم مرد مال داشته باشد باید بنسبت آن در حق مردم نیکی کند و تا تواند از آن
ببخشد و گرنه چه سوداگر کرد آورد و بگذارد :

سود دنیا و دین اگر خواهی مایه هر دوشان نکوکاریست
گر در خلد را کلیدی هست بیش بخشیدن و کم آزاریست
قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیازارد سپس کسب هنر کند و گرنه
در هم و دینار بدست مرد بیدل دل آزار سودی ندارد :

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد بزرگ زاده نه آنست که درم دارد
ز مال جاه ندارد تمتعی هرگز کسیکه بازوی ظلم و سرستم دارد
خوشا کسیکه از هیچ بد بکس نرسد غلام همت آنم که این قدم دارد
خود پسندی و غرور و حقیر شمردن دیگران ابله‌یست :

مرد باید که هر کجا باشد عزت خویش را نگهدارد
خود پسندی و ابله‌ی نکند هر چه کبر و منیست بگذارد
همه کس را ز خویش به‌داند هیچکس را حقیر نشمارد

از برخی قطعات ابن‌بمین راجحه عرفان مشموم و روح ایمان مفهومیست از جمله
بزرگی بانوشیدن باده خوشگوار و پوشیدن لباس لطیف و خوردن طعام لذیذ نیست،
بلکه بزرگی واقعی باره‌انیدن مردم از غم است :

نبود مهتری بروز و شب باده خوشگوار نوشیدن
یا طعام لذیذ را خوردن یا لباس لطیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود گر بخواهی ز من نیوشیدن
همگان را ز غم ره‌انیدن در رعایات خلق کوشیدن
شاعر مؤمن مرگ را مانند سفری میداند که از منزلی بمنزلی دیگر وقوع

یابد پس گریستن بر مرگ را نکوهش میکند :

بدان گروه بخندد خرد که بر بدنی

که روح دامن ازو در کشید می‌گیرند

همه مسافر و آنکه ز جهل خویش مقیم
 بر آنکه پیش بمنزل رسید میگیرند
 در قطعه ذیل موافق ذوق عرفانی مراحل ترقی روحانی و وصول بمقام وحدت
 را بیان میکند و رمز درویشی را عیان میدارد و گوید: اگر مرد از روی معرفت
 خود را فانی سازد بخدا میرسد :

زدم از کتم عدم خیمه بصرای وجود
 وز جمادی بنباتی سفری کردم و رفت
 بعد ازینم کشش طبع ب حیوانی بود
 چون رسیدم بوی ازوی گذری کردم و رفت
 با ملایک پس از آن صومعه قدسی را
 گرد برگشتم و نیکو نظری کردم و رفت
 بعد از آن در صدف سینه انسان ب صفا
 قطره هستی خود را گهری کردم و رفت
 بعد از آن ره سوی او بردم و بی ابن یمین
 همه او گشتم و ترک دگری کردم و رفت
 ابن یمین در قطعات خود گاهی از امثال مشهور آورده و بدان تمثیل کرده است
 نظیر این بیت :

دشمن خرد را حقیر مدار	خواه بیگانه گیر و خواهی خویش
زانکه چون آفتاب مشهورست	آنچه گفتند زیر کان زین پیش
که زرمج دراز قد ناید	آنچه سوزن کند به پستی خویش

پاره‌یی از قطعات ابن یمین روح مطایبه هم دارد و مطلب را از راه هزل ایفا
 میکند. نیز در بعضی قطعات از گویندگان نامی مانند فردوسی و عنصری و انوری و
 معزی و سعدی و مجیر نام میبرد و تمثیل میکند بخصوص درباره حکیم طوسی عقیده
 عالی ابراز میدارد و میگوید :

سگه‌ای کاندرسخن فردوسی طوسی نشاند
 کافر مگر هیچکس از زهره فرسی نشاند
 اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
 او سخن را باز بالا برد و بر کرسی نشاند
 در شکایت از حق ناشناسی و ستم مرزبوم خویش اینگونه از سعدی تمثیل میکند:
 چه کنم ملک خراسان چه کنم محنت جان
 وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم
 گرچه این مولد و منشاست ولی سعدی گفت
 «نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم»
 از معزی اینگونه استشهد بجا می‌آورد:
 اگر چه رزق مقسومست میجوی
 که خوش فرمود این معنی معزی
 که اینزد رزق اگر بسی سعی دادی
 بمریم کی ندا کردی که هژی (۱)
 بعضی قطعات شاعر دلالتی بمعلومات ادبی و فلسفی او میکند مثلاً در قاعده
 تلفظ دال یا ذال و آخر کلمات این قطعه را ساخته است:
 تعیین دال و ذال که در مفردی فتد
 ز الفاظ فارسی بشنو ز آنکه مبهمست
 حرف صحیح ساکن اگر پیش او بود
 دالست، ورنه هر چه جز این ذال معجست
 و در مقولات ده گانه این قطعه را سروده:
 هر چه موجودست آن را یافتند
 جوهر و کیف و کم و این و متی
 و آنچه خارج زین مقولات او فتد
 اهل حکمت منحصر در ده مقال
 وضع و ملک و نسبت و فعل انفعال
 تنک بینم عقل را در وی مجال

پس هر آن موجود کاندرد وی خرد هست حیران نیست الا ذوالجلال شماره ای از قطعات ابن یمن در مرثیه و تاریخ و فات بزرگانست و شاید منشاء بهترین قطعه هائی که درین مضمون سروده شده و بعد بماده تاریخ هم رسیده قطعات ابن یمن باشد.

سلمان ساوجی - خواجه جمال الدین سلمان بن خواجه علاء الدین محمد مشهور بسلمان ساوجی اوایل قرن هشتم هجری در ساوه تولد یافت پدرش علاء الدین اهل فضل بود و شغل دیوانی دربار مغول داشت. سلمان تحصیل کمالات کرد و سخن پردازی او تنها از روی قریحه و ذوق نبود. در اوایل عمر خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۳۶ ه.ق.) را در قصاید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر و انحطاط مغول بدربار جلایریان یا سلاطین ایلکانی که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت داشتند انتساب جست و شیخ حسن بزرگ (۷۳۶ ه.ق - ۷۵۷ ه.ق) مؤسس آن سلسله و منکوحه اود لشاد خاتون زوجه سابق سلطان ابوسعید و مخصوصاً پسر شیخ حسن یعنی سلطان اویس (۷۵۷ ه.ق - ۷۷۷ ه.ق) و بعد از او سلطان حسین (۷۷۷ ه.ق - ۷۸۴) را مدح گفت و مدت چهل سال در سفر و حضر و تبریز و بغداد مداحی آن خانواده را کرد آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران مظفریان (۷۶۰-۷۸۶ ه.ق) تبریز را در ۷۷۷ از جلایریان بازستاند، شاعر در آن شهر بود و قصیده ای در مدح شاه شجاع سرود. قصاید سلمان ازین لحاظ اشارات تاریخی دارد و ازین جهت هم سودمند است.

در دیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا و رسول و ائمه هم هست و این قسمت اخیر بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین نحو آشکار تا زمان او زیاد معمول نبود.

سلمان نیز مانند خواجه در معرض کشمکش سلاله ها و امرای مختلف بود و در نتیجه جنگها و خرابیها مشقات و تبدلات زیاد دید ولی بطور کلی در سایه حمایت و صلوات جلایریان بفرخور حال زیست و صاحب املاک و عقار گشت.

سلمان در درجهٔ اول قصیده سراسر است و میتوان او را از آخرین قصیده سرایان معروف ایران پیش از عصر صفویان دانست، زیرا گذشته از استعداد و قریحه‌ای که خود داشت سبک متقدمین مخصوصاً کمال‌الدین اسمعیل و ظهیر و انوری را نیک‌تبع کرد حتی بمنوچهری هم نظر داشته مثلاً در قصیده:

سقى الله ليلاً كصدغ الكواعب

شبی عنبرین خاک و مشکین ذوایب

ایضاً:

تاباد خـزان رنگرز رنگ رزانست

کویی که چمن کار که رنگرزانست

شیوهٔ منوچهری را بکار برده و در قصیده:

هر کرا بخت هم‌معنان باشد در رکاب خدایگان باشد

انوری را پیروی کرده است، و در قصیده:

در درج در عقیق لبث نقدجان نهاد...

شعر ظهیر را که گوید:

تا غمزه تو تیر جفا در کمان نهاد...

و در قصیده:

زهی نهال قدت سر و جویبار روان...

شعر کمال‌الدین را با مطلع:

زهی کشیده جلال تو بر فلک دامن...

متذکر میسازد.

سلمان در تغزل و تشبیب و غزل نیز زبردست بود و در آن رشته استادی نشان

داد و ازین حیث مورد توجه خاص حافظ واقع شد و خواجه شیرازی غزلهای او را تتبع نمود.

اینک چند بیت از تشبیب قصیده‌ای در مدح سلطان اویس:

باد نوروز از کججا این بوی جان میآورد
 جان من پی تا بکوی دلستان میآورد
 جنبشی در خاک پیدا میشود ز انفاس باد
 باد کویی از دم عیسی نشان میآورد
 گل بزیر لب نمی‌دانم چه میگوید که باز
 بلبلان بسی نوا را در فغان میآورد
 غنچه را در دل بسی معنی نازک جمع بود
 بلبل اکنون زان معانی در بیان میآورد
 غنچه وقتی خرده‌بی در خرده پنهان کرده بود
 گل کنون آن خرده‌ها را در میان میآورد
 گل صبحی کرده پنداری که پیش از آفتاب
 باغبان گل را بدوش از بوستان میآورد
 کوه خاراپوش کش یا قوت میندد کمر
 باز سر در حله‌یی از پرنیان میآورد
 در جهان هر جاکه آزاد است چون سرو سهی
 منزل اکنون بر لب آب روان میآورد
 وه چه خوش می‌ایدم در وقت رقصیدن که سرو
 دستها بر دوش بید و ارغوان میآورد
 از مطالعه این چند بیت و مقایسه آن با ابیات تغزل‌آمیز شاعران پیشین میتوان
 دید که مضامین تازه و تشبیهات نودر شعر سلمان کم نیست و این نکته موقع خاصی
 بشعر او می‌بخشد.

غزل ذیل سبک غزلسرایی عطار و سنائی و مولوی را بخاطر میآورد:
 باز بزنجیر زلف یار مرا میکشد
 در پی او میروم تا بکجا میکشد

نام همه عاشقان در ورق لطف اوست
 گر قلمی میکشد بر سرما میکشد
 هر چه ز نیک و بدست، چون همه در دست اوست
 بر من مسکین چرا خط خطا میکشد
 بار تو من میکشم، جور تو من میبرم
 پرده ز رویت چرا باد صبا میکشد
 حسن تو بین کز برم دل بچه رو میبرد
 وین دل مسکین نگر کز توجه هام میکشد
 بار غمت غیر من کس نتواند کشید
 بر دل سلمان بنه آن همه تا میکشد ...

سلمان گذشته از قصیده ترجیع بند و ترکیب بند و قطعه و مثنوی و رباعی نیز ساخته. در بحر و عروض نیز استاد بوده و قصاید مصنوعه در تمثیل آن فنون بنظم آورده است. همچنین از ذوق عرفان و تصوف محروم نبوده و معانی آن مذهب را در اشعار خود عیان ساخته و از آن جمله ابیات ذیل را در استغناء طبع و خویشتن شناسی پرداخته است :

گر سر و برگ کلاه فقر داری ای فقیر
 چار ترکت باید اول تا رود کارت ز پیش
 ترک اول ترک مال و ، ترک ثانی ترک جاه

ترک ثالث ترک راحت، ترک رابع ترک خویش
 و این ابیات مضمون نغز منسوب بشیخ عطار را بخاطر می آورد که گفته است:
 در کلاه فقر میباشد سه ترک ترک دنیا ترک عقبی ترک ترک
 سلمان با وجود مداحی گاهی از پندگویی بشاهان خودداری نمیکرده است و از این طریق پیروی از حقیقت را پیشه خود قرار میداده. دو مثنوی عشقی نیز سرود یکی موسوم است به جمشید و خورشید که بسال ۷۶۳ با مر سلطان اویس ساخت

دیگری فراقنامه نام دارد که آن را نیز بنام همان سلطان بسال ۷۷۰ بنظم کشید.
از ایاتی که در بین اشعار سلمان موقع خاصی دارد و نظایر آن در ادبیات ایران
بندرت دیده میشود همانا آن نهائیسست که شاعر در نتیجه اقامت در بغداد و تماشای دجله
در وصف آب و جلوه و زیبائی آن سروده و گفته است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

پای درزنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است

در قصیده‌ای در وصف کشتی چنین گوید:

پیکر این زورق رخسند بر آب روان

میدرخشد چون دوپیکر در محیط آسمان

دجله چون دریا و کشتی کوه در بالای کوه

سایبان ابر است و خورشیدش بزیر سایبان

در ضمن وصف قصر شیخ حسن در بغداد گفته:

در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع

بر صبح روی دجله زند خنده از ضیا

سلمان در عصر خود شهرتی بسزاداشت و با شعراء و بزرگان زمان خود مراسله

و مشاعره میکرد و در نزد سلاطین مقرب بود.

در مدح او کافیست که دو بیت ذیل از خواجه حافظ که سبک او را اقتباس

کرده نقل شود:

سرآمد فضلی زمانه دانی کیست

ز راه صدق و یقین نی ز راه کذب و کمان

شهنشه فضلا پادشاه ملک سخن

جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان

سلمان در اواخر عمر از نظر جلایریان افتاد و در سلاوه انزوا اختیار کرد و

گرفتار پریشانی گشت و سرانجام بسال ۷۷۸ هـ ق در همانجا وفات یافت.

حافظ - شمس‌الدین محمد حافظ که اورالسان‌الغیب لقب میدهند در اوایل قرن هشتم شاید در حدود سال ۷۲۶ ه. ق هجری در شیراز تولد یافت. اسم پدرش را بهاء‌الدین نوشته‌اند که گویا در زمان سلطنت اتابکان سلغری فارس از اصفهان به شیراز مهاجرت کرد و مادرش ظاهرأ اهل کازرون بود.

حافظ تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خود کرد و مجالس درس علما و فضای بزرگ زمان خود را که یکی از آنها قوام‌الدین عبدالله (متوفی در ۷۷۲ ه. ق) باشد درک کرد و در علوم بمقامی رفیع رسید و بشهادت محمد گلندام (که معاصر حافظ و از فضلا و مداومین درس قوام‌الدین عبدالله مذکور بود) شاعر بزرگ ما به تحشیه کشف و مصباح و مطالعه و مطالع و مفتاح و تحصیل قوانین ادب و تحسین دواوین عرب میپرداخته که ظاهرأ مقصود کشف از محشری (متوفی ۵۳۸) در تفسیر و مصباح مطرزی (۶۱۰) در نحو و طوابع الانوار من مطالع الانظار تألیف بیضاوی (متوفی در اواخر قرن هفتم) در حکمت و یا شرح مطالع قطب‌الدین رازی در منطق و مفتاح العلوم سگاک (مر ۶۲۶ ه. ق) در ادب بوده است.

حافظ قرآن شریف را زیاد مطالعه میکرد و آن را حفظ داشت و تخلصش مشعر بر آنست و از بعض ابیاتش نیز همان معنی مستفاد میگردد چنانکه گوید:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

بقرآنی که تو در سینه داری

و بدوق لطیف عرفانی که داشت تعالیم حکمت را با آیات قرآنی تألیف میکرد چنانکه خود فرماید:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکما با کتاب قرآنی

بروزگار جوانی حافظ سلاله اتابکان سلغری در فارس مدتی بود ازین رفته و فارس مستقیماً تحت حکومت عمال مغول در آمده و محمود شاه نام از خانوادۀ اینجو بحکومت فارس منصوب گشته بعد مغلوب امیر پیر حسین نام از احفاد چوپانیان

شده بود .

در این بین یعنی بسال ۷۴۲ هـ.ق بود که شاه شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو پسر محمود شاه بالیافت و قابلیت که داشت پیر حسین و ملک اشرف چوپانی را از شیراز بیرون کرد و خود حکومت فارس را بدست گرفت و تا ۷۵۴ هـ.ق آن ایالت را اداره کرد. ابواسحاق اهل عدل و داد بود و بعمر آن شیراز کوشید و خود از نوق ادبی بهره مند بود لاجرم حافظ را نیز گرامی شمرد و جانب او را عزیز داشت و از نخستین امرائی است که جلب نظر شاعر شیرازی را کرد و بتکرار ممدوح او واقع شد و شاعر او را باللقاب «جمال چهره اسلام» و «سپهر علم و حیا» و نظایر آن بستود هم از فضایل عصر او بدینگونه نام برد:

بعهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق

پینج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایتبخش

که جان خلق پیوردد داد عیش بداد

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف

بنای کار موافق بنام شاه نهاد

دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل

که نام نیک ببرد از جهان بدانش و داد

دگر مربی اسلام مجد دولت و دین

که قاضی به ازو آسمان ندارد یاد

نظیر خویش بنگداشتند و بگذشتند

خدای عزوجل جمله را پیامرزا

شیخ امین الدین از ابدال متصوفه و قاضی عضد الدین عبدالرحمن ایجی

(م-۷۵۶ ه.ق) از علماء و حکمای عصر بود و کتاب مواقف در علم کلام از تألیفات اوست چنانکه بیاید؛ حاجی قوام الدین حسن از بزرگان بود و محصلی مالیات دیوانی داشت و حافظ در جای دیگر نیز اورا ستوده؛ مجدالدین اسماعیل (م-۷۵۶) قاضی شیراز بود و در مدرسه مجدیبه که بنام خود اوست تدریس میکرد.

بطور کلی میتوان گفت با اینکه عصر حافظ عصر انقلاب و خونریزی بود باز علماء و بزرگان و شعراء و سخنگویان زیادی در فارس میزیستند و ازین جهت محیط معنوی حافظ مساعد و سازگار بود. حافظ را در زوال دولت بوا سحافی که بدست محمد مبارزالدین مؤسس سلسله مظفریان انجام یافت اشعاری است که نمونه تأثرات شاعر است. مبارزالدین (۷۱۳-۷۵۹ ه.ق) تندخوی و ستمکار و متعصب بود و هدف کینه دویسر خود شاه محمود و شاه شجاع گشته مغلوب آنها شد و دو چشم او را با سر شاه شجاع میل کشیدند. حافظ در قصیده‌هایی که مطلعش اینست:

دل منه بر دینی و اسباب او ز آنکه از او کس وفاداری ندید

از ستمکاری او یاد کرده است و عاقبت کار او را چنین بیان میکند:

آنکه روشن شد جهان بینش بسدو

میل در چشم جهان بینش کشید.

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷۵۹ ه.ق - ۷۸۶ ه.ق) و شاه منصور

(۷۸۹ ه.ق. ۷۹۵ ه.ق) آخرین حکمران این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند جلال الدین شاه شجاع خود ذوق ادبی و فریحه شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار متعصبان خشک و خشن خلاص یافت. حافظ چندین بار نام او را در اشعار آورده و از آن جمله گفته است:

مظهر لطف ازل روشنی چشم امل

جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

چنانکه از این بیت هم بدست میاید شاه شجاع از ادبیات و علوم بهره مند و

بفارسی و تازی سخن شناس بود.

شاه منصور بن شرف الدین مظفر بن محمد مبارزالدین ظاهراً آخرین ممدوح

شاعر است زیرا سلطنت او مصادف با سنوات اخیر عمر حافظ بود، از او نیز در چند مورد سخن بمیان آورده است و از آن جمله در قصیده معروف:

چوزا سحر نهاد حمایل برابرم

چنین گفته است:

منصور بن محمد غازی است حرز من

وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم

و از فحوای سخن شاعر چنین پیدا است که از و حمایت خاص دیده و در زمان

اوصیت شهرت شاعری و سخن پردازای او بغایت رسیده چنانکه گوید:

بیمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار

از سلاطین خارج فارس که حافظ از آنها در اشعار خود یاد کرده یکی سلطان

احمد بن شیخ اوئیس بن حسن (۷۸۴ ه.ق - ۸۱۳ ه.ق) پنجمین حکمران از جلایریان

یا سلاطین ایلیکانی بود، و آن سلسله از ۷۳۶ ه.ق تا ۴۱۸ ه.ق در مغرب ایران از

بغداد تا آذربایجان حکومت داشتند و از شعرای دیگر نیز مانند سلمان ساوجی

عبید زاکانی آنان را مدح گفته اند.

مشهور است که سلطان احمد خواجه را از شیراز به بغداد دعوت کرد ولی

شاعر بعلتی آن دعوت را اجابت نکرد و غزلی را که بمطلع ذیل است پیش او فرستاد:

احمدالله علی معدلة السلطان احمد شیخ اوئیس حسن ایکانی

بنابر روایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۹۹ ه.ق - ۷۸۰ ه.ق)

پنجمین حکمران از سلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست و ادب پرور بود خواست

حافظ را بدر بار خویش ببرد و او را دعوت بهند کرد و خرج راه فرستاد و خواجه این

دعوت را پذیرفت و رخت سفر بر بست ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد

طوفانی در گرفت و شاعر شیرازی که آشوب بر خشکی بقدر کافی دیده بود نخواست

گرفتار آشوب دریا هم گردد، پس خود را بساحل رسانید و از مسافرت پشیمان گشت

و غزلی را که بمطلع ذیلست ساخته پیش آن پادشاه فرستاد:

دمی باغم بسر بردن ، جهان یکسر نمی‌ارزد

بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد

بقول شبلی نعمان مؤلف کتاب شعرالعجم که بزبان اردوست غیاث الدین بن اسکندر از شاهان بنگاله نیز خواجه را دعوت کرد ولی چون مبدء تاریخ سلطنت رسمی او را ۷۹۲ هـ.ق نوشته‌اند اگر این دعوت وقوع داشته باشد ناچار قبل از جلوس وی خواهد بود، زیرا در آن تاریخ حافظ در گذشته بود:

حافظ برخلاف سعدی سفر طولانی نکرد و گذشته از مسافرت کوتاه تا بندر هرمز و بک مسافرت به یزد بقیه عمر را در شیراز که از صفا و زیبایی آن شهر و گلگشت و کنار آب رکن آباد همیشه مسرور بود گذراند چنانکه گوید:

نمی‌دهند اجازت مرا بسیر و سفر

نسیم باد مصلی و آب رکن آباد

از سوانح زندگانی حافظ آنکه او را فرزند عزیز در جوانی از این جهان

در گذشت و داغ در دل پدر نهاد خود گوید :

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند

چه دید اندر خم این طاق رنگین

بجای لوح سیمین در کنارش

فلک بر سر نهادش لوح سنگین

وفات خواجه حافظ بسال ۷۹۱ هـ.ق در شیراز اتفاق افتاد و در آن قسمت شهر که شاعر از گردش و تماشای آنجا دل خوش داشت و گلگشت آنجا نفریحگاه او بود و مصلی نام دارد بخاک سپرده شد و اکنون بقعه شاعر در آنجا پیداست تاریخ وفات را گوینده‌یی در عبارت «خاک مصلی» اشعار کرده و گفته است :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمعی بود از نور تجلی

چو در خاک مصلی ساخت منزل بجو تا، یخس از خاک مصلی

سبک و افکار - بالطافت حس و سهولت تأثر که اشعار خواجه نمودار آنست

عجباست که این شاعر در یادل در برابر وقایع خونین زمان خود که سر تا سر ایران دچار اشرار و میدان گیر و دار بود و فارس و شیر از نیز ازین معر که جان بدر نبرد و شاعر بچشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها و جنگهای مدعیان و حتی ستیزگیهای بین اعضای يك خاندان مانند مظفریان را امیدید چگونگی قوت و آرامش خیال خود را حفظ میکرد. گویی از يك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج کوچک اقیانوس حفر میدیده و نظرش بیشتر بوحدت اقیانوس خلقت و معنی و هدف عالم متوجه بوده و اگر گاهی فکر او عصیان میکرد و از غم زمانه می شورید باز بسکونت خاطر بر میگشت و بالبخند حکیمانه چنین ترنم میکرد:

اگر غم لشکرانگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم

این نیروی فکر عارفانه حافظ در شعرش نیک پیداست. وی از جمله گویندگانی است که مدح خیلی نادر گفته و در آنهم آبدغلو نکرده و تملق بکار نبرده و متانت را از دست نداده است و با اینکه هر امیر بدوره خود قادر و قاهر بود، اوسخن را زبون نکرده و درستایش از حد نگذشت حتی بمورد از پندگویی نهر اسید امیرانرا بحقیقت اینکه هر کسی سرانجام بسزای خود میرسد و این دهر کیفر کردار میدهد و شاه و گدارا یکسان میسجد آگاه ساخت و ابیاتی نافذ و مؤثر سرود.

روح بزرگ و فکر توانای حافظ همانای از ذوق عرفانی بود که در وجود او بکمال آمد و مسلکی که سنائی و شیخ عطار و جلال الدین و سعدی هر یکی بزبان و بیانی از آن تعبیر کرده بودند در حافظ بعمق تاثیر و اوج تعبیر خود رسید و مطالبی را که دیگران بتفصیل گفته بودند او در ضمن غزلهای نغز کوتاه بهتر و شیرین تر ادا کرد و چنان در توحید تصوّف مستغرق شد که در هر قصیده و غزل بهر عنوانی بود بیتی یا ابیاتی از آن مقصود بلند بقبال عبارت در آورد و شاید بزرگترین خاصه شعر حافظ همین باشد و از همین استغراق در وحدت است که کثرت عالم و اختلاف ادیان و جدلها و بحثهای بیهوده را مجالی قائل نشد و گفت:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بند

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

حافظ از عشقی که نسبت بحقیقت و یکرویی و وحدت داشت هر گونه خلاف و نفاق را نکوهش میکرد و بخصوص از ستیزگی های قشری و اختلافات ظاهری در عذاب و ازیریا و تزویر زاهدان دروغی در رنج واضطراب بود. حتی صوفیان ربائی را که انتساب بطریقت حافظ میکردند ولی در واقع اهل ظاهر بودند و در زنده پوشی و قلندری تظاهر داشتند سرزنش کرد و خواست او را در عداد آنها بشمارند و گفت: آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرجه پشمینه بینداز و برو

شاید از این لحاظ یعنی از لحاظ خشم و عصیان بر ضد ریا و سالوس کسی دیگر از شعرای ایران بدرجه حافظ نرسیده باشد استادی او در غزل است. غزل عارفانه در دست حافظ از طرفی بذروه فصاحت و ملاحظت رسید و از طرفی سادگی مخصوص پیدا کرد و چنانکه اشارت رفت در کلمات قصار معانی بزرگ و لطیفی را اشعار کرد گذشته از شیرینی و سادگی و ایجاز که در غزل مشهود است روح صفا و صمیمیت در هر بیت او جلوه میکند و پیدا است که غزل های استاد از دل بر آمده است و هر غزلی تعبیر لطیفی است از ضمیر گوینده آن و بحکم همین ایمان است که شاعر از هر گونه ظاهر پرستی اعراض کرد و رو گردان شد و دام حيله و تزویر را پاره ساخت و آرایش های مذاهب و فرق را بهم زد و ریاکاران را از شیخ و زاهد و صوفی در اشعار خود توبیخ کرد.

حافظ در غزل گذشته از برقی که از آتش غزل شیخ عطار و مولوی گرفت از سبک عصر خود نیز اقتباس کرد پس در اساس پیروی از سبک سابقان و معاصران خود مخصوصاً سعدی و خواجه و سلمان ساوجی و اوحدی و عماد فقیه را پیش گرفت و بسی از ابیات و غزلیات آن استاد نظیر غزلیات آن است اینک چند بیت برای مقایسه و از راه نمونه آورده میشود:

خواجو (متوفی در ۷۵۳ ه.ق)

باده مینوشم و از آتش دل میجوشم
مگر آن آب چو آتش بنشانند جوشم

حافظ :

گر چه از آتش دل چون خم می در جوشم
مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم

عمار فقیه (متوفی ۷۳۳ ه.ق) :

امید بلبل بیدل ز گل وفاداریست
ولی وفا نکند شاهی که بازاریست

حافظ :

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست

سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸ ه.ق) :

خواهی که روشنت شود احوال درد من
درگیر شمع را وز سر تا پیا بیرس

حافظ :

خواهی که روشنت شود احوال سر عشق

از شمع پرس قصه ز باد صبا میرس

با اینهمه حافظ بهیچوجه در مقام تقلید نماند بلکه خود شیوه‌ی ابداع کرد
وسخن رارونقی از نوداد و سرائینکه اشعار او نسبت باشعار خواجو و سلمان بیشتر ورد
زبانهاست تنها از مقام معنوی و عظمت و نفوذ عرفانی او نیست بلکه لحن شیرین و
نظم روان و متین او هم د. آن شهرت مؤثر است و خود شاعر با حسن قریحه و لطافت
ذوق و عطیه کشف که او را مسلم است مقام نظم خود را دریافت و با اعتماد و اعتقاد
چنین گفت :

ندیدم خوشتر از شعر تو - حافظ

بقرآنی که تو در سینه داری.

در واقع حافظ باقریحه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه و عرفان عاشقانه که ویرامسلم بود طرح سخن را طوری ریخت و اقسام عبارات و معانی را بهم آمیخت که در غزل عرفانی سبک مستقل و طرز خاص بوجود آورد چنانکه آشنایان بادیات فارسی شعر او را بیدرنک میشناسند و لحنش را پی میبرند. حتی حافظ گذشته از ابتکار دریافت لفظ و تعبیر معنی کلمات و اصطلاحات مخصوص استعمال کرد که در آن خود مبتکر است و یا اگر دیگران هم بکار برده اند در کلام او بیشتر جلوه میکنند نظیر:

«طامات» «خرابات» «مغان» «مغبچه» «خرقه» «سالوس» «پیر» «هاتف» «پیر مغان» «گرانان» «رطل گران» «زنار» «صومعه» «زاهد» «شاهد» «طاسمات» «دیر» «کنشت».

حافظ در نسج شعر از لطایف صنایع مانند ایهام و مراعات نظیر و تجنیس و تشبیه و امثال آن بکار برد و بایهام بیشتر توجه داشته است مانند این ابیات:

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن

کد آب روی تو آتش در ارغوان انداخت

(ایهام)

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد

خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

(مراعات نظیر)

دل ز پرده برون شد کجایی ای مطرب

بنال هان که ازین پرده کار ما بنواست

(تجنیس کامل)

لعل سیراب بخون تشنه لب یارمن است

وز پی دیدن او دادن جان کار منست

(تشبیه)

برخی از تشبیهات معمول شاعران را حافظ نیز اقتباس کرد مانند تشبیه زلف به کفر و زنجیر و سنبل و دام و کمند و مار و تشبیه ابر و به کمان و قد به سرو و صورت به چراغ و گل و ماه و دهان به غنچه و پسته. ولی اینگونه صنایع ظاهری از تأثیر طبیعی سخن او نکاست. از کنایات و امثال زبان فارسی هم در نظم حافظ توان یافت مانند طبل زیر گلیم زدن کنایه از پنهان کردن چیزی که پنهان نشود در این بیت:

دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم

خوشا دمی که بیمخانه بر کنم علمی

با اینکه غزل حافظ بنا بقاعده روشن و روانست باز ابیاتی در دیوانش توان یافت که ایهام و استعاره در آن مضامینی ایجاد کرده و پس از صرف فکر و نظر نمیتوان بدان پی برد نظیر این بیت:

کس بدور نرگست طرفی نبست از عافیت

به که نفرشند مستوری بمستان شما

از خواص معنوی شعر حافظ یکی آنکه گاهی پیش میآید که در میان ابیات یک غزل از حیث مطلب تنوع و اختلاف دیده میشود و بسا که یکی از علل این اختلاف همانا الزام قافیه باشد مثلاً در غزل زیبای:

ساقی بنور باده بر افروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

ذکر ناگهان نام حاجی قوام ناچار از راه سوق قافیه است و اگر از ابتدا منظورش مدح حاجی قوام بوده پس قوافی دیگر را بخاطر او آورده است. چنانکه در فوق گذشت، بنظر خواجه نیز حقیقت هستی یکیست و آن خدای

تعالی است که در این جهان جلوه کرده. مظهر او بدایع عالم طبیعت و عشق معنوی و دل آدمیست و در واقع اوست که در همه جا حتی با خود آدمی هست گرچه خود در نیابد.

برای دریافتن سروجود او رجوع بباطن و پی بردن بحقیقت نفس ورهبری پیر و تأیید حق لازمست :

بارها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرونست
طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
مشکل خویش برپیر مغان بردم دوش
کو بتائید نظر حسلّ معما میکرد
دیدمش خرّم و خندان قدح باده بدست
و اندران آینه صدگونه تماشا میکرد
گفتم: این جام جهان بین بتو کی داد حکیم؟!
گفت: آنروز که این گنبد مینا میکرد!
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمیدیش و، از دور خدا رامیکرد..

حافظ در نتیجه این اتکاء به خدا و فکر فراخ و نظر جهان بین و چشم نهانیاب دارای همتی عالی و فکری بلند و در کارها آسانگیر و باسرار آشنا و در ظهور حوادث بیغم و در حریم عشق خاموش و محرم است:

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش
کز شما پنهان، شاید داشت راز میفروش
گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش

و آنکهم در داد جامی کز فروغش بر فلک

زهره در رقص آمد و بر بط زان میگفت نوش

تا نکردی آشنا، زین پرده بوئی نشنوی

گوش ناهجرم نباشد جای پیغام سروش

در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید

ز آنکه آنجا جمله اعضاء چشم باید بود و گوش

در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست

یاسخن دانسته گوای مرد بخرد یا خموش

گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور

گفتمت چون در حدیثی گرتوانی داد گوش

گوش او به پیام اهل راز و صدای هاتف و پند پیرو سخن کار دان حتی بناله رباب

و چنگ باز است و در مواردی حقایقی از زبان اینان که در حقیقت همه از یک زبان

گویند میشوند و از عالم حال روبه زاهدان پرقیل و قال کرده رندانه سخنهامیگوید

و ظهور یگانگی و شوق را در وجنات همه جهان دیده و با اشاراتی که گاهی عبرت-

انگیز و گاهی تمسخر آمیز است آنان را که اهل تظاهر و تفرقه اند اینگونه

ادب میکند:

عیب رندان مکن ای زاهد پا کیزه سرشت

که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

همه کس طاب یارند چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت

سر تسلیم من و خشت در مکدها

مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت

نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل

توپس پرده چه دانی که که خوبست و که زشت؟!

نه من از پرده تقوی بدر افتادم و بس

پسدم نیز بهشت ابد از دست بهشت

از اصطلاح باده و می و میکده که در شعر خواجه فراوانست اگر هم گاهی

یکی خون رزان و دیگری تعیش گاه رندان را نمایاند گاهی هم بدون تردید معانی

عرفانی برمیآید و شاعر در هر موردی یکی از این معانی را میپرورد مثلاً مقصود از

می و میخوارگی در موردی همانا تازیانه است که برای پرده دری از روحانیان ریایی

عوام فریب بکار میرود و در مواقعی بعالم صفا و بیریبایی و بیغوروری اشاره میکند و

معلومست که مستی از چنین باده‌یی کار آسانی نیست ورنج و ریاضت لازم دارد :

صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت :

ناز کم کن که درین باغ بسی چون نوشکفت!

گل بخندید که از راست نرنجیم ، ولی

هیچ عاشق سخن سخت بمعشوق نگفت!

گر طمع داری از آن جام مرصع می اعل

ای بسا در که بنوک مژگات باید سفت

تا ابد بسوی محبت بمشامش نرسد

هر که خاک در میخانه بر خسار نرفت

در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا

زلف سنبل به نسیم سحری می آشفست

گفتم: ای مسند جم جام جهان بینت کو

گفت: افسوس که آن دولت بیدار بخفت

سخن عشق نه آنست که آید بزبان

ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

برای رسیدن بدرگاه حق که می‌کده واقعی آنست و مستی عارفان از آنجاست بسادر که باید بنوک مژه سفت و در راه وصال رنجه‌ها کشید و اشک‌های ریخت و خاک راه معرفت را بر خسار برفت. می‌پرستی چون آدمی را از خود بیخود میکند حافظ آنرا در مقابل خود پرستی استعمال میکند. پس گاهی عشق ورزی و باده گساری عارفان معنی حق‌پرستی و گذشتن از حرص و شهوت و آرزوی وصال حقیقت می‌دهد که حاضرند در راه حق رنج برند و درد کشند و شکایتی نکنند:

منم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
 منم که چهره نیالوده‌ام به بند دیدن
 وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
 که در طریقت ما کافر است رنجیدن
 به پیر می‌کده گفتم که: چیست راه نجات؟
 بخواست جام می و گفت: عیب پوشیدن!
 مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست؟
 بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
 بمی‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
 که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن
 برحمت سر زلف تو واثقم ورنه

کشش چو نبود از آنسوچه سودکوشیدن

می‌پرستی ولو واقعاً پرستش آب انگور باشد، صدبار بهتر از خود پرستی است، زیرا می‌پرست لااقل دمهایی خود را فراموش می‌کند ولی خودپرست در ارضاء امیال و شهوات خود ممکنست خیانتها و جنایتها کند. فساد عمده جهان از با خبری خود پرستانست نه از بیخبری مستان. تاچه رسد باینکه می‌پرستی در عرف عرفا خلوص نیست و صفای طینت است. کوشش عارف در مقابل کشش عشق معنوی است

یعنی میکوشد پاك و صافی شود و از چاه طبیعت بدر آید و در بحر عمیق عشق حق که
 کرانه ندارد مستغرق شود و آلوده عالم مادی نگردد:
 دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده
 خرقه تر دامن و سچاده شراب آلوده
 آمد افسوس کنان مغیبه باده فروش
 گفت: بیدار شوای رهرو خواب آلوده
 شست و شویی کن و آنکه بخرابات خرام
 تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
 بطهارت گذران منزل پیری و مکن
 خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده
 پاك و صافی شوو از چاه طبیعت بدر آی
 که صفائی ندهد آب تراب آلوده
 گفتم: ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست
 که شود فصل بهار از می ناب آلوده
 آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
 غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده
 شاعر اینگونه مستی معنوی و آزادگی از شهوات طبیعی را بیشتر از یکبار
 گوشزد میکند باینکه درعین حال از حق طبیعت هم نمیگذرد.
 بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
 که خاک میکده کحل بصر توانی کرد
 مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
 بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
 گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید
 که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد

بجز مرحله عشق پیش نه قدمی

که سودها کنی از این سفر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون

کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

بیا که چاره ذوق حضور و نظم امور

بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد

ولی تو تالاب معشوق و جام می خواهی

طمع مدار که کار دگر توانی کرد

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی

چو شمع خنده زنان ترک سرتوانی کرد

طریقت عارفان فداکاری و بلند نظری و از فیض اهل نظر بهره گرفتن و غرور

عقل را بکنار نهادن خلاصه از خود گذشتن و بجای خود خدا را دیدن است کسی که در میانه خدا را دید خود را باخت و اگر خود را دید خدا را باخت:

گرفتم باده با جنگ و چغانه

سحر گاهان که مخمور شبانه

ز شهر هستیش کردم روانه

نهادم عقل را ره توشه از می

که ایمن گشتم از مکر زمانه

نگار میفروشم جرعه یی داد

که ای تیر ملامت را نشانه

ز ساقی کمان ابرو شنیدم

اگر خود را به بینی در میانه

نبندی زین میان طرفی کمروار

که عنقا را بلند است آشیانه

برو این دام بر مرغ دگر نه

که با خود عشق ورزد جاودانه

نبندد طرف وصل از حسن شاهی

خیال آب و گل در ره بهانه

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست

ازین دریای ناپیدا کرانه

بده کشتی می تا خوش بر آییم

پس حافظ بحکم ذوق معنوی از طرفی مخالف باروش شهوت پرستان و پیروان طبیعت و اسیران شهوت و از طرفی هم دشمن ریا و سالوس و زهد فروشی و عوام فریبی است و گناه دومی را که مردمی را گمراه کند از اولی که زیانش راجع بخود شخص است بیشتر میدانند و در این بیت سلیقه خود را آشکار میسازد:

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات

مکن بفسق مباحات و زهد هم مفروش

زهد ریائی و تقوای ظاهری و شریعت قشری هرگز موافق ذوق شاعر عارف نباشد از دیگر سو فراموش کردن عالم روحانی و پرداختن بجهان جسمانی و کفایت کردن بعشق و لذت دنیای فانی شرط عقل و معرفت نیست ولی نکته‌ای در این مقام هست که بخصوص در مورد حافظ نباید از دیده دور داشت و آن اینست که بحکم اشعار او مقصود از عرفان درویشی و قلندری و خانه بدوشی و محرومیت صرف از تمام لذایذ دنیوی و بیخبری ازین جهان زندگی نیست زیرا دست آفریدگار این جهان را مقدمه آن جهان قرار داده و تا آنجا که خرد و ذوق و آئین آفرینش اجازه دهد باید از زیباییها و دوستیهای این نشأه بهره مند شد و فرصت را غنیمت شمردتوان گفت: شاید غزلهای حافظ در این زمینه، یعنی لزوم دریافتن فرصت زندگی و استفاده از نعمتهای این جهان، مؤثرترین غزلهای وی باشد:

دانی که چیست دولت، دیدار یار دیدن

درکوی او گدایی بر خسروی گزیدن

از جان طمع بریدن، آسان بود، ولیکن

از دوستان جانی مشکل بود بریدن

خواهم شدن بیستان، چون غنچه بادل تنگ

و آنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن

که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن

که سر عشقبازی از بلبلان شنیدن

فرصت شمار صحبت کز این دوروزه منزل

چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن

باید از لطایف خلقت و جمال طبیعت برخوردار شد و تا عمر کوتاه سپری نگشته

و روزگار کامرانی نگذشته و تن ما خاک نشده میوه‌های مقصود را که خداوند در باغ

این سرای نهاده چید و معنی و حال عالم محسوس را فهمید و چند روز زندگی را

بخوشی گذراند:

نوبهارست در آن کوش که خوشدل باشی

که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی

من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش

که تو خود دانی اگر زبیرک و عاقل باشی

چنک در پرده همین می‌دهدت پند ولی

و عظمت آن‌گاه کند سود که قابل باشی

در چمن هر ورقی دفتر حالی دگر است

حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

نقد عمرت بدهد غصه گیتی بگراف

گر شب و روز در این قصه مشکل باشی

گرچه راهیست پر از بیم ز ما تا بر دوست

رفتن آسان بود از واقف منزل باشی

در واقع اینچنین مینمایاند که وی خود بگفته خویش در فرصت شماری و

دریافتن معنی زندگی و حفظ نشاط و داشتن روح قوی و فکر بلند و میل بوفا و

مرآت و رغبت بسعی و عمل سرمشق بوده و اینگونه سخنان را مناسب حال خود

گفته است:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

گفتم: ای بخت بخشبیدی و خورشید دمید
گفت: با اینهمه از سابقه نو مید مشو
تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار
تاج کلاوس ربود و کمر کیخسرو
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلک
از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه بجوی خوشه پروین بدو جو
گوشوار در لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو
هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد
زرد رویی کشد از حاصل خود گاه درو
اگر شاعر گاهی چنانکه رسم اینجهانست بدشواربها و ناکامیها بر خورد با این
اراده عارفانه و اندیشه نیرومند هرگز نشکست و عزمش سست نشد و شوق حیات
و نور امید از دل او بدر نرفت، بلکه سینه پیش حوادث داد و گفت:
«چرخ برهم زخم ارغیر مرادم باشد» و ثبات و توانایی و بردباری و آزادی
خود را اینگونه بیان نمود:

بر سر آنم که گر ز دست بر آید
دست بکاری زخم که غصه سر آید
خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
دیو چو بیرون رود فرشته در آید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست
نور ز خورشید خواه، بو که بر آید

بر در ارباب بی مروت دنیا
 چند نشینی که خواجه کی بدرآید!
 بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر
 بار دگر روزگار چون شکر آید
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
 باغ شود سبز و سرخ گل بدرآید
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
 بر اثر صبر نوبت ظفر آید

قاسم انوار - سید معین‌الدین علی بن نصیر سرابی تبریزی معروف به قاسم انوار در حدود سال ۷۵۷ ه.ق در محله سرخاب تبریز یا در قصبه سراب واقع در مشرق تبریز پابعالم خاک کی نهاد و در تبریز نشو و نما کرد و بحکم اصالت خانوادگی که از سادات زهد پیشه حسینی بودند، از جوانی طریقت تصوف را برگزید و به صفویان به پیوست سپس از آذربایجان برای ملاقات با عارفان کیلان با نجارت بعد راه خراسان پیش گرفت و مدتی در هرات سکونت جست و با بسیاری از بزرگان خراسان ملاقات کرد.

قاسم انوار که او را با احترام سیادتش شاه قاسم انوار هم می‌گفتند، در نتیجه نزدیک هشتاد سال عمر و تکاپو در طریق عرفان و راز و نیاز با پیشوایان و سوختگان آن سلسله خود در آن عالم حالی پیدا کرد و در ردیف مرشدان درآمد و مورد احترام و تکریم معاصران قرار گرفت. غزلیات هیجان‌آور عرفانی او نمودار استغراق در ربای وحدت و جهان حیرت‌ست درین اشعار لحن دیوان‌شمسی و بعضی دیگر از اولیای تصوف پیدا است. گذشته از غزلیات، ترجیع بند و مرثیاتی و مقطعات و چند شعر بزبان گیلک و رباعیات دارد.

قاسم انوار مثنوی هم سرود که از آن جمله مثنوی **انیس العارفين** است که در علمت نظم آن چنین گوید:

بنده را در عنفوان دور از دیار
 درد غربت جمع شد با درد یار
 سال عمرم بیست یا خود بیش و کم
 نور عرفان در دلم میزد علم
 داشتم در کلبه احزان خویش
 صحبتی با زمره اخوان خویش
 سایلی پرسید ازین شوریده حال
 در بیان روح و نفس و دل سؤال
 نکته های بس لطیفم دست داد
 گفتم این را کی توان از دست داد
 خوش نماید گر کنم ترتیب این
 نسخه نامش «انیس العارفين»

در این مثنوی تعریف و توضیحی که روی مہانی عرفانی و حکمی در باب نفس و روح و قلب و عشق و توحید کرده شایان توجه است. قاسم انوار بسال ۸۳۷ ه. ق در خرگرد (خرگرد) جام خراسان این جهان را بدرو گفت و در باغی در همان قصبه که مقام و منزلش هم در آنجا بود مدفون گشت.

جامی - نورالدین عبدالرحمن جامی بسال ۸۱۷ در محل خرگرد ولایت جام خراسان تولد یافت چنانکه خود گفت:
 بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی

که زد زمگه به یثرب سرادقات جلال
 ز اوج قلّه پرواز گاه عزّ و قدم

بدین حسیض هوا سست کرده ام پروبال

نام پدرش نظام الدین احمد دشتی و جدش شمس الدین محمد دشتی مسوب بمحلّه دشت اصفهان بوده بعد بولایت جام مهاجرت کرده اند.

تخلّص جامی هم بمناسبت ولایت جام است و هم بحکم ارادت‌یست که نسبت به شیخ الاسلام احمد جامی (م/۵۳۶ ه.ق) داشته چنانکه خود فرماید :

مولدم جام ورشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامیست
لاجرم در جریده اشعار بدو معنی تخلّص جامیست

جامی مقدمات را در حضور پدر آموخت بعد بهمراهی پدر بهرات و بعد بسمرقند رفت و در آن دیار که مراکز علوم اسلامی و ادبیات ایرانی بود بکسب علم و ادب پرداخت و در علوم دینی و تاریخ و ادب کمال یافت و سپس بواسطه شیوع مذهب تصوّف و ظهور طریقتها و عرفای پای بعالم عرفان نهاد و بسیر و سلوک افتاد و پیروی استادان و مرشدان مانند سعدالدین محمد کاشغری (که بسال هشتصد و شصت درگذشت) و خواجه علی سمرقند و قاضی زاده رومی را شعار خود قرار داد و بدین طریق در راه ریاضت قدم زد و روز بروز بمقامات معنوی خود افزود تا بمرتبّه ارشاد رسید و در سلك رؤسای طریقه عرفانی نقشبندی که مؤسس آن بهاءالدین نقشبند بود درآمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری که خلیفه نقشبندی بود خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت شهرتش در روزگار خودش شایع شد و بزرگ و کوچک او را شناختند و بنام او احترام گذاردند و با اینکه امر او وزیرستان را مدح نمیکرد باز اینان او را می ستودند و در صدر مجلس خود جایش میدادند و مقدمش را گرامی داشتند .

جامی مسافرتی دیگر کرد و زیارت حج بجای آورد و از راه دمشق به تبریز برگشت و در ۸۷۸ ه.ق بهرات وارد شد. در این سفر جمعی از بغدادیان او را آزردهند و شاعر از آن شهر دلشکسته باز آمد و در قصیده‌یی نسبت بنادانی آنان لب بشکایت باز کرد که مطلع آن اینست:

بکشای ساقیا بلب شط سر سبوی

وز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی

بنابر روایت دولتشاه که معاصر جامی بود وی در اواخر عمر پیشه شاعری را

ترك كرد و از آن ببعده جز بندرت شعری نسرود و دل به تحقیق مسائل دینی گماشت
و چنین گفت:

جامی دل گفتگو فرو بندد گر دل شیفته خیال میسندد گر
در شعر مده عمر گرانمایه بیاد انگار سیه شد ورقی چندد گر

از سلاطین معروف زمان جامی ابوالغازی سلطان حسین بایقرا بود که در سال
۸۷۲ ه. ق ابوسعید تیموری را شکست داده در هرات جلوس کرد و تا ۹۱۲ ه. ق سلطنت
نمود. سلطان گذشته از اینکه خود ذوق ادبی داشت و ادبا را حمایت میکرد و وزیر
دانشمندی مانند امیر علیشیر داشت که از فضایی عصر خود بود و در زبان فارسی و ترکی
بنظم و نثر تألیفات میکرد این وزیر دل آگاه با جامی دوستی خاص داشت و شرح حال
این شاعر را در کتاب خود موسوم به *خمسة المتحیرین* آورده جامی از سلاطین دیگر
سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵ ه. ق - ۸۷۲ ه. ق) و سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۴ -
۸۹۶ ه. ق) و جهانشاه قراقویونلو (۸۴۱ ه. ق - ۸۷۲ ه. ق) و سلطان محمد فاتح
(۸۵۵ ه. ق - ۸۸۵ ه. ق) پادشاه عثمانی را در قصاید و اشعار خود نام برده است.

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شعرای بزرگ
متصوفه است که اسم او رامیتوان ردیف انوری و سعدی و جلال الدین و حافظ و خیّام
و فردوسی برد و بعد از شعرای بزرگ در ایران بندرت ظهور کرده اند. جامی نه
تنها اشعار سرود بلکه در فنون علوم دین و ادب و تاریخ نیز مهارتی بسزاداشت و از
این حیث در میان دیگر شعرا دارای مقام مخصوصی است. علیشیر نوایی که خود از
فضایی عصر بود در وصف کمالات جامی گفت:

عاجز از تعداد اوصاف کمال اوست عقل

انجم گردون شمردن کی طریق اعورست؟!

در اشعارش تأثیر شعرای سلف پیداست مخصوصاً شعرای متصوفه را اقتفاء
کرد و سبک آنها را بکار برد با این همه مقتدای خاص جامی در نظم *هفت اورنگ*
نظامی و در غزلیات سعدی است گرچه حافظ و خاقانی و امیر خسرو نیز طرف توجه

او بوده‌اند.

جامی هم مانند امیر خسرو به سخای قریحه مِی‌وصوف و با کثرت تصانیف معروف است. بقول بعضیها تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص او «جامی» پنجاه و چهار دفتر و رساله است.

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مراثی و ترجیع بند و ترکیب بند و مثنویات و رباعیات دارد. خود جامی دیوان را بر سه بخش کرده و آنها را **فاتحة الشباب و واسطة العقد و خاتمة الحیات** نام نهاده است و دور نیسب در این تقسیم از امیر خسرو پیروی کرده باشد. در بین اشعار ملامعات نیز هست که شاهد و قوف کامل او بزبان عربی است بطور کلی جامی قصاید متین و غزلیات عرفانی شیرین با اوزان نادر مطلوب دارد. در میان قصاید شاعر اشعار روحانی و عقاید اسلامی کم نیست و هر یک دلیل ایمان و دیانت اوست. در مطالعه این قصاید امارات توجه جامی به شاعران سلف پیدا است مثلاً قصیده:

چو پیوند با دوست می‌خواهی ای دل

ز چیزی که جز اوست پیوند بگسل

تا حدی منوچهری را در نظر داشته است و در قصاید:

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش

سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق خوانش

ایضاً:

کنگره ایوان شه کز کاخ کیوان بر تراست

رخنه‌ها دان کش بدیوار حصار دین درست...

خاقانی را تتبع و باهمین روش از شاعران دیگر مثلاً امیر خسرو پیروی کرده

در غزل ذوقی و غزل عرفانی نیز گاهی سخنان نغز و اشعار پرمغز سروده و در برخی

از آن تأثر و سوزش يك قلب آتشین را بزبان آورده است نظیر این غزل:

ریزم ز مژه کو کب بی ماه رخت شبها
 تاریک شبی دارم باین همه کو کبها
 چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو
 از بوسه پیکانش شد آبله‌ام لبها
 از بسکه گرفتاران ، مردند بکوی تو
 بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها
 از تاب و تب هجران گفتم سخن وصلت
 بود این هذیان آری خاصیت آن تبها
 درغزل بسبک متقدمین از عارفان و بخصوص حافظ نظر داشته است و گاهی
 بآنان نظیره ساخته مثلا در این غزل از حافظ پیروی کرد:
 ساقی بیا که دور فلک شد بکام ما
 خورشید را فروغ ده از عکس جام ما
 از غزلهای عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت مینوازد یکی اینست:
 مؤثر در وجود الا یکی نیست
 درین حرف شگرف اصلاحی نیست
 ولی جز زیرکان این را ندانند
 دریغا زیر گردون زیرکی نیست
 جمال اوست تابان ورنه بیرون
 دل مردان دل هر کودکی نیست
 عطای عشق بسیار است دردا
 کز آن بسیار ما را اندکی نیست
 بارباب عمامه معنی فقر
 مجو کاین تاج بر هر تارکی نیست
 چنانکه گفته شد جامی در مثنویات خود نظامی را سرمشق خود قرار داده و

در مقابل خمسه نظامی هفت مثنوی بعنوان هفت اورنگ سروده که اسامی آنها بقرار ذیل است.

۱ - سلسله الذهب در مسائل فلسفی و دینی و اخلاقی با حکایات و امثله از قبیل عقاید و اصول اسلامی و تفسیر بعض آیات قرآن و مطالب حکمی نظیر مسأله جبر و اختیار و معانی عرفانی مانند بحث در حقیقت حق که در این باب این ابیات آمده است :

اوست مغز جهان ، جهان همه پوست

خودچه مغز و چه پوست چون همه اوست

بود کلّ جهان در او مستور

کرد در کلّ بذات خویش ظهور

این مثنوی با اسم سلطان حسین است و در ضمن آن از شعرای معروف مانند:

عنصری و رودکی و سنائی و نظامی و معزی و انوری نام برده شده و جمله بوزن هفت بیکر نظامی است و آغاز آن این بیت است:

لله الحمد قبل کلّ کلام بصفات الجلال و الاکرام

۲ - سلامان و ابسال که از قصه‌هایی قدیم اقتباس شده است و آنرا پیش

از اوشیح الرئیس ابوعلی سینا اقتباس و تصنیف کرده است. در آن قصه نیز معانی عرفانی منظور است و جامی آن را بنام یعقوب بیگ پسر اوزون حسن آق قوینلو (۸۸۳ ه. ق. ۱۸۹۶ ه. ق.) بنظم کشیده .

۳ - تحفة الاحرار - مثنوی دینی و عرفانی بوزن مخزن الاسرار نظامی

که در ۸۸۶ ه. ق. سروده شده و مرگب از دوازده مقاله است و در آن ناصرالدین عبیدالله معروف بخواجه احرار که از رؤسای طریقه نقشبندی و معاصر جامی بود ممدوح شاعر واقع شده مطلع آن این بیت است :

بسم الله الرحمن الرحيم هست صلاى سرخوان کریم

۴ - سبحة الابرار - که باز در معانی دینی و عرفانی و بنام سلطان حسین است

و حکایات لطیف و تمثیلات ظریف دارد. آغاز مقدمه سبحة الابرار بدین بیت است:

ابتدی بسم‌اله الرحمن الرحیم المتوالی الاحسان

و تمام مثنوی مرگب است از چهل عقد در موضوعهای گوناگون عرفانی از قبیل وصف دل و شرح سخن و استدلال از آثار بوجود پروردگار و اینکه حق تعالی حقیقت وجود است و در شرح تصوف و امثال آن و پس از شرح هر عقد يك دو حکایت بوجه تمثیل آورده چنانکه سابقان مانند شیخ عطار و مولوی همین طرز را معمول داشتند. مثلاً در عقد بیست و هفتم در باب اخلاص چنین گفته است:

چیست اخلاص دل از خود کردن کار خود را بخدا افگندن

نقد دل از همه خالص کردن روی چون زر بخلاص آوردن

دل با سباب جهان نادادن دیده بر حور جهان ننهادن

ساختن از دو جهان قبله یکی تاقتمن روی زهر وهم و شکی

و بدین مناسبت این حکایت را آورده است تا تأثیر اخلاص و اهمیت آن را

نشان دهد و بیریائی و صفای قلب را نمایان سازد و معلوم دارد که قلب و نیت مهم است

نه بیان و زبان :

عربی چند بهم ذوق کنان لب گشادند بنا در سخنان

یکی از نجد حکایت میکرد یکی از وجد روایت میکرد

یکی از ناقه و محمل میگفت یکی از وادی و ساحل میگفت

ناگهان مخلصی از ملك عجم زد بس منزل آن قوم قدم

بفنون ادبش راه نبود در زبان عرب آگاه نبود

شد گمانش که دعا میخوانند سخن از حمد و ثنا میرانند

او هم آنجا بتواضع بنشست گریه و آه و فغان در پیوست

هر چه آن قوم بیان میکردند با هم اسرار عیان میکردند

او بتقلید همانرا میگفت گوهر اشك بمرگان میسفت

حشو میگفت و دعا می‌پنداشت ذم همیگفت و ثنا می‌پنداشت

لیک چون برلبش آن خاص کلام
بود در معنی اخلاص تمام
یافت درباره وی حکم دعا
داد خاصیت غفران و رضا
شد از آن دعوت از نخوت دور
جرم او عفو و گناهان مغفور

یوسف و زلیخا - معروفترین مثنوی جامی است و در وزن خسروشیرین
نظامی بسال ۸۸۸ ه.ق نظم شده و بنام ابوالغازی سلطان حسین اتحاف گردیده آغاز
بدین بیت است:

الهی غنچه‌ اهد بگشای گلی از روضه جاوید بنمای

گرچه وزن و سبک این مثنوی و جهانی از خود داستان مشابهت با خسروشیرین
دارد، ولی فرقهایی هم میان آن دو مشهود است از جمله اینست که خسروشیرین به
داستانهای ملی ایرانی میرسد و یوسف و زلیخا از قرآن و اخبار اسلامی سرچشمه
میگیرد. در داستان اول عشق جسمانی بیشتر مطرح است ولی در داستان دوم عشق
روحانی جلب نظر میکند. در اولی خودداری و پرهیزگاری از شیرین و در دومی
از یوسف است.

۶ - **لیلی و مجنون** که آنرا بوزن لیلی و مجنون نظامی در ظرف چهارماه
بسال ۸۸۹ ه.ق سروده اوست ۳۷۶۰ بیت دارد و مطلع آن اینست:

ای خاک تو تاج سر بلندان مجنون تو عقل هوشمندان

۷ - **خردنامه اسکندری** - در وزن اسکندرنامه نظامی سروده شده و آن
نیز بنام سلطان حسین است و باین بیت آغاز میکند:

الهی کمال الهی تر است جهال جهان پادشاهی تر است

اینک پند لطیفی که در این مثنوی بفرزند خویش فرماید:

بیا ای جگر گوشه فرزند من

بنه گوش بر گوهر پند من

صدف وار بنشین دمی لب خموش

چو گوهر فشانی بمن دار گوش

شنو پند و دانش بان بار کن
 چو دانستی آنکه برو کار کن
 ز گوش ار نیفتد بدل نور هوش
 چه سوراخ گوش و چه سوراخ موش
 بدانش که آن با کنش یار نیست
 بجز ناخردمند را کار نیست
 بزرگان که تعلیم دین کرده‌اند
 بخردان وصیت چنین کرده‌اند
 که ای هم‌چو خردان روشن ضمیر
 چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
 بهر کار دل با خدا راست دار
 که از راستکاری شوی رستگار
 بطاعت چه حاصل که پشتت دو تاست
 چو روی دلت نیست با قبله راست
 همی باش روشندل و صاف رای
 با انصاف با بنسندگان خدای
 دم صبحگاهان چو گردان سپهر
 با آفاق مکشای جز چشم مهر
 از آن چرخ را پرتوی حاصلست
 که هر ذره را مهر او شاملست
 چو باید بزرگیت پیرانه سر
 بچشم بزرگی به پیران نگر
 بخصم درونی که آن نفس تست
 ز تو بردباری نباشد درست

نصیحتگری بر دل دوستان

بود چون دم صبحکه بوستان

بدرویش محتاج بخشش نمای

فرو بسته کارش ببخشش گشای

تواضع کن آن را که دانشور است

بدانش ز تو قدر او بر تر است

همچنین شاعر در موارد دیگری مثلاً در خاتمه یوسف و زلیخا اندرز و پند به فرزند خود داده است .

چنانکه از ملاحظهٔ مثنویهای فوق هم میتوان استنباط کرد جامی بیشتر نظامی را تتبع کرده و آثار آن شاعر را نصب العین قرار داده است و سبک او را برگزیده جز اینکه در صورت عمومی توان گفت جامی ساده تر و گاهی شیرین تر از نظامی سخن سرایی کرده با اینکه محقق است استاد نظامی در مثنوی داستانی هنرور یکتا، در بیان احساسات بیهمتاست . جامی در غزلسرایی عارفانه هم مقامی ممتاز دارد . در غزل زیرین سرّ وحدت عرفانی در وجنات این جهات کثرت با سخنان لطیفی بیان شده است.

چیست میدانی صدای چنگ و عود

انت حسبی انت کافی یا ودود

هست بی صورت جناب قدس عشق

لیک در هر صورتی خود را نمود

نیست در افسردگان ذوق سماع

ورنه عالم را گرفتست این سرود

در لباس حسن لیلی جلوه کرد

ضبر و آرام از دل همچون ربود

آه از این مطرب که از یک نغمه اش

آمده در رقص ذرات وجود

پیش روی خود ز عذرا برد و بست
صد در غم بسر رخ وامق گشود
جای زاهد ساحل و هم و خیال
جان عارف غرقه بحر وجود
در حقیقت خود به خود میباخت عشق
و امق و میجنون بجز نامی نبود
عکس ساقی دید جایی زان فتاد
چون صراحی پیش جام اندر سجود
ذوق عرفانی خواهد تا این معانی باریک روحانی و یگانگی جهانی را در یابد
بگوش صاحب‌دلان در باطن صدای چنگ و عود ندای خدا گویان و خدا جویان ترنم
میکند فقط افسرده دلانند که چنان ندای جهانگیر را نمی‌شنوند. زاهد و هم‌پرست
و خیال پیشه با آنهمه تقدس در ساحل دریای هستی مانده عارف حقیقت‌مستغرق
آن دریاست زیبایی جهان و عشق عاشقان جمله از تابش دیدار معشوق حقیقی است
که نور محبت ازوست و عشقهای جهان ظاهر جز نامی و نشانی نیست دیده عارف با
بینش درونی و در جام جهان‌نمای وجود جز یکی نه بیند و آن خدایتعالی است.
جامی در مسقط نیز دستی داشته است و هم مرثیه‌های موثر دل‌نشین ساخته
که از آن جمله یکی در مرثیه جانگذار پسرش صفی‌الدین است و اینک بندی از آن
که معروف هم هست نقل می‌گردد :

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی
بی تو ما غرقه بخونیم ، تو بی ما چونی
سلك جمعیت ما بی تو گسست است ز هم
ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی
بر سر خاک توام ای که ازین پیشترم
بوده‌یی تاج سر امروز ته پا چونی

بی تو در روی زمین تنگ شده بر من جای
 تو که در زیر زمین ساخته‌ی بی جاچونی
 میشود دیده بینا ز غباری تیره
 زیر خاک آمده ای دیده بینا چونی
 خورد غمهای توام وه که خیال تو گهی
 مینپرسد که درین خوردن غمها چونی
 رو بصحرای عدم تاختی از شهر وجود
 من ازین شهر ملولم ، تو بصحرا چونی
 بطوری که در فوق اشارت رفت جامی تنها شاعر نبوده بلکه در علوم دیگر
 مانند علوم دینی ولسانی و تاریخی هم دست داشته است. در این رشته‌ها استاد تألیفات
 متعدّدیست به نثر فارسی که بعضی از معروفترین آنها نام برده میشود .

۱ - نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص : که کتابی حکمی و عرفانی
 است و در شرح و تفسیر عقاید شیخ محی الدین عربی (۴/۶۳۸) مؤلف فصوص الحکم
 و مختصر آن یعنی نقش الفصوص است. در این کتاب جامی اقوال مفسران دیگر فصوص
 خاصه عقاید شیخ صدرالدین محمد قونیوی را نیز در نظر داشته است تألیف
 نقد النصوص بسال ۸۶۲ ه.ق بود.

۲ - نفحات الانس که در سال ۸۸۳ ه.ق تألیف یافته است و آن شرح حال
 ششصد و چهارده تن از فضلا و علماء و مشایخ صوفیه را حاویست .
 اصل این کتاب بزبان عربی تألیف محمد بن حسین سلمی نیشابوریست
 (۴/۴۱۲ ه.ق) و موسوم است به طبقات الصوفیه . بعد خواجه عبدالله انصاری
 (۴/۴۸۱ ه.ق) آنرا بر زبان هر وی تقریر و توسیع کرد سپس جامی بر حسب دستور
 امیرعلیشیر نوائی آنرا از سر نو بفارسی دری در آورد و بر آراست و ترجمه احوال
 مشایخ را تا زمان خودش آورد در این کتاب احوال بیشتر از ششصد تن از علماء و مشایخ

صوفیه مورد بحث واقع شده و ضمن سخن حقایق و لطایفی از عرفان بیان گشته است.

۳- **لوايح** که مرگب است از مقالات عمیق عرفانی و مشحونست به رباعیات

لطیف عارفانه .

۴- **لوامع** که در شرح قصیدهٔ خمربه ابن فارض است و بسال هشتصد و هفتاد و

پنج تألیف یافته

۵- **شواهد النبوة** که بسال هشتصد و هشتاد پنج تألیف یافته و در شرح

مقامات حضرت رسول (ص) و وصف اصحاب اوست.

۶- **اشعة اللمعات** که در ۸۸۶ ه.ق تألیف شده و آن در شرح و تفسیر لمعات

شاعر عارف فخرالدین عراقی است (متوفی ۶۸۸ ه.ق)

۷- **بهارستان** که در موقوع قرائت گلستان سعدی باپسرش یوسف ضیاءالدین

به تألیف آن عزم کرده و بهمان سبک گلستان بسال ۸۹۲ ه.ق انجام داده این کتاب

مانند گلستان مرگب از حکایات لطیف و نکات ظریف است و اشعار ملیح نیز دارد

و ذکر شماره‌یی از شعراء و فضلا در آن آمده است در باب تتبع گلستان خود در مقدمهٔ

بهارستان گوید:

« در آن اثنا در خاطر آمد که تبرکاً بانفاسه الشریفه و تبعاً لاشعاره اللطیفه

ورقی چند بر آن اسلوب ساخته شود »

گذشته از آنچه مذکور افتاد جامی رسالات دیگر زیاد تألیف کرده از آن جمله

است رسالاتی در مسائل دینی مانند **تفسیر حدیث ابی ذر عقیلی و اربعین حدیث**

که متن عربی را آورده و هر حدیث را بنظم فارسی شرح کرده است و **مناسک حج** و

رساله تهلیلیه و نظایر اینها و در علم ادب و عروض مانند رساله در علم قوافی و

رساله موسیقی و تجنیس الخط و منشآت و معنیات و غیره و در نحو و صرف

مانند کتاب **فوائد الضیائیه** معروف بشرح مآلا جامی و در تاریخ مانند تاریخ

صوفیان و امثال آنها .

پس جامی از سخن پردازان مشهور و متنقذ ایران است. معاصران معروف او

مانند بابر و میرعلیشیرنوائی و دولت‌شاه نام‌آورا به تعظیم و تکریم بزبان آورده و از بلندی مقام و نفوذ کلام او در ایران و ممالک مجاور بحث کرده‌اند.

باتمام این خصایل و فضایل که او را بوده برخی متنفذین حتی معاصرینش او را بخصوص در نظم بیشتر از ابتکار به التقاط و اقتباس موصوف ساخته‌اند.

امتیاز خاص جامی از مقام و مرتبتی است که وی در عالم تصوف و عرفان احراز کرده و خلیفه و قطب پیروان آن مذهب بوده‌است.

تأثیر افکار و اشعار جامی در هندوستان مشهود شد و بعضی او را بنیانگذار سبک هندی دانستند چون در مواردی باریک اندیشی و نازک‌کاری مخصوص آن سبک را بکار برده و مخصوصاً در افکار و ادبیات عثمانی بسیار بود حتی سلاطین عثمانی مانند: سلطان محمد فاتح (۸۵۵ ه.ق - ۸۸۶ ه.ق) و پسرش سلطان بایزید ثانی (۸۸۶ ه.ق - ۹۱۸ ه.ق) توجه و ارادت خاصی نسبت باو داشتند و با او مخابره و مراسله می‌کردند. در بین شعرای عثمانی عده‌ی سبک و عقاید جامی را تتبع و تقلید کرده و نخستین بنای ادبیات عثمانی را روی اساس ذوق و شیوه ایرانی استوار ساختند.

جامی بواسطه استقلال نفس و سلوک در طریقت تصوف و مقام علمی مورد احترام امرا و بزرگان زمان خود بوده‌است نویسنده‌گان عصر او را با صفات برجسته اخلاقی نظیر رعایت اصول شرع و فروتنی، بذله‌گویی، نیکوکاری، عزت نفس، وارستگی و درویشی ستوده‌اند. باینکه پیرو مذهب سنی بوده ائمه شیعه را در قصاید خود با خلوص تام مدح کرده‌است.

وفات جامی بسال ۸۹۸ ه.ق در هرات اتفاق افتاد و با اجلال و اعظام با حضور علماء و بزرگان و امرای زمان بخاک سپرده شد. در ماده تاریخ وفات او این آیه را یافتند: «ومن دخله کان آمناً»

ادبیات منثور دوره مغول و تیموریان

تألیفات به نثر فارسی در دوره مغول و تیموریان با وجود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت باز زیاد بود و بدیهی‌است اگر وقایع ناگوار

این دوره رخ‌نمیداد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی میکرد زیرا چنانکه در سابق اشاره رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران نضجی تمام یافته و استادان و دانشمندی ظهور کرده و شروع بتألیف و تصنیف کرده بودند و آنچه را که از این همه خزاین علم و معرفت یا بواسطه مصون ماندن از آفات و نگهداری و دانش پروری سلاله‌ای کوچک مانند اتابکان و جلایریان و مظفریان و آل‌کرت و دیگران و یا بحمایت و تشویق بعضی از سلاطین متأخر مغول و تیموری باقیمانده تنها قسمتی توان شمرد از آنچه با وجود امنیت بلاد و آسایش عباد و مصونیت از مصائب مغول ممکن بود بدست ما رسیده باشد بعضی آثار نثری مهم این دوره بر وجه ذیل، ذکر میشود.

۱ - کتاب‌های تاریخی

قبل از دوره مغول و تیموری تألیفات مشهور و مهمّ راجع بفقّ تاریخ در ایران بعمل آمد و بعضی از آنها مانند تاریخ طبری و تاریخ بیهقی و زین الاخبار و راحة الصدور در این کتاب مذکور افتاد پس در واقع بنای تاریخ نویسی در ایران از دیر باز نهاده شد، ولی تألیفات تاریخی در این دوره نسبتاً زیادتر بود و چند کتاب معروف بنام شاهان مغول و تیموری بوجود آمد که امروز از مأخذهای مهمّ تاریخ عمومی ایران محسوب است.

سیرت جلال‌الدین - سیرت جلال‌الدین منگبرنی یکی از تألیفات تاریخی مهمّ قرن هفتم است. مؤلف اصلی آن شهاب‌الدین محمد خرندزی از ناحیه نسای خراسان بوده و این کتاب رابتازی تألیف کرده است سپس شخصی که نامش بمانر رسیده آنرا بفارسی کرده. این کتاب سرگذشت یازده ساله جلال‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه و شرح جنگهای او با چنگیز و مغول و سایر فتوحات و شکستهای اوست در عین حال ایلغار و کشتار اقوام تاتار و ترک و مغول در ایران توصیف شده و فصلی هم از روش و رفتار علاء‌الدین محمد خوارزمشاه و جنگها و اشتباهات او آمده است.

تاریخ جهانگشا - از تألیفات مهمّ این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاء‌الدین عظاملك جوینی پسر بهاء‌الدین محمد است که خود در خدمت امرای مغول خصوصاً

هلاکوخان و آباقاخان بود و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریت‌های دیگر داشت در این کتاب که مرگب از سه جلد است مؤلف عادات و اخلاق و ظهور مغول و احوال شاهان خاصه چنگیزخان را تا وقایع سال ۶۵۵ ه. ق شرح داده، نیز در آن ضمن تاریخ خوارزمشاهیان و اسمعیله را آورده. در اهمیت و شهرت این کتاب همان بس که اغلب تاریخ نویسان معروف قسمت زیادی از مطالب را از این کتاب اقتباس کرده‌اند.

عظاملك بسال ۶۸۱ ه. ق در آذربایجان وفات یافته است در مقبره سرخاب تبریز مدفون گشت.

تحفة الملوك - کتابیست بفارسی روان و ساده در اخلاق مرگب از دوازده باب که در سلك حکایات و روایات موضوعهای اخلاقی و فلسفی مانند خرد و دانش و خطابت و تربیت فرزند و روش پادشاهی و نیکی و بدی و شتاب و شکیبایی و نظایر آن مطرح شده است و ظاهراً در او اواخر قرن هفتم بتألیف درآمده است.

طبقات ناصری - طبقات ناصری تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال ۶۵۸ ه. ق و عمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله های سلاطین هند است ولی در ضمن وقایع مهمی از تاریخ ایران مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسمعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بوده در این کتاب با انشای متین و روانی بیان شده مؤلف این کتاب ابو عمر عثمان منہاج الدین - ابن محمد سراج الدین از اهل جوزجانان از دانشمندان بنام قرن هفتم هجریست که در هند میزیسته و سه بار از هند بر حسب مأموریت سفر بایران کرد و بسا از اتفاقات مهم آن زمان را برای العین دید.

تاریخ یمینی - اصل این کتاب بعربی بدست **ابو نصر محمد عتبی** تألیف یافت وی از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی و از دانشمندان زمان بود زادگاه او ری بود و بیشتر در خراسان میزیست تاریخ یمینی در شرح حال آن پادشاه و پدرش سبکتکین در اوایل قرن پنجم بوجود آمد و مؤلف ادیب آن بسال ۴۲۷ ه. ق در خراسان در گذشت و بعد **ابو الشرف ناصح گلپایگانی** از منشیان و ادیبان نامی که

بدر بار اتابکان آذربایجان انتساب داشت آن را در اواخر قرن ششم بفراسی خوب و متمدنی ترجمه کرد.

این کتاب از حیث محتوای جزئیات تاریخ صحیح محمود غزنوی دارای اهمیتی است.

جامع التواریخ - جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی است که بفرمان غاران مؤلف بتألیف آن قیام کرد. این کتاب شامل وقایع عالم و تاریخ مغول و تفصیل شاهی غازان است و مرگب از سه موضوع بوده ۱ - تاریخ عالم ۲ - تاریخ مغول ۳ - جغرافی. این جلد سوم بدست نیامده است. مؤلف کتاب رشیدالدین محمد فضل الله همدانی در نزد سلاطین مغول مانند آباقا و غازان و اولجایتو مقرب و طبیب دربار صدراعظم بود و در دربار غازان هم منصب وزارت و هم نفوذ و حکومت داشت و کتاب خود را در حدود ۷۱۰ ه. ق بختام آورد چنانکه گفته شد جلد سوم این کتاب مفقود است.

جامع التواریخ را مهمترین تاریخ مغول توان نامید که رشیدالدین در تألیف آن لاقلاً ده سال رنج برده و از منابع گوناگون از آن جمله از اسناد چینی و مغولی استفاده کرده است. خواجه رشیدالدین نه تنها از وزراء بزرگ و رجال سیاسی ایران و مورخ محقق و معروف بود بلکه در علوم و فنون دیگر نیز بصیرت کافی داشت و تألیفات مهم و مفید در مسائل دینی و ادبی بجای آورد. این وزیر دانشمند بسال ۷۱۸ ه. ق بسعایت حسودان و تهمت دشمنان با امر سلطان ابوسعید در تبریز کشته شد. علاوه بر تألیفات متعدد ابنیه و مؤسسات زیاد خیریه بوجود آورد و در تبریز آبادانی ها کرد که هنوز خرابه ای از ربع رشیدی در دامنه های کوه سرخاب نمایانست.

منتخب التواریخ - کتابی است در تاریخ عمومی از ابتدا تا پایان حکومت تیمور لنگک، گویا بنام و لقب معین الدین ابوالفتح شاهرخ بهادر باشد که این کتاب «منتخب التواریخ معینی» نامیده شده و بعضی او را معینی نطنزی دانسته و بعضی مؤلف را مجهول تصور کرده اند. آنچه مهم است اینست که این کتاب حقایقی

از وقایع تاریخ ایران بخصوص از وقایع زمان خود مؤلف که دورهٔ اخیر حکومت تیموری باشد بدست میدهد که در راه تکمیل تاریخ عمومی کشور بسیار سودمند و آموزنده است. پایان تألیف این کتاب را سال ۸۱۷ ه.ق یعنی زمان حکومت شاهرخ نوشته‌اند.

تاریخ و صاف - این تاریخ تألیف **ادیب شهاب‌الدین عبدالله شیرازی** ملقب به **وصاف‌الحضرة** است که معاصر رشیدالدین فضل‌الله بود و از طرف وی حمایت میدید و بحضور اولجایتو معرفی شد تاریخ و صاف را توان گفت متمم جهانکشت که از وقایع فتح بغداد بدست هلاکو تا حوادث سال ۷۲۸ ه.ق یعنی تا زمان آخرین شاه معروف مغول ابوسعید را حاوی است. کتاب و صاف در تطویل بلاطائل و تعقید عبارات و تصنع و اطناب نمونهٔ سبک ثقیل فارسی دورهٔ مغول شمرده میشود ولی تحقیقات و تفضیلات مهم و سودمند راجع بعصر مؤلف در آن مندرج است و انشای آن دلیل تسلط کامل مؤلف در زبان ادبی فارسی و نمونهٔ نثر متکلف عصر است.

تاریخ گزیده - تاریخ گزیده بعد از جهانکشا و جامع التواریخ و وصاف تألیف یافته و بسبب آنها نوشته شده و در واقع مطالب عمدهٔ آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده است. نهایت اینکه به نسبت ساده‌تر و خلاصه‌تر است و انشای روانی دارد این کتاب در حدود هفتصدوسی ختام یافت و بدین طریق مطالبی تازه در اواخر آن هست مؤلف آن **حمدالله مستوفی** مانند اجدادش بخدمت دیوانی می‌پرداخته و مدتی هم حکومت قزوین و زنجان و آن نواحی را داشته است. قزوینی تاریخ مفصل دیگری نیز که محتوی وقایع از اوّل اسلام تا دورهٔ مغول باشد بسیار شاهنامه در هفتادوپنج هزار بیت بنظم کشید و آن را در سال ۷۳۵ ه.ق بختام آورد و **ظفرنامه** نام داد. نیز همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی در شرح بلاد و راههای ایران با **اسم نزهة القلوب** بتاريخ ۷۴۰ ه.ق تألیف کرد حمدالله مستوفی بسال ۷۵۰ ه.ق در قزوین وفات یافت و در آن شهر مدفونست.

تاریخ طبرستان - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران یکی از تألیفات گرانبهای تواریخ نواحی ایرانست. مؤلف این کتاب **میرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی** از شاهزادگان طبرستان و از فضایل قرن نهم بود و خود خواندانش مورد احترام و ستایش نویسندگان اند. غیر از تاریخ طبرستان تاریخ گیلان و دیلم و تاریخ جرجان وری ازوست و دیوان اشعار هم دارد و بیست و هشتصد و پانزده در آمل مازندران بدنیا آمد و در حوالی هشتصد و نود و دو ازین سرای سپری در گذشت.

تألیف تاریخ طبرستان را در ۸۸۱ ه. ق آغاز کرد و در ۸۹۲ ه. ق پایان داد در این کتاب سلاله های حکمرانی طبرستان و مدت حکمرانی و سوانح مهم ادوار آنها آمده نیت مؤلف بیان حقیقت بوده است گرچه از راه اشتباه مطالبی غیر واقع درج شده باشد روش او روش راستی بوده است.

تجارب السلف - کتابی است بفارسی روان و شیرین در تاریخ خلفا و وزرای ایشان تا زمان مستعصم آخرین خلیفه عباسی که در ۶۵۶ ه. ق بقتل رسید.

مؤلف کتاب **هندو شاه بن سنجر بن عبدالله نخجوانی** اصلاً اهل قصبه‌یی است که میان تبریز و بیلقان واقع بوده.

تجارب السلف ترجمه فصیح کتاب **تاریخ الفخری** - تألیف **محمد بن علی** معروف به **ابن طقطقی** است که بسال ۷۰۱ ه. ق پایان یافته و این ترجمه بسال ۷۲۴ ه. ق بعمل آمده است هندوشاه مطالب عمده متن عربی را حفظ کرده و خود نیز مطالبی نظیر سیره حضرت رسول و داستان وزرای آل بویه و سلاجقه و امثال آن بانضمام بعضی اشعار و حکایات بر آن افزوده است.

تاریخ نامه هرات - تألیف **سیف بن محمد بن یعقوب هروی** است مؤلف سیف هروی بسال ۶۸۱ ه. ق در هرات بدنیا آمد و کسب فضایل کرد و بدربار **ملك فخرالدین کرت** راه یافت و قصایدی در مدح اوسرود. سپس در حمله مغول بحبس رفت و جانش بخطر افتاد. پس از آزادی مورد عنایت **ملك غیاث الدین کرت**

(۷۰۸ ه. ق تا ۷۲۹ ه. ق) قرار گرفت این امیر او را دستور داد تاریخ هرات را از هجوم چنگیز تا دوره حکومت ملک غیاث الدین بساک تحریر در آورد و در ضمن راهنماییهای لازم فرمان داد مطالب را از روی سند تقریر کند و از نقل غیر واقع خود داری بعمل آورد سیف هر وی هم این دستور را کار بست و در تحریر و قایع مابین صدق و صفا عمل کرد و ضمن ذکر شاهان و بزرگان از روش و مایه عملی آنان هم بحث کرد. مؤلف ضمن نقل مطالب از اشعار و امثال پارسی و عربی حتی احادیث و آیات هم استفاده کرده است. تألیف کتاب گویا بین ۷۱۸ ه. ق و ۷۲۱ ه. ق بعمل آمد و بدین واسطه يك کتاب دیگر ارزنده به سلسله تواریخ هرات و در واقع بتاریخ ایران افزوده شد.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هراة - کتابیست تاریخی که نه تنها چنانکه از نامش مستفاد است انحصار به هرات داشته باشد، بلکه در وصف طبیعی و جغرافیائی و تاریخی تمام خراسان و شهرهای مهم آن سرزمین است مانند نیشابور هرات بلخ، طوس، مرو، غزنین و غیر آن در ضمن از شماره بی مردان دانش و ابنیه و مزارات و عمارات و سایر خصوصیات آن نواحی هم سخن رفته است مؤلف کتاب **معین الدین محمد زمچی اسفزاری** در دهستان اسفرار جوار هرات بدنیا آمد و در ردیف دانشمندان قرن نهم که در هرات از نویسنده و شاعر و هنرور و عالم گرد آمده بودند در آمد با دانشمندانی مانند محمد فراهی و محمد خواندمیر مؤلف تاریخ روضه الصفا و مولانا جامی و نظایر آنان معاصر و جلیس بود. تاریخ تألیف کتاب ۸۹۷ ه. ق - ۸۹۹ بوده سبک فارسی آن از بهترین و روانترین نمونه های فارسی قرن نهم است.

زبدة التواریخ - زبدة التواریخ تاریخ عمومیست در چهار جلد ولی جلدهای سوم و چهارم که عمده تاریخ بعد از اسلام ایران بوده است در دسترس نیست و شاید از بین رفته باشد. مؤلف زبدة التواریخ خواجه نورالدین لطف الله معروف به **حافظ** ابرواهل هرات و منظور تیمور و پسرش شاهرخ و مخصوصاً طرف توجه بایستقر بود

و کتاب را در ۸۳۰ ه. ق تألیف نمود این مورخ قابل تألیفات متعدّد دیگر تاریخی دارد و فوات او را در سال ۸۳۴ ه. ق نوشته‌اند.

از تواریخ دیگر این دوره میتوان **مجمّل فصیحی** تألیف فصیحی خوافی را ذکر کرد که تاریخ عمومی و ایران و مختصریست از ابتدا تا اواسط قرن نهم. فصیحی بسال ۷۷۷ ه. ق در هرات بدنیا آمد و از درباریان شاهرخ و بایسنقر بود و در ۸۴۵ ه. ق درگذشت. نیز تاریخ مطلع السعدین تألیف **کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی** شایان ذکر است که حوادث بین تولّد سلطان ابوسعید ایلخانی و ابوسعید تیموری را محتوی است و فوات مؤلف در ۸۸۷ ه. ق بود. این مورخ نیز اهل هرات و از درباریان شاهرخ بود و از طرف او ماموریتی به هندوستان یافت.

ظفر نامه - ظفر نامه تاریخ مفصل تیمور است در دو جلد از ولادت تا وفات آن حکمران (۸۰۷ ه. ق) مؤلف آن **شرف الدین علی یزدی** از ادباء و شعرای اوایل دوره تیموریانست و عمده شهرت او در زمان شاهرخ (۸۰۷ ه. ق - ۸۵۰ ه. ق) بود و بسال هشتصد و پنجاه هشت در وطن خود یزد وفات یافت. تألیف ظفر نامه را بسال ۸۰۷ ه. ق) در شیراز پایان داد یک قسمت مطالب ظفر نامه از یک تاریخ دیگر مستمی بهمین اسم تألیف **نظام الدین شامی** است که معاصر تیمور بود و در ۸۰۴ ه. ق فرمان تألیف آن را از خود تیمور یافت چنانکه در مقدمه ظفر نامه نظام شامی هم مذکور است هر دو ظفر نامه نسبت بکتابی مانند تاریخ و صّاف بفارسی ساده و خالی از زواید و عبارات متکلف انشاء شده شرف الدین علی یزدی از دانشمندان قرن نهم است و او را تألیفاتی دیگر در موضوعات ادبی هست نظام الدین شامی اهل شام غازان تبریز بود طبع شاعرانه هم داشت و از اشعارش در ظفر نامه مؤلف خویش نقل کرده است و قایع سلطنت تیمور را تا سنه ۸۰۶ آورده.

تاریخ یزد - از تواریخ سودمند محلی ایران که از نظر تحقیق و تطبیق تاریخ عمومی ایران مورد حاجت است تاریخ یزد است که در قرن نهم هجری بدست **جعفر بن محمد جعفری** در زمان حکومت حاکمی آبادی خواه بنام امیر چخماق

تألیف یافته و اطلاعاتی در باب وقایع قرن نهم تا اوایل قرن دهم آن شهر و اخباری در خصوص حکومت سلسله‌های کاکویه و تابکان و آل مظفر بدست داده است.

روضه‌الصفاء - مهمترین تاریخی است که در دوره تیموریان تألیف یافته و آن در هفت جلد و محتوی تاریخ اسلام و ایران خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین بایقر است که بسال ۹۱۲ هـ. ق وفات یافته است. مؤلف آن محدث بن خاوندشاه بن محمود معروف به میرخواند از نجیب زادگان بلخ است که از ملتزمان مجلس میرعلیشیر نوائی بوده است و در ۹۰۳ هـ. ق در هرات وفات یافته و بقیه این تاریخ یعنی محتویات جلدهفتم تا وقایع چندسال بعد از وفات مؤلف که بیشتر تاریخ سلطانه حسین و فرزندان او است از طرف نوّه مؤلف خواندمیر تکمیل شده است. نیز خواندمیر در نهصد و پنجاه روضه‌الصفاء را در تألیفی موسوم به خلاصه‌الخبار مختصر کرد.

۴- در تاریخ شعرا و عروض

گذشته از تواریخ عمومی کتابهایی نیز در تاریخ ادبی ایران و علم شعر در عصر مغول و تیموری تألیف یافته که معروفهای آنها لباب‌الالباب و تذکره دولتشاه و کتاب‌المعجم است.

لباب‌الالباب - لباب‌الالباب مهمترین و قدیمترین کتاب فارسی است در شرح حال شعرا و ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا زمان مؤلف و آن بر دو جلد است که جلد اول مخصوص شرح حال و نقل اقوال سخنگویان از سلاطین و امیران و وزیران و علماء و دانشمندان و جلد دوم مخصوص شعرا و ادبای دیگر است و اسم و ترجمه ۱۶۹ شاعر در آن آمده است لباب‌الالباب ظاهرأ در حدود سال ۶۱۸ هـ. ق یعنی اوان استیلای مغول تألیف یافته است مؤلف آن سدیدالدین محمد عوفی - بخارائی است که از ادبا و واعظان زمان خود بود. پدر عوفی از مرو بود و خودش در بخارا تحصیل کرد و بلاد خراسان را بگشت و بهندوستان رفت و لباب‌الالباب را در آنجا بنام حسین بن شرف‌الملک تألیف کرد و او وزیر ناصرالدین قباچه بود که

تا ۶۲۵ هـ. ق در قسمت سند هندوستان سلطنت داشت و علمای ابران را که از دست مغول فرار میکردند مورد حمایت خود قرار میداد. عوفی در حوالی ۶۴۰ هـ. ق در گذشته است.

جوامع الحکایات - تألیف دیگر معروف و مهم محمد عوفی کتاب **جوامع الحکایات و لوامع الروایات** است. این کتاب را مؤلف بنام نظام الملک جنیدی وزیر سلطان شمس الدین التتمش بیابان برده وزارت او بدر بار این پادشاه از ۶۰۷ هـ. ق تا ۶۳۳ هـ. ق بود.

جوامع الحکایات مرگب از چهار قسم است و هر قسم بیست و پنج باب دارد مطالب اقسام چهارگانه آن از اینقرار است:

۱ - در معرفت آفریدگار ۲ - در اخلاق حمیده ۳ - در اخلاق مذمومه ۴ - در

اقوال عباد و عجایب بحار و بلاد و طبایع حیوانات.

ضمن بیان مطالب حکایات و امثله ادبی و آیات و اخبار و مطالب سودمند تاریخی آمده است، همچنین اشعاری از خود مؤلف نقل شده است. شیوه عوفی همان شیوه متکلف زمان اوست که کمابیش در لبابالباب هم دیده میشود. با اینهمه هم لباب و هم جوامع الحکایات را میتوان از کتابهای معتبر فارسی شمرد.

تذکره دولتشاه - بعد از لبابالباب مهمترین تذکره فارسی تذکره الشعراء دولتشاه بن علاءالدوله دولتشاه سمرقندی است که در حدود ۸۹۲ هـ. ق یعنی اواخر سلطنت تیموریان تألیف یافت و آن شرح حال قریب یکصد و پنج تن از شعرای فارسی زبان را محتویست از ابتدا تا اواخر قرن نهم مؤلف دولتشاه بن علاءالدوله سمرقندی از امیرزادگان و رجال واعیان خراسان و پدرش از ندمای شاهرخ و خود او درهرات از مقرران ابوالغازی سلطان حسین و امیر علیشیرنوائی و معاصر مولانا جامی بود و اسم و مدح فضایل هر سه تن را در اواخر این کتاب آورد و این تذکره را بنام علیشیرن کرد زیرا تألیف آن به تشویق و پشتیبانی این وزیر دانشمند بوده است.

المعجم - مهمترین کتاب فارسی در عروض و قوافی و نقدالشعر که بمارسیده

المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی است. این کتاب نه تنها جامع قواعد این سه فن عروض و قوافی و نقد الشعر است بلکه امثله و اشعار مفیدی نیز در آن ذکر شده و اسامی بسیاری از شعرای بزرگ و خاصه معاصران خود مؤلف در آن آمده که این مسأله بس مهم است. مؤلف از اهلری بود و در موقع هجوم مغول در خدمت سلطان محمد خوارزمشاه از شهری شهری رفت سرانجام از هراس مغول به فارس گریخت و در سال ۶۲۳ هـ ق بخدمت اتابک سعد بن زنگی پیوست و بعد از وفات وی خدمت اتابک ابوبکر را که ممدوح و حامی سعدی بود التزام کرد. کتاب المعجم که گویا آن را قبل از آمدن بفارس بتألیف کرده بوده است در این موقع یعنی حدود ۶۳۰ هـ بپارسی برگرداند. مؤلف از کتاب **حدائق السحر** رشید و طواط استفاده کرده.

گذشته از آنچه مذکور شد، تألیفات متعدّد دیگر در ترجمه و شرح حال و مرثیاتی از این دوره باقی مانده و از آن جمله میتوان نفحات الانس تألیف جامی و مجالس العشاق تألیف سلطان حسین و روضة الشهداء حسین واعظ و رشحات پسر او علی را ذکر نمود. روضة الشهداء در ذکر مصائب حضرت امام حسین (ع) و یاران اوست و میتوان گفت قدیمترین کتابیست که بدین تفصیل و بفارسی روان مصیبت ائمه را ذکر کرده است مدتها در مجالس عزاداران ازین کتاب نقل کرده اند اصطلاح روضه خوانی از نام همین کتاب آمده است.

۳ - در اخلاق و حکمت و مذاهب

تالیفات راجع بعام اخلاق و حکمت عبری و فارسی در ادوار گذشته زیاد بوده و بعضی از آنها نام برده شده است. در دوره مغول و تیموری نیز حکما و دانشمندان در این موضوع تصنیفاتی کردند که از جمله آن **اخلاق ناصری** و **اخلاق جلالی** و **اخلاق محسنی** و **انوار سهیلی** است.

شرح فارسی کلمات قصار - کتابی است در نهایت سلاست از کلمات بزرگ پیامبر و الاکبر اسلام این کتاب شرح فارسی است به کتاب **شهاب الاخبار قاضی قضای**

مستوفی در قرن پنجم هجری .

این شرح شیواتوسط یکی از علمای شیعه در قرن هفتم هجری بعمل آمده و افکار بلند و سخنان ارجمند پیشوای عالم اسلام را بانیکوترین وجهی در قالب زبان فارسی نقل کرده است.

کتاب الانسان الکامل - این تألیف ارزنده یکی از تألیفات بسیار سودمند فلسفی و دینی است که بفارسی روشن و روان بدون تعقید و تکلف در شرح مطالب اساسی که در حکمت اسلامی مطرح است بدست یکی از دانشمندان قرن هفتم هجری یعنی **عزیزالدین نسفی** تألیف یافته است. کتاب مرگب از بیست و دورساله معین و چندرساله اضافی است که با بهترین وجهی بحلیه طبع درآمده . برای پی بردن بموضوع کتاب کافی است خلاصه عناوین رسالات بیست و دوگانه را ذکر کنیم.

در معرفت انسان، در بیان توحید، آفرینش، در مبدأ و معاد، در سلوک، آداب الخلو، در بیان عشق، در آداب تصوف، در بلوغ و حریت، عالم کبیر و عالم صغیر، عالم ملک و عالم ملکوت (در سه رساله)، در بیان لوح و قلم، در جبر و اختیار، لوح محفوظ، احادیث اوایل، وحی و الهام، اهل وحدت (دو رساله)، ذات و نفس، در بیان بهشت و دوزخ.

کتاب مصباح الهدایه - این کتاب در قرن هشتم توسط شیخ عزالدین محمود بن علی کاشانی (متوفی ۷۳۵ هـ.) تألیف یافته و در مطالب و معانی تصوفی و اخلاقی است که در ده باب یعنی: (۱) اعتقادات (۲) علوم (۳) معارف (۴) اصطلاحات صوفیان (۵) مستحسنات صوفیان (۶) آداب (۷) اعمال (۸) اخلاق (۹) مقامات (۱۰) احوال بیان شده مؤلف در علوم و معارف اسلامی دانشمند بوده و مطالب را از روی عمق نظر با اسناد معتبر و انشای پخته و روان شرح کرده است .

حقایق الحدائق - کتابیست روشن و روش بفارسی ساده خالی از تکلف و متوجه

بمعنی و مقصود که در علم بدیع و صنایع شعری میان سالهای ۷۵۷ هـ . ق - ۷۷۶ هـ . ق تألیف یافته . مؤلف آن شرف الدین حسن بن محمد رامی تبریزی دانشمند و شاعر بوده و مخصوصاً در علم شعر مقامی داشته است، در روزگار شاه منصور بن محمد مظفر

ملك الشعراى عراق در دربار سلطان اویس بن حسن نیز امیر الشعرا بوده و جلابریان را مدح گفته و این کتاب حقایق را بامر سلطان اویس تألیف کرده است. یکی دیگر از تألیفات او کتاب انیس العشاق است که بسال ۷۲۶ ه. ق در مراغه تألیف کرده که باز بنام سلطان اویس است. **حقایق الحدایق** از نظر روانی و انشا و بخصوص از حیث امثله و اشعار فارسی بسیار سودمند است.

اخلاق ناصری - اخلاق ناصری کتابی است در اصول اخلاق یا حکمت عملی مؤلف آن حکیم مشهور نصیرالدین طوسی است که آن را بنا بر خواهش ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور حاکم اسمعیلیّه در قهستان از کتاب اخلاق ابن مسکویه بنام طهاره الاعراق فی تهذیب الاخلاق ترجمه و خلاصه کرده خود نیز مطالبی بر آن افزوده است تألیف آن در حدود سال ۶۳۳ ه. ق حصول یافت .

اخلاق جلالی - عمده مطالب این کتاب که موسوم به لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق و در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است بتصدیق خود مؤلف از اخلاق ناصری اقتباس شده . مؤلف آن جلال الدین محمد دوانی (م ۹۰۸) از قریه دوان حوالی کازرون فارس شخصی حکیم و عارف بوده است و این کتاب را بنخواستش سلطان خلیل پسر حسن از شاهان آق قوینلو در نصف ثانی قرن نهم تألیف کرده. جلال الدین از دانشمندان نامی قرن نهم محسوبست و تألیفات بسیار او در تفسیر و حکمت و منطق بعبری و فارسی معروفست .

اخلاق محسنی - اخلاق محسنی کتابی است در صفات و مبانی اخلاقی و آن در چهل باب است و بنام ابوالغازی سلطان حسین در تاریخ نهصد تألیف یافته مؤلف آن حسین واعظ کاشفی است که در تفسیر و ادب و اخلاق از علمای زمان بود.

انوار سهیلی - این کتاب معروف که اصول اخلاق را بطرز حکایات از زبانی و حوش بیان میکند اصلش همان کتاب کلیله و دمنه است. مؤلف آن نیز حسین کاشفی مذکور در فوق است که گویا نظرش بر این بوده کلیله ابوالمعالی نصرت الله را به شیوه بهتر و ساده تری تحریر و اشعار و امثله تازی را ترک کند ، ولی این مقصود حاصل

نگشت و شیوه این کتاب تابع سبک متکلف زمان شد پس انوارسهیلی هرگز بمتانت و لطافت کلیله نرسیده است. باینهمه انوارسهیلی از کتاب‌های بسیار معروف فارسی است و مخصوصاً در هندوستان مشهور است و حسین واعظ از فضایل نامی زمان سلطان حسین یا یقرا تالیفات دیگر نیز کرده است. او در این کتاب رسوخ و تسلط خود را در زبان فارسی بخوبی نشان داده، وفات کاشفی بسال ۹۱۰ هـ. ق اتفاق افتاد.

الملل و النحل - اصل این کتاب را **ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی** از شهرستان خراسان در قرن ششم (۵۲۱ هـ. ق) بتازی تألیف کرده که یکی از مهمترین منابع شرح مذاهب و آراء اسلامی است.

در قرن نهم هجری در دوره سلطنت تیموریان دو تن از نویسندگان به ترجمه فارسی این کتاب بس ارزنده که در باب آراء و عقاید فرق اسلامی اطلاعات سودمند میدهد برخاستند که یکی معروفترش همین نسخه است.

مترجم آن موسوم است به **خواجه افضل الدین صدر** ترکه که از خجند خراسان شمالی و مقیم اصفهان بود و بتاریخ ۸۴۲ هـ. ق دست بترجمه زد و آن را در همان شهر بیابان برد و بنام امیرشاهرخ پسر تیمور کرد و گذشته از آنچه يك گنجینه معلومات را در باب مذاهب بفارسی روان نقل کرد خود نیز در رفع شبهات به اظهار نظر پرداخت. **كشف الحقایق** - کتابیست بفارسی روان و عاری از عبارات پردازبهای مصنوعی در توضیح مسائل حکمت از نظر فلسفه تصوف مرگب از يك مقدمه و ده رساله و يك خاتمه. مؤلف کتاب **شیخ عبدالعزیز بن محمد نسفی** دانشمند متصوفی است که اقوال مذاهب مختلف فلسفی را با کمال سادگی و امانت بیان میکند. تألیف این کتاب ارزنده در نصف دوم قرن هفتم بعمل آمده است.

علماء و عرفاء و حکمای عصر مغول و تیموری

که غالباً بعربی تألیفات کرده اند

افضل کاشانی - افضل الدین محمد بن حسن کاشانی معروف به بابا افضل از علما و شاعران و نویسندگان نامی قرن ششم بود. بخش بزرگ عمر خود را درم وادش کاشان گذراند. غیر از اشعار رسالاتی نیز در حکمت و تصوف دارد که بفارسی شیرین شیوائی

نوشته است. بابا افضل هم عالم بود و هم عارف و علم و عرفان را در افکار و آثار خود بخوبی انجام بخشیده رسالات حکمی و عرفانی او متعدد است و تعدادی از آنها مانند مدارج الکمال، انجام نامه، ساز و پیرایه، رساله تفاحیه، عروض نامه، جاودان نامه، نبوغ الحیله، رساله نفس، مختصری در حال نفس، رساله در علم و نطق، مبادی موجودات، تقریرات و فصول منقطعه... بچاپ رسیده است.

بابا افضل در رباعیهای خود مکرر از بیوفائی روزگار و گذرانی عمر و هیچ و پوچ بودن حیات دنیوی ناله میکند و مارا بخوبی نسبت بدیگران و به پناه بردن بخدای زمین و آسمان دعوت میکند. وفات افضل را در ۶۰۴ ه. ق نوشته اند در هر صورت در اوایل قرن هفتم این جهان را بدر و گرفت.

شهاب الدین سهروردی - ابو حفص محمد بن محمد مشهور بشهاب الدین مانند سلف خود شهاب الدین که ذکرش گذشت، از قریه سهرورد زنجان است. اقامتش غالباً در بغداد بوده و در عالم طریقت سمت رهبری داشت و مورد احترام بزرگان زمان و از آنجمله خلیفه عباسی الناصر الدین الله بود. سعدی شاعر معروف نیز با واردات میوزید تألیفات عرفانی دارد که از آنجمله است رشف النصایح و اعلام الهدی و اعلام التقی. همچنین کتاب معروف عوارف المعارف در معانی عرفانی ازوست. این کتاب اخیر و رشف النصایح بفارسی ترجمه شده است. شهاب الدین بسال ۶۳۲ ه. ق بسن نود و سه سالگی در بغداد درگذشت و در همانجا مدفون شد.

نجم الدین رازی - شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی نیز از مشایخ عرفای زمان خود بود در جوانی به خوارزم رفت و در حلقه شاگردان نجم الدین کبری درآمد و در هجوم مغول اول به همدان و اردبیل سپس به بلاد روم رفت و در آنجا بدیدار بزرگان حکمت و تصوف مانند صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین نایل آمد و در آنجا در شهر سیواس کتاب موسوم به **مرصاد العباد من المبداء الی المعاد** را که در عقاید و معانی تصوف است بفارسی تألیف نمود و تألیفات دیگر نیز در عرفان و تفسیر بجا آورد. وفات نجم الدین در ۶۶۵ واقع شد.

خواجه نصیر طوسی - ابو جعفر نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی اصلش از توابع قم بوده بسال ۵۹۷ هـ ق در طوس تولد یافت و تحصیلات کرد. در علوم حکمت و ریاضی و نجوم تبجری تمام بهم رسانید و در سلك حکماء و علمای درجه اول ایران در آمد. قبل از هجوم مغول با امرای اسمعیلیه مر بوط بود و بعد از مغول از مقر بین حضور هلاکو خان و ندیم و مستشار او گردید و در سفرهای مهم بوی رفاقت و راهنمایی کرد و امرای مغول از ارشاد او متنعم بودند، مخصوصاً از مهارتی که خواجه در نجوم داشت او را به تحقیق و رصد و داشتند و علم نجوم بدلات او پیشرفت زیاد کرد و در مرآه بامر هلاکو خان و نظارت خواجه رصدخانه بزرگی تاسیس یافت و خواجه زیجی با سم زیج ایلخانی ترتیب داد:

تالیفات مهم خواجه در ریاضی و منطق و حکمت و نجوم و تصوف است که عبارت است از تحریر اقلیدس در هندسه و تحریر مجسطی در هیئت و شرح اشارات ابوعلی در منطق و حکمت که پیش از وی امام فخر رازی همین کار را کرده و در ضمن اعتراضاتی نیز بر بوعلی وارد ساخته بود و خواجه در اشارات آن اعتراضات را دفع کرد نیز کتاب تجرید العقاید او کتابی است حکمی در کلام و اثبات عقاید شیعه .

از تالیفات مهم خواجه نصیر بفارسی گذشته از اخلاق ناصری که مذکور افتاد اساس الاقتباس در منطق و تذکره نصیریه در هیئت و رساله اوصاف الاشراف در عرفان و سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و قافیه است تالیفات این دانشمند بتازی و فارسی از صد و پنجاه جلد میگذرد و توان گفت اساس الاقتباس او جامع ترین کتاب در فنون منطق است که بایک فارسی روان تألیف یافته است .

نفوذ خواجه نصیر در دربار مغول فایده ای بزرگ بعلوم و ادبیات ایران رسانید، زیرا شماره بی زیاد از دانشمندان و کتب و مؤلفات را از آفت محو شدن نجات داد. وفات خواجه در ۶۷۲ هـ ق در بغداد اتفاق افتاد.

قاضی بیضاوی - ابو الخیر ناصر الدین عبداللّه بن عمر از اهل بیضای فارس بود مانند پدرش در شیراز شغل قاضی القضاتی داشت. از فقها و مفسران بزرگ عالم اسلام بشمار است . از تالیفات معروف او یکی کتاب تفسیر است که موسوم است به

انوار التنزیل و اسرار التاویل دیگر طوابع الانوار و مطالع الانظار است در توحید و منهاج الوصول است در علم اصول و دیگر کتابی است در خلاصه اخبار تاریخی موسوم به **نظام التواریخ** که بفارسی نوشته . قاضی بیضاوی قسمت آخر عمر خود را در تبریز صرف کرد و بسال ۶۸۵ هـ . ق در آن شهر وفات یافت .

زکریای قزوینی .. **عمادالدین زکریا بن محمود قزوینی** در ادب و شعر فارسی صاحب قریحه بود و مخصوصاً بعلوم جغرافی آشنایی کامل داشت از تألیفات معروف او **عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات** است در عجایب و غرایب حیوانات و کتاب **آثار البلاد و اخبار العباد** است در تاریخ و جغرافی و احوال نوزده تن از شعرای معروف ایران در آن آمده . وفات قزوینی در ششصد و هشتاد و دو بوده این دو کتاب را خودش بفارسی فصیح هم ترجمه کرد .

قطب الدین شیرازی - **قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی** در ۶۳۴ هـ . ق در شیراز تولد یافت از دانشمندان معروف ایران بود و در اغلب علوم عصر مانند طب و نجوم و حکمت و موسیقی اشتهار داشت و ذوق ادبی و قریحه شعری نیز داشت . مدتی در آذربایجان زیست و از مجالس درس خواجه نصیر الدین استفاده نمود و در کار رصدخانه مراغه با او شرکت داشت سپس بیلاذ روم شتافت در آنجا با مولانا - **جلال الدین ملاقات** کرد بعد به تبریز برگشت و در ۷۱۰ هـ . ق در آنجا وفات یافت . شیخ شطرنج خوب میباخته و چنگ نیک می نواخته است .

از تألیفات مهم او **شرح قانون ابن سینا** در طب و **شرح حکمت الاشراق** شهاب الدین سهروردی در حکمت است نیز شیخ بفارسی کتاب **درة التاج** را که از تألیفات مهم و برگزیده بی است که راجع بحکمت در زبان فارسی موجود است تصنیف و **التحفة الشاهیه و نهایة الادرک** را در نجوم تألیف نمود .

قاضی عضدالدین ایجی - **قاضی عبدالرحمن بن احمد** از علمای معروف فارس و معاصر و طرف توجه و احترام شیخ ابواسحق اینجو و مظفریان و همزمان خواجه حافظ بود از تألیفات مشهور او کتاب **مواقف و فواید غیاثیه و شرح مختصر ابن حاجب** است در عالم کلام و فاش بسال ۷۵۶ اتفاق افتاد .

قطب‌الدین رازی - قطب‌الدین محمد بن محمد بن رازی از شاگردان عضدالدین ایچی و از علمای زمان خود بود و قسمت اخیر عمر خود را در بلاد شام گذراند. در حکمت و منطق تألیفات دارد از آن جمله است *شرح الرسالة الشمسیه* معروف به شرح شمسیه در منطق که بنام خواجه غیاث‌الدین محمد است و آن در شرح کتاب کاتبی قزوینی است. نیز *کتاب لوا مع الاسرار فی شرح مطالع الانوار* است از تألیفات مشهور قطب‌الدین یکی نیز کتاب *محاکمات* است که در آن فخر رازی و خواجه نصیر طوسی را (بمناسبت اختلاف آندو استاد در شرح اشارات) محاکمه کرده است. وفات قطب‌الدین بسال ۷۶۶ هـ. ق در شام واقع شد.

باید دانست که در عصر مغول و در ادوار سابق بر مغول شعراء و سخنگویان و علماء و دانشمندان بمراتب بیشتر از آن بوده‌اند که در این فصول مندرج است مخصوصاً عرفا و حکما و منجمان و نقاشان و خطاطان زیادی در عصر مغول و تیموریان میزیسته و آثاری گرانبها بوجود آورده‌اند که بحکم لزوم اختصار از آنها نام برده نشد. باید گفت صنعت نقاشی و تذهیب و خوشنویسی در زمان تیموریان ترقی خاصی کرد و مراحل پیمود و صدها هنروران ایرانی در آن فنون هنر نمایی کردند ... پس نقاشیها و تذهیبها و ترسیم های دوره صفوی و طرح قالی و نقشه کاشی و نظایر آن در حقیقت ادامه کار دوره سلجوقی و تیموری بوده و بعصر صفوی رسیده است.

منابع - تاریخ یمینی به تصحیح علی قویم تهران ۱۳۳۴ هـ. ش - تذکره‌های فارسی (رجوع شود به آخر این کتاب) - خلاصه مفید دوره مغول ج ۳ تاریخ ادبی براون - تاریخ مغول تألیف عباس اقبال - دیوان کمال‌الدین اسمعیل باهتمام حسین - بحر العلومی ۱۳۴۸ کتابخانه دهخدا - راجع بسعدی . کتاب پرفسور هانری ماسه (فرانسوی) ایضا مقدمه گلستان چاپ تهران بقلم میرزا عبدالعظیم خان قریب ایضاً براون واته - ایضاً سعدی نامه باهتمام وزارت فرهنگ تهران ۱۳۱۶ هـ. ق - مولانا -

جلال‌الدین بکوشش یوسف جمشیدپور - شرح گلستان تألیف دکتر محمد خزانلی ۱۳۴۴ ه. ش - قلمرو سعدی علی‌دشتی - سیری در دیوان شمس تألیف علی‌دشتی تهران - انوار سهیلی تهران ۱۳۴۱ ه. ش - کلیات اوحدی باهتتمام سعید نفیسی ۱۳۴۰ ه. ش - احوال و آثار اوحدی اصفهانی توسط محمود فرخ مشهد ۱۳۳۵ ه. ش لغات مثنوی گردآورنده سید صادق گوهرین ۱۳۳۷ ه. ش - احوال واقامه خواجه نصیرالدین تألیف مدرس رضوی ۱۳۳۴ ه. ش - نفحات الانس به تصحیح مهدی توحیدی پور ۱۳۳۶ ه. ش - مجمل فصیحی در سه جلد بتصحیح محمود فرخ ۴۱-۱۳۳۹ ه. ش - تاریخ طبرستان تألیف ظهیرالدین مرعشی بامقدمه دکتر مشکور بکوشش محمد حسین تسبیحی ۱۳۴۵ - ه. ش - قصص و تمثیلات مثنوی تألیف فروزانفر ۱۳۲۳ ه. ش - تحفة الملوك چاپ تهران ۱۳۱۷ ه. ش - دیوان خواجه باهتتمام احمد سهیلی ۱۳۳۶ ه. ش - فیه مافیه تهران ناشرین کتاب - احوال و آثار خواجه نصیر مدرس رضوی ۱۳۳۴ ه. ش - غزلیات شمس تبریزی بامقدمه استاد همایی باهتتمام منصور مشفق ۱۳۴۵ ه. ش - معارف بهاء ولد باهتتمام فروزانفر ۱۳۳۸ ه. ش - یادنامه مولوی تنظیم علی‌اکبر مشیر - سلیمی ۱۳۳۷ ه. ش - حقایق الحدائق تألیف حسن بن محمد تبریزی باهتتمام سید محمد کاظم امام ۱۳۴۱ ه. ش - شرح گلشن راز لاهیجی بامقدمه کیوان سمیعی ۱۳۲۷ ه. ش - منتخب التواریخ معینی بتصحیح ژان اوین ۱۳۳۶ ه. ش - دیوان سلمان ساوجی باهتتمام منصور مشفق ۱۳۳۶ ه. ش - دیوان خواجه کرمانی باهتتمام سهیلی خوانساری ۱۳۳۶ ه. ش - نفحات الانس باهتتمام مهدی توحیدی پور ۱۳۳۶ ه. ش - تاریخ یزد تألیف جعفر بن محمد باهتتمام ایرج افشار ۱۳۴۳ ه. ش - کتاب الانسان الکامل باهتتمام باریزان موله - ایرانشناسی ایران و فرانسه تهران ۱۳۴۱ ه. ش - مکتوبات جلال‌الدین محمد مشهور بمولوی به کوشش یوسف جمشیدی پور ۱۳۳۵ ه. ش - برخی از آثار طوسی توسط مؤلفین نظیر سید محمد باقر سبزواری - استرآبادی - دانش پژوه - مدرسی (زنجانی) ... و انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۵ ه. ش - شرح فارسی کلمات قصار نشریه شماره ۱۲ اوقاف ۱۳۴۲ ه. ش - دیوان گلشن راز با شرح محمد لاهیجی

چاپ سنگی تهران - راجع بجلال الدین: ولدنامه با تصحیح و مقدمه جلال همائی
 چاپ تهران - ایضاً منتخبات دیوان شمس تبریزی باهتمام و مقدمه ایزدکسب
 اصفهان - ایضاً مکتوبات مولانا جلال الدین چاپ استانبول با مقدمه ولد چلبی
 ۱۳۵۶ ه.ق. - ایضاً شخصیت مولوی تألیف حسین شجره - مناقب العارفین بقلم افلاکی
 از مریدان و معاصران مولانا - فهرست ربو ج ۲ - ایضاً براون واته و نیکلسون - ایضاً
 مولانا جلال الدین محمد (شرح حال تحقیقی مولانا) تألیف فروزانفر تهران ۱۳۱۵
 ه.ش شرح حال امیر خسرو فهرست ربو ج ۲ - ایضاً کلمات امیر خسرو چاپی و خطی
 (در کتابخانه مسجد سپهسالار تهران) - شرح احوال افضل کاشی بقلم نفیسی چاپ تهران -
 خواجوی کرمانی - مقدمه روضة الانوار چاپ تهران باهتمام کوهی کرمانی بقلم حسین
 مسرور - ایضاً ترجمه خواجو سعید نفیسی چاپ تهران - ایضاً دیوان خواجو کرمانی با
 مقدمه و تصحیح احمد سهیلی خوانساری ۱۳۳۶ - جام جم اوحدی مراغه چاپ تهران با
 اهتمام وحید دستگردی - شرح حال ابن یمن بقلم رشید یاسمی چاپ تهران - ایضاً دیوان
 ابن یمن با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۸ ه.ش - شرح حال سلمان ساوجی
 بقلم یاسمی چاپ تهران - جمال الدین عبدالرزاق مجله ارمغان سال ۴ - دیوان کامل -
 جمال الدین باهتمام وحید دستگردی تهران - شعر العجم تألیف شبلی نعمانی (زبان اردو)
 جلد اول این کتاب در پنج مجلد بهمت فخر داعی بفارسی ترجمه و طبع شد - مقدمه
 محمد گلندام بر دیوان حافظ - ایضاً شرح حال حافظ بقلم سیف پور فاطمی چاپ اصفهان
 از نشریات روزنامه اخگر - ایضاً تحقیقات مستشرقین که از کتاب براون واته میتوان بی
 بآنها برد - ایضاً مقدمه مرحوم خلخالی بر دیوان حافظ چاپ خلخالی تهران - ایضاً حافظ
 تشریح باهتمام هژیر تهران - ایضاً حافظ چه میگوید تألیف محمود هومن - ایضاً
 حافظنامه تألیف سید عبدالرحیم خلخالی چاپ تهران - ایضاً حافظ شیرین سخن تألیف
 محمد معین تهران ۱۳۱۹ ه.ش - حافظ با تصحیح پیرمان بختیاری، حافظ چاپ قزوینی
 و دکتر غنی ۱۳۲۰ ایضاً چاپهای دیگران - کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه تألیف
 محمود بن علی کاشانی باهتمام و مقدمه جلال همایی تهران ۱۳۲۵ ه.ش - ایضاً احوال
 و آثار حافظ تألیف سعید نفیسی تهران ۱۳۲۱ ه.ش - ایضاً دلشیدای حافظ (جزوه) بقلم

مسعود فرزاد- ایضاً جامع نسخ حافظ مسعود فرزاد ۱۳۴۷ ه. ش از انتشار دانشگاه پهلوی
 ایضاً سایر چاپهای مختلف با اهتمام آقایان: اقبال نجومی شیرازی، خانلری، محمود
 هومن، هاشم‌رضی، یکتایی، تازه‌ترین چاپ جامع: سفینه حافظ با اهتمام مسعود جنتی
 عطائی ۱۳۴۶ ه. ش. راجع بجای: تقویم تربیت بقلم محمد علی تربیت چاپ تبریز- ایضاً
 مقدمه یاسمی به‌سلامان و ابسال چاپ تهران- ایضاً ترجمه سلامان و ابسال بفرانسوی
 با اهتمام بریکتو پاریس ۱۹۱۱ م با مقدمه‌های مفید در تصوف و عروض و شرح حال
 جامی- مقدمه محیط به چاپ بهارستان چاپ تهران- ایضاً شرح مفید فهرست ربیع ۲-
 جامی تألیف علی اصغر حکمت چاپ تهران - دیوان کامل جامی با مقدمه هاشم‌رضی
 چاپ تهران ۱۳۴۱ ه. ش - در باب یوسف و زلیخای جامی مقاله دکتر غلامحسین
 بیگدلی مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شماره ۶ و ۵ تهران ۱۳۴۶ ه. ش -
 دیوان کمال خجندی (خطی) متعلق به مهدی بیانی - دیوان سلمان ساوجی نسخه
 خطی بخط آقای نفیسی .

مقدمه های مفید تاریخ جهانگشا و المعجم و لباب الالباب و دولتشاه چاپ فرنگ
 بقلم میرزا محمدخان قزوینی - ایضاً المعجم چاپ تهران با اهتمام مدرس رضوی تهران
 ۱۳۱۴ ه. ش - نامه دانشوران - درة التاج تألیف قطب‌الدین شیرازی بکوشش و
 تصحیح سید محمد مشکوة ۱۳۱۸ ه. ش - ۱۳۲۰ ه. ش - منتخب اخلاق ناصری با
 مقدمه و اهتمام جلال‌همایی تهران ۱۳۲۰ ه. ش - روایات الجنات - مجالس المومنین
 قصص العلماء - تاریخ ادبیات عرب تألیف برو کلمان (آلمانی) - تاریخ ادبیات عرب
 تألیف نیکلسن (انگلیسی) - ایضاً تألیف هوار (فرانسوی) - دیوان اشعار ابن‌بمین
 بتصحیح و اهتمام حسنعلی باستانی راد تهران ۱۳۴۴ ه. ش - تاریخ یمینی به تصحیح
 علی قویم تهران ۱۳۳۴ ه. ش - طبقات ناصری به تصحیح عبدالهی حبیبی کابل ۱۳۴۲ ه. ش
 شعر فارسی در عهدشاهرخ تألیف دکتر یارشاطر ۱۳۳۴ - تاریخ گزیده با اهتمام دکتر
 عبدالحسین نوایی ۱۳۳۹ ه. ش - سیرت جلال‌الدین منگبرنی با اهتمام مجتبی مینوی
 ۱۳۳۴ ه. ش - جامع التواریخ ۱ و ۲ بکوشش دکتر بهمن کریمی تهران ۱۳۳۸ ه. ش -
 جامع التواریخ جلد سوم با اهتمام عبدالکریم علیزاده ماکو ۱۹۵۷ م - کلیات عرفی

بکوشش غلامحسین جواهری تهران - دیوان امیر خسرو دهلوی تهران ۱۳۴۳ -
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات باهتمام سید محمد کاظم امام ۱۳۳۸ ه. ش -
 مکتب حافظ تألیف دکتر منوچهر مرتضوی ۱۳۴۴ ه. ش - المعجم فی معایر اشعار -
 العجم باهتمام مدرس رضوی - تاریخنامه هرات تألیف سیف هروی بتصحیح پرفسور
 زبیر الصدیقی کلکته ۱۹۴۳ - بسوی سیمرغ تألیف قاضی شکیب - جوامع الحکایات
 بتصحیح دکتر محمد معین تهران ۱۳۴۰ - کلیات عراقی بکوشش سعید نفیسی تهران ۱۳۳۸
 ه. ش - دیوان اشعار ابن یمن به تصحیح حسینعلی باستانی راد ۱۳۴۴ ه. ش - تاریخ
 گزیده چاپ فرنگ - نقشی از حافظ تألیف علی دشتی تهران - کلیات قاسم انوار با
 تصحیح سعید نفیسی ۱۳۳۷ ه. ش تهران - منطق التلویحات تألیف سهروردی واهتمام
 دکتر فیاض - الملل والنحل ترجمه افضل الدین صدر ترکه بتصحیح سید محمد رضا
 جلالی نائینی ۱۳۳۵ ه. ش.

۵ - دوره صفویه تا آخر قاجاریه

تیمورلنک مؤسس سلطنت تیموریان قوی دست بود و سر بداران و آل کرت و
 مظفریان و جلالریان را از میان برداشت و سرتاسر ایران را بفرمان خود در آورد
 بعد از وفات او اولادش در ایران حدود صد سال سلطنت کردند ولی سطوت او را نداشتند
 چنانکه بتدریج فتور و تشمت در دولت تیموریان رویداد و جلالریان باز جانی گرفتند و
 سلسله های قره قوینلو و آق قوینلو و متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا کردند در نقاط دیگر
 ایران نیز علم عصیان بلند شد در این بین جوانی دلیر و نیرومند موسوم به اسمعیل از احفاد
 شیخ صفی الدین اردبیلی که نام سلاله صفوی ازوست در آذربایجان ظهور کرد پدر
 اسمعیل حیدر کسی بود از این سلاله که قوه سیاست راضیمه نفوذ روحانی خاندان
 خود ساخت و باوزون حسن آق قوینلو جنگید. اسمعیل در ۹۰۵ ه. ق در تبریز به
 تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندک مدتی تمام ایران را
 تسخیر کرد و بدینگونه خاندان صفوی به پادشاهی ایران رسید و صفویان قریب
 دوست و چهل سال در ایران حکمرانی کردند ولی شاهان پسین این سلسله کفایت
 پیشینیان را نداشتند بطوریکه در روزگار آنان افغانها بایران هجوم آورده اصفهان

را که پایتخت بود گرفتند در این حال نادرشاه افشار ظهور کرد و افغانها را از میان برد و همسایگان - متجاوزان ایران را عقب راند و سلطنت صفویه را منقرض ساخت و در ۱۱۴۸ هـ. ق بر تخت نشست و سلسله افشار را تأسیس کرد و در مدت چند سال از بغداد تادهلی را جزو ممالک ایران قرارداد افشاریان بنوبه خود مقهور کریم خان زند - (۱۱۶۳ هـ. ق - ۱۱۹۳ هـ. ق) شدند رقیب زندیان نیز قاجاریان بودند که بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنان را مغلوب کردند. استیلای افغان و سلطنت افشاریان و اقتدار زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت. آقا محمد خان قاجار در هزار و صد و نود و سه جلوس کرد و بار دیگر ایران از کشمکش طوائف خلاص شد و سلاله قاجار نزدیک به صد و پنجاه سال در ایران حکومت کرد.

در میان این سلاله ها عمده دوره صفویان و قاجاریان از جهت تاریخ ادبی ایران دارای اهمیت است زیرا در فاصله انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوائف مختلف و تشمت و مخاصمان چندان مجال سکونت و فرصت به نادرشاه و کریم خان زند نبخشید تا بفریاد خاطر در پی ترویج علم و ادب بر آیند.

با کمال تأسف باید گفت قرن دوازدهم نیز مانند بعض قرون دیگر از قرنهای مصیبت بار تیره روزگار تاریخ کشور ما بود آتش فتنه و آشوب در سراسر کشور شعله میکشید. طغیان میرویس و هجوم افغانان بایران و تجاوز سپاهیان روس و عثمانی و حکومت ملک سیستانی و تسلط او بشمال شرقی کشور و ظهور مدعیان و گردنکشان مانند آزادخان افغان و فتحعلیخان افشار و علیمردان خان بختیاری تا برسد بکریم خان زند و محمد حسن خان قاجار جمله سبب آشوبها و کشتارها و ویرانیهای جبران ناپذیر شد فقط در این میان پیشوای دلیر نادرشاه افشار بود که از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ زمام امور را بدست گرفت و دشمنان داخلی و خارجی کشور را سرکوب کرد و وحدت و ایمان از دست رفته را باز آورد و بعد از دولت مستعجل کریم خان

سروسامانی بامور از هم گسیخته بخشید و بطوریکه اشارت رفت قاجاریان باردیگر نظامی بکارها دادند .

باتمام این مصایب ناگوار رشته معنویات در این سرزمین بکلی از هم نگسیخت و آثار علمی و ادبی در گوشه و کنار کشور بوجود میآید و بالخاصه تألیفات تاریخی در این قرن پر حادثه متعدد بود چنانکه ذکر ی از آنها بمیان میآید .

چون صفویان شیعی متعصب بودند تشیع را مذهب رسمی ایران قرار دادند از اینرو نظم و نثر مذهبی در این عصر ترقی کرد شعر ابجای مدح شاهان بدعت انبیا و اولیا پرداختند و مدح و مرثیه آل رسول را موضوع قرار دادند و علماء در جمع اخبار و آثار شیعه و شرح و بسط فقه و حدیث کوشیدند و از امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً معمولاً بعربی نوشته میشد بیشتر بزبان فارسی تألیف کردند و کتبی مانند جامع عباسی شیخ بهائی و حلیة المتقین مجلسی و سایر تألیفات دینی و اخلاقی و ابواب الجنان قزوینی در علوم دینی و احادیث و نظایر اینها بوجود آمد تنها مجلسی که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب و رساله در مسائل دینی بفارسی نوشت .

شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی تعلق داشتند و با طوایف ازبک و افغان و روس و عثمانی در جنگ بودند با اینهمه بحمایت علم و ادب نیز میپرداختند چنانکه مورخین در بار و علما و فقها را حمایت و تشویق میکردند بعض سلاطین و شاهزادگان صفوی مانند سلطان ابراهیم و شاه عباس و القاص میرزاو شاه طهماسب و سام میرزا خود ذوق ادبی داشتند و شعر میسرودند و سام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب داد چنانکه بیاید .

صنایع ظریفه که در عهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی رونق گرفت از نقاشان و خوش نویسان معروف این دوره کمال الدین بهزاد از استادان دربار سلطان حسین بایقرا بود و اوایل صفویه رادرك کرد بعد از او استادانی مانند ميرك و سلطان

محمد و میرسیدعلی ظهور کردند که جمله در تبر بزم ملتزم در بارشاه طهماسب بودند. همچنین علیرضا عباسی در این فتح‌اشتهار بزرگ داشت. قالی بافی باوج کمال رسید و کاشی سازی و صنعت معماری و نقاشی نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان به تنهائی شاهد زیبای ترقی حیرت بخش این دوهنر تواند بود.

با اینهمه عصر صفوی رامیتوان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت. در واقع خرابی های دوره مغول و تیموریان تأثیرات عمده خود را در علم و ادب در این قرنهای تالی بخشید. نه تنها این دوره از وجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی غزل و شعر عرفانی متروک گردید زیرا شاهان صفوی از هر دو اعراض داشتند. نظم و نثر فارسی تنزل صریحی کرد و سخن فارسی بقیه لطافت و بساطت قبل از مغول را باخت و عبارت پردازی و زیور وزینت های زاید لفظی بیشتر استعمال شد و مضامین مبتذل و نازک کاریهای زنده در شعر معمول گردید و در اغلب احوال شاعر و نویسنده هم خود را به تشبیهات و جناس و ابهام و استعاره مصروف و نظرش را با فکر غریب و معانی عجیب معطوف داشت و صدها شاعر و نثر نویس و مؤلف در ایران و هندوستان ظهور کردند و پیروی از این سبک را که آن را سبک هندی نام داده اند شعار خود ساختند و توان گفت سخن پردازان هندی در این طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و بزینت و طنطنه الفاظ و باریکی و بیچاپیچی معانی پرداختند. تردیدی نیست که در همین طرز سخن مطالب بسیار نغز و معانی لطیف عالی هم بسلك شعر در آمد و افکار و تصورات دقیق رقیق ایرانی در همین نوع نظم به بهترین وجهی بیان شد پس نباید تصور کرد عصر صفوی از نظم و نثر خوب بکلی محروم بود بلکه در میان شعرای آن عهد که عده آنان بسیار بود اشخاصی مانند صائب تبریزی و وحشی و کلیم و عرفی و طالب و هاتف اصفهانی و امثال آنان و در بین شعرای هند افرادی مانند فیضی اشعار نغز خوش آیند سرودند و مخصوصاً بعضی از آنان از متقدمین پیروی کرده و احیای طرز قدیم را آزمودند. بخصوص باید

دانست سبک هندی (یعنی سبکی که شاعران عصر صفوی که بیشتر در هند زیسته‌اند معمول داشتند) همه‌اش عبارت از معانی پیچاپیچ و خماخم نبود بلکه بعضی مضامین بسیار نغز و لطیف که نمونه نظر دقیق و اندیشه باریک‌گویندگان هنرمنداست بوجود آورد و شاهد آن ابیات است که در شعر امثال صائب و عرفی و فیضی مشهود است در واقع این طرز نمایندۀ هنر باریک‌بینی و دقیقه‌یابی و لطیفه‌کاری است که جز فکرهای ورزیده و اندیشه‌های پخته بدان نرسد و این حقیقت را مطالعه اشعار صائب و فیضی و عرفی و کلیم و امثال آنان روشن می‌سازد.

حتی می‌توان گفت این سنخ مضمون‌سازی از خواص و لطایف ادبیات ایران و هنداست و در ادبیات مغرب زمین پدید نیست و شاید وجه امتیاز میان ادب شرق و غربت .

از مسائل مهم ادبی عصر صفوی نفوذ و انتشار زبان و ادبیات فارسی در ممالک مجاور خاصه هندوستان است چنانکه میدانیم و در سابق هم متذکر شدیم زبان اصلی ایران بازبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیوند است و عقاید قدیم و داستانهای باستان دو مملکت نیز بهم شبیهند و اغلب از یک منشاء هستند.

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هندو مهاجرت پارسیان در قرون اواییه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت باوج ترقی رسید.

مؤسس سلاله مغولی هند بابر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه بتیمور می‌رسید و بسال نهصدوسی و دو حمله به پنجاب برد و لاهور را گرفت و تأسیس سلطنتی کرد که بالغ بر سیصدسال در هندوستان دوام یافت.

بابر و پسرش همایون و نوه‌اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان بفارسی بود و آثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایران را می‌خواندند در دربار آنان معمولاً فارسی صحبت میشد و آنجا مجمع شعراء و فضالای ایرانی و فارسی‌گویان

هندی بود و خود این شاهان بفارسی شعر میسرودند و در ترویج سخن فارسی بذل مجهود کردند.

بطوریکه در گذشته هم شرح دادیم نه تنها شاهکار های استادان ایران از شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی تا آثار و تصانیف حافظ و جامی و کتب و نشر علمی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملاً در هندوستان رواج پیدا کرد و شماره زیادی از فضلا و شعرای ایران بهند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی بسخن سرائی پرداختند بلکه عده زیادی شعرا و علما و مورخین و نویسندگان در خود هند ظهور کردند و بسخن سرائی و تألیف و تصنیف بفارسی پرداختند حتی بتأثیر زبان فارسی يك لغت محلی که آنرا لغت اردو مینامیم و از السنه هند بشمار است مرکب از کلمات هندی و فارسی و عربی بوجود آمد و سبک و شیوه ایرانی بر نظم و نثر آن زبان تطبیق گردید و شعرائی از ایران و هند در آن زبان طبع آزمائی کردند.

بدینگونه گویندگان معروف ایرانی و هندی مانند صائب تبریزی و فیضی دکنی و عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان در هند شهرت یافتند هم بتتبع آثار متقدمین ایران پرداختند و هم سبکی را که بسبک هندی معروفست معمول داشتند و اشعاریکه در فوق اشاره بدان شد بوجود آوردند. نیز علماء و مؤلفین و خوشنویسان و نقاشان و منشیان زیاد پدید آمدند و تحت نظر تشویق شاهان هند به ترویج صنایع و افکار ایرانی کوشیدند.

شاهان مغول هند مخصوصاً فن تاریخ را ترقی بخشیدند و تألیفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان به زبان فارسی بوجود آمد که از آن جمله میتوان برای مثال از تصانیف ذیل نام برد.

تاریخ الفی - تألیف احمد بن نصر الله دیلمی تتوی پسر قاضی تته هند است وی بایران آمد و کسب فضایل کرد و بدر بارشاه طهماسب پیوست و باز بهند بدر بار اکبر برگشت و از طرف او بتألیف کتابی در تاریخ عمومی مأموریت یافت و بایاری دانشمندان دیگر این کتاب را تألیف کرد. که تاریخ هزار ساله اسلامی تا وقایع

نهد و نمود و هفت را حاوی است .

منتخب التواریخ - تألیف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع

جلوس شاه جهان یعنی سال یکهزار و سی و هفت را محتویست.

شاهنامه نادری - شاهنامه یا باصطلاح ناظم آن شهنشاهنامه نادری منظومه.

ایست بر وزن و سبک شاهنامه فردوسی که قسمتی مهم از وقایع و سوانح روزگار نادر شاه را که پس از عملیات مقدماتی مؤثر نظامی بسال یکهزار و یکصد و چهل و هشت بر تخت شاهی نشست و تا یکهزار و یکصد و شصت سلطنت کرد به نظم کشیده و با اینکه در شیوایی سخن هرگز بیایه فردوسی نرسیده مطالب را ساده و روشن بزبان شعر بیان کرد مؤلف ملامحمد علی ملقب به فردوسی ثانی در اغلب سفرها و جنگها ملتزم رکاب نادر بوده است.

منتخب التواریخ - تألیف عبدالقادر بداونی در تاریخ عمومی که تا وقایع سال

۴۰ سلطنت اکبر شاه یعنی تا سال یکهزار و سه را حاویست مؤلف در دربار اکبر شاه مناصب مختلف داشته از جمله اشتغال بتألیف بفارسی و ترجمه از سنسکریت بفارسی یافته است. غیر از منتخب التواریخ آثار دیگر از او از ترجمه و تألیف باقیست.

گلشن ابراهیمی - یا تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندو شاه استرآبادی

که تا وقایع سال یکهزار و پانزده را آورده .

اکبر نامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند تألیف شیخ ابوالفضل بن

مبارک علائی وزیر دانشمند آن پادشاه است در سه جلد و یک جلد چهارم موسوم به آیین اکبری است. ابوالفضل از مقربان دانشمند دربار اکبر شاه بود در نهد و پنجاه و هفت در شهر اگره هند بدنیا آمد و پس از پیمودن مراحل خدمت درباری در یکهزار و یازده کشته شد. در تفسیر و عرفان و لغت و انشاء تألیفات کرد ترجمه هائی هم از سنسکریت بفارسی کرد.

همچنین تواریخ زیاد دیگر مانند **روضه الطاهرین و مرآة العالم و مرآة النصا**

و طبقات اکبر شاهی و نظایر آنها .

بدیهی است مطالعه این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است و چنانکه دیدیم سلاطین مغول هند به نقل بعضی کتب و داستانهای معروف هندی بفارسی نیز اهتمام کردند و مؤلفاتی در علوم و قصص و داستان مانند مه‌بهارات و رامایانا بزبان فارسی ترجمه شد و بالجمله بدست این نویسندگان و گویندگان زبان فارسی شبه قاره هند رافرا گرفت.

بطوریکه در فوق نیز اشارت رفت سبک فارسی هندی عین تقلید سبک ایران است مگر اینکه گاهی تکلف و عبارت پردازی در هند بیشتر بوده نهایت بتدریج سخنگویان آندیار بعضی ترکیبها و مضامین پیچیده تازه بمیان آوردند و در مواردی لغات و کلماتی را استعمال خاصی که در ایران معمول نبوده است قائل شدند.

در این عصر ادبیات آسیای صغیر و ممالک عثمانی نیز راه یافت و در آنجا رواج خاصی پیدا کرد نفوذ فارسی در آن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰-۷۰۰) شروع کرد و از آغاز دوره مغول عدّه زیادی از مؤلفین و دانشمندان و شعراء و عرفای ایران مانند شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی و مولانا جلال الدین و دیگران بآن دیار شتافتند و موجب انتشار زبان و ادبیات فارسی شدند. سلطان ولد پسر جلال الدین یکی از بانیان ادبیات عثمانی بشمار رفت و مثنوی ولد نامه او مدت‌ها سرمشق اتخاذ شد.

شعرا و نویسندگان عثمانی نه تنها در نظم و نثر ترکی عیناً سبک و شیوه و کلمات و تراکیب و معانی ایرانی را تقلید و اقتباس و استادان ایران را سرمشق اتخاذ کردند و مخصوصاً شعرای عرفانی مانند مولوی و حافظ و جامی را پیشوا قرار دادند بلکه برخی خود بفارسی شعر سرودند و در واقع عده‌ای از سنگوبان آندیار مانند فضولی - ذواللسانین بودند باید گفت فیضی و عرفی و صائب و جامی در سرزمین عثمانی نفوذ خاصی داشته‌اند.

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد و بایزید و سلیم اول و احفاد آنان علاقه خاصی بزبان و ادبیات فارسی نشان میدادند و خود در آن زمان شعر میسرودند و به

سخنگویان ایران ارادت میورزیدند و نویسندگان عثمانی مانند ضیاپاشا تذکره بنام شاعران ایران تألیف میکردند .

ادبیات ایران از اواخر قرن دوازدهم هجری یعنی در عصر قاجار باینطرف نهضتی نوین پیدا کرد و شیوه دوره مغول و سبک هندی روبه زوال نهاد و شعرا و نویسندگانی بتتبع آثار متقدمین مانند منوچهری و عنصری و فرخی و معزی و انوری و خاقانی برخاستند و مضامین نو در تو و مکرر و عبارات مکلف بتدریج کمتر شد و سخنورانی در نظم و نثر فارسی متین و سالمی بوجود آوردند و تشبیهات و استعارات و مضامین دور از ذهن را از نظم و سجع و تکلف و تکرار و لفاظی از نثر دور کردند و سخن پردازانی مانند نشاط و قآنی و قائم مقام و امثال و اقران آنان اسلوب گذشتگان را احیاء کردند .

پس دوره قاجاریان از جهت ادبی بی اهمیت نبود زیرا در آن دوره و بازگشتی بسبک قدیم پدید آمد و فضلاء و ادبای بسیار ظهور کردند و کتب تاریخی و علمی زیاد تألیف یافت و آثار بزرگ مانند **تکلمه روضة الصفا** و **ناسخ التواریخ** و **نامه دانشوران** و **قصص العلماء** و **مجمع الفصحا** و امثال آنها بوجود آمد. بعضی از شاهان و شاهزادگان قاجار خود شاعر و مؤلف بودند چنانکه فتحعلی شاه دیوان اشعار دارد و ناصرالدین - شاه قصاید و غزلیات سروده . عده ای از شاهزادگان قاجار نیز مانند رضوان، سلطان، فرخ، فخر و قاجار، و غیره هم اشعار سروده و قصاید و غزلیات و مثنوی ها گفته اند فرهاد - میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه گذشته از سرودن اشعار رساله ای در شرح حال پدرش نوشت و چون زبان انگلیسی میدانست يك نصاب انگلیسی نظم کرد (و خلاصه الحساب شیخ بهائی را بفارسی برگرداند) و يك جغرافیای عمومی بنام جام جم که غالب آنرا از کتابهای انگلیسی گرفته بود تألیف کرد محمود میرزا برادر عباس میرزا نیز نویسنده و مورخ بود. خلاصه آنکه دوره قاجار رامیتوان از لحاظ سبک فارسی و کثرت شعراء و فضلا و وفور مؤلفات دوره ترقی ادبیات ایران نامید . روابط زبانی و ادبی بین ایران و فرنگستان عمده در این دوره شروع کرد و

کتب و رسائلی در علوم و ادبیات و قصص و روایات مانند داستان (تلماک) از فرنگی بفارسی ترجمه شد. نیز دخول کلمات فرنگی و روسی بزبان فارسی در این عهد آغاز کرد.

شعراى معروف

محتشم کاشانی - از معروفین شعرای دوره صفوی کمال الدین علی فرزندخواجه نصیر احمد شاعر مشهور دربار شاه طهماسب بود که در کاشان بدنیا آمد و در آن شهر زیست. گرچه این شاعر بر روزگار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزلسرائی نمود حتی به مدیحه گفتن پادشاهان نیز اهتمام کرد، قصیده و غزل ساخت و از شعرای نامدار زمان خود بود ولی سپس بملاحظه تمایل دینی و احساسات تشیع در دربار صفوی بحکم معتقدات خودش موضوع تازه ای پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر تذکر مصائب اهل بیت سرود و در این سبک شهرت یافت و اشعارش معروف گشت بطوریکه میتوان او را معروفتر شاعر مرثیه گوی ایران دانست گرچه شعرای معدودی قبل از او و شعرای زیادی بعد از او در این موضوع سخن سرائی کرده اند. شاید اولین محرک این شاعر در سرودن اشعار اندوهگین مرگ برادرش باشد که از قرار معلوم او را سخت بستوه آورد پس بیاد برادر ابیات موثر غم انگیز لطیف ساخت آثار نظم و نثر او را بموجب وصیت خودش یکی از شاگردانش بنام محمد حسینی کاشانی درش کتاب جمع کرد. رسالات و غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات و مثنویات و ترکیب بندهای او بحلیه طبع در آمده است.

در میان قطعه ها و غزلهای عاشقانه او نیز ابیاتی پر مغز مضمون دار توان یافت از سنخ این دوبیت:

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی

شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست



دلی دارم که در تنگی درو جز غم نمیکنجد
 غمی دارم ز دل تنگی که در عالم نمیکنجد
 از مرایی معروف محتمم یکی آنست که با این ابیات آغاز میکند.
 باز این چه شورش است که در خلق عالمست
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتمست
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
 بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظمست
 این صبح تیره باز دمید از کجا کزو
 کار جهان و خلق جهان جمله درهم است؟!
 گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
 کاشوب در تمامی ذرات عالمست
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرمست
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غمست
 جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدمست
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
 پرورده کنار رسول خدا حسین
 ابیاتی برگزیده از مرثیه برادرش :

چنانکه میدانیم محتمم برادر جوان خود عبدالغنی را باستانی بنام پادشاه
 دکن بهندوستان فرستاد و او در بازگشت بسفر آخرت شتافت، و این واقعه در فکر و
 روح شاعر سخت موثر افتاد و او را بشدت گریان و نالان ساخت. اینست دو
 بند از مرثیه که در هجران سوزان برادر سروده و نظیر آن در ادبیات فارسی
 بسیار کمست :

ستیزه گر فلکا از جفا و جور توداد
 نفاق پیشه سپهرا ز کینهات فریاد
 مرا ز ساغر بیداد شربت‌ی دادی
 که تا قیامت از مرگ یاد خواهد داد
 مرا بگوش رسانیدی از جفا حرفی
 که رفت تا ابدم حرف عافیت از یاد
 در آب و آتشم از تاب، کوسموم اجل
 که ذره ذره دهد خاک هستیم بر باد؟
 نه مشفق که شود بر هلاک من باعث
 نه مونس که کند در فنای من امداد
 نه قاصدیکه ز مرغ شکسته بال ویم
 برد سلام بآن نخل بوستان مراد
 سرم فدای تو ای باد صبحدم بر خیز
 برو بعالم ارواح ازین خراب آباد
 نشان گمشده من بجوز خرد و بزرگ
 سراغ یوسف من کن ز بنده و آزاد
 بجلوه گاه جوانان پارسا چو رسی
 ز رخس عزم فرود آ و نوحه کن بنیاد
 چو دیده بر رخ عبدالغنی من فکنی
 ز روی درد برار از زبان من فریاد
 بگو برادرت ای نور دیده داده پیام
 که ای ممت تو بر من حیات کرده حرام
 چرا ز باغ من ای سرو بوستان رفتی
 مرا ز پای فکندی و خود روان رفتی

در یگانه من از چه ساختی دریا
 کنار من ز سرشک و خود از میان رفتی
 ز دیده پدر ای یوسف دیار بقا
 چرا بمصر بقا بی برادران رفتی
 بشمع روی تو چشم قبیله روشن بود
 بچشم زخم غریبی ز دودمان رفتی
 گمان نبود که مرگ تو بینم اندر خواب
 مرا بخواب گران کرده بیگمان رفتی
 ترا چه جای نمودند در نشیمن قدس
 که بی توقف ازین تیره خاکدان رفتی
 درین قضیه ترانیست حسرتی که مراست
 اگر چه بادل پرحسرت از جهان رفتی
 مراست غم که شوم ساکن جحیم فراق
 ترا چه غم که سوی روضه جنان رفتی
 ز رفتن تو من از عمر بی نصیب شدم
 سفر تو کردی و من در جهان غریب شدم
 ترجیع بند محتمم در مرثیه شهیدان کربلا مشهور است .
 وقات او بسال نهصد و نودوشش اتفاق افتاد و مزارش در کاشان مطاف اهل
 دلست .

عرفی شیرازی - جمال الدین محمد عرفی خواجه زین الدین علی بن -
 جمال الدین شیرازی از شعرای معروف زمان صفویه است که شهرتش عمده در هند
 بود تولدش بسال نهصد و شصت و سه هجری در شیراز اتفاق افتاد و بعد از تحصیلات
 ایام جوانی مسافرت هند کرد و به دکن رفت و از آنجا به فتح پور مقر اکبر شاه عزیمت
 کرد و به حلقه و خدمت حکیم مسیح الدین ابوالفتح گیلانی پیوست و پس از مرگ

اودر نهصدونودوهفت نزد عبدالرحیم خانخانان شتافت و درحمله اوبه (تته) درسال نهصدونود و نه همراهی کرد ودرهمین سال بیمارشد ودرلاهور درگذشت باشعرا و فضلالی فارسیگو معاشرت داشت و درمیان آنان نام ونفوزپیدا کرد بمجلس اکبرشاه که مجمع سخنوران بودراه یافت قصاید و غزلیات اوغیراز ایران درهند وترکیه موردتحسین وتقذیرونمونه تقلید واقع شد. ازقصاید معروفش یکی آنست که درنعت حضرت علی سرود که مطلعش اینست :

جهان بگشتم ودرداکه هیچ شهرودیار ندیده‌ام که فروشند بخت در بازار عرفی به پیروی از نظامی به تصنیف خمسه پرداخت ولی تنها دومثنوی از آن نظیر مخزن الاسرار و خسرو و شیرین ساخت . شعر عرفی نسبت بمعمول خصوصیتی دارد که میتوان آنرا شیوه نظم فارسی هندوستانی نام داد . از این حیث سخن اوشباهت بهسخن گویندگانی مانندامیر خسرو و فیضی دارد درواقع میتوان عرفی رامبتکر سبک هندی شناخت. این طرز چنانکه گوشزد کردیم بجای خود شیرین و متین است و شاید بتاثیر همین شیرین سخنی باشد که عرفی شهرت پیدا کرد وصیت سخن خود را شنید و بخود بالید و گفت:

نازش سعدی بمشت خاک شیراز از چه بود گر نمیدانست باشد مولد وماوای من عرفی جز دیوان اشعار ترجیع بندی بنام گلشن راز و رساله صوفیانه باسم نفسیه دارد. وفاتش در عهد جوانی یعنی در سی و شش سالگی اتفاق افتاد و تاریخ وفات او را میر علاءالدین قزوینی این چنین برشته نظم کشید :

چون معنی محض بود از آن گفت خرد تاریخ وفات: «معنی از عالم رفت» ۹۹۹
صائب تبریزی - محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود چنانکه خود گوید :

صائب از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز پدرش در زمان شاه عباس باصفهان مهاجرت کرد و صائب در آنجا حدود سال هزار و ده هجری تولد یافت و بعد از تحصیلات در اوایل جوانی بسفر مکه رفت و بعد عزیمت هند کرد مدتی هم در کابل اقامت ورزید و مورد توجه ظفر خان والی آنجا که خود

قریحه شاعرانه داشت واقع شد. بعدبهمراهی ظفرخان بدربار شاهجهان رفت و در نزد آن پادشاه تقرب پیدا کرد. اقامتش در کابل و هند شش سال کشید چنانکه خود گوید:

شش سال بیش رفت که از اصفهان بهند

افتاده است تو سن عزم مرا گذار

مسافرت او بهند در حدود ۱۰۳۴ اتفاق افتاد و یکی از عوامل این مهاجرت رنجیدگی او از قدرنشناسی هم میهنان خود بود چنانکه از این ابیات معلومست:

بلند نام نگردد کسیکه در وطنست

ز نقش ساده بود تا عقیق در یمنست

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد

عقیق ما دل پر خونی از یمن دارد

بعدپدرش او را بسال یکهزار و چهل و دو از هند باصفهان باز آورد. چون صیت‌سخنش در هند و ایران پیچیدلاجرم جلب نظر شاه‌عباس ثانی را کرد و آن پادشاه او را بنواخت و ملک الشعرای خود قرارداد و صائب آن پادشاه را بستود و قصه جنگ او را باشاه جهان که در یکهزار و پنجاه و نه اتفاق افتاد بسلك شعر کشید.

صائب از شاعران معاصر خود و از گذشتگان یاد کرده و نسبت بخواجه حافظ ارادتی بسزا داشته و سخن او را دروی تاثیر عظیم بوده است چنانکه خود گفته:

ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب

مرید زهزمه حافظ خوش الحان باش

نیز نسبت باستاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشته و دراستقبال بیت شیخ که فرموده:

قیامت می‌کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن

مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خایی

چنین گوید:

در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب

مسلم بود گر زین پیش بر سعدی شکر خائی

صائب با اینهمه رغبت و مهر و محبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود محسود بر خی بدخواهان بود و از آنان شکایتها کرده است.

با اینکه مرد متدین نیکخواهی بود از زاهدان ربائی نفرت داشت و در آن روزگاران که عالم نمایان شکم پروردون بنام دین مسلط بر عوام شده بودند اشارات لطیف انتقاد آمیزی نسبت بدان طبقه میکند و از آن جمله اینگونه ابیات میگوید:

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است

خم در این مجلس بزرگها با فلاطون کند

مخور صائب فریب فضل از عمامه زاهد

که در گنبد ز بی مغزی صدا بسیار میپیچد

عقل و فطنت بجوی نستانند دور دور شکم و دستار است

از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشی و نازک کاریست که آنهمه در واقع از مشخصات سبک معروف به هندیست؛ دیگر بکار بردن صنایع و محسنات شعری نظیر ارسال المثل و استعمال مجاز و مراعات النظیر و آوردن امثال سایر در ضمن شعر است.

برای نمودن شیوه سخن شاعر چندی از مفردات او نقل میگردد و بطوریکه مشاهده خواهد شد از خصوصیات اینگونه اشعار باریکی مضمون و معنی پند و عبرت و آمدن مثال و تشبیه در یکی از دو مصراع است :

عشق بی پروا چه میداند زبان و سودرا

شعله یکسان می شمارد چوب بید و عود را

صدای آب روان خواب گران سازد

ز خوش عنائی عمر است خواب غفلت ما

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبود
هرچیز کز تو گم شد وقت نماز پیداست
 کثرت موج ترا در غلط انداخته است
 ورنه در سینه دریا گهر راز یکیست
 با ترک هستی از غم ایام فارغم
آلوده شد ز سنک درختی که بار ریخت
 از شیشه بی می بی شیشه طلب کن
حق راز دل خالی از اندیشه طلب کن
 ریشه نخل کهنسال از جوان افزونتر است
بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را
 از تیره آه مظلوم ظالم امان نیابد
پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
 موج از حقیقت گهر بحر غافلست
حادث چگونه درک نماید قدیم را
 چه سود اینکه کتبخانه جهان از توست
نه علم، آنچه عمل میکنی همان از توست
 گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست
صبح نزدیکست و در فکر شب تار خودست
 آدمی پیر چو شد حرص جوان میگردد
خواب در وقت سحرگاه گران میگردد
 یاسبو یاختم می یا قدح باده کنند
یک کف خاک درین میکده ضایع نشود
 از پشیمانی سخن در عهد پیری میزنم
 لب بدنندان میزنم اکنون که دندانمان ماند

صائب چنانکه گفتیم از پیشروان سبک معروف به سبک هندیست که بقول بعض ادیبان صاحبنظر در واقع باید آنرا سبک اصفهانی عصر صفوی نامید که خصوصیت آن نازک کاری و باریک اندیشی و تعبیرات لطیف از اندیشه های دقیق و معانی عمیق است. آن صفات بانضمام دقایق حکم و لطایف عبرت انگیز و پندهای گوهر بیز در اشعار صائب پیدا است.

صائب بحکم اینکه در ایران با علمای بنام مانند شیخ بهائی و ملاصدرا و فیض-کاشانی و لاهیجی و مجلسی و میرداماد معاصر یا معاشر بوده و در هند هم با بزرگان علم و ادب آموزش و آمیزش داشته خود نیز صاحب کمالات بوده است. شماره اشعار او را تا دو بیست هزار بیت نوشته اند و یک سفینه هم در شرح حال شاعران و نویسندگان باو نسبت داده اند. اشعار صائب را دوست و ندیم و عارف تبریزی تسوید و تدوین می کرد. صائب در مدتی که در هند بخوشی و بی نیازی میزیسته دمی از یاد ایران غافل نبود و با ابیاتی نظیر بیت زیرین میهن خود را متذکر میشد:

خوش آن روزی که صائب می مکان در اصفهان سازم
ز وصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم

صائب فزون بر هفتاد سال عمر کرد و پس از مراجعت از هند با استثنای مسافرت های کوتاه به قم و تبریز و غیر آن، روزگار خود را در اصفهان در حجره ای در باغ تکیه گذراند، و چون بسال یک هزار و هشتاد و یک رخت بسر ای جاویدان کشید در همانجا مدفون گشت.

از شعرای دیگر عصر صفوی **با بافغانی شیرازی** (متوفی در نهند و بیست و پنج) بود که مدتی در تبریز اقامت داشت و بدر بار سلطان یعقوب آق قویونلو منسوب بود و قصاید در مدح حضرت علی (ع) سرود. دیگر **هاتفی خر جردی** نوه جامی (متوفی در نهند و بیست و هفت) که قیام بنظم خمسه ای بسبک نظامی کرد و **لیلی و مجنون**، و **شیرین و خسرو**، و **هفت منظر**، و **تیمور ناه** را ساخت و **شاهنامه ای** هم بنام شاه اسمعیل بنظم کشید. دیگر **هلالی جغتائی** استرآبادی (متوفی در نهند و سی و نه) که غزلسرای

خوبی بود و مثنوی شاه و درویش را سرود. او رامیتوان از غزلسرایان نامی او آخر قرن نهم دانست. وی غالب روزگار حیات خود را در هرات گذراند و در همانجا در موقع استیلای عبیدالله خان پنجمین حکمران شیبانی بهرات در کشمکش میان شیبانیان و صفویان بسال نهصدوسی و شش در آن شهر کشته شد. غیر از دیوان اشعار که قسمت عمده آن غزلیات است و چند قصیده و تعدادی قطعات و رباعیات، دو مثنوی معروف نظم کرده که یکی **صفات العاشقین** و دیگر **شاه و درویش** نام دارد و در هر دو معانی دقیق و داستانهای عاشقانه و نکات اخلاقی و اجتماعی در نظم زیبای روانی بیان گشته مثلا در **صفات العاشقین** در باب حق شناسی چنین گفته:

بیایای رفته همچون ناسپاسان
 براه باطل حق ناشناسان
 بگو آخر که کافر نعمتی چیست
 حرمت باد این بیحرمتی چیست
 نمی شاید حق نعمت نهفتن
 شکایت چیست؟ باید شکر گفتن
 ز بهر شکر اگر فرزند آدم
 بقدر هر يك از ذرات عالم
 زبانی بر کشد همچون زبانه
 زبان شکر او باشد زمانه
 ترا چون هم زبان دادند و هم گوش

سخن بشنو مشو در شکر خاموش

دیگر **اهلی شیرازی** (متوفی در نهصد و چهل و دو) که قصاید و غزلیات مرغوب دارد.

مولانا محمد اهلی شیرازی در حوالی سال هشتصد و پنجاه و هشت بدنیا آمد.

عمری دراز کرد ولی بحکم اشعارش در تنگنای نداری زیست! یکی از آن اشعار شکایت

بار اینست:

بر دل پر جراحت اهلی مرهمی آنقدر که بتوانی
 دل او گنج و خود خراب احوال لازم گنج چیست و برانی
 آری شاعر گنجی بوده که در ویرانی میزیسته شیعه اثنا عشری نیز بود ولی
 پیشه عارفان داشت و از ربا و ظاهر پرستی دوری می جست. برخی اشعار رندانند او نمودار
 این مشرب عرفانی است:

مشکل عشق تو از مدرسه نکشود مرا

مکرم از در میخانه گشاید کاری

اهل عشق را بهترین مظهر آفرینش میدانند .

لذت تنهایی را به فیل و قال جماعت برتری میدهد، با اینکه ما را بکوشش
 میخواند و گوید:

کسی گر در پی چیزی شتابد اگر جوید بصدق آخر بیاید.

از طرف دیگر بخت را در زندگی آدمی عاملی مهم می شمارد.

در باب شعر عقیده اش اینست که باید شاهد معنی باشد نه پر کردن دفتر با
 شاعرانی مانند جامی و بابا فغانی معاصر بود. شاعر در قصاید خود ائمه اطهار بخصوص
 امیر مؤمنان را مدح کرد؛ نیز از سلاطین عصر بعضی را مانند شاه اسمعیل صفوی و
 سلطان یعقوب آق قویونلو و از بزرگان کسانی را مانند شیخ روزبهان عارف معروف
 قرن ششم و علیشیر نوایی وزیر دانشمند دربار هرات ستود .

در دیوان اشعار اهلی آنچه بیشتر جلوه میکند غزلیات اوست ولی قصاید
 و قطعات و رباعیات دارد .

در آوردن وقایع مانند تولد و وفات یعنی ماده تاریخ سازی واقعاً استاد بود
 مثنویهای او هم مانند سحر جلال و شمع و پروانه معروفست در سبک شعر بطور
 کلی از انوری و ظهیر فاریابی و خاقانی و حافظ و جامی و امثال آنان پیروی کرده
 است. وفات شاعر بسال نهد و چهل و دو در شیراز اتفاق افتاد و در جوار آرامگاه
 حافظ بنخاک سپرده شد.

وحشی بافقی - وحشی در اواخر سلطنت شاه اسمعیل صفوی یعنی حوالی نهدوسی هجری در دهکده بافق از نواحی یزد بدنیا آمد و در اوایل جوانی به یزد رفت و از دانشمندان و سخنگویان آن شهر کسب فیض کرد سپس به کاشان رفت و روزگاری در آنجا ماند و بشغل مکتب‌داری پرداخت گویا از آنجا سفری به بندر هرمز کرد سپس به یزد برگشت و بقیه عمر را در آنجا بیشتر با گوشه‌گیری گذراند. بعضی تذکره‌ها از مسافرت او به نهدم بحث کرده‌اند.

وفات وحشی بعلت عارضه کسالت بسال نهدونود و یک در یزد اتفاق افتاد و در همانجا بخاک سپرده شد.

وحشی در همه عمر با اندوه و تنگدستی و تنهایی گذراند ولی با اینهمه دست و دل باز و بلند نظر و شکیمیا بود خود چنین گوید:

دلا وحشی صفت یک حرف بشنو در لباس از من
مکش سر در کریبان غم از اندوه و عربانی
بین آب روانرا با وجود آن روانبخشی
که از عربان تنی میلرزد از باد زمستانی

باز گوید:

دلا اندوه دشمن گر نخواهی
ز درویشی طلب کن پادشاهی
چه خوش گفتند ارباب فصاحت
خوشا درویشی و گنج قناعت

در سخنان وحشی که زندگانی اندوهگینی داشت بالطبع سوز و گداز زیاد است سوز و گداز نداری و تنهایی سوز و گداز عشقهای نافر جام و زندگی ناتمام و گویی بآن دردها خو گرفته بود تا حدیکه خود آنرا از خدا میخواست چنانکه در آغاز (فرهاد و شیرین) گفت:

الهی سینه‌ای ده آتش افروز
در آن سینه دلی و اندل همه سوز

هر آن دلرا که سوزی نیست دل نیست

دل افسرده غیره از آب و گل نیست

آثاریکه از وحشی باقیمانده عبارتست از دیوان او که مرگب از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و ترجیع بند و ترکیب بند و مثنویهای پراکنده. نیز سه مثنوی معروف دارد که عبارتست از **خلد برین**، **ناظر و منظور** و **فرهاد و شیرین** زیباترین اشعار و وحشی همان غزلهای اوست. در قصیده های اوستایش پیشوایان دین و مدح بزرگان مانند غیاث الدین محمد میر میران و شاه طهماسب و دیگران دیده میشود. ترکیب بندها بیشتر مرثیاتی است که درسوگوار از حضرت امام حسین (۴) و بزرگان و یاران سروده شده است.

دیگر **زلالی خوانساری** (متوفی در یک هزار و بیست و چهار) **ملك الشعراى** شاه عباس کبیر که مرید و مداح میر داماد بود و هفت مثنوی نظم کرد و شهرتش از آنهاست. از سخنگویان معروف ایرانی که در هند شهرت یافتند و بجاه و مقام بلندی نام رسیدند غیر از آنانکه مذکور افتاد در عصر صفویان اینان بودند:

محمد حسین نظیری نیشابوری که مانند شماره زیادی از شاعران دوره صفویان بیشتر عمرش را در هندوستان طبع آزمایی کرد و در آنجا شغل زرگری و بازرگانی هم داشت آوازه دهش و سخنپوری ابوالفتح بهاء عبدالرحیم خان خانان که از حکام قوی دست عصر اکبر شاه بود شاعر را بسویش جلب کرد و به اگره رفت شخص دست باز و بخشنده و شاعر نواز تا قدرت قریحه نظیری را دید او را غرق انعام و صلوات ساخت و راهش را بدربار اکبر شاه باز کرد و مورد توجه اکبر و پس از او از مقر بین جهانگیر گشت.

دیوان نظیری قریب ده هزار بیت دارد و مرگب است از قصاید و غزلیات و ترکیب بند و ترجیع بند و رباعیات در سبک شعرش پیر و استادان بخصوص انوری و خاقانی و سعدی و بوئیه حافظ است.

برخی اشعارش جنبه عرفانی دارد. با وجود تتبع شاعران بزرگ شعرش خصوصیتی

دارد و با الفاظ و تعبیرات که از آنان گرفته معانی تازه بوجود آورده است.
استادی او در غزل است از معاصرین نامی او صائب تبریزی در حق او
چنین گفت :

صائب چه خیالست شود همچو نظیری

عرفی به نظیری نرسانید سخن را
بعضی اشعار و مرثیاتی او واقعاً حالی دارد. ممدوحین عمده او خانخانان و اکبر
و جهانگیر بودند.

نظیری از نیشابور به کاشان و از آنجا به شهر اکره هندوستان سپس به گجرات
رفت و در احمدآباد گجرات متوطن گشت و در اواخر به گوشه گیری عارفانه گروید تا
اینکه بسال یکهزار و بیست و یک هجری درگذشت و در همانجا بخاک سپرده شد.

ظهوری ترشیزی (متوفی در ۱۰۲۴) و **طالب آملی** (متوفی در ۱۰۳۶) و
ابوظالب کلیم از همین ردیف بودند .

ابوظالب کلیم کاشانی یا همدانی (متوفی در ۱۰۶۱) که ملك الشعراء شاه
جهان بود و از صله‌های او متنعم میشد. با شماره‌ای از شاعران و دانایان مانند صائب
تبریزی دوست و معاصر بود. اشعارش در هند شهرت و انتشار پیدا کرد و مانند صائب
مفردات نغز و پر معنی سرود و از استادان سبک هندی بشمار است در اواخر عمر در
کشمیر گوشه نشینی اختیار کرد و در آنجا مدفون گشت.

شبلی نعمانی از فضلالی نامی هند در کتاب معروف خود بنام **شعر العجم** که
بزبان اردو تألیف کرده کلیم را مبتکر و مضمون آفرین دانسته است . اینک برای
مثال چند بیت از مفردات نغز او نقل میشود :

روزگار اندر کمین بخت ماست

دزد دایم در پسی خوابیده است

دل گمان دارد که پوشیدست راز عشق را

شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است

از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر
همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد
 واصل ز حرف چون و چرا بسته است لب
چون ره تمام گشت جرس بیزبان شود
 ما ز آغاز و ز انجام جهان بیخبریم
 اول و آخر این کهنه کتاب افتادست

دیوان کلیم مرگب از غزلیات و قصاید و مقطعات و مثنویات است.

توان گفت معروفترین شعرای فارسی گووی هندوستان همانا امیر خسرو دهلوی و عرفی شیرازی و فیضی دکنی بودند. گرچه فیضی در هندوستان نشأت و وزندگانی کرده است ولی در سلاست سخن و متانت و استحکام شعر بمقامی رسید که او را از شعرای ایران باسانی نتوان تمیز داد و نفوذ او در هند و عثمانی بسیار بوده است.

فیضی پسر شاه مبارک بسال نهصد و پنجاه و چهار در شهر آگره هندوستان تولد یافت برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکره اکبر شاه و از فضلا و مورخین دربار او بود. در سخن فارسی مهارت تام بهم رسانید و ملک الشعراى اکبر شاه گردید. هم در قصیده و هم در غزل بمقام بزرگی رسید و سبک قدما را در مواردی باحسن و جوه تقلید کرد. نه تنها در هند از مسببین بزرگ رواج زبان فارسی بود و منظوم شعرای ایران را که به هند میرفتند گرامی داشت بلکه در ممالک عثمانی نیز نفوذ او موجب انشمار ادبیات ایران گردید. دیوانش قصاید و مرثیاتی و ترکیب بند و قطعات و غزلیات دارد. این شاعر نیز مانند عده‌ای از شعرای دیگر بتقلید نظامی برخاست و بعزم نظم خمسه افتاد از آنجمله مثنوی مرکز ادوار را در مقابل مخزن الاسرار و مثنوی موسوم به (نلدمن) را بنظم کشیده که مضمون آنرا از حکایات هندی گرفته بود. مثنویهای دیگرش عبارتست از هفت کشور، اکبر نامه و سلیمان و بلقیس. فیضی مطالبی نیز در علوم و ادبیات از کتب هندی مانند کتاب مهابارات بفارسی ترجمه کرد. از اشعار مؤثر فیضی

یکی آنست که در مرک پسر سروده و ابیات ذیل از آنست :

ای روشنی دیده روشن چگونه
 من بی تو تیره روز و تو بی من چگونه
 ماتم سراسر خانه من در فراغ تو
 تو زیر خاک ساخته مسکن چگونه
 بر خاک و خس که بستر و بالین خواب تست

ای یاسمین عذار سمن تن چگونه
 این سبک مرثیه سخنان جامی را بخاطر میاورد که در مرک پسرش گفته
 چنانکه گذشت. وفات فیضی بسال یک هزار و چهار اتفاق افتاد، و دشمنان او از مرگ
 او بحکم الحاد که باو نسبت میدادند اظهار شادمانی کردند.

در اینموقع بی مناسبت نیست گفته شود که آخرین شاعر نامی خوش قریحه
 هند که بالغ بصد هزار بیت نظم و نثر ساخته **عبدالقادر بیدل** است. بیدل الحق در غزل
 عرفانی و اشعار ذوقی و مثنوی استادی بکار برده و بهترین نمونه سبک هندی را
 نشان داده است. گذشته از کلیات مجموعه‌ای مرگب از پند و حکم منظوم و منثور
 باسم **نکات** از و باقی است. وفاتش بسال یک هزار و یکصد و سی و سه در دهلی واقع شد.
هاتف اصفهانی - سید احمد هاتف اصفهانی را میتوان معروفتر شاعر
 دوره افشاریان و زندیان دانست. اصل خاندان او از قصبه اردوباد آذربایجان بود در
 نیمه اول قرن دوازدهم هجری تولد یافت ولی عمرش در مسقط الراس خود اصفهان
 و مدتی نیز در قم و کاشان گذشت. هاتف تحصیلات علمی کرد و در زبان عربی توانا بود
 و در آن زبان اشعاری سرود.

دیوان هاتف مرکب است از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات. در غزل
 مقتدر بود و سبک سعدی و حافظ را پیروی کرد و قطعات نغز زیبا سرود که در آن میان
 مرثیه مؤثر در مرگ بزرگان و دوستان باماده تاریخ ساخت. عمده شهرت هاتف بواسطه
 ترجیع بند عرفانی اوست که الحق در آن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ و هم از حیث

باریکی معانی داد سخن داده است. هاتف باشعراى زمان خود صبايحى و آذر و صهبای دوستی داشت و با آنان مشاعره کرد وفات این شاعر بسال یکهزار و یکصد و نود و هشت در قم اتفاق افتاد و صبايحى در رثایی که ساخته ماده تاریخ وفات او را چنین گفت :

بآیین دعا گفتا صبايحى بهر تاریخش که یارب منزل هاتف بگلزار جهان بادا
بند آخر ترجیع بندهاتف برای نمونه نقل میشود، و در آن عقیده عرفانی که جهان را
مظهر حقیقت الهیه میدانند و اینکه آنرا که یکی بیش نیست دیده معرفت و چشم
بصیرت در وراء حجابات و کثرات تواندید بیان شده است :

یار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی	همه عالم مشارق الانوار
کور و ش قائد و عصا طلبی	بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و بین	جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ	لاله و گل نگر در آن گلزار
پا براه طلب نه و از عشق	بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند	که بود نزد عقل بس دشوار
یار گو بالغدو و الاصال	یار جو بالعشی و الابرار
صدرهت لن ترانی ارگوید	باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد	پای اوهام و پایه افکار
یار یابی بمحفلسی کانجا	جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل	مرد راهی اگر بیا و بیار
ورنه مرد راه چون دگران	یار میگوی و پشت سرمی خار
هاتف ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان گهی هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب	وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسرار است	که بایما کنندگاه اظهار
پی بری گر بر از شان دانسی	که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او
 وحده لا اله الا هو

پسر هانف سیدسحاب - (متوفی در یکم هزار و دویست و بیست و دو) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلیشاه میزیست و قصاید در مدح او میساخت. گذشته از قصاید تذکره‌ای بنام رشحات باو نسبت داده‌اند که گویا بانجام نبرد.

بازگشت بسبک قدیم

بطوریکه در مقدمه این قسمت اشارت رفت بعد از رواج سبک متکلف دوره مغول و تیموری و مضمون پردازی‌ها و نکته سنجی‌ها و نازک‌کاریها و جمله بندی‌های خاص دوره صفوی که آن را سبک هندی نامیده‌اند نهضتی جدید در ایران برای رجوع باسلوب قدما روداد.

شروع این نهضت در اواخر قرن دوازدهم هجری و عمده مرکز آن اصفهان بود. و از اولین طرفداران آن سخنگویانی مانند سید محمد شعله و میر سید علی مشتاق بودند که در غزل ذوقی عالی و قریحه‌ای لطیف داشتند همچنین میرزا محمد اصفهانی و عاشق اصفهانی و لطفعلی بیگ آذر بیگدلی و سید احمد هاتف و سیلیمان بیگلی متخلص به صباحی و امثال اینان بودند هر یکی از اینان خود در سخن توانا بود.

میر سید علی مشتاق از سادات حسینی اصفهان از دانشمندان زمان بود با سایر معاصرین نظیر آنانیکه نام برده شد انجمن ادبی منعقد ساخت خودش رغبتی تمام بشعر حافظ و سبک قدما داشت. در یک هزار و یکصد در اصفهان تولد یافت و بسال یک هزار و یکصد و هفتاد و یک در همان شهر در گذشت و در تکیه شیخ زین الدین بخاک سپرده شد. دیوان اشعارش که تعداد آنرا تا شش هزار نوشته‌اند عمده از غزلیات مرگبست و ترجیع بند و رباعیات هم دارد. وی قطعات زیادی هم در تاریخ جلوس شاهان و بعض سوانح زمان خودش و ماده تاریخ وفات افرادی نامور ساخت.

قصیده‌ای در فتح هندوستان بدست نادر شاه دارد که مطلعش اینست:

نادر دوران شه گیتی ستان کاورده است

در کمند حکمش ایزد گردن گردنکشان

در نتیجه این نهضت نوین افکار جریانی نو گرفت و شعراء بیشتر بمتقدمین مانند فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و خاقانی و انوری پرداختند و شیوه سخن و طرز بیان و سنج مضامین آنها را احیاء کردند و بتأثیر این نهضت شماره‌ای زیاد شعرا و نویسندگان از قصیده‌گو و غزلسرا که توان گفت صدتن بیشتر بودند در دوره قاجار ظهور کرده در نظم و نثر شیوه گویندگان قبل از مغول را پیروی کردند و اینک نخبه‌ای از آنان بطریق ذیل نام برده میشود:

مجمعر اصفهانی - سید حسین طباطبائی متخلص به مجمعر در اواخر قرن دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولد یافت. از جوانی تحصیل علوم ادبی کرد و استعداد خاص نشان داد و بگروه شعرائی که بدستیاری نشاط انجمن کرده بودند ملحق شد و با خود نشاط ارتباط خاصی بهم رسانید مدتی در اصفهان اقامت نمود بعد بتهران آمد و با جودت ذهن و صفای قریحه و حسن شهرت که داشت در اندک مدتی بدربار فتحعلیشاه تقرب جست و لقب مجتهد الشعراء که قبل از او مخصوص سید محمد سحاب پسر هاتف بود با او داده شد و پس از ملك الشعراء کسی را بر او تقدم نبود نیز سالها ندیم حسنعلی میرزا پسر فتحعلی شاه بود و از پدر و پسر صله و انعام و نوازش میدید.

چیست آن غنچه که نشکفته ز باد سحراست

غنچه نشنفته کسی کش ز صبا پرده دراست

مدح گفته . اشعار هزل و هجو و غزلهای و قطعه‌هایی در وصف باده‌گساری نیز از او باقیست. غزلیات لطیف نیز ساخته . همچنین قطعات و ترکیب بند دارد و یک مثنوی بسبک تحفة العراقین سرود قطعات منثوری نیز از او مانده که به سیاق گلستان شیخ سعدی است. مجمعر در لغز دست داشته همچنین مفرداتی گفته که صائب را بخاطر می‌آورد. وفا تش در عهد جوانی بسال یک هزار و دوست و بیست و پنج در تهران اتفاق

افتاد و در قم بخاکش سپردند. طلعت اصفهانی در تاریخ رحلت او چنین گفت.

تاریخ رحلتش را از عقل خواست طلعت

گفتا بگو «جوان رفت سید حسین مجمر»

نشاط - میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمدالدوله از بزرگان ادباء و شعراء زمان خود و از سرامدان رجال سیاست و امرای دولت فتحعلی شاه معدود میشود. فتحعلی شاه توجهی خاص باو داشت و بذل شاه بشاعر با سخاوت شاعر تناسب داشت از جمله مسافر تهای صبا یکی سفر ماموریت او است بدربار ناپلئون که جزو هیئتی بسال ۱۲۳۳ بیاریس رفت. در ذوق و قریحه عظیم المثل و در حکمت و ریاضی و علوم و ادبی بکمال بود. شاعری بود نیک منش و خوب مشرب و نکته سنج و در اقسام خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت.

نشاط باهمیتی خاص و عشقی ثابت اصفهان را کانون شعر و ادب قرار داد و سخنگویان را تشویق کرد و در حلقه موسسین نهضت جدید ادبی ایران اندر آمد. او و بارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی را از سر نو احیاء کردند و بطرز قدما شعر سرودند و در اصفهان انجمن ادبی منعقد ساختند مدتی نیز با اهل طریقت و سلوک معاشرت داشت حتی دارائی خود را صرف راه صحبت آنان کرد، درویش منش سهام نواز و متدین بود آزار کسی را روانداشت.

در نظم و نثر فارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در غزل توانا و شیوا بود گذشته از غزل قصیده و مثنوی ترکیب بند و رباعی نیز ساخت و در قصیده استادان سلف را اقتفاء و اشعار آنانرا تتبع کرد مثلاً در تتبع قصیده امیر معزی با مطلع:

از دور های گردون وز صنع های یزدان

زیباترین عالم فرخ ترین کیهان

(که مجمر نیز آنرا استقبال کرد) این ابیات را سرود:

زیباترین اشیاء فرخ ترین اعیان

از هر چه هست پیدا و ز هر چه هست پنهان

از مرغها هزار است از وقتها سحر که
 از فصلها بهار است از نوعهاست انسان
 از عهدها شبابست از آبها شرابست
 از انجم آفتابست از ماههاست نیشان
 از سنگها دل دوست از عیشها غم اوست
 از تیغهاست ابرو از دشنهاست مژگان
 از زیبهاست افسر از طیبهاست عنبر
 از اعضوهاست دیده از خلقهاست احسان
 از انبیا محمد از شهرها مدینه
 از شاخهاست طوبی از باغهاست رضوان
 از بحرهاست آن دل از ابرهاست انکف
 از روحهاست آن تن از عقلمهاست آن جان
 نیز در استقبال از قصیده انوری بمطلع:
 شاها صبوح فتح ظفر کن شراب خواه
 نردو ندیم و مطرب و چنگک و رباب خواه

این قصیده را ساخت:

شاهها هلال ماه نو از آفتاب خواه

ابروی یار بین و زساقی شراب خواه

در غزل نیز طرز گویندگان نامی را سرمشق گرفت و غزلهای عرفانی هم

ساخت.

مثلا در غزل ذیل بظن غالب غزل معروف سعدی را که با مطلع: مشنوا بدوست

که بعد از تو مرا یاری هست ... آغاز میکند در نظر داشته و چنین گفته.

زاهد از ره ندهد خانه خماری هست

وجه می آر نرسد خرقه و دستاری هست

رفتیش بی سبب نیست از آن ره که طیب
گذرد بر سر آن کوچه که بیماری هست
میرسد یار و بیاران نگرانست ولی
همه دانند که پنهان بمنش کاری هست
ز رفیقان سلامت ره منزل گیرید
که مرا تا بدر دیر مغان کاری هست
غم گرفته است فرو مجلس میخوارن را
مگر امروز درین میکده هشیاری هست
کل فردوس نکیرد ز کف جور کسی
که درین بادیه اش قسمتی از خاری هست
شاید ار بر سر کوی تو بود جای نشاط
بلبلی هست بهر خانه که گلزاری هست
همچنین در این غزل پیروی از خواجه حافظ کرده:
ای فروغ ماه از شمع شبستان شما
چشمه خور جرعه ای در بزم مستان شما
نیز در ابیات ذیل شیوه و معانی عارفانه و رندانه حافظ پیدا است:
عمر بگذشت و نماندست جز ایامی چند
به که با یاد کسی صبح شود شامی چند
بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق
زهد و رندی و غم و شادی ازو نامی چند
زحمت بادیه حاجت نبود در ره دوست
خواجه بر خیز برون آی ز خود گامی چند
طبع خاکی بنه و چاک بر افلاک انداز
مرغ کز دام بر آمد چه بود با می چند؟

شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود

من چه باکم بود از سر زنش عامی چند

آتشی بر سر این کوی بر افروخت نشاط

در نگیرد ولی از شعله او خامی چند

مجموعه اشعار و آثار نشاط بعنوان گنجینه معروف است و آن عبارت از پنج درج است و قطعات منثور نشاط رانیز از مراسلات و منشآت و مناجات و مقالات و دیباچه‌ها و شکایات حاوی است که در آن انشاء رسمی درباری و طرز ترسل زمان خود را نمایانده است که در واقع نسبت بانشای درباری قرون سابق بخصوص سبک دوره مغول ساده‌تر ولی نسبت بانشای زمان مامضمون و متکلفانه است و میتوان آنرا بطور کلی نمونه‌ای از سبک نثر دیوانی دوره قاجار شمرد زیرا همان طرز کمابیش در منشآت منشیان دیگر آن عصر جلوه‌گر است نهایت بتدریج رو بسادگی نهاد.

وفات نشاط سال هزار و دوست و چهل و چهار واقع شد علت مرگ بیماری سل بود که فتحعلیشاه برای معالجه آن طبیبانی برگماشته بود. منصف قاجار در تاریخ وفات او گفته:

«از قلب جهان نشاط رفته»

صبا - فتحعلی خان صبا از نامیان شعرای قصیده‌سرای زمان فتحعلی‌شاه بود در اوان جوانی پیش صباحی بیدگلی تلمذ میکرد زادگاه صبا کاشان است ولی اصلش را از زنوز آذربایجان نوشته‌اند از کاشان بنقاط دیگر از آنجمله اصفهان و شیراز ورشت و آذربایجان مسافرت کرد.

از طرف شاه حکومت قم و زادگاه خود کاشان داشت و بعد ملتزم دربار گردید و مورد توجه واقع شد و لقب ملک الشعرائی یافت اشعار از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی زیاد سروده و هنر بزرگش در قصیده است.

ترجیع بند نیز خوب ساخته شماره اشعار دیوان او را تا صد و هفده هزار بیت نوشته‌اند.

اغلب قصاید معروفش در مدح فتحعلیشاه و شاهزادگان و امرای اوست. گذشته

از دیوان مثنوی‌ها و رسالات منظوم سرود مهمترین مثنوی اوشاهنشاهنامه است که آنرا درسی هزار بیت بوزن و تقلید شاهنامه بعد از جنک هزار و دو بیست و هیجده بین ایران و روس بنام فتح‌علیشاه سرودهم مثنوی خداوندنامه را بوزن شاهنامه نظم کرده‌مچنین منظومه‌های عبرتنامه و گلشن صبا از اوست و فات صبا را بسال یک‌هزار و دو بیست و سی و هشت نوشته‌اند.

صبارا هم باید از زنده‌کنندگان و شاید پیشروان سبک پیشینیان بشمار آورد که با سایر شعرای شیرین‌زبان و عذب‌البیان معاصرش مانند سروش و قانقانی و فتح‌الله خان شیبانی و محمودخان و سپهر شیوهٔ قدما پیش گرفت در قصایدش همان شیوه را از نو بکار برد و در هر شعری طرزی از آن را در نظر داشته است.

مثلاً در قصیده توحیدیه با مطلع:

تعالی‌الله خداوند جهاندار جهان آرا

کزو شد آشکار آگل ز خار و گوهر ازخارا

شیوه فرخی را بکار برده و درین قصیده که بهار را وصف میکند منوچهری

را سرمشق قرار داده:

چو کرد این لاله سوی بره آهنگ

شد آذرگون ز آذر یون لب رنگ

ز مینا گون زمینها آهوانرا

ز مرد فام شد سم شبه رنگ

کمان رستم اینک بین کد دارد

بروی چرخ چاچی را پر آژنگ

هوا از عکس آن چون پر طاوس

زمین از فیض آن چون پرتو رنگ

صبا بهار و نوروز را بدوق و شوق دریافته و اشعاری مانند آنچه مذکور افتاد

گفته و نوروزیه‌های لطیف مانند این قصیده ساخته:

شاهد جان پرور نوروزتن آراسته

آفتاب و ماه از مشکین پرن آراسته

و در این قصیده در وصف طبیعت قدرت نشان داده است. بطور کلی صبا قدرت طبع و بیان روان و فکری روشن و سرعت انتقال داشته و در علوم و نجوم هم دارای معلومات بود از خانواده صبا مردان علم و ادب ظهور کردند که از آن جمله محمود خان ملك الشعراء را توان نامید.

وصال شیرازی - میرزا شفیع شیرازی معروف بمیرزا کوچک متخلص

بوصال از نامیان عصر فتحعلی شاه و محمد شاه بود اشعار زیاد سرود دیوانش بالغ بر پانزد، هزار بیت دارد.

عمده هنر وصال در طرز غزل است و میتوان او را از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت. در مثنوی نیز مهارت نشان داد از آن جمله مثنوی موسوم به **بزم وصال** را نظم کرده شیوه استاد فردوسی در آن هویدا است نیز وی مثنوی فرهاد - و شیرین و حشی را تمام کرد و در نظم آن بخوبی کامیاب شد **هوا طواق الذهب** زمخشری را بفارسی کرد وصال از خوشنویسان معروف عصر خود و از آشنایان بعلم موسیقی و فقه و فلسفه بود و مشرب عرفانی داشت با این مراتب فضل و کمال عجب نیست که شاعر دیگر زمان وصال یعنی علی اکبر شیرازی متخلص به **بسم** وصال را در تذکره خودش که موسوم است به **تذکره دلگشا** بسیار ستوده و او را در میان اهل کمال قدیم المثال دانسته باشد. وفات وصال در یک هزار و دو بیست و شصت و دو در شیراز واقع شد. وصال بافضلا و عرفای زمان خود و بخصوص باقآنی روابط دوستی داشت . او را نیز نظر بسبک متقدمین بوده و در قصاید سبک آنانرا پیروی کرده مثلاً قصیده ای در استقبال لامیه منوچهری ساخته که این چهار بیت در وصف زمین لرزه از آنست.

ز بس کز بو مهن این بوم لرزید

گسست او را ز یکدیگر مفاصل

ز سخ‌های زمین خیزد بخاری عفن چون بوی سحر از چاه بابل
 رسوم این دیار از بس تزلزل چنان شد محو چون رسم فضایل
 بزیر گل همه خورشید رویان که نتوان گفت مهر اندودن از گل
 وصال با معاصرین خود نیز از آن جمله با قائلی مشاعره کرده و بزرگان را
 از قبیل میرزا ابوالقاسم قائم مقام مدح گفته .

در غزل بیشتر سعدی و حافظ را تتبع کرده مثلاً در غزلی که دو بیت ذیل از
 آنست غزل نامی سعدی را با مطلع :

تفاوتی نکند قدر پادشاهی را گر التفات کند کمترین گدائی را
 پیروی کرده و گفته است :

بغیر دیر مغان دل ندید جائی را که فرق می‌نهد از شهی گدائی را
 سلوک وادی خوشخوار عشق یکسانست چه راه گمشده‌ای را چه رهنمائی را
 در غزل دیگر که این بیت از آنست :

پخته در کعبه و بتخانه مجو از من پرس

بد در آن سوخته چند و در این خامی چند

مانند معاصر خود نشاط غزل حافظ را تتبع کرده .

این چند بیت که از غزلیات و مفردات وصال بر گزیده شده مضمونهای

لطیفی دارد .

زنهار میازار ز خود هیچ دلی را

کز هیچ دلی نیست که راهی بخدا نیست

هر طرف سوخته‌ای از غم او می‌نالد

این چه شمع است که عالم همه پروانه‌اوست

اشکم ز سر گذشت همان سوزشم بجاست

در حیرتم که سوختن من در آب چیست

از کعبه و کنشت چو مقصود روی اوست
 گر ره بکعبه نیست مقیم کنشت باش
 با هر هنر مقابله کردیم عشق را
فضل از محبت است و هنرها همه فضول
 بزیر پرده چون در سه سجایی
سخن بی پرده گویم آفتابی

خانواده وصال خانواده علم و ادب و پسران او یعنی **وقار** و **میرزا محمود حکیم** و **میرزا ابوالقاسم فرهنگ** و **داوری** و **یزدانی** جمله اهل کمال و هنرور و ادیب بوده‌اند.

میرزا احمد و قار وارث کمالات پدر بود و خوشنویسی را نیز وارث برده بود و مخصوصاً در خط نسخ استادی داشت و بسی از کتب و دواوین از آن جمله مثنوی معنوی را با خط زیبا نگاشته و قصاید و ترجیع‌بند و مسمط نیک ساخته .
 میرزا محمود حکیم گذشته از علم طبابت قریحه شاعرانه داشته قصاید لطیف ساخته و خط نستعلیق را خوب می‌نوشته .

میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و برادران دیگر نیز اهل هنر بودند .
 فرهنگ مسافرت فرنگ کرد و قصیده‌ای در وصف پاریس ساخت که از حیث موضوع تازگی دارد .

قائم مقام - از رهبران سبک جدید ادبی ایران یکی نیز میرزا ابوالقاسم - قائم مقام پسر میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزرگ بود. میرزا ابوالقاسم - قائم مقام در یک هزار و یکصد و نود و سه تولد یافت از رجال مهم دربار فتحعلیشاه و وزیر عباس میرزا نایب السلطنه و والی آذربایجان بود و با ادباء و شعرای زمان مانند نشاط و دیگران مجالست و معاشرت داشت و در زمان محمد شاه نیز مهم امور مملکتی بدست کفایت او سپرده بود .

قائم مقام در علوم حکمت و ادب سرآمد و در نظم و نثر فارسی و عربی استاد بود

واشعار و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت است و نسبت به عبارات مکلف و مضامین پیچیده و معانی مبهم و تشبیهات باریک و نابجا که مخصوص سبک بعد از مغول بود سخن این سخنگوی نامی طراوتی خاص دارد و طرز گفتارش متقدمین بخصوص سعدی را بخاطر می آورد.

قسمت مهم اشعار قائم مقام قصاید و مدایح است ولی قطعات و رباعیات خوب نیز دارد و یک مثنوی هزلی موسوم **بجلایر نامه** با اسم غلام خودش جلایر نظام کرد و در آن اوضاع درباریان و نقایص لشکری و کشوری را نشان داد.

از قطعات مؤثر قائم مقام یکی آنست که در سرودن آن استیلای روس و شکست ایران را در نظر داشته است و تأثیر آن از این چند بیت پیدا است:

روز گارست آنکه گه عزت دهد که خوار دارد

چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد

مهر اگر آرد بسی بی جا و بی هنگام آرد

قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد

که نظر با پلکینک و با کپیتان و افسر^۱

گاه با سرهنگ و با سرتیب و با سردار دارد

لشکری را که بکام گرگ مردم خوار خواهد

کشوری را که بدست مرد مردم دار دارد

که بتبریز از پطر برگ اسپهی خونخوار راند

که به تفلیس از خراسان لشکری جرار دارد...

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که میهن در خطر بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس یافته و مرحوم قائم مقام در ابراز احساسات میهن دوستی نادر بود بخصوص که در کشمکش جنگ و سیاست دخالت داشت گرچه عقیده داشت با روسها مماشاة و صلح برقرار شود.

نیز از اشعار لطیف و حزن آور شکوائی او قصیده ایست که پس از عزل خود یعنی پس از تاریخ یکهزار و دوست و سی و هشت که در نتیجه غرور و بی اعتنائی خود و رشک و سعایت حسودان خانه نشین شد ساخته و ابیات ذیل از آنست و در آن تأثیر سبک مسعود سعد پیدا است :

ای بخت بد ای مصاحب جانم	ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی تو نگشته شام يك روزم	ای با تو نرفته شاد يك آنم
ای خرمن عمر از تو بر بادم	وی خانه صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد از تو منحوسم	هم مایه نفع از تو خسرانم
تیغست ستاره و تو جلادم	سجنت زمانه و تو سجانم ...

گوئی آن مرد در این ابیات درد ناک از ظرفی سرگذشت و وطن خود ایران را دیده و از ظرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش بینی کرده است . قائم مقام بامر محمد شاه بسال یکهزار و دوست و پنجاه و يك در تهران بقتل رسید .

قآنی - میرزا حبیب متخلص به قآنی در حدود یکهزار و دوست و بیست و دو یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه در شیراز تولد یافت . پدرش میرزا محمدعلی شاعر بود و گلشن تخلص داشت پسر قآنی موسوم به سامانی هم شاعر پیشه بود . قآنی دوبار تأهل کرد ولی هیچوقت از صلح و صفای خانوادگی برخوردار نشد . در عهد جوانی سفر خراسان در پیش گرفت و در آنجا تحصیل علوم و ادبیات کرد و بشهر سرودن آغازید آنگاه تخلص حبیب می کرد بتدریج شهرتی یافت و در نزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حکومت آن سامان داشت تقرب جست و بامر او تخلص قآنی گرفت و آن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی اوکتا قآن بوده . قآنی مدتی در خراسان و کرمان ملتزم حضور او بود و همین شاهزاده وی را پیش فتحعلی شاه معرفی کرد . بعد از اقامت در خراسان و شیراز و کرمان و هرات بمهران آمد و در آن جا معروف تر شد و در دربار محمد شاه خاصه ناصرالدین شاه تقرب زیاد پیدا کرد .

آنچه از اخبار بدست می آید قآنی اول شاعر ایرانست که بآموختن زبان فرانسه پرداخت .

قآنی را می توان بعد از صائب معروف ترین شاعر ایران در تمام دوره صفوی و قاجار شمرد و شاید در طراز سخن و خوبی و وصف و انتخاب کلمات و استعمال لغات و تتبع اشعار قدما کمتر کسی از سخنگویان این دوره با او برابری تواند کرد .
مخصوصاً هنر او در قصیده است ولی در غزل نیز استادی نشان داد و غزلسرای تمام عیار گشت . در مسمط و ترجیع بند نیز دست داشت و مهارت بخرج داد ولی باید گفت همانطور که حالات عبارات در اشعار قآنی بیشتر است معانی فلسفی و اخلاقی کم است . در دیوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکار است بسیار است و درین فن سرمشق شاعران خراسانست بخصوص نسبت بمنوچهری علاقه خاصی نشان می دهد .
مخصوصاً ناصر الدین شاه را زیاد ستوده و اغلب قصاید را با وصف شیرینی از طبیعت شروع کرده . از آن جمله مسمطی است که بند اول آن نقل می شود :

بنفشه رسته از زمین بطرف جویبارها

ویاگسته حورعین ز زلف خویش تارها

ز سنگ اگر ندیده چسان جهد شرارها

به بر گهای لاله بین میان لاله زارها

که چون شراره می جهد ز سنگ کوهسارها

در مسمط زیرین شوق لطف بهار و عشق روی گلزار و نغمه جویبار نمایانست :

باز بر آمد بکوه رایت ابر بهار سیل فروریخت سنگ از زبر کوهسار

باز بجوش آمده مرغان از هر کنار فاخته و بوالملیح صلصل و کبک و هزار

طوطی و طاوس و بط سیره و سرخاب و سار

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت کز همه گلها آمد بیشتر از طرف کشت

وز نفسش جویبار گشته چو باغ بهشت گوئی باغالیه بر رخس ایزد نوشت

کای گل مشکین نفس مژده بر از نو بهار

دیدۀ نرگس بیباغ باز پراز خواب شد طرّه سنبل براغ باز پر از تاب شد
 آب فسرده چوسیم باز چوسیماب شد باد بهاری بجست زهره وی آب شد
 نیمشبان بی خبر کرد ز بستان فرار

تغزلهای شاعر که بمناسبت قصایدی در رسیدن نوروز و وصف بهار و مدح
 شهریار سروده الحق هر يك نمونه ای بدیع از لطف ضمیر و طبع منیر اوست و با
 اینکه در تمام آنها استادان سابق را پیروی کرده و در این پیروی شایسته و هنر آفرین
 بوده است و پیداست او خود در سخن پردازای مراحل پیموده و بی شبهه در سرودن
 اینگونه اشعار طبع روان فیاضی داشته است. در اغلب قصاید استاد استمداد او از
 فیض نفعه گویندگان پیشین پیداست مثلاً در قصیده :

اگر نظام امور جهان بدست قضاست چرا بهره کند امر شهریار رضاست...
 استاد انوری در مد نظر شاعرانه او بوده که ناظم قصیده ایست با مطلع زیر:
 اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
 ایضاً در قصیده :

آنچه می بینم به بیداری نبیند کس بخواب
 ز آنکه در يك حال هم در راحت هم در عذاب
 همان استاد را پیروی کرده که گفته بود :
 اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
 خویشان را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
 همچنین در قصیده :

غم و شاد است که بایکدیگر آمیخته اند یا مه روزه بنوروز در آمیخته اند
 قصیده خاقانی را سرمشق گرفته که گفته :
 می و مشکست که با صبح در آمیخته اند یا بهم زلف و لب یار در آمیخته اند ...
 ازین رقم اشعار بر دیوان قآنی که ارتباط مستقیم با سبک سخن استادان
 قدیم دارد فراوانست .

در دو قصیده ذیل که شاعر روح طبیعت بهاری را در سخنان نغز جلوه گر ساخته
تأثیر سبک منوچهری هویدا است :

جان خرم و دل فارغ و شاهد بکنار است	گاه طرب و روز می و فصل بهار است
خاک چمن از آب روان آینه دار است	باد سحر از آتش گل مجمره سوز است
تا می شنوی زمزمه صلصل و سار است	تا مینگری کو کبه سوری و سرو است
کان بیضه الماس پر از عود قمار است	سوری بچه ماند بیکی بیضه الماس
کش بر خط مشکین اثر گرد و غبار است	مانا ز سفر تازه رسیدست بنفشه

بهار آمد که از گلبن همی بانک هزار آید

بهر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید

تو گوئی ارغنون بستند بر هر شاخ و هر برگی

ز بس بانک تذرو وصلصل و دراج و سار آید

بجو شد مغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد

به پرد مرغ دل چون بانک مرغ از شاخسار آید

خروش عندلیب و صوت سار و ناله قمری

گهی از گل گهی از سرو بن گه از چنار آید

یکی گیرد بکف لاله که ترکیب قدح دارد

یکی بر گل کند تحسین کزو بوی نگار آید

یکی بیند چمن را بی تأمل مرحبا گوید

یکی بوید سمن را مات صنع کرد گار آید

یکی بر لاله پاکو بد که هی هی رنگ می دارد

یکی از گل بوجد آید که بنج بنج بوی یار آید

یکی بر سبزه میغلطد یکی بر لاله میرقصد

یکی گاهی رود از هس یکی گه هوشیار آید

زهر سوئی نوای ارغنون و چنگ و نی آید

زهر سوئی صدای بربط و طنبور و تار آید...
از این اشعار زیبا که صفای بهاران را بسخن تصویر میکند نیک پیداست که
شاعر نغز گو در جذبۀ سحر طبیعت بوده و آنرا در اثر جوش و خروش حس درونی
سروده. قصیده زیرین همان حال ذوقی بهار پرستانه شاعر را می نمایاند که نقش
بدیع طبیعت را بقلمی فسونگر ترسیم میکند:

راستی را کس نمیداند که در فصل بهار
از کجا گردد پدیدار این همه نقش و نگار
عقلها حیران شود کز خاک تاریک نژند
چون بر آید این همه گل‌های نغز کامکار
کیست آن صورتگر ماهر که بی تقلید غیر
این همه صورت برد بی علت و آلت بکار
چون نپرسی کاین تمائیل از کجا آید پدید
چون نجوئی کاین تصاویر از کجا شد آشکار
خیری از مهر که شد زینسان بگلشن زرد روی
لاله از عشق که شد زینسان بیستان داغدار
از چه بی زنکار سبزست از ریاحین بوستان
از چه بی شنگرف سرخست از شقایق کوهسار
باد بی عنبر چرا شد این چنین عنبر فشان
ابر بی گوهر چرا گشت این چنین گوهر نثار
بر کف این تسبیح یا قوت از چه گیرد ارغوان
بر سر این تاج زمرد از که دارد کوکنار
برق از شوق که می خندد بدینسان قاه قاه
ابرا ز هجر که میگرید بدینسان زار زار

چون مجوسان بلبل از ذوق که دارد زمزمه؟

چون عروسان گلبن از بهر که بندد گوشوار؟

ابر غواصی نداند از کجا آرد کهر؟

بادرقاصی نداند از چه رقص در بهار؟

با تمام این اوصاف که او را مسلم بود بهمانطور که گاهی از بابت سخاوت و دلبازی گرفتار تنگنای معاش می شد از نقصان طبعش هم که قصاید زیاد مطول میساخت گاهی سخنش از لطایف ادب دور می شد و از حیث سوء استعمال لغات و جعل قافیه و عدم ارتباط مطالب و تغزلات دور و دراز و تشبیهات ناروا و نظایر اینگونه معایب در قسمتی از اشعارش یکه تازی میدان سخنوری را از دست میداد. از قصاید مؤثر و استادانه او یکی آنست که در نجات ناصر الدین شاه از سوء قصد یک مرد بابی که در آخر شوال یک هزار و دویست و شصت و هشت او را در نیاوران هدف گلوله قرار دادند با مطلع ذیل ساخت:

ساقی امشب می پیایی ده که من برجای آب

نذر کردستم که زین پس می ننوشم جز شراب

قائنی گذشته از دیوان اشعار نیز تألیفی منشور دارد بنام **پریشان** که آنرا بطرز واسلوب گلستان سعدی ساخته و عین شیوه استاد شیرازی را بکار برده و تمام نثر و نظم آنرا با استثنای چند بیت خود سروده چنانکه در خاتمه گفته است:

نیست درو عاریت هیچکس خاص منست آنچه در وهست و بس

جز دوسه بیٹی ز عرب و زعجم کامده جاری بزبان قلم

حکایات پریشان مانند گلستان در آداب و سیر و نصایح و سرگذشت و لطائف و نظایر آنست. قائنی در سال هزار و دویست و هفتاد و دو در تهران وفات یافت و در شهرری جوار مزار شیخ ابوالفتح رازی بخاک سپرده شد.

فروغی بسطامی - میرزا عباس بسطامی متخلص بفروغی فرزند آقا موسی در هزار و دویست و سیزده در عتبات تولد یافت و بعد از چندی از آنجا بهمازندان

آمد و درساری اقامت جست . روز گاری ملتزم رکاب فتحعلیشاه و مداح وی بود دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه را هم درك کرد و هر دو را مدح گفت و در بعضی غزلها از ابیات ناصرالدین شاه تضمین کرد . چندی نیز در کرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حامی قاآنی نیز بود تقرب داشت و تخلص فروغی را نیز همین شاهزاده بمناسبت لقب فرزند خود فروغالدوله باو بخشید . فروغی قسمت بزرگ عمر خود را بر ریاضت و درویشی و اعتزال گذرانید و بمجلس عرفا میگریید . استعداد و مهارت فروغی در غزلسرائی است و در این هنر بمعاصرین خود برتری داشت شماره اشعارش را تا بیست هزار بیت گفته اند غزلیاتش در میان معاصرین معروف و زبان زد بوده . در طرز غزل از بزرگان غزلسرا مانند حافظ و سعدی پیروی کرده و خود نیز شیوه مخصوص و گاهی مضامین نو بکار برده اغلب غزلهایش شیرین و جاذب و ساده و روانست مطالعه غزلهایی مانند :

پایه عمر گرانمایه بر آبست بر آب

همه جا شاهد این نکته حبابست حباب...

اندوه تو شد وارد کاشانه امشب

مهمان عزیز آمده در خانه امشب...

یکشب آخر دامن آه سحر خواهیم گرفت

داد خود را ز آنهمه بیدادگر خواهیم گرفت...

و نظایر آن ذوق را تحریک میکند . غزل ذیل با روح عرفانی و شوق آزادگی

و رندانه سروده شده :

خدا خوان تا خدا دان فرق دارد	که حیوان تا بانسان فرق دارد
موحد را بمشرك نسبتی نیست	که واجب تا بامکان فرق دارد
محقق را مقلد کی توان گفت؟	که دانا تا بنادان فرق دازد
مناجاتی خراباتی نگردد	که سر جسم تا جان فرق دارد
مخوان آلوده دامن هر کسی را	که دامان تا بدامان فرق دازد

من و ابروی یار و شیخ و محراب
 من و میخانه خضر و راه ظلمات
 مخوان دور فلک را دور ترسا
 مکن تشبیه زلفش را بسنبل
 مبر پیش دهانش غنچه را نام
 رخس را مه مگو هرگز فروغی

مسلمان تا مسلمان فرق دارد
 که می با آب حیوان فرق دارد
 که دوران تا بدوران فرق دارد
 پریشان تا پریشان فرق دارد
 که خندان تا بخندان فرق دارد
 که خور با ماه تابان فرق دارد

وفاتش بسال هزار و دویست و هفتاد و چهار اتفاق افتاد .

سروش اصفهانی - میرزا محمد علی متخلص به سروش بسال یک هزار و دویست و بیست و هشت در سده اصفهان تولد یافت. از جوانی کسب کمال و معرفت کرد و استعداد فطری بروز داد و بساختن اشعار پرداخت در اوایل «منشی» تخلص میکرد. در بلاد ایران مسافر تھا کرد و راهش به تبریز افتاد و در آنجا اقامت گزید و نخست نزد قهرمان میرزا پسر نایب السلطنه تقرب جست و بعد حضرت ناصر الدین میرزا ولیعهد را دریافت و چون ولیعهدشاهی رسید سروش به همراهی وی بتهران آمد و در اعیاد و مجالس سلطنتی خواندن اشعار تهنیت بعهده او بود. از طرف ناصر الدین شاه صلہ و انعام دریافت کرد و صاحب مال و جاه گردید و بلقب شمس الشعرائی نایل آمد. ممدوحان سروش شاهزادگان قاجار و بخصوص ناصر الدین شاه بودند ولی اولین مدایح او پس از مناقب پیغمبر اکرم و ائمه اطهار متوجه بود به مرشد و حامی او حاج سید محمد باقر. بیدآبادی. باکویندگان نامی عصر قاجار مانند قآنی معاصر بود و تا قآنی زنده بود به سروش تقدم داشت. اشعار بسیار از قصاید و غزل و مثنوی ساخته و سبک قدما را تتبع کرده و بفرخی و ناصر خسرو و منوچهری و امیر معزی نظیره گفته بطوری که توان گفت از این حیث استعداد خاصی نشان داده است. سروش گذشته از دیوان قصاید و غزلیات و قطعات و مسمطات آثار دیگر دارد که از قرار ذیل است :

۱- **روضه الاسرار** در مرثیاتی حضرت خامس آل عبا .

۲- **شصت بند** از مرثیه عاشورا .

۳- اردیبهشت در سرگذشت حضرت رسول .

۴- شمس المناقب در مدح پیغمبر اکرم . وفات اوبسال یکهزار و دوست و هشتاد و پنج در تهران اتفاق افتاد و جنازه اش را به قم انتقال دادند . اینک چند بیت از قصیده‌ای که در آن قصیده فرخی را با مطلع : برآمد نیلگون ابری زرروی نیلگون دریا، که معزی و دیگران هم آنرا استقبال کرده اند، تتبع نموده :

دو ابر بانگ زن گشت از دوسوی آسمان پیدا

بهم ناگاه پیوستند و بر شد از دو سو غوغا

چو پیوستند با هم بانگ هیجا از دوسو بر شد

سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا

الا ای ابر کوشنده که بی‌کینی خروشنده

چرا بی‌کین خروشی گرنه ای کالیوه و شیدا

زگرد تیره ات خورشید روشن رخ برون تابد

چنان کز گرد لشکر شه سوار دلدل شیدا

بطور کلی سروش در وصف بهار و تهنیت نوروز سخنوری ماهر بوده از آن جمله

این شعر را که بسبک منوچهریست سروده :

نوروز نو آئین تر امروز ز پار است

ای ترک بده باده که عید است و بهار است

کلبن چو یکی حور بیر کرده حریر است

هامون چو یکی حله پر نقش و نگار است ...

در برخی اشعار سروش اشاراتی بوقایع زمان ناصرالدین شاه توان دید از آن

جمله در نخستین بار برقرار شدن سیم تلگراف در ایران اهمیت آن را اینگونه دریافته و از آن اختراع بزرگ اینگونه تعبیر شاعرانه خواسته :

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار
 زین همایون کارگه کاندر جهان شد آشکار
 عاشقان بی‌پیک و نامه در سؤال و در جواب
 بانگ‌ارین در میان فرسنگ اگر باشد هزار
 کارها در روزگار شهریار آسان شدست
 آفرین بر روزگار شهریار کامکار
 کرد این فرخنده خدمت اعتضاد السلطنه
 یافت از شاهنشاه گیتی نشان افتخار
 ابیات ذیل نیز توانائی او را در نقاشی جلوه‌ها و تصویر زیبائیهای طبیعت
 می‌نمایاند :

تا عروس نوبهاری پرده از رخ برکشید
 باد چون مشاطه‌اش در حلیه و زیورکشید
 ژاله بر سنبیل بدان ماند که رضوان بهشت
 موی حوران بهشتی در در و گوهر کشید
 باغبان در بوستان گوئی همه شب مشک سود
 دست مشک آلود را بر شاخ سیسنبیر کشید...

محمود خان ملك الشعراء - محمود خان زادگاهش کاشانست ولی خانواده‌اش
 منسوب بآذربایجان بوده و در زمان زندیان بعراق انتقال یافته است. پدرش محمد-
 حسین خان متخلص بعندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو از شعرای نامی بودند
 و در دربار فتحعلیشاه مقام ملك الشعراء داشتند و عندلیب تازمان ناصرالدین‌شاه
 همین لقب را دارا بود.

محمود خان گذشته از فن شعر که در آن استادی داشت در فنون و علوم دیگر
 نیز از سر آمدان عصر خود بود و در حکمت و حدیث و تفسیر و علوم ادبیه و صنایع
 دستی مانند حسن خط و نقاشی و منبت‌کاری نظیر نداشت و در واقع توان گفت

این شخص مظهر ذوق و استعداد ایرانی و نمونه کامل صنایع نظریه ایران در عصر خود محسوبست .

در شعر قریحه بلند داشت و مخصوصاً در طرز قصیده استادان قبل از مغول را تتبع کامل کرد و شیوه لطیف خاصی بکاربرد و اشعار نغز بدیعی سرود توان گفت وی نزدیکترین گویندگان عصر خود بسبب عنصری و فرخی و منوچهری و معزی و ادیب صابر است . در دربار ناصرالدین شاه محل توجه و احترام بود و لقب ملك الشعرائی داشت .

دیوانش قریب دو هزار و پانصد بیت دارد . وفاتش بسال یکهزار و سیصد و یازده یعنی دو سال پیش از مقتول شدن ناصرالدین شاه اتفاق افتاد . قصاید وی بیشتر مربوط بمدایح ناصرالدین شاه و درباریان اوست بسا که در آنها فواید تاریخی نیز توان یافت مانند ذکر جلوس یا سفرها یا رسوم جشن و بزم . مثلاً در قصیده رحلت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه این ابیات آمده :

چو تخت ملك تهی ماند از محمد شاه

که نو شه باد روانش بعالم دیگر

بشهر تبریز اندر خبر رسید بشاه

که حال ملك دگر شد ز کینه اختر

از آن خبر بنگویم ملك چه گفت و چه کرد

از آنکه کس بشنیدن نمیکند باور

همی بگشت درون دو چشم خسرو آب

هم از فراق پدر هم ز سوزش کشور

ز بهر ساز سفر چون ز سوک شه پرداخت

بگشت در سر خسرو هزار گونه فکر

بخواند پیش پی مصلحت خدیو بزرگ

هر آنکه بود بدرگه ز کهنتر و مهتر

چو صف زدند بیای سریر تن در تن
 خدیو ایران برداشت مهر کنج و کهر
 بگفت کز روش دهر و گردش گردون
 فتادمان سفری پر ز هول و پر ز خطر
 تپی شدست سرگاه کی ز شاه و کنون
 برفت بایدمان تا بتختگاه پدر
 سپاه جمله پراکنده ملک شوریده
 چگونه باید برک سپاه و ساز سفر...

ابیات ذیل که در حلول نوروز و جلوه بهار سروده شده دلیلی است بر اینکه
 استاد چگونه صنعت متقدمین را فرا گرفته و چه ذوق عالی و قریحه سرشار در سخن
 فارسی داشته است :

بسحرگاهان قمری چو در آید بسخن
 سوی باغ آی نگارینا لختی با من
 من سپیده دم فردا بسوی باغ شوم
 که گل سوری از خنده گشودست دهن
 یکسوی دشت ز نورسته بنفشه است کبود
 سوی دیگرش سفید است ز بشکفته سمن
 رعده می نالد ر می بالد از آن ناله گیاه
 ابر می گرید می خندد از آن گریه چمن
 هر کجا بگذری از لاله خودروی براه
 شمعی افروخته بینی ز بر سبز لکن
 لب هر جوی پراز لاله شد و مرز نگوش
 زین سپس خیمه نگارا بلب جوی بزین

دست در دامن شادی زن و در نوبت گل
 درکش از دست غم و انده گیتی دامن
 غم یکی میوه تلخست ازو هیچ منخور
 و آندرختی که غم آرد بر ازینخ بکن
 در دل اندیشه مدار از شب آستن از آنک
 کس نداند که چه میزاید این آستن
 نیز این ابیات زنده و با نشاط انس او را با طبیعت و مهر و حیرت او را در
 برابر بدایع خلقت نشان میدهد :

از کوه بر شدند خروشان سحابها
 غلطان شدند از بر البرز آبها
 باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
 بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها
 دوشینه بادهای تر از سوی بوستان
 بر روی گل زدند سحرگه گلابها
 چون صد هزار جام بلورین واژگون
 بر آبدان ز ریزش باران حبابها
 خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند
 از بهر دیدن رخ گل با شتابها
 وقتی خوش است عاشق دلداده راکنون
 در خانه داشتن نتوان با طنابها
 زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
 تو اختیار فصل طرب کن ز بابها
 جز روز خرمی نبود در حساب عمر
 ما بر گرفته ایم ز گیتی حسابها

فرصت شیرازی - سید میرزا محمد نصیرالحسینی شیرازی متخلص به فرصت به سال یکهزار و دوست و هفتاد و یک هجری قمری در شیراز پا برصه وجود نهاد. پدرش میرزا جعفر پسر میرزا کاظم و نیای بزرگش حکیم و طبیب درباری کریمخان زند اصلاً از جهرم و از فضایل عصر خود بود. و تألیفاتی در ادب و فلسفه بفارسی و عربی از باقی مانده.

فرصت از جوانی به تحصیل علوم پرداخت و در ردیف دانشمندان نامی شیراز درآمد و گذشته از دیوان اشعار و کتاب معروف «آثار عجم» تألیفات دیگر علمی و ادبی بفارسی و عربی بوجود آورد. وی شصت و نه سال زیست و عیالی اختیار نکرد و شبانروز خود را با مطالعه و تألیف و تدریس گذراند و سرانجام بسال یکهزار و سیصد و سی و نه درگذشت و در جوار آرامگاه حافظ بخاک سپرده شد. فرصت از شاعران و نویسندگان است که شرح حال خود را خود نوشت و آن در مقدمه دیوانش چاپ شد و در آن از حوادث تاریخی نیز مانند ظهور نهضت مشروطیت و از رجال معاصر مانند سید جمال الدین بحث کرد دیوانش مرگب است از غزلیات و قصاید و مسمطات و مرثیاتی در قصایدش وصف اولیای دین و مدح برخی از رجال و بزرگان ابیاتی هم در مدح مظفرالدین شاه دیده می شود.

شعراى دیگر - دوره قاجار با وجود شاعران و سخنگویان زیادی ممتاز بود و گذشته از آنانی که بوجه مثال مذکور افتاد سخن پردازان دیگر وجود داشتند و در اقسام سخن مهارت خاص ابراز کردند که از آن جمله میتوان **ینغمای جندقی و شهاب ترشیزی و مفلح تهرانی و رضا قلبی خان هدایت و صبوری مشهدی و فتح‌اله خان شیبانی** و امثال آنان را نام برد. همه این سخنگویان در سرودن اشعار محکم و متین ماهر بودند و هر یک در طرز قوت طبع و صفای قریحه نشان دادند و در زنده کردن شیوه قدما استعداد خاصی نشان دادند.

آثار منشور دوره صفوی و قاجاریان

۱- تألیفات تاریخی

حبیب‌السیر - حبیب‌السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث‌الدین بن همام‌الدین خواند میر تألیف کرد و وقایع را از ابتدای تاریخ بشر تا وفات شاه اسماعیل صفوی یعنی سال نهصدوسی آورد. این کتاب نسبت بروضة‌الصفا کوچکتر و درسه جلد است و بمناسبت احتوای تفصیل اوایل کار و شرح سلطنت شاه اسماعیل که مؤلف معاصر او بوده است دارای اهمیتی است.

خواند میر یا خواند میر در هرات بدنیا آمد و قسمت عمده عمر خود را در آنجا گذراند از منتسبین دربار سلطان حسین بایقرا بود در نهصد و سی و چهار بهند رفت بدربار بابر و پس از او بدربار پسرش همایون پیوست در نهصد و چهل و یک در دهلی درگذشت و در همان جا مدفون شد. گذشته از حبیب‌السیر که آنرا در نهصد و سی پایان آورد و پس از سفر هند در آن تجدید نظر کرد و تکمله روضة‌الصفا تألیفات دیگر از این مؤلف بوجود آمد از جمله آنها کتاب دستورالوزراء در احوال وزراء اسلام تا انقراض سلسله تیموریانست و تألیفش در نهصد و چهارده خاتمه یافت.

صفوة‌الصفاء و احسن‌التواریخ - از این دو کتاب اولی را ابن بزّاز از اهل اردبیل در اواسط قرن هشتم در شرح حالات و کرامات اجداد صفویه خاصه شیخ - صفی‌الدین نوشت و در اواسط قرن دهم یعنی در سلطنت شاه طهماسب بواسطه ابو‌الفتح - حسینی تجدید تألیف شد این کتاب علاوه بر شرح حال شیخ صفی‌الدین از اوضاع و احوال مردم آنرا بایجان زمان مؤلف اطلاعات مفید بدست میدهد انشای آن فصیح و روانست. دومی را حسن بیگ روملو از فضلالی آن زمان باز در اواسط قرن دهم تصنیف کرد وقایع سالهای نهصد تا نهصد و هشتاد و پنج با تفصیل سلطنت شاه طهماسب در آن ثبت است. مؤلف در قم بدنیا آمد و در رکاب شاه طهماسب بود و بجنک گرجستان رفت.

تاریخ عالم آرای عباسی - عالم آرا کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول و اجداد او که اسکندر منشی از منشیان دربار آن پادشاه تألیف کرد و آن را با وقایع سال وفات شاه عباس و جلوس خلف او شاه صفی در سال هزار و سی و هشت پایان آورد این کتاب برای پی بردن به بعضی تفصیل عصر صفویه کتاب بسیار ارجمند است .

گذشته از این تواریخ و آنگهائی که در مقدمه این فصل مذکور افتاد تواریخ مهم دیگری در زمان صفویه تألیف یافته که از آن جمله است :

نگارستان و جهان آرا - تألیف قاضی احمد غفاری قزوینی که از مقرّبین دربار صفوی بشمار میرفته نگارستان محتوی قصص تاریخی است و جهان آرا هم مطالب تاریخی دارد .

لب تواریخ - تألیف یحیی بن عبداللطیف قزوینی و **تاریخ ایلچی** نظام شاه که مخصوصاً از لحاظ وقایع روزگار شاه طهماسب مهم است .

تاریخ نادری - تاریخ نادری (یا جهانگشای نادری) تنها تاریخ معروف دوره سلطنت نادرشاه است که وقایع سلطنت وی را تا مرگش که در هزار و صد و شصت اتفاق افتاد ذکر کرده . مؤلف این تاریخ میرزا مهدی خان بن محمد نصیر استرآبادی منشی دربار و از ندما و درباریان نادر بوده و در سفرهای آن پادشاه حضور داشته است . همو تاریخ دیگری بنام آن پادشاه موسوم به **دره نادریه** تألیف کرده که انشای آن نمونه تکلف و عبارت پردازی است و تألیفات دیگر هم دارد .

زبدۃ التواریخ - تألیف محمد محسن بن عبدالکریم در وقایع او آخر صفویان و ظهور افغانست و مؤلف خود شاهد آن وقایع بوده . مؤلف این کتاب را بنام رضاقلی میرزا پسر نادرشاه تألیف کرد .

رستم التواریخ - تألیف محمد هاشم حسینی از اهل اصفهان در شرح اوضاع

دربار سلطان حسین صفوی و فتنه افغان و سایر اخبار تا سال یکهزار و یکصد و نود و نه است.

تاریخ زندیه - تألیف علیرضا بن عبدالکریم شیرازی که مسائل وقایع جانشینان کریمخان زند است.

مجملة التواریخ - تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه است که از گذشته شدن نادرشروع کرده و تا وقایع سی و پنجسال بعد از نادرشاه را آورده و دوران فرمانروائی کریمخان زند را مشروحاً بیان کرده تاریخ تألیف کتاب یکهزار و یکصد و نود و شش هجری است.

متمم روضة الصفا - غیاث الدین خواند میر نبیره دختری میرخواند جلد هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل کرد و آن را تا بعد از وفات سلطان حسین بایقرا که سال نهصد و دوازده وفات یافته آورد و فضلی او اواخر سلطنت آن سلطان و اولاد و احفاد او را نیز ذکر کرد بعد در دوره قاجاریان رضاقلیخان هدایت سه جلد دیگر بر آن افزود و سلسله وقایع را تا زمان سلطنت ناصرالدین شاه رسانید پس روضة الصفا با تکلمه از ده جلد مرکب است.

راجع به زندیه کتابهای تاریخی دیگر نیز تألیف یافته که از آن جمله میتوان تاریخ گیتی گشا تألیف میرزا محمد نامی را ذکر کرد که دو ذیل هم بر آن نوشته شده یکی از طرف میرزا عبدالکریم بن علیرضا و دومی از طرف محمد رضای شیرازی.

احیاء الملوك - کتابی است در تاریخ سیستان که آن را یکی از شاهزادگان سیستان بنام ملک شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن ملک محمود سیستانی در تاریخ (۹۸۹ - ۱۰۳۸) هجری قمری تألیف کرد. مطالب این کتاب عبارتست از یک مقدمه در بیان حال اهل دانش و راویان حدیث و اهل تفسیر و شعرای معروف و نسب ملوک و اخبار آن سامان.

پس از مقدمه در سه فصل کتاب سخن از تاریخ حکمداران سیستان است از

قدیمی ترین ایام تازمان تألیف کتاب یعنی تا سال یکهزار و بیست و هشت هجری . مؤلف يك خاتمه هم بر این کتاب افزوده که بیشتر هر بوط بمسافر تنها واحوال خود اوست .

این کتاب بفارسی روان و روشنی بیان انشاء شده وتاریخ یکی از مهمترین ایالات باستانی کشورها را بما باز گو میکند .

ناسخ التواریخ - معروفترین تاریخ عمومی است که در دوره قاجار تألیف یافته و بفارسی فصیح نزدیک بطرز متقدمین نوشته شده و آن با ملحقات قریب پانزده جلد بزرگ می شود قسمت اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام مشروح است مؤلف اول آن میرزاتقی متخلص به سپهر مستوفی دربار ناصرالدین شاه و از دانشمندان وفضالی آن زمان بود که تا جلد یازدهم نوشت وبعد از او عباسقلیخان سپهر که تا کشته شدن ناصرالدین شاه از مقرین دربار بود چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه و غیره بر آن افزود عباس قلیخان سپهر تألیفات دیگر نیز دارد و کتاب وفیات الاعیان ابن خلکان را بفارسی ترجمه کرد و خود در فضل و ادب نمونه بود . محتویات و محسنات ناسخ التواریخ را مؤلف در جلد امیرالمؤمنین در پایان کتاب جمل (صحیفه ۹۷ چاپ سنگی) با شرحی از حالات خود را برشته تحریر کشید . دیباچه این جلد را پسرش میرزا هدایت مستوفی که در انشاء خلف صدق پدر بوده نوشته است .

تاریخ کرمان - تألیف احمد علیخان وزیر کرمانی یکی از کتب سودمند محتوی مطالب و اخبار زیاد در باب کرمان از قدیم ترین ایام تا اواخر قرن سیزدهم هجریست . مؤلف احمد علیخان بر خلاف پدرش آقاعلی وزیر که در امور سیاسی کشور دست داشت وبا زندیان وقاجاریان همکاری کرد ودر نزاع بین آندو گرفتاری پیدا کرد از کشمکشهای سیاسی برکنار زیست و این کتاب را بامرآجه بمنابع متعدد وبا زحمت و کوشش زیاد بسال یکهزار و دوست و نود و یک هجری یعنی در زمان ناصرالدین شاه آغاز و وقایع را از زمان دیرین تا زمان خودش آورد

و کتاب تاریخ مفیدی در باب گذشته و حال کرمان از خود بیادگار گذاشت البته وقایع زمان مؤلف که خودش ناظر آن بوده ارزشش برای تاریخ معاصر ایران بیشتر است. **تاریخ منتظم ناصری** - تاریخ منتظم ناصری تاریخ عمومی است از اول اسلام تا زمان مؤلف در سه جلد مؤلف آن محمد حسن خان صنیع الدوله وزیر - انطباعات دربار ناصرالدین شاه آن را در سنوات یکهزار و دویست و نود و هشت تا یکهزار و سیصد تألیف کرد. صنیع الدوله تألیفات دیگر دارد و از آن جمله در جغرافیای ایران نیز **مرآة البلدان** نوشت که بطبع رسیده.

تواریخ مخصوص دوره بعضی از سلاطین قاجار نیز تألیف یافت که از آن جمله **مآثر سلطانیه** تألیف عبدالرزاق بن نجفقلی و تاریخ **صاحبقرانی** تألیف محمود میرزا و تاریخ **ذو القرنین** تألیف فضل الله منشی است و هر سه بنام فتحعلی شاه و در زمان خود او نوشته شده.

تاریخ ایران - کتابیست که اصل آن توسط یک انگلیسی بنام جان ملکولم^۱ در دو جلد در باب تاریخ ایران از قدیمترین زمان تا سلطنت فتحعلی شاه قاجار (نوشته شده) مؤلف در عهد این پادشاه دوبار (۱۸۰۰ و ۱۸۰۸ میلادی) از طرف دولت خود بایران ماموریت سیاسی یافت سرانجام کتاب تاریخ را تألیف کرد و در یکهزار و هشتصد و پانزده میلادی در لندن انتشار یافت.

این کتاب با اقدام محمد اسمعیل خان و کیل الملک والی کرمان بدست یک ایرانی ادیب مقیم بمبئی بنام میرزا اسمعیل حیرت در دو جلد بفارسی ترجمه شد و در اولین بار سال یکهزار و سیصد و سه هجری (۱۸۸۶ میلادی) در بمبئی باخط نستعلیق میرزا محمد علی شیرازی بچاپ رسید. گرچه قسمتی از مطالب این کتاب داستان و بعضی هم نادرست است ولی از نظر وقایع قرون نزدیک بتاریخ تألیف و مخصوصاً از لحاظ افکار و عقاید مؤلف نسبت باشخاص و رجال و رسوم و عقاید و آداب و سبک تحریر آن زمان شایان توجه است.

۲- کتب تذکره و تراجم احوال

تحفه سامی - تحفه سامی کتابی است در شرح حال شعرای اواخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی سام میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی بوده اند. تألیف مزبور در حدود نهصد و پنجاه وهفت ختام یافت و خود سام میرزا بسال نهصد و هشتاد و سه باهر شاه اسمعیل ثانی کشته شد.

مجالس النفائس - اصل این کتاب بزبان ترکی بدست امیرعلیشیر نوائی در هشتصد ونود و شش تألیف یافت و در شرح حال شعرا و نویسندگان معاصر آن وزیر دانشمند است و در زمان شاه عباس، شاه علی نام در خراسان آن را بفارسی کرد ترجمه‌های دیگر نیز ازین کتاب بعمل آمده امیرعلیشیر طبع شعر هم داشت و غزلیات و قطعاتی با تتبع حافظ و با تخلص فانی سروده است.

خلاصه الاشعار و زبدة الافکار - تذکره عمومی است در احوال شعرا که در زمان شاه عباس تألیف یافته. مؤلف آن تقی‌الدین محمدکاشی است.

مجالس المؤمنین - کتابی است در شرح حال و آثار و اقوال علما و فقها و سلاطین و شعرا و متصوفین شیعه که در عهد صفوی تألیف یافته. مؤلف آن قاضی نورالله ششتری از وطن خود بهند رفت و در لاهور اقامت گزید و از طرف اکبر شاه قاضی آن شهر معین گردید و تألیف مجالس المؤمنین را در حدود نهصد ونود و سه در همین شهر شروع کرد و آن را در یکهزار و ده بنختم آورد شیوه فارسی این کتاب نسبت به برخی از تصانیف مکلف دوره مغول ساده و شیرین است.

هفت اقلیم - تذکره عمومی است که شعرا را بترتیب اقالیم طبقه بندی کرده مؤلف آن امین احمد رازی است پدرش خواجه احمد از طرف شاه طهماسب صفوی کلانتری ری را داشت امین احمد سفر هند نیز کرد در تألیف هفت اقلیم شش سال کوشید و آن را بسال یکهزار و دو بیابان آورد و ماده تاریخ ختام آن این جمله است «تصنیف امین احمد رازی».

تذکره میخانه - این کتاب تألیف ملا عبدالنبی قزوینی است که در آن شهر

بزرگ شد و در نوزده سالگی بمشهد رفت و بموجب شهرت و جازبه‌ای که مسافرت بهند در آن ایام درس‌راسر ایران داشت وی نیز بهندرفت و در لاهور و اگره و اجمیر و پتنه و سایر نقاط بامور ادبی و شاعری و تألیف پرداخت و سرانجام در سال یکهزار و بیست و هشت هجری میخانه را در پتنه بانجام رسانید. در کتاب شرح حال هفتاد و یک شاعر فارسی گو از ایران و هند آمده که در آن علاوه بر اشعار متفرقه‌سی و دو ساقی نامه نقل شده است.

مؤلف در نقل اشعار و آثار نام و نسب و خانواده و سوانح زندگی و خصوصیات شاعران را با شیوه مخصوص خود که بلیغ و روانست بیان میکند. وی او آخر عمر را در آرزوی بازگشت بمیهن خود ایران می‌گذراند.

سال وفات او درست معین نشده ولی تا یکهزار و چهل و یک هجری زنده بوده. **آتشکده آذر** - آتشکده از تذکره‌های معروف این دوره است. مؤلف آن لطفعلی بیگ آذر بیکدلی متخلص به آذر سال یکهزار و یکصد و سی و چهار در اصفهان تولد یافت و تحصیلات خود را در قم پایان داد و بعد از چهارده سال اقامت در آنجا سفرهای متعدد اجراء کرد معاصر نادرشاه بود و آنگاه که قشون نادر از هند برمی‌گشت در مشهد اقامت داشت.

آذر در اوایل جوانی بر حسب ذوق طبیعی اشعار می‌سرود و متقدمین را تتبع می‌کرد و مخصوصاً در بین معاصرین خود سبک سخن سید علی مشتاق اصفهانی را می‌پسندید اشعارش جزیل و آبدار است و از آن جمله مثنوی **یوسف و زلیخاست**. تذکره آتشکده را در سن چهارم یعنی بسال یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری تألیف و شعرا را بترتیب ولایات و شهرها طبقه بندی کرد و شرح حال هشتصد و چهل و دو تن را آورد و نمونه‌ای از اشعار آنها را ذکر کرد و شرح حال خود را نیز در آخر کتاب مندرج ساخت.

ریاض العارفین و مجمع الفصحاء - مؤلف این دو کتاب که مهم‌ترین تذکره‌های شعرای فارسی است که در دوره اخیر تألیف شده رضا قلیخان طبرستانی متخلص

به هدایت پسر محمد هادیخان است که در سال یکهزار و دویست و هیجده یعنی زمان سلطنت فتحعلیشاه در تهران تولد یافت و بعد از رشد و نمو و تحصیل کمالات بدر بار محمد شاه و ناصرالدین شاه مناصب عالییه یافت و مخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بدو مفوض بوده است. ریاض العارفین محتوی شرح حال شعرای متصوف و عرفاست. منتخباتی از اشعار و آثار آنها و همچنین منتخباتی در این کتاب از مثنویهای خود مؤلف مندرج است. این کتاب مرگب از شش فصل یا با اصطلاح مؤلف شش گلبن است در بیان حقیقت تصوف و صفات سالکین و فضیلت ذکر و اهل فکر و تمییز ذکر و فکر و تعریف انسان و سلسله طریقت و گلبن ششم در اصطلاحات عارفین. مجمع الفصحاء بر دو جلد چاپ سنگی و شش جلد چاپ سربی انتشار یافته و بالغ بر ۷۰۰ تن از شعرای سلاطین و شاهزادگان و امراء و شعرای معروف قدیم و متوسط و متأخر ایران را در آن نام برده و منتخباتی از اشعار آنان را آورده. خود مرحوم رضا قلی خان قریحه شاعرانه داشته و تخلصش هدایت بوده و بتصریح خودش زیاده بر سی هزار بیت سروده و نمونه هائی در مجمع الفصحاء از قصاید و غزلیات خود ثبت کرده در همین تألیف مجملی از شرح حال خود را آورده و از تألیفات دیگر خود مانند تکمله روضة الصفا و لغت انجمن آراء نام برده. وفات هدایت به سال یکهزار و دویست و هشتاد و هشت روی داد.

نامه دانشوران - از کتابهای مشروح و مهم تراجم احوال علماء و ادباء در زبان فارسی نامه دانشوران است که در زمان ناصرالدین شاه باهتمام عده ای از فضلا تألیف و هفت جلد آن انتشار یافت. مؤلفین نامه دانشوران حاج میرزا ابوالفضل ساوه ای و میرزا حسن طالقانی و میرزا عبدالوهاب قزوینی و مخصوصاً شمس العلماء عبدالرب آبادی است که وی بعد از فوت بعضی از مؤلفین مذکور فوق بمعاونت ادیبی دیگر موسوم بغیاث ادیب تألیف این کتاب را تعهد کرد و تا جلد هفتم منتشر ساخت. از جمله تذکره های متعدد دیگر که در دوره صفوی و قاجار تألیف یافت یکی تذکره **بزم آرا** تألیف سیدعلی است (قرن دهم) دیگر تذکره **میخانه** تألیف لطف الله

رازی است (قرن دهم) دیگر **ریاض الشعراء** تألیف علیقلیخان واله (قرن دوازدهم) دیگر **خزانه عامره** تألیف آزادحسینی (قرن دوازدهم) دیگر **خلاصة الافکار** تألیف ابوطالب تبریزی (قرن دوازدهم) و نظایر و امثال آنهاست که بعضی از آنها درهند و برخی در ایران تألیف یافته.

نجوم السماء - کتابی است در شرح حال فقهای شیعه در عصر صفوی تا واسط قاجاریه و آن در اواخر قرن سیزدهم یعنی زمان سلطنت ناصرالدین شاه باهتمام محمدصادق بن مهدی تألیف یافته .

در اینمورد ذکر کتابی دیگر در همین موضوع موسوم به **قصص العلماء خالی** از اهمیت نیست که مؤلف آن محمدبن سلیمان تنکابنی است و ترجمه ۱۵۳ تن از علمای شیعه بخصوص علمای معاصر خودش در قرن ۱۲ هجری در آن آمده . تألیف این کتاب در تاریخ یکهزار و دو بیست و نود هجری پایان رسید.

روضات الجنات - کتابی است در شرح حال علما و دانشمندان. مؤلف آن محمد باقر بن حاج زین العابدین موسوی خونساری است که در یکهزار و سیصد و شش هجری در تهران بچاپ رسیده.

فارسنامه ناصری - تألیف حاج میرزا حسن طبیب شیرازی فسائی که مشتمل بر دو گفتار است گفتار اول در احوال پادشاهان و فرمانروایان از اول اسلام تا هزار و سیصد و گفتار دوم در باب فارس بخصوص شیراز و امکانه و ولایات و کوهها و رودها و غیره که در یکهزار و سیصد و چهار پایان یافته .

بستان السیاحه - تألیف حاج زین العابدین شیروانی که در اواخر قرن سیزدهم تألیف شد. محتویات آن عبارتست از چهار باب و یک سیر و بیست و هشت گلشن و یک بهار که مشتمل چهار گلزار است.

باب اول در شرح حال حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی

باب دوم در شرح حال علماء و عرفاء و شعراء

باب سوم در باب مذاهب مختلف

باب چهارم در جغرافیای ایران و ممالک مجاور

سیر در بیان مقدمات این بستان

گلشن‌ها در بیان اشخاص و شهرها به ترتیب حروف

طرائق الحقایق - کتابیست بفارسی فصیح انشای مرسوم دوره قاجار مزین با روایات و اخبار و امثال و نظم عربی و فارسی در سه جلد تالیف محمد معصوم شیرازی ملقب به معصومعلیشاه و معروف به نایب‌الصدر فرزند رحمت‌علی نعمه‌اللهی جلد اول در تعاریف تصوّف و صوفیان و شرح معانی و مطالب عرفانی که ازین نظر شاید بتوان آنرا یکی از تالیفات سودمند عرفانی شمرد.

جلد دوم و سوم در شرح سلسله‌ها و تصوف عامه و خاصه و ترجمه حالات عرفا و دانشمندان و شاعران بخصوص معاصران خود مؤلف یعنی علما و عرفا و ادبای عهد ناصرالدین‌شاه است.

طرائق الحقایق را بدون تردید میتوان در ردیف بهترین تالیفات عرفانی و تاریخی و ادبی عهد قاجار شمرد. نخستین چاپ کامل آن بسال ۱۳۴۹ هجری قمری در طهران بعمل آمده است.

۳ - کتب دینی و حکمی

جامع عباسی - کتابی است در احکام فقه تالیف شیخ محمد بن حسین عاملی ملقب به بهاء‌الدین مشهور به شیخ بهائی که از علمای بنام دوره صفوی و از محترمین و مقررین مجلس شاه عباس بود. مسقط‌الراس او جبل‌عامل است و در نهند و پنجاه و سه در بعلبک دنیا آمد پدرش عزالدین حسین در نهند و ششت و شش بایران مهاجرت کرد و در قزوین که در آن موقع پایتخت صفویان بود مقرر جست. پس شیخ بهائی در حدود ۱۳ سالگی بایران آمد عمرش در ایران گذشت و تحصیلات کرد و در علوم اسلامی عصر ممتاز شد و بزبان فارسی و عربی تصانیف بوجود آورد که مجموع آن به ۸۸ کتاب و

رساله عربی و فارسی در فقه و حدیث و تفسیر و ریاضی و نجوم و ادبیات و حکمت و ادعیه بالغ است مثنوی‌های **نان و حلوا** و **دشیر و شکر** و **نان و پنیر** نیز خلاصه الحساب و **تشریح الافلاک** و **کتاب اربعین** همچنین کتابی مرکب از نوادر حکایات و علوم و اخبار و امثله و اشعار عربی و فارسی جمع و تألیف کرد و اسم آن را **کشکول** نهاد خود نیز اشعاری بفارسی و عربی سرود بعضی غزلیات او رنگ تصوف دارد و بر ضد ریا و ظاهر پرستی مطالبی نغز سرود.

وفات شیخ بهائی بسال یک هزار و سی در اصفهان اتفاق افتاد و جنازه او را بمشهد انتقال دادند و بنا بر وصیت خود او در پائین پا در جایی که هنگام توقف در مشهد درس میگفت بخاک سپردند.

اینک ابیاتی از یکی از غزلهای صوفیانه ورنده او :

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی
 تادمی بر آسایم زین حجاب جسمانی
 بهر امتحان ایدوست گر طلب کنی جانرا
 آنچنان بر افشانم کز طلب خجل مانی
 بیوفا نگار من میکند بکار من
 خنده‌های زیر لب عشوهای پنهانی
 دین و دل بیک دیدن باختمیم و خرسندیم
 در قمار عشق ایدل کی بود پشیمانی
 ماز دوست غیر از دوست مطلبی نمیخواهیم
 حورو جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی
 رسم و عادت رندیست از رسوم بگذشتن
 آستین این خرقه میکند گریبانی
 زاهدی بمیخانه سرخ رو ز می دیدم
 گفتمش مبارک باد بر تو این مسلمانی

کتاب دیگر - در مسائل دینی کتابهای متعدد دیگر بفارسی در زمان صفویان تألیف یافت و تنهامحمد باقر مجلسی چندین تألیف کرد که از آن جمله است:

کتاب **عین الحیات و مشکوة الانوار و حيلة المتقين و معراج المؤمنین** و **حق الیقین و حیات القلوب و جلاء العیون** و امثال آنها که الحق جمله بفارسی روانی نوشته شده. از تألیفات دیگر دینی کتابیست بنام **تنبيه الغافلین** که در واقع ترجمه از نهج البلاغه حضرت علی (ع) است و مترجم آن فتح الله کاشانی نام دارد. همچنین **محاسن الاداب** تألیف نصیر الدین استرآبادی است در اخلاق ایضاً - **زبدة التصانیف** حیدر خوانساری و **شجرة الهیه** حیدر رفیع الدین.

دیگر **لوامع ربانی و مصل صفا** تألیف سید احمد بن زین العابدین اصفهانی است در انتقاد عقاید نصاری و **حجة الهند** ابن عمر محرابی است در نقد عقاید هندی. از کتابهای مهم اخلاقی و دینی بفارسی در دوره صفویان و قاجار **ابواب الجنان** تألیف رفیع الدین محمد واعظ قزوینی متوفی در یک هزار و یکصد و پنجاه و **معراج السعاده** تألیف احمد بن مهدی نراقی است که آنرا با مر فتوح علی شاه از کتاب عربی موسوم به **جامع السعادات** پدرش ترجمه کرد نراقی ذوق شعر و ادب هم داشته.

گوهر مراد - کتابی است در مسائل حکمت و کلام تألیف عبدالرزاق بن علی بن حسین لاهیجی که ذکرش باز بیاید تألیف این کتاب حکمی فارسی در زمان شاه عباس بعمل آمد.

اسرار الحکم - کتابیست در حکمت الهی تألیف حاج ملاهادی سبزواری که نظرش بیشتر با ثبات توحید و اصول عقاید دینی معطوف بوده و ظاهراً تصنیف این کتاب بر حسب تمایل ناصر الدین شاه بعمل آمده.

۴ - کتب لغت

در ادوار گذشته فرهنگهایی وجود داشته و چندی از آن در این کتاب مذکور گشته است ولی توان گفت درین دوره اخیر بخصوص عصر صفوی فرهنگهای فارسی متعدد در هند و ایران بوجود آمد که از معروفهای آنها نام برده میشود.

فرهنگ جهانگیری - مؤلف آن جمال الدین حسین انجو که منتسب بدربار اکبر شاه و پسر خلیف جبهانگیر بود و از هر دو حکمران حمایت و صلح دید و لغت خود را بحکم اکبر شاه شروع کرد و بسال هزار و هفده هجری تألیف آن را انجام داد و آن را بنام جهانگیر شاه کرد از خواص این فرهنگ آنکه برای هر لغتی شعری بر سبیل مثال از شعر آورده.

مجمع الفرس - مجمع الفرس نیز از لغت‌های مشهور فارسی است مصنف محمد قاسم کاشانی معروف به سروری است که آن را در زمان سلطنت شاه عباس اول بتاریخ هزار و هشت بنام همان سلطان تألیف کرد.

برهان قاطع - این کتاب بر خلاف دو فرهنگ مذکور فوق گذشته از لغات فارسی عده‌ای از لغات عربی و یونانی و دیگر لغات اجنبی مستعمل در فارسی نیز دارد و مصنف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان در تألیف آن از فرهنگ‌های سروری و جهانگیری نیز استفاده کرده و آن را در هزار و شصت و دو بنام عبدالله قطب شاه از سلاطین هند آراسته. صحت و دقت در این کتاب کمتر بکار رفته و اصل و فصل بعض لغات معلوم نیست با اینهمه مفصل و مفید و جامع است.

فرهنگ رشیدی - فرهنگ رشیدی تألیف عبدالرشید است که در هند تولد یافت و بدربار اورنگ زیب انتساب داشت لغاتش چون بدقت و اعتنا و مقابله فرهنگ‌های سروری و جهانگیری نوشته شده از بعض جهات بر آن دو فرهنگ ترجیح دارد تاریخ تألیف سال هزار و شصت و چهار است.

غیاث اللغات - غیاث اللغات تألیف محمد غیاث الدین از فارسی‌شناسان هند است و آن جامع لغات مهم فارسی و عربی و ترکی است که در قرائت اشعار و آثار فارسی تصادف میشود تألیف این لغت در سال هزار و دوست و چهل و دو بعمل آمد.

انجمن آرا - فرهنگ انجمن آرای ناصری تازه‌ترین لغت مشهور فارسی است و آخرین تألیف معروف رضا قلیخان هدایت مؤلف مجمع الفصحاست که ذکرش گذشت این فرهنگ منحصر بلغات فارسی است و اغلب در توضیح لغات امثله از اشعار فارسی

ذکر شده و مقدمه‌ای در تاریخ و ساختمان زبان و لاحق‌ه‌ای در بعضی امثال و ضروب فارسی دارد استناد مؤلف عمده به فرهنگ جهانگیری بوده و در این لغتنامه نیز اشتباهات روداده و برخی اشتقاقهای تخیل آمیز بکار رفته .

حکما و دانشمندان این دوره که غالباً بعربی نوشته‌اند:

عصر صفوی و قاجار از وجود علماء و دانشمندان خالی نبود و گذشته از فقهای بزرگ حکمای نامی نیز ظهور کردند و مبنای فلسفه اسلامی را بدرجات رفیع رساندند و تحقیقاتی ژرف و مطالعاتی عمیق و تصانیف سودمند از خود بیادگار گذاشتند.

میتوان گفت بزرگترین حکیم این عصر **صدرالدین شیرازی** بود که او را درمنابت فکر و اصابت نظر و تحقیق و ابتکار تالی ارسطو و ابوعلی سینا باید شناخت و درمطالب دقیق حکمت ذوق و قریحه خاصی داشته است.

از فقها و محدثین معروف عصر صفوی و قاجار **احمد بن محمد مشهور بلقب مقدس اردبیلی** معاصر شاه عباس کبیر و **ملا محمد باقر مجلسی** فرزند ملا محمد تقی مجلسی است.

مجلسی بطوریکه اشارت رفت کتب و رسالات زیادی راجع به عقاید و اخبار شیعه بزبان فارسی نوشته است ولی بزرگترین تالیف او در این موضوع کتاب **بحار الانوار** است که بعربی و در ۲۴ جلد است .

میرداماد - میر محمد باقر بن محمد استرآبادی از مشاهیر فلاسفه و دانشمندان معروف عصر صفوی است. لقب داماد از پدرش مانده که وی داماد محقق ثانی بود . منشأ استرآباد و محل تحصیلش مشهد و اقامتگاهش اصفهان بود در نزد معاصرین خود بسی محترم و مجالس درس او در نظر اهل علم بسیار مغتنم و از جمله مستمعین بیانات او **صدرالدین شیرازی** بود که بعد در حکمت اشتهار بزرگی پیدا کرد میرداماد تألیفات متعدد فلسفی و دینی دارد که جمله بزبان عربی است و از آن جمله کتاب **صراط المستقیم و قبسات در مسائل حکمت** است و **کشف الحقایق** که حکمی و دینی است. میرداماد به تخلص اشراق اشعار فارسی گفته و یک مثنوی سروده باسم **مشرق الانوار**.

ملاصدرا - صدرالدین محمد معروف به صدرالمতألهین و ملاصدرا اصلش از شیراز بود و پدرش ابراهیم نام داشت قسمتی از تحصیلات فلسفی خود را نزد میرداماد بجای آورد. او رامیتوان معروفترین فیلسوف دورهٔ اخیر ایران شمرد افکار فلسفی دقیق داشته و در آن رشته دارای مقام و مشربی بوده و فکر مشائی را باذوق اشراقی نیک تألیف فرموده تألیفاتش در حکمت مرجع و مأخذ اهل علم است و نخبهٔ آنها سفار و شواهد ربوبیه و مشاعر و کتاب المبدأ والمعاد است نیز رسائل متعدد دیگر در مسائل مختلف علمی از و باقیست هم قسمتی از کتاب اصول کافی شیخ کلینی را شرح و چند سوره از قرآن کریم را تفسیر کرده. شیخ صدرالدین در بازگشت از سفر مکه بسال هزار و پنجاه در بصره وفات یافت و عمر او را هفتاد و یک سال نوشته‌اند.

ملا محسن فیض - محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی از فقها و حکمای معروف عصر صفوی و از شاگردان ملاصدرا بود و تحصیلات خود را در شیراز تکمیل کرد از تألیفات زیادی که با و نسبت داده‌اند **اصول المعارف و کلمات مکنونه** در حکمت و در تفسیر **وصافی و وافی** در حدیث است ملا محسن نیز اشعار فارسی سروده و گویا دیوانش شش و هفت هزار بیت دارد.

لاهیجی - لاهیجی نیز از معروفترین علما و حکمای عصر صفوی و از شاگردان ملاصدرا است. گذشته از تألیفات مهم کلامی و فلسفی بفارسی مانند **گوهر مراد**، بحر بی نیز تألیفات مهم دارد از آن جمله **شوارق الالهام** در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی است. نیز از پیشروان حکمای عصر صفوی **ابوالقاسم فندرسکی** است که منسوب به فندرسک از اعمال استرآباد است در ریاضی و حکمت استاد بود. تألیفاتی سودمند در حکمت فرمود در شعر فارسی هم دست داشت و قصیده‌ای شیوای حکمی با مطلع :

چرخ با این اختران نغز و خوش وزیباستی

صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی

بطرز متقدمین ساخته .

حاج ملاهادی - مولانا حاج ملاهادی سبزواری پسر حاج محمد سبزواری

است. پدرش از علما بود و خودش نیز نخست در مشهد سپس در اصفهان علوم حکمت و فقه و اصول و کلام تحصیل کرد و بزرگه دانشمندان درجه اول دوره قاجار در آمد معروفترین تألیف او منظومه ایست بتازی در منطق و حکمت با شرحش در دو قسمت که اولی **لثالی المنتظمه** و دومی **غرد الفرائد** نام دارد و هر دو در یکجا بنام شرح منظومه مشهور است.

شیخ بفارسی نیز **اسرار الحکم** نوشته که در حکمت الهی است و مذکور افتاد. همچنین به تخلص «اسرار» غزلیات حکمی و مایل بتصوف سروده. وفات شیخ بسال هزار و دو بیست و هشتاد و نه اتفاق افتاد.

مآخذها - تاریخ گیتی گشا با تصحیح نفیسی تهران ۱۳۲۷ - دستورالوزراء

باتصحیح نفیسی تهران ۱۳۱۷ - شرح حال شیخ بهائی بقلم نفیسی تهران ۱۳۱۶ - مجمل التواریخ بسعی و اهتمام مدرس رضوی تهران ۱۳۲۰ و چاپ ۱۳۴۴ تهران - تذکره های فارسی - خلاصه مفید دوره صفوی در تاریخ ادبی ایران تألیف براون ج ۴ - تحفه سامی تألیف سام میرزا پسر شاه اسمعیل طبع مجله ارمغان ۱۳۱۴ - کتاب مفید تاریخ زبان و ادبیات ایران در دربار مغول در سه جلد (انگلیسی) تألیف محمد عبدالغنی الله آبادی هند ۱۹۳۰-۱۹۲۹ راجع بشعراى هندوستان و نفوذ ایران در آنجا - ایضا کتاب شعر العجم شبلی نعمان - مقدمه آقای کمالی بر منتخبات اشعار صائب چاپ تهران - اشعار برگزیده صائب باهتمام آقای زین العابدین مؤتمن تهران ۱۳۲۰ - مقاله دکتر عابد علیخان در باب عرفی در مجله هلال چاپ کراچی ۱۳۴۵ - دیوان کلیم کاشانی بواسطه پرتو معانی تهران ۱۳۳۶ - آثار کلیم توسط صدر کشاورز - مقدمه دیوان هاتف از نشریات ارمغان تهران - مقالات محیط طباطبائی در «ارمغان» سال ۱۳ راجع بشهاب تبریزی - مقدمه دکتر رضازاده شفق به لیلی و مجنون مکتبی چاپ تهران باهتمام کوهی کرمانی - مقدمه ملک الشعراى بهار به کلمات غرای مکتبی چاپ تهران باهتمام کوهی - مقاله نفیسی راجع بمحمودخان ملک الشعرا شماره ۱۱ سال اول مجله مهر - در شرح حال شعراى دوره قاجار مخصوصا مجمع الصحاء و براون

ج ۴- دیوان مشتاق باهتمام حسین مکی- دیوان فروغی بسطامی از طرف علی غفاری تهران ۱۳۲۰ - ایضا بکوشش حسین نخعی ۱۳۴۲ - دیوان قآنی چاپ تهران ۱۳۳۶ با مقدمه جعفر محبوب- دیوان مجمر چاپ تهران- خلاصه از دیوان جامی توسط پثرمان - دیوان جامی چاپ هند - مثنویات جامی نسخه خطی در کتابخانه مسجد سپهسالار تهران- «جامی» تألیف علی اصغر حکمت-مقدمه عبدالوهاب فراهانی بیدیوان قائم مقام چاپ تهران از نشریات مجله ارمنان- «قائم مقام» تألیف باقر قائم مقامی چاپ تهران- راجع بعلماء و حکما و محدثین: نامه دانشوران- روضات الجنات (عربی) تألیف محمد باقر خوانساری - قصص العلماء تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی- مجالس المؤمنین تألیف قاضی نوراله شوشتری - برای شرح حال دانشمندان و سخنگویان از بعض کتابهای تاریخ عمومی و خصوصی هم مانند راحة الصدور و تاریخ گزیده و حبیب السیر و تاریخ فرشته و روضة الصفا و ناسخ التواریخ استفاده توان کرد. - دیوان مجمر با مقدمه محیط طباطبائی تهران ۱۳۴۵- گنجینه نشاط بکوشش حسین نخعی تهران ۱۳۳۷ - جهانگشای نادری تهران ۱۳۴۱ باهتمام سید عبدالله انوار - دیوان نظیری نیشابوری باهتمام مصفا تهران ۱۳۴۰ - شرح حال و فلسفه ملاصدرا نگارش سید جلال الدین آشتیانی تهران ۱۳۸۱ هجری - هفت اقلیم تهران با تصحیح جواد فاضل در ۳ جلد - تذکره میخانه باهتمام احمد گلچین معانی تهران ۱۳۴۰ - دیوان فرصت باهتمام علی زرین قلم تهران ۱۳۳۷ - دیوان مشتاق باهتمام حسین مکی - دیوان هلالی جغتایی بتصحیح سعید نفیسی تهران ۱۳۳۷ - دیوان فتحعلیخان صبا باهتمام محمد علی نجاتی تهران ۱۳۴۱ - کلیات صائب تبریزی با مقدمه امیری فیروز کوهی ۱۳۳۳ - دیوان اهلی شیرازی بکوشش حامد ربانی ۱۳۴۴ -

دیوان وحشی بافقی با مقدمه حسین نخعی تهران ۱۳۴۰ - دیوان هاتف با تصحیح وحید دستگردی تهران ۱۳۳۲ - دیوان محتشم کاشانی بکوشش مهر علی گرگانی تهران ۱۳۴۴ - احیاء الملوك تألیف ملکشاه حسین باهتمام دکتر منوچهر ستوده ۱۳۴۴ - تاریخ کرمان تألیف وزیر باهتمام باستانی پاریزی ۱۳۴۰ -

تاریخ عالم آرای عباسی تهران ۱۳۳۴ - طرائق الحقایق تصحیح محمد جعفر محجوب
 ۱۳۳۹ - مرصاد العباد تهران ۱۳۳۶ - شاهنامه نادری باهتمام سهیلی خوانساری
 ۱۳۳۹ - برهان قاطع باهتمام دکتر محمد معین در چهار جلد ۱۳۳۵ - ۱۳۳۰ -
 مجالس النفائس باهتمام علی اصغر حکمت ۱۳۲۳ - دیوان امیرعلیشیر نوائی باهتمام
 همایون فرخ ۱۳۴۲ - دیوان سروش اصفهانی در دو جلد باهتمام محمد جعفر محجوب
 ۱۳۳۹ - نادر نامه تألیف محمد حسین قدوسی ۱۳۳۹ - نهضت ادبی ایران در عصر
 قاجار تألیف ابراهیم صفائی ۱۳۳۳.

ادبیات نوین ایران

میتوان گفت ادبیات نوین ایران از حدود یک قرن پیش از این که ارتباط
 ایران با مغربزمین توسعه یافت و افرادی از ایران بمنظور تحصیل باروپا اعزام
 شدند آغاز میکند. از اشخاصی که در تقویت این ارتباط و سوق ایران بسوی زندگی
 نوین مؤثر واقع شدند عباس میرزا نایب السلطنه فرزند فتحعلیشاه و میرزا تقی
 خان امیر کبیر بود که سفر بخارجه هم کرد و از اوضاع خارج و داخل آگاه گشت
 و به مقام صدارت رسید. از جمله کارهای بسیار اساسی او طرح تأسیس مدرسه
 دارالفنون بود که افسوس در همان سال تأسیس یعنی ۱۲۶۸ هجری حیات آن مرد
 بزرگ را پایان دادند.

در نتیجه تأسیس دارالفنون اول از اطریش بعد از آلمان و فرانسه و سایر
 ممالک اروپا معلمینی برای تعلیم علوم نظامی و سایر مواد بایران جلب شدند و
 بتدریج نخستین دسته جوانان فرنگ رفته هم بآنان ملحق گشتند. در آن موقع
 بود که ترجمه از تألیفات علمی و ادبی مغربزمین آغاز کرد و معلمین فرنگی و
 همکاران ایرانی آنان بتألیف و ترجمه کتابهای جدید پرداختند. برخی دانشمندان و
 استادان نظیر میرزا عبدالغفار نجم الدوله و محمد حسنخان اعتماد السلطنه (که
 اگر خودش هم از فضلا نبوده باشد در راه بسط فضل میکوشید) و رضاقلینخان هدایت
 که در گذشته ذکری از او بمیان آمد و میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک و طبیبانی
 مانند دکتر محمد کرمانشاهی و دکتر ابوالحسنخان و نویسندگانمانند

میرزا یوسف خان مستشار الدوله و میرزا حبیب اصفهانی و طالبوف تبریزی و نظایر آنان در راه توسعه و تعلیم علوم و ادبیات قدم نهادند .

از محصلینی که در حدود سالهای ۱۲۲۷ و ۱۲۳۰ هجری قمری بلندن فرستاده شدند اینان را میتوان نام برد : **حاجی بابا** که طب فراگرفت و **میرزا رضا** صاحب منصب توپخانه و **میرزا صالح شیرازی** و **استاد محمد علی** چخماق ساز که اسلحه سازی یادگرفت و **میرزا جعفر طبیب**. بعد وسائل چاپ سربی فراهم آمد چنانکه نخستین مطبعه سربی بسال ۱۲۲۷ در تبریز و در ۱۲۶۰ در تهران تأسیس و کتابهایی در علوم جدید بطرز جدید چاپ شد . از همان اوان روزنامه نویسی هم در کشور آغاز کرد مثلاً در ۱۲۵۳ هجری نخستین روزنامه فارسی از طرف یکی از تحصیل کرده های انگلستان یعنی **میرزا صالح شیرازی** چاپ سنگی در تهران انتشار یافت و در ۱۲۶۸ «روزنامه دارالخلافة تهران» که از شماره دوم «روزنامه وقایع اتفاقیه» نام یافت بدستور امیرکبیر طبع و نشر شد . روزنامه های فارسی در خارج ایران نیز بانتشار آغاز کرد که مطالبی جدید ادبی و سیاسی با آزادی بیشتر می نوشتند نظیر «پرورش» بمدیریت **میرزا علیمحمد خان کاشانی** که در ۱۳۱۸ در مصر انتشار می یافت . **میرزا علیمحمد خان** پیش از نشر پرورش با همکاری **سید فرج الله کاشانی** روزنامه «**ثریا**» را در مصر انتشار میداد . و «**حبل المتین**» بقلم **سید جلال الدین کاشانی** مؤند الاسلام که از ۱۳۱۱ در کلکته و «**اختر**» با مدیریت **محمد طاهر تبریزی** که از ۱۲۹۲ در استانبول و «**قانون**» با مدیریت **میرزا ملکم خان** ناظم الدوله که از ۱۲۰۷ در لندن منتشر شدند . در همان اوان روزنامه هایی مانند «**روزنامه علمیه**» «**روزنامه ملتی**» «**روزنامه اطلاع**» «**روزنامه تربیت**» «**روزنامه تبریز**» و نظایر آن در خود ایران انتشار یافت .

در ذکر از جراید هرگز نباید از تأثیر عمیق سیاسی و اجتماعی و ادبی و علمی مجله ها غفلت کرد . مجله های نوین سوئدمنند نظیر «**ارمغان**» و «**کاو**» و «**ایران شهر**» و «**یادگار**» را میتوان بوجه مثال ذکر کرد .

ارمغان - مجله‌ایست ادبی حاوی اشعار و مقالات سودمند و شرح حال شاعران و نویسندگان و مباحث تاریخی و اجتماعی که بسال ۱۲۹۸ شمسی بامدیریت **حسن وحید** تأسیس شد. **وحید** بسال ۱۲۹۸ هجری قمری در قریه دستگرد اصفهان بدنیا آمد و در روزگار جوانی به تحصیل و کسب فضائل پرداخت و بطهران انتقال یافت و ارمغان را پی افکند و سخنوران و نویسندگان را دورسر خود گرد کرد و به تصحیح و طبع آثار ادبی پرداخت و انجمن ادبی نظامی را بوجود آورد. وی دیوان و خمسه نظامی و دیوانهای شاعران دیگر مانند دیوان هانف و جام جم اوحدی و دیوان فراهانی و ابوالفرج رونی و نظایر آنرا انتشار داد. خود شاعری ماهر بود و در نظم و نثر مقام رفیع داشت. **وحید** بسال ۱۳۲۱ شمسی در تهران بدرود حیات گفت و مدیریت مجله ارمغان به فرزند برومند او محمود و حیدزاده متخلص به نسیم انتقال یافت و اکنون که این مختصر نوشته میشود (سال ۱۳۵۰ شمسن) مجله ارمغان وارد پنجاه و دومین سال انتشار خود شده است.

کاوه - روزنامه و مجله کاوه بسال ۱۳۳۴ هجری قمری (۱۹۱۶ میلادی) تحت نظر مرحوم سید حسن تقی زاده در برلین انتشار یافت. حدود سه سال بعنوان يك روزنامه سیاسی بنشر مقالات پرداخت و از سیاست آلمان بامنظور آزاد ساختن ایران از نفوذ نامشروع روس و انگلیس طرفداری کرد پس از پایان جنگ جهانی اول دوره جدید مجله کاوه بسال ۱۹۲۰ میلادی و ۱۳۳۹ هجری قمری بار دیگر منتشر شد و نزدیک به دوسالی ادامه یافت. مقالات انتقادی ادبی و اجتماعی و تاریخی این مجله در عالم مطبوعات ایران موقع خاصی پیدا کرد تا اینکه در پایان سال ۱۹۲۱ میلادی خاتمه یافت.

ایران شهر - مجله ادبی و اجتماعی ایران شهر بسال ۱۳۰۲ شمسی در برلین با مدیریت حسین کاظم زاده ایران شهر شروع به انتشار کرد و تا چهار سال ادامه یافت. در این مجله گذشته از مقالات ادبی مقالاتی اخلاقی و تربیتی و اجتماعی و عرفانی بقلم خود کاظم زاده و سایر نویسندگان درج میشد. وی در ضمن رسالات سودمند در

شرح حال نامداران مانند شیخ محمد خیابانی سید جمال‌الدین و کلنل محمد تقی خان انتشار داد غیر از مجلدات ایرانشهر تألیفات تربیتی مانند «**رهبر نژاد نو**» از کاظم‌زاده به یادگار مانده است. نامبرده در سنوات قبل از جنگ اول جهانی در انگلستان در دانشگاه کمبریج به‌مراهی پروفیسور ادوارد براون تدریس فارسی میکرد در سنوات جنگ به برلین رفت و با سایر آزادیخواهان ایران همکاری کرد. پس از جنگ يك کتابفروشی در برلین تأسیس کرد و به نشر مجله ایرانشهر پرداخت در شروع جنگ دوم جهانی از آلمان به سوئیس مهاجرت کرد و در آنجا اوقات خود را با تألیفات روحانی و ارشاد عرفانی گذراند تا بسال ۱۳۴۰ شمسی جان بجان آفرین تسلیم کرد. کاظم‌زاده از مجاهدین مذهب اصلاح و ارشاد آدمیان بود.

مهر - مجله ادبی مهر بسال ۱۳۱۲ شمسی باهتمام مجید موقر تأسیس یافت و مقالاتی سودمند ادبی و تاریخی بقلم نویسندگان زبردست انتشار داد و پس از وقفه‌ای باز شروع بانشار کرد و این بار بیشتر صفحات خود را بمطالب عرفانی که مورد علاقه خاص او واقع شده بود اختصاص داد. مجله مهر با درگذشت مجید موقر که بسال ۱۳۴۶ شمسی اتفاق افتاد بیابان رسید.

یادگار - مجله یادگار بسال ۱۳۲۳ شمسی توسط نویسنده معروف عباس اقبال آشتیانی تأسیس شد و تا ۱۳۲۸ ادامه یافت در این مجله مقالات انتقادی ادبی و تاریخی انتشار می‌یافت که نمودار مطالعه و تتبع و تحقیق بود.

در نتیجه آغاز ارتباط ایرانیان با مغرب‌زمین ترجمه‌هایی هم مانند ترجمه آثار مولیر فرانسوی و شکسپیر انگلیسی انجام می‌یافت و راه برخی نویسندگان و شاعران بفرنگستان باز میگشت و بحث از اخبار و افکار مغرب‌زمین معمول میگشت حتی نظر شاعران هم بدان موضوع جلب میشد. در این مورد مناسب است ابیاتی از قصیده‌ای که شاید نخستین واکنش يك شاعر ایرانی درباره فرنگستان باشد نقل شود. گوینده این قصیده **میرزا ابوالقاسم فرهنگ** برادر وقار شیرازی است که ظاهراً بمنظور معالجه بفرانسه رفته و در نتیجه بر خورد با تمدن آنجا ساخته

است و تاریخ آن شعبان یکهزار و سیصد و چهار هجری است که خاورشناس معروف ماسوف علیه «براون» نسخه خطی آنرا در شیراز بدست آورده و در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران طمع و نشر کرده است :

سوی پاریس از در و دیوار
تا ببینی ز هر طرف اسرار
حق نموده بر ایشان اظهار
نیست مملوک جمله‌شان احرار
هم زن و مرد و هم صغار و کبار
همه با مال و دولت بسیار
نیست در ملک یک نفر بیکار
همه سر کرده و همه سالار
باغی آراسته چو باغ بهار
نیست فرقی میان لیل و نهار
بنگر از هر طرف قطار قطار
هر طرف برنشسته سرو و چنار
کرسی و صندلی دویست هزار
همه واتورها پر از دلدار
و چه واتورها خوش رفتار
هست چندان که ناید او بشمار
در خیابان و کوچه و بازار
می‌برندش همی یمین و یسار
راستیشان شده همیشه شعار
راست گویند در همه بازار
نشنود کس کلام ناهنجار

چشم بگشا بیا بین انوار
دیده راز بین خود بگشای
سر آزادگان و آزادی
همگی خواجه‌های آزادند
همه شهر پادشاه و شند
همه دارای مکنت و ثروت
همه دارای شغل و کار خودند
همگی صاحبان منصب و شغل
شهری آراسته چو خلد برین
شبزبس مشعل است و شمع چراغ
ماهرویان و گلعداران را
کوچه‌هایی همه چو باغ ارم
در خیابان و کوچه‌ها بینی
همه کالسکه‌ها پر از دلبر
و چه کالسکه‌ها چو حجله حور
از تراموا و امنبوس بسی
ز اول شهر تا به آخر شهر
گوئیا حجله‌ای ز قصر بهشت
راست گویند و راست کردارند
هر چه گیرند و هر چه بفروشند
کس نکوید کلام نا مربوط

همه با یکدیگر کنند ایثار	مهربانی و لطف و خوشخوئی
همه ملک عیسوی آثار	همه خلق عیسوی مذهب
همه در کیش و دین خود هشیار	همه روحانی و مسیحائی
هر کیشی نموده استظهار	در کلیسا برای خدمت دین
آن یکی بسته بر کمر زنار	آن یکی طیلسان کشیده بسر
معتکف مردمی نماز گزار	در کلیسای نتردام دیدم
شکل عیسی کشیده بر سردار	صورتی نقش کرده بر لوحی
قبله گاه همه همان دیوار	سجده گاه همه همان صورت
همه در دین خویش بر خوردار	از سر صدق و از سر اخلاص
همه عیسی صفت همه احرار	همه پاک و منزّه و خوش خوی
همه در شغل خویشان مختار	همه در کار خویشان محکم
همه در گفتگو بهم همکار	همه در مشورت بهم هم رای
همه با علم و دانش و افکار	همه با عقل و هوش با تدبیر
رمزکی گویمت بکن اقرار	لیک با آنهمه صنایع و علم
کس ندیده که به شود بیمار	حکمت و طبشان دروغ بود

در همین زمانها مردان اصلاح طلب و آزادیخواه ایرانی در خارج کشور به تألیفات اجتماعی و سیاسی میپرداختند و در راه نشر افکار نوین از راه قلم میکوشیدند که میتوان برای نمونه نوشته‌های **میرزا ملکمخان** و **سید جمال‌الدین** و تألیفات **عبدالرحیم طالبوف** تبریزی را که در قصبه تمرخان شوره قفقاز میزیست ذکر کرد. از تألیفات او «**کتاب احمد**» و «**مسائل الحیات**» و «**مسائل المحسنین**» است مظاهر افکار این مرد میهن‌دوست تأثیر فراوان در جامعه جدید ایرانی داشت از همین نظر کتاب معروف «**سیاحت نامه ابراهیم بک**» تألیف حاج زین‌العابدین مراغه‌ای را هم که از بازرگانان ایرانی مقیم استانبول بود هرگز نباید از نظر دور داشت که در ترویج افکار آزادیخواهانه در ایران تأثیری عظیم داشت.

ادبیات در دوره مشروطیت

چنانکه میدانیم در نتیجه چندین سال جوش و خروش مردم و تأثیر افکار مردان سیاسی و نفوذ اوضاع عالم و اخبار مفر بزمین و انتشار مطبوعات نوین و تأسیس مدارس جدید و سایر عوامل که در تاریخنامه‌های مشروطیت مشروح است بسال یکهزار و سیصد و بیست و چهار قمری قیام ملی ایران روی داد و در نتیجه پادشاه وقت مظفرالدین‌شاه بتاريخ ۱۴ جمادی‌الآخره (پنجم اوت ۱۹۰۶) فرمان مشروطه را صادر و قانون اساسی را در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ امضاء کرد و نخستین مجلس شورای ملی در ۱۸ شعبان همان سال (هفتم اکتبر ۱۹۰۶) انعقاد یافت .

از تاریخ فوق تا این تاریخ (یعنی ۱۳۵۰ هجری شمسی و ۱۳۹۱ هجری قمری و ۱۹۷۱ میلادی) که قریب شصت و پنج سال شمسی میگذرد تحولات عظیمی در عالم ادب ایران روی داده که میتوان آنرا بوجه ذیل خلاصه کرد .

شعر نوین ایران را ممکن است از يك نظر کلی به شعر انقلابی و سیاسی و شعر میهنی و اجتماعی منقسم ساخت . اشعار نخستین دوره مشروطیت بیشتر انقلابی و سیاسی است و بمنظور برانگیختن مردم برضد اصول استبداد و لزوم مبارزه با نفوذ نامشروع خارجی سروده شد که در آن زمان مقصود نفوذ روسیه تزاری و انگلستان بود در ردیف شاعران انقلابی که در این رشته سخنوری کردند و رخت از این سرای بر بستند میتوان برای مثال از سید اشرف الدین گیلانی و ملك الشعراء بهار و میرزاده عشقی و فرخی یزدی و ابوالقاسم عارف و پروین اعتصامی نام برد . یکی از جهات قابل توجه این نوع اشعار انقلابی که بدو هدف عمده آنها شرح معایب حکومت استبداد و مبارزه با تجاوزهای خارجی و تبلیغ حکومت مشروطه و بعد انتقاد اجتماعی باشد این بود که شاعران هم مانند عامه انتظار داشتند تا مشروطیت اعلان شد و مجلس ملی مستقر گشت تمام آرزوهای اصلاح طلبانه و خوابهای طلائی بیدرنگ حقیقت پیدا کند ولی چون در عمل نتیجه برخلاف انتظار در آمد و جای معایب کهنه را معایب نوین گرفت شاعران ملی

سر خوردند و پربشان خاطر و پشیمان شدند و همان‌ها که منادیان حکومت ملی بودند به انتقاد آن برخاستند که برای نمونه می‌توان برخی از اشعار عارف و ادیب الممالک فراهانی و میرزاده عشقی و فرخی یزدی بخاطر آورد .

در بحث از اشعار انقلابی نباید جنبه مهم ملی و وطنی آنرا فراموش کرد زیرا اغلب شاعران این دوره انقلاب قصاید و غزلیات هیجان‌آور شورانگیز در راه ایقاز و تقویت احساسات ملی و وطنی سرودند و در تقویت روح میهن‌دوستی خدمتی برجسته انجام دادند .

از اشعار انقلابی که بگذریم اگر نخواهیم بتفصیل پردازیم می‌توان گفت که جهت دیگر بارز و جالب شعر نوین فارسی موضوع اجتماعی است شاعران سخنور مضمون آفرین آن دوره اعم از آن‌ها که در گذشتند و آن‌ها که از نعمت حیات بهره‌مندند با وجود حفظ اسلوب و سنت ادب ایرانی بجای مضامین و مرام قصاید مصنوع قدیم اشعار ارزنده زیادی سرودند و میسر ایند که در آنها هدفهای مهم اجتماعی مطرح است و در این موضوع و موضوعهای مشابه ایران امروز از داشتن گویندگان شایسته و الامقام برخوردار است . شاید برای نمونه‌ای از این نوع شعر از قافله‌رفتگان بتوان پروین اعتصامی را ذکر کرد که غالباً موضوعهای اجتماعی را بزبان شیرین ساده‌ای مطرح کرده .

همان‌طور که برای ادای حق شعر و شعرای نوین کتابی جداگانه در خور است و تاکنون تألیفاتی هم در این باب بوجود آمده نثر نوین هم شرحی مبسوط می‌خواهد همین قدر باید گفت که در نثر فارسی دانشمندان یعنی آن‌ها که زبان و ادب فارسی را خوب میدانند و در این ساحت واقعاً ورزیده هستند بهترین نمونه‌های سبک‌روان شیوای فارسی را بدست داده‌اند چنانکه بیگزاف تاکنون در هیچ دوره‌ای نثر فارسی بدین پایه از بلاغت و حفظ تناسب لفظ و معنی و در عین حال روشنی و روانی نرسیده .

از جنبشهای دیگر مهم مطالب ادبی این زمان جنبش ترجمه است . ایران

امروز مترجمین زبردست که هم زبان خارجی و هم زبان ادبی میهن خود را خوب میدانند پیدا کرده و هزارها کتاب در هر رشته به فارسی ترجمه و با بهترین وجهی در مراکز مجوز چاپ طبع و نشر شده است.

میتوان گفت مقدمه نثر جدید یا نهفته باز گشت ادبی از اوایل عهد قاجار آغاز کرد و نویسندگان نثر ساده موز را بشتر مظنطن و عبارت پردازانه قدیم برتری دادند و مؤلفانی مانند **میرزا ابوالقاسم فراهانی** در رسائل و منشآت خود و **میرزا محمد تقی سپهر** در کتاب *ناسخ التواریخ* و **رضا قلیخان هدایت** در «مجمع الفصحاء» و «روضه الصفاء» سخن فارسی را نسبت بسبک مغلق نگاری گذشته صفای تازه بخشیدند و این روش بتدریج پیشرفت کرد و از آن سوی بحکم مراد و ایرانیان با مغربزمین رسم ترجمه هم بمیان آمد و مترجمان زبردستی مانند **میرزا عبدالغفار نجم الدوله** که از جمله ترجمه‌هایش *رومان معروف «تلماک»* بود و **مزمین الدوله** نقاشباشی و **مهندس الملک** و **میرزا اسدالله خان مترجم السلطنه** و دیگران ترجمه‌های نفیسی از فرانسوی یا انگلیسی بفارسی فصیح کردند و همین عمل بالطبع در شیوه نویسندگی فارسی مؤثر افتاد و در همان اوان آغاز انتشار روزنامه‌ها و مجلات هم مؤید *روش نوین* گشت تا اینکه در سپیده دم نهفته مشروطیت نویسندگان نو پرداز اصلاح طلب نظیر **میرزا ملکم خان** در روزنامه «قانون» و سایر رسائل و **میرزا عبدالرحیم طالبوف** در تألیفاتش و **حاج زین العابدین** مراغهبی در کتاب «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» و **محمد حسن خان اعتماد السلطنه** در تألیفات عدیده‌اش راه سیر نثر نوین فارسی را هموار ساختند.

ادیب الممالک فراهانی - محمد صادق خان پسر حاج میرزا حسن که بعد از

کسب شهرت ادبی لقب امیر الشعراء سپس عنوان ادیب الممالک یافت بسال ۱۲۷۷ هجری قمری در قریه (کازران) اراک ناحیه فراهان بدنیای بزرگش میرزا معصوم برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام معروف بود. وی از جوانی بتحصیل و تکمیل لغت و شعروادب

پرداخت و در نزد بزرگان و در باریان قاجار تقرب جست و بمناسب مختلف رسید از آن جمله همراه امیر نظام حسن علیخان گروسی بحکومت کرمان و در ۱۳۱۴ به آذربایجان رفت. در ۱۳۱۶ هجری قمری مدرسه‌ای جدید بنام لقمانیه در تبریز تأسیس یافت و ادیب‌الممالک بنیابت ریاست آنجا تعیین شد و در ضمن روزنامه «ادب» را انتشار داد. سپس بمشهدرفت و بعد بتهران آمد و در نهضت مشروطه خواهی شرکت جست و پس از گشایش نخستین مجلس شورای ملی بمدیریت روزنامه مجلس رسید پس از آن روزنامه «عراق عجم» را انتشار داد و بعد سردبیر روزنامه «ایران» گردید.

ادیب‌الممالک بسال ۱۳۲۶ قمری در تهران وفات یافت و در بقعه حضرت عبدالعظیم مدفون گشت. اشعار او که عمده از قصاید و ترجیح بند مر کب است در معانی اجتماعی و سیاسی و وصفی و تحریض به اصلاحات سروده شده و نیز مانند برخی دیگر از نخستین پیشروان نهضت آزادی چون از بلند پروازی شاعرانه بستمه آمد یعنی پر و بالش در نتیجه مشاهده کم و کاست دستگاه مشروطیت که سنگ آنرا بسینه زده بود بسوخت پس بنای سرودن شعر انتقادی گذارد و در قصایدی نظیر ترجیع بند با برگردان:

دیده در خون جگر زد غوطه باد لعنت بچنین مشروطه

بمشروطه و مشروطه طلبان متجاوز تاخت.

اینک ابیاتی از یکی از ترجیع بندهای وطنی معروف او که در روزگار انقلاب مشروطیت زینت بیان سخنرانها و ورد زبانها بود بروجه نمونه نقل میشود. این ترجیح بند را شاعر بسال ۱۳۲۰ موقع اقامت در خراسان در تهنیت مولود مسعود حضرت خاتم الانبیاء ساخت و در آن مدحی نیز از پادشاه وقت مظفرالدین شاه کرد.

ابیات ابن شعر حال پریشان کشور و نفوز بیگانگان و انحطاط اخلاق در اواخر دوره قاجار را می نمایاند. شاعر مردم را از غفلت و خمود بیدار میساخت و پس از

شکایت تلخی پناه میجوید و از پیامبر بزرگ اسلام که مخاطب اوست چاره میجوید .
اینک چند بند از آن :

برخیز شتر بانا بر بند کجاوه کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه
و ز شاخ شجر بر خاست آواز چکاوه و ز طول سفر حسرت من گشت علاوه
بگذر بشتاب اندر از رود سماوه و ز دیده من بنگر دریاچه ساوه
و ز سینه ام آتشکده پارس نمودار

مرغان بساتین را منقار بریدند اوراق ریاحین را طومار دریدند
گاو ان شکم خواره بگلزار چریدند گرگان ز پی یوسف بسیار دویدند
تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند یاران بفرختندش و اغیار خریدند
آوخ ز فروشنده دریغا ز خریدار

مایم که از پادشهان باج گرفتیم زان پس که از ایشان کمرو تاج گرفتیم
دیبیم و سریر از کهر و عاج گرفتیم اموال و ذخایر شان تاراج گرفتیم
وز پیکر شان دیبه و دیباج گرفتیم مایم که از دریا امواج گرفتیم
اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

در چین و ختن و لوله از هیبت ما بود در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود غرناطه و هشبیلیه در طاعت ما بود
صقلیه نهان در کنف رایت ما بود فرمان همایون قضا آیت ما بود

نام هنر و رسم کرم را بسزاوار در داو فره باخته اندر شش و پنجم
امروز گرفتار غم و محنت رنجیم چون زلف عروسان همه در چین و شکنجیم
با ناله و افسوس درین دیر سپنجیم مائیم که درسوک و طرب قافیه سنجم
هم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم

جغدیم به ویرانه هزاریم بگلزار وز مزرع دین این خس و خاشاک بدرکن
ای مقصد ایجاد سر از خاک بدرکن از کشور جم لشکر ضحاک بدرکن
زین پاک زمین مردم ناپاک بدرکن

از مغز خرد نشئه تریاک بدرکن
این جوق شغالان را از تآك بدرکن
وز کله اغنام بران گرگ ستمکار

افسوس که این مزرعه را آب گرفته
دهقان مصیبت زده را خواب گرفته
خون دل ما رنگ می ناب گرفته
وز سوزش تب پیکر ما تاب گرفته
رخسار هنر گونه مهتاب گرفته
چشمان خرد پرده ز خوناب گرفته

ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

چون خانه خدا خفت و عسس ماند ز رفتن
خادم پی خوردن شد و با نو پی خفتن
جاسوس پس پرده پی راز نهفتن
قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن
واعظ بفسون گفتن و افسانه شنفتن
نه وقت شنفتن ماند و نه موقع گفتن

وامد سر همسایه برون از پس دیوار

طالب اوف - حاج ملا عبدالرحیم طالبوف یا طالبزاده فرزند استاد ابوطالب

نچار تبریزی بسال ۱۲۵۰ قمری در تبریز بدنیا آمد و به تحصیلات پرداخت . در سنین جوانی به تفلیس رفت سپس در قصبه تمرخان شوره مرکز داغستان قفقاز مسکن جست . در سنوات اقامت در روسیه تحصیلات خود را ادامه داد و کتب و ادبیات روسی و فارسی زمان خود را با ولعی خاص مطالعه کرد و تألیفاتی ارزنده نظیر «کتاب احمد» و «مسالك المحسنين» و «مسائل الحیاة» و برخی ترجمه‌ها نظیر «هیئت فلاماریون» انتشار داد . طالبزاده نثر ساده شیرین و جالب دارد و مطالب او بطور کلی اجتماعی است و بی شک در روشن کردن افکار مردم ایران در آستان انقلاب مشروطیت تأثیری بسزا داشت . و برای عضویت نخستین مجلس ایران از آذربایجان انتخاب شد ولی نتوانست شرکت جوید و سرانجام بسال ۱۳۲۸ قمری در تمرخان شوره برحمت ایزدی پیوست .

ابوالقاسم عارف - ابوالقاسم عارف قزوینی در قزوین بدنیا آمد پدرش ملاهادی

نام داشته و از فحوای شرح حال عارف معلوم میشود و کیل مجلس بوده عارف در اوایل جوانی پای منبر واعظان و روضه خوانان می نشست قریحه لطیف و آواز

خوش مایه دارش اورا بسوی شاعری و رندی و بزم آرایبی کشاند در انقلاب مشروطه
بتهران رفت و با مشروطه خواهان هم مرام و همگام شد و بساختن اشعار وطنی و
انقلابی پرداخت و در کنسرت‌های متعدد آنها را با صدای سحار خود بر خواند و در افکار
و احساسات مردم تأثیری بسزا کرد .

عارف در نتیجه بهم خوردن اوضاع کشور و آغاز جنگ اول جهانی و لشکر کشی
روس و انگلیس و عجز احمد شاه و دولت او ناچار با شماره‌ای از سایر آزادیخواهان
۱۳۳۶ هجری قمری به ترکیه پناه برد و غزلیات و تصانیف دیگر وطنی مهیج در
آنجا ساخت که در دیوانش مسطور است او چنان عارف را در تصنیف‌های او باید جست که
با يك روح رهائی جو و حس دردناك و ذوق عاشقانه تحت تأثیر عظیم میهن پرستی
می ساخت و با آواز دلکش گوش نواز خود میخواند عارف بیگزاف استاد موسیقی و
تصنیف یا ترانه بود و نوا و ناله هیجان آور او در اعماق قلوب مردم این سرزمین
تأثیر میکرد . عارف آخرین پنجسال عمر خود را در همدان سپری کرد و در آنجا هم
مانند همه جا بیخانمان بود و از مهر و یاری دوستان فداکارش زندگانی میکرد تا
اینکه در بهمن ماه ۱۳۱۲ شمسی در آنجا بدرود زندگی گفت و جان بجان آفرین سپرد
و در صحن بقعه ابن سینا بخاك سپرده شد .

دیوان عارف اولین بار با اهتمام مؤلف دکتر رضازاده شفق بزحمت تمام
گردآوری و با دستیاری سیف آزاد در مطبعه ناهبدره در برلین بسال ۱۳۴۲
هجری قمری چاپ شد از چاپهای خوب و کاملتر جدید آن چاپ تهران ۱۳۲۷
شمسی است .

پروین اعتصامی - در میان شاعران زن که تعداد آن نسبت بشاعران مرد در
در تاریخ ادبیات ما بسیار کمست شاعری ذوقمند و شیرین بیان و صاحب نظر مانند پروین
اعتصامی یا نبوده یا بسیار نادر و نایاب بوده است .

پروین بسال ۱۲۸۵ هجری شمسی در يك خانواده علم و ادب در تبریز بدنیا آمد
در آن تاریخ پدر دانشمندش یوسف اعتصامی در تبریز نویسنده و ادب آموزی پیشه

داشت. پروین در محضر پیدر تحصیل علوم کرد. و پس از انتقال بتهران دبیرستان دخترانه امریکائی را بپایان رسانید و با یکی از خویشانش ازدواج کرد و با هم به کرمانشاه رفتند ولی دوماه ونیم از آن وضعیت نگذشته کار بجدائی کشید و پروین با این زناشوئی ناکام بد فرجام بتهران بخانه پدری برگشت و باز بامور مطالعه و علم و ادب پرداخت مدتی هم در دانشسرای عالی بشغل کتابداری منصوب شد در تمام این مدت معمولاً ملول و کم سخن و ذوق زده بنظر می آمد و بسیاری از آنان که با او برخورد داشتند هرگز متوجه نبودند که در ورای خموشی و خمودی ظاهری او همچو کوهی آتش فشان خاموش شده شراره ای مایه دار نهفته است و یک روز این آتش باطنی را او بزبان اشعار آبدار آتش بار تعبیر و تحریر خواهد کرد. چندی نگذشت که اولین مجموعه اشعار پروین بهمت برادرش بسال ۱۳۱۴ شمسی انتشار یافت و بیدرنگ شیوائی آن اشعار جلب نظر شعر شناسان رانمود و دیوانش چندین بار چاپ شد و نشیدهای اجتماعی او در سراسر ایران خاصه محافل ادبی زنان ورد زبانها گردید. در باب شیوه شعر او مرحوم ملك الشعراء بهار سرآمد گویندگان معاصر در مقدمه ای که بدیوانش نوشته چنین گوید :

«این دیوان ترکیبی است از دوسبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل یکی شیوه شعرای خراسانست خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعرای عراق و فارسی بویژه شیخ مصلح الدین سعدی و از حیث معانی نیز مبین افکار و خیالات حکما و عرفاست. و این جمله با سبک و اسلوب مستقل (که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسم معانی و حقیقت جوئی است) ترکیب یافته و شیوه بدیع بوجود آورده است.»

اشعار پروین مرکب از قصاید و مقطعات است. مفردات و مثنوی هم سروده است. پروین در شعر خود بیش از لفظ که از نظر فصاحت بخوبی از عهده آن برآمده بمطالب و هدفهای عالی انسانی و مسایل مهم اجتماعی پرداخته و دردهای جامعه بشری را با تمام رسایی بسلك سخن کشیده و غمها و کدورتها و بیچارگیهای فرزندان

آدمی را با تأثر و تأثیر وافی بیان کرده و در مقام چاره جویی جز پشتیبانی و انس و شکیبایی و فضیلت راه چاره‌ای دیگر پیدا نکرده است. پنندهای نغز عواطف انسانی مانند مهر مادر و عشق ناکام و غمهای دلگداز دردمندان در آن نغمه‌های دل جلوه داده است. این معانی از عناوین و متون اشعار او مانند: سفر اشک - لطف حق - کعبه دل - گوهر اشک - روح آزاد - دیده دل - نغمه صبح - و سایر قطعاتش پیداست.

در اشعار پروین اندیشه و خرد از طرفی و شور و هیجان از طرف دیگر هر یک سهمی دارد خودش در این دو معنی در اهدانامه خود چنین گفته:

«این هدیه فکر و شعر را به پدر بزرگوار خودم تقدیم میکنم».

از طرفی در ناسازگاریهای روزگار و ستم اشرار و غم ابرار میندیشد و از طرفی چاره را در خودداری و غمگساری میجوید و گوید:

ایدل عبث مخور غم دنیا را	فکرت مکن نیامده فردا را
کنج قفس چو نیک بیندیشی	چون گلشن است مرغ شکیبارا
بشکاف خاک را و ببین آنکه	بی مهری زمانه رسوا را

در این شعر و اشعار مشابه در هر فرصتی از آلام زندگی یاد میکند و شاید در ابیاتی نظیر این بیت:

ظلمست در يك قفس افکنندن مردار خوار و مرغ شکرخارا

عجب اینکه پروین با چنان شور و هیجان درون بظاهر سراسر خاموش و آرام بود. وفات او در عین جوانی بتاريخ ۱۳۲۰ شمسی در تهران اتفاق افتاد و در قم در مقبره خانوادگی جوار پدر مدفون گشت.

از نهضت‌های مهم در نثر نوین فارسی نهضت نثر انتقادی است که ظرف نیم قرن اخیر توسعه خاص پیدا کرد و بیدرتنگ رو بتمام رفت. شاید بنیانگذار این روش خاص انتقادی خاورشناسان آلمانی مانند (نلدکه) و انگلیسی مانند (براون) و امثال آنان از سایر ملت‌های بزرگ را بتوان نامید. دانشمندان ایران در این باب

باقی‌بماند و تکمیل آن روش گام‌هایی بس فراخ برداشتند و البته از طرز انتقاد علمی قدیمی ادب ایرانی و اسلامی هم برخوردار بودند.

برای مثال ممکنست از زمره درگذشتگان میرزا محمدخان قزوینی را نام برد که در واقع از پیشروان سبک انتقادی محسوبست. دانشمندان دیگر که در این سنوات برحمت الهی پیوستند مانند رشید یاسمی و ملک‌الشعراى بهار و عباس اقبال آشتیانی و دهخدا و سعید نفیسی و سید حسن تقی‌زاده و دیگران در این رشته خدمات بس مهم انجام دادند در نتیجه مساعی اینگونه مردان و مردانی که زنده‌اند صدها بلکه هزارها کتاب نظم و نثر فارسی از خطی و چاپی در تمام رشته‌های علمی و ادبی مورد توجه قرار گرفته و بدست چنین افراد فاضل زبان‌شناس ادیب با بهترین و صحیح‌ترین وجه در عالم ادب کشور ما انتشار یافته و در واقع این اقدام یک رستاخیز ادبی بوجود آورد و آثار نظم و نثر ادبی و تاریخی و علمی کشور را احیا کرد.

اینک از چندی از این سخنوران که پس از خدمات شایان به ادب فارسی در همین روزگار ما رخت از این سرای فانی بر بستند ذکرى به اختصار بمیان می‌آید :

فروغی - محمد علی ذکاء‌الملک فروغی فرزند میرزا محمد حسین هم مرد سیاست بود و هم مرد ادب. سالها در نمایندگی مجلس و وزارت و نخست‌وزیری و وزارت دربار خدمات برجسته بملک و ملت انجام داد. فروغی با اغتنام هر فرصتی در عالم علم و ادب قدم زد و بنشر آثار ادبی و حکمت پرداخت. کتاب او در فلسفه بنام «سیر حکمت در اروپا» و کتابهای فلسفه سقراط و تنقیح و طبع برخی دیوان‌ها مانند کلیات سعدی نیز ترجمه طبیعیات شفای ابن‌سینا جمله نمودار تعمق اوست. نثر او در عین سادگی متین و شیرین است.

مدتی ریاست فرهنگستان ایران را داشت و در آنجا با قریحه لطیف و بصیرت عارفانه که در امور داشت بین‌افراط و تفریط راه میانه پیدامیکرد. در بحران سیاسی

ایران بسال ۱۳۲۰ هجری شمسی و کناره گیری اعلیحضرت رضا شاه کبیر و جلوس اعلیحضرت محمد رضا شاه آریامهر زحماتی وافر کشید و در راه سامان بخشیدن بکارها تدابیر بکار برد و سرانجام بسال ۱۳۲۱ درگذشت .

محمد قزوینی - میرزا محمد خان قزوینی فرزند میرزا عبدالوهاب از پیشوایان محققین جدید ایران محسوب است . پدرش عبدالوهاب قزوینی یکی از مؤلفان «نامه دانشوران» بود .

محمد قزوینی پس از فرا گرفتن علوم اسلامی و تبخّر در ادبیات عربی و فارسی بمغربزمین سفر کرد و در انگلستان با خاورشناس (پراون) معارفه پیدا کرد و با تشویق او و اداره اوقاف «گپ» بتصحیح و نشر کتابهای ادبی و تاریخی ایران پرداخت و یک رشته تألیفات مهم مانند **باب الالباب و چهارمقاله و جهاننگشای جویینی و المعجم** و نظایر آنرا از روی تحقیق و تتبع و دقت کاملی که روش او بود تصحیح و طبع کرد . این دانشمند در روش و نهضت نوین انتقاد ادبی در ایران نخستین گام را برداشت . ولی وی از انگلستان بفرانسه رفت و در سنوات جنگ اول در برلین به آزادیخواهان ایران پیوست سرانجام بتهران آمد و عضویت فرهنگستان ایران را پذیرفت تا اینکه بسال ۱۳۲۶ شمسی برحمت خدا پیوست .

رشید یاسمی - غلامرضا رشید یاسمی نیز از نویسندگان عصر حاضر ایران محسوب است . طبع شعر داشت و نثرش روان و پیخته بود در تاریخ و ادبیات ایران مطالعات زیاد بعمل آورد . مقالات تحقیقی او و مقدمه‌هایی که مانند شرح احوال ابن یمن و سلمان ساوجی و مسعود سعد بدیوانها نوشته جمله دلیل تتبع اوست . رشید استاد دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان ایران بود در مباحثات علمی سنجش و بردباری بکار میبرد و در هر مورد راه میانه را برمیگزید .

پدرش محمد ولیخان گورانی کرمانشاهی و خانواده اش خانواده شعر و ادب بود . جد مادری او شاهزاده محمد باقر میرزا خسروی از شعر و شاعری بهره‌ای بزرگ داشت . رشید در ادب و تاریخ مطالعات ممتد کرده بود .

بسال ۱۳۲۷ موقع تدریس در دانشگاه تهران دچار حمله قلبی شد تا اینکه در ۱۳۳۰ شمسی در تهران رخت از این سرای بر بست .

ملك الشعراء بهار - محمد تقی ملك الشعراء بهار بسال ۱۳۰۴ قمری در مشهد چشم بجهان گشود . پدرش میرزا محمد کاظم متخلص بصبوری ملقب بملك الشعراء و پسر محمد باقر کاشانی خود اهل شعر و ادب بود .

نخستین تحصیلات ادبی بهار در پیش پدر بود و این ادب آموزی و مطالعات را رفته رفته فزونی بخشید و تا واپسین روز کار زندگی خود که بسال ۱۳۳۰ شمسی در تهران پایان آمد ادامه داد و از نظر وسعت اطلاعات ادبی و تاریخی در ردیف اول دانشمندان ایران قرار گرفت شگفت آنکه با اینکه زبان خارجه نمیدانست با کنجکاوی و بررسی که روش او بود پیوسته به آخرین و تازه ترین تحقیقات خاورشناسان آگاهی داشت . زندگی بهار را مانند شعرش میتوان بدو بخش کرد سیاسی و ادبی . نخستین روزگار عمر او مصادف بود با انقلاب مشروطیت که از همان ایام سهمی مؤثر بعهده گرفت و از طریق شرکت در اجتماعات و سخن آرای بی نظم شیرین و نثر شیوا در راه آزادی ایران گام برداشت .

بسال ۱۳۲۸ قمری در مشهد روزنامه **نوبهار** و در ۱۳۳۴ مجله **دانشکده** را انتشار داده و بسال ۱۳۳۵ از مشهد بنماینده کمی مجلس سوم انتخاب شد . سپس بعضویت فرهنگستان ایران درآمد و در آن جا بین افراتیان طرفدار فارسی سره و عربی مآبان راه میانه را انتخاب کرد . وی بسال ۱۳۲۴ شمسی به وزارت معارف رسید .

بهار همانطور که اشارت رفت هم در نثر فارسی استاد بود و هم در نظم و مقالات ادبی و مقدمه هایی که بکتاب معروف فارسی نظیر **تاریخ سیستان** نوشت و تألیف سودمندی که بنام **سبک شناسی** بوجود آورد جمله نمونه های سبک نثر روان پخته اوست . از شانزده سالگی به آوردن شعر پرداخت و همان اوقات لطف قریحه و باریک اندیشی خود را عیان ساخت و خود بنغز گویی خود پیش از همه پی برد

و چنین گفت :

بخرد سالی آن سان چکامه بسرایم

که سالخورده سخندان سرودنش نتوان

شعر بهار را از نظر موضوع میتوان به سیاسی و انقلابی و اجتماعی و انتقادی و ابیات شورانگیز عاشقانه تقسیم کرد که بشکل قصیده و غزل و مسمط و ترکیب بند و ترجیع بند سروده شده. شاعر در سخن خود سبک قدما بخصوص سبک خراسانی را با استادی تمام بکار انداخت و شیوه امثال فرخی و منوچهری و ناصر خسرو را زنده کرد. در بعضی قصیده‌های اولیه مدح پیامبر اسلام و ائمه کرام را مورد نظر قرار داد و در مرگ مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلیشاه که در ۱۳۲۴ قمری اتفاق افتاد چنین گفت :

شاهی بمیان آمد و شاهی ز میان رفت

صدشکر که این آمد و صدحیف که آن رفت

از قصاید سیاسی و انقلابی بهار عواطف میهنی و خشم شاعر نسبت بنفوذ نامشروع بیگانگان پیداست بسا در قالب شعر قدیم ترکیبات زیبای جدید را با معانی نوین بر آمیخت و شعر دری را رونقی خاص بخشید از مسطهای معروف او همانست که بتاريخ ۱۳۲۵ قمری در تاریخ ایران سروده و اینک برای نمونه مطلع و مقطع آن نقل میشود. طرف خطاب محمدعلیشاه قاجار است :

پاسبانان تا بچند این مستی و خواب گران

پاسبانان نیست خواب، از خواب سر بردارهان

کله خود را نکس بی پاسبان و بی شبان

یکطرف گرگ دمان و یکطرف شیر زبان

آنز چنگ اینر باید طعمه این از چنگ آن

هریک آلوده ز خون این رمه چنگ و دهان

یاسبان مست و گله مشغول و دشمن هوشیار

کار با یزدان بود کز کف برون رفتست کار

.....

اینهمه آثار شاهان خسرو افسانه نیست

شاه را شاهان گزیر از سیرت شاهانه نیست

خسروی اندر خور هر مست و هر دیوانه نیست

مجلس افروزی ز شمعست آری از پروانه نیست

اینک اینک کدخدایی جز تو در این خانه نیست

خانه‌ای چون خانه تو خسرو ویرانه نیست

خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را

و اندک اندک دور کن از خانه‌ات بیگانه را

از اشعار پندآمیز و سیاسی و انقلابی بهار میتوان تا حدودی باوضع کشور در

سنوات انقلاب مشروطه و سیاست خارجی و وضع دولتهای وقت پی برد .

از قصاید شیوا و پندآمیز و عبرت‌انگیز شاعر «دماوندیه» اوست که با این

مطلع آغاز میکند :

ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

دیوان بهار در دو جلد بزرگ بهمت برادر و دستیاری فرزندان و دامادش

بسال ۴۵-۱۳۴۴ شمسی با مقدمه‌ای در شرح حال شاعر در تهران انتشار یافت .

عباس اقبال - عباس اقبال آشتیانی در زبان و ادبیات فارسی و تاریخ از

استادان مبرز محسوبست تحصیلات عالی را در ایران و فرانسه بجای آورد و در

دانشسرای عالی سمت استادی داشت . عضو پیوسته فرهنگستان ایران بود . تألیفات

او مانند مقالات ادبی و تاریخی و کتابهایی نظیر «تاریخ مغول» و «وزرای سلاجقه»

و غیره مثال تحقیق و مطالعه دقیق و نمونه انشای روان و فصیح فارسی است . در ۱۳۲۴

شمسی مجله ادبی «یادگار» را تأسیس و از آن پنج دوره انتشار یافت که مقالات

فاضلانه و موشکافانه در بردارد .

اقبال از پیشروان نثر انتقادی و روش تحقیقی زمان ما بشمار میرفت .
مرکز نابهنگام او در شهر رم ایتالیا بسال ۱۳۳۴ شمسی اتفاق افتاد و جسدش
بتهران انتقال داده شد . اقبال در میان گویندگان بزرگ ایران به سعیدی بیش از
همه ارادت میورزید .

دهخدا - علی اکبر دهخدا پسر خان باباخان قزوینی بسال ۱۲۹۷ قمری در
تهران متولد شد . در آغاز انقلاب مشروطیت با زادیخواهان پیوست و در آن نهضت
شرکتی مؤثر بعهده گرفت . در روزنامه انقلابی و سیاسی «**صور اسرافیل**» که
بسال ۱۳۲۵ قمری بامدیریت میرزا قاسم خان انتشار یافت دهخدا یک سلسله مقالات
سیاسی و انتقادی تحت عنوان «**چرند و پرند**» نوشت وی نماینده مجلس و چند
سال رئیس مدرسه حقوق و علوم سیاسی بود . غیر از نثر نویسی طبع شعر داشت .
قریب بیست سال اخیر عمر خود را با ترجمه و تألیف و مطالعه و تحقیق گذراند از آثار
مهم و ارزنده او کتاب «**امثال و حکم**» و «**لغت نامه**» است که در نتیجه بیست سال
تفحص گردآورده و اکنون توسط مجلس شورای ملی در کار انتشار است .

دهخدا در ترجمه کتب مهم فرانسوی نظیر «روح القوانین» منتسکیو و «عظمت
و انحطاط رومیان» تألیف (کیسن) نیز تصحیح دیوانهای شعرای بزرگ مانند حافظ
و سید حسن غزنوی و ناصر خسرو رنجهها بر خود هموار ساخت و از همه بیشتر در تهیه
و تدوین و تکمیل لغتنامه زحمت کشید . دهخدا بسال ۱۳۳۴ شمسی در تهران درگذشت
و شرح حال مفصل او در جلد مقدمه لغتنامه مندرج است . اینک برای نمونه از
شعر دهخدا مسط معروف پنج بندی او را که دهخدا آنرا در اثر دیدن همکار جوان
مقتولش میرزا جهانگیر خان در خواب پس از بیداری از آن خواب آشفته در سویس
سروده نقل میکنیم :

بگذاشت ز سر سیاه کاری
رفت از سر خفتگان خماری

ای مرغ سحر چو این شب تار
وز نغمه روح بخش اسحار

بکشود گره ز زلف زر تار محبوبه نیلگون عماری
 یزدان بکمال شد پدیدار و اهریمن ز شتر و حصاری
 یاد آرز شمع مرده یاد آرز

۲

ای مونس یوسف اندرین بند تعبیر عیان چو شد ترا خواب
 دل پر ز شعف لب از شکر خند محسود عدو بکام اصحاب
 رفتی بر یار و خویش و پیوند آزادتر از نسیم و مهتاب
 زان کوهمه شام با تو یک چند در آرزوی وصال احباب
 اختر بسحر شمرده یاد آرز

۳

چون باغ شود دو باره خرم ای بلبل مستمند مسکین
 وز سنبل و سوری و سپر غم آفاق نگار خانه چین
 گل سرخ و برخ عرق ز شبنم تو داده ز کف زمام تمکین
 زان نوکل پیشرس که در غم ناداده بنار شوق تسکین
 در سردی دی فسرده یادار

۴

ای همره تیه پور عمران بگذشت چو این سنین معدود
 وان شاهد نغز بزم عرفان بنمود چو وعد خویش مشهود
 وز مذبح زر چو شد بکیوان هر صبح شمیم عنبر و عود
 زان کو بگناه قوم نادان در حسرت روی ارض موعود
 بر بادیه جان سپرده یاد آرز

۵

چون گشت ز نو زهانه آباد ای کودک دوره طلایی
 وز طاعت بندگان خود شاد بگرفت ز سر خدا خدایی

نه رسم ارم نه اسم شدد گل بست زبان ژاژ خایی
 زان کس که ز نوک تیغ جلاد ماخوز بجرم حق شناسی
 تسنیم وصال خورده یاد آر

قریب - از نثر نویسان فاضل و استادان قابل‌عصر یکی هم میرزا عبدالعظیم - خان قریب‌استاد دانشگاه تهران بود وی در اراک بدنیا آمد و در تهران توطن جست . آثار ادبی سودمند مانند تألیفات او در **دستور زبان فارسی** معروفست مقدمه‌های فاضلانۀ او بکتاب ادبی مانند آنچه به گلستان سعدی و به کلیمه ابوالعالی نصرالله نوشته مقام علمی او را عیان می‌سازد . قریب با شماره‌ای از همزمانان و همکاران دانشمندش مانند **احمد بهمنیار** در واقع از بنیانگذاران نثر فصیح فارسی نوین در شمار است . وفات استاد به سال ۱۳۴۴ شمسی در تهران اتفاق افتاد . صفای نیت و حسن سلوک و خیرخواهی و ادب آموزی از صفات بارز او بود .

سعید نفیسی - سعید نفیسی بی‌شبهه یکی از نویسندگان بنام عصر حاضر بود . نسب خانوادۀ نفیسی به برهان‌الدین نفیس بن عوض طبیب معروف کرمانی قرن نهم هجری میرسد . پدرش میرزا علی اکبرخان ناظم‌الاطباء نام داشت که هم خودش و هم پسرانش اهل فضل و ادب بودند . برادر بزرگتر سعید یعنی مؤدب‌الدوله نفیسی از طبیبان فاضل و ادب‌پرور محسوب‌میشد . سعید نفیسی در تاریخ و ادب ایران عمری مطالعه و تحقیق کرد . زبان فرانسه را هم بسیار خوب میدانست آثارش از ترجمه و مقدمه‌ها و حواشی و تألیفات از صد فزونست مقالات ادبی و تحقیقی او هم بهمان تعداد است . در نثر فارسی و شیوایی قلم استاد بود . در فراوان نویسی و سهولت‌انشاء نظیر نداشت عاشق‌کتاب و دلدادۀ تألیف و تحقیق بود . پشتکار او در مطالعه و تتبع بی‌شک سر مشق اهل دانش تواند بود .

سعید نفیسی گذشته از اینکه استاد ادب فارسی در دانشگاه تهران بود بکشورهای خاور و باختر نیز از هند و پاکستان و افغانستان و لبنان و فرانسه برای تدریس دعوت میشد و عضویت فرهنگستان و شورای فرهنگی را هم داشت . در تمام عمر خود چه

در تندرستی و چه در بیماری از کوشش و مطالعه و پژوهش‌دهی آرام نیافت و طی سنوات اخیر در عین رنج بردن از تنگی نفس کار علمی را ادامه میداد. آخرین تألیف بزرگ او که قریب یکسال قبل از وفاتش شروع به چاپ کرد موسوم است به «تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری» در دو جلد. نفیسی که غالباً در باب خویشتن با اعتماد و سبک روحی سخن میگفت شاید برای اولین بار در مقدمه این کتاب اظهار یاس و ملال کرده و گفته است: «نمیدانم ناتوانی جان فرسای که چندیست گرفتار آنم مرا مجال خواهد داد دنبال کار را بگیرم و باین روزگار که در آنیم برسانم یا نه؟»

افسوس روزگار دل‌آزار مجال باو نداد و آن نویسنده چیره‌دست که بهترین نمونه نثر جدید فارسی را بدست داد دست از این جهان فانی بشست و یکشنبه شب ۲۲ آبانماه ۱۳۴۵ شمسی جان بجان آفرین سپرد.

سید حسن تقی زاده - از تقی زاده نامی بمناسبت ذکر از مجله «کوه» برده شد. وی بی‌شک از زمره کوچک پژوهندگان و دانشمندان عالم ادب عصر حاضر ایران بشمارست. سید حسن بسال ۱۲۹۵ هجری قمری، در تبریز بدنیا آمد. پدرش سید تقی از علمای محترم آن شهر محسوب میشده. از او این جوانی به تحصیل علوم اسلامی و طب و نجوم پرداخت و در مدارس جدید تبریز یعنی لقمائییه و دارالفنون مظفری بتدریس علوم جدید تعیین شد و در ضمن زبان فرانسوی و انگلیسی هم فراگرفت. در تبریز کتابخانه تربیت و مجله «گنجینه فنون» را تأسیس کرد در ۱۳۲۳ به قفقاز و بیروت و استانبول و قاهره مسافرت کرد و در آنجا با جرجی زیدان مدیر مجله «الهلال» و با مفتی نامدار مصر یعنی شیخ محمد عبده ملاقات کرد پس از برگشت بایران و فعالیت در راه انقلاب مشروطیت در ۱۳۲۴ هجری قمری از تبریز بوکالت اولین مجلس شورای ملی برگزیده شد و پس از آن چندین بار دیگر عضویت مجلسین شورا و سنا انتخاب شد و بمنصب مهم دولتی مانند وزارت فواید عامه و دارایی و سفارت فرانسه و انگلستان و سایر مأموریت‌های سیاسی رسید. واپسین شغل سیاسی

او عضویت و ریاست سنا بود .

فعالیت علمی و ادبی تقی زاده توأم با اشتغالات سیاسی مانند مطالعه مستمر او در تمام فرصتها و فاصله‌ها ادامه یافت . تألیفات مهم او از نخستین کتابچه تاریخی که بسال ۱۳۲۳ قمری در تبریز چاپ سنگی خورد و عنوانش «تحقیق احوال کنونی ایران یامحاکمات تاریخی» بود تا برسد به «از پریوز تا چنگیز» و «تاریخ عربستان» و «تاریخ انقلاب مشروطیت» و «بیست مقاله تقی زاده» و «مانی و دین او» و مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی در مجله کاوه بر این (۱۹۲۱-۱۹۱۵ میلادی) و مقدمه کتابهایی مانند دیوان ناصر خسرو جمله نماینده دقت و تفحص علمی است . مقالات او در مجلات و جراید و نطق‌ها و خطابه‌های او مهمتر و مفصلتر از آنست که در این مختصر بگنجد . شناسایی عمیقی نسبت به علمای اسلامی و خاورشناسان و تمدن شرق و غرب داشت . دقت وافر در مطالعه و نقل مطالب از خواص او بود . تقی زاده سه شنبه شب هفتم بهمن ۱۳۴۸ شمسی در تهران بر حمت ایزدی پیوست .

بدیع الزمان فروزانفر - بدیع الزمان در قریه بشرویه خراسان بدنیا آمد پدرش مردی وارسته و روحانی بود . تحصیلات اولیه اسلامی را در آنجا آغاز کرد و بعد بمشهد رفت و در حوزه درس علماء و ادبای آن شهر مانند **ادیب نیشابوری** علوم اسلامی را فرا گرفت در ۱۳۴۲ هجری قمری بطهران آمد و اکتساب علوم و مطالعات ادبی خود را ادامه داد .

در ۱۳۰۵ شمسی در مدرسه دارالفنون و سال بعد در مدرسه حقوق بمعلمی فقه و عربی و منطق پرداخت در ۱۳۰۸ شمسی بمعلمی فارسی در دارالمعلمین عالی تعیین شد و بتدریج استاد ادبیات فارسی دانشسرای عالی و دانشگاه تهران گشت تا اینکه بریاست دانشکده معقول و منقول تعیین شد و تا ۱۳۴۶ در آن سمت بود .

فروزانفر در خطابت و کتابت زبردست بود و در علم رجال و تحقیق احوال پرکاری و کنجکاو خاص داشت . مطالعات او در تاریخ ادبا و شعرا بخصوص در شرح حال و تفسیر اقوال مولانا جلال الدین و شیخ عطار نمونه تحقیق است . فروزانفر شعر

کم میسرود و آنچه از اشعار او هست بهترین نمودار سبک خراسانی بخصوص سبک ناصر خسرو است. مرثیه او در مرگ دخترش شاهد شیوای سوز و ساز صمیمانه است. تألیفات فروزانفر مانند **سخن و سخنوران و شرح مثنوی و شرح احوال عطار و مآخذ قصص مثنوی** و نظایر آنها جمله نماینده روش تحقیقی و مقایسه و تتبع علمی عصر حاضر است که در بک نشر روان معنی دار استوار بسبک تحریر در آمده است. وفات استاد در تهران بتاريخ شانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ خورشیدی اتفاق افتاد. در اواخر عمر ریاست کتابخانه سلطنتی را عهده دار بود. وی عضویت فرهنگستان ایران و شورای فرهنگی سلطنتی را هم داشت.

محمد معین - آخرین یادداشت‌های سال حاضر ۱۳۵۰ هجری شمسی - که انشاء الله سال پایان چاپ این کتاب است - از خبر پایان زندگانی مصون نماند و مرغ سیاهبال مرگ بر آن سایه افکند و پیام مرگ محمد معین را که در تیر ماه ۱۳۵۰ اتفاق افتاد بر خوانند.

پایان

آ

ابن فارض : ۵۳۳
 ابن ققيه همدانی : ۱۴۵
 ابن قتيبه دینوری : ۱۴۵ ، ۱۴۹
 ابن مقفع : ۳۳
 ابن هانی : ۱۳۲
 ابن یمین : ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۴ ، ۴۹۶ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۶۳۹
 ابوالحمد محمد : ۱۶۱
 ابواسحاق اینجو : ۴۸۰ ، ۴۸۳ ، ۵۰۲ ، ۵۵۰
 ابواسحاق کلرزونی : ۴۸۴
 ابوالحسن احمد سمرقندی : ۳۹۵
 ابوالحسن بهمنیار مرزبان : ۳۳۷
 ابوالحسن حسام‌الدین علی : ۳۹۵
 ابوالحسن خان (دکتر) : ۶۲۳
 ابوالحسن شمس‌الملک نصر : ۳۳۳ ، ۳۳۴
 ابوالحسن علی بن زید بیهقی : ۳۹۲
 ابوالحسن علی خرقانی : ۲۱۶
 ابوالحسن علی لشکری : ۲۶۰
 ابوالخیر خمار : ۲۰۵
 ابوالشرف ناصح گلپایگانی : ۵۳۶
 ابوالعباس احمد قصاب : ۲۱۶
 ابوالعباس فضل بن احمد : ۱۸۴
 ابوالعلاء گنجوی : ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۴۰
 ۳۵۱ ، ۳۶۱
 ابوالفتح بستنی : ۱۲۸ ، ۲۰۶
 ابوالفتح حسینی : ۶۰۶
 ابوالفتح قطب‌الدین محمد : ۳۹۷
 ابوالفتح گیلانی : ۵۶۷
 ابوالفتوح رازی : ۳۹۷ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸

آباقان : ۴۰۹ ، ۴۲۰ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷
 آبش خاتون : ۴۲۳
 آتش (دکتر احمد) : ۴۰۴ ، ۴۰۶
 آتوریاد : ۴۷ ، ۵۵ ، ۵۶
 آتورفرنیغ : ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۵
 آتورماهان : ۵۱
 آخت : ۵۴
 آخیلس : ۱۸۱
 آذربادمهر اسپند : ۳۴
 آذربیکدلی : ۵۸۰ ، ۵۸۱ ، ۶۱۲
 آذرش : ۲۴۷
 آزادحسینی : ۶۱۴
 آزادخان : ۵۵۶
 آزر : ۱۲۷
 آشتیانی (جلال‌الدین) : ۶۲۲
 آقا علی وزیر : ۶۰۹
 آقا محمدخان : ۵۵۶

الف

ابالش : ۵۵
 ابراهیم صفوی : رك . سلطان ابراهیم
 ابراهیم غرنوی : رك . سلطان ابراهیم
 ابن ابی اصیبه : ۲۰۷
 ابن اثیر : ۴۰۷
 ابن الندیم : ۱۴۹ ، ۴۰۷
 ابن بابویه : ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۳۹۸
 ابن خلدون : ۴۰۵
 ابن خلکان : ۱۴۹ ، ۲۰۷ ، ۴۰۷
 ابن طقطقی : ۵۳۹
 ابن عمر محرابی : ۶۱۷

ابوسعدهروی : ۳۱۳	ابوالفرج اصفهانی : ۱۰۴
ابوسعید : ۴۷۲ ، ۴۷۱ ، ۴۳۸ ، ۴۰۹	ابوالفرج بن جوزی : ۴۱۸
ابوسعید ابوالخیر : ۲۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸	ابوالفرج رونی : ۲۱۰ ، ۲۶۳ ، ۲۷۷ ، ۲۸۲ ،
۴۰۳ ، ۳۸۹ ، ۲۸۷ ، ۲۸۳	۴۰۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۵ ، ۳۰۰ ،
ابوسعید بهادر : رك سلطان ابوسعید بهادر	۶۲۵
ابوسعید تیموری : ۵۲۳	ابوالفضل بیهقی : ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۵۸ ، ۳۹۲ ،
ابوسعید عبدالحی بن ضحاک : ۳۹۲	۴۰۷
ابوسعید محمد بن منصور : ۲۹۱	ابوالفضل حسن سرخسی : ۲۱۶
ابوسلیک گرگانی : ۱۱۶	ابوالفضل دکنی : ۲۶۵ ، ۵۷۸ ،
ابوسهل مسیحی : ۴۰۵	ابوالفضل رشیدالدین میبیدی : ۳۸۹ ، ۴۰۸ ،
ابوشکور بلخی : ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۹۸ ، ۲۸۳	ابوالفضل ساوه‌ای : ۶۱۳
ابوطالب تبریزی : ۶۱۴	ابوالفضل میدانی : ۴۰۱ ، ۴۰۲ ،
ابوطالب نجار تبریزی : ۶۳۴	ابوالفوارس : ۳۰۸
ابوطاهر طرسوسی : ۳۹۶	ابوالقاسم فراهانی : ۶۳۱
ابوطیب مصعبی : ۱۳۱	ابوالکلام آزاد : ۲۶۷
ابوعبدالرحمن سلمی : ۲۱۶	ابوالمظفر احمد بن محمد : ۱۵۹ ، ۱۶۰ ،
ابوعبدالله حصری : ۲۱۶	ابوالمظفر چغانی : ۱۶۵
ابوعلی بلخی : ۱۸۲ ، ۱۹۸	ابوالمؤید بلخی : ۱۲۰ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۶ ،
ابوعلی بلعمی : ۱۱۷ ، ۱۴۲	۲۴۵
ابوعلی حسن عثمانی : ۳۹۳	ابوالمعالی نصرالله بن محمد منشی : ۲۶۳ ، ۳۹۵ ،
ابوعلی حسن موفق : ۱۹۷	۶۴۵ ، ۴۲۹
ابوعلی سینا : ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ،	ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی : ۳۹۰
۲۰۸ ، ۲۱۷ ، ۲۲۴ ، ۲۸۷ ، ۳۳۷ ،	ابویوب انصاری : ۲۱۸
۳۳۸ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۵۲۶ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ،	ابوبکر بن سعد بن زنگی : ۴۱۲ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ،
۶۱۹ ، ۶۳۵ ، ۶۳۸	۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۶۶ ، ۵۴۴
ابوعلی مسکویه : ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۵۴۶	ابوبکر خوارزمی : ۲۰۰
ابوفراس : ۲۷۶	ابوجعفر ابودوانق : ۵۹
ابومسلم خراسانی : ۱۰۳ ، ۱۰۷	ابوحفص سفدی : ۱۱۳
ابومعشر بلخی : ۱۴۵ ، ۱۴۷	ابوحفص عمر بن محمد : ۴۱۸
ابومنصور المعمری : ۱۴۳	ابوحفص محمد بن محمد : ۴۰۱
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق : ۱۴۲ ، ۱۴۳	ابوحنیفه نعمان بن ثابت : ۱۰۵ ، ۱۰۶ ،
۱۸۲	ابوریحان بیرونی : ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،
ابومنصور موفق هروی : ۲۵۰	۲۶۳

- اديب الممالك فراھانی، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱،
۶۳۲
- اديب صابر : ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲،
۶۰۲، ۳۱۳
- اديب نيشابوری : ۴۰۶، ۶۴۷
- ارته ویراف : ۵۳
- ارجاسب : ۴۸، ۵۹، ۱۸۱، ۱۸۳
- اردشير : ۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۹،
۱۹۰، ۱۸۹، ۷۷، ۴۹
- اردشير دوم : ۲۹، ۳۱
- اردشير سوم : ۲۹، ۳۱
- اردوان : ۲۷، ۵۸
- ارسطو : ۶۱۹
- ارسلان بن طغرل : ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۴۳،
۳۶۱
- ارسلان شاه بن کرمانشاه : ۳۳۲
- ارشام : ۲۹، ۶۳
- ارکدریش : ۶۳
- اریارمنه : ۲۹
- ازبک بن محمد : ۳۹۸
- ازرقی هروی : ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۳
- استرآبادی : ۵۵۲، ۵۶۱، ۶۱۷
- استرابن : ۶
- اسحاق موصلی : ۱۴۵، ۱۴۶
- اسدی طوسی : ۱۳۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷،
۴۲۷، ۴۲۶، ۲۴۹
- اسفندیار : ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۶، ۴۲۵
- اسکندر : ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۱۲۷، ۱۵۸،
۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۹، ۳۰۸،
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۷۵
- اسکندر بیگ منشی : ۶۰۷
- اسلامی ندوشن (محمدعلی) : ۲۰۸
- ابونصر الکندری : ۲۱۳
- ابونصر عراق : ۲۰۵
- ابونصر محمدعتبی : ۵۳۶
- ابونواس : ۱۰۶
- ابی ذرعقیلی : ۵۳۳
- اتابک ایلدگن : ۳۶۱
- اتابک سعد : ۴۱۸، ۴۲۰
- اتابک قزل ارسلان : ۳۷۲
- اتسن : ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴،
۳۴۲، ۳۹۶
- اته : ۱۴۸، ۲۰۶، ۴۰۶، ۵۵۱، ۵۵۳
- اثیرالدین اخسیکتی : ۳۵۱، ۳۶۱، ۳۶۴
- احمد آرام : ۴۰۷
- احمد امین : ۱۴۸
- احمد بن شیخ اوئیس : رک سلطان احمد
- احمد بن عبدالله خجستانی : ۱۱۵
- احمد بن محمد سهیلی : ۲۰۵، ۵۵۲
- احمد بن محمد بن ابی بکر : ۱۷۹
- احمد بن منوچهر شصت گله : ۱۶۷
- احمد بن موسی بن شاکر : ۱۰۶
- احمد بن مهدی نراقی : ۶۱۷
- احمد بن نصر الله دیلمی : ۵۶۰
- احمد تبریزی : ۱۹۹
- احمد جام : ۵۲۲
- احمد خوارزمی : ۱۰۶
- احمد سامانی : ۱۱۷
- احمد سروش : ۴۰۸
- احمد شاه : ۶۳۵
- احمد علی خان وزیری : ۶۰۹
- احنف : ۱۱۱
- اخستان بن منوچهر : ۳۴۱، ۳۷۴
- اديب اسماعیل : ۳۱۰

امام فخر رازی : ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸
 ۵۴۹ ، ۵۵۱
 امام محمد یحیی : ۳۵۸
 امام ناصر الدین ابراهیم : ۳۳۷ ، ۳۵۷
 امرء القیس : ۱۶۸ ، ۱۷۲
 امیران شاه بن قاورد : ۳۰۷
 امیر ابو جعفر احمد صفاری : ۱۳۶
 امیر بوسعیدجره : ۲۸۷
 امیر چنماق : ۵۴۱
 امیر حسین چوپانی : ۵۰۱ ، ۵۰۲
 امیر خسرو دهلوی : ۲۶۴ ، ۳۳۷ ، ۴۱۳
 ۴۲۲ ، ۴۷۵ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸
 ۴۷۹ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۵۳ ، ۵۵۵
 ۵۶۸ ، ۵۷۸
 امیر خلف بانو : ۱۵۹ ، ۲۰۱
 امیر سید حسینی هروی : ۴۳۸
 امیر عضد الدوله شیرزاد : ۲۷۲
 امیر مبارز الدین : ۴۸۰ ، ۴۸۸
 امیر محمد اعظم شاه : ۲۶۷
 امیر نصر : (برادر سلطان محمود) : ۱۵۲
 امیر نظام گروسی : ۶۳۲
 امیر یمین الدین طغرایی : ۴۸۹
 امیری فیزوز کوهی : ۶۲۲
 امیر یوسف : ۱۵۲ ، ۱۶۱
 امین : ۱۰۸ ، ۱۱۴
 امین احمد رازی : ۶۱۱
 انکیانو : ۴۲۳
 انوار (عبدالله) : ۶۲۲
 انوری : ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰
 ۳۰۱ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳
 ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۵
 ۳۳۵ ، ۳۹۷ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶

اسمعیل (پسر امام جعفر صادق) : ۲۵۲
 اسمعیل بن احمد سامانی : ۱۱۷ ، ۱۳۲ ، ۴۵۰
 اسمعیل وراق : ۳۰۷
 اشوهشته : ۵۱
 اصلح میرزا : ۲۶۴
 اعتماد السلطنه : ۶۲۳
 اغریث : ۴۸
 افراسیاب : ۱۸۶
 افشار (ایرج) : ۴۰۳ ، ۵۵۲
 افضل الدین صدر ترکه : ۵۴۷ ، ۵۵۵
 افضل الدین کاشانی : ۴۰۸
 افلاطون : ۲۱۱ ، ۳۵۲
 افلاکی : ۵۵۳
 اقبال آشتیانی (عباس) : ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۲۸۹
 ۴۰۵ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۵۵۱ ، ۶۲۶
 ۶۳۸ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳
 اقبال لاهوری : ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸
 اقلیدس : ۱۰۶ ، ۳۴۷
 اکبر شاه : ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۵۶۱ ، ۵۶۷ ، ۵۶۸
 ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۶۱۸
 البارسلان : ۲۱۸ ، ۲۸۸ ، ۳۹۴
 البتکین : ۱۵۰
 الشابی (الدکتور علی) : ۲۰۷
 الغ بیگک : ۴۰۹ ، ۴۱۲
 القاص میرزا : ۵۵۷
 المستد ۲ : ح
 المقتفی بالله : ۳۳۷ ، ۳۴۲
 الناصر الدین الله : ۵۴۸
 الیاس سامانی : ۱۱۷
 امام (سید محمد کاظم) : ۵۵۲ ، ۵۵۵
 امام الحرمین (ابو المعالی) : ۳۹۹

بایسنقر : ۴۱۲ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱
 بایغری : رگسلطان حسین
 بختری : ۳۵۸
 بحر العلومی (حسین) : ۴۶۶ ، ۵۵۱
 بخت مریه : ۴۸
 بختیاری : ۱۹۷ - ۱۹۸
 بدیع الزمان همدانی : ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۳۹۷
 بدوی (دکتر عبدالحمید) : ۴۰۴
 براون : ۶ ، ۱۴۸ ، ۲۰۶ ، ۴۰۳ ، ۴۰۵
 ۴۰۶ ، ۵۵۱ ، ۵۵۳ ، ۶۲۱ ، ۶۲۶
 ۶۲۷ ، ۶۳۷ ، ۶۳۹
 بردیا : ۶۳ ، ۶۴
 برزو : ۲۴۷
 برزویه : ۲۶۲ ، ۲۶۳
 بروکلان : ۱۴۹ ، ۲۰۷ ، ۴۰۷ ، ۵۵۴
 برهان الدین محقق ترمذی : ۴۴۵
 برهان الدین نفیس بن عوض : ۶۴۵
 بریکتو : ۵۵۴
 بزرگعلوی : ۲۰۶
 بزرگههر : ۵۴ ، ۵۷ ، ۶۰ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰
 بسمل (علی اکبر شیرازی) : ۵۸۸
 بشار بن برد : ۱۰۶
 بلعمی (ابوالفضل) : ۱۱۷ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۲۰۵
 بلعمی (ابوعلی) : ۱۱۷
 بندار رازی : ۲۰۶
 بنداری : رگ قوام الدین
 بوحنیفة اسکافی : ۲۵۸
 بودلف : ۱۸۴ ، ۲۶۰
 بورکوی : ۴۰۸
 بو طاهر خسروانی : ۱۹۸
 بونصر یارسی (امیر نظام الدین) : ۲۷۲ ، ۲۷۷
 بونصر مملان : ۲۶۱

۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۵۰ ، ۴۹۴ ، ۴۹۷
 ۵۲۶ ، ۵۶۳ ، ۵۷۴ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴
 ۵۹۴
 انوشکین : ۳۹۸
 انوشیروان : رگ خسرو انوشیروان
 انوشیروان بن خالد : ۴۰۳
 اوحد الدین کرمانی : ۴۷۱
 اوحدی مرآه ای : ۴۷۱ ، ۵۰۷ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳
 ۶۲۵
 اورمزد : ۲۱ ، ۳۰ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۲
 اورنگ زیب : ۲۶۶ ، ۶۱۸
 اوزون حسن : ۵۵۵
 اوکتا قآن : ۵۹۲
 اولجایتو : ۴۰۹ ، ۴۳۸ ، ۵۲۷ ، ۵۳۸
 اویس : رگ سلطان اویس
 اهلی شیرازی : ۵۷۳ ، ۵۷۴ ، ۶۲۲
 اهورامزدا : ۲۱ ، ۳۱ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۲
 ایرج : ۴۹ ، ۶۰ ، ۱۹۶
 ب
 بابا افضل : ۵۴۷ ، ۵۴۸ ، ۵۵۳
 بابا جعفر : ۲۱۳
 بابا طاهر همدانی : ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۴۰۴
 بابا فغانی : ۵۷۲ ، ۵۷۴
 بایر : ۲۶۶ ، ۵۳۴ ، ۵۵۹ ، ۶۰۶
 باخر (آلمانی) : ۴۰۶
 باخرزی : ۲۰۹ ، ۴۰۲
 باریزان موله : ۵۵۲
 باستانی پاریزی : ۶۲۲
 باستانی راد (حسین علی) : ۵۵۴ ، ۵۵۵
 بانو (مادر امیر خلف) : ۱۵۹
 بایزید بسطامی : ۲۱۲ ، ۴۰۶
 بایزید ثانی : ۵۲۴ ، ۵۶۲

پ	بهاءالدوله دیلمی ، ۱۵۸ ، ۱۷۹ ، ۱۹۷ ، ۲۰۶
پاپک ، ۳۹ ، ۵۸ ، ۷۷	بهاءالدین بغدادی : ۳۸۷
پروین اعتصامی ، ۶۲۵ ، ۶۲۶ ، ۶۲۹ ، ۶۳۷	بهاءالدین محمد بن حسن اسفندیار کاتب ، ۳۹۳
پروین گنابادی (محمد) : ۱۴۸	بهاءالدین محمد بن حسین الخطیبی (بهاءولد)
پریاموس : ۱۸۱	۴۴۴ ، ۴۴۵
پژمان بختیاری : ۵۵۳ ، ۶۲۲	بهاءالدین محمود : ۴۸۸
پشوتز : ۴۵	بهاءالدین نقشبند : ۵۲۲
پورداد (ابراهیم) : ۲۲ ، ۶۱ ، ۶۸ ، ۷۱	بهار : ۸ ، ۱۴۸ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۴۰۴ ، ۶۲۱
پوروشاسبه : ۴۸ ، ۴۹	۶۲۹ ، ۶۳۶ ، ۶۳۸ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ،
پیتزی : ۱۹۹	۶۴۲
ت	
تاج الدوله غزنوی : رك خسرو ملك	بهرام : ۳۴ ، ۴۰ ، ۲۷۱
تاجالدین احمد عراقی : ۴۸۰ ، ۴۸۳	بهرام چوبینه : ۱۸۰
تاجالدین خاتون : ۲۹۵	بهرام دوم : ۴۰
تبریزی (یار احمد حسین) : ۴۰۴	بهرام سوم : ۴۰
تتوی : رك خليل تتوی	بهرام شاه غزنوی ، ۱۵۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۹ ،
تربیت : رك محمد تربیت	۲۷۳ ، ۲۷۶ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ ، ۳۷۳ ،
ترکان خاتون ، ۴۲۳	۳۹۵
تسبیحی (محمد حسین) : ۵۵۲	بهرام گور : ۱۱۲ ، ۱۹۰ ، ۴۷۸
تفضلی (دکتر تقی) : ۴۰۴	بهرامی : ۱۵۲
تقی زاده : ۴۰۵ ، ۶۲۵ ، ۶۳۸ ، ۶۴۸	بهباد (کمال) : ۴۱۲ ، ۵۵۷
تقی کاشی : ۶۱۱	بهمن کریمی : ۵۵۴
تکش : ۳۱۳	بهمنیار (احمد) : ۲۰۷ ، ۴۰۳ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷
تلهاک : ۵۶۴ ، ۶۳۱	بهمنیار : ۴۰۰
تنسر : ۴۹	بهو : ۲۴۷
توحیدی پور (مهدی) : ۵۵۲	بیانی (مهدی) : ۵۵۴
توفیق (دکتر رضا) : ۴۰۵	بیدل . رك عبدالقادر بیدل
تهمورث : ۴۸ ، ۴۹ ، ۱۸۸	بیژن : ۱۷۰ ، ۱۸۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵
تیمورلنگ : ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲	بیگدلی (غلامحسین) : ۵۵۴
۵۳۷ ، ۵۴۰ ، ۵۵۵	بینش (تقی) : ۴۰۶
ث	
ثابت (پدر ابوحنیفه نعمان) : ۱۰۵	

جواد فاضل : ۶۲۲
 جواهری (غلامحسین) ۵۵۵
 جوزجانی : ۲۰۳
 جوینی (خواجه شمس‌الدین محمد) : رك خواجه
 شمس‌الدین
 جوینی (عظاملك) : رك عظاملك جوینی
 جهان آرا : ۲۶۶
 جهان پهلوان محمد بن ایلدگز : ۳۶۱
 جهان‌شاه قراقوینلو : ۵۲۳
 جهان‌نگیر : ۲۶۶ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۶۱۸
 جهان‌نگیری : ۶۱۸ ، ۶۱۹
 جیهانی : ۱۱۷

ج

جفری : ۲۰۸
 جنگیز خان : ۴۰۹ ، ۵۳۶ ، ۵۴۰

ح

حاج‌زین‌العابدین شیروانی : ۶۱۴
 حاج زین‌العابدین مراغه‌ای : ۶۲۸ ، ۶۳۱
 حاج سیدمحمد باقر بی‌آبادی : ۵۹۹
 حاج ملاهادی سبزواری : ۶۲۱
 حاج میرزا ابوالفضل ساوه‌ای : ۶۱۳
 حاج میرزا حسن طبیب : ۶۱۴
 حاجی بابا : ۶۲۴
 حاجی قوام‌الدین حسن : ۵۰۲ ، ۵۰۳ ، ۵۱۰
 حافظ : ۲۳۲ ، ۲۳۶ ، ۲۴۴ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳
 ، ۴۱۴ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۵۱ ، ۴۸۱
 ، ۴۸۲ ، ۴۹۷ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲
 ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۰۵ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷
 ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۵۱۴
 ، ۵۱۷ ، ۵۲۳ ، ۵۲۵ ، ۵۵۳ ، ۵۶۰
 ، ۵۶۲ ، ۵۶۹ ، ۵۷۴ ، ۵۷۶ ، ۵۷۹

نقۃ‌الملک طاهر علی‌مشکان : ۲۷۳ ، ۲۷۷
 نمایی : ۱۴۹ ، ۲۰۳

ج

جاحظ بصری : ۱۰۴
 جامی : ۱۲۶ ، ۱۳۲ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۳۳۷
 ، ۴۰۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۴ ، ۴۲۲
 ، ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵
 ، ۵۲۶ ، ۵۲۷ ، ۵۲۸ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱
 ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۴۰ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴
 ، ۵۶۰ ، ۵۶۲ ، ۵۷۲ ، ۵۷۴ ، ۵۷۹
 ۶۲۲

جرجی زیدان : ۱۴۹ ، ۲۰۷ ، ۶۴۶

جریر : ۲۲۳

جعفر بن محمد جعفری : ۵۴۱

جکسن : ۱۴۸ ، ۳۳۵

جلال‌الاسلام قوام‌الدین : ۴۶۷

جلال‌الدین دوانی : ۵۴۶

جلال‌الدین فیروزشاه : ۴۷۶

جلال‌الدین منکبری : ۴۶۶ ، ۵۲۵ ، ۵۵۴

جلالی نائینی : ۵۵۵

جمال‌الدین شهری : ۳۶۱

جمال‌الدین اصفهانی : ۲۱۰ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷

، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵

، ۳۲۶ ، ۳۴۲ ، ۳۶۲ ، ۳۶۴ ، ۴۰۶

۴۶۵ ، ۵۵۳

جمال‌الدین حسین انجو : ۶۱۸

جمشید (جم) : ۳۴ ، ۳۸ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۱۸۸

۲۴۶

جمشیدپور : ۵۵۲

جنتی عطائی (مسعود) : ۵۵۴

جنید نهندی : ۲۱۲

، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۷ ، ۳۱۶ ، ۳۱۱
 ، ۳۳۷ ، ۳۳۶ ، ۳۲۵ ، ۳۲۴ ، ۳۲۰
 ، ۳۴۳ ، ۳۴۲ ، ۳۴۰ ، ۳۳۹ ، ۳۳۸
 ، ۳۵۲ ، ۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۳۴۵ ، ۳۴۴
 ، ۳۶۰ ، ۳۵۸ ، ۳۵۷ ، ۳۵۴ ، ۳۵۳
 ، ۳۸۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۴ ، ۳۶۲ ، ۳۶۱
 ، ۴۷۷ ، ۴۷۶ ، ۴۱۴ ، ۴۰۸ ، ۴۰۶
 ، ۵۷۶ ، ۵۷۴ ، ۵۶۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۳
 ۶۱۱ ، ۵۹۴ ، ۵۸۲
 خانلری : ۵۵۴
 خانیکوف : ۴۰۶
 خزائلی (محمد) : ۵۵۳
 خسروانوشیروان : ۱۸۹ ، ۶۰ ، ۵۶ ، ۳۳ ، ۳ ، ۳
 ۳۶۰ ، ۲۶۲ ، ۱۹۰
 خسروپرویز : ۳۶۰
 خسروکواتان (خسروپسر قباد) : ۴۹
 خسروملك تاج الدوله غزنوی : ۱۵۱
 خسروی سرخسی : ۲۰۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۰
 خشاب (دکتر) : ۴۰۵
 خشایارشا : ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹
 خضر خان : ۳۳۴
 خطیب تیریزی (محمد بن عبدالله) : ۳۳۷
 خلخالی (سید ابراهیم) : ۵۵۳
 خلیل تتوی : ۲۶۴
 خواجه احرار (ناصرالدین عبیدالله) : ۵۲۶
 خواجه احمد : ۶۱۱
 خواجه احمد حسن میمندی : ۱۸۰
 خواجه رکن الدین : ۳۱۹
 خواجه شمس الدین محمد جوینی : ۴۷۰ ، ۴۱۱
 خواجه عبدالله انصاری : ۲۲۱ ، ۲۱۸ ، ۲۱۳
 ۵۳۲ ، ۴۰۸ ، ۳۸۹ ، ۳۸۸ ، ۲۸۷

، ۶۰۵ ، ۵۹۸ ، ۵۸۹ ، ۵۸۵ ، ۵۸۱
 ۶۴۳ ، ۶۱۱
 حافظ ابرو : ۵۴۰
 حبیب اصفهانی (میرزا) : ۶۲۴
 حبیبی : رك عبدالحی حبیبی
 حجاج بن یوسف : ۱۰۴ ، ۲۶۳
 حسام الدوله اردشیر : ۳۱۶
 حسام الدین چلبی : ۴۵۱ ، ۴۴۹ ، ۴۴۸ ، ۴۴۷
 حسام الدین راشدی : ۴۰۸
 حسن بن محمد تبریزی : ۵۵۲
 حسن بن موسی : ۱۰۶
 حسن خوارزمی : ۱۰۶
 حسنعلی میرزا : ۵۸۲
 حسین بن شرف الملك : ۵۴۲
 حسین بن علی : ۵۶۵ ، ۵۴۴ ، ۴۶۶ ، ۱۰۳ ، ۵۷۶
 حسین شاه (حکمران بنگال) : ۲۶۴
 حسین قتیب : ۱۸۴
 حسین واعظ : ۵۴۷ ، ۵۴۶ ، ۵۴۴ ، ۴۱۲
 حقوقی (عسکر) : ۴۰۸ ، ۴۰۶
 حکمت (علی اصغر) : ۵۵۴ ، ۴۰۷ ، ۲۰۸ ، ۶۲۳ ، ۶۲۲
 حمدالله مستوفی : ۵۴۴ ، ۵۳۸ ، ۱۹۹
 حمزه اصفهانی : ۱۴۵ ، ۳
 حنظله بادغیسی : ۱۱۵
 حیدر خوانساری : ۶۱۷
 حیدر رفیع الدین : ۶۱۷
 خ
 خاقان اکبر منوچهر : ۳۶۶ ، ۳۴۱
 خاقان اکبر فخرالدین شر و انشا : ۳۳۷
 خاقان کبیر اخستان : ۳۴۱
 خاقانی : ۳۰۰ ، ۲۸۲ ، ۲۱۰ ، ۱۵۲ ، ۱۳۲

داوری : ۵۹۰
 دبیرسیاقی (محمد) : ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۱۴۸ ، ۴۰۵ ، ۴۰۴
 دشتی (علی) : ۵۵۵ ، ۴۰۵ ، ۴۰۴
 دقاق : ۲۰۸
 دقیق طوسی : ۱۴۹ ، ۱۴۰ ، ۱۳۹ ، ۱۳۸ ، ۱۸۳ ، ۱۸۶ ، ۱۸۵ ، ۱۹۸
 دلشادخاتون : ۴۹۶
 دولتشاه سمرقندی : ۲۹۹ ، ۲۶۲ ، ۲۶۰ ، ۵۴۳ ، ۵۲۲ ، ۴۱۲ ، ۳۲۸
 دهاک ، رك ضحاک
 دهخدا : ۶۴۳ ، ۶۳۸ ، ۱۴۸
 دیاکو : ۱ - ۲
 دینشاه ایرانی : ۶۱
 دیوشرام ، ۶۰
 دیوکرین و ستوموس : ۲

ذ

ذاکر حسین : ۲۶۷
 ذکاءالملک (محمد حسین) : ۶۲۳

ر

رابعه قزدارى بلخی : ۱۲۶
 راجه منوهر : ۲۶۵
 راوندی : ۳۸۷ ، ۲۹۳ ، ۲۱۳ ، ۲۰۹ ، ۱۶۷ ، ۴۰۴ ، ۳۹۳
 ربانی (حامد) : ۶۲۲
 رستم : ۱۹۵ ، ۱۹۴ ، ۱۸۹ ، ۱۸۶ ، ۱۸۱ ، ۴۲۵ ، ۲۴۶ ، ۱۹۶
 رستم فرخزاد : ۱۹۷
 رشیدالدین (پسر خاقانی) : ۳۴۰
 رشیدالدین فضل الله : ۵۳۸ ، ۵۳۷ ، ۴۷۱
 رشیدی سمرقندی : ۱۳۸

خواجه علاءالدین محمد : ۴۸۹
 خواجه علی سمرقندی : ۵۲۲
 خواجه غیاث الدین : ۴۸۹
 خواجه نصیر احمد : ۵۶۴
 خواجه نصیر الدین طوسی : ۴۱۱ ، ۴۰۸ ، ۲۰۱ ، ۵۵۱ ، ۵۵۰ ، ۵۴۹ ، ۵۴۶ ، ۴۷۱ ، ۶۲۰ ، ۵۵۲
 خواجه نظام الملك طوسی : ۲۵۰ ، ۲۱۹ ، ۲۰۹ ، ۳۹۹ ، ۳۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۳ ، ۲۸۳ ، ۴۸۸
 خواجه منبر الملك : ۲۹۵
 خواجهوی کرمانی : ۴۸۲ ، ۴۸۱ ، ۴۸۰ ، ۴۷۹ ، ۵۰۷ ، ۴۹۶ ، ۴۸۸ ، ۴۸۴ ، ۴۸۳ ، ۵۵۳ ، ۵۰۸
 خوافی : ۴۲۲
 خواندمیر : ۶۰۶ ، ۵۴۰ ، ۴۱۲ ، ۲۶۶ ، ۶۰۸
 خیابانی ، رك شیخ محمد خیابانی
 خیام : ۲۸۴ ، ۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۲۴۵ ، ۲۰۹ ، ۴۰۵ ، ۳۹۶ ، ۳۰۴ ، ۲۸۷ ، ۲۸۶ ، ۵۲۳ ، ۴۵۰

د

دازویه : ۱۰۵
 دارا : ۱۸۹ ، ۱۲۵
 داراشکوه : ۲۶۷ ، ۲۶۶
 دارمستتر : ۷۵ ، ۴۵
 داریوش : ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۱ ، ۱۸ ، ۳ ، ۶۷ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۳۸
 داریوش دوم : ۳۱
 دانش (حسین) : ۴۰۵
 دانیال : ۳
 داود شیرازی : ۴۰۳

- زرتشت : ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۴۲ ، ۴۸ ، ۴۹ ،
 ۵۰ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۷۰ ،
 ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۶ ، ۱۰۶ ،
 ۱۸۱ ، ۱۳۹ ، ۱۸۶ ، ۲۶۲ ، ۳۳۵
 زریب سپنداد : ۴۸
 زرین کوب (عبدالحسین) : ۲۰۷
 زرین قلم (علی) : ۶۲۲
 زکریای قزوینی : ۵۵۰
 زلالی خوانساری : ۵۷۶
 زلیخا : ۱۲۵
 زمخشری : ۴۰۲ ، ۵۰۱ ، ۵۸۸
 زو : ۴۹
 زیب النساء : ۲۶۶
 زیگفرید : ۱۸۱
 زین العابدین (حکمران کشمیر) : ۲۶۴
 زین العابدین ابوابرهیم جرجانی : ۳۹۷
 زینبی : ۱۵۱
 ژ
 زوکووسکی : ۴۰۵
 س
 ساسان : ۵۸
 سام : ۱۸۶
 سامان : ۴۸ ، ۱۱۶
 سامان خدایه : ۱۱۶
 سامانی (پسر قآنی) : ۵۹۲
 سام میرزا : ۵۵۷ ، ۶۱۱ ، ۶۲۱
 سبزواری (سید محمد باقر) : ۴۰۹ ، ۵۵۲
 سبکتکین : ۱۲۸ ، ۱۵۰
 سیاسی (محمود) : ۲۰۸
 سپنداد : ۴۹
 سپهر : رک عباسقلی خان سپهر
 رشید و طواط : ۱۶۱ ، ۲۶۲ ، ۳۰۰ ، ۳۱۱ ،
 ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۸ ، ۳۳۵ ،
 ۳۵۱ ، ۳۹۶ ، ۴۰۶ ، ۵۴۴
 رشید یاسمی : ۴۰۶ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۶۳۸
 رشیدی سمرقندی : ۲۸۲ ، ۳۳۴
 رضا زاده شفق : ۸ ح ، ۱۱ ح ، ۱۴۸ ، ۲۰۶ ،
 ۲۰۷ ، ۴۰۳ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ،
 ۶۲۱ ، ۶۳۵
 رضاشاه کبیر : ۶۳۹
 رضاقلی خان هدایت : ۶۰۵ ، ۶۰۸ ، ۶۱۲ ،
 ۶۱۳ ، ۶۱۸ ، ۶۲۳ ، ۶۳۱
 رضاقلی میرزا : ۶۰۷
 رضی الدین نیشابوری : ۳۲۹
 رفیع الدین (محمد واعظ قزوینی) : ۶۱۷
 رکن الدین مسعود : ۴۶۷
 رکن الدین ارسلان بن طغرل : رک : ارسلان
 روحی و لوالجی : ۲۶۲
 رودابه : ۱۹۴ ، ۱۹۵
 رودکی : ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ،
 ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ،
 ۱۳۸ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۹۸ ،
 ۲۵۰ ، ۲۶۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۹ ، ۳۳۴ ،
 ۳۵۱ ، ۳۹۵ ، ۴۶۱ ، ۵۲۶
 روزبه : ۱۰۵
 روزبهان بقلی : رک شیخ صدرالدین
 ریپکا : ۴۰۷
 ریو : ۲۰۶ ، ۴۰۷ ، ۵۵۳
 ز
 زادسپریم : ۵۲ ، ۵۳
 زال : ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵
 زالمان : ۴۵
 زبیر الصدیقی : ۵۵۵

سلطان حسین بایقرا : ۵۴۲ ، ۵۲۸ ، ۵۲۳ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۷ ، ۵۵۷ ، ۶۰۶
 سلطان حسین صفوی : ۶۰۸
 سلطان خلیل آق قویونلو : ۵۴۶
 سلطان سنجر : ۲۰۹ ، ۲۸۳ ، ۲۸۹ ، ۲۹۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰
 ۳۳۴ ، ۳۳۵
 سلطان علی مشهدی : ۴۱۲
 سلطان محمد : ۵۵۸
 سلطان محمد سلجوقی : ۳۴۲ ، ۵۳۶
 سلطان ولد : ۱۳ ، ۴۵۰ ، ۵۶۲
 سلطان یعقوب آق قویونلو : ۵۲۳ ، ۵۲۶ ، ۵۷۲ ، ۵۷۴
 سلمان ساوجی : ۴۹۶ ، ۴۹۷ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۴ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۵۲
 ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۶۳۹
 سلمی (محمد بن حسین) : ۵۳۲
 سلیمان : ۵۷۸
 سنائی : ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۳ ، ۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹
 ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۶ ، ۲۷۷ ، ۲۸۱
 ۲۹۶ ، ۳۱۱ ، ۳۱۸ ، ۳۳۷
 ۳۷۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷
 ۴۴۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۷۲
 ۴۸۱ ، ۴۹۸ ، ۴۲۶
 سنی زینب : ۳۳۴
 سوزنی : ۱۳۲ ، ۳۲۹ ، ۴۰۶
 سوشیانس : ۵۰
 سهراب : ۱۸۶ ، ۱۹۵
 سهیلی خوانساری : ۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸
 ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، ۶۲۳
 سیاسی (دکتر علی اکبر) : ۲۰۷

ستاره (مادر ابن سینا) : ۲۰۱
 ستوده (منوچهر) : ۶۲۲
 سجدادی (سید جمهر) : ۴۰۳
 سحاب : ۵۸۱ ، ۵۸۲
 سرجان ملکم : ۶۱۰
 سروری (محمد قاسم کاشانی) : ۶۱۸
 سروش اصفهانی : ۵۸۷ ، ۵۹۹ ، ۶۲۳ ، ۶۰۰
 سرهنگ عبدالرشید : ۲۶۴
 سعدالدین محمد کاشغری : ۵۲۲
 سعد بن ابوبکر : ۴۱۲ ، ۴۲۰ ، ۵۴۴
 سعدی : ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۴۵ ، ۳۰۵ ، ۴۰۱ ، ۴۱۱ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲
 ۴۲۳ ، ۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰
 ۴۳۷ ، ۴۵۱ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۵
 ۴۷۶ ، ۴۸۱ ، ۴۹۴ ، ۴۹۵ ، ۵۰۴
 ۵۰۷ ، ۵۲۳ ، ۵۳۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۸
 ۵۶۰ ، ۵۶۸ ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ، ۵۷۶
 ۵۷۹ ، ۵۸۲ ، ۵۸۴ ، ۵۸۹ ، ۵۹۱
 ۵۹۷ ، ۵۹۸ ، ۶۲۶ ، ۶۴۳
 سعیدی (سید غلامرضا) : ۴۰۸
 سعیدیان : ۴۰۸
 سقراط : ۱۱۸ ، ۶۳۸
 سلجوق بن دقاق : ۲۰۸
 سلجوقشاه بن سلغرشاه : ۴۲۳ ، ۴۲۴
 سلطان ابراهیم غزنوی : ۱۵۱ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰
 ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷
 ۳۳۲
 سلطان ابراهیم صفوی : ۵۵۷
 سلطان ابوسعید بهادر : ۴۸۰ ، ۴۸۲ ، ۴۸۹
 ۴۹۶ ، ۵۳۷ ، ۵۳۸
 سلطان احمد بن شیخ اویس : ۵۰۴
 سلطان اویس : ۴۹۶ ، ۴۹۷ ، ۵۴۸

- شاه شجاع : ۴۱۳ ، ۴۹۶ ، ۵۰۳ ، ۵۵۷ ، ۵۵۸
- شاه طهماسب : ۵۶۰ ، ۵۶۴ ، ۵۷۶ ، ۶۰۶
- شاه عباس : ۵۵۷ ، ۵۷۶ ، ۶۰۷ ، ۶۱۱ ، ۶۱۵ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹
- شاه عباس ثانی : ۵۶۹
- شاه علی (مترجم مجلس الفنائس) : ۶۱۱
- شاه مظفر : ۴۱۲
- شاه مبارک : ۵۷۸
- شاه منصور : ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۴۵
- شاهی نعمانی : ۱۴۸ ، ۲۶۵ ، ۵۰۵ ، ۵۵۳ ، ۶۲۱
- شجاع السلطنه : ۵۹۲ ، ۵۹۸
- شرف الدین رامی تبریزی : ۵۴۵
- شرف الدین علی یزدی : ۵۴۱
- شرف الدین هارون : ۴۷۰
- شعله : ۵۸۱
- شفر : ۴۰۵
- شفق : رك رضا زاده شفق
- شكسپير : ۶۲۶
- شمس الدین ابو جعفر : ۳۷۴
- شمس الدین التتمش : ۵۴۳
- شمس الدین محمد دشتی : ۵۲۱
- شمس الدوله دیلمی : ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶
- شمس الدوله طغان نشاه : ۳۰۷
- شمس الدین محمد صابین : ۴۸۰
- شمس تبریزی : ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۹
- ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۵۵۲
- ۵۵۳
- شمس طبسی : ۳۲۹
- شمس قیس رزای : ۵۴۴
- شهاب الدین سهروردی : (یحیی بن حبش) : ۴۰۱
- سیامک : ۴۸ ، ۴۹
- سیاوش : ۱۸۶ ، ۳۸۳
- سیبویه : ۱۰۶
- سیحون : ۱۱۲
- سید اشرف الدین گیلانی : ۶۲۹
- سید جمال الدین : ۶۰۵ ، ۶۲۶ ، ۶۲۸
- سید حسام الدین راشدی : ۲۶۴
- سید حسن غزنوی : ۲۸۱ ، ۳۱۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۶۴۳
- سید علی (صاحب تذکره بزآرا) : ۶۱۳
- سید غلامرضا سعیدی : ۴۰۸
- سید مجد الدین (ابو القاسم علی بن جعفر) : ۳۱۳
- سیف آزاد : ۶۲۵
- سیف الدین ارسلان : ۳۶۱
- سیف پور : ۵۵۲
- سیف هروی : ۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۵۵
- ش
- شاپور : ۳۹ ، ۵۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰
- شاپور اردشیران : ۳۹ ، ۴۰ ، ۷۷
- شاپور دوم : ۳۴ ، ۴۰ ، ۴۱
- شاپورسکانشاه : ۴۰ ، ۴۱
- شاپور سوم : ۴۱
- شارپ : ۲۰
- شاه اسمعیل : ۵۵۵ ، ۵۷۲ ، ۵۷۴ ، ۵۷۵ ، ۶۰۶
- ۶۱۱ ، ۶۲۱
- شاه اسمعیل ثانی : ۶۱۱
- شاه جهان : ۲۶۶ ، ۵۶۹ ، ۵۷۷
- شاه حسینی (ناصر الدین) : ۴۰۶
- شاه خاتون : ۲۹۵
- شاهرخ تیموری : ۴۰۹ ، ۴۱۲ ، ۵۳۷ ، ۵۳۸
- ۵۴۸
- شاهزاده عبدالعظیم : ۶۳۲

، ۳۵۲ ، ۲۴۵ ، ۲۴۴ ، ۲۴۳ ، ۲۳۹
 ، ۴۰۸ ، ۴۰۵ ، ۴۰۴ ، ۴۰۳ ، ۳۸۹
 ، ۴۴۹ ، ۴۴۴ ، ۴۳۹ ، ۴۳۳ ، ۴۲۹
 ، ۴۸۱ ، ۴۷۲ ، ۴۶۱ ، ۴۶۰ ، ۴۵۰
 ، ۵۲۷ ، ۵۰۷ ، ۵۰۶ ، ۴۹۸ ، ۴۸۸
 ۶۴۵

شیخ عمو : ۲۱۸

شیخ محمد خیابانی : ۶۲۶

شیخ محمد عبده : ۶۴۶

شیخ محمود شبستری : ۳۳۷ ، ۲۴۴ ، ۲۳۲
 ۴۳۹ ، ۴۳۷

شیرزاد بن ابراهیم : ۲۷۷ ، ۲۷۶

شیرین : ۳۸۳

ص

صائب تبریزی : ۵۶۰ ، ۵۵۹ ، ۵۵۸ ، ۲۶۶
 ، ۶۲۱ ، ۶۱۹ ، ۵۸۲ ، ۵۷۷ ، ۵۶۲
 ۶۲۲

صاحب بن عباد : ۲۰۶ ، ۲۰۱ ، ۱۴۹ ، ۱۰۵
 ۵۷۲ ، ۵۷۰ ، ۵۶۹ ، ۵۶۸

صافی : ۶۲۰

صالح (علی یاشا) : ۶ ، ح ، ۱۴۸

صبا : ۵۸۸ ، ۵۸۷ ، ۵۸۶ ، ۵۸۳ ، ۱۹۹
 ۶۲۲ ، ۶۰۱

صباحی : ۵۸۶ ، ۵۸۱ ، ۵۸۰

صبوری : ۶۴۰

صبوری مشهدی : ۶۰۵

صدرالدین قونیوی : ۵۴۸ ، ۴۱۵

صدر کشاورز : ۶۲۱

صدیقی (دکتر ...) : ۲۰۸

صفا (ذبیح الله) : ۳۰۷ ، ۲۰۷ ، ۱۴۸

صفائی (ابراهیم) : ۶۲۳

صلاح الدین ایوبی : ۴۰۱

شهاب الدین سهروردی (عمر) : رك : شیخ

شهاب الدین

شهاب الدین محمد خرنندی : ۵۳۵

شهاب تبریزی : ۶۲۱

شهاب ترشیزی : ۶۰۵

شهابی (علی اکبر) : ۱۴۹

شهابی (محمود) : ۲۰۸

شهرستانی (ابولفتح) : ۵۴۷ ، ۴۰۲

شهریار بن شروین : ۱۷۹

شهید بلخی : ۲۷۴ ، ۱۳۱ ، ۱۲۱ ، ۱۲۰
 ۲۸۳

شیخ ابواسحاق اینجو : رك : ابواسحاق

شیخ ابواسحاق کازرونی ، رك : ابواسحاق کازرونی

شیخ احمد جام : رك : احمد جام

شیخ امین الدین : ۵۰۲

شیخ امین الدین محمد کاررونی : ۴۸۴ ، ۴۸۰

شیخ بهائی : ۶۲۱ ، ۶۱۶ ، ۶۱۵ ، ۵۷۲

شیخ بهاء الدین ملتانی : ۴۳۸

شیخ بهاء الدین زکریا : ۵۵۷ ، ۴۱۵

شیخ حسن بزرگ : ۵۰۰ ، ۴۹۶

شیخ حمشا : ۲۱۳

شیخ روزبهان : ۵۷۴ ، ۴۰۸

شیخ زین الدین : ۵۸۱

شیخ شهاب الدین سهروردی : ۴۶۶ ، ۴۱۸
 ۵۶۲ ، ۵۵۵ ، ۵۴۸

شیخ صدرالدین محمد روزبهان بقلی شیرازی :

۳۹۱

شیخ صدرالدین محمد قونیوی : ۵۳۲

شیخ صفی الدین اردبیلی : ۶۰۶ ، ۵۵۵

شیخ طبرسی : ۴۰۰

شیخ طوسی : ۴۰۷ ، ۳۹۸

شیخ عطار : ۲۳۱ ، ۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۱۳ ، ۲۰۹

، ۲۳۶ ، ۲۳۵ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ ، ۲۳۲

ظهیر فاریابی : ۳۰۰ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ،
 ۴۰۶ ، ۴۲۶ ، ۴۴۷ ، ۴۹۷ ، ۵۷۴
 ظهیر الدین مرعشی : ۵۵۲

ع

عابد علی خان : ۶۲۱
 عادل شاه (ابراهیم) : ۲۶۵
 عارف : ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵
 عارف تبریزی : ۵۷۲
 عاشق اصفهانی : ۵۸۱
 عامری نیشابوری : ۱۴۷
 عباس قلی خان سپهر : ۶۰۹
 عباس گلچیان : ۴۰۳
 عباس مروزی : ۱۱۳ ، ۱۱۴
 عباس میرزا : ۵۶۳ ، ۵۹۰ ، ۶۲۳
 عباسی (محمد) : ۴۰۴ ، ۴۰۶
 عبدالحی حبیبی : ۴۰۶ ، ۵۵۴
 عبدالرحمن یزدادی : ۲۰۱
 عبدالرسولی : ۴۰۶
 عبدالغنی : ۵۶۵ ، ۵۶۶
 عبدالغنی الله آبادی : ۶۲۱
 عبدالقادر بداونی : ۶۲۱
 عبدالقادر بغدادی : ۱۹۹
 عبدالقادر بیدل : ۴۰۸ ، ۵۷۹
 عبدالقاهر جرجانی : ۳۹۹ ، ۴۰۳
 عبداللطیف قزوینی : ۶۰۷
 عبدالمجید (پسر خاقانی) : ۳۴۰
 عبدالملک برهانی : ۲۸۸
 عبدالملک بن نوح : ۱۴۲
 عبدالله بن طاهر : ۱۱۵
 عبدالله مقفع : ۱۰۵ ، ۱۴۹ ، ۱۸۲ ، ۲۶۳
 ۳۹۵

صلاح الدین زرکوب : ۴۴۷
 صلاح الدین سلجوقی : ۲۶۷ ، ۴۰۸
 صدقی (دکتر ...) : ۲۶۴ ، ۴۰۸
 صناعی (محمود) : ۲۰۸
 صنیع الدوله : ۶۱۰
 صهبا : ۵۸۰

ض

ضحاک : ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۰ ، ۱۸۶
 ضیاء پاشا : ۵۶۳

ط

طالب آملی : ۵۵۸ ، ۵۷۷
 طالبوف : ۶۲۴ ، ۶۲۸ ، ۶۳۱ ، ۶۳۴
 طالقانی (حسن) : ۶۱۳
 طاهر ذوالیمینین : ۱۰۸ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵
 طاهر شهاب : ۴۰۶
 طبری : ۳۷
 طغاتی مور : ۴۸۹
 طغانشاه بن البارسلان : ۱۹۸ ، ۳۰۸ ، ۳۱۶
 ۳۹۳
 طغرانی : ۴۰۳ ، ۴۰۴
 طغرل : ۲۰۸ ، ۲۱۳ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۹
 ۳۱۸ ، ۳۷۴
 طغرل تکین : ۳۳۰
 طغلق : ۱۹۹
 طفقاج : ۳۰۵
 طلعت اصفهانی : ۵۸۳
 طهماسب : رك شاه طهماسب
 ظ
 ظفر خان والی : ۵۶۸ ، ۵۶۹
 ظهوری ترشیزی : ۲۶۵ ، ۵۷۷
 ظهوری خجندی : ۵۶۰
 ظهوری سمرقندی : ۳۰۷

- علاءالدین قزوینی : ۵۶۸
 علی اکبر ابرقوئی : ۴۰۶
 علی اکبر مشیر سلیمی : ۵۵۲ ، ۱۴۸
 علی بن ابی طالب ، ۱۲۳ ، ۱۷۹ ، ۱۹۲ ، ۲۷۱ ، ۳۴۸ ، ۴۹۱ ، ۴۹۶ ، ۵۶۸ ، ۵۷۲ ، ۶۱۷
- علی بن زید بیهقی : ۴۰۲
 علی دیلم : ۱۸۴
 علی خاص : ۲۷۱ ، ۲۷۷
 علیرضا ابن عبدالکریم شیرازی : ۶۰۸
 علی رضاعباسی : ۵۵۸
 علینزاده باکو (عبدالکریم) : ۴۰۸ ، ۵۵۴
 علی غفاری : ۶۲۲
 علیشیرنوائی : ۴۱۲ ، ۵۲۳ ، ۵۳۴ ، ۵۴۲ ، ۶۲۳ ، ۵۴۳ ، ۵۷۴ ، ۶۱۱
 علیقلیخانواله : ۶۱۴
 عماددقیه : ۵۰۷ ، ۵۰۸
 عماره مروزی : ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳
 عمرو بن کلثوم : ۱۶۹
 عمرو بن لیث : ۱۱۵ ، ۱۱۶
 عمق بخارایی : ۳۰۰ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۴۰۷
 عمید (موسی) : ۲۰۸
 عمیداسعد : ۱۳۹ ، ۱۶۰
 عمیدالدوله جمشیدبن بهمینار : ۲۸۹
 عمیدالملک ابوالقاسم خاص : ۲۷۲
 عمیدالملک کندی : ۲۰۹
 عندلیب : ۶۰۱
 عنصری : ۱۲۷ ، ۱۳۲ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۷۸
- عبدالرحیم خانخانان : ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۶۸
 عبدالرزاق نجفقلی : ۶۱۰
 عبدالرشید (غزنوی) : ۳۹۲
 عبدالرشید : ۶۱۸
 عبدالواسع جبلی : ۲۱۰ ، ۳۳۰ ، ۳۳۳ ، ۴۰۴
 ۴۰۸
 عبدالرب آبادی : ۶۱۲
 عبدالوهاب فراهانی : ۶۲۲
 عبدالله بن طاهر : ۱۱۵
 عبدالله قطبشاه : ۶۱۸
 عبیداللهخان شیبانی : ۵۷۳
 عبیدزاکانی : ۵۰۴
 عراقی (فخرالدین ابراهیم) : ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷ ، ۵۳۳
 عرفانی (خواجه عبدالحمید) : ۴۰۸
 عرفی شیرازی : ۲۶۵ ، ۴۱۳ ، ۵۵۹ ، ۵۵۸ ، ۵۶۰ ، ۵۶۲ ، ۵۶۷ ، ۵۶۸ ، ۵۷۷
 عزالدوله دیلمی : ۲۰۶
 عزالدین کاشی : ۵۴۵
 عزالدین ابوالفتح مسعود : ۳۷۵
 عزالدین حسین : ۶۱۵
 عزالدین نسفی : ۵۴۵
 عسجدی : ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۲۹۲ ، ۳۶۷
 عشقی : ۶۲۹ ، ۶۳۰
 عطاملک جوینی : ۴۱۱ ، ۴۲۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴
 عضدالدوله دیلمی : ۲۰۱ ، ۲۰۶
 عطار : رک شیخ عطار
 علاءالدوله میرعلی فرامرز : ۲۸۸
 علاءالدوله سمنانی : ۲۳۲ ، ۴۸۰
 علاءالدوله کاکویه : ۲۰۳ ، ۲۰۶
 علاءالدین کیقباد : ۴۴۵
 علاءالدین (پسر مولانا) : ۴۴۷
 علاءالدین محمدشاه : ۴۷۶ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹

- فخرالدین گرگانی : ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۴۰۵
 فخرالملک بن خواجه نظام الملک : ۲۹۰
 فخر داعی : ۱۴۸
 فرج الله کاشانی : ۶۲۴
 فرخ (محمود) : ۵۵۲
 فرخزاد : ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۸ ، ۵۵
 فرخی : ۱۲۷ ، ۱۳۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۴ ، ۱۵۹ ،
 ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ،
 ۱۶۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ،
 ۲۳۴ ، ۲۳۹ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۹۸ ،
 ۲۹۰ ، ۳۰۰ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۲۶ ،
 ۳۳۱ ، ۵۶۳ ، ۵۸۲ ، ۵۸۷ ، ۵۹۹ ،
 ۶۰۰ ، ۶۰۲ ، ۶۴۱
 فرخی یزدی : ۶۲۹ ، ۳۰
 فردوسی : ۱۰۱ ، ۱۰۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ،
 ۱۳۹ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۷۴ ،
 ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ،
 ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ،
 ۱۸۵ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ،
 ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ،
 ۲۰۸ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۹۸ ، ۳۷۴ ،
 ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۹۶ ، ۴۲۶ ، ۴۵۰ ،
 ۴۹۴ ، ۴۹۵ ، ۵۲۳ ، ۵۶۰ ، ۵۶۱ ،
 ۵۸۲
 فرزاق : ۲۲۳
 فرشوشتر : ۴۸
 فرصت شیرازی : ۶۰۵ ، ۶۲۲
 فرمنش (رحیم) : ۴۰۸
 فرود : ۱۹۶
 فروزانفر (بديع الزمان) : ۲۰۶ ، ۴۰۳ ،
 ۴۰۴ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، ۶۴۷ ، ۶۴۸
 فروغ الدوله : ۵۹۸
- ۲۲۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۹ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ،
 ۲۷۴ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱ ، ۳۰۰ ، ۳۱۱ ،
 ۳۴۴ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۹۴ ، ۵۲۶ ،
 ۵۶۳ ، ۵۸۲ ، ۶۰۲
 عوفی (محمد) : رك محمد عوفی
 عیسی : ۱۲۷ ، ۳۴۹ ، ۳۶۳ ، ۴۹۸ ، ۶۲۸
 عین الدوله (امیر بدخشان) : ۳۹۰
 عین القضاة : ۴۰۸
- غ
- غازان خان : ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۵۳۷
 غزالی (محمد) : ۲۰۹ ، ۲۸۳ ، ۳۹۴ ، ۴۰۰
 غزالی : (احمد) : ۴۰۰
 غضایری : ۱۵۸ ، ۱۵۹
 غنی (دکتر قاسم) : ۲۰۷ ، ۴۰۳ ، ۵۵۳
 غنی زاده : ۴۰۵
 غیاث الدین بن اسکندر : ۵۰۵
 غیاث الدین خوارزمشاه : ۴۲۰
 غیاث الدین مسعود بن محمد : ۳۲۸ ، ۳۴۳
 غیاث الدین بلبان : ۴۷۶
 غیاث الدین تغلق : ۴۷۷
 غیاث الدین محمد : ۴۷۱ ، ۴۷۲ ، ۴۸۰ ، ۴۸۲
 ۴۹۶ ، ۵۵۱ ، ۵۷۶
- ف
- فتح الله خان شیبانی : ۵۸۷ ، ۶۰۵
 فتح الله کاشانی : ۶۱۷
 فتحعلی خان افشار : ۵۵۶ ، ۵۶۳
 فتحعلیشاه : ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۶ ،
 ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۹۰ ، ۵۹۳ ، ۵۹۸ ،
 ۶۰۱ ، ۶۱۰ ، ۶۱۳ ، ۶۱۷ ، ۶۲۳
 فخر الدوله ابوسعید منصور چغانی : ۱۳۸
 فخرالدین (از آل کرت) : ۴۱۳
 فخرالدین بهرامشاه بن داود : ۳۷۳

- فروغی (محمدعلی) : ۲۰۸ ، ۶۳۸
 فروغی بسطامی : ۵۹۷ ، ۵۹۸ ، ۶۲۲
 فرهاد میرزا : ۵۶۳
 فرهادی : ۴۰۸
 فرهنگ (ابوالقاسم) : ۵۹ ، ۶۲۶
 فرهوشی (بهرام) : ۶۱
 فریدون : ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۶۰ ، ۷۵ ، ۱۷۶
 ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۴۳۶
 فصیحی خوافی : ۵۴۱
 فضل‌الله‌منشی : ۶۱۰
 فضلون : ۲۶۰
 فلکی شیروانی : ۳۲۶ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷
 ۳۶۸ ، ۴۰۶
 فن کرمر : ۱۴۸
 فیاض : ۵۵۵
 فیروزداور : ۴۰۸
 فیروز مشرقی : ۱۱۶
 فیض‌کاشانی ۵۷۲
 فیضی‌دکنی : ۲۶۵ ، ۴۱۳ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹ ،
 ۵۶۰ ، ۵۶۲ ، ۵۶۸ ، ۵۷۸ ، ۵۷۹
- ق**
- قآنی : ۴۲۲ ، ۵۶۳ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹
 ۵۹۲ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴ ، ۵۹۷ ، ۵۹۸ ،
 ۵۹۹ ، ۶۲۲
 قابوس وشمگیر : ۱۴۹ ، ۱۶۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۴
 ۲۰۶ ، ۳۹۴
 قاسم‌انوار : ۵۲۰ ، ۵۵۵
 قاسمی : ۱۹۹
 قاضی احمد غفاری قزوینی : ۶۰۷
 قاضی بیضاوی : ۵۰۱ ، ۵۴۹
 قاضی حمیدالدین عمر بن محمود : ۳۹۷
 قاضی‌زاده رومی : ۵۲۲
- قاضی شکیب : ۵۵۵
 قاضی‌عبدال‌الدین عبدالرحمن ایچی : ۵۵۰ ، ۵۰۲
 ۵۵۱
 قاضی‌قضاعی : ۵۴۴
 قاضی‌نورالله شوشتری : ۴۰۷ ، ۶۰۰ ، ۶۲۲
 قائم‌مقام : ۵۶۳ ، ۵۸۹ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۶۲۲
 قباد : ۱۹۰
 قسریب (عبدالعظیم) : ۲۰۷ ، ۴۰۴ ، ۵۵۱ ،
 ۶۴۵
 قریب (یحیی) : ۴۰۶
 قزل‌ارسلان : ۳۱۶ ، ۳۴۳ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ ،
 ۳۶۴
 قزوینی : رك محمد قزوینی
 قشیری : ۲۰۹ ، ۲۱۷ ، ۳۹۳
 قطب‌الدین رازی : ۵۰۱ ، ۵۵۱
 قطب‌الدین مبارک‌شاه : ۴۷۷
 قطران تبریزی : ۱۳۸ ، ۲۰۹ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰
 ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۳۳۷ ، ۴۰۵
 قلج‌ارسلان : ۳۷۳ ، ۴۱۵
 قوام‌الدین (خواجہ) : ۳۱۹ ، ۳۲۰
 قوام‌الدین عبدالله : ۵۰۱
 قوام‌الدین فتح‌بن‌علی اصفهانی (بنداری) : ۱۹۹
 قوامی رازی : ۳۷۰ ، ۴۰۴
 قویم (علی) : ۵۵۴
 قهرمان میرزا : ۵۹۹
- ک**
- کاتبی قزوینی : ۵۵۱
 کازیمیریسکی : ۲۰۶
 کاظم‌زاده (حسین) : ۶۲۵ ، ۶۲۶
 کافی‌الدین عمر بن عثمان : ۳۳۹
 کاوه : ۱۸۶
 کتابیون : ۱۹۵

کتزیاس : ۲	کریمن (هتیری) : ۲۰۷ ، ۴۰۸
کرب ارسلان : ۳۷۵	کرتیر : ۴۰
کرتیر : ۴۰	کرشاسب سامان : ۴۹
کرشاسب سامان : ۴۹	کریستنسن : ۱۴۸ ، ۴۰۵
کریستنسن : ۱۴۸ ، ۴۰۵	کریستومانی : ۴۰۵
کریستومانی : ۴۰۵	کریمان (دکتر حسین) : ۴۰۶
کریمان (دکتر حسین) : ۴۰۶	کریم خان زند : ۵۵۶ ، ۶۰۵ ، ۶۰۸
کریم خان زند : ۵۵۶ ، ۶۰۵ ، ۶۰۸	کسائی مروزی : ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶
کسائی مروزی : ۱۲۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶	۱۳۲
۱۳۲	کلنل محمدتقی خان : ۶۲۶
کلنل محمدتقی خان : ۶۲۶	کلیم : ۱۹۹ ، ۵۵۹ ، ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۶۲۱
کلیم : ۱۹۹ ، ۵۵۹ ، ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۶۲۱	کلینی : ۳۹۸ ، ۶۲۰
کلینی : ۳۹۸ ، ۶۲۰	کمال الدین اسمعیل : ۳۲۵ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶
کمال الدین اسمعیل : ۳۲۵ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶	۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۹۷ ، ۵۵۱
۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۹۷ ، ۵۵۱	کمال الدین حسین خوارزمی : ۴۵۰
کمال الدین حسین خوارزمی : ۴۵۰	کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی : ۵۴۱
کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی : ۵۴۱	کمال خجندی : ۵۵۴
کمال خجندی : ۵۵۴	کمالی : ۶۲۱
کمالی : ۶۲۱	کمیوجیه : ۶۳ ، ۶۴
کمیوجیه : ۶۳ ، ۶۴	کودوش : ۲ ، ۲۹ ، ۶۳
کودوش : ۲ ، ۲۹ ، ۶۳	کوهی کرمانی : ۵۵۳ ، ۶۲۱
کوهی کرمانی : ۵۵۳ ، ۶۲۱	کیان : ۴۸
کیان : ۴۸	کیخسرو : ۵۰ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۳۰۸
کیخسرو : ۵۰ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹ ، ۳۰۸	کیدهندی : ۱۹۲
کیدهندی : ۱۹۲	کیقباد : ۴۹
کیقباد : ۴۹	کیکائوس : ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، ۲۰۶
کیکائوس : ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، ۲۰۶	کی لهراسب : ۵۳
کی لهراسب : ۵۳	کی ویشاسب : ۴۹ ، ۵۳ ، ۸۴
کی ویشاسب : ۴۹ ، ۵۳ ، ۸۴	کیومرث : ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵
کیومرث : ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۱۸۱ ، ۱۸۵	۱۸۶
۱۸۶	
کتی	
کتزیاس (گوبرودا) : ۱۸	
گراهون : ۲۴۷	
گر نیاوم : ۲۰۷	
گری : ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۱ ح	
گز نفن : ۲	
گشتاسب : ۲۱ ، ۴۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۱۸۱	
۱۸۳ ، ۱۹۵	
گلچین معانی : ۶۲۲	
گلدزیهر : ۱۴۷	
گلدنر : ۵۰	
گلشن : ۵۹۲	
گنابادی (نابنده) : ۴۰۴	
گودرز : ۱۸۹	
گوما نای مغ : ۳۰ ، ۶۳ ، ۶۴	
گوهرین (سید صادق) : ۴۰۴ ، ۵۵۲	
گیبسن : ۶۴۳	
گیگر : ۴۵ ، ۷۵	
گیلان شاه : ۳۹۴	
ل	
لامعی : ۱۵۱ ، ۲۵۰	
لیبیبی : ۱۲۷ ، ۱۵۱ ، ۲۷۴	
لطف الله رازی : ۶۱۳	
لو کری : ۴۰۰	
لیث صفار : ۱۱۵	
م	
مار کوارت : ۷۶	
مار کوس : ۴۸	
مانی : ۵۲ ، ۱۲۷ ، ۲۱۱ ، ۲۹۱ ، ۳۹۴	
ماهویه : ۱۰۲	
مأمون : ۴۷ ، ۵۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸	
۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷	

- مأمون بن مأمون خوارزمشاهی : ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵
 مؤتمن (زین العابدین) : ۱۴۸ ، ۶۲۱
 مؤدب الدوله : ۶۴۵
 مؤید الاسلام : ۶۲۴
 مؤید الملک (بن خواجه نظام الملک) : ۲۹۲ ، ۲۹۵
 متنبی : ۱۳۸
 متوکل : ۱۰۳
 مجد الدوله دیلمی : ۲۰۲
 مجد الدین اسمعیل : ۵۰۳
 مجد الدین بغدادی : ۲۳۰
 مجد الدین رومی : ۴۲۳ ، ۴۲۴
 مجد همگر : ۳۱۷
 مجلسی : ۵۷۲ ، ۶۱۷ ، ۶۱۹
 مجمر اصفهانی : ۵۸۲ ، ۵۸۳
 مجید موقر : ۶۲۶
 مجیر الدین بیلقانی : ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۴ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۹۴
 مجیر الدین علی : ۴۸۸
 محتشم : ۵۶۴ ، ۵۶۵ ، ۵۶۷ ، ۶۲۲
 محجوب (محمد جعفر) : ۴۰۶ ، ۶۲۲
 محقق ثانی : ۶۱۹
 محمد : ۳۵۲ ، ۴۹۱ ، ۵۳۳ ، ۵۳۹ ، ۵۶۵ ، ۵۸۴ ، ۶۰۰
 محمد امین گلستانی : ۶۰۸
 محمد باقر خوانساری : ۶۲۲
 محمد باقر میرزای خسروی : ۶۳۹
 محمد بن ایلدگن : ۳۱۶ ، ۳۱۸
 محمد بن جریر الطبری : ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۹
 محمد بن جعفر : ۲۵۲
 محمد بن سلمان تنکابنی : ۶۱۴ ، ۶۲۲
 محمد بن علی (رک خسروی سرخسی)
 محمد بن عمر رادویانی : ۳۹۶
 محمد بن غازی : ۳۹۷
 محمد بن موسی : ۱۰۶
 محمد بن وصیف سیستانی : ۱۱۵ ، ۱۱۶
 محمد بن یعقوب کلینی : ۱۴۵
 محمد پادشاه شاد بن غلام محیی الدین : ۲۶۵
 محمد حسن خان اعتماد السلطنه : ۶۳۱
 محمد حسن خان قاجار : ۵۵۶
 محمد حسین بن خلف تبریزی : ۶۱۸
 محمد حسین قدوسی : ۶۲۳
 محمد حسین کاشانی : ۵۶۴
 محمد خوارزمشاه : ۴۰۹ ، ۴۶۶ ، ۵۳۵ ، ۵۴۴
 محمد خوارزمی : ۱۰۶
 محمد رضا شیرازی : ۶۰۸
 محمد زکریا رازی : ۱۲۰ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۹
 محمد شاه : ۵۹۰ ، ۵۹۲ ، ۶۱۳
 محمد صادق بن مهدی : ۶۱۴
 محمد طاهر تبریزی : ۶۲۴
 محمد عبده : رک شیخ محمد عبده
 محمد علی تربیت : ۵۵۴
 محمد علی چنخماق ساز : ۶۲۴
 محمد علیخان گورانی : ۶۳۹
 محمد علی نجاتی : ۶۲۴
 محمد علی شاه : ۶۴۱
 محمد عوفی : ۲۶۳ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳
 محمد غیاث الدین : ۶۱۸
 محمد فاتح : ۵۲۳
 محمد فراهی : ۵۴۰
 محمد قزوینی : ۱۴۸ ، ۲۰۶ ، ۴۰۳ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۵۳ ، ۵۵۴ ، ۶۳۸
 ۶۳۹
 محمد کرمانشاهی : ۶۲۳

مدرسی زنجانی : ۵۵۲	محمد گلندام : ۵۵۳ ، ۵۰۱
مرادی (ابوالحسن) : ۴۶۱	محمد لاهیجی : ۵۵۲ ، ۴۰۳
مرتضوی (متوچهر) : ۵۵۵	محمد مبارزالدین : ۵۰۳
مردان فرخ : ۵۲	محمد مدرسی : ۴۰۸
مربان بن رستم بن شروین : ۳۹۸	محمد مصطفی (پیامبر) : ۱۴۳ ، ۱۹۲
مربان الدوله : ۶۳۱	محمد منصور : ۳۸۹ ، ۲۱۶
مستشار الدوله : ۶۲۴	محمد موسوی خوانساری : ۶۱۴
مستعصم : ۵۳۹	محمد هادیخان : ۶۱۳
مسرور (حسین) : ۵۵۳	محمد هاشم حسینی : ۶۰۷
مسعود بن ابراهیم : ۲۷۶ ، ۲۷۳ ، ۲۷۲ ، ۲۲۲	محمد یوسف بن شیخ : ۵۶۱
۲۷۷ ، ۳۲۵ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳	محمد بن علی کاشانی : ۵۵۳
مسعود بن ملک شاه : ۴۰۳	محمد وحکیم : ۵۹۰
مسعود سرداری (امیر وجیه الدین) : ۴۸۹	محمد ودخان ملک الشعراء : ۵۸۷ ، ۶۰۱ ، ۶۲۱
مسعود سعد : ۱۳۲ ، ۲۱۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳	محمد (سیف الدوله غزنوی) : ۲۶۹ ، ۲۷۰
۲۶۳ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴	۳۲۶
۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰	محمد شاه : ۴۲۳
۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۱۱ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶	محمد شاه اینجو : ۵۰۱ ، ۵۰۲
۳۲۷ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۶۷ ، ۴۰۶	محمد شاه بن حسن : ۵۰۴
۵۹۲ ، ۶۳۹	محمد غزنوی : ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۴۹
مسعود غزنوی : ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۱ ، ۱۶۷	۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۶
۲۰۴ ، ۲۵۲	۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱
مسعود فرزاد : ۵۵۴	۱۶۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸
مسعود مروزی : ۱۸۲ ، ۱۹۸	۱۸۰ ، ۱۸۴ ، ۲۰۳ ، ۲۵۲ ، ۲۶۳
مشیح : ۱۳	۳۳۲ ، ۵۵۹
مشاق : ۵۸۱ ، ۶۱۲ ، ۶۲۲	محمد میرزا : ۵۶۳ ، ۶۱۰
مشکوة (سید محمد) : ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۵۵۴	محیط طباطبائی : ۶۲۱ ، ۶۲۲
مشکور (محمد جواد) : ۱۴۸ ، ۴۰۸ ، ۵۵۲	محبی الدین ابن العربی : ۴۱۵ ، ۵۲۲
مشیه : ۴۸ ، ۴۹	مختار ثقفی : ۱۰۳
مشیانہ : ۴۹	مختاری غزنوی : ۲۲۳ ، ۲۷۷ ، ۳۲۹ ، ۳۳۲
مصعبی (رک ابوطیب مصعبی)	۳۳۳ ، ۴۰۶
مصفا : ۶۲۲	مدرس : ۲۵۶
مطری : ۵۰۱	مدرس رضوی : ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۵۵۲
	۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۶۲۱

- مظفر اسفزاری (امام عمر) : ۲۸۷
 مظفر الدین شاه : ۶۴۱ ، ۶۳۲ ، ۶۲۹ ، ۶۰۵
 معروفی بلخی : ۱۳۱
 معز الدین کیقباد : ۴۷۶
 معزی : ۲۸۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۲ ، ۲۶۲ ، ۲۰۹
 ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ،
 ۳۳۳ ، ۳۹۶ ، ۴۰۲ ، ۴۰۵ ، ۴۹۴ ،
 ۴۹۵ ، ۵۲۵ ، ۵۶۳ ، ۵۸۳ ، ۵۹۹ ،
 ۶۰۰ ، ۶۰۲
 معصوم علیشاه (نایب الصدر) : ۶۱۵
 معمري گرگانی : ۱۳۱
 معین (دکتر محمد) : ۲۰۷ ، ۴۰۵ ، ۵۵۳ ،
 ۵۵۵ ، ۶۲۳ ، ۶۴۸
 معین الدین اسفزاری : ۵۴۰
 معین الدین پروانه : ۴۱۵ ، ۴۵۰
 معین الدین جوینی : ۴۲۲
 معین الدین چشتی : ۲۶۶
 معینی نظنزی : ۵۳۷
 مفلق طهرانی : ۶۰۵
 مقدس اردبیلی : ۶۱۹
 مقدم (محمد) ح ۲
 مکدونل : ح ۵
 مکی (حسین) : ۶۲۲
 ملاصدرا : ۵۷۲ ، ۶۲۰ ، ۶۲۲
 ملاعبدالرزاق لاهیجی : ۴۰۳
 ملاعبدالقادربدائونی : ۲۶۶
 ملاعبدالنبی قزوینی : ۶۱۱
 ملامحسن فیض : ۶۲۰
 ملامحمدعلی : ۵۶۱
 ملاهادی سبزواری : ۴۵۰
 ملک ارسلان : ۲۷۳ ، ۲۷۶
 ملک اشرف چوپانی : ۵۰۲
 ملک الظاهر : ۴۰۱
 ملک شاه حسین : ۶۲۲
 ملک شاه سلجوقی : ۱۹۸ ، ۲۰۹ ، ۲۸۳ ، ۲۸۸ ،
 ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ،
 ۳۹۴
 ملک شاه سیستانی : ۶۰۸
 ملک معز الدین حسین کرت : ۴۸۹
 ملک غیاث الدین کرت : ۵۳۹ ، ۵۴۰
 ملک فخر الدین : ۵۳۹
 منتسکیو : ۶۴۳
 منتصر (ابو ابراهیم) : ۱۲۱ ، ۱۲۲
 منشوری : ۱۵۱
 منصور : ۱۰۷
 منصور بن نوح : ۱۳۸ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳
 منصور حلاج بیضاوی : ۲۱۲ ، ۲۶۶ ، ۴۰۳ ،
 ۴۰۶
 منصور شاه : ۳۲۶
 منصور مشفق : ۵۵۲
 منطقی رازی : ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۶
 منطقی سجستانی (ابوسلیمان) : ۴۰۲
 منوچهر : ۴۸ ، ۴۹ ، ۱۸۶ ، ۱۸۹
 منوچهر (یسریوانیم) : ۵۱
 منوچهری : ۱۲۷ ، ۱۴۲ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ،
 ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ،
 ۱۷۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۲۳ ، ۲۳۴ ،
 ۲۵۰ ، ۲۷۴ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ،
 ۳۲۶ ، ۳۳۱ ، ۳۶۵ ، ۴۹۷ ، ۵۲۴ ،
 ۵۶۳ ، ۵۸۲ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۹۳ ،
 ۵۹۵ ، ۶۰۰ ، ۶۰۲ ، ۶۴۱
 منوهر : رك : راجه منوهر
 منیژه : ۱۷۰ ، ۱۸۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۵
 موسی : ۱۲۸ ، ۱۶۷ ، ۲۲۲
 موسی بن شاكر خوارزمی : ۱۰۶
 موفق : ۱۷۹

مول : ۱۹۹

مولانا جلال الدین: ۱۳، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۶

، ۲۴۲، ۲۶۸، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۵

، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸

، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۶۱

، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۸، ۴۹۸

، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۲۳، ۵۲۷، ۴۵۰

، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۲

۶۴۷

مولیر : ۶۲۶

مهدوی (یحیی): ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۰۸

مهران : ۱۹۲

مهر علی گرگانی : ۶۲۲

مهاریار : ۴۰۳

مهندس الملک : ۶۳۱

میدیوماه : ۵۲

میر جلال الدین ارموی : ۴۰۴

میر خواند : ۵۴۲، ۶۰۸

میر داماد : ۵۷۲، ۵۷۶، ۶۱۹

میرزا اسدالله خان : ۶۳۱

میرزا اسمعیل حیرت : ۶۱۰

میرزا تقی خان امیر کبیر : ۶۲۳

میرزا تقی سپهر : ۶۰۹

میرزا جعفر : ۶۲۴

میرزا جهانگیر خان : ۶۴۳

میرزا رضا : ۶۲۴

میرزا صالح شیرازی : ۶۲۴

میرزا عبدالغفار نجم الدوله : ۶۲۹، ۶۳۱

میرزا عبدالوهاب قزوینی : ۶۱۳

میرزا ملکم خان ناظم الدوله : ۶۲۴، ۶۲۸

۶۳۱

میرزا محمد اصفهانی : ۵۸۱

میرزا محمدخان کاشانی : ۶۲۴

میرزا محمدعلی شیرازی : ۶۱۰

میرزا مهدی خان استرآبادی : ۲۶۶، ۶۰۷

میرسید ظهیرالدین مرعشی : ۵۴۹

میرسیدعلی : ۵۵۸

میرعلی شیر قانع تتوی : ۲۶۴

میرفندرسکی : ۶۲۵

میرک : ۵۵۷

مینوی (مجتبی): ۱۴۸، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶

۴۰۸، ۵۵۴

میه : ۸

ن

ناپلئون : ۵۸۳

نادرشاه : ۵۵۶، ۵۸۱، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۱

ناصر : ۴۰۴

ناصرالدینشاه : ۵۶۳، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷

، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲

، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۴

۶۱۵، ۶۱۷

ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور : ۵۴۶

ناصرالدین عبیدالله : رك خواجه احرار

ناصر خسرو : ۱۲۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۴

، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷

، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۳۸۸، ۳۹۰

، ۳۹۱، ۴۰۵، ۴۴۳، ۴۴۱، ۵۹۹

۶۴۷

ناظم الاطباء (علی اکبر) : ۶۴۵

نامی (صادق) : ۶۰۸

نجم آبادی (محمود) : ۱۴۹، ۲۰۷

نجم الدین کبری : ۲۰۹، ۴۴۵، ۵۴۸

نخعی (حسین) : ۶۲۲

نرسه : ۳۹، ۴۰

نریمان : ۱۴۷

نلدکه : ۲۰۰ ، ۲۰۶ ، ۶۳۷
 نمرود : ۱۵۵ ، ۳۲۴
 نوائی (عبدالاحسین) : ۵۵۴
 نوح بن منصور سامانی : ۱۱۷ ، ۱۲۲ ، ۱۳۸ ،
 ۱۳۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲
 نوح بن نصر : ۱۱۷ ، ۱۱۸
 نوزر : ۱۸۶ ، ۱۸۹
 نورالدين ارسلان : ۳۷۵
 نورجهان : ۲۶۶
 نورمحمد : ۲۶۷
 نوشيار : ۲۴۷
 نیکلای دمشقی : ۲
 نیکلسن : ۱۴۹ ، ۲۰۷ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴

و

واصل بن عطا : ۱۰۷
 واندریس : ۷ ، ۸ ، ح ۱۸
 وجیه الدین شاه یوسف : ۴۷۱
 وحشی باقعی : ۵۵۸ ، ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۶۲۲
 وحید دستگردی : ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۵۵۳ ، ۶۲۲
 ۶۲۵
 وحیدزاده (نسیم) : ۶۲۵
 وست (خاورشناس) : ۳۷
 وسترگارد : ۴۵

وصال شیرازی : ۵۸۸ ، ۵۸۹ ، ۵۹۰
 وقار : ۵۹۰
 وکیل الملک : ۶۱۰
 ولف : ۱۹۹
 وهومن (بهمن) : ۴۹
 ویشتاب : ۶۳ ، ۶۶

ه

هاتف اصفهانی : ۲۴۴ ، ۴۱۵ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳
 ۵۵۸ ، ۵۷۹ ، ۵۸۱ ، ۶۲۱ ، ۶۲۲ ،
 ۶۲۵

نشاط : ۵۶۳ ، ۵۸۳ ، ۵۸۹ ، ۶۲۲
 نشواد : ۲۴۷
 نصر اللهدیلمی تتوی : ۵۶۰
 نصر بن احمد سامانی : ۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۳۶ ،
 ۱۳۷ ، ۱۳۸
 نصره الدین ابوبکر : ۳۱۶ ، ۳۷۵
 نصره الدین سلطان محمد : ۴۷۶
 نصیر الدین طوسی : رک - خواجه نصیر الدین
 طوسی
 نظام الدین احمد دشتی : ۵۲۱
 نظام الدین شامی : ۵۴۱
 نظام الدین اولیا : ۴۷۶
 نظام الملک : رک خواجه نظام الملک
 نظام الملک جنیدی : ۵۴۳

نظامی : ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۳۰۰ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷
 ۳۱۸ ، ۳۳۶ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۶۴
 ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴
 ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۸۱
 ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۴۰۶
 ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۸۷
 ۴۸۱ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴ ، ۴۸۸ ، ۵۲۳
 ۵۲۵ ، ۵۲۶ ، ۵۲۸ ، ۵۳۰ ، ۵۶۸
 ۵۷۲ ، ۵۷۸ ، ۶۲۵

نظامی عروضی : ۱۱۵ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۲۷۶
 ۲۸۳ ، ۲۸۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۹۵
 نظیری نیشاپوری : ۵۶۰ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۶۲۲
 نعمت اللہی (رحمتعلی) : ۶۱۵
 نفیسی (سعید) : ۱۴۸ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ،
 ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۵۵۲
 ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۶۲۱ ، ۶۲۲ ،
 ۶۴۵

نقوی (سیدعلیرضا) : ۴۰۸
 نقوی (شهریار) : ۴۰۸

- هوشنگ : ۴۸ ، ۴۹ ، ۱۸۸
 هومن (محمود) : ۵۵۳ ، ۵۵۴
 همید : ۴۷ ، ۵۱
- ی**
- یارشاطر : ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۵۵۴
 یاقوت : ۲۰۷
 یحیی بن علی تبریزی : ۴۰۳
 یحیی سامانی : ۱۱۷
 یزدان : ۱۱۴
 یزدانی : ۵۹۰
 یزدگرد : ۶۰
 یزدگرد سوم : ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۸۶
 یعقوب : ۳۵۳
 یعقوب آق قوینلو : رك سلطان یعقوب
 یعقوب بن اسحق کندی : ۱۴۷
 یعقوب لیث صفارستانی : ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۳۶
 یغمای جندقی : ۶۰۵
 یغمایی (حبیب) : ۱۴۸
 یووانیم : ۵۱
 یوسف : ۱۲۵ ، ۲۷۸ ، ۴۴۶ ، ۵۶۶ ، ۶۳۳ ، ۶۴۴
 یوسف اعتصامی : ۶۳۵
 یوسف ضیاءالدین : ۵۳۳
 یوسفی (دکتر غلامحسین) : ۲۰۷
 یونس : ۷ ح
- هاتفی خرجردی : ۵۷۲
 هادی حسن : ۴۰۸
 هارون الرشید : ۱۰۸
 هاشم رضی : ۶۱ ، ۵۵۴
 هانری ماسه : ۵۵۱
 هجویری : ۲۶۶ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹
 هخامنش : ۳۰
 هرکلس : ۱۸۱
 هر میپوس : ۱
 هرمز : ۵۸ ، ۳۶۰
 هرمزد : ۳۹ ، ۴۰ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰
 هرودت : ۱ ، ۲ ، ۱۸ ، ۲۰۱
 هژیو : ۵۵۳
 هلاکو : ۴۰۹ ، ۴۱۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۵۳۶ ، ۵۴۹ ، ۵۳۸
 هلالی جغتائی : ۵۷۲ ، ۶۲۲
 همادالدین تبریزی : ۴۲۱ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰
 همایون شاه : ۲۶۶ ، ۵۵۹ ، ۶۰۶
 همایون فرخ : ۴۰۶ ، ۶۲۳
 همایی : ۱۴۸ ، ۲۰۷ ، ۴۰۴ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۵۵۳ ، ۵۵۲
 هندوشاه نجوانی : ۵۳۹
 هوارد : ۵۵۴
 هورمزد : ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷

فهرست نام جاها

استوا : ۱۱۱
 اسکندریه : ۲۱۱
 اشتر ازبورگ : ۱۷۵
 افریقا : ۴۱۹
 افغانستان : ۱۵ ، ۲۵۲ ، ۲۶۷ ، ۶۴۵
 آگره : ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۶۱۲
 البرز (کوه) : ۵۳
 الوند : ۲۹ ، ۳۰
 امریکا : ۹
 انبار : ۱۱۱
 اندخود : ۱۱۱
 اندرآبه : ۱۱۱
 انگلستان : ۶۲۵ ، ۶۲۹ ، ۶۳۹ ، ۶۴۶
 اوخوس : ۱۱۱
 اورال : ۱۲
 اورگنج : ۱۱۱
 اوزکند : ۱۵۶
 اوشروسنه : ۱۱۲
 اهواز : ۱۰۶
 ایتالیا : ۱۱ ، ۶۴۳
 ایران : در بسیاری از صفحات
 ایران صغیر : ۴۰۸
 ایران ویج : ۵۳

ب

بابل : ۲ ، ۶۳ ، ۱۷۱ ، ۳۶۰ ، ۳۹۷
 باختر : ۶۳
 باخرز : ۴۰۲
 بادغیس : ۱۱۱

آ

آریادبیج : ۷۶
 آسور : ۶۳
 آسیا : ۵ ، ۶ ، ۹ ، ۴۱۰
 آسیای صغیر : ۹ ح ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰
 ۲۵۲ ، ۳۹۱
 آلاسکا : ۱۷
 آلمان : ۱۴۷ ، ۱۷۵ ، ۶۲۵
 آمل : ۱۱۱ ، ۱۴۵
 آموی : ۱۳۷

الف

ابیورد : ۱۱۱ ، ۲۹۸
 اتیوپی : ۱۲
 اتیومند (هیرمند) : ۶۰
 احمدآباد : ۵۷۷
 اخسیکت : ۱۱۲
 اراك : ۶۳۱ ، ۶۴۵
 اران : ۲۶۶ ، ۳۶۱
 اردبیل : ۵۴۸
 اردوباد : ۵۷۹
 ارزنگان : ۳۷۳
 ارمنستان : ۴۰ ، ۶۳
 اروپا : ۵ ، ۶ ، ۹ ، ۴۱۰ ، ۶۲۳
 ازمیر : ۱
 اسپهجناب : ۱۱۲
 استانبول : ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۵۵۳ ،
 ۶۲۴ ، ۶۴۶
 استرآباد : ۶۱۹

بیهق : ۳۹۲ ، ۲۰۴ ، ۱۱۱	باز : ۱۷۵
پ	بافق : ۵۷۵
پارس : ۶۷ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۳۹	بالتیک : ۱۲
پاریس : ۶۲۷ ، ۵۹۰ ، ۵۸۳ ، ۵۵۴ ، ۲۰۶	بامیان : ۱۱۱
پازارگاد : ۲۹	بخارا : ۱۳۸ ، ۱۳۷ ، ۱۳۵ ، ۱۱۷ ، ۱۱۱
پاکستان : ۲۶۷ ، ۲۶۶ ، ۳۶۳ ، ۲۶۲ ، ۱۵	، ۲۰۸ ، ۲۰۵ ، ۲۰۲ ، ۱۴۹ ، ۱۴۷
۶۴۵	۵۴۲ ، ۳۲۹ ، ۲۸۲
پامیر : ۱۵	بدخشان : ۳۹۰ ، ۲۵۸ ، ۲۵۳ ، ۲۲۵ ، ۱۱۲
پایکولی : ۴۰	بدنه : ۲۹۸
پتنه : ۶۱۲	بربرستان : ۵۳
پتیالی : ۴۷۵	برلین : ۶۲۵ ، ۴۰۵ ، ۴۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۹
پنجاب : ۵۵۹ ، ۲۶۷ ، ۶۳	۶۴۷ ، ۶۳۵ ، ۶۲۶
پیشاور : ۱۵۶	بصره : ۶۲۰ ، ۳۹۱ ، ۱۰۴
ت	بغداد : در بسیاری از صفحه‌ها
تاشکند : ۱۱۲	بکرآباد : ۲۵۰
تایکان : ۱۱۱	بلخ : ۱۲۰ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۱ ، ۶۳
تبریز : ۳۱۷ ، ۲۶۱ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹ ، ۲۰۷	، ۱۹۷ ، ۱۵۲ ، ۱۵۰ ، ۱۳۸ ، ۱۲۶
، ۴۰۷ ، ۳۹۱ ، ۳۷۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۱	، ۲۵۳ ، ۲۵۲ ، ۲۲۲ ، ۲۰۹ ، ۲۰۱
، ۵۲۰ ، ۴۹۶ ، ۴۶۹ ، ۴۳۸ ، ۴۲۰	، ۳۱۵ ، ۳۱۳ ، ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۸۲
، ۵۵۰ ، ۵۴۱ ، ۵۳۹ ، ۵۳۶ ، ۵۲۲	۵۴۲ ، ۵۴۰ ، ۴۴۴ ، ۳۹۱
، ۵۷۲ ، ۵۶۸ ، ۵۵۸ ، ۵۵۵ ، ۵۵۴	۶۱۰ ، ۴۰۵ ، ۶۸
۶۴۶ ، ۶۳۵ ، ۶۳۴ ، ۶۳۲ ، ۶۲۴	بناکت : ۱۱۲
تخارستان : ۱۱۱ ، ۱۰۶	بندرهرمز : ۵۷۵ ، ۵۰۵ ، ۵۰۴
تخت جمشید : ۴۰ ، ۳۹ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۱	بیجاپور : ۲۶۵
۶۶ ، ۶۲	بنجیکت : ۱۱۲
ترقان : ۳۹	بنگال : ۲۶۴
ترکستان : ۴۷۵ ، ۴۵۰ ، ۴۲۰ ، ۴۰۹	بوشنج : ۱۱۱
ترکستان چین : ۳۹ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱ ، ۹	بیت المقدس : ۳۹۱
۳۶۰ ، ۲۵۲ ، ۲۳۱	بیروت : ۶۴۶
ترکیه : ۶۳۵ ، ۵۶۸ ، ۴۷۳ ، ۱۳ ، ۴	بیستون (کوه) : ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۳۰ ، ۲۹
ترمذ : ۳۱۰ ، ۱۱۲	پیشا : ۵۴۹
تغلیس : ۶۳۴	بیلقان : ۵۳۹
	بین النهرین : ۱۱

خجند: ۵۴۷
 خراسان: در بسیاری از صفحه‌ها
 خرجرد: ۵۲۱
 خرمیثن: ۲۰۱
 خزر (دریاچه): ۱۱
 خوارزم: ۶۳، ۷۶، ۱۱۱، ۲۹۹، ۳۱۵
 ۳۳۰
 خوزستان: ۱۰۸، ۴۲۴، ۴۸۰
 خوزیان: ۶۳
 خيوه: ۱۱۱
 ۵
 داغستان: ۶۳۴
 دکن: ۴۰۸، ۵۰۴، ۵۶۷
 دمشق: ۲۳۱، ۴۴۵، ۵۲۲
 دوان: ۵۴۶
 دهلی: ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۵۵۶، ۵۷۹
 ۶۰۶
 دیلم: ۷۵، ۵۳۹
 ر
 رادکان: ۱۱۱
 راوند: ۳۹۳
 ربنجین: ۱۱۱
 رودك: ۱۳۱، ۱۳۸
 روسیه: ۹، ۱۳، ۴۰۳، ۴۰۷، ۶۲۹
 رشت: ۵۸۶
 روم: ۲۴۷، ۲۸۹، ۳۳۵، ۳۷۳، ۳۹۳
 ۴۱۵، ۵۴۸، ۵۵۰، ۶۴۳
 رونه: ۳۲۵
 رویان: ۵۳۹
 ری: بسیاری از صفحه‌ها
 ز
 زابلستان: ۱۸۱، ۲۴۶
 زرتکک: ۶۳

توران: ۱۸۶، ۲۴۷
 تهران: در بسیاری از صفحه‌ها
 تیسفون: ۴۰
 ث
 نته گوش: ۶۳
 ج
 جام: ۵۲۱، ۵۲۲
 جرجان: ۱۶۷، ۳۹۹، ۵۳۹
 جرجانیه: ۱۱۱
 جرزوان: ۱۱۱
 جوزجان: ۱۱۱، ۵۳۶
 جوین: ۱۱۱، ۳۲۸، ۴۸۹
 جیحون: ۱۱۱، ۱۳۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۱۲
 چ
 چالندر: ۲۷۲
 چاچ: ۱۱۲، ۱۱۷
 چین: ۱۹
 ح
 حاجی آباد: ۴۰، ۷۷
 حارث آباد: ۲۰۴
 حبشستان (رك اتیوی):
 حجاز: ۲۵۲، ۲۵۳
 حصارنای: ۴۰۶
 حلب: ۴۰۱، ۴۴۵
 حله: ۳۴۷
 حیدرآباد: ۴۰۸
 خ
 خابران: ۱۱۱
 خاف: ۴۸۹
 خان لنجان: ۱۷۹
 خاوران: ۲۱۶، ۲۹۸
 ختل: ۱۱۲

زمخشر : ۴۰۲

زنجان : ۴۰۱ ، ۵۳۸ ، ۵۴۸

س

سارد : ۶۳

ساری : ۵۹۸

ساوه : ۱۰۶ ، ۵۰۰

سبزوار : ۱۱۱ ، ۳۹۲ ، ۴۰۰

سرخس : ۲۲۲

سغد : ۶۳ ، ۱۱۱

سمنان : ۳۹۱

سمنگان : ۱۱۱

سند : ۶۳ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۵۴۳

سوریه : ۲۵۲ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۹

سومر : ۷ ، ۱۷

سومنات : ۱۵۰ ، ۱۵۸

سویس : ۶۲۸

سوئز (کانال) : ۲۹ ، ۳۰

سهرورد : ۴۰۱ ، ۵۴۸ ، ۵۴۹

سیالکوت : ۲۶۷

سیحون : ۱۱۲

سیستان (سکستان ، سجستان) : ۶ ، ۱۱۵

۱۱۷ ، ۱۲۸ ، ۱۵۹ ، ۲۰۱

سیواس : ۵۴۸ ، ۲۰۵

ش

شاپور : ۴۰

شاپورگان : ۱۱۱

شادیاخ : ۱۱۱ ، ۲۳۰ ، ۲۴۵

شادیآباد : ۲۵۹

شاش : ۱۱۲

شام : ۳۹۱ ، ۵۴۱ ، ۵۵۱

شردان : ۳۲۵ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۱ ، ۳۶۱

۳۶۵

شماخی : ۳۶۵

شوش : ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱

شهرستان : ۴۰۲ ، ۵۴۷

شیراز : در بسیاری از صفحات

شیروان : ۳۳۷

ط

طابران : ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰

طاقبستان : ۴۱

طبرستان : ۱۶۷ ، ۱۷۹ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴

۳۹۸ ، ۵۳۹

طراز : ۱۳۴ ، ۱۳۵

طوس : ۱۱۱ ، ۱۴۲ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۱۸۲

۱۸۴ ، ۱۹۹ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۸

۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۵۴۰ ، ۵۴۹

ع

عراق : ۲۱۰ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۵

۳۶۱ ، ۳۹۳ ، ۴۰۳ ، ۴۲۴ ، ۴۸۰

۴۹۶ ، ۵۳۶

عربستان : ۱۲ ، ۶۳

عیلام : ۶۷

غ

غرجستان : ۱۱۱ ، ۳۳۰

غزال یاغزاله : ۳۹۹

غزنه : ۱۱۵ ، ۱۶۷ ، ۱۷۸ ، ۲۱۰ ، ۳۳۲

۳۹۲

غزنین : ۲۳۰ ، ۲۷۰ ، ۵۴۰

غور : ۱۱۱

ف

فارس : ۷۷ ، ۱۰۶ ، ۱۱۵ ، ۲۹۰ ، ۴۰۹

۴۲۰ ، ۴۲۵ ، ۴۸۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲

۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۴۹

۵۵۰ ، ۶۱۴

کتھتوک (کاپادوکیه) : ۶۳
 کراچی : ۶۲۱ ، ۴۰۸ ، ۲۶۴
 کربلا : ۵۶۷ ، ۴۹۱
 کرمان : ۳۰۷ ، ۲۱۰ ، ۱۱۵ ، ۵۳ ، ۵۱
 : ۵۹۲ ، ۴۸۸ ، ۴۸۰ ، ۴۷۹ ، ۳۵۲
 ۶۳۲ ، ۶۱۰ ، ۶۰۹ ، ۵۹۸
 کرمانشاہ : ۶۳۶ ، ۳۰
 کش : ۴۷۵ ، ۱۱۱
 کشمیر : ۲۶۷ ، ۲۶۴
 کلات : ۱۱۱
 کلکتہ : ۶۲۴
 کمبریج : ۶
 کمجان (کنجان) : ۴۱۴
 کوفہ : ۳۴۷ ، ۱۰۶ ، ۱۰۴ ، ۱۰۳
 کیانسی (دریاچہ) : ۶۰

گ

گجرات : ۵۷۷
 گرجستان : ۶۰۶
 گردیز : ۳۹۲
 گرگان : ۲۵۰ ، ۲۰۶ ، ۲۰۲ ، ۱۶۷ ، ۱۱۷
 گرگانج : ۲۰۵ ، ۲۰۲
 گنجه : ۳۷۲ ، ۳۷۰ ، ۳۱۷
 گنددار : ۶۳
 گنگدز : ۵۳
 گیلان : ۵۳۹ ، ۵۲۰ ، ۷۵

ل

لاہور : ۲۷۲ ، ۲۶۹ ، ۲۶۸ ، ۲۶۷ ، ۲۶۳
 ۶۱۲ ، ۶۱۱ ، ۵۶۸ ، ۵۵۹ ، ۳۲۵
 لبنان : ۶۴۵
 لحساء : ۳۹۱

فاریاب : ۳۱۵ ، ۱۱۱
 فرانسه : ۶۴۶ ، ۶۴۵ ، ۶۴۲ ، ۶۳۹ ، ۹
 فراہان : ۶۳۱
 فرزندان (دریاچہ) : ۶۰
 فرغانہ : ۱۱۷ ، ۱۱۲
 فریومد : ۴۹۰ ، ۴۸۹
 فسا : ۱۱۱
 فلسطین : ۳۹۱
 فندرسک : ۶۲۰

ق

قاہرہ : ۶۴۶ ، ۴۰۵
 قبرس : ۱۹
 قرطبہ : ۲۴۷
 قرغیز : ۹
 قزوین : ۶۱۵ ، ۵۳۸ ، ۴۰۰ ، ۳۹۱ ، ۲۸۸
 ۶۳۴
 قفقاز : ۶۳۴ ، ۶۲۸ ، ۳۶۵ ، ۱۵ ، ۱۲ ، ۱۱
 ۶۴۶
 قم : ۵۸۳ ، ۵۸۰ ، ۵۷۹ ، ۵۴۹ ، ۱۴۵
 ۶۱۲ ، ۶۰۶ ، ۵۸۶
 قوچان : ۱۱۱
 قونیہ : ۴۵۰ ، ۴۴۷ ، ۴۴۶ ، ۴۴۵ ، ۴۱۵
 قہستان : ۵۴۶

ک

کابل : ۵۶۸ ، ۵۵۲ ، ۴۰۸ ، ۳۵۲ ، ۴۰
 ۵۶۹
 کاریات : ۱۱
 کاشان : ۵۷۵ ، ۵۶۷ ، ۵۶۴ ، ۵۴۷ ، ۳۹۳
 ۶۰۱ ، ۵۸۶ ، ۵۷۹ ، ۵۷۷
 کاشغر : ۴۲۰ ، ۱۱۷
 کت : ۱۱۱

نسف (تخشب): ۳۲۹، ۱۱۱	لندن: ۶۲۴، ۴۰۵
نقش رجب: ۷۷، ۴۰، ۳۹	لهاور: ۲۷۸
نقش رستم: ۶۶، ۶۲، ۴۰، ۳۹، ۳۰	لیدن: ۲۰۶، ۱۷۵، ۱۴۸
نهایوند: ۳۹۴	م
نیشابور: ۲۰۸، ۱۴۷، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۱	ماد: ۶۷، ۶۴، ۶۳
، ۲۴۵، ۲۳۰، ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۰۹	مازندران: ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۲۵۳، ۱۴۵
، ۳۱۶، ۳۰۰، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۲	۵۹۷، ۵۳۹
، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۱، ۳۲۵	ماکو: ۵۵۴
۵۷۷، ۵۴۰، ۴۴۵، ۴۰۲	ماوراءالنهر: ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۵
و	، ۳۲۹، ۱۵۹، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۸
وان: ۳۰	۳۳۳
وخش (رود) ۱۱۱	مدینه: ۵۸۴
ورنا: ۷۵	مرغاب: ۱۱۱
ولگا: ۱۳، ۱۲	مرو: ۲۱۶، ۱۵۶، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۲
ونیز: ۱۱	۵۴۰، ۴۰۰، ۳۹۸، ۲۸۲
ه	مرو رود: ۱۱۱
هرات: ۱۷۹، ۱۳۷، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۱	مصر: ۲۵۲، ۲۳۱، ۱۴۸، ۶۳، ۱۹، ۱۲
، ۳۰۷، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۰۹	، ۶۲۴، ۵۶۷، ۴۸۰، ۴۰۵، ۳۹۱
، ۵۲۰، ۴۸۹، ۴۱۲، ۴۰۲، ۴۰۱	۶۴۶
، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۴، ۵۲۳، ۵۲۲	مغولستان: ۱۳
، ۵۹۲، ۵۷۳، ۵۴۳، ۵۴۲، ۵۴۱	مکران: ۵۳
۶۰۶	مکه: ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۲، ۳۴۱، ۲۳۱
هرووات: ۶۳	، ۴۱۹، ۳۹۱، ۳۵۸، ۳۵۱، ۳۴۹
هری: ۶۷، ۶۳	۶۲۰، ۵۶۸، ۵۲۱، ۴۲۰
هزاداسب: ۳۱۵، ۲۹۹، ۱۱۱	ملاطیه: ۴۴۴
هشت بهشت: ۴۷۹	موصل: ۳۷۵، ۳۷۱، ۳۴۲، ۱۴۶، ۴۰
هفت حصار: ۲۱۹	مهنه: ۲۹۸، ۲۱۸، ۲۱۶
همدان: ۲۰۳، ۲۰۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۱۴	میمنه: ۱۱۱
، ۴۸۰، ۴۱۴، ۲۶۹، ۲۱۴، ۲۱۳	ن
۶۳۵، ۵۴۸	نسا: ۵۳۵

یمن : ۳۹۱ ، ۲۲۵
یمکان : ۶۳۳ ، ۲۵۸ ، ۲۵۳
یونان : ۳۳۵ ، ۲۲۷ ، ۲۱۱ ، ۱۰۶ ، ۱۰۵
۳۵۲
یونانستان : ۱۱

هند : در بسیاری از صفحه ها

هندوچین : ۲۴۷

ی

یشرب : ۵۲۱

یزد : ۵۷۵ ، ۵۴۱ ، ۵۰۵

فهرست نام کتب

احکام جاماسب حکیم : ۶۰
 احوال خواجه نصیرالدین طوسی : ۵۵۲
 احوال و آثار اوحدی : ۵۵۲
 احوال و آثار حافظ : ۵۵۳
 احوال و آثار رودکی : ۱۴۸
 احوال و آثار طبری : ۱۴۹
 احوال و آثار عطار : ۴۰۵
 احوال و آثار محمدبن جریر طبری : ۱۴۹
 احوال و آثار نظامی : ۴۰۷
 احیاء الملوك : ۶۰۸ ، ۶۲۲
 احیاء علوم الدین : ۳۹۵ ، ۳۹۹
 اخبار الحکماى قفطی : ۳ ، ۴۰۷
 اخبار الطوال : ۱۴۵
 اخبار نظامی : ۴۰۶
 اخلاق جلالی : ۵۴۴ ، ۵۴۶
 اخلاق ناصری : ۵۴۴ ، ۵۴۶
 اخلاق و فلسفه ایران باستان : ۶۰
 ادب الفارسی فی العصر غزنوی : ۲۰۷
 ادب الکتاب : ۱۴۵
 ارته ویرافنامک : ۴۶ ، ۵۳
 اردیبهشت : ۶۰۰
 ازپرویز تاچنگیز : ۶۴۷
 اساس الاقتیاس : ۵۴۹
 اساس البلاغه : ۴۰۲
 استبصار : ۳۹۸
 اصول المعارف : ۶۲۰

آ

آتشکده آذر : ۶۱۲
 آثار الباقیه : ۲۰۴
 آثار البلاد و اخبار العباد : ۵۵۰
 آثار عجم : ۶۰۵
 آثار کلیم : ۶۲۱
 آداب اللغة : ۲۰۷
 آداب اللغة الاسلامیة : ۱۴۹
 آفرین اردافروش : ۴۷ ، ۵۶
 آفرین بزرگان : ۴۷
 آفرین شش گاهنبار : ۴۶
 آفرینگان فروردگان : ۳۴
 آفرینگان دهمان : ۴۳ ، ۴۴
 آفرینگان گاهنبار : ۴۳ ، ۴۴ ، ۵۷
 آفرین گاهنبار چاشتی : ۴۷
 آفرین میزد : ۴۷ ، ۵۶
 آفرین ورزگان : ۵۷
 آفرین هفت امشاسپند : ۴۶ ، ۵۶
 آفرین نامه : ۱۱۸ ، ۱۱۹
 آمدن بهرام ورجاوند : ۴۷ ، ۵۷
 آموزش پسر توسط پدر : ۴۷
 آوان نیایش : ۴۳
 آیینة سکندری : ۴۷۸

الف

اثوگمه دئچا : ۴۳ ، ۴۵
 ابواب الجنان : ۵۵۷ ، ۶۱۷
 احسن التواریخ : ۶۰۶

- اسرار : ٢١٩
 اسرار البلاغه : ٣٣٩
 اسرار التوحيد : ٢١٦ ، ٢١٧ ، ٢١٨ ، ٣٨٨ ، ٣٨٩ ، ٤٠٣
 اسرار الحكم : ٤١٧ ، ٤٢١
 اسرار نامه : ٢٣٣ ، ٢٤٤ ، ٤٠٤ ، ٤٤٤
 اسرار رموز : ٢٤٨
 اسفار : ٤٢٠
 اسكندر نامه : ٣٧٣ ، ٣٧٥ ، ٣٧٦ ، ٤٧٨ ، ٥٢٨
 اشارات و تنبيهات : ٢٠٢ ، ٢٠٧
 اشعار بر گزیده صائب : ٤٢١
 اشعة اللمعات : ٥٣٣
 اطواق الذهب : ٥٨٨
 اعلام التقى : ٥٤٨
 اعلام الهدى : ٥٤٨
 اقبال نامه : ٣٧١
 اقوال وآثار عين القضاة : ٤٠٨
 اكبر نامه : ٢٤٥ ، ٥٤١ ، ٥٧٨
 الابنيه : ٢٥٠
 التبيان : ٣٩٨
 التحفة الشاهيه : ٥٥٠
 التفهيم لاوائل صناعة التنجيم : ٢٠٤ ، ٢٠٦
 التنبيه على حدوث التصحيف : ١٤٥
 التوسل الى التوسل : ٣٨٨ ، ٤٠٦
 الحاوى : ١٤٦
 السامى فى الاسامى : ٤٠٢
 السعادة والاسعاد : ١٤٨
 السوانح : ٤٠٠
 الشعر والشعرا : ١٤٥
 الطب المنصورى : ١٤٦
 العده فى اصول الفقه : ٣٩٨
 الفقه الاكبر : ١٠٦
- الكتاب : ١٠٦
 الكشاف عن حقيقة التنزيل : ٤٠٢
 المباحث المشرقية : ٤٠١
 المبدأ والمعاد : ٤٢٠
 المحاسن والاضداد : ٣
 المحاسن والمساوى : ٣
 المحصل : ٤٠٠
 المحصول : ٤٠١
 المعجم فى معايير اشعار المعجم : ١١٣ ، ٥٤٢ ، ٥٤٣ ، ٥٤٤ ، ٥٥٥ ، ٥٣٩
 المغنى : ٣٩٩
 المفصل : ٤٠٢
 الملل والنحل : ٤٠٢ ، ٥٤٧ ، ٥٥٥
 المنقذ من الضلال : ٤٠٠
 المؤلف : ٤٠٢
 الهى نامه : ٢١٩ ، ٢٣١ ، ٢٣٢
 امثال وحكم : ١٤٨ ، ٤٤٣
 انجمن آرا : ٤١٣ ، ٤١٨
 اندرز آذربادمارسپندان : ٤٦ ، ٥٤ ، ٨٤
 اندرز اوشنردانك : ٤٦ ، ٥٤
 اندرز به بهدينان : ٤٦
 اندرز پدرى به فرزند : ٥٦
 اندرز خسرو كواتان : ٤٧ ، ٥٦
 اندرز داناك مرد : ٤٧ ، ٥٦
 اندرز نامه : ٤٠٧
 انموذج : ٤٠٢
 انوار التنزيل واسرار التأويل : ٥٥٠
 اتيس العشاق : ٥٤٦
 او ايل شعر فارسى : ١٤٨
 اوپنيشدها : ١١ ح ، ٢٦٦
 اوستا : ١ ، ٣ ، ٢٢ ، ٣٢ ، ٣٣ ، ٣٤ ، ٣٥ ، ٣٧ ، ٤٢ ، ٤٤ ، ٤٥ ، ٥٠ ، ٥١ ، ٥٢ ، ٥٤ ، ٥٨ ، ٧٣ ، ١٨١

پندهائی به مزدیسنان : ۴۶ ، ۵۵
 پیام مشرق : ۲۶۸
 پیمان ازدواج : ۵۸ ، ۶۰

ت

تاریخ ابن اثیر : ۳
 تاریخ ابن خلدون : ۴۰۵
 تاریخ ادبیات اته : ۴۰۶
 تاریخ ادبیات ایران (شفق) : ۸۰ ح
 تاریخ ادبیات ایران همایی : ۲۰۷
 تاریخ ادبی ایران : ۶ ح
 تاریخ ادبی براون : ۶ ح ، ۱۴۸ ، ۲۰۶ ، ۴۰۳
 ۵۵۱ ، ۶۲۱
 تاریخ ادبیات صفا : ۱۴۸
 تاریخ ادبیات عرب : ۱۴۹ ، ۲۰۷ ، ۴۰۷ ،
 ۵۵۴
 تاریخ الحکماء قفطی : ۱۴۹ ، ۲۰۷
 تاریخ الرسل ولملوک : ۱۴۵
 تاریخ الفخری : ۵۳۹
 تاریخ الفی : ۵۶۰
 تاریخ انقلاب مشروطیت : ۶۴۷
 تاریخ برامکه : ۴۰۴
 تاریخ بلعمی : ۱۱۷ ، ۱۴۸
 تاریخ بیهقی : ۲۰۴ ، ۲۰۷ ، ۲۵۸ ، ۳۸۷ ،
 ۳۹۲ ، ۳۹۶ ، ۴۰۷ ، ۵۳۵
 تاریخ تصوف : ۴۰۳
 تاریخ تمدن اسلامی : ۱۴۸
 تاریخ جرجان : ۵۳۹
 تاریخ جهانگشا : ۵۳۵ ، ۵۳۸ ، ۵۵۴
 تاریخ دیلم : ۵۳۹
 تاریخ ذوالقرنین : ۶۱۰
 تاریخ ری : ۵۳۹

ب

اوصاف الاشراف : ۵۴۹
 اوهرمز دیشت : ۴۳ ، ۴۴
 اوهرمز دداد : ۵۲
 بحث درباب دوگانه پرستی : ۶۰
 برگزیده زادسپهر : ۴۵ ، ۵۲
 برهان قاطع : ۶۱۸
 بستان السیاحه : ۶۱۴
 بسوی سیمرغ : ۵۵۵
 بلبل نامه : ۲۳۳
 بندهشن : ۴۵ ، ۵۱ ، ۱۸۱
 بوستان : ۴۰۱ ، ۴۱۸ ، ۴۲۰ ، ۴۳۳
 بهارستان : ۴۲۲ ، ۵۳۳ ، ۵۵۴
 بهرام پشت : ۴۳ ، ۴۴
 بهمن پشت : ۴۶ ، ۵۳
 بیست مقاله تقی زاده : ۶۴۷

پ

پاسخ دانشمند به پادشاه : ۵۷
 پاسخهای سده دانشمند به پادشاه : ۴۷
 پایه های زبان : ۷
 پتیت آذربادمارسپندان : ۴۶ ، ۵۴
 پتیت ایرانیک : ۴۶
 پتیت خود : ۴۶ ، ۵۵
 پتیت درگذشتگان : ۴۶
 پتیت وتردگان : ۵۵
 پرتو نامه : ۴۰۱
 پرسشها و پاسخها : ۵۴
 پریشان : ۴۲۲ ، ۵۹۷
 پس چه باید کرد (مثنوی) : ۲۶۸
 پنج خواسته روحانیان و ده بند : ۴۷ ، ۵۷
 پندنامهک زرتشت : ۴۶ ، ۵۴
 پندنامهک وزرگمهر : ۵۴
 پندنامه : ۲۳۳

- تحریر مجسطی : ۵۴۹
تحفة الاحرار : ۵۲۶
تحفة المراقین : ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۷ ، ۴۰۴ ، ۵۸۲
تحفة الملوك : ۱۳۷ ، ۱۴۸ ، ۵۳۶ ، ۵۵۲
تحفة سامی : ۶۱۱ ، ۶۲۱
تحقیق مال الهند : ۲۰۴ ، ۲۶۳
تذکرہ بزم آرا : ۶۱۳
تذکرہ شعرای پارسیگوی پنجاب : ۲۶۴
تذکرہ الاولیاء : ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸
۳۸۹ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۷
تذکرہ دلکشا : ۵۸۸
تذکرہ دولتشاه : ۲۶۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳ ، ۵۵۴
تذکرہ شعرای کشمیر : ۲۶۴
تذکرہ میخانہ : ۶۱۱ ، ۶۱۳ ، ۶۲۲
تذکرہ نصیریہ : ۵۴۹
تذکرہ نویسی فارسی : ۴۰۸
تربیت کورش : ۲
ترجمہ تاریخ طبری : ۱۴۲ ، ۱۴۸
ترجمان البلاغہ : ۳۹۶ ، ۴۰۶
ترجمہ تفسیر طبری : ۱۴۲ ، ۱۴۸
ترجمہ تفسیر قرآن کریم : ۱۴۲
تشریح الافلاک : ۶۱۶
تفسیر وندیداد پهلوی : ۴۵ ، ۵۱
تقویم تربیت : ۵۵۴
تکملہ روضۃ الصفا : ۵۶۳
تکملہ مقامات الشعرا : ۲۶۴
تمهیدات : ۴۰۸
تنبيه الغافلین : ۶۱۷
توراة : ۲ ، ۱۸۰
تهافة الفلاسفه : ۴۰۰
تهذیب الاحکام : ۳۹۸
- تاریخ زبان و ادبیان ایران در دربار مغول :
۶۲۱
تاریخ زندیہ : ۶۰۸
تاریخ سیستان : ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۴۸ ، ۲۰۷ ، ۲۴۶
تاریخ شاهنشاهی ایران : ۲ ح
تاریخ صاحبقرانی : ۶۱۰
تاریخ طبرستان : ۳۹۳ ، ۴۰۸ ، ۵۳۹ ، ۵۵۲
تاریخ طبری : ۳ ، ۵۳۵
تاریخ عربستان : ۶۴۷
تاریخ فرشته : ۵۰۴ ، ۵۶۱ ، ۶۲۲
تاریخ کرمان : ۶۰۹ ، ۶۲۲
تاریخ کشمیر : ۲۶۴ ، ۴۰۸
تاریخ گزیده : ۴۰۵ ، ۵۳۸ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۶۲۲
تاریخ گیتی گشا : ۶۰۸ ، ۶۲۱
تاریخ گیلان : ۵۳۹
تاریخ مسعودی : ۳
تاریخ مغول : ۵۵۱ ، ۶۴۲
تاریخ منتظم ناصری : ۶۱۰
تاریخ نامہ ہرآہ : ۵۵۵
تاریخ نظم و نثر در ایران : ۱۴۸ ، ۶۴۶
تاریخ و صاف : ۵۳۸ ، ۵۴۱
تاریخ ہرات : ۵۳۹
تاریخ ہرودت : ۲ ح
تاریخ یزد : ۵۴۱ ، ۵۵۲
تاریخ یمینی : ۵۳۶ ، ۵۵۱ ، ۵۵۴
تتمعات اسلامی : ۱۴۷
تتمہ صوان الحکمة : ۴۰۲
تجارب الامم و تعاقب الہمم : ۲۰۱
تجارب السلف : ۵۳۹
تجرید المعاید : ۵۴۹
تحریر اقلیدس : ۵۴۹

حدیقة الحقیقه : ۲۲۳ ، ۲۲۷ ، ۳۷۳ ، ۴۰۶ ،

۴۷۲ ، ۴۰۸

حصار نای : ۴۰۶

حق الیقین : ۴۳۹ ، ۶۱۷

حقایق الحدائق : ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۵۲

حکمة الاشراف : ۴۰۱

حلمية المتقين : ۵۵۷ ، ۶۱۷

حماسه سراپی در ایران : ۲۰۷

حماسه ملی ایران : ۲۰۶

حی بن یقظان : ۲۰۳

حیدرنامه : ۲۳۳

خ

خاندان نوبختی : ۱۴۹ ، ۴۰۷

خداوندنامه : ۵۸۷

خداینامک : ۳۳ ، ۱۰۵ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱

خردنامه اسکندری : ۵۲۸

خرده اوستا : ۳۴ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۴۲

خزائن الفتوح : ۴۷۹

خزانه عامره : ۶۱۴

خسرو کو اتان ویسری : ۵۷ ، ۵۹

خسرونامه : ۲۳۱ ، ۲۳۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۸

خصوصیات مردخوشبخت : ۴۶ ، ۵۶

خلاصة الاخبار : ۵۴۲

خلاصة الأشعار وزبدة الافكار : ۶۱۱

خلاصة الافكار : ۶۱۴

خلاصة الحساب : ۵۶۳ ، ۶۱۶

خلدبرین : ۵۷۶

خمسة المتحیرین : ۵۲۳

خمسه امیر خسرو : ۴۷۸ ، ۴۷۹

خمسه خواجو : ۴۸۲

خمسه عرفی : ۵۶۸

خمسه فیضی : ۵۷۸

خمسه نظامی : ۳۷۳ ، ۳۸۵ ، ۴۰۷ ، ۵۳۶ ،

۶۲۵

تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق : ۲۰۱

تیمورنامه : ۵۷۲

ج

جاماسب نامک : ۴۶ ، ۵۳

جام جم : ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۵۶۳

جامع التواریخ : ۵۳۷ ، ۵۳۸ ، ۵۵۴

جامع الحكمتین : ۲۵۴ ، ۳۹۰

جامع السعادات : ۶۱۷

جامع عباسی : ۵۵۷ ، ۶۱۵

جاویدنامه : ۲۶۸

جشن نامه ابن سینا : ۲۰۷ ، ۲۰۸

جلاء العیون : ۶۱۷

جلایرنامه : ۵۹۱

جمشید و خورشید : ۴۹۹

جوامع الحکایات : ۵۴۳ ، ۵۵۵

جواهر الاسرار : ۴۵۰

جواهر نامه : ۲۳۳

جهانگشای جوینی : ۶۳۹

جهانگشای نادری : ۶۰۷ ، ۶۲۲

چ

چهارمقاله عروضی : ۱۳۸ ، ۱۴۸ ، ۱۷۹ ،

۲۰۶ ، ۳۹۵ ، ۴۰۵

چیتک اوستا کاسان : ۴۳ ، ۴۵

چیم درون : ۴۷ ، ۵۶

ح

حافظ تشریح : ۵۵۳

حافظ چه میگوید : ۵۵۳

حافظ شیرین سخن : ۵۵۳

حافظ نامه : ۵۵۳

حبیب السیر : ۲۶۶ ، ۴۰۵ ، ۶۰۶ ، ۶۲۲

حیجة الهند : ۶۱۷

حداائق السحر فی دقایق الشعر : ۳۵۱ ، ۳۹۶ ،

۴۰۶ ، ۵۴۴

دیوان جامی : ۵۲۴ ، ۵۵۴ ، ۶۲۲
 دیوان جمال‌الدین : ۳۲۵ ، ۴۰۶ ، ۵۵۳
 دیوان حافظ : ۵۱۰ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، ۶۴۳
 دیوان خاقانی : ۳۴۴ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸
 دیوان خواجوی کرمانی : ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۵۵۲
 ۵۵۳
 دیوان رشیدالدین وطواط : ۴۰۶
 دیوان رودکی : ۱۳۸
 دیوان سروش : ۶۲۳
 دیوان سلمان ساوجی : ۴۹۶ ، ۵۵۲ ، ۵۵۴
 دیوان سنائی : ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶
 دیوان سوزنی : ۴۰۶
 دیوان سیدحسن غزنوی : ۳۲۸ ، ۴۴۳
 دیوان صابر : ۳۰۴ ، ۳۱۳
 دیوان ظهیرفاریابی : ۴۰۶
 دیوان عبدالواسع جبلی : ۴۰۴ ، ۴۰۸
 دیوان عراقی : ۴۱۵
 دیوان عسجدی : ۱۵۸
 دیوان عطار : ۲۳۳ ، ۲۳۶ ، ۲۴۴ ، ۴۰۵
 دیوان عمق بخاراوی : ۴۰۵
 دیوان عنصری : ۱۵۳ ، ۱۵۵
 دیوان فتحعلی خان صبا : ۵۸۶ ، ۵۸۷
 دیوان فرخی : ۱۶۱ ، ۲۰۶
 دیوان فرصت : ۶۲۲
 دیوان فروغی : ۶۲۲
 دیوان فلکی : ۳۶۵ ، ۴۰۶
 دیوان فیضی : ۵۷۸
 دیوان قانعی : ۵۹۳ ، ۵۹۷ ، ۶۲۲
 دیوان قائم مقام : ۶۲۲ ، ۶۲۵
 دیوان قطران : ۲۶۲
 دیوان قوامی رازی : ۴۰۴
 دیوان کلیم : ۵۷۸ ، ۶۲۱

خمسه هاتفی : ۵۷۲
 خوان‌اخوان : ۲۵۴ ، ۳۹۱ ، ۴۰۵
 خورشید نیایش : ۴۳
 خورشیدبشت : ۴۳
 خیامی نامه : ۴۰۸
 ر
 داداربن داد دخت : ۶۰
 دادستان دینیک : ۴۵ ، ۵۱
 داروک خورسندی : ۴۷ ، ۵۷
 دانا مینوگی خرد : ۴۶ ، ۵۲
 دانشنامهٔ علایی : ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷
 درة التاج : ۵۵۰ ، ۵۵۴
 درخت آسوریک : ۵۸ ، ۵۰
 درة نادره : ۶۰۷
 دستورالوزراء : ۶۰۶ ، ۶۲۱
 دلائل الاعجاز : ۲۹۹
 دل‌شیدای حافظ : ۵۵۳
 دلیل‌المتحیرین : ۲۵۴
 دمی‌باخیام : ۴۰۵
 دمیه‌القصر : ۲۰۹ ، ۴۰۲
 دینکرت : ۳۳ ، ۳۷ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۰ ، ۵۵
 دیوان ابن‌ربیع : ۴۸۹ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵
 دیوان ابوالفرج رونی : ۳۲۷ ، ۴۰۶ ، ۶۲۵
 دیوان ازرقی : ۳۰۷ ، ۴۰۴
 دیوان امیر خسرو : ۴۷۶ ، ۵۵۵
 دیوان امیرعلیشیرنوائی : ۶۲۳
 دیوان انوری : ۴۰۶
 دیوان اوحدی : ۴۷۱
 دیوان اهلی : ۵۷۴ ، ۶۲۲
 دیوان باباطاهر : ۴۰۴
 دیوان بهار : ۶۴۲
 دیوان پروین : ۶۳۶

- رسالات منوچهر : ۴۶ ، ۵۳
 رساله البزیه : ۴۸۸
 رساله الجبر و هندسه : ۲۸۷
 رساله جودیه : ۲۰۷
 رساله دل و جان : ۲۱۹
 رساله السبع المثانی : ۴۸۸
 رساله قشیریه : ۳۹۳
 رستم التواریخ : ۶۰۷
 رشحات : ۵۸۱
 رشف النصایح : ۵۴۸
 رگ شناسی : ۲۰۸
 روانشناسی بوعلی سینا : ۲۰۸
 روایات : ۴۵ ، ۵۱
 روایت همیداشوهیشتان : ۴۵ ، ۵۱
 روح القوانین : ۶۴۳
 روزبهان نامه : ۴۰۳ ، ۴۰۹
 روشنائی نامه : ۲۵۴
 روض الجنان و روح الجنان : ۳۹۷
 روضات الجنات : ۴۰۷ ، ۵۵۴ ، ۶۱۷ ، ۶۲۲
 روضات الجنات فی اوصاف مدینه قمره : ۵۴۰ ، ۵۵۵
 روضة الانوار : ۴۸۴ ، ۵۵۳
 روضة الشهداء : ۵۴۴
 روضة الصفا : ۵۴۰ ، ۵۴۲ ، ۶۰۶ ، ۶۲۲ ،
 ۶۳۱
 روضة الطاهرین : ۵۶۱
 روضة خلد : ۴۲۲
 رومی عصر : ۴۰۸
 ریاض الشعرا : ۱۹۸ ، ۶۱۴
 ریاض العارفين : ۶۱۲ ، ۶۱۳
 ریکویدا : ۱۱
- ز
- زاد العارفين : ۲۱۹
 زاد المسافرین : ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۳۹۰ ، ۴۰۵
- دیوان کمال الدین اسمعیل : ۵۵۱
 دیوان کمال خجندی : ۵۵۴
 دیوان مجمر : ۶۲۲
 دیوان مجیر الدین بیلقانی : ۳۶۲
 دیوان محتشم : ۶۲۲
 دیوان محمودخان ملک الشعرا : ۶۰۲
 دیوان مختاری : ۴۰۶
 دیوان معزی : ۲۹۵ ، ۴۰۵
 دیوان مسعود سعد : ۴۰۶
 دیوان مشتاق : ۶۲۲
 دیوان منصورحلاج : ۴۰۳ ، ۴۰۶
 دیوان منوچهری : ۱۶۸ ، ۱۷۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷
 دیوان ناصر خسرو : ۲۵۴ ، ۴۰۵ ، ۶۴۳ ،
 ۶۴۷
 دیوان نظامی : ۳۸۵
 دیوان نظیری نیشابوری : ۵۷۶ ، ۶۲۲
 دیوان وحشی : ۵۷۶ ، ۶۲۲
 دیوان وصال : ۵۸۸
 دیوان هاتف : ۵۷۹ ، ۶۲۱ ، ۶۲۵ ، ۶۳۵
 دیوان همام تبریزی : ۴۷۰
- ذ
- ذخیره خوارزمشاهی : ۳۹۷ ، ۴۰۴ ، ۴۰۷ ،
 ۴۰۸
 ذم الکلام : ۲۱۹
- ر
- راحة الصدور : ۱۶۷ ، ۲۰۶ ، ۲۱۳ ، ۲۹۳ ،
 ۳۲۸ ، ۳۶۳ ، ۳۸۷ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ،
 ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۵۳۵ ، ۶۲۲
 رامایانا : ۵۶۲
 راهنمای بیهیتان : ۵۵
 رباعیات خیام : ۴۰۵
 رسائل الاعجاز : ۴۷۹

سیر و چک : ۴۳
سیری در دیوان شمس : ۵۵۲
سی فصل : ۵۴۹

ش

شاد بهر وعین الحیات : ۱۵۶
شاعران کور : ۱۴۸
شاعر دیر آشنا : ۴۰۴
شاهد صادق : ۴۹۰
شاهد نامه : ۴۳۹
شاهنامه ابوعلی بلخی : ۱۸۲
شاهنامه ابو منصورى : ۱۸۲
شاهنامه احمدی : ۱۹۹
شاهنامه بختاور خانی : ۱۹۹
شاهنامه شاه عالم : ۱۹۹
شاهنامه طغلق : ۱۹۹
شاهنامه فردوسی : ۱۰۹ ، ۱۲۰ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ،
۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۳ ،
۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ،
۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ،
۱۹۹ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۸ ، ۴۸۳ ،
۵۳۸ ، ۵۶۰ ، ۵۸۷
شاهنامه قدسی : ۱۹۹
شاهنامه کلیم : ۱۹۹
شاهنامه مسعودی : ۱۸۲
شاهنامه مؤیدی : ۱۲۰
شاهنامه نادری : ۱۹۹ ، ۵۶۱ ، ۶۲۳
شاهنشاهنامه : ۱۹۹
شاه و درویش : ۵۷۲
شایسته نه شایسته : ۳ ، ۴۵ ، ۵۲ ، ۶۰
شترنگ نامک : ۵۸ ، ۶۰
شجره الهیه : ۶۱۷
شخصیت مولوی : ۵۵۳
شرح احوال افضل کاشی : ۵۵۳
شرح احوال عطار : ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۶۴۸
شرح اشارات : ۵۴۹
شرح الرسالة الشمسیه : ۵۵۱

زاد سپهر : ۵۲ ، ۵۳
زبدة التصانیف : ۶۱۷
زبدة التواریخ : ۵۴۰ ، ۶۰۷
زبور عجم : ۲۶۸
زرتشت نامه : ۶۰
زندگی و مرگ پهلوانان شاهنامه : ۲۰۸
زین الاخبار : ۳۹۲ ، ۵۳۵

س

سام نامه : ۴۸۸
سیحۃ الابرار : ۵۲۶ ، ۵۲۷
سبک شناسی : ۶۴۰
ستایش درون : ۴۷ ، ۵۶
ستایش سیر و چک : ۴۶ ، ۵۳
سحر حلال : ۵۷۴
سخنان آذرفر نبغ و بنت آفرید : ۴۷ ، ۵۶
سخن و سخنوران : ۲۰۶ ، ۴۰۶ ، ۶۴۸
سرخ بت و ختنگ بت : ۱۵۶
سرگذشت و عقاید طوسی : ۴۰۸
سروش پشت هادخت : ۴۳ ، ۴۴
سعادت نامه : ۲۵۴ ، ۴۳۹
سفر نامه ناصر خسرو : ۲۵۲ ، ۳۹۱ ، ۴۰۵
سفینه حافظ : ۵۵۴
سلامان و ایسال : ۲۰۳ ، ۵۲۶ ، ۵۵۴
سلسله الذهب : ۵۲۶
سلیمان و بلقیس : ۵۷۸
سندباد نامه : ۳۰۷ ، ۴۰۴
سنگینشهای پارسی هخامنشیان : ۲۰
سنی ملوک المعجم : ۱۴۵
سوگند نامه : ۶۰
سیاحت نامه ابراهیم بک : ۶۲۸ ، ۶۳۱
سیاست نامه : ۳۹۴
سیر العباد الی المعاد : ۲۲۷ ، ۴۰۵
سیر الملوك : ۳۳
سیرت جلال الدین : ۵۳۵ ، ۵۵۴
سیر حکمت در اروپا : ۶۳۸

- شرح القلب ، ۲۳۳
 شرح اوستای کیخسرو ، ۶۰
 شرح حال ابن مقفع : ۱۴۹
 شرح حال ابن یعین : ۵۵۳
 شرح حال امیر خسرو : ۵۵۳
 شرح حال بیهقی : ۳۹۱ ، ۴۰۷
 شرح حال سلمان ساوجی : ۵۵۳
 شرح حال و فلسفه ملاصدرا : ۶۲۲
 شرح حکمت الاشراق : ۵۵۰
 شرح شطحیات : ۴۰۸
 شرح فارسی کلمات قصار ، ۵۴۴ ، ۵۵۲
 شرح قانون ابن سینا : ۵۵۰
 شرح گلستان : ۵۵۲
 شرح گلشن راز : ۴۰۳ ، ۵۵۲
 شرح مثنوی : ۶۴۸
 شرح مختصر ابن حاجب : ۵۵۰
 شرح مطالع : ۵۰۱
 شرفنامه : ۳۷۷
 شصت بند : ۵۹۹
 شعر العجم : ۱۴۸ ، ۵۰۵ ، ۵۵۳ ، ۵۷۷ ، ۶۲۱
 شعرای قبل از رودکی : ۱۴۸
 شعر فارسی در عهد شاهرخ : ۵۵۴
 شعر و ادب فارسی : ۱۴۸
 شفا : ۲۰۲
 شکند گمانیک و بیچار : ۴۵ ، ۵۲
 شمس المناقب : ۶۰۰
 شمع و پروانه : ۵۷۴
 شواهد ربوبیه : ۶۲۰
 شواهد النبوه : ۵۳۳
 شوارق الالهام : ۶۲۰
 شهرهای ایران : ۵۸ ، ۵۹
 شهریاران گمنام : ۴۰۵
 شهریارنامه : ۳۳۳
 شهنامه احمد تبریزی : ۱۹۹
 شهنامه قاسمی : ۱۹۹
 شهنشاهنامه صبا : ۵۸۷
 شیر و شکر (مثنوی) : ۶۱۶
 شیرین و خسرو : ۴۷۸ ، ۵۷۲
ص
 صدر ، ۶۰
 صدر بند هش : ۶۰
 صراط المستقیم : ۶۱۹
 صفات العاشقین : ۵۷۳
 صفوة الصفا : ۶۰۶
 صوان الحکمة : ۴۰۲
ض
 ضحی الاسلام : ۱۴۸
ط
 طبقات اکبر شاهی : ۵۶۱
 طبقات الاطباء : ۲۰۷ ، ۴۰۷
 طبقات الشافیه : ۴۰۷
 طبقات الشعراء : ۱۴۹
 طبقات الصوفیه : ۲۱۹ ، ۴۰۶ ، ۵۳۲
 طبقات ناصری : ۲۶۳ ، ۵۳۶ ، ۵۵۴
 طرائق الحقائق : ۶۱۵ ، ۶۲۳
 طربخانه : ۴۰۴
 طریق التحقيق : ۲۲۷
 طوابع الانوار من مطالع الانظار : ۵۰۱ ، ۵۵۰
 طهارة الاعراق : ۵۴۶
ظ
 ظفر نامه : ۱۹۹ ، ۵۳۸ ، ۵۴۱
ع
 عالم آرای عباسی : ۶۰۷ ، ۶۲۳
 عبرتنامه : ۵۸۷
 عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات : ۵۵۰
 عجایب سرزمین سیستان : ۵۸ ، ۶۰
 عشاق نامه : ۴۱۵
 عظمت و انحطاط رومیان : ۶۴۳
 عقل سرخ : ۴۰۱
 عقل نامه : ۲۲۷
 علم النفس : ۲۰۷

قانون : ۲۰۲
 قانون مدنی پارسیان : ۵۸
 قانون مسعودی : ۲۰۴
 قیسات ، ۶۱۹
 قرآن کریم : ۷ ، ۱۲ ، ۱۰۴ ، ۴۳۰ ، ۵۰۱ ،
 ۵۲۸ ، ۵۲۶
 قران السعیدین : ۴۷۹
 قصص العلماء : ۴۰۷ ، ۵۵۴ ، ۵۶۳ ، ۶۱۴ ،
 ۶۲۲
 قصص وتمثیلات مثنوی : ۵۵۲
 قلمرو سعدی : ۵۵۲
 قلندرنامه : ۲۱۹
 قوسنامه : ۲۶۲

ک

کارنامه کی ارتخشیر پاپکان ، ۲۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ،
 ۱۸۱
 کارنامه بلخ ، ۲۲۷
 کاروان حله : ۲۰۷
 کتاب احمد ، ۶۲۸ ، ۶۳۴
 کتاب اربعین ، ۶۱۶
 کتاب الانسان الكامل : ۵۴۵ ، ۵۵۲
 کتاب البلدان ، ۱۴۵
 کتاب العوامل ، ۴۰۳
 کتاب عزرا : ۲
 کتاب زبان ، ۱۸
 کتاب حیل ، ۱۰۷
 کشف : ۵۰۱
 کشف الایات شاهنامه : ۲۰۸
 کشف الاسرار ، ۴۰۸
 کشف الحقایق ، ۶۱۹
 کشف المحجوب ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴
 کشکول ، ۶۱۶
 کلمات امیر خسرو ، ۵۵۳
 کلمات غرای مکتبی ، ۶۲۱
 کلمات مکتونه : ۶۲۰

علمای اسلام : ۶۰
 عوارف المعارف : ۴۰۱
 عین الحیات ، ۶۱۷
 عیون الاخبار ، ۱۴۵
 عیبر العاشقین ، ۳۹۱

غ

غرة الکمال : ۳۶۴
 غرر الفوائد : ۶۲۱
 غزالی نامه ، ۴۰۷
 غزلیات شمس تبریز ، ۵۵۲
 غیث اللغات : ۶۱۸

ف

فارسنامه ناصری : ۶۱۴
 فجر الاسلام : ۱۴۸
 فراقنامه : ۵۰۰
 فردوسی استاد ترازدی : ۲۰۸
 فردوسی نامه مهر : ۲۰۶
 فرماندهی فردوسی ، ۲۰۶
 فروغ مزدیسنی : ۶۰
 فرهادوشیرین وحشی : ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۸۸
 فرهنگ آندراج : ۲۵۶
 فرهنگ اوئم ایوک : ۴۳ ، ۴۴
 فرهنگ یهلوی (یهلویک) : ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۱
 فرهنگ جهانگیری : ۶۱۸
 فرهنگ رشیدی : ۶۱۸
 فرهنگ نویسی فارسی درهند ، ۴۰۸
 فصوص الحکم : ۴۱۵ ، ۵۳۲
 فقه اللغة ایرانی ج ۱ ، ج ۳ ، ۱۴۸ ، ۲۰۰
 فواید الضیائیة : ۵۳۳
 فواید غیائیة ، ۵۵۰
 فهرست ابن ندیم ، ۳ ، ۱۴۹ ، ۴۰۷
 فهرست کتب الشیعه ، ۳۹۹
 فهرست نسخ خطی ، ۴۰۴ ، ۴۰۷ ، ۵۵۳ ،
 ۵۵۴
 فیها فیہ : ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۵۵۲

ق

قابوسنامه : ۱۲۰ ، ۳۹۴ ، ۴۰۴

ماتیگان گجستگ ابالش ، ۴۶ ، ۵۵
 ماتیگان ماه فروردین روچ خورداد : ۴۶ ، ۵۴
 ماتیگان هزار داتستان : ۵۷
 ماتیگان هفت امشاسپند : ۴۶ ، ۵۵
 ماتیگان یزدان ، ۴۷
 ماتیگان یوشتی فریان : ۴۶ ، ۵۴
 مآثر سلطانیه : ۶۱۰
 مآخذ قصص مشوی ، ۶۴۸
 مانی و دین او ، ۶۴۷
 ماه نیایش ، ۴۴
 ماه یشت : ۴۳
 متمم روضة الصفا : ۶۰۸
 مثنویات جامی ، ۶۲۲
 مثنوی معنوی ، ۴۴۷ ، ۵۹۰
 مجالس العشاق ، ۵۴۴
 مجالس المومنین ، ۴۰۷ ، ۵۵۴
 ۶۱۱ ، ۶۲۲
 مجالس النفاثس : ۶۱۱ ، ۶۲۲
 مجسطی : ۱۰۶
 مجمل التواریخ والقصص ، ۳۹۲ ، ۴۰۴
 مجمل التواریخ ، ۶۰۸ ، ۶۲۱
 مجمل فصیحی ، ۵۴۱ ، ۵۵۲
 مجمع الامثال ، ۴۰۱
 مجمع البیان ، ۴۰۰ ، ۴۰۶
 مجمع الفرس : ۶۱۸
 مجمع الفصحا ، ۵۶۳ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳
 ۶۳۱ ، ۶۲۱
 مجنون و لیلی ، ۴۷۸
 محاسن الادب ، ۶۱۷
 محاکمات : ۵۵۱
 محاکمات تاریخی ، ۶۴۷
 محبت نامه : ۲۱۹
 مختار نامه : ۲۳۳

کلیات اقبال لاهوری ، ۴۰۸
 کلیات اوحدی ، ۵۵۲
 کلیات بیدل ، ۴۰۸ ، ۵۷۹
 کلیات خیام ، ۴۰۶
 کلیات سعدی ، ۴۲۱ ، ۶۳۸
 کلیات صائب ، ۶۲۲
 کلیات عرفی : ۵۵۴ ، ۵۵۵
 کلیله رودکی ، ۲۵۰
 کلیله و دمنه : ۳۳ ، ۱۰۵ ، ۱۳۷ ، ۳۸۷
 ۳۹۵ ، ۳۹۸ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۲۹
 ۵۴۶ ، ۶۴۵
 کمال البلاغه ، ۲۰۱

ک

گوهر مراد : ۴۰۳ ، ۶۱۷ ، ۶۲۰

ل

لب التواریخ : ۶۰۷
 لسان القلب ، ۲۳۳
 لغات مثنوی ، ۵۵۲
 لغت اوستا ، ۶۱
 لغت شاهنامه عبدالقادر بندادی ، ۱۹۹
 لغت فرس اسدی ، ۱۳۷ ، ۱۴۸ ، ۲۴۹ ، ۴۰۴
 لغت نامه : ۶۴۳
 لغت نامه سنسکریت : ۵ ح
 لمعات ، ۴۱۵ ، ۵۳۳
 لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار ، ۵۵۱
 لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق : ۵۴۶
 لوامع ربانی ، ۶۱۷
 لواویح ، ۵۳۳ ، ۴۰۸
 لیلی و مجنون جامی ، ۵۲۸
 لیلی و مجنون نظامی ، ۳۷۱ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴
 ۳۵۸ ، ۳۸۳ ، ۴۷۸ ، ۵۷۲ ، ۶۲۱

م

ماتیگان سی روچ (روز) ، ۴۶ ، ۵۵
 ماتیگان سی یزدان ، ۵۷

- مخزن الاسرار : ٣٧٢ ، ٣٧٤ ، ٣٧٧ ، ٣٨٥ ،
 ٤٠٨ ، ٤٧٨ ، ٤٨٤ ، ٥٢٦ ، ٥٤٨ ،
 ٥٧٨
 مرآة البلدان : ٦١٠
 مرآة الصفا : ٥٦١
 مرآة العالم : ٥٦١
 مرزبان نامه : ٣٩٨
 مرصاد العباد من المبدأ الى المعاد : ٥٢٣ ، ٥٤٨
 مسالك المحسنين : ٦٢٨ ، ٦٣٤
 مسائل الحيات : ٦٢٨ ، ٦٣٤
 مشاعر : ٦١٩ ، ٦٢٠
 مشرق الانوار : ٦١٩
 مشكوة الانوار : ٦١٧
 مصباح الهداية : ٥٤٥ ، ٥٥٣
 مصطلحات عرفا : ٤٠٣
 مصقل صفا : ٦١٧
 مصيبتنامه : ٢٣١ ، ٢٣٣
 مطلع الانوار : ٤٧٨
 مطلع السعدين : ٥٤١
 معارف : ٥٥٢
 معجم الادباء : ٢٠٧ ، ٤٠٧
 معراج السعاده : ٦١٧
 معراج المؤمنين : ٦١٧
 معيار الاشعار : ٥٤٩
 معيار العلم : ٤٠٠
 مفاتيح القلوب : ٤٨٨
 مفتاح العلوم : ٥٠١
 مفتاح الفتوح : ٤٧٩
 مقاصد الفلاسفه : ٣٠٠
 مقالات الشعرا : ٤٠٨
 مقامات بديع الزمان : ٢٠٠
 مقامات حميدى : ٣٩٧ ، ٤٠٦ ، ٤٠٧
 مقدمة ابن خلدون : ٣
 مقدمة الادب : ٤٠٢
- مقدمة شاهنامه : ٢٠٨
 مقولات : ٢١٩
 مكاله اورمزد و زرتشت : ٦٠
 مكتب حافظ : ٥٥٥
 مكتوبات جلال الدين : ٥٥٢ ، ٥٥٣
 مناجات نامه : ٢١٩
 منازل السائرين : ٢١٩ ، ٢٢٢
 مناقب العارفين : ٥٥٣
 منتخب اخلاق ناصرى : ٥٥٤
 منتخب التواريخ : ٥٣٧ ، ٥٥٢ ، ٥٦١
 منتخب الاشعار : ١٩٨
 منتخبات ديوان شمس : ٥٥٣
 منطق التلوينات : ٥٥٥
 منطق الطير : ٢٣٣ ، ٢٤٠ ، ٢٤٣ ، ٤٠٨
 منطق العشاق : ٣٧١
 من لا يحضره الفقيه : ١٤٥
 منهاج الوصول : ٥٥٠
 منهاج سراج : ٢٤٣ ، ٥٣٦
 مواقف : ٥٠٣ ، ٥٥٠
 مؤلفات ومصنفات رازى : ١٤٩
 مهاجرات : ٥٦٢ ، ٥٧٨
- ن
 نادرنامه : ٦٢٣
 ناسخ التواريخ : ٥٤٣ ، ٦٠٩ ، ٦٢٣
 ناظر و منظور : ٥٧٦
 نامستايش : ٤٧ ، ٥٧
 نامه دانشورات : ٥٥٤ ، ٥٤٣ ، ٦١٣ ، ٦٢٢ ،
 ٦٣٩
 نان و نينير : ٦١٦
 نان و حلوا : ٦١٦
 نجوم السماء : ٦١٤
 نزهة القلوب : ٥٣٨
 نفحات الانس : ١٢٦ ، ٢١٩ ، ٤٠٣ ، ٥٣٢ ،
 ٥٤٤ ، ٥٥٢
 نقد النصوص : ٤٠٣ ، ٥٣٢

- ویسپرد : ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴
 ویس و رامین : ۲۹۶ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶
 ویشتاسپ یشت : ۴۳ ، ۴۴
 ه
 هادخت نساك : ۴۳ ، ۴۴
 هپتان یشت : ۴۳ ، ۴۴
 هشت بهشت : ۴۷۹
 هفت اقلیم : ۱۷۸ ، ۱۹۸ ، ۶۱۱ ، ۶۲۲
 هفت حصار : ۲۱۹
 هفت پیكر : ۳۷۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۹ ،
 ۴۸۷ ، ۴۸۳ ، ۵۲۶
 هفت كشور : ۵۷۸
 هفت منظر : ۵۷۲
 همای و همایون : ۴۸۲
 هنرو اندیشه محمد اقبال : ۴۰۸
 هیشت فلاماریون : ۶۳۴
 ی
 یانگار زیران : ۵۷ ، ۵۹ ، ۱۸۱
 یادگار بزرگمهر : ۴۶
 یادنامه مولوی : ۵۵۲
 یتیمه الدهر : ۱۴۹ ، ۲۰۳
 یزدان شناخت : ۴۰۱
 یسنا : ۴۳ ، ۴۴
 یشت : ۴۲
 یشتها : ۳۴ ، ۳۷
 یوسف و زلیخا : ۱۲۰ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۵۲۸ ،
 ۶۱۲
- تقدیدل : ۴۰۸
 نقشی از حافظ : ۵۵۵
 نکات : ۵۷۹
 نكارستان : ۲۲۲ ، ۶۰۷
 نل و دمن : ۵۷۸
 نماز او هر مزد : ۴۷ ، ۵۶
 نهاية الادراك : ۵۵۰
 نهاية العقول : ۴۰۰
 نهج البلاغه : ۶۱۷
 نه سهر : ۴۷۹
 نهضت ادبی ایران در عصر قاجار : ۶۲۳
 نیرنگ بوی دادن : ۴۷ ، ۵۶
 نیرنگستان : ۴۳ ، ۴۴
 و
 واچگك چند از آذر مار سپندان : ۴۶ ، ۵۵ ،
 ۷۸
 واردات : ۲۱۹
 وامق و عذرا : ۱۵۶
 وچر كرد دينيك : ۴۵ ، ۵۲
 وجه دین : ۲۵۴ ، ۳۹۵ ، ۴۰۵
 وزرای سلاجقه : ۶۴۲
 وصاف الحضرة : ۵۳۸
 وصیت نامه : ۲۳۳
 وفيات الاعیان : ۱۴۹ ، ۲۰۷ ، ۴۰۷ ، ۴۰۹
 ولدنامه : ۴۵۰ ، ۵۵۳
 وندی داد : ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴
 ویدا : ۱۱

فهرست

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۱۲	هخامنشیان	اشکانیان	۵۰	۸-۵-۳	اوشیتار	اوشیتار
۲	۵	آن	آنجا	۵۰	۱۵-۱۲-۱۱	ناشناخته	ناشناخته و
۳	۱۹	بعضی	بعضی از	۵۰	۲۲	هشیدار	هشیدار
۵	۲۵	یرتوها	یرتوها	۵۱	۱۷	دادیستانست	دادستانست
۶	۱	مرکز	جنوب شرقی	۵۲	۱۳	وگر نه می گوید	ومی گوید وگر نه
۶	۵	یرتوی	یرتوی	۵۳	۷	ارتهویر افنامک	ارتهویر افنامک
۶	۵	شاخه های	شاخه هایی	۵۳	۲۵	سر شصت	سر
۶	۱۱	مراکز	مرکز	۵۴	۵-۴-۲	آخت	آخت
۶	۲۷	Foundation	Foundation	۵۴	۱۲	ورزگه مهر	ورزگه مهر
۸	۸	اصلی	اصل	۵۵	۶	گجستک ابالش	گجستک ابالش
۹	۹	اروپایی	آریایی	۵۵	۱۴	پییت	پتیت
۱۱	۴	اروپایی	اروپایی در	۵۵	۱۸	مزدیسنان	مزدیسنان
۱۱	۱۸	هندوستان	هندوستان است	۵۵	۱۹	دوستها	دوستها ،
۱۱	۱۹	بیش	پیش	۵۶	۵	اندرز	اندرز
۱۴	۱۹	یرتویان	یرتویان	۵۶	۲۶	گرفتن	گرفتن
۱۴	۲۰	پارسیک	پارسیک یا	۵۷	۲	رحانیان	رحانیان
۱۴	۲۲	می نماید	می نامند	۵۷	۱۴	قناعت	قناعت
۱۵	۵	زبان است	زبان	۵۸	۱۰	انشتریکان	انشتریکان
۱۵	۲۴	برند	بزند	۵۸	۱۸	خوایی	خوایی
۱۵	۲۴	کسروی	کسروی داشته	۵۹	۱۴	ایرانی	ایرانی
۱۵	۲۵	فنه اللغه	فقه اللغه	۶۹	۱۸	بهلوی	بهلوی
۱۵	۲۷	زرتشتی	زردشتی	۶۱	۱	تالیف	تالیف
۱۶	۲	نایبی	نایینی	۶۲	۲	دورها	دورها
۱۶	۲	نظنزی	نظنزی	۶۳	۱۰	بنده	بنده
۱۷	۹	می کرده اند	می کرده است	۶۳	۱۸-۲۴	کمبوجیه	کمبوجیه
۱۸	۲۰	نامیم	می نامیم	۶۶	۱	کتی	کتی
۲۹	۱۸	بیشتر	بیشتر	۶۶	۲۳	مرجمت	مرجمت
۳۰	۸	پاده شاهی	پادشاهی	۶۹	۵	مزا اهورا	مزا اهورا
۳۰	۸	کشورها	کشورها را	۶۹	۲۱	پاواش	پاداش
۳۰	۲۷	یکی از	یکی در	۷۰	۱۹	بند های	بندهای
۴۹	۹	معجزاتی که	معجزات	۷۰	۶	اپیرو	اپیرو
۴۹	۹	یوروشاسپه	یوروشسپه				
۴۹	۲۵	شاید معراج	معراج				

درست	نادرست	صفحه	سطر	درست	نادرست	صفحه	سطر
گزیدم	کزیدم	۲۹۲	۲	مرتبه	رتبه	۷۱	۴
لنکر	لکر	۲۹۳	۹	عیناً از	عیناً	۷۱	۱۷
کر کس	گر کس	۲۹۴	۱۱	جادوان	جاودان	۷۲	۵
شجر	شچر	۲۹۴	۱۵	جویای	جویای	۷۴	۴
حقوق	حضور	۲۹۵	۱۶	نام	تام	۷۴	۱۷
رعیت	رعیست	۲۹۵	۲۰	مملکتی	ممکتی	۷۵	۱۲
بفریاد	فریاد	۲۹۵	۲۰	پتشخوارگر	پتشخوار کر	۷۵	۱۳
نعت	نعمت	۲۹۷	۳	مزدیسن	مزدیس	۷۷	۱۰
مارا	مارا و	۲۹۷	۵	باید	بایداز	۷۸	۲۵
دورهم	دورهم	۲۹۷	۷	گرفته	گرفته	۷۹	۱۸
آنکه	آنکه	۲۹۸	۱۵	دودیکر	ددیکر	۸۰	۹
نکر	بکر	۲۹۸	۱۶	مزیند	مزیند	۸۱	۱۱
اوحدالدین	اوچدالدین	۲۹۸	۱۹	میزیرید	میزیرید	۸۱	۱۵
همی	هی	۲۹۸	۲۳	باربردار	ماربردار	۸۲	۱
مروزی	مزوزی	۲۹۹	۲۳	اسپندارمذ	اسپندارمذ	۸۲	۱۶
وقوع	قوع	۳۰۰	۲	چیز	بر آن چیز	۸۳	۲۱
بجنبید	نجنبد	۳۰۰	۳	اسپیمان	استیمان	۸۴	۴
را	وا	۳۰۰	۹	فرهنگ	قرهنگ	۵۴	۵
باورنداری	باروند آری	۳۰۰	۲۰	شایسته	شایسه	۸۴	۷
دقت	ودقت	۳۰۱	۴	باش	باس	۸۴	۹
تشبیب	تشبیت	۳۰۱	۴	میاش	میاش	۸۴	۹
زبیدش	زبیدش	۳۰۱	۱۱	بدیکر	بدیکر	۸۴	۱۰
ایهام	ایهام	۳۰۱	۱۹	خواسته	خراسته	۸۵	۹
گرم ابریشم	گرم ابریشم	۳۰۱	۲۳	تورا	تو	۹۱	۲
بسته	بسته	۳۰۲	۱۳	مخلد	مجلد	۱۱۲	۷
کس	کسی	۳۰۶	۱۹	خرد	خورد	۱۵۴	۱۱
عمر	عصر	۳۰۷	۲	یابد	باید	۱۵۷	۹
چهارمقاله	چهارمقاله	۳۰۹	۳	او	از	۱۵۸	۱۹
نبری	نمودی	۳۰۹	۶	ابرا	اربرا	۱۶۳	۲
چهرش	چهرش	۳۱۰	۹	بس	پس	۲۲۸	۲۳
ایا	آیا	۳۱۰	۱۵	گردش	گردش	۲۴۷	۴
ایا	یا	۳۱۰	۱۵	افکنده	انکنده	۲۴۷	۴
بهم رسانید	رسانید	۳۱۱	۲	چودر	چوددر	۲۵۹	۱۴
اعتماد	اعتناد	۳۱۱	۴	سان	سال	۲۶۱	۸
بشر	بشد	۳۱۱	۱۴	خویش	خویشتن	۲۶۱	۱۸
قاهر	قاهره	۳۱۱	۱۴	بسیار	بسیار	۲۷۴	۹
درو	دور	۳۱۱	۱۶	بگسارم	بگزارم	۲۷۹	۶
انتباهست	انتبامست	۳۱۲	۳	بس	پس	۲۸۵	۱۳

درست	نادرست	صفحه	سطر	درست	نادرست	صفحه	سطر
نفوذ	نفوذ	۳۲۸	۳	میداند	میدادند	۳۱۲	۸
بیت	نیت	۳۲۸	۹	بگردان	نگردان	۳۱۲	۹
بسی‌یمین	یمین	۳۲۸	۱۰	ازفکرت	درفکرت	۳۱۲	۹
شیطانم	شیطان	۳۲۹	۱۵	بخردانست	بخودانست	۳۱۲	۹
قصاید	قصاید	۳۳۰	۱۹	در	درسی	۳۱۴	۱۵
فوت	فوف	۳۳۴	۷	اندرآنمیان	اندآنمیان	۳۱۴	۱۸
چشم‌ابر	چشم	۳۳۵	۲	عرض	عوض	۳۱۵	۱
گهر	گوهر	۳۳۵	۳	سری	سر	۳۱۵	۷
ازصحن	درصحن	۳۳۵	۱۱	بجان	بلب	۳۱۵	۸
دولت‌ماد	دولت‌ما	۳۳۵	۱۶	از او	از	۳۱۵	۱۰
شروانی	شیروانی	۳۳۷	۶	او	اورا	۳۱۵	۱۷
شروان	شیروان	۳۳۷	۷	در	که‌در	۳۱۵	۱۸
شروان	شیروان	۳۳۸	۵	فاریاب	فاریات	۳۱۵	۲۰
رسمان	آسمان	۳۳۸	۲۰	پارسی	پیرسی	۳۱۵	۲۳
روا	اوا	۳۳۹	۲۱	خوض	حوص	۳۱۶	۸
پادشا	پادشاه	۳۴۴	۱۵	نشا‌بور	نیشا‌بور	۳۱۶	۹
بی	بی	۳۶۹	۱۱	غن‌لها	عن‌لها	۳۱۷	۳
یافه‌گوی	یافه‌کوی	۳۸۰	۴	شد	نشد	۳۱۷	۱۸
کز	گر	۳۸۰	۱۷	سخنش	سخنش	۳۱۸	۴
کنی	کنی‌و	۳۸۰	۱۷	انوری	نوری	۳۱۸	۱۷
نیست	تییست	۳۸۲	۴	حبذا‌بزمی	جذا‌بذمی	۳۱۸	۱۸
قصیده‌یی	قصیده‌ایی	۳۸۵	۲۳	مضامین	مجامین	۳۱۹	۹
یکی	بکی	۳۹۱	۳	مشاطه	متاطه	۳۲۰	۸
التبیان	التبیان	۳۹۸	۲۳	مغفری	منفری	۳۲۰	۱۸
عبدالرزاق	عبدالرزاق	۴۰۳	۲۱	نفخ	نفع	۳۲۲	۷
طبقات‌الشافعیه	طبقات‌السا‌فعیه	۴۰۷	۲۳	باك	پاك	۳۲۲	۱۴
منکبرنی	منکبرنی	۴۱۴	۲۰	خردی	خودی	۳۲۳	۱۶
گلشن	کلشن	۴۳۸	۲۲	سهر	سحر	۳۲۳	۱۹
کتب	گتپ	۴۳۹	۴	آنست	آنشب	۳۲۳	۲۱
تمیز	تمیز	۴۴۳	۱۴	زیر	زیر	۳۲۴	۴
تنگ‌و	تنگ‌او	۴۴۹	۱	زایزد	زایرد	۳۲۴	۱۴
نیز	نیز	۴۵۰	۱۶	خرد	خود	۳۲۵	۱۱
کوردلان	کودلان	۴۵۲	۹	گوهر‌نظم‌و	گوهر‌و	۳۲۶	۳
پرستم	برستم	۴۶۲	۳	گلش	گلشن	۳۲۶	۱۹
منکبرنی	منکبرنی	۴۶۶	۱۷ و ۱۲	بنده‌و‌آزاد	بنده‌آزاد	۳۲۷	۲۱
جوباره	جوبار	۴۶۷	۱۲	نازم	ماندم	۳۲۷	۲۲
بیت	بیت	۴۷۱	۳	مانانه	ماناله	۳۲۷	۲۳
چون	جون	۴۸۰	۹	ازتن	ازین	۳۲۷	۲۳

درست	نادرست	صفحه	سطر	درست	نادرست	صفحه	سطر
آسوده	آلوده	۵۷۱	۶	مانوای	بانوائی	۴۸۱	۱۵
بیحرمتی	بیحشرمتی	۵۷۳	۱۲	این ظلمت سرای	آن ظلمت این	۴۸۲	۱
جوید	جوید	۵۷۴	۱۱	هستیش	همتش	۴۸۲	۲۰
سحر حلال	سحر جلال	۵۷۴	۲۱	در آ	درا	۴۸۵	۳
غیر	غیره	۵۷۶	۲	بر گذر	بر گذرد	۴۸۸	۱
سو گواری	سو گو اراز	۵۷۶	۸	معجمست	معجست	۴۹۵	۲۰
می داشت	داشت	۵۷۸	۱۸	تاریخش از	تایخش ز	۵۰۵	۲۳
انتشار	انتشار	۵۷۸	۱۹	حافظ	حافظ	۵۰۸	۱۹
صبا	صهبا	۵۸۰	۱	نمیدیش	نمیدیش	۵۱۱	۱۸
جنان	جهان	۵۸۰	۴	خدایا	خدارا	۵۱۱	۱۸
باریابی	یاریابی	۵۸۰	۱۹	بعزم	بعز	۵۱۶	۱
سیدمجدد سحاب	سیدسحاب	۵۸۰	۳	چنگ	چنک	۵۱۸	۱۲
تعداد ابیات	تعداد آنرا	۵۵۸	۲۱	گیلان	کیلان	۵۲۰	۱۳
آنرا				شمس	شمسی	۵۲۰	۲۰
غزل	عزل	۵۸۳	۱۷	گسسته	گسست	۵۴۱	۲۱
ارره	ازره	۵۸۴	۲۳	منکبر نی	منگبر نی	۵۳۵	۱۶
سببی	سبب	۵۸۵	۱	محمد بن	محد بن	۵۴۲	۵
ایرفیقان	زرفیقان	۵۸۵	۵	آثار	اقامه	۵۵۲	۵
حور	جور	۵۸۵	۹	خواجو	خواجه	۵۵۲	۱۰
مصنوع	مضمون	۵۸۶	۹	انجوی	اقبال نجومی	۵۵۴	۲
در دیوان	بر دیوان	۵۹۴	۲۳	عبدالحی	عبد الهی	۵۵۴	۲۱
گاه	کاه	۵۹۵	۳	می آمد	می آید	۵۵۷	۴
ومی بالد	رمی بالد	۶۰۳	۱۸	ایهام	ایهام	۵۵۸	۱۳
تکمله	تکلمه	۶۰۸	۱۴	ادبیات	ادبیاب	۵۵۹	۸
مجمع الفصحا	مجمع الصحا	۶۲۱	۲۵	سخنگویان	سنگویان	۵۶۲	۲۰
گویمت	کویمت	۶۲۸	۱۴	بازگشتی	وبازگشتی	۵۶۳	۱۱
پاسبان	یاسبان	۶۴۲	۱	تکلمه	تکلمه	۵۶۳	۱۳
حق ستایی	حق شناسی	۶۴۵	۲	خواب را	خواب	۵۷۰	۲۲